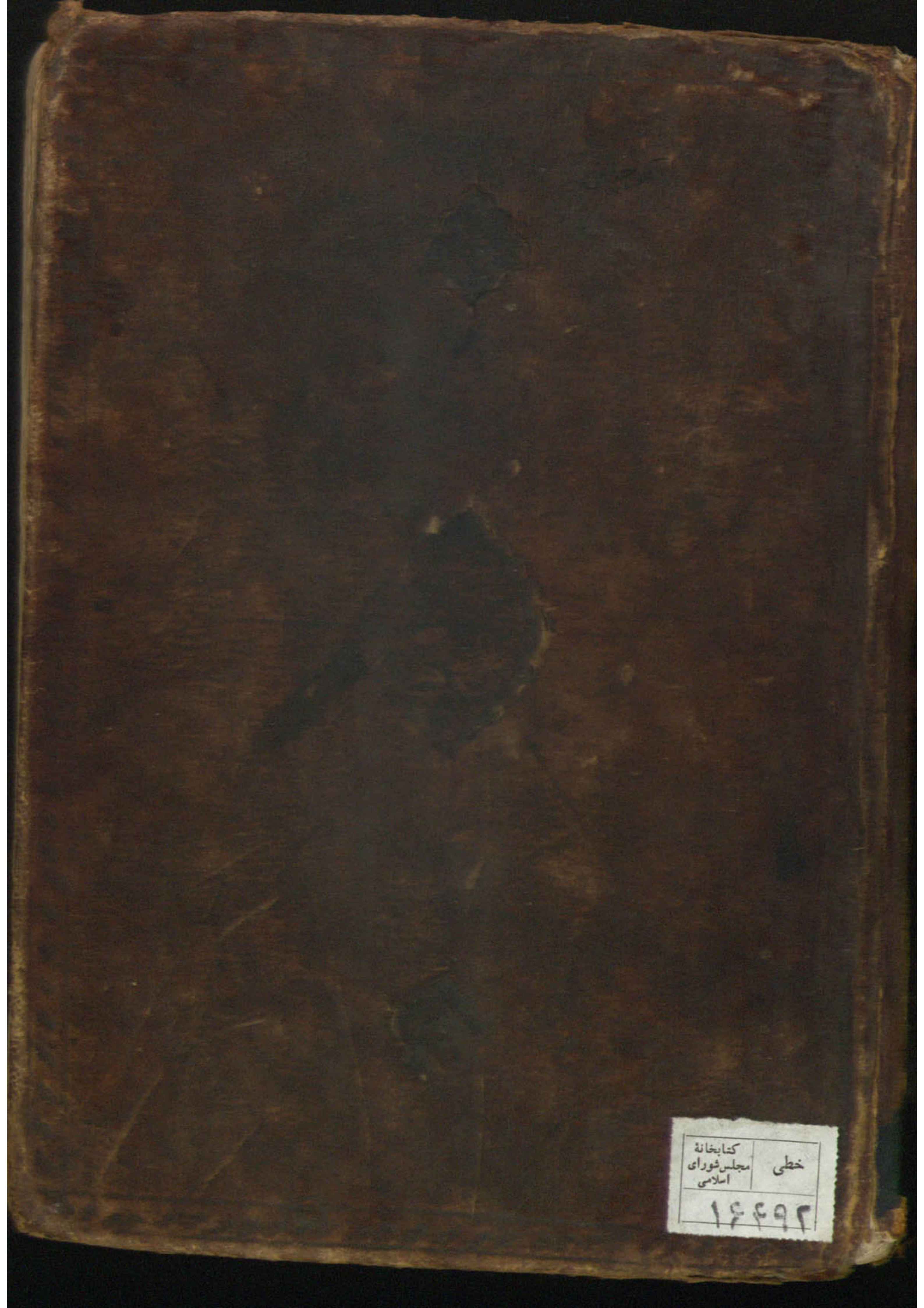



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب
۲۰۷۶۵۷
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه
16492

هذا کتاب انساب النواصب طعن بر مخالفین لعنهم الله

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس بیحد و قیاس خالقی را جل شانه و عظم سلطانه که طینت طیبه انبیا و اولیا را از میاه
لطیفه نظیفه هذا عذب فرات سرشته زینت بخش بازارچه ایجاد گردانید و آن ذوات مقدسه
را که انسان کامل عبارت از ایشان است بمدلول ولقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم بوجه
احسن و نوع اکمل و اتم خلعت خلقت پوشانیده تا بمقتضای والطیبات للطیبین والطیبون
للطیبات از اصلاب زاکیه بارحام طاهره نقل و تحویل نموده وجود فایض منجسه خبیثه هذا
ملح اجاج بشارکت شیطان لعین که وشارکهم فی الاموال والاولاد از ان خبر میدهد تکون
و پرورش یافته امتیاز یابند و از اصناف دشمنان که بمصداق الخبیثات للخبیثین والخبیثون
للخبیثات بیاه ملوث وجود نامحمود شان از پشتهای پدران بی دین و اصلاب آباء لعین بشکمهای
مادران [illegible] و بطون امهات عاهره نزول کرده از [illegible] باشند فهو الذی خلق من الماء بشرا
فجعله نسبا وصهرا و درود موفور النور و صلوات نامعدود بر روح مطهر و مرقد معطر اشرف
کاینات و خلاصه موجودات که وجود باجود عاقبت محمود آنحضرت باعث علت غائی خلق
عالم و مایه ایجاد تزویج حوا و آدم است بیت آنکه بواسطه عقد علم او بودی * چه بوده
در عقد آدم و حوا * و بر اهل و بیت اطهار و عترت ابرار که بر بینه انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا ذیل عصمت و دامن طهارت شان از رجس ظاهری و لوث
باطنی پاک و پاکیزه و طاهر و مطهر است سیما بر نفس انفس و جسم اقدس ابن عم و وصی او که بموجب
کنت انا و علی نورا بین یدی الله قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام پیش از ایجاد
بر صفحه وجود نهاده رباعی حق در دو جهان نام علی را بنوشت * وز نام علی عالم و آدم بسرشت *
حب علی سوز نیم [illegible] آسوده ز دوزخیم و فارغ ز بهشت * و فی الحقیقه [illegible]

لا یحب امیر المؤمنین الا طاهر الولادة و لا یبغضه الا خبیثها محبت و عداوتش محک تجربه هر طاهر الولاده
و حرامزاده عرب ببغض علی علامة مشهورة کتب علی صفحات اولاد الزنا من لم یوال
الانام ولیه بیان عبدالله صلی اوزنا اما بعد چنین گوید العبد المذنب العاصی المحتاج رحمة
الله الهادی علی داود الخادم الاسترابادی که روزی بحسب اتفاق با بعضی از دوستان محلی بحلیه
وفاق و عری از لباس نفاق در گوشه وثاق نشسته و در آمد و شد و اختلاط بر روی ابنای
روزگار بسته صحبتی از هر باب میگذشت و نقلی از هر مقوله مذکور میگشت تا بتقریبی سررشته
سخن به پاکی اصلاب و طهارت انساب شیعیان امیر المؤمنین و غلامان خاص با اخلاص قائد
الغر المحجلین صلوات الله و سلامه علیه و اولاد الطاهرین کشید و سر انجام کلام با ساءت
میلاد و تلوث انساب ملعونان مادرزاد یعنی ناصبیان بی دین و معاندان حضرت امیر المؤمنین
کذب بنوت و فرزندی ایشان بتخصیص از اشخاص معین و تشخص نسبت وجهه افعال و ناصیه
احوال ایشان از غبار مخنثی و دیوثی تیره و تار و بسیاه رویی و گوش زردی انگشت نمای اهل روز
گار شد بعد [illegible] عزیزی که آن سخن او گرامی و از اطاعت [illegible] گزیری نبود از این بی بضاعت التماس
نمود که رساله در ذکر سوء انساب و [illegible] اصلاب رؤسای ذوی الاذناب و مطاعن و مثالب
ایشان با بعضی از روایات و حکایات و نکات مناسب این باب جمع و تالیف نماید تا پرده از روی
کارهاشان برخیزد و معاندان در دو غضب آن بمیرند هذا اجابة للمسئوله شروع در ترتیب این اوراق نموده
این رساله را بانساب النواصب موسوم گردانید و این کتاب مرتب است بر پنجاه و یک باب والی الله
المرجع والمآب باب اول در ذکر سوء نسب رئیس المنافقین ابی بکر بن ابی قحافه علیه اللعنة
والعذاب نظم این نسب نامه چون ز صدیقست * بشنو آن من که جای تصدیقست * در کتاب حسن
الکبار آمده که نام ابوبکر قبل الاسلام چنین بود و در اسلام عبد الرحمن نام او نهادند و پدر او را
نام عثمان بود لقب او عتیق و کنیت او ابو قحافه و در تاریخ گزیده و دیگر کتب اهل سنت ذکر شده که
ابوبکر در جاهلیت نامش عبد الکعبه بود و پیغمبر او را عبدالله نام نهاد و عتیق لقب فرمود و در
کتاب بضاعة الایمان مسطور است که ابابکر متولد شده است بعد عام الفیل به سال و عبد
العزی نام داشت و عزی نام بتی است که در زمان جاهلیت کفار معبود حق میدانستند و کنیتش
ابو الفضیل بود بعد از آنکه بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رسید و اظهار اسلام نمود

آنحضرت او را عبدالله نام کرد و مکنی بابی بکر ساخت و نام پدرش عثمان بود و مکنی بابی قحافه و اسم
مادرش سلمی بنت صخر بن عامر و هشام بن محمد بن السایب الکلبی که از علمای اهل سنت است و در
کتاب مثالب الصحابه و جمعی دیگر از علمای فریقین در کتب خود باندک اختلاف نسب او را ذکر کرده‌اند
خلاصه کلام آنکه ابوبکر در زمان جاهلیت خیاط بود و بعد از آن معلم اولاد یهود شد و ابو قحافه کاهی
قری و امثال آن شکار میکرد و گاهی معلم کودکان بود و در کتاب ریاض الایمان آمده که ابو قحافه مشهور
و معروف بمرض ابنه بود و چون نابینا گردید اجیر ابن جدعان شد و ابن جدعان مردی بود که در مکه طعام
می پخت و بمردم میفروخت و ابو قحافه در دشت بام او مگس را دور میکرد و مردم را بطعام خوردن میطلبید و اجرت
یکدرم با آنچه در ته صحنها میماند میگرفت و مردم فاسق با ابو قحافه لواطه میکردند و عرب چون کاسه را لحس
میکردند بسبب کاسه لیسی با بو قحافه مشهور شد و در کتاب منهج الفاضلین ذکر شده که بعضی از مورخان
گفته‌اند که ابوبکر طباخ عبدالله جدعان بود و ابو قحافه فرزند کنیز او و بعد از آنکه عبدالله بن جدعان بود
ابو قحافه صیادی میکرد و بزد الحلیفه میبرد و میفروخت و او را شریکی بود نام او سعد فادی و منزل او بزد الحلیفه
بود روزی ابو قحافه دو مرغ گرفته بود و ... داد که بخانه او رساند سعد بخانه خود برد و با و حصه و رسد
نداد و ابو قحافه از این سبب از سعد رنجیده کینه و عداوت او در دل گرفت و صبر کرد تا روزی که خانه سعد را
خالی یافت در خانه او رفت و هرچه دید بعوض آن دو مرغ دزدید بسبب این موسوم بابی قحافه گشت بقال
لحفاء جمع ما وجد بعضه جمع کرد آنچه یافت و نام او عثمان بود و بعد از آن که خانه سعد را تاراج نمود مشهور
و مکنی بابی قحافه گشت و در کتاب ریاض الایمان آمده که مادر ابوبکر سلما است بنا مشهور بوده و چون
عرب تنگ داشتند از همسایگی زنان زانیه بنابر این او را از مکه معظمه اخراج نموده و خانه اش در ابطح
بود و علم سرخ داشته که نشانه زن زناکاری وی بود عربیه دارها مفتوحة للداخلین رجلها فوق عنق الفاعلین
فی مفعولها فی کل حال فعلها تمیز افضل الرجال که گذشته حالا دوات از قلم برو اده هرکسی میزد رقم
و ابو قحافه از طایفه تیم است که از همه طایفها و قبیلها خسیس ترند و روایت است که ابوبکر مبروص بود و اطفال
ناصبیان بدین مرض مبتلا گرد مشاهده میکنند و او را اعزاز و احترام مینمایند از برای تشبیه که او را است
بخلیفه اول نقلست که چون مردم با ابابکر بیعت کردند و او را خلیفه ساختند ابو قحافه با و نوشت ای
فرزند از من بهوده ان با وجود بنی هاشم که صاحب رفعت و شان و بلند و برترند بچه سبب بخلافت تو
راضی شدند ابو قحافه در جواب پسر نوشت که من در سن از تو بزرگترم پس باید که با من بیعت نمائی که
با این نامی و بی نشانی و پستی منزلت تو ابوبکر در جواب نوشت که چون در عمر بزرگتر بودم بنابرین بخلافت من راضی شدند ...

و مرا خلیفه ساختند و ابو قحافه با ابوبکر بیعت نکرد چنانچه بعد از این انشاء الله در باب مطاعن ابابکر
بتفصیل ذکر خواهد شد عربیه اذا اذکرت العز من هاشم تنافرت عنه الکلاب الشاردة ان علی بن ابیطالب
الامام فی سورة المائدة فقل لمن لام من فرحته ثکلتک یا مولیک الوالدة باب دوم در ذکر
بدعت و شیطان امت عمر بن الخطاب علیه اللعنة و العذاب بطریق مخالف و موافق اما بطریق مخالف
در کتاب نهایة الطلب خلیلی مذکور است که خطاب الاسم فروش بوده و خطاب اسم او بست و لعب دست
و جوانی مردم مادر او را خطیر بسیار میبودند از این جهت ملقب بخطاب شد ... معنا امه مجیح
المعنی یعنی نکاح یعنی جماع و چون مادر خطاب جماع بسیار میداد و زنا میکرد لهذا پسر او مشهور بخطاب
شد و ... کنیت عمر ابو حفص بود و در کتاب احسن الکبار آمده که نام وی شطی بود و گویند که غلام بود و او را
خالوی عمر بود و نام مادرش حتیمه و در کتاب بضاعة الایمان آمده که اسم مادرش حتمه یا حتیمه بنت هاشم
بن مغیره است و در کتاب طرایف از کتاب نهایة الطلب خلیلی نقل شده که عمر در جاهلیت بخر چرانی
مشغول بود و از قبیله عدی است و هشام بن السایب الکلبی که از علمای اهل سنت است در کتاب مثالب
الصحابه ذکر کرده که صهاک حبشیه کنیز هاشم بن عبد مناف بود و زنا کرد با و نفیل بن هاشم و بعد از آن
زنا کرد با و عبد العزی بن ریاح و از این دو پسر نفیل بهم رسید و نفیل و عبد العزی هر دو ادعای این فرزند
دلبند منازعت و مخاصمت کرده هر کدام ادعا مینمودند که فرزند من است و نفیل جد عمر بن الخطاب است
کلبی نسابه شافعی گفته که صهاک کنیز هاشم بن عبد مناف بود پسر هشام با وی زنا کرد عبد العزی
بهم رسید و بعد از آن عبد العزی با صهاک مادر خود مجامعت کرد نفیل بهم رسید که جد عمر است و گویند
که آبا و اجداد عمر تا بهفت پشت حرام زاده بودند و لهذا بعضی از شعرای عرب در بیان نسب مادر خطیب
گفته عربیه هذا ابن الخطاب الامیر زعمهم ابن الزوانی السبع فیما ذکروا و عزیزی این مضمون را در نظم
نوشته این باب بنظم در آورد نظم بود آن سگ حرامزاده و خبث هیچ آبا بسعر خبث بر خبث امهات
تمام زانیه بود این زنیه زاده زکی علاوه بود و در کتاب فصول الحق روایت از ابو عبیده بن سلام
که از اهل سنت از راویان حدیث است که خطاب را بسبب دزدی دست بریدند در بازار عکاظ
و خوارزمی که از علما و محدثین اهل سنت و جماعت است در یکی از مصنفات خود بعد از آنکه پاره
از نسب خلیفه دوم نقل کرده در باب نسب شاه اولیا و سرور اوصیا فرموده عربیه ثم الصفی بن
اتباع الوری کالشمس بین الکواکب الاثاقب و الشمس ان طلعت فما من کوکب الاانعیب فی نقاب حجاب

یعنی نسبت نسب شاه ولایت بسایر انساب عرب همچون نسبت افتابست بسایر کواکب و ستارکان
وچون افتاب طلوع نماید همه ستارکان سر در نقاب حجاب کشند بهیچ یک از کواکب در پیش
افتاب نمایان نکردند **بیت** کسی کرد شمس از احوال او چنین کوید بربین کر دوست در اوصاف
او چه خواهد کفت **پس** نظر کنید که اندوی انصاف بنقل علما و دانشمندان اهل سنت و جماعت
در وصف خلیفه رکمیه ایشان که جده او صهاک کنیز هاشم و دایزیا شد و جد او نفیل بزنا زاده تا
بهم رسیده باشد و تقدیم و تفضیل دادن او بر اولاد هاشم که سید و مولای او بوده و همچنین کسی را
با وجود اولاد هاشم لایق مسند خلافت و سزاوار مرتبه امامت داشتن و امیر المؤمنین و امام
المتقین علی بن ابیطالب علیه السلم را با آن جلالت قدر و منزلت و شرافت حسب و نسب و علو
مراتب که خود ذکر میکنند تابع او و پیرو فرمان او دانستن و عقل و نقل را در این باب بهیچ وجه
راه نداده محض مکابره و عناد و عین کفر و الحاد است و امّا بروش موافق یعنی فرقه ناجیه اثنی عشریه
روایتست از علی بن هشام قمی از یحیی بن محبوب از ابن رئاب از **حضرت** امام جعفر صادق علیه السلم
و همچنین محمد بن شهر اشوب مازندرانی که از بزرکان فرقه ناجیه است از چندین طریق در کتاب
مثالب ذکر کرده و صاحب کتاب لوامع الانوار از مروج مذهب ائمه اثنی عشر شیخ علی بن عبد العال
روایت نموده و در کتاب ملتقطات ذکر شده و **مصنف** کتاب تحفه عباسی و صاحب کتاب ریاض
الایمان و مولانا احمد اردبیلی در **کتاب** حدیقة الشیعه و غیر ایشان نیز باندک اختلافی در بیان
نسب عمر منزل سقر روایات نموده اند **خلاصه** ان انکه صهاک کنیز زبیر بن عبد المطلب بود و منتقل
بهشام بن مغیره شد و چون هشام بصهاک کار زنا داشت او را اقتباد حرم می پوشانید و بر بند
شبان او و قتل میزدنا زنان تنوانند کرد و شتران هشام را هر روز بچراکاه برده میچرانید و نفیل که جد
عمراست غلامی از غلامان قریش بود صهاک میل بهم رسانید و بچراکاه عقب شتران رفتی تا
که با وی زنا کند صهاک عذر آورد که بنده شبان من قتل دارد پس نفیل دستهای او را از دستها و رخت
تا کوشت بدن کشیده شد و اندک اندک شبان او را بر کشید و با وی مجامعت کرد و منتهی در این
کار بودند تا خطاب از نطفه او متولد کشت و صهاک پسر را در همان صحرا انداخته مخفی او را بداشت
بشیر شتر پرورش داد و چون بسر حد بلوغ رسید بحسب اتفاق روزی نظرش بر سرین مادر افتاده
با او در افتاد و شکم مادر از نطفه پسر کران بار کشته دختر از او بوجود آمد که زینت بخش او کشت

وکوه

وکوه شد از ترس موالی دختر را در پارچه صوف پیچیده در میان احشام مکر انداخت پس هشام بن مغیره
بن الولید او را یافت و بمنزل خود آورد و او را تربیت کرد تا بزرک شد و او را حنتمه نام کرد و چون حنتمه
بحد بلوغ رسید بحسب اتفاق خطاب را نظر بر او افتاد عاشق جمال و مفتون غنج و دلال او شد
و با او مجامعت کرد عمر از تخم ان پلید حاصل کشت و لهذا ابن حجاج بغدادی که یکی از شعرای عرب است
در بیان نسب ان عالی نسب کفته و بعضی این شعر را **بحضرت** امام جعفر صادق علیه السلم نسبت میدهند
و نیز مصنف **کتاب** لوامع الانوار ذکر نموده که از مروج مذهب ائمه اثنی عشر شیخ علی بن عبد العالی
شنیدم که این شعر کلام معجز نظام حضرت امام جعفر صادق علیه السلم است **عربیه** مَن جَدُّهُ خالُهُ وَوالِدُهُ
وَاُمُّهُ اُختُهُ وَعَمَّتُهُ **:** اَجدَرُ اَن یُبغِضَ الوَصِیَّ وَاَن **:** یَنقُضَ یَومَ الغَدیرِ بَیعَتَهُ **:** یعنی کسی که جد او و خال او
و پدر او باشد و مادر او خواهر و عمه او بود چنین کسی سزاوارست که با وصی حق که امام مطلق است
دشمنی کند و عداوت نماید و منکر بیعت روز غدیر کردد و **حکیم فردوسی** علیه الرحمه در بیان نسب
ان بی نسب نیز کفته **نظم** کسی را که پدر خالو بود در شرع پیغمبر **:** مسلمانش مخوان کو هست کبر و کافر و
ترسا **:** هر انکس را که باشد مادرش خواهر روا نبود **:** بپوشند که او بر پایه منبر نهد از بیم حیا پا **:** تبرا کن
تبرا کن از ان شوم بد اختر **:** تبرا کن تبرا کن از ان دون ان مادر نکا **:** الا یا کی ورد اصل خطاب
بیت ای خواجه چو فردوسی همین کن لعنت بسیار بر اعدا **:** و بنا بر این لازم می اید که خطاب بود
و جد و خال او و حنتمه مادر و خواهر و عمه ان ولد الحلال باشد و در کتاب ریاض الایمان روایت کرده
چون عبد المطلب برین مقدمه وقوف یافت خطاب را کرفته عقب سر او تا حوالی کوش و میان هر
دو چشم او را از مکه معظمه اخراج نمود و او در طایف برد و آخر ان سک حرامزاده حلال لزاده که خود را
بظهور رسانید و در انتقام داغ کردن عبد المطلب خطاب را اولاد عبد المطلب را برداغ فقر
و فاقه مبتلا کرد این حقوق ایشان را از دست ایشان انتزاع نمود **عربیه** زَنَت صَهّاکُ بِجَلِّ عِلجٍ
مَعَ عِلمِها بِاَنَّ الزِّنا حَرامٌ **:** فَلا تَلُمها عَلی زِناها **:** فَاعِلُ مِثلِها مَلامٌ **:** وَلا تَلُمها فَهِیَ زانِیَةٌ **:** بِزَعمِ اَبنائِها اِمامٌ **:**
یعنی زنا کرد صهاک بمزاحمت مردی از مذهب حق با انکه عالم بود بحرمت زنا پس تو ملامت مکن
او را بر زنا بواسطه انکه پسر مثل او ملامت و سرزنش نیست و او را ملامت مکن و اما ملامت کن
ان ذمیمی را که یقین کرده باشد که ابن صهاک امام است و زنیم انکسی را کویند که بغیر پدر منتسب است
و غیر او را بخود ملحق ساخته **لمولفه رباعی** از اکر بود بعضی علی هجو عمر **:** باشد ز زنا نطفه ان بد اختر **:**

دانه جر کسانند مقیمان سقر ابوبکر و مجانش و عمر **باب سیم** در بیان نسب عثمان کنیت او

ابوعبدالله بود اما مشهور با بوعمرو است و مادر او دختر کریز بن ربیعه است و وی اول ملوک

بنی امیه بود و تولد عثمان قبل از ولادت سید کاینات بهفت سال نوشته اند هشام بن محمد

السایب الکلبی که از علمای اهل سنت است در کتاب مثالب الصحابه و نیز شافعی نیز در کتب خود

آورده اند و در کتاب طرایف نیز آمده که عثمان دف نوازی میکرد و در محفلها و عروسیها رفته

خوانندگی و رقص میکرد و کون میجنبانید تا زنان بخندند و زنان دستک میزدند و بغایت محل

تعجب است که علمای اهل سنت در کتب خود ذکر میکنند که پدران ائمه و امامان شان اولاد زنا و مخنث

و دیوث و دف نواز و رقاص و کون جنبان اند و با وجود این حال ایشان را مقدم میدانند بر جماعتی که

نزد پدران ایشان عیبی و نه در طهارت نساء ایشان ریبی است و ما هذا الا عجیب و غریب و عزیزی

این مضمون را در حین نوشتن این باب در رشته نظم کشید **نظم** ای بیگهری که نام او عثمان است

تنها نه از آن دف زدن و کون جنبانیست بی شبهه بدانکه دشمن حیدر و آل باید پدری یک پدرش

شیطان است **باب چهارم** در نسب معاویه بن هند هاویه در کتاب احسن الکبار آمده که معاویه

یعنی سگ ماده بانگ کننده است روایت کرده است راوی ثقه از هشام بن محمد السایب الکلبی در کتاب

مثالب و صاحب کشاف در کتاب ربیع الابرار ذکر عمارة بن ولید بن المغیرة المخزومی و مسافر بن عمرو و

صفیره و شوذان و ابوسفیان در یک طهر بخدمت هند مادر معویه رسیدند و هند آبستن شد

و معویه را بزایید و کلبی و نیز شافعی گفته که عمار و مسافر و ابوسفیان و صباح بن معن بخدمت هند

رسیدند و هند حامله شد و معویه را بزایید و در میان این چهار کس وی را ابکر دن ابوسفیان بست

و شیخ ابوسعید اسمعیل بن علی سمان حنفی و ابوالفتح محمد بن جعفر همدانی که از مشاهیر علما و محدثین

اهل سنت اند در نهج المستفید و در کتاب مثالب بنی امیه طاعنی آورده اند که هند با عمرو بن

مسافر در ساخته و بوده با نطفه او وی با خت و عمرو او را وعده میداد که ترا زن خواهم کرد تا اینکه

از و حامله شد و حمل او بشش ماهگی رسید عمرو بن مسافر از دست خصومت و فضیحت مسافر شده

بحیره بخدمت نعمان بن منذر که پادشاه و صاحب اختیار آن محل بود رفت و هند را ابو عتبه

با بوسفیان عقد بستند در همان روز بخانه او فرستادند و چون سه ماه در خانه او بسر برد سگ

حرام زاده معویه منزل هاویه تولد یافت و بعد از چندگاه ابوسفیان بحیره رسید عمرو بن مسافر

از ابوسفیان احوال هند را پرسید او گفت که بنکاح من در آمد از شنیدن این قال نی الفور عمرو

بیمار شد و بیدرات اسهال انتقال نمود و در کتاب بضاعة الایمان مسطور است که ابوسفیان

بتجارت شام رفته بود و در شام یکسال و چهار ماه توقف کرد و چون بمکه آمد هند آبستن بود

و نزدیک شد ابوسفیان گفت ای هند من یکسال و چهار ماه است که از مکه بیرون رفته ام

این حمل از کیست هند نام یکی برد ابوسفیان چوب چند بر شکم هند زد که شاید آن حمل ساقط

شود فایده نکرد و بعد از سه ماه از قدوم ابوسفیان معاویه بوجود آمد و هند از صحبت یاران

محظوظتر بود چندین بار فرزند سیاه آورد و همان روز بکشت و مادر هند حمامه نام داشت

و او را علم سرخی بود و در زمان جاهلیت زنان علم را در بام خانه میزدند چه در آن وقت زنان فواحش را با

علمی شناختند و هر گاه آن علم افکنده میبود علامت آن بود که کسی با او خلوت دارد و کاتبی مینوشت

نام کسانی را که با او مباشرت مینمودند و چون فرزندی بوجود آمدی آن فرزند را با آن زناکاران

نزدیکی که شبیه بود میدادند و آن فرزند را بهر که ملحق ساختی فرزند او بودی و در کتاب محاضرات ذکر

شده که شخصی در حضور معاویه منزل هاویه در نسب یزید پلید تعریض کرد چون آن شخص از نزد معاویه

بیرون رفت معاویه با یزید گفت تو از فضل او چه بود مردم هند را یان کسی که نام برد متهم ساختند

او را بی میدانستند و مشهور است که چون حضرت رسول بر زنان آیه کریمه و لا یزنین میخواند هند گفت

و هل تزنی الحرة آنحضرت بیکی از اصحاب نظر کرده تبسم فرمود و در کتاب بضاعة الایمان آمده که عمر

پیش از اسلام گاهی بخدمت هند میرسید و چون هند مسلمان شد و آیه الزانیة و الزانی فاجلدوا

کل واحد منهما مائة جلدة نازل شد هند بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت هل تزنی الحرة

یعنی زن آزاد زنا کند عمر منزل سقر گفت و عمری لا تزنی الحرة یعنی قسم بحیات خودم که زن آزاد زنا نمیکند

و مطلبش آن بود که بخاطر هند آورد که چندین سال با او زنا کرده گویند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

تبسمی کرد و جمله صحابه را این معلوم شد و در کتاب حدیقة الشیعه که از مؤلفات مولانا احمد

اردبیلی است ذکر شده که در اصل بنی امیه از قریش نبودند و امیه غلامی بوده رومی از آن عبد الشمس

و چون زیرک و فهیم بود عبد الشمس او را آزاد کرده بفرزندی برداشت و در میان عرب متعارف است

که چون غلامی را آزاد کنند بنام صاحب خوانند با و منسوب میسازند و در کتاب بضاعة الایمان در رساله

تبصرة العوام آمده که عبد الشمس را پسری نبود و عقیم بود و در شام از قصابی امیه را خرید و در زمان جاهلیت

درمیان عرب متعارف بود که مردی که عقیم بود لواطه کند چون عبد الشمس خواست باو فساد کند مطیع
نمیشد عبد الشمس گفت ترا بفرزندی قبول کردم که بعد از مردن من مال من از تو باشد امیه مطیع شد
و عبد الشمس با او لواطه میکرد و در کتاب حدیقة الشیعه مولانا احمد اردبیلی و در کتاب بدیع الثلثه
امده که بنی امیه از قریش نیستند و اصل ایشان از روم است چنانچه حق تعالی در قران مجید فرموده الم غلبت
الروم فی ادنی الارض وهم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین یعنی بنی امیه غالب آیند بر ملک و زود
باشد که غالب آیند بر ایشان بنی عباس و در کتاب فصول الحق روایت کرده که معاویه در منازعها و یه بحضرت
مولای مومنان و پیشرو اهل جهان نوشت که نیستیم ما و شما مگر فرزند عبد مناف حضرت امیر المومنین ع
درجواب آن ملعون نوشت که لَیسَ المهاجِرُ کالطَّلیقِ ولیس الصَّریحُ کاللَّصیقِ یعنی نیستند مهاجر مثل
آزاد کردگان و نه آنکه صحیح باشد نسب او مانند کسی که ملحق سازد نسب خود را باو و این دلیل صریح است
که بنی امیه صحیح النسب نیستند و عتیق عبد الشمس اند و خود را نجیب انگاشته و ملحق ساخته اند بفرزندان
عبد مناف و معاویه انکار آن نتوانست نمود و خود را ملامت بسیار در نوشتن آن سخن کرد
و شجره خبیثه که در قران واقع است باتفاق اکثر مفسران بنو امیه اند لعنهم الله قاطبة و حکیم
ثنائی قدس سره فرموده نظم داستان پسر هند مگر نشنیدی * که از او و سه تن او بپیمبر چه رسید *
پدر او لب و دندان پیمبر بشکست * مادر او جگر عم پیمبر بمکید * او بناحق حق داماد پیمبر بستد
پسر او سر فرزند پیمبر ببرید * بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد * لعن الله یزیدا و علی قوم یزید

باب پنجم در نسب یزید بن معاویه لعن الله علیهما در کتاب مجالس المومنین از کتاب
مثالب الصحابه نقل شده که مادر یزید میسون دختر بجدل کلبی بود با غلامی از غلامان پدر
در ساخت و او را از تشریف مواصلت خود بنواخت و یزید پلید از صلب آن غلام در رحم آن
دلارام انتقال نمود و بمضمون کُلُّ شَیْءٍ یَرجِعُ الی اصلِهِ آن بد اصل باصل خود رجوع نموده بقتل
دما و قتل شهیدان کربلا اقدام نمود و سنا بر بکری که از علمای اهل سنت است گفته عربیه
فَاِن یَکُنِ الزَّمانُ اَتی عَلَینا * بِقَتلِ التُّرکِ والمَوتِ الوَحِیِّ * فَقَد قَتَلَ الدَّعِیُّ وَعَبدُ کَلبٍ * بِاَرضِ
الطَّفِّ اَولادَ النَّبِیِّ * مراد از دعی عبید الله بن زیاد است که معویه دعوای برادری او میکرد
و مراد از عبد کلب یزید بن معویه است از نطفه غلام بجدل کلبی است و یزید مباشرت محرمات خود را
برخود مباح و شرب خمر را حلال داشت و در قصیده خود در استحلال شراب این نامعقول گفته

عربیه فَاِن حُرِّمَت یَوماً عَلی دینِ اَحمَدٍ * فَخُذها عَلی دینِ المَسیحِ بنِ مَریَمِ * یعنی اگر حرام شده است خمر
بدین احمد پس تو فرا گیر او را بدین عیسی بن مریم و آن کذاب بی دین در این بیت دروغ و کذب گفته
زیرا که بهیچ مذهب و ملتی شراب حلال نبوده رباعی آن ناصبی که بغض حیدر دارد * خوك و سگ
و خوس پرور دهر دارد * مادر بخطا نکرده او وز خطا * در پشت پدر خطا ز مادر دارد *
باب ششم در نسب عمرو بن عاص بی اخلاص صاحب کشاف در ربیع الابرار ایراد نموده که نابغه مادر عمرو عاص کنیزکی
از عرب بود و عبد الله جدعان او را خرید و چون دید که بدکاره است او را آزاد ساخت و ابو لهب
و امیه و هشام بن مغیره و ابو سفیان و عاص بن وایل همه در یک طهر با آن ملعونه فاجره واصل شدند
درین میانه نطفه عمرو متکون و آن فرزند لعین که درمیان آبای متکاثره و شرکای متعدده شایع
و مشترک بود چون تولد یافت شرکای خمسه هر یک دعوای اختصاص در بنوت او میکردند
و چون عاص گاهی باو نفقه میداد مادرش گفت که از عاص است اما عمرو مشابهت بابو سفیان
بیشتر داشت لهذا ابو سفیان خطاب بعمرو عاص کرده گفت عربیه اَبوكَ اَبو سُفیانَ لا شَكَّ قَد بَدَت
لَنا فیكَ مِنهُ بَیِّناتُ الشَّمائِلِ * یعنی اگر مادرت ترا بعاص نسبت داد اما تو پیداست که از ابو سفیانی
که شکل و شمایل تو باو بیشتر ماند مصرع ای تو مجموعه خوبی ز کدامت گویم * و در کتاب لوامع الانوار
مذکور است که در یک روز چهل کس با نابغه مادر عمرو عاص نزدیکی کردند و در کتاب فتوحات القدر
از کتاب احسن الکبار نقل شده که عمرو عاص بی اخلاص در مجلس معویه منازعها ویه با امام حسن علیه السلم
نزاع کرد و سخنان نالایق که لایق او و معویه بود میگفت امام حسن علیه السلم از معایب آن ملعون
بیان نمود از آن جمله آنکه مادر تو عورت بی سامان بود و بهر که میرسید از سیاه و سفید ملاقات
میکرد و وقتی که تو از فعل حرام بوجود آمدی ده کس از جماعتی که با مادرت فساد کرده بودند دعوی
فرزندی تو کردند و میان ایشان نزاع بسیار شد تا آنکه بقرعه قرار یافت چون قرعه انداختند
بنام عاص آمد و ترا گرفت و فرزند خود خواند و اگر نه عاص را فرزند نبود و در کتاب احتجاج شیخ طبرسی
آمده که عمرو عاص روزی در حضور معویه با حضرت امام حسن علیه السلم نزاع نمود آن حضرت فرمود که ای عمرو مادر
تو زانیه فاحشه بود و بعد از تولد تو ابو سفیان بن حرب و ولید بن مغیره و عقبه بن الحارث و
نضر بن حرب بن کلده و عاص بن وایل هر یک از ایشان را گمان آن بود که تو فرزند اوئی و اگر نه عاص را
فرزند نبود و حضرت سید کاینات عاص را ابتر خوانده و بتصدیق قول سید کاینات حق تعالی این آیه

فرستادن ان شانئك هو الابتر یعنی بدرستی که دشمن تو عاص دنباله بریده است و ظاهر میشود از کلام
الهی که عاص را نسل و فرزندی نباشد و در کتاب بضاعة الایمان از جمهور اهل سنت روایت
کرده که اروی دختر حارث بن عبد المطلب در ایام خلافت معویه بشام رفت و میان او و معویه
گفتگوی بسیار شد که ذکر آن در اینجا مناسب نیست و عمرو عاص معارض او شد و منع او مینمود
که ترا چه حد که با معویه این قسم گفتگو نمائی اروی گفت ای پسر نابغه و نبغ یعنی ظهور است و عیان
هر زنی که از او فساد و فواحش بسیار بظهور می آمد او را نابغه گفتندی یعنی ای پسر زانیه تو در حسب
و نسب از قریش نیستی بتحقیق که پنج کس از قریش دعوی فرزندی تو کردند هر یک از ایشان که در ارند
که تو پسر او میباشی و بسیار دیده ام مادر ترا که روزها در مکه مخفی بود و اکتساب خطایا و معاصی میکرد و در ایام
از غلامان زانی منشی جماع میگرفت و بوزن درهمی آورده پس تو بایشان اولی تری که عاص است لایق تری
و ایشان بتو شبیه ترند و در کتاب احتجاج شیخ طبرسی امده که در حضور معویه عتبه بن ابی سفیان
بحضرت امام حسن علیه السلم زبان درازی میکرد و میگفت که بجهة عفن ترا باید کشت انحضرت فرمودند
کی را بکشی که می بینی در فراش زنت که شریك بزرك تو است بر فرج او و شریك است در فرزند
تو تا انکه ملصق ساخته بتو فرزندی و اکثر ترا فرزندی نیست و در کتاب احسن الکبار از امام حسن ع
در نسب ولید بن عتبه بن ابی سفیان روایت که انحضرت در حضور معویه طاغیه در حالیکه ولید بن
عتبه نسبت بانحضرت زبان درازی نموده بود فرموده بود که اگر مادر حق تو برسیدی که پدر تو کیست
در انوقت که او ذکر از اکذاشته و ترك کرده بود و ترا بعتبه نسبت داد و منزلت از بهر خود حاصل
میکردی و تو از قریش نیستی که ذکر ان پسر علجی بود از اهل صفوریه نظم محبت شیر مردان مجوز
بدری که دست غیر گرفته است پای مادر او

باب هفتم در نسب زیاد بن ابیه علیه اللعنه

در کتاب روضة الصفا مسطور است که ابوسفیان پیش از قبول ایمان توجه بطایف افتاد
و در خانه خماری ابو مریم نام فرود امد شراب خورد و در اثنای بقاعد بخمار گفت ابوسفیان
انابومریم شاهد طلبید ابو مریم سمیه را حاضر کردانید و ابوسفیان دفع فضله خود کرده
سمیه بزیاد حامله شد و مرویست که ابوسفیان بخدمت رسول صلی الله علیه واله امده
ادعا نمود که زیاد فرزند منست حضرت رسول پرسید که از نکاح یا از سفاح ابوسفیان گفت
از سفاح رسول صلی الله علیه واله فرمود که الولد للفراش وللعاهر الحجر یعنی فرزند از شوهرست

وزنا

وزنا کننده را سنگ حواله کنید یعنی رجم باید کرد و معویه حکم رسول خدا را باطل کرد و زیاد حرامزاده
برادر خود دانست و بموجب کل طائر یطیر مع شکله مثل خود حرامزاده را برادر خود کردانید نظم
کند هم جنس با هم جنس پرواز کبوتر با کبوتر باز با باز و در کتاب احسن الکبار مذکور است که امام حسین
علیه السلم بمعویه طاغیه باغی نوشت و قبایحی که از معویه سر زده بود در ان نامه درج نمود از انجمله
انکه زیاد بن سمیه که از نطفه یکی از غلامان بنی ثقیف بوجود امده تو دعوی کردی که از ابوسفیان
بوجود امده و در کتاب بضاعة الایمان امده که خواهر ابا سفیان در خانه عبیده نام مردی بود و زیاد
از خواهر ابا سفیان در فراش ابو عبیده متولد شد و معویه تکذیب ابو عبیده نمود و ادعا کرد که پدرش
ابوسفیان با خواهرش که عمه معویه باشد نزدیکی نموده زیاد از ابا سفیان بهم رسید و برادر عمه
معویه است با انکه خودش فرزند ابا سفیان نبود نقل است که شخصی پیش معویه امد و دعوی میکرد
در پسری که در فراش غیر متولد شده بود گفت فردا بیایید تا میان شما حکم کنم چون بیامد معویه سنگ
پیش مدعی بزمین گذاشت اشاره بقول حضرت پیغمبر وللعاهر الحجر آمرد گفت ترا قسم میدهم که بگوئی
چرا در زیاد این حکم نکردی روایتست که یکی از اولاد زیاد با دیگری از اولاد او گفت یا بن الزانیه
گفت مرا دشنام مده بچیزی که با و شرف و منزلت یافته ایم و نیز روایتست که چون معویه زیاد را بخود
ملحق کرد بخاطر مردمان گران آمد بران انکار ظاهر می نمودند چه در ان جرات مخالفت ظاهر بود
با قول حضرت سید کاینات صلی الله علیه واله وللعاهر الحجر و زیاد همیشه در مقام تصحیح آن نسب
پلید بود و هر کونه تدبیر در ان باب مینمود و از انجمله خواست بدیدن دختر ابوسفیان رود بادعای
برادری او را مانع امدند و دیگر نامه نوشت بعایشه باین لفظ الی عایشة ام المؤمنین من زیاد بن
ابی سفیان و غرض او انکه عایشه در جواب نامه او بنویسد الی زیاد بن ابی سفیان و نوشته
عایشه در حکم شهادت باشد بران نسب عایشه در جواب نوشت من عایشة ام المؤمنین
الی زیاد بن ابیه غرض که زیاد ملعون هر چند سعی نمود که ویرا زیاد بن ابی سفیان خوانند
خود انکه خلاف حکم رسول شود نگفتند و عایشه او را زیاد بن ابیه نام کرد و بدان مشهور شد
عربیه عجبت علی نزول الشکوك وترکی النفوس وتصفو البحار فمهما رأیت محبا له فثم الزکاة وثم
النجار ومهما رأیت عدوا له ففی اصله نسب مستعار فلا تعذلوه علی فعله فحیطان داراییه قصار

باب هشتم در نسب عبید الله بن زیاد

در کتاب مثالب الصحابه آمده که زیاد با مادر خود سمیه

مقاربت نمود عبیدالله بهم رسید از این قرار باید که سمیه مادر وجده عبیدالله باشد و در کتاب
تحفه عباسی مذکور است که عبیدالله را پدر مشخص نبود و معویه او را بزیاد نسبت داد بسبب غرضی
که ذکر آن طولی دارد عربیه اَوْلَادُ اَحْمَدَ کُلٌّ اَغَرُّ نَاجِبٌ رُبَّتِ الشَّبَابِ مُلُوحٌ کَالرَّانِ وَبَنُو الزَّانِیَاتِ
یَمْلِکُونَ عَلَی الْوَرَی سُبْحَانَ خَالِقِنَا عَلَی الْاَفْلَاکِ باب نهم در نسب عمرو بن سعد بن
ابی وقاص و عمران سگی است که در کربلا آب بر روی جگر گوشه مصطفی و نور دیده مرتضی شاه شهدا
بست و آن حضرت را بفرموده او شهید کردند و در کتاب مجالس المؤمنین از کتاب مثالب نقل شده
که نسب سعد بپدر ظاهری عمرو بو قاص درست نیست بلکه سعد از نطفه یکی از بنی عذره است
کرد و ستامیر بود و دلیل بر این آنکه در وقتی که سعد بن وقاص بمعویه گفت که من سزاوارترم از تو
بخلافت معویه باو گفت که بنو عذره این دعوای را از تو قبول نمیکنند و مقارن آن حجت استهزا
بادی بروی رها کرد و در کتاب فصول الحق آمده که سعد بن وقاص مدتی غایب بود و یکی از بنی عذره
خادم عیالان خود نموده و آن خادم در زمان غیبت بخدمت زوجه سعد رسید و عمر از او در
وجود آمد و معویه روزی بعمر گفت که نسب تو بر بنی عذره تمام میشود و سعد بن ابی وقاص از اهل
شوری بود بواسطه آنکه سرور مومنان پدر او را در یکی از حروب بقتل آورده بود کین آنحضرت
در دل گرفته میل بخلافت عثمان کرد و در دو ساله قاضی نداده کوه رود آمده که چون نوبت خلافت
بحسب ظاهر بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسید سعد وقاص از خدمت امیر المؤمنین علیه السلام
دوری نموده بنزد معویه منزل ها ویرا رفت و اعتقاد صاحب روضة الشهدا آنست که سعد از
اخیار است والله اعلم عربیه لِبُغْضِ الْوَصِیِّ اَخِ النَّبِیِّ عَلَامَةٌ وُسِمَتْ بِهَا وَجَنَاتُ اَوْلَادِ الزِّنَاه مَنْ
لَمْ یُوَالِ مِنَ الْاَنَامِ وَصِیَّهُ سِیَّانِ عِنْدَ اللهِ صَلَّی اَمْ زَنَا باب دهم در نسب زبیر بن العوام
ابو منذر هشام بن محمد بن السایب الکلبی در کتاب مثالب الصحابه آورده که عوام پدر زبیر پسر
خویلد نبود بلکه غلام او بود چون خویلد او را پسر خوانده بود باو منسوب گردید و قاعده بود
عرب را در زمان جاهلیت که هر گاه میخواستند که غلام خود را نسبت بخود دهند و داخل سازند
او را در نسب خود آن غلام را آزاد میکردند و او را زن میدادند از قبیله عرب و مادر زبیر صفیه
بود که از جمله بغایا و فواحش بود و در کتاب فصول الحق ذکر شده که محمد بن السایب در کتاب خود
نقل کرده که روزی عدی بن حاتم بمجلس معویه آمد و حال آنکه یک چشم او در جنگ جمل از دیده

بازمانده بود و عبدالله بن زبیر با جمعی از قریش در آن مجلس بودند پس عبدالله گفت یا عدی
در کدام وقت چشم ترا این قضیه پیش آمده است گفت در وقتی که پدر تو از نبرد و قتال گریخت
و کشته گرد او را کشت و ترا اشتر خواست که ضربت بزند از او گریختی و از جنگگاه بیرون شدی
پس عدی چند بیت گفت که مضمون یکی از آنها اینست که پدر تو و پدر پدر تو نسب صحیحی ندارند
و بنده و بنده زاده قریش اند و عبدالله دیگر انکار این سخن نتوانست کرد و دلیل بر آنکه زبیر را
پدر مشخص نیست کلام معجز نظام حضرت نبویست که آنحضرت فرموده اند که بشر قاتل ابن صفیه
بالنار و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در جنگ جمل در وقتی که ابن جرموز زبیر را بقتل رسانید
بشارت نار باو داد چنانچه انشاء الله تعالی در باب احوالات زبیر ذکر خواهد شد و آن کلام معجز نظام
رسول خدا ظاهر میگردد که زبیر پدر مشخص نداشته باشد از برای آنکه اگر حلال زاده میبود
آنحضرت او را بمادر خطاب نمیکرد چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بکرات بعمر بن الخطاب خطاب
نموده گفت یَا ابْنَ صُهَاکِ الْحَبَشِیَّةِ اللّٰهُمَّ الْعَنِ ابْنَ صُهَاکٍ وَابْنَ صَفِیَّةَ وَالْعَنْ مَنْ تَوَقَّفَ فِی لَعْنِهِمَا
رباعی از گر وجودش از سفاهت و زنا کارش همگی چو اصل او هست خطا چون این اثر از
عداوت شیر خداست میکن تو همیشه لعنش از بهر خدا باب یازدهم در نسب طلحة
ابن عبیدالله بر وجهی که هشام بن محمد السایب الکلبی در کتاب مثالب آورده است که صعبه دختر
حضرمی مادر طلحه از جمله بغایا و فواحش بوده که از غایت شهرت و رغبت فساق بمباشرت او رایتی
بر در خانه خود برپای میکرده و در اثنای آنکه ابوسفیان بر او واقع شد عبیدالله بن عثمان تیمی
او را تزویج نمود و بعد از شش ماه از تزویج طلحه متولد شد و در بعضی نسخ ذکر شده که عبیدالله بن
تیمی پدر ابوبکر است و ابوسفیان و عبیدالله بر سر آن فرزند دلبند منازعه نمودند و آخر صعبه را
که مادر او بود در میان حکم ساختند و او طلحه را ملحق بعبیدالله ساخت و چون مردم بصعبه عتاب نمودند
که با ظهور نسب طلحه با بوسفیان چگونه او را ملحق بعبیدالله ساختی گفت عبیدالله کریم است و ابوسفیان
بخیل نخواستم که بخیل منسوب باشد و بروایتی آنکه صعبه گفت ابوسفیان را دیدم حرام و عبیدالله را
دیدم حلال و روایتست که روزی حسان شاعر بطلحه شعری خواند که دلالت بر حلال زادگی او میکرد
و مضمون آن بیت این بود که عجب از قبیله عبد الشمس که برادر خود را گذاشتند که کشته شد و قوم
شما را امید است و ابوسفیان زنده است و دعوی فرزندی تو میکند و پدر عادیتی تو عبیدالله مخنث بوده

ومعاشر بکر بدین معنی کواهند وطلحه از این سخن خجل شد هیچ نگفت ودوست ودشمن ازین گفتگو
در تعجب ماندند وصاحب کتاب لطائف المعارف که از علماء شافعی است روایت میکند که در کتاب
عبدالله حماد انصاری آمده که پدر طلحه دیث بود وپیوسته میل میفرمود این عمل را باو میکردند وجد وی
که جد مادری طلحه بود دختر خود را که صعبه مادر طلحه بود بخانه حرب بن امیه که داشت ونزد نجاشی شد
وچون باز آمد صعبه را از ابوسفیان آبستن شده بود وحضرمی کفت چیست این بلیه که مرا رو داد
ابوسفیان کفت که اندوه مدار که صعبه را بالحق قریش که عبیدالله است خواهم داد پس بزنی بعبیدالله
داد وبعد از شش ماه طلحه را بر فراش او آورد **بیت** هر سکی کز روبهی با شیر یزدان پنجه زد که همه عمر
تا تار است در اصلش خطاست **باب دوازدهم در نسب دشمنان حضرت امیرالمؤمنین**
علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه وآله مرویست که دوست ندارد امیرالمؤمنین علی را مکر کسی
که حلال زاده باشد یعنی از نطفه حرام بهم نرسیده باشد ومراد آنست که هر که دشمن دارد آنحضرت
را حرام زاده است ودشمن آنحضرت کسی است که بعد از حضرت رسول امیرالمؤمنین علیه السلام را بی فاصله
خلیفه بحق نداند ودیگری را بآنحضرت ترجیح دهد چنانچه در مناقب ابن شاذان از ابن عباس روایتست
که حضرت رسول فرمود نشانه علامت بغض وعداوت با علی بن ابی طالب آنست که دیگری را برو مقدم
دانند ودر کشف الغمه از ابوذر غفاری رضی الله عنه روایت که حضرت رسول صلی الله علیه وآله
دست بر کتف علی علیه السلام زد وکفت یا علی هر که ما را دوست دارد او عربیست وهر که ما را دشمن دارد
او علج است وعلج نام کافریست از کفار عجم وشیعه ما آنانند که حلال زاده وصاحب اصل باشند وشیخ
مفید در کتاب ارشاد روایت نموده از جابر بن عبدالله الانصاری که مخبر صادق میکفت با امیرالمؤمنین
علیه السلام که بتحقیق مخلوق شده ایم من وتو از یک طینت واز بقیه خاک واز زیادتی طینت ما شیعیان
ما خلق شدند وچون روز قیامت شود بخوانند همه مردم را بنام مادر ایشان مکر شیعیان ما را که بنام
پدران خوانند از برای آنکه اصل ایشان پاکست ودر میان شیعه ما فرزند زنا عنقا شد واز حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام روایت که دوست ندارد ما را مخنث ونه دیوث ونه فرزند حیض ونه فرزندی
که از زنا بهم رسیده باشد واین شعر کلام معجز نظام حضرت امام محمد باقر علیه السلام است **عربیه** ومن سرّنا
نال منا السرور ومن سائه ما سائه میلاده ۀ وما فاز من فاز الا بنا ۀ وما خاب من حبنا زاده ومن کان
غاصبا حقنا فیوم القیمة میعاده ودر کتاب ملتقطات از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین

روایتست

روایتست که علامت ونشانه فرزند زنا دشمنی وعداوت ماست که اهل بیت رسالتیم ودر
کتاب روضة الواعظین از حضرت سید المرسلین مرویست که هر که دوست ندارد عترت مرا
یکی از سه چیز است یا منافق است یا از زنا بهم رسیده است یا فرزندیست که در حیض بهم رسیده
باشد **حکایت** در کتاب فصول الحق امده که جوینی که از دانشمندان عامه است در تاریخ خود ذکر
فرموده که پدر ابو یوسف چون این حدیث را شنید که دوست ندارد اهل بیت رسالت را فرزند
زنا وفرزند حیض کفت درین شک وشبهه نیست زیرا که پسرم دشمن امیرالمؤمنین واولاد طیبین
آنحضرتست وقصه او آنچنان بود که من شبی در خانه بودم وکنیز صاحب خانه را کرفتم وبا آنکه حایض
بود با او مقاربت ونزدیکی نمودم این پسر هم از زنا وهم از حیض تولد یافته است وپاکی وپلیدی
آبا وامهات تا آدم وحوا از دوستی ودشمنی امیرالمؤمنین علی بموجب این حدیث ظاهر میکردد ودر
کتاب خرایج که از کتب مخالفین است ذکر شده که شخصی بخدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام امد
کفت من از دوستان شما ام آنحضرت فرمود که دروغ میکوئی مخنث ودیوث وولد زنا مرا دوست
نمیدارند وبعد از چند روز قضیه صفین پیش آمد وهمان مرد از مددکاران معویه بود ودران
معرکه بجهنم واصل شد ودر کتاب معانی الاخبار مرویست که حضرت رسول خطاب بزوج بتول نمود
وکفت یا علی هر که دوست دارد مرا وترا واوصیا از فرزندان ترا پس حمد خدا کند
بر پاکی ولادت خود پس بدرستیکه دوست نمیدارد ما را مکر کسیکه پاک باشد ولادت او ودشمن
نمیدارد ما را مکر کسیکه پاک نباشد ولادت او ودر کتاب روضة الواعظین از حضرت رسول رب
العالمین مرویست که هر که دوست دارد مرا واهل بیت مرا پس حمد خدا کند بر اول نعمتی که با او ارزانی
داشته است از آنحضرت پرسیدند که اول نعم کدام است کفت پاکی ولادت ودوست نمیدارد ما را مکر
آنکسیکه پاک باشد ولادت او **نظم** حلال زاده شناسد علی وآلش را ۀ از آنکه نور دو چشم حلال
زاده علیست ۀ ودر کتاب معانی الاخبار از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که هر که بیابد
بدوستی ما را بر دل خود پس دعای بسیار کند مادر خود را وبدرستیکه مادر او خیانت نکرده بپدر
او را ودر کتاب روضة الواعظین از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که هر که صبح کند وبیابد
بدوستی ما را در دل خود پس حمد خدا کند بر مبادی نعم از آن حضرت پرسیدند که کدامست مبادی نعم
کفت پاکی ولادت چنانکه در دیوانی که منسوبست بمولای مؤمنان خطاب بمحبان وشیعیان خود

مهمان؟

نموده فرموده اند عربیه طِبْتُمْ خَبِيثاً كَمَا قَدْ طَابَ اَوَّلُكُمْ والشَّوْكُ لاَ تَجْتَنِي مِنْ فَرْعِهِ الْعِنَبُ یعنی که
باکید شما حالتی که نوید چنانکه پاکست اول شما و از سر شاخ خوار انگور نتوان چید مترجم آن کتاب
این مضمون را در رشته نظم کشیده رباعی هستید شما پاک ز نا پاکی دور پاکست چو اول شما دستور
هست این هم زانکه نیست در اصل قصور آری نتوان ز خوار چیدن انگور پس از اخبار و آثار اهل بیت
اطهار ظاهر میشود که خلقت مخالفان و دشمنان حضرت امیر المؤمنین علیه السلم از نطفه متحجر اند و این
علیت مادر زاد و مرضی است ناشی از سوء میلاد حکایت در کتاب فضول الحق ذکر شده که روزی
متوکل بار عام داده نظرش بر شخصی افتاد که وضع مردم آن زمان نداشت از وی پرسید که از چه قبیله
وچه نام داری گفت که از بنی مخنثم و نام من مضمور است پس متوکل پرسید که بعد از حضرت رسول خلیفه
که بود گفت اسد الله الغالب و مظهر العجائب مولانا علی بن ابی طالب علیه السلم پس متوکل بغلامان امر
فرمود که او را بزنند در حین زدن غلامی با و گفت که بگو ابو بکر گفت یا امیر ابو بکر پس متوکل گفت
که خلیفه دیگر کیست گفت الطاعن بالرمحین والضارب بالسیفین وصلی القبلتین ابو الحسنین
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلم باز متوکل امر بزدن او کرد غلامی با و گفت که بگو عمر گفت یا امیر
عمر متوکل گفت دیگر بگو که کیست گفت ابن عم الرسول وزوج البتول الذی انزل الله فیه انما ولیکم
الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون مولانا و مولی
الثقلین علی بن ابی طالب علیه السلم باز بهمان طریق متوکل امر بزدن او نمود یکی گفت بگو عثمان گفت یا امیر
عثمان پس متوکل گفت که دیگر کیست گفت یا امیر حجاج بن یوسف متوکل گفت یا اخ المخنث این بار
که نوبت علی بود او را چرا ترک کردی گفت یا امیر هر بار که نام علی بردم امر بزدن من کردی باز از زدن
تو ترسیدم و کسی را که چون ایشان باشد حجاج را دانستم بنا بران نام او بردم پس متوکل گفت عایشه
افضل بود یا فاطمه گفت یا امیر عایشه گفت چرا گفت زیرا که حق تعالی فرموده که فضل الله المجاهدین علی
القاعدین درجة و عایشه در بصره چنانکه در آن جنگ حیا کرد و عایشه غازی شد و فاطمه از
خانه بر نخواست متوکل گفت از بنی مخنث کسی شیعه شده است تو چون شیعه دران قوم گفت اگر
امان دهی بگویم گفت ترا امان است گفت بدان سبب که مادر وجدات و آبا و اجداد من زنا نکرده اند
و از زنا حاصل نشده اند پس متوکل او را از بغداد اخراج نمود و خطیب خوارزمی از ابو هریره و شیخ
ابو جعفر طوسی در امالی و غیر ایشان نیز از علمای طرفین از مخبر صادق نقل کرده اند در حق یکی

کردکه

که ذکران طولی دارد که دشمنی دارد علی را از قریش مکو سنجی و نه از قوم انصار الا یهودی و نه از
عرب الا دعی و نه از سایر مردمان الا شقی و در روایت ابن مسعود نه از زنان الا سلقلق سنجی
یعنی زناکار و فاجر است و دعی آنکه حجبی را بپدر او دعوی باشد و نداند که از نطفه که بهم رسیده و
پدر او کیست و سلقلق زنی که حیضش از راه دیگر آید چنانچه در کتاب فردوس دیلمی که از عمده کتابهای
اهل سنت است ذکر شده که زنی بخدمت حضرت امیر المؤمنین آمد و گفت یا امیر بغض تو دارم
مولای مؤمنان فرمود که سلقلق چه معنی دارد آنحضرت گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمودند که یا علی دشمن ندارد ترا مگر زنی که سلقلق باشد و سلقلق زنیست که خون حیض از راه
عقب بیند زن گفت که راست گفته است رسول الله من این حال دارم و پدر و مادر من خبر ندارند
عربیه اِذَا فِي مَجْلِسٍ ذَكَرُوا عَلِيّاً وَسِبْطَيْهِ وَفَاطِمَةَ الزَّكِيَّةَ فَاَجْرَى بَعْضُهُمْ ذِكْرَى سِوَاهُمْ فَاَيْقِنْ اَنَّهُ
لَسَلْقَلِقِيَّةٌ رباعی بدخواه علی کافر مطلق باشد بدخواهی وی دشمنی حق باشد هر زن که بود
در دل او بغض علی بی شبهه ان لعین سلقلق باشد و در کتاب کشف که یکی از کتب اهل سنت است
ذکر شده که جابر بن عبد الله الانصاری در آخر عمر عصایی بدست گرفته در کوچهای مدینه می گشت
ومیگفت علی خیر البشر من ابی فقد کفر معاشر الانصار ادبوا اولادکم علی حب علی بن ابی طالب فمن ابی
فلینظر فی شان امه یعنی حضرت امیر المؤمنین حیدر بعد از پیغمبر از سایر مردمان بهتر است و هر که
از قبول این ابا نماید کافر است وای جماعت انصار اولاد و فرزندان خود را بمحبت امیر المؤمنین
علیه السلم پرورش دهید و بر بود دوستی او مزین گردانید و هر کدام از اولاد که از محبان حضرت سر باز
زنند بتحقیق حال مادرش باید نمود که از قصور از انجاست حکایت در کتاب فصول الحق آمده که
روایت کند صاحب کتاب کشف الیقین که پدرم گفت با جمعی در کوچهای بغداد سیر می نمودیم
و تشنه شدیم بدر خانه رسیدیم و آب طلب کردیم در دران خانه دو کودک با زی میکردند
یک کودک میگفت علی امام بحق است و دیگری میگفت که ابو بکر خلیفه بحق است پس من گفتم که در حدیث
گفته یا علی دوست ندارد ترا مگر مومنی که طاهر الولاده باشد و دشمن ندارد ترا مگر فرزند زنا
و فرزند حیض پس زنی از آن خانه بیرون آمد و سخن کودکان و حدیث من شنید و گفت صدق
رسول الله صلی الله علیه و آله بدانید که هر دو فرزند منند آنکه بامامت علی اقرار میکند از طهر تولد
یافته و آنکه دشمن آنحضرت است و بامامت ابو بکر اعتراف مینماید از حیض تولد یافته است

که تو سلقلقه آمزن گفت

کر پدر او در حیض بمن مباشرت نموده ان ناصبی بهم رسید و در کتاب عیون اخبار الرضا حدیثی ذکر
شده کر دلالت بران میکند کر مبغض امیر المؤمنین علیه السلام مشارکت شیطان لعین از نطفه مین
تکون میابد وان ولد الزنا فرزندیست کر از دو پدر حاصل میشود و مضمون حدیث اینست
کر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند کر در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله نشسته بودیم
در در کعبه پس ناکاه پیری در آمد پشت خمی کر موی ابروی او چشم او را کرفته بود از شدت پیری و در
دستش عصای بود کر سر آنرا باهن کرفته بودند و بر سر او کلاه درازی سرخی بود کر کران بر سر میکین ارند و در
بر او جامه صوفی پس نزدیک پیغمبر امده پشت بجانب کعبه کرده و کفت یا رسول الله طلب امرزش کن جهت
من انحضرت فرمود کر ضایع است سعی تو ای پیر و بیا هست کردار تو پس چون رفت حضرت پیغمبر فرمود
یا ابا الحسن ایا شناختی این پیر را کفتم بخدا کر ندانستم کفت ان لعین شیطان است پس حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمودند کر از عقب او رفتم تا رسیدم باو و زدم او را بر زمین و نشستم بر سینه او و کذاشتم
دست خود را بر حلق او کر او را بکشم پس شیطان کفت مکن یا ابا الحسن کر من از مهلت یافته کانم تا وقت
معلوم بخدا قسم یا علی کر من دوست میدارم ترا و دشمن عیدارد ترا مکر کسی انکر شریک بکم با پدر او در وطی
مادر او پس کردیده دشمن تو فرزندنا مولای مؤمنان فرمودند کر متبسم شدم و او را کذاشتم
و نیز ابن بابویه رحمه الله در کتاب امتحان از ابن عباس نقل نموده کر کفت حضرت رسول با زوج
بتول در برابر خانه کعبه نشسته بودند و من در خدمت ایشان بودم کر شخصی بجیره و صورت فیلی
از طرف رکن یمانی پیدا شد و رسول خدا باو کفت لعنت بر تو باد حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
کفت یا رسول الله این کیست فرمود کر آیا این را نمیشناسی این ابلیس لعین است حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام کفته برجست خرطوم و پیشانی او را کرفت بر زمین زد و کفت یا رسول الله من ایمیلو ذیلی
مهلت نمیدهم پس سید کاینات کفت یا علی ترا بشارت دهم کر ما با تو و شیعه تو دستی نیست بخدا
قسم کر هیچکس نیست کر ترا دشمن دارد الا انکر من در نطفه او شریک میشوم و فرزند او از نطفه
من و او بهم میرسد چنانکر حق تعالی در قران مجید فرموده کر وشارکهم فی الاموال والاولاد و
حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمودند کر چنین است و در کتاب تهذیب الاحکام شیخ ابو جعفر
طوسی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایتست کر هر کاه مرد نزدیکی کند بزوجه خود
و اسم خدا را بر زبان جاری سازد دور میشود شیطان از او و اکر اسم خدا را بر زبان جاری نسازد

الا انک [illegible] الی [illegible] وقت معلوم [illegible]

داخل میسازد شیطان ذکر خود را پس در مقاربت هر دو شریک اند راوی کوید کر از ان حضرت
سؤال نمودم کر بچه چیز شناخته میشود این معنی آنحضرت فرمود کر بدوستی و دشمنی ما بدان ای مؤمن
پاک اعتقاد کر هر کر دوست دارد ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین را حلال است و ولد الحلال است
و شیطان شریک در نطفه او نیست و هر کر بعد از حضرت رسول زوج بتول را بی فاصله خلیفه
بحق نداند و دیکری را بر آن حضرت ترجیح دهد ولد الزنا است و شیطان در نطفه او شریک است
و مولانا محسن کاشی در شوق المهدی فرموده نظم حکایت کفت بشنو و شناسا شو کر این حدیث
ز پیر خرعیم یاد داشت مجو طهارت مولد ز دشمنان علی کر حلال زادر این قوم از دو داماد داشت یکی
پدر دکر ابلیس کرده است دخول زاختلاط دو آب ان عدو حق زاده است حسد چه میبری ای
دشمن علی برفیض ولای آل نبی روزی خدا داد است حکایت عیسی بن ابی دلف عجلی ذکر نموده کر برادر
من دلف بن ابی دلف مبغض حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود روزی پدر من از مجلس بخواست
بیرون رفت برادرم دلف کفت کر همیشه پدرم میکوید کر لا یبغض علیا احد الا کان لزنیة یعنی
دشمن نمیدارد حضرت علی علیه السلام را مکر انکسی کر از زنا بهم رسیده باشد و شما غیرت امیر یعنی پدر مرا
میدانید و هیچکس زبان طعن باهل حرم او دراز نکرده و عصمت و پاکدامنی ایشان بر وضیع
و شریف ظاهر است بخدا قسم کر من بغض و کینه علی را در دل دارم و در ان اثنا پدرما ابو دلف
داخل المجلس شد برادرم کر پدر را دید بتعظیم پدر برخواست پدرما کفت کر بمن رسید انچه دلف
کفت و خبر و روایتی کر درین باب وارد شده حق و صدق است هو والله ولد زنیة وحیضة
یعنی او بخدا قسم کر فرزندیست کر از زنا در حال حیض بهم رسیده صورت حال و بیان این مقال
انکر من مریض و علیل بودم و مادر من جاریه خود را بکاری نزد من فرستاد و چون مرا نظر براو
افتاد و خانه از اغیار خالی بود عنان شکیبائی از دست داده باو صحبت داشتم و از ان نطفه
این ولد الحلال در ان حال بهم رسید و چون اثر حمل او ظاهر شد و مادرم ازین مقدمه اطلاع
یافت ان کنیز را بمن بخشید و چون این پسر از زنا در حال حیض حاصل شد کینه و عداوت او
با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ازین سبب است و تا حال این معنی را اظهار نکرده مخفی میداشتم و درین
وقت کر سخن آن ناپاک بسمع من رسید بر من لازم شد کر وجه آنرا بیان کنم و پرده اندوی کار دارم
بیت هر کرا کین غلامان علی در دل بود کر برادر باشدم کویم کناه از مادر است حکایت منصور خلیفه

عجایب حیلی را موکل ساخته بود که هر گاه کسی بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رود یک مثقال طلا
از او بستانند و هر کس که به نزد ابو حنیفه شقی برود یک مثقال طلا باو دهند روزی بخفیه بقصد آستان
بوسی امام همام و قبله انام از خانه خود بیرون آمده قدم در راه نهاد و بجا دیگر که راه خانه آنحضرت و
ابو حنیفه از انجا جدا میشد رسید با خود گفت که بخدمت امام رفتن اگرچه موهبت عظمی است و سعادت
کبری است اما موکلان خلیفه زر از من طلب میدارند و انواع آزار و اذیت بمن میرسانند و مرا قدرت
و استطاعت دادن آن و جریمت بخانه ابو حنیفه میروم و زری که گرفته صرف معیشت خود میکنم
و شیطان گریبان او را گرفته بدر خانه ابو حنیفه برد چون خواست که داخل خانه او شود از این معنی نادم
و پشیمان گردید با خود گفت که چگونه دین را بفروشم و بر خلاف دین پیران راه بیرون روم و در دنیا
و آخرت این ننگ و عار را بر خود قرار دهم از انجا بازگشته متوجه درگاه امام علیه السلام شد و باز شیطان
او را وسوسه کرده از راه برده بدر خانه آن ملعون آورد و چند نوبت بسبب این تردد خاطر این تردد
نمود عاقبت بهمراهی و مساعدت توفیق بخدمت و ملازمت امام بحق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
فایز گردید چون حضرت او را دید متبسم شده فرمود که ان هکذا هکذا یعنی اگر مادرت این کار
میکرد تو این کار میکردی و بعد از آن آمد بخانه آمده صورت واقعه را با مادر گفت حقیقت قصه او را
از او استفسار نمود مادرش بهتک ستر و اظهار آن سر راضی نشده گفت هر گاه اراده داری که خلاف
صواب بوده باشد بر این خاطر من نگذشته و در مدت العمر بکار نالایق ارتکاب نموده ام **بیت**
شکر خدا که پرده ناموس عالمیت / دامان خواهر کرینا لوده هیچ باب / پسر گفت بخدا قسم که مخبر امام
دروغ نیست و در تحقیق آن حال الحاح و مبالغه بسیار نمود مادرش چون بغیر از راست گفتن چاره
ندید سر پوش از سر آن راز برداشته گفت پدرت که مرا تزویج نمود مدت هشت سال در خانه او بودم
و بنابر عدم قوت رجولیت و سستی باه دست هوس او از دامن مطلوب کوتاه مانده بشقیب آن ذوقی
که هر وا دسفته نگردید شبی در بام خانه با او در یک بستر خوابیده بودیم قوه شهوانیه و هوای نفسانیه
عنان اختیار از دست من ربوده از کنار پدرت برخاسته متوجه بام دیگر که غلامی خوابیده بود شدم
و بر سر بالین غلام رفتم که او را بیدار سازم و پرده ناموس و عصمت را یکسو اندازم حیا مانع شده
باز گشتم و بجای خود آمدم باز شیطان مرا وسوسه کرده بفریفت و بتبر دیگر بدستور سابق بخوابگاه
غلام شتافتم و از خواهش داشتن مراجعت نمودم و چند نوبت باز قصد مرتکب ادیان عاقبت آن روزی

نفسانی و وسواس شیطانی را از خاطر بیرون کرده بعزم جزم و نیت ثابت از آن عمل قبیح و فعل ناشایست
توبه و انابت نموده رفته در کنار پدرت خوابیدم در آن اثنا پدرت بیدار شد و خدای تبارک و تعالی
قوت رجولیت باو داده با من مباشرت نمود در همان شب بتو آبستن شدم و خدای تبارک و تعالی ابا
کرامت فرمود و سواد را انکه فرموده **رباعی** تا تاج ولایت علی پوشید هر دو در راه تو شتر و نیکو ترین شکر
الکه مرد دین حیدری از لطف خداوند مادری **باب سیزدهم در بیان کفر و ارتداد**
خلفاء ثلثه لعنهم الله حضرت امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر آیه کریمه والکفر والفسوق والعصیان فرموده‌اند
که مراد اول و ثانی و ثالث است یعنی ابا بکر و عمر و عثمان و در رساله قاضی زاده که روایت از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام در تفسیر آیه و یوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة نقل شده
بر این وجه که هر که در دنیا حق در امام گوید و تکذیب و افترا نام خود خلیفه خدا و رسول نماید حق تعالی خطاب
بر پیغمبر خود میفرماید که خواهی دید که کسانی که بدروغ و خلاف واقع بر مسند خلافت نشسته باشند در
صحرای محشر رو سیاه و نامه سیاه و وا ویلا کنان در صف مجرمان و رو سیاهان جای نمایند و نیز در آن
کتاب آمده که از وجوه دالة کفر ابا بکر و عمر و عثمان و تابعین ایشان روایت منسوب بحضرت موسی کاظم علیه السلام
است در تفسیر آیه و من اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله حضرت فرموده که یعنی این آیه
اینست که هر که در امور دنیا اعتماد بر عقل خود و هوای نفس گذاشته بی انکه او را هادی از جانب الله تعالی
باشد تکیه بر چیزی دیگر نموده باشد گمراه ترین گمراهان باشد و هم در آن کتاب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایت است که مراد از طایفه که مدلول علیه آیه شریفه فلنذیقن الذین کفروا بهم عذابا شدیدا
است جماعتی باشند که بر کرده‌اند از حق تعالی و خلافت امیر المؤمنین علیه السلام که از جانب الله تعالی است انکار
نمایند و در این امر حق سبحانه و تعالی اعزاز و احترام و توقیر و اکرام آن حضرت را بجای وسایه کرم دو
او را مودود خود دانسته و تغییر از آن حضرت بیتیم نموده تا ظاهر شود که منکرین آنحضرت بعینه در درجه
منکرین حق سبحانه و تعالی بوده و نیز در آن کتاب از آنحضرت در تفسیر آیه کریمه ان الذین آمنوا ثم کفروا
ثم آمنوا ثم ازدادوا کفرا فرموده که مراد ابا بکر و عمر و عثمان و تابعین ایشان باشند و این آیه در شأن
برادر تا دان مردود آن میکند بنا بر تصریح بلفظ آمنوا و در کتاب فتوحات القدس و در کتاب
ملتقطات در حدیثی که ذکر آن طولی دارد روایتست از حضرت امام حسن عسکری سؤال نمودند
از ایشان شیوخ یعنی ابا بکر و عثمان که ایمان ایشان بطوع و رغبت بود یا بجبر و اکراه آن حضرت جواب

انحضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه و علی ابائه المعصومین رجوع نمود حضرت صاحب
فرمودند که ایمان ایشان نه بطوع و رغبت بود و نه بجبر و اکراه بلکه ایمان ایشان از بهر
طمع بخلافت و ریاست بود و ایشان در ظاهر ایمان اورده بودند و در باطن ایشان ایمان
نبود و در کفر اصلی باقی بودند چنانکه حق سبحانه در سوره بقره رسول خود را از کفر باطن ایشان خبر
داده است وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ يُخَادِعُونَ
اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ
مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ و در خصال ابن بابویه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
نقل شده است که سه طایفه است که الله تعالی روز قیامت با ایشان تکلم نماید و ایشان را از معصیت
پاک نمیکرداند یعنی سزاوار دخول بهشت نمیسازند و بعذاب شدید معذب میکرداند یکی انکه
دعوی نماید که حق تعالی او را امام کردانیده و او از جانب خدا و رسول بامامت منصوب نباشد و
دیکری انکه انکار امامت امامی کند که از جانب خدا منصوب باشد و یکی دیکر انکه اعتقاد وی
این باشد که ان دو کس را از اسلام نصیبی است و مراد از ان دو کس ابابکر و عمر است و کلینی در
کافی از انحضرت روایت نموده که مَنْ لَيْسَ إِمَامَتُهُ مِنَ اللَّهِ كَانَ مُشْرِكًا بِاللَّهِ یعنی هر که امامت
وی از جانب الهی نباشد و دعوای امامت کند مثل کسی است که بخدای تعالی شرک اورده باشد و قاضی
ناده کره رود در رسالة الجود ذکر نموده که ابن بابویه در یکی از تصانیف خود از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام نقل نموده که مَنِ ادَّعَى الْإِمَامَةَ فَلَيْسَ بِإِمَامٍ فَهُوَ الظَّالِمُ الْمَلْعُونُ یعنی هر که دعوی
امامت کند و وی امام نباشد یعنی خدا و رسول او را جهت این امر تعیین ننموده باشد شخصی است
از اهل ظلم و از مستحقان لعن و از زمره کفره است و در کتاب مجلی مرآت المنجی از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله مرویست که ان حضرت فرمود که مَنْ نَازَعَ عَلِيًّا الْخِلَافَةَ بَعْدِي فَهُوَ كَافِرٌ
یعنی هر که منازعت و خصومت نماید با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در امر خلافت بعد از من
انکس کافر است و نیز در ان کتاب امده که حضرت سید کاینات فرمود مَنْ نَازَعَ عَلِيًّا الْخِلَافَةَ فَقَدْ
بَعْدِي فَقَدْ أَنْكَرَ نُبُوَّتِي وَنُبُوَّةَ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِي یعنی هر که نزاع نماید با علی علیه السلام در امر خلافت
بعد از من پس بتحقیق که انکار نبوت من و نبوت پیغمبرانی که پیش از من بوده اند نموده است و در
خصال ابن بابویه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هر که شک کند در کفر دشمنان ما

وجماعتی که ظلم کرده اند بما انکس کافر است و از ابن مسعود مرویست که شنیدم از حضرت رسول صلعم
که میکفت هر که ایمان بمن اورده است و تصدیق کفته و فرموده من کرده و او دشمن دارد علی را
انکس کافر است و نیست مؤمن و نیز اخطب خوارزم که یکی از علمای اهل سنت است از ابن عباس
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نقل نموده که انحضرت فرمودند که بدرستیکه خدای تعالی
کردانید علی را نشانه میان خود و میان خلق یعنی باو خلق بخدا راه مییابند پس هر که او را شناخت
مؤمن است و هر که انکار او کرد کافر است و هر که او را برابر و مساوی داشت با دیگران مشرک هست
و هر که او را دوست داشت و دوستی او اختیار کرد خواهد بود ناجی و رستکار ای ناصبی بد انکه
مراد از دوستی و اطاعت انست که بی فاصله حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را وصی و خلیفه و جانشین
حضرت رسول صلی الله علیه و آله دانی رباعی شاه قرشی که مصطفی را نایبست، وز روی تو باطن
جهان نورانیست، حبت سبب رحمت رحمانیست، بغضت اثر عذاب جاویدانیست، و از شیخ الطایفه
ابو جعفر طوسی رحمه الله روایتست که ابن عباس از حضرت رسول الله سؤال نمود که وصیت کند مرا
بامری که در دین و دنیا از ان انتفاع یابد ان حضرت در جواب او فرمود که بر تو باد بمودت و محبت
علی بن ابیطالب که قسم بذات پاک انکه مرا بخلق فرستاده که حق سبحانه و تعالی هیچ حسنه از هیچ بنده قبول
نکند تا از دوستی علی بن ابی طالب از او سؤال نماید که از اهل ولایت انحضرت باشد یعنی در دنیا
تولی بوی نموده باشد اعمال وی در حد قبول یابد و اگر محروم از این سعادت باشد از و سؤال نموده
داخل جهنم کردد یا ابن عباس بخدایی که مرا بخلق فرستاده که اتش بر دشمنان علی بیشتر غضب الود است
که بر کسی که کمان وی انست که خدای تعالی را فرزندی میباشد ابن عباس کوید که کفتم یا رسول الله ایا کسی
دشمنی با انحضرت در خاطر داشته باشد فرمود بلی طایفه که نام ایشان بامت من بر زبان ها مذکور
شود و دشمن وی باشند و ایشان را از مسلمانی نصیبی نباشد و علامت عداوت انحضرت تقدیم
غیر او بر وست و ابن عباس روایت مینماید که چون از این حدیث ایامی کذشت و وقت رحلت حضرت
رسالت نزدیک شد کفتم یا رسول الله چه میفرمایی که مرا بان عمل باید نمود فرمود که یا ابن عباس مخالفت
کن با هر که مخالف علی باشد و هیچ وقت نصرت و مدد کار مباش کسی را که مخالف او باشد یا ابن عباس که
خواهی که ملاقات پروردکار نموده از تو راضی باشد دوستی کن با دوست علی و دشمنی نما با دشمن علی
یا ابن عباس برحذر باش که در ماده علی شک شبه در خاطر نکنی زانکه هر که شک کند در ماده او نزد

الله تعالی از قبیل کفر و شرکین است و در تحفة الابرار طبری از حضرت رسول مرویست که آن حضرت
خطاب بمولای مؤمنان نموده فرمود که یا علی لا یتقدمک بعدی الا کافر و لا یتخلف عنک الا کافر و مراد آنست
که بعد از من کسی بر تو تقدیم نکند الا کافر و مراد از تاخیر ترک خدمت و بیعت و اطاعت از حضرت آن
و صاحب کتاب فرماید که متقدمان معروف و مشهورند و مراد ابوبکر و عمر و عثمان و متابعان ایشانند
اما جمعی که متاخر شدند یعنی تخلف از بیعت آنحضرت نمودند سالک مسلک عناد و الحاد گردیدند بنوعی
و جرات که معویه علیه اللعنه و عبدالله عمر و حسان بن ثابت و محمد بن مسلم و اسامة بن زید و سعد بن
وقاص و امثال اینها که بیعت با آنحضرت نکردند و در کتاب فتوحات القدس از ابوحمزه ثمالی روایت
کرده که روزی در خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام بودم و از آن حضرت سوال نمودم که یا ابن رسول الله
راسوالیست که بجواب آن چشم روشن گردد و دلم از کدورت بیرون آید آن حضرت فرمود بپرس
آنچه خواهی گفتم یا ابن رسول الله چگوئی در حق اول و ثانی یعنی ابابکر و عمر گفت پریشان باد با انواع عتاب
الهی و اصناف عقاب نامتناهی بخدا سوگند که هر دو رفتند از این دنیا در حالتی که کافر و مشرک بودند
و در مسند احمد بن حنبل و در جمع بین الصحاح الستة و صحیح ابن داود و صحیح بخاری مذکور است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله روزی خطاب بحضرت امیر المؤمنین کرده فرمود که یا علی لا یحبک الا مؤمن
و لا یبغضک الا منافق یعنی ای علی دوست نمیدارد ترا مگر کسی که مؤمن باشد یعنی اقرار بلسان و تصدیق
بجنان و عمل بارکان داشته باشد و دشمن نمیدارد ترا الا شخصی که منافق باشد یعنی دلش با زبان
موافق نباشد و بزبان کلمه گوید و در دل از خدا و رسول بیگانه باشد چه منافق بقول خدا و رسول کافرند
و این سه ملعون سرکرده منافقین اند بیت هر که زبانش دگر و دل دگر • تیغ بر باید زدنش بر جگر
در کتب معتبره مسطور است که بعد از واقعه غدیر خم چهارده نفر از اصحاب جحود و انکار و روساء ان
المنافقین فی الدرک الاسفل من النار از دین پیغمبر بیرون رفته با طاعت هوای نفس و رضای
شیطان از اهل ارتداد گشته آرای فاسده ایشان باطفاء نور وجود چراغ نبی عن نارها عن رسول الله
اتفاق ایمان قرار یافته در شب ظلمانی از بالای عقبه در آمده سنگهای گران بجانب ناقه حضرت نبوی رها
کنند که ناقه حضرت رسول از هیبت آن صدا رمیده آن اختر سپهر رسالت را بزمین اندازد و هنوز
داخل عقبه نشده بودند که حذیفه یمانی را آنحضرت او فرمود که زمام آن ناقه را نگاه دارد و عمار یاسر را
فرمود که از عقب شتر غافل نگردد از صدای آن سنگها آن ناقه را اضطراب روداد و از خطاب سحاب

آن عالیجناب بآن ناقه که اشکنی پای مبارک آن رمیدن بآرمیدن و آن حرکت بسکون مبدل گشت حذیفه
روایت میکند که چون اصحاب عقبه را مقصود حاصل نشد متوجه شدند که ناقه آنحضرت را از دست
تحرک داده چنان سازند که سید کاینات از پشت وی در افتد من و عمار دست بشمشیر کرده ایشان را از آن
امر مانع آمدیم و حذیفه در تحقیق جماعت منافقین که مصدر این قسم امری شده بودند دو مرتبه مبالغه
نمود حضرت رسول هر دو مرتبه از افشای آن سر ابا فرمود نوبت سیم اسامی ایشان را بزبان معجز بیان گذرانید آن
جماعت چهارده نفر بودند ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و ابوعبیده و عبدالرحمن و سعد بن ابی وقاص
و معویه و عمرو عاص و ابوموسی اشعری و سعید و اوس بن حدثان بصری و ابوهریره و ابوطلحه انصاری و
در بعض نسخ مذکور است که ابوطلحه در آن شب همراه ایشان بود اما بر قرارداد ضمیر باطل ایشان مطلع
نبود چون حذیفه را آرزوی دیدن آن ملاعین بود صورت این معنی در آینه خاطر نبوی انتقاش یافته
برق جهان تاب و روشنائی شبیه به پرتو آفتاب ساز کرد یا آن عقبه مظلمه بیرون آورده دوست از دشمن
و مسلمان از کافر و موافق از منافق متمیز گردیدند و بر طبق آیه کریمه یعرف المجرمون بسیماهم دعوی ما انشا
بظهور نقیض آن بطلان یافت و این دلیل واضحی است بر کفر و نفاق آن گمراهان بادیه ضلالت و شقاوت
و محقق رومی فرموده بیت تو بیداری باین یک قول رسی • کند فردا خرابت زانکه مستی • مسلمان نیست
از تو جز زبانت • منافق این بود کردم بیانت • نفاق ای بیخبر چیز دیگر نیست • زبان گویا و دل دانا نه جز
نیست • اگر دل با زبان یکسان کنی تو • هر آنچه گفت حق فرمان کنی تو • مسلمان حقیقت گشته باشی ز ترك
شرکان و دستر باشی و در روز غدیر خم اول کسی که بیعت بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام کرد عمر بود و گفت
بخ بخ یا علی اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة یعنی خنک ترا یا علی در روز آمدی مولای من
و مولای هر مؤمن و مؤمنه و این بیعت کردن آن سگ لعین بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام از صمیم قلب
واقع نشده بلکه زبان آن منافق با دل موافق نبوده و بنابر ضرورت و مصلحت کار حق و آن عهد بیعت
را او در وقت فرصت شکست و شیخ علی بن احمد فنجکردی در باب انکار منافقین بیعت روز غدیر
را گفته شعر لا تنکرن غدیر خم انه • کالشمس فی اشراقها بل اظهر • ما کان مرفوعا باسناد الی خیر البرایا
احمد لا ینکر • فیه امامة حیدر و کمال له • وجلاله حتی القیمة یذکر • اولی الانام بان یوالی المرتضی • من یأخذ
الاحکام عنه و یأثر • یعنی انکار مکن احوال روز غدیر خم را که آن چون آفتابست بروشنی بلکه ظاهر
تر و هر چه اسناد برسول داده باشند از انکار و نشاید کردن و در آن روز حضرت امیر المؤمنین حیدر را

امام وجانشین خود ساخت وجلالت وبزرگی وجانشینی آنحضرت را ودمان تا قیامت یاد کنند وبهترین
ونیک ترین مردمان کسی بود که دوستی وتولا کند بمرتضی علی واز آن حضرت فرا کیرد احکام دین خود را
واز آن حضرت احادیث وروایات نقل کند واختیار کند او را بر دیگران یعنی بعد از حضرت رسول ذوی‌حق تول
را خلیفه وجانشین دانسته ترک دیگران کند وروایتست که واقعه غدیر خم باعث این شد که این چهارده نفر قصد
قتل سید بشر نمودند وباخبار جبرئیل امین شر آن ملاعین از سید المرسلین دفع شد اما بعد از رحلت
حضرت رسول بیعت روز غدیر خم را نسیاً منسیاً انکاشته در سقیفه بنی ساعده جمع شده اول بار عمر
با ابی بکر بیعت کرد وبعد از آن باقی منافقین باشاره آن ضال مضل لعین با ابی بکر بیعت نمودند وکوی ذم
ابجد کردند واین افعال دلیل قاطعی است بر کفر آن مدبران که قصد قتل پیغمبر آخر الزمان نمایند جهت آنکه چرا
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را در غدیر خم وصی وجانشین خود نموده واین او یکی از ایشان رجوع نشده
مصرع نهی اراده باطل زهی خیال محال شو عارف بینا بوی فرید عطار علیه الرحمه گفته **بیت** رونقی کان دین پیغمبر
کرفت از امیر المؤمنین حیدر کرفت لافتی الا علی از مصطفی است ونص او در جهان ثبت هل اتی است
اندر دستش لافتی آمد پدید وز سر قرصش هل اتی آمد پدید آن سر قرص جو چو بیرون شد براه سر نکون آمد
دو قرص مهر وماه چون نبی موسی علی هارون بود کر برایشان بکو یعنی چون بود هر دوم بخمند وهم دم امه
موسی وهرون هم دم امد ودر کتاب احتجاج شیخ طبرسی قضیه عقبه باین نوع ذکر شده که چون حضرت رسول
متوجه غزوه تبوک شد وتبوک اسم موضعی است در دیار روم وامیر المؤمنین علیه السلام را در مدینه قایم مقام
خود ساخت منافقان فرصت غنیمت دانسته گفتند الحال چون هر دو از هم مفارقت کرده اند دفع ایشان
بسهولت میسر است پس اصحاب عقبه جمعی از محبان ودوستان خود را در مدینه گذاشتند که بدفع
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مبادرت نمایند وخود در خدمت رسول متوجه غزوه تبوک شدند پس از ایشان
بختان چاه عمیقی در راه امیر المؤمنین علیه السلام کندند که عمق آن پنجاه ذرع بود ونخی وخاشاک سر آنرا پوشیدند
وجمعی از ارباب نفاق پیشتر بکر قبل از این اسامی ایشان ذکر شده که در رکاب حضرت رسول حاضر بودند
بلاسهای سیاه مانند ردهای خود پوشیده بر سر عقبه بادبهای بر سنگ ریزه نشستند که تا قران سرورد
بومانند جبرئیل علیه السلام بفرمان ملک جلیل خبر عقبه وچاه بسید المرسلین برسبیل تفصیل بیان نمود چون
امیر المؤمنین علیه السلام با جمعی از مسلمین باستقبال رسول رب العالمین بر سر آن چاه رسید دلدل سر بالا
کرده بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرض نمود که در این سر راه چاهی کنده اند وروی آنرا خاشاک کسترده اند.

امیر المؤمنین

امیر المؤمنین علیه السلام کفت برو واندیشه منما که چاه با زمین برابر خواهد شد ودلدل پا بر خاشاک
نهاده بگذشت اعدای دین که در کمین بودند متعجب ماندند حضرت امیر المؤمنین ملازمان
رکاب ظفر انتساب امر فرمود که راه را از خس وخاشاک پاک کنند که پیغمبر خدا می آید چون خاشاک
را برگرفتند چاه عمیقی پیدا شد آنحضرت از دلدل پرسید که این چاه را که کنده وبغیر بوده که حفر
نموده اند دلدل سه کس را نشان داد که باتفاق ومشورت هم این کار کرده اند حضار عرض
نمودند که این قضیه را بخدمت رسول عرض نما امیر المؤمنین علیه السلام گفت حق سبحانه وتعالی او را
خبر داده وسید کاینات نیز او را محفوظ ومصون داشت منافقان ومخالفان قول وگفته رسول
خدا را باور نداشته گمان کردند که خبر فوت امیر المؤمنین علیه السلام رسیده واز ایشان پنهان میکنند
در این اثنا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با جمعی از صحابه بخدمت حضرت رسول آمده صورت واقعه
را بعرض رسانید آن ملاعین بر تن حمله سحر نموده گفتند که محمد وعلی در سحر مهارت تمام دارند
پس آنحضرت متوجه مدینه طیبه شده در آخر شب بنواحی عقبه رسید چنانکه قبل از این ذکر شد
واین نیز دلیل صحیح وبرهان روشنی است بر کفر آن سه منافق که اراده قتل سید کاینات ووصی او
اوصیا نمایند وکذب وسحر بایشان نسبت دهند ودر کتاب فتوحات القدس از کتاب الحسن الکبار
ودر کتاب احتجاج شیخ طبرسی ذکر شده که چون جبرئیل امین حضرت رسول رب العالمین را از
کید اصحاب عقبه خبر داد حذیفه را آرزوی دیدن اصحاب عقبه بود ودر تحقیق جماعت منافقین
مبالغه مینمود حضرت رسول حذیفه را امر نمود که برو بر سر آن عقبه وآنجا سنگی است بآن سنگ
بگو که رسول خدا امر نموده که مرا در درون خود جا دهی وچنان کن که آن گواهان بادیه نفاق
مرا نبینند ومن ایشان را ببینم چون حذیفه پیش آن سنگ آمد پیغام حضرت رسول را رسانید
فی الحال آن سنگ شکافته شده حذیفه را در درون خود جای داد وراهی گذاشت که حذیفه عقبه اصحاب
را ببیند وایشان او را نتوانستند دید پس اصحاب عقبه روهای بسته آمدند ومیگفتند که تفحص کنید
که کسی اینجا حاضر نباشد وچون کسی را نیافتند روبهای خود را کشودند حذیفه ایشان را دید ودانست
که آن جماعت منافق چه کسانند پس اراده کرد که بخدمت حضرت رسول رود وعذر داشت که
مبادا از درون سنگ بیرون آید منافقان او را دیده هلاک سازند سنگ بآواز آمد گفت ای عاقل
آنکس که ترا در میان من جا داد قادر است که ترا بصاحب تو رساند که منافقان ترا نبینند بیرون آی

برون آی و روان شو که حضرت رسول انتظار تو میکشد پس چون حذیفه بیرون آمد حذیفه اعتقاد دو بال
با او کرامت بود که از انجا بروان نموده بخدمت سید کاینات رفت و حقیقت حال را عرض نمود و
نیز در کتاب احتجاج امده که بعد از انکه مراد منافقین و کید ایشان بسید المرسلین حاصل نشد و
ناقه سید کاینات بسلامت از عقبه گذشت حضرت رسول صلعم عصای مبارک خود را بعمار یاسر داد و گفت
برو ببالای کوه و این عصا را بزن بر شتران ان ملاعین و دور کردن ایشان را از عقبه عمار بفرموده سید
ابرار عمل نموده بناقه هر یک از ایشان عصایی زد و عصا بناقه هر یک که میخورد ان بیدین از ان ناقه بزیر می
افتاد و بعضی را بازو شکست و بعضی را پا شکست و برخی را پهلو صدمه یافت و وجع و درد بسیار از ان
افتاده بایشان رسید و اثار شکستگی و خستگی در اعضای ان ملاعین باقی بود تا وقتی که درک اسفل
را مقام و ماوی ساختند و در کتاب مناقب و تقوی از کتاب موثقات که از کتب اهل سنت است از
ابی سلم مرویست که از جابر انصاری پرسیدم که انچه تو از فضایل و کمالات و نقص علی علیه السلم از رسول صلعم
شنیده خبری بیان کن جابر گفت امیر المومنین بعد از خیر النبیین بموجب نصوص قرانی و احادیث
حبیب سبحانی خیر البشر است پس گفتم چه گویی در حق انکه نقض عهد نمودند و حکایت روز غدیر را
فراموش کردند و حق او را غصب نمودند و حکایت روز غدیر را فراموش کردند و حق او را غصب نمودند
و عداوت و دشمنی او را در دل داشتند گفت انها بتحقیق کافر شدند و دشمن ندارد علی را مگر کافر و
احمد بن حنبل در مسند خود بچندین طریق نقل کرده که حضرت رسول صلعم فرمودند من اذی علیا فقد
اذانی ایها الناس من اذی علیا بعث یوم القیمة یهودیا او نصرانیا یعنی هر که ازار کند علی را او بتحقیق
اورا پس بدرستیکه ایذا و ازار کرده است مرا ای گروه مردمان هر که ایذا و اهانت رساند علی را بر انگیخته
میشود روز قیامت یهودی یا نصرانی و حشر تو با ان گروه خواهد شد و هر که را حشر با انها باشد ظاهر است
که مثل ایشان بیدین و کافر خواهد بود و مال عاقبت کار وی بجهنم خواهد رسید و این سه مرید ملعون
در ایذا و ازار ان حضرت بغایت الغایت کوشیدند و هیچ گونه تقصیری ننمودند و این دلیلست قاطع
در کفر خلفای ثلثه که در زمره یهودی و نصرانی اند و با ان دو طایفه مخلد در جهنم خواهند بود و در
کتاب سلیم بن قیس مذکور است که چون ابابکر بعد از مقدمه شب غار عمر را ملاقات کرد از احوال سید
کاینات ما نزد ایشان حکایت میکرد شما بوبکر بعمر گفت قبل از واقعه مرا بوده او بنبوت محمد نزد
من مشکوک بود که گاهی عقل حکم بصحت ان و گاهی ببطلان میشود و چون هنگام استقرار در ان موضع

دست بر چشم من مالید و بعد از انکه چشم گشودم دریای حبشه و کشتی جعفر که روانه حبشه بود تماما
بچشم درامد از این صورت مرا علم بسحر او حاصل شده دانستم که انچه از خوارق عادات از وصادر
یافته از مقوله اقوال و احوال ساحرانست و چون عمر این حکایت از ابابکر شنید رای ایشان بر سحر ساحری ان
حضرت قرار یافته در دین او رسوخ یافتند و این نیز دلیلیست قاطع و برهانیست ظاهر بر کفر ایشان و دیگر
حکایت عایشه نیز براین معنی دلالت میکند که ان ضال مضل را اعتقاد برسالت و نبوت ان سرور نبوده
و بیان ان اینست که علامه نیشابوری در تفسیر خود اورده که زنی از اهل مکه عایشه نام با امید رعایت
وطمع نوازش بمدینه مطهره امده از اکثر اصحاب رعایت یافته مراجعت مینمود شخصی اسم وی خاطب بن
ابی بلتعه مکتوبی باهل مکه نوشت و چون حضرت رسول در ان وقت عازم فتح مکه بود این مضمون را
در ان نامه درج نموده بعایشه سپرد وی در میان موی خود پنهان نموده روانه گردید و جبرئیل امین رسول
رب العالمین را از این حکایت خبر داد ان سرور امیر المومنین علیه السلم و عمر و شخص دیگر را بر اثر عایشه
روان ساخت و فرمود که مکتوبی مشتمل بر احوال اهل اسلام و عزم رفتن ما بمکه همراه اوست مکتوب را از وی بگیرید
و اگر انکار نماید قبول نکنید و چون ایشان روانه شدند اول عمر بوی رسیده او را و طلب مکتوب نمود عایشه
انکار نمود و سوگند یاد نمود که نوشته و مکتوبی همراه من نیست عمر قبول و گفت ان زن را قبول نموده او را
گذاشت و چون حضرت امیر المومنین علیه السلم از عمر سوال نمود که مکتوب را انکه فته چه سبب او را گذاشتی
گفت سوگند یاد نمود که نوشته و مکتوبی نزد من نیست و بعد از استماع این کلام نا فرجام از عمر بیدین
بی اسلام حضرت امیر المومنین علیه السلم متوجه شده بعایشه رسیده گفت والله که پیغمبر خدا هیچ وجه
خلاف و کذب نگفته و هر چه فرموده اند از وحی الهی و پیغام گذاری جبرئیل بوده عایشه باز اقرار
ننموده ان حضرت بر عایشه شمشیر کشیده فرمود که یا مکتوب میدهی یا کشته میشوی و عایشه چون دید
که کشته میشود ناچار مکتوب را از میان گیسوی خود بیرون اورده تسلیم حضرت امیر المومنین علیه السلم
نمود در بر صاحب ایمان ظاهر و هویداست که اگر کسی اعتقاد برسالت محمدی داشته باشد و گفته و کرده
او را از فرموده خدا داند احتمال کذب در سخنان ان صادق القول بر او خاطرش نمیگذرد پس
چگونه قول زنکیه کافره را بر قول خدا و پیغمبر او رجحان داده سوگند بت پرستان را تصدیق نموده
پیغام خدا و گفته مصطفی را اعتبار ننماید و بنابراین عمر بیدین در کفر اصلی باقی باشد و از دین اسلام ظاهر
او را فایده و نصیبی نباشد رباعی دعوی سبز زبان خود واپسی در خانه هر ادب یکی نشکستی

کوی کربلا شهادت ان بت رستم فردا تب کند خمار اکنون مستی و در کتاب کشف الحق از کتاب بغلت
فلانتم نقل شده که چون خبر شهادت امام حسین علیه السلم بمدینه طیبه رسید عبدالله بن عمر ازرده شده
متوجه دمشق گشت که یزید را تنبیه نماید و چون از مدینه بیرون امد بهر منزلی که میرسید اظهار کفر
و فسق یزید میکرد و مردم را از بیعت و محبت او برمیگردانید و مردم نیز چون او را پسر خلیفه میدانستند
از و قبول میکردند تا انکه بدمشق رسید و قران بحسین واقع شد و چون عبدالله عمر فضایل و مناقب حضرت
امام حسین علیه السلم بیان نمود شروع بملامت یزید کرد یزید او را بخلوت برد و گفت خط پدر خود را میشناسی
عبدالله گفت بلی صندوقچه حاضر ساخته مکتوبی در ان میان بر پارچه حریر پیچیده بدست عبدالله
عمر داد در انجا نوشته بود که این عهدیست از عمر بن خطاب بمعویه بن ابی سفیان برادر ای معویه که
محمد بیامد و بحیله و سحر ما را از عبادت لات و عزی و هبل باز داشت و او در سحر از موسی و عیسی و بنی
اسرائیل غالب بود و من برهانم که بودم و ترک لات و عزی و هبل نکردم و نکنم و چون محمد از میان ما رفت
من حیله کسی را بر انگیختم که گواهی دادند انکه محمد گفته الائمة من قریش علی را از خلافت معزول ساختم و خلق را
بر بیعت ابوبکر داشتم و بظاهر اظهار سنت او کردم اما باطنا بر همانم که در جاهلیت بودم و با اولاد محمد هر چه
مقدور بود کردم و تا زنده ام میکنم و ترا که معویه نصیحت میکنم تا مقدور باشد بر ایشان ترحم نکنی بلکه
بر کشتن راضی نشوی و اگر توانی که خاندان محمد را بیکباره بر داری بظاهر از شرع او تجاوز نکنی تا امت بر تو
خروج نکنند و باطنا بجز تو را دست رس باشد رفع ان میکن و زنهار که محبت لات و عزی را از دل بیرون
نکنی و چون ان مکتوب را سراسر مطالعه نمود دیگری بدست داد و صبیان ان دیگری و دیگری تا انکه قریب
بیک جزو کتاب ازین نمط بسیط عظیم نوشته دید عبدالله خاموش شد و گفت پدر هرگز با من این راز نگفت
و اگر دانستمی هرگز ترا ملامت نکردمی و عذر بسیار خواست و یزید عطای بسیار نسبت باو مبذول و رد
او با عطایا و جوایز بسیار بمدینه برگشت و صبیان ان بهر منزل و مجلسی که میرسید میگفت ما قال یزید
الا صدقا و عدو الله لو درت انی مشارک له فی ظلم یعنی نگفت یزید بغیر از راست و بجز عدالت ادو بعفل
ینامه و من دوست میدارم که در کار و کردار او شریک میبودم بیت بر عولت که این جفا از کیش اوست
قتل مظلومان دشت کربلا از پیش اوست و دیگر دلیل بر کفر ان سه منافق انکه خلاف قول و حکم رسول خدا
نموده تخلف از جیش اسامه کردند و داود سجستانی در سنن خود و ترمذی در صحیح خود و مسلم و حمیدی
و احمد حنبل و غیر ایشان از دانشمندان اهل سنت هر یک در مصنفات خود شرح ان حال را باین منوال

ذکر کرده اند که سید کاینات در مرض الموت در حین ارتحال اسامة بن زید بن حارثه را سردار و صاحب
اختیار لشکر و عسکر کرده بحرب مسیلمه کذاب علیه اللعنة و العذاب نامزد فرمود ابابکر و عمر و عثمان و بعضی
از اصحاب را مقرر داشت که متابعت اسامه نمایند و رعیت و تابع او باشند و اسامه بر ایشان والی باشد
و بلاد شام شهری که مسمی است ببلادردم از اقلیم فلسطین رفته با مسیلمه حرب نمایند و در کتاب کشف
الحق امده که سید کاینات ایشان را بدفع اکیدر الجندل فرستاد که اهل ان را باسلام در ارند و الا جزیه بر ایشان
لازم سازند و ان سرور در باب رفتن ایشان تاکید و مبالغه تمام نموده فرمودند جهزوا جیش اسامة
لعن الله من تخلف عنه یعنی کار سازی لشکر اسامه کنید که دور گرداند خدا از رحمت خود کسی را که
تخلف کند از لشکر اسامه و ان منافقین بیدین از مدینه طیبه بیرون امدند بعضی از ان راه را طی نمودند و در مسارعت
اهمال میورزیدند و چون شنیدند که بیماری و ضعف انحضرت در ازدیاد و اشتداد است بنابر انکه مبادا
بعد از انحضرت بی مانعی و منازعی خلافت پادشاه کشور ولایت قرار یابد مراجعت نموده باین عذر بونه
تمسک جستند که خبر اشتداد کوفت ان حضرت بما رسید طاقت مفارقت نیاورده صبر نتوانستیم نمود امدیم
تا ان حضرت را ملازمت نماییم و در بعضی کتب مسطور است که عایشه صهیب را بنزد ایشان فرستاد و از اشتداد
مرض ان حضرت مخبر ساخت و ان منافقان در همان شب داخل مدینه شدند و در ان شب سید کاینات
قسم یاد نمودند که راه یافت بمدینه شر عظیم و دیگر باره ایشان را امر نمود که معاودت بجیش اسامه نمایند
و ان ملاعین نا شنیده انگاشتند پس هرگاه حضرت رسول ایشان را تابع و رعیت اسامه ساخته باشد و ایشان
خلاف فرمان رسول کرده باشند و انحضرت ایشان را لعن نموده باشد چگونه قابلیت خلافت و ریاست دارند
و این دلیل ظاهر یست در کفر ان گمراهان بادیه ضلال و نفاق که در بت پرستی و عبادت لات و عزی
باقی باشند چنانچه محقق رومی فرموده شعر مادر بتها بت نفس شماست زانکه ان بت مار و این بت اژدهاست
بت شکستن سهل باشد نیک سهل سهل دیدن نفس را جهالت جهل هر نفس مکری و در هر مکری از ان
غرق صد فرعون با فرعونیان و نیز در کتب فریقین بطریق متعدده و اختلاف عبارات روایات ذکر
یافته خلاصه ان انکه احمد مختار و رسول جبار در مرض الموت کاغذ و دوات و قلم طلبیدند که وصیت
نامه برقم تحریر در اورند عمر چون میدانست که چه خواهند نوشت انکار نموده استاد هذیان
بسید انس و جان داده مانع الجناب شده دوات و قلم و کاغذ از پیش انحضرت بر داشت و در بعضی روایات
عمر کاغذ را پاره کرد عربیه اوصی النبی فقال قایلهم قد ظل یهجر سید البشر و اری ابابکر اصاب و لم یهجر و قد اوصی

الی عمر یعنی وصیت فرمود پیغمبر صلی الله علیه وآله در باب خلافت پس گفت قایل از ایشان که خطا
کرد وهذیان میگوید سید بشر و بود ابوبکر بر صواب و راستی وهذیان میگفت وقتی که وصیت
خلافت میکرد بعمر نظم بپندارم ازان کلام و گفتار درحق نبی وال اطهار او را که عقیده اش چنین است
او مرتد وکافر ولعین است غرض آنکه آن کافر بی دین در حال وصیت منع حضرت رسول از ان جهت نمود
ونگذاشت که وصیت نامه در آن باب بقلم آورند وهذیان بصاحب وما ینطق عن الهوی ان هو الا
وحی یوحی نسبت داد که مبادا آن حضرت در آن وصیت نامه درج نماید که بعد از من لایق مسند
خلافت وسزاوار مرتبه امامت علی بن ابیطالب علیه السلام و آن نوشته در دست حضرت امیرالمؤمنین ع
باشد و آن ملعون علاج وچاره آن نتواند کردن و این افعال واعمال محقق کرد که مذکور شد و الحادات و آن ضلال
مضل باعث اختلافات واضلال وسفک دماء وتلف اموال وخلود مومن بجلد بن الاسرة النار
واستحلال فروج حرام وکثار تولد و تناسل بر سبیل سفاح و زنا وانتشار بدعت تا روز جزا شد و آن شوم
امت سید ابرار بهفتاد و سه فرقه شدند هفتاد و دو فرقه را گمراه کرد و اینها مانند جوز غریق بحر ضلالت
ساخت ویک فرقه دست بحبل المتین دوستی ومحبت اهل بیت زده از شر ان شیاطین
امت نجات یافتند و عارف نیشابوری این مضمون را در رشته نظم کشیده نظم ساختند چاه را هفتاد و دو
جملگی شان اند بن احمد بجز باب یکدانه نگفت مصطفی زانکه فرموده علی بابها باب چهاردهم
در لعن خلفاء ثلثه و ثواب لاعن ولعن جماعتی که مستحق و سزاوار لعن اند ولعن در لغت بمعنی راندن و
دور کردن است از رحمت و زکار و ان زوال عذاب و عقوبت است از حضرت پروردگار و لعن بر کسانیکه
سزاوار ان و استحقاق غضب الهی دارند از جمله عبادات و موجب حسنات و رفع درجات و سبب علی
از بلیات است زیرا که الله تعالی جل جلاله در قرآن مجید لعن بر جاهلان و منافقان کرده است و امر بلعن
ایشان فرموده قوله تعالی اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون ونیز فرموده اولئک علیهم لعنة الله
والملائکة والناس اجمعین ولعنت دراین دو آیه اگرچه در صورت اخبار واقع شده لیکن مراد از او امر است
چنانکه در آیه کریمه والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء که مراد امر است نه اخبار و شک نیست
که چون مکلف بمقتضای امر معبود خود عمل نماید مستحق ثواب گردد نظم تا علای دین که تراکی مقامات
بلند روی اعلی کنی ونیز حضرت رسول صلی الله علیه وآله لعنت کرد بر ابوسفیان و همچنین سید اوصیا لعنت
بر معویه وعمرو بن عاص و ابوموسی اشعری و ابواعور سلمی کرده و در دعای صنمی قریش که مشهور است بحضرت

امیرالمؤمنین

امیرالمؤمنین علیه السلام لعن آن سه مدبر کرده و سروکار قریش اند ذکر شده پس اگر لعنت موجب ثواب نشدی
وحضرت آن مرتبت نبوی سرور انبیا و سید اوصیا صلوات الله وسلامه علیهما بان اشتغال نفرمودند
ودر دعای صنمی قریش که کلام معجز بیان آن حضرت است فرموده اللهم العن صنمی قریش وجبتیهما و
طاغوتیهما مراد از صنمی قریش ابوبکر و عمر است و همچنین مراد از جبتیهما وطاغوتیهما دو دختر بد اختر ایشان که
عایشه وحفصه است و عبدالحمید بن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه آورده است که بعضی از علما خلاف
در کتب خود ذکر کرده اند که اول کسی که دلیر ساخت مردمان را بلعن ابی بکر و عمر امیرالمؤمنین علی علیه السلام است و
نیز روایت است از ابوحمزه نیشابوری از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که هر که لعن کند جبت و طاغوت را در
هر بامداد دیگر بنویسد حق تعالی در نامه اعمال او هفتاد هزار حسنه ومحو کند از نامه اعمال او هفتاد
هزار هزار سیئه و بلند گرداند برای او هفتاد هزار هزار درجه راوی گوید که این حدیث را نزد امام محمد باقر علیه السلام
ذکر کردم آن حضرت فرمود مذکور را میکند حق تعالی هفتاد هزار هزار حاجت او را پس چون آن حضرت در گذشت
بخدمت امام جعفر صادق علیه السلام آمدم و گفتم که از پدرت چنین وچنین شنیدم آن حضرت فرمودند میخواهی
که ثواب لعن جبت وطاغوت برای تو زیاده کنم گفتم بلی من فدای تو گردم فرمود که هر که لعن کند جبت وطاغوت
را در هر بامداد دیگر تبر بنویسد حق تعالی بر روز آن روز گناهی تا شام وهر که لعن کند جبت وطاغوت را در شام
دیگر تبر بنویسد حق تعالی بر او گناهی تا صبح مراد از جبت وطاغوت ابابکر و عمر اند لمؤلفه عمری بتفحص و بحث
بسر بردم پی علم و نقل و برهان و خبر معلوم شد از دلایل بحد وسر که لعن عمر بود جزای بهتر و درد سالم
قاضی زاده که هروی از بریده عجلی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت در تفسیر ابرکوهی الی کلکم الذین
لعنهم الله ومن یلعن الله فلن تجد له نصیرا حاصل افاده آن حضرت اینست که هر که از طوایف بنی آدم
گمان کند که در طریق هدایت غیر شاه کشور ولایت و ذریت حضرت رسالت پناه وصف انصاف پذیر است
شخصی این چنین نزد الله تعالی ملعون و مردود و مطرود باشد و او را نصیب از ثواب وبهشت و نعیم جاوید
نبوده مخذول و منکوب بصحرای محشر گردد و نیز روایتست که هر که در هر صبح لعن بر ابابکر و عمر کند هفتاد حسنه
در نامه اعمال او ثبت میکنند ومحو میکنند ده سیئه و بلند میسازند برای او ده درجه و در کتاب ملتقات
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت که مراد از قول حق تعالی که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
لعن فلان وفلان است که اول و ثانی باشند که هر که بر ایشان یکمرتبه لعن کند حق تعالی ثواب کسی که ده بار لعن کند
در نامه اعمال آن ثبت میکند بیت اگر تو را توشه ره میدهد از تو نیکی خواهد ره میدهد ای عزیز تو خود را لعنت

ومراد از ابنتیهما

ملا دارا لعن خلفاء ثلثه که لعن ایشان سر دفتر همه عبادات و تا لعن ایشان نکنی هیچ عبادت نزد
مقبول درگاه الله تعالی نمیشود و مطالب دنیا و آخرت تو را حق تعالی بسبب لعن این سه مرد و دبرمی
آورد و از جمله مجربات آنست که هر گاه کسی را مشکلی پیش آید یا چیزی از و فوت شود مکرر لعن این ملاعین
باین طریق بر زبان جاری سازد اللهم العن عمر ثم ابا بکر و عمر ثم عثمان و عمر اللهم العن عمر
مشکل او حل شود و گم شده او پیدا شود و این روش مشهور است بلعن چهار ضرب و در روایتی آنکه
صد بار این لعن چهار ضرب را جهت هر مطلبی باید خواند و مروی است که هر که را مطلبی و مدعائی باشد
یا از برای ادای دین و رد گم شده باید که گوی بکند و صد و یک ریک حاضر سازد و هر یک ریکی که در دست
میگیرد یکبار لعن چهار ضرب را بگوید و در آن حفره اندازد چنانکه در ریک آخر صد و یک بار لعن چهار
ضرب گفته باشد و روی آن حفره را بخاک بپوشاند بزودی مطلب او حاصل شود و گم شده او باز آید
حکایت یکی از شیعیان را جهت ضیق و تنگی معاش گذرش بیکی از قلاع افتاد که در بالای کوهی
واقع بود و امیر و حاکم او از اهل سنت و جماعت بود و آن والی را بحسب اتفاق بازی در آن ایام در شکار
گم شده بود چون در پائین آن حصن نظرش بآن شیعه افتاد او را در پای حصن طلب نمود و چون آثار
صلاح و دانش در بشره او ظاهر بود از و تفحص نمود که بچه جهت گذر تو باین مکان واقع شد آن
مرد مؤمن گفت از برای ضیق و تنگی معاش پرسید چیزی خوانده گفت بلی گفت مرا بازی گم شده دعایی بخوان تا باز
باز آید و اگر باز من باز آید ترا انعام و نوازش بسیار نموده بسکن و ماوای روانه سازم و الا بروح
چهار یار سوگند که امر نمایم که ترا از این حصار بزیر اندازند آن بیچاره در کار خود حیران مانده که تنگی
و تنگی معاش را فراموش کرد تا چار سه روز مهلت طلب نمود و دل بهلاکت گذاشت بخاطرش رسید
که از برای رد گم شده ~~که از برای رد گم شده~~ لعن چهار ضرب مجرب است در گوشه آمده گو حفره کند و صد و یک
ریک حاضر نموده هر یک مرتبه که لعن میکرد یک ریک در آن حفره می انداخت و چون فارغ شد آن
حفره را بخاک ساخت در آن روز باز آن والی باز آمد آن شیعه را اعزاز و اکرام بسیار نمود روز دیگر
خبر بآن امیر رسید که پادشاه ترا از حکومت این حصن معزول ساخت بآن شیعه طلب نمود
و گفت چنین خبری بمن رسیده دعایی بخوان که پادشاه بر سر شفقت آمده باز حکومت این حصن
را بمن ارزانی دارد و الا امر میفرمایم که ترا از این حصن بزیر اندازند آن بیچاره باز بطریق مذکور گشته
مشغول لعن چهار ضرب شد بعد از چند روز خلعت شاهی از برای او آورده بیان محافظان حصار

باو رجوع شد آن شیعه را طلب نموده در احترام او بیش از پیش کوشید و گفت این دعا را بمن تعلیم
کن که در بدبختی و شدت مداومت آن کنم تا حاجتم روا شود آن شیعه کتابی از جیب خود بیرون آورده
دعایی باو نمود که این دعا را تعلیم کرده من این دعا را جهت حل مشکلات تو خوانده ام و مطلب تو
حاصل شد آن ناصبی کتاب را از او گرفته گفت بخوان تا من بشنوم گفت من این دعا را حفظ ننموده ام
و از روی کتاب جهت حصول مطلب تو خوانده ام گفت دروغ میگویی من در وقت خواندن دعا
انگوشتر مشاهده نموده بودم که ریگی چند پیش خود جمع نموده بودی و بی نوشته و کتاب چیزی میخواند
من دست از تو باز ندارم تا بمن این دعا را تعلیم کنی و الا ترا از بالای این کوه بزیر اندازم آن شیعه چون
این حال را مشاهده نمود یکباره قطع حیات خود نموده در کار خود درماند که اگر تعلیم نکند کشته میشود
و اگر باو بیاموزد آن ناصبی سب و لعن خلفاء ثلثه از و شنود بطریق اولی امر بقتل او خواهد نمود
عاقبت الامر چون بغیر از این چاره و درمانی ندید گفت بیک شرط این دعا را بتو می آموزم که او قسم
یاد کنی که از تو بمن ضرری نرسد و الی قسم یاد نمود آن شیعه آن سنی را بگو شروع در لعن چهار ضرب
کرد آن والی دست بگوش گرفته شروع در توبه کرد توبه کفن نمود آن شیعه گفت دعای من این است که
از برای مطالب میخوانم دیگر تو میدانی در آن حال آن والی را توفیق رفیق گردیده آن مؤمن هادی راه او
شده تبرا از خلفاء ثلثه و تولی بائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نمود و خود با در زن غلامان
و موالیان مولای مؤمنان و بیشتر اهل جان در آورده شیعه اثنی عشری شد و آن مرد مؤمن را انعام
و اکرام بسیار نموده و مال بسیاری باو ارزانی داشت و بوطن و ماوای خود روانه نمود رباعی از آنکه از دو
پیمبر جز است دانی که علی بحق امام دیگر است اندروی یقین یا فتی هشت بهشت موقوف بلعن چهار
ضرب عمرست و در بعضی روایات آمده که هر گاه شخصی هر روز جهت ادای دین و وسعت رزق صد بار
باین طریق لعن چهار ضرب کند بزودی ادای دین او شود و وسعت در رزق او بهم رسد لعن الله عمر
ثم عمر ثم ابا بکر و عمر ثم عثمان و عمر و در رساله لعینه شیخ علی عبد العال که مروج مذهب حق اثنی
اثنی عشریست ذکر شده و نیز مصنف کتاب فصول الحق که از علمای شیعه است در آن کتاب ذکر نموده که
بخاری و مسلم و حمیدی و اخطب و جامع صحاح سته که از علمای اهل سنت اند هر یک از اینها در کتب
خود آورده اند که اندک امل قرآنی و حجج قاطعه که دلالت بر لعن خلفای ثلثه میکند این آیه است که حق تعالی
جل جلاله در قرآن مجید فرموده است ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا

ثم عمر

وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا یعنی بدرستی و راستی که آن کسانی که ایذا و آزار بخدا و رسول خدا میرسانند حق تعالی جل جلاله لعنت بر ایشان کرده است و آماده کرده است برای ایشان عذابی که موجب اهانت و مستلزم فضیحت ایشانست و وجه استدلال این آیه بر آنکه ابی بکر و عمر و عثمان علیهم اللعنه سزاوار لعنت اند آنست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شان حضرت خیر النسا فاطمه زهرا علیها السلم فرموده که فاطمة بِضْعَةٌ مِنِّي مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللهَ یعنی فاطمه دختر من پاره ایست از من هر که او را برنجاند مرا رنجانیده و هر که مرا رنجانیده حق سبحانه و تعالی را رنجانیده باشد و آن دو نان ایذا و آزار بسیار بحضرت سیدة النسا صلوات الله علیها رسانیده اند پس بحکم آیه مذکوره و حدیث نبوی آن سه منافق ملعون باشند و بیان ایذای آن مردودان بحضرت سیدة النسا در باب مطاعن آن ملاعین در منع فدک و غیره ذکر خواهد شد و نیز در رساله العزیز شیخ علی قدس سره که از جمله آیات قرآنی که دلالت بر لعن ابابکر و عمر و عثمان میکند این آیه است که حق تعالی عظم شانه میفرماید یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللهِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ یعنی ای کسانی که ایمان بخدا آورده اید وقتی که فرا رسید بسپاه کفار از برای قتال و جهاد پس باید که در آن وقت ثابت قدم باشید و پشت بر لشکر کفار و رو بهزیمت بیاورید و فرار منمایید که در آن حالت فرار و انهزام بر شما روا نیست الا در صورتی که یکی از شما خواهد که کمین کند و بکر انهزام نماید از معرکه بیرون رود پس برگردد و دشمن را هلاک نماید یا در صورتی که خواهد خود را بگروهی رساند از گروه مسلمانان و بتقویت ایشان با اعدا محاربت نماید و در غیر این دو صورت که گفتیم انهزام موجب غضب و مستلزم دخول در دوزخ و عذاب و عقوبت پس بحسب نص قرآنی و حکم سبحانی هر مکلفی که از جنگ کفار فرار نماید مغضوب حضرت پروردگار و بعید از رحمت آمرزگار است و وجه استدلال این آیه بر لعن ایشان آنست که آن دونان از قتال کفار در حالت جهاد فرار نموده اند و پشت بر اعدا الله کرده اند و این صورت در چند موضع واقع شده یکی در جنگ احد که حمزه عم رسول در آن جنگ شهید شد و دندان و لب مبارک حضرت رسول را در آن جنگ بشکستند و ابابکر و عمر و عثمان در آن جنگ فرار نمودند تفصیل آن در کتب تواریخ و سیر مذکور است و دیگر در غزای حنین فرار نمودند و فرار ایشان در آن روز ثابت و محقق است و کسی را در آن خلافی نیست و دیگر در حرب خیبر فرار نمودند و این قصه و حکایت مشهور است که در روز اول ابابکر و در روز دویم عمر بفر بوده حضرت پیغمبر رایت اسلام را برداشته متوجه

فتح قلعه خیبر شدند و هر دو روز منهزم شدند مثل ماده شتران از معرکه کار دار فرار نمودند پس بحکم این آیه کریمه مغضوب حضرت پروردگار و سزاوار لعن خواهند بود و معنی غضب و لعنت قرین یکدیگرند و شاعری در باب فرار ایشان در جنگ خیبر گفته **شعر** نه هر بچه فتح خیبر کند ۝ که این کار بازوی حیدر کند ۝ و ابن ابی الحدید در یکی از قصیده هااش فرار ابابکر را ذکر نموده و آن اینست **عربیه** وَلَيْسَ يُنْكَرُ فِي خَيْبَرٍ فِرَارُهُ ۝ فَقَدْ حَصَّ قَبْلَ الْقُرَى خَوْفًا وَخَيْرًا ۝ یعنی عجب نیست آنکه در حنین ابابکر گریخت و در احد و خیبر هم که گریخته بود روایت که علی فتح ترازکرد بخاطر هم در احد کردند که چون شکست عسکر اسلام را قوی دیدند و شیطان ندای ان محمدا قد مات در داد ابابکر و عمر صبر نکردند که روز بشب رسد و ببینند که چه میشود فی الحال بدر خانه عبدالله بن ابی سلول منافق رفته بدست و پای او افتادند که شفاعت ایشان را پیش ابو سفیان بکند و عذر گناه اسلام ظاهری ایشان بخواهد و ابو سفیان ضامن شود که در مکه کفار با ایشان کاری نداشته باشند و بعضی عثمان را هم درین قضیه داخل میدانند و جمعی میگویند چون عثمان بعد از سه روز پیدا شد و در رفتن بخانه عبدالله بن ابی سلول همراه نبود و پیدا نبودن او سه روز منع نمیکند که در فتوای ایشان بنا شد و یکی از شعرای فرقه ناجیه در ثبات قدم و شجاعت و کلاوری شاه اولیا و سید اوصیا و دون آن رباهای فر موده **نظم** در فضل و کمال فخر انسان ۝ این نکته بر تو آبی است والله ۝ مانند علی شود کلاور ۝ تصدیق مکن که نیست باور ۝ در بدر و حنین و در و خیبر ۝ حاشا که بود مثل حیدر ۝ در روز احد که بود کرار ۝ از جمع مهاجرین و انصار ۝ بر رای تو روشنست احوال ۝ اخفا مکنش ز اهل اضلال ۝ او صاحب و ثابت و مصاحب ۝ با ته هم بوده اند هارب ۝ حضرت هم جاشعار او بود ۝ فیروزی و فتح کار او بود ۝ محبوب نبی علی است ای دوست ۝ ثبت علی و دیگران پوست ۝ از آن که مناقبش چنین است ۝ برهان الممتحن متین است ۝ و در رساله العزیز شیخ علی قدس سره ذکر شده که از جمله آیات قرآنی که دلالت بر استحقاق لعن خلفاء ثلثه میکند این آیه است که حق تعالی جل جلاله در قرآن مجید فرموده است وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ یعنی هر که حکم نکند بآنچه خدا فرستاده است از احکام و تغییر در احکام الهی نماید بر خلاف آن حکم کند آن از جاحدان و کافران است و وجه استدلال از این آیه بر لعن آن منافقان آنست که ابابکر و عمر و عثمان علیهم اللعنه و النیران تغییر و تبدیل در احکام الهی کردند و بضد ما انزل الله فعل حکم کردند و هر که بضد حکم الهی حکم کند کافر گردد و مستحق لعنت است و بیان مخالفت ابو بکر کتاب خدا او حکم بر ضد ما انزل الله تعالی آنست که آن ملعون میراث حضرت رسول را بحضرت بتول حرام کرد و اینکه

مخالفت

واین منافی حکم الله و موجب غضب حق است پس بحکم آیه مذکوره ملعون و کافر باشد و کافر مستحق لعنت است و بیان مخالفت عمر علیه اللعنه والسقر و تغییر او احکام قرآن را آنست که آن ولد الحرام حرام کرد این متعتین را یعنی متعه زنان و متعه حج و لهذا این خبر در میان مخالف و موافق مشهور است و بیان این در مطاعن او مفصلا ذکر خواهد شد و این دلیلست واضح بر کفر او و چون کافر باشد سزاوار لعنت است و بیان مخالفت عثمان علیه اللعنه والنیران در احکام دین و تغییر او آنچه حضرت پیغمبر فرموده آنست که حضرت رسول حکم بن عاص را از مدینه اخراج فرموده و در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و در زمان خلافت نا حق ابوبکر و عمر آن ملعون در مدینه نبود و کسی تجویز رجوع او بمدینه نمی نمود زیرا که تجویز رجوع او ضد حکم رسول بود و حکم حضرت رسول حکم پروردگار است و عثمان در زمان امارت خود او را بمدینه آورد و تعظیم کرد و مسکن داد و ظاهر است که این حکم از عثمان خلاف ما انزل الله است پس بحکم آیه مذکوره عثمان ملعون کافر گردد و کافر مستحق لعنت است دیگر از اخبار و احادیثی که دلالت بر لعن ایشان میکند خبر جیش اسامه است و این خبر چنانچه نزد شیعه مسلم است در کتب اهل سنت نیز مسطور است و بیان این در باب کفر ایشان سمت گذارش یافته رباعی غصب فدک از بتول عذرا کردند وآنگه بکلام مصطفی کفت که بود در جیش اسامه لعن احمد بکه کرد از روز ورود بر زبان بطون که کشود و نیز دلیل ظاهریست در لعن آن ضال مضل که مانع آمد حضرت رسول را از وصیت نمودن و هذیان بانحضرت نسبت دادن چنانچه در باب کفر ایشان ذکر شده است و همچنین از اخبار دیگر دلالت میکند بر لعن این سه مدبر آنست که در کتاب بحر المناقب از ابن عباس روایت کرده اند که حضرت فرمودند که در شب معراج دیدم نوشته در در بهشت لا اله الا الله محمد رسول الله علی حبیب الله الحسن والحسین صفوة الله و فاطمة امة الله و علی باغضیهم لعنة الله و ظاهر و روشن است که آن سه تن دشمن حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بوده اند بیت نوشته بر در جنت قضا بخط جلی که جانشین محمد بحق علی است علی در تحفة الابرار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که حق تعالی از زمین است خلقی را که نیستند از اولاد آدم و نیستند از اولاد شیطان و لعنت میکنند دشمنان علی بن ابیطالب را گفتند یا رسول الله کدامند ایشان گفت ایشان قنابرند که نداء میکنند در سحر بر سر درخت الا لعنة الله علی مبغض علی بن ابیطالب علیه السلام و در کتاب ملتقطات در حکایتی که ذکر آن طولی دارد از اسحق بن عمار صیرفی روایت که بخدمت

حضرت امام موسی کاظم علیه السلام رفتم و گفتم یا ابن رسول الله فدای تو شوم از پدر شما شنیدم احادیث بسیار در باب اول و ثانی حضرت امام موسی علیه السلام فرمودند یا اسحق اول بمنزله گوساله است و ثانی بمنزله سامری و مراد از اول ابابکر و ثانی عمر است و همچنانکه سامری امت موسی علی نبینا و علیه السلام را با ختن گوساله گمراه نمود و در وادی ضلالت انداخت عمر نیز بجهت بیعت ستانیدن مردمان از برای ابابکر و خلیفه ساختن او امت محمد صلی الله علیه و آله را گمراه و روسیاه ساخت و این نیز دلیل ظاهر است بر آنکه ابابکر و عمر مستوجب لعن و مستحق دوری از رحمت پروردگارند و نیز در آن کتاب از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که بدرستیکه خدای تعالی آفریده کوهی از زبرجد سبز که در دنیا و سبزی آسمان از شعاع آن کوه است و آفریده در عقب آن کوه خلقی را و واجب نکردانیده بر ایشان بجز بر اولاد آدم فرض کردانیده است از نماز و روزه و حج و زکوة و دیگر از فروض و واجبات اما بر ایشان لازم و واجب ساخته است لعن و نفرین دو مرد از این امت که ابابکر و عمرند و نیز در آن کتاب در حدیثی که ذکر آن طول دارد از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا روایت است که در عقب این دنیا حق تعالی هفتاد هزار عالم خلق کرده که عدد خلایق هر عالمی زیاده از جن و انس است و همه ایشان لعن فلان و فلان میکنند و مراد ابابکر و عمر است و موید این مقال این حکایتست حکایت در کتاب ملتقطات از جابر بن عبد الله الانصاری روایتست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هر شب جمعه از مدینه طیبه بیرون میرفت و هیچکس نمیدانست که آنحضرت بکجا تشریف میبرد در یکی از شبهای جمعه عمر ملعون از عقب آنحضرت روان شد که برین سر مطلع گردد تا آنکه رسیدند بشهر بزرگی که نخلستان خرمای بسیار داشت و آبهای روان در آن شهر بسیار بود بیت شهری چو بهشت در نکوئی باغ ارمی بتازه روئی و آنحضرت داخل یکی از نخلستانها شد و وضو ساخت و در پای درخت خرمائی بنماز ایستاد و عمر بخواب رفت و چون از خواب بیدار شد مولای مؤمنان و سرور متقیان را ندید و خود را در شهری دید که هرگز ندیده بود و هیچ را شناخت نمود که ندا و معرفت بحال ایشان نداشت و زبان قوم او را میشناختند یکی از اهل شهر از عمر سؤال نمود که از کدام شهری و آنجا چه ای ملعون گفت که از مدینه مبارکه ام و آنجا امروز گفت که آن بلاد طیبه بیرون آمده گفت دیت آن شخص مجهول گفت ای احمق خاموش باش که وای از تو این سخن را قبول نکنند یا ترا بکشند یا میگویند که این امرد دیوانه است و من دست از تو باز ندارم که تمامی احوالات خود را براستی بیان نمائی عمر برود و چون بجز آن دانست کفتن چاره ندید

کفت علی بن ابیطالب در هر شب جمعه از مدینه بیرون میرفت و من نمیدانستم که بکجا میرود دیشب از برای مطلع شدن برین سر از عقب آن حضرت روان شدم و باینجا آمدم و او بنماز مشغول شد و من خوابیدم و چون از خواب بیدار شدم او را ندیدم والحال نمیدانم که چه چاره کنم آن شخص گفت علاج و چاره تو آنست که داخل این شهر شوی و در اینجا توقف کنی تا آنکه در شب جمعه دیگر در خدمت آن سرور بمکان و ماوی خود روی و از این جا تا مدینه مسافت زیاده از دو سال راه است پس عمر داخل آن شهر شد و دید مردم آن شهر را که جمیع لعن میکردند دشمنان امیر المؤمنین علیه السلام و آن جماعتی که ظلم بر اهل بیت رسول نموده اند و بر ایشان و نفرین یک یک از منافقین را بنام و نسب یاد مینمودند و اول کسی را که لعن میکردند عمر بن خطاب بود و هر که کار میکرد او لعن بر عمر و سایر منافقان مینمودند کار برای او ساخته میشد و در وقت درخت نشانیدن و حبوبات کاشتن لعن عمر میکردند فی الفور سبز میشد و بار میداد و عمر ملعون چون اینکلام را از آن جماعت شنید جهان روشن در چشم او تیره و تار گردید و از آن حرکت خود نادم و پشیمان شد و تا شب جمعه دیگر بدان سختی میگذرانید و در شب جمعه بار دیگر که در خدمت مولای مؤمنان آمده بود رفته قرار گرفت و چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بآن مکان تشریف آورد بعد از فراغ از نماز و عبادت عمر در خدمت آن سرور بمدینه بازگشت و نماز صبح را در مسجد مدینه با رسول الله ادا نمودند و بعد از فراغ از نماز سید کائنات متوجه عمر شده گفت ای عمر در این هفته کجا بودی که ما ترا ندیدیم عمر آنچه بر سر او گذشته بود در خدمت سید المرسلین بیان نمود سید کائنات فرمودند که ای عمر فراموش مکن آنچه بچشم خود دیدی و بگوش خود شنیدی و چون آن مردود از خدمت رسول بیرون رفت گفت این از کیست از سحر بنی هاشم رباعی کی لعن عمر تو اطریان کنند خاک قدمت تاز بر افلاک کنند چون نام عمر بری بر و لعنت کن کین غسل از آن جنابت است پاک کنند و در رساله العیبیه شیخ علی و دیگر کتب شیعه آمده که روزی جمعی از مخالف جهت امتحان نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آمده از آنحضرت سؤال کردند که چه میگوئی در حق ابابکر و عمر و حال خلافت ایشان حضرت امام علیه السلام در جواب فرمودند هما کانا امامین عادلین قاسطین کانا علی الحق وماتا علیه رحمة الله علیهما یوم القیمة یعنی ایشان بودند دو امام دو عادل دو راستکار بودند برحق و مردند بر حق رحمت خدا بر ایشان خواهد بود روز قیمت پس چون اصحاب و خواص آنحضرت اینکلام را از زبان معجز بیان حضرت امام علیه السلام شنیدند و این الفاظ را از آن مقتدای دین استماع

نمودند بغایت متعجب شدند و چون مجلس از مخالفان خالی شد پرسیدند که ای سید و سرور عجب سخنی بر زبان مبارک شما جاری شد و غریب کلامی از دهان در افشان شما استماع افتاد میخواهیم که ما را از دغدغه آن وا رهانی و سر این نکته بر ما ظاهر کردانی حضرت امام علیه السلام در جواب فرمود اول آنکه گفتم کانا امامین یعنی ایشان دو امام بودند بدانید که امام بر دو صفت اند یکی امامت که سبب هدایت و نجات خلقان و وسیله خیرات بود و آن میشود دوم امامت که مردمان را بدوزخ میخوانند و سبب هلاک خلقان میگردد چنانکه حق تعالی در قران مجید میفرماید و جعلناهم ائمة یدعون الی النار مقصود من از امامت ایشان قسم دوم بود و دیگر آنکه گفتم عادلین مراد من عادل از حق بود یعنی برگردانیدن از حق و در کج داشتن از صواب چنانکه در قران مجید واقع شده است ولکن الذین کفروا بربهم یعدلون واما آنکه گفتم قاسطین بدانید که قاسط را دو معنی است یکی راست و درست دیگری جابر و ظالم چنانکه حق تعالی در قران مجید فرموده و اما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا و مراد من از قاسط معنی دوم بود و اما آنکه گفتم کانا علی الحق این معنی را اراده کردم که امیر المؤمنین علیه السلام حق بود و ایشان بر امیر المؤمنین علیه السلام که حق بود مسلط بودند و حق او را غصب کردند و آنکه گفتم وماتا علیه بر آن معنی که مردند و همچنین بر حق مسلط بودند و آنکه گفتم رحمة الله علیهما یوم القیمة مقصود آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رحمت حق است بر ایشان در روز قیامت با ایشان خصومت خواهد کرد در روز قیامت پس اصحاب آنحضرت چون این تاویل و توضیح بشنیدند بغایت شادمان و خرم گردیدند و این دلیل واضحیست بر لعن آن منافقان و نیز از اخبار و روایاتی که دلالت بر لعن خلفای ثلثه میکند آنکه شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله در تفسیر کبیر آورده که وقتی حضرت رسول خطاب بزوج بتول نموده فرمودند که من آذی شعرة منک فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله ومن آذی الله فعلیه لعنة الله یعنی هر که ایذا و آزار یک سر موی تو رساند چنانست که بمن ایذا رسانیده و هر که بمن ایذا کرد و بر بخانه خدا احترام بجا نیاورده است و هر که ایذا بخدا رساند بلعنت خدا و غضب الهی گرفتار است پس آن سه ملعون بسبب ایذا و بجا نیاوردن شاه ولایت پناه سزاوار لعنت و شایسته غضب و عقوبت اند دیگر از اخباری که دلالت بر لعن ابابکر و عمر میکند آنست که شیخ ابو جعفر محمد بن حسن الطوسی قدس سره در کتاب تهذیب آورده که بخدمت امام محمد باقر علیه السلام آمده سلام داد و زانوی مبارک تام مردی از شیعه اهل بیت علیهم السلام بود

انحضرت را بوسید و از ان حضرت سؤال نمود که چه میکوی در باب ابی بکر و عمر آن حضرت فرمود که ایشان
اول الجماعت بودند که بر ما ظلم کردند و حق ما را بناحق بردند و بر دوش ما را بر ماد لیه ساختند و این نوع سخن
و مادرت و حق‌نهای ما بر کردن ایشان است و غیر از ما و شیعه ما کسی رو فطرت ابرهیم علی نبینا و علیه السلم
نیست و در کتاب لوامع الاخبار حدیثی مذکور است که ذکر ان طولی دارد در خلا صه ان انکه اول و کاله
ملاعین عمر بن خطاب است و اول لعن و طعن پیش از منافقین دیگر سزاوار است چرا و صلبی و سخت‌تر بود
در عداوت اهل بیت علیهم السلم دیگران اخبار و دوایات که دلالت میکند بر لعن شیخین حدیثی است که
از کمیت بن زید الاسدی که از اکابر شعرای شیعه اثنی عشری است و با حضرت امامین همامین امام محمد
باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم معاصر بوده روایت شده که روزی از حضرت امام علیه السلم التماس نمودم
که از احوال شیخین خبر دهید و مراد از شیخین ابا بکر و عمر است پس ان حضرت فرمودند که بقدر ظرف
حجامت خون بحق ریخته نشده الا انکه و بال او در کردن ایشان خواهد بود تا روزی که قایم ما یعنی صاحب
الزمان علیه السلم در خلافت روی زمین قایم و ظاهر کردد و ما جماعت بنو هاشم امر کرده‌ایم بزرکان خود
و اطفال خود را بسب و لعن ایشان و برائت و بیزاری از ان بیدینان و در کتاب کافی نیز شل این حدیثی
از حنان بن سدیر از امام محمد باقر علیه السلم روایت نموده و در کتاب تهذیب از کرامام جعفر صادق علیه السلم
در فاز بهشت کس لعن میکرد چهار از مردان و چهار از زنان اما از مردان ابی بکر و عمر و عثمان و معاویه
و از زنان عایشه دختر ابا بکر و حفصه دختر عمر و هند مادر معویه و ام جمیل زن ابی لهب که خواهر
ابا سفیان بن حرب بن امیه عم معویه بود و مراد از حمالة الحطب اوست و چون این رساله کنجایش
زیاده از این نداشت در این باب بهمین مقدار اکتفا نمود خدایا لعنت با ابا بکر و عمر و عثمان هم بر عمرو بن
العاص و بر ابو سفیان هم بر عایشه و حفصه و طلحه و زبیر بر خالد و یزید بن مروان هم بر ابو سفیان
و هند و شمر لعین بر سعد و سعید و عاص بی ایمان هم بر طینت نحس ابن سعد ملعون بر ابن زیاد
و سایر عصیان هم بروح قطامه و سنان بن انس بر ناصبیان و اصحاب الیزان هم

باب پانزدهم

در ذکر مجملی از مطاعن خلفاء ثلثه که هر سه در زمان شریک و سهیم ابن ملجم ... اول

انکه در تجهیز و تکفین حضرت رسول خلفاء ثلثه حاضر نبودند و در تفسیر حسن بن علی طبرسی مذکور است که حق تعالی در سوره
مریم بعد از ذکر انبیا علی نبینا و علیهم السلم فرموده که فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات
فسوف یلقون غیا که مراد از اضاعوا الصلوة انست که ابا بکر و عمر و عثمان با سایر منافقان نماز جنازه

حضرت رسول نکردند و مراد از اتبعوا الشهوات اسبعداد امر خلافت است که ایشان بطلب خلافت
رفته که مبادا اکر اکر متوجه نماز جنازه انحضرت شوند امر خلافت به بنی هاشم منتقل شود و ایشان
محروم مانند و در اکثر کتب فریقین مذکور است که بعد از رحلت حضرت رسول از دار فنا بسرای بقا
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم با جمعی از بنی هاشم بتجهیز و تکفین حضرت نبوی مشغول شدند و بر اسم عزا
و ماتم نشستند ابا بکر و عمر و عثمان در وقت غسل و کفن و دفن و نماز بر انسرور حاضر نبودند و در سقیفه
بنی ساعده که صفه بود که از برای سر انجام مهمات در انجا جمع میشدند جمع شده بتعیین نمودن خلیفه
مشغول شدند و غیبت امیر المؤمنین علیه السلم را فرصت و غنیمت دانستند چنانکه کفته‌اند **بیت**
چو بیشه تهی ماند از نره شیر **※** شغالان در اینند بمیدان دلیر **※** و ان ملاعین بعد از سه روز که از امر
خلافت خاطر جمع کرده بودند که رسول خدا نماز کنند و از اده آن داشتند که نبش قبر حضرت رسول
نموده جسد مبارک ان سرور را از قبر بیرون اورده نماز کنار بند حضرت امیر المؤمنین علیه السلم مانع امده
نکذاشت که ان ملاعین بچنان امری اقدام نمایند بعد از مخاصمه و مجادله بسیار که میان حضرت امیر المؤمنین
و ان منافقین روی نمود بر ان قرار یافت که بر روضه منوره مطهره حضرت رسول نماز کنار بند **حکایت**
در کتاب احتجاج شیخ طبرسی آمده که یکی از شیعیان و موالیان سرور مؤمنان از ابا هذیل علاف که از ناصبیان
بی دین و پیروان عمر لعین است سؤال نمود که بعد از سید انبیا مقدم و پیش و امام کیست ابا هذیل کفت
ابو بکر زیرا که حضرت رسول فرموده که قدموا خیرکم وولوا افضلکم و مردم هم با مامت ابی بکر راضی شدند
آن مؤمن کفت که ای ابا هذیل هرکاه سید کاینات این سخن فرموده است و ابو بکر بر سر منبر کفت که اقیلونی
ولست بخیرکم پس ابو بکر این سخن را دروغ کفت بلکه خلاف قول رسول نموده و خلاف کفته
رسول و دروغ کو را امامت نشاید و اکر راست کفت بطلان ... و انکه کفتی مردم هم راضی شدند
و دروغ کفتی زیرا که انصار میکفتند که منا امیر و منکم امیر و ... مهاجرین بیعت نکرد تا انکه
شمشیر او بشکست و چند کس دیگر با ابو بکر بحث کرفتند و بیعت با ابی بکر نفرمودند و سلمان رضی الله عنه
کفت ای قوم کردید و نکردید و چه دانید که چه کردید ای ابا هذیل و اخبر ده انکه ابو بکر بر سر منبر
که مرا شیطانیست که کواه میسازد و در غلط می اندازد و دیوانه میکند و او شما را خبر داد که من این حال
دارم و چنین کس امامت را نشاید و خبر ده مرا ای ابا هذیل از انکه عمر بر منبر کفت که کاشکی موی بودمی
در سینه ابابکر و در جهت دیکر بر منبر کفت که بود بیعت ابا بکر بی فکر و اندیشه حق اسقاط از شران نکاه دارد

میکنم عمر کفت تو از ما اخذ بیعت نمودی و در خلافت شروع کردی اکنون استقاله مینمایی اکر بجهت
متصدی خلافت شدی بلکه والاتر ابکشیم ابو بکر کفت من همیشه دراد زوی امر خلافت بوده‌ام و این
مهم را خواهانم اما مردم بر من اقامت حجتها میکنند و من بر سر منبر خجل میشوم عمر و اصحابش از نعونرا
بمسجد آوردند حضرت امیر المؤمنین علیه السلم با جمعی از اصحاب خود در مسجد نشسته بودند عمر کفت
ای اصحاب علی بخدا که اکر یکی از شما مثل آن سخنان که قبل از این کفته بزبان جاری سازند سر ش را از تن
بر کیرم پس خالد بن سعد بن العاص برخاست و کفت ای پسر صهاک حبشی بشمشیرهای خود ما را تحدید
میکنید یا بجمع خود ما را میترسانید بخدا اکر شمشیرهای ما از شمشیرهای شما تیزتر است و ما از شما بیشتر تریم
اکر چه بعدد اندکیم زیرا که حجت خدا در میان ماست بخدا اکر نه انستی که من میدانم که فرمان بردادی
امام بر من اولیتر است من شمشیر بر کشیدمی و با شما جهاد کردمی در راه خدا پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
و را کفت بنشین یا خالد که خدا تعالی مقام ترا شناخت وی بنشست و بعد از ان سلمان فارسی
برخاست و کفت الله اکبر الله اکبر شنیدم از حضرت رسول و الا هر دو کوشم کر باد که میکفت که برادر
و پسر عمم در مسجد من نشسته باشد که جماعتی از سکان دوزخ بیایند و بر شما مشتبه میکنیم که شما ایدان سکان
جهنم پس عمر قصد وی کرد حضرت امیر المؤمنین علیه السلم برجست و را بکرفت و بر زمین زد و کفت ای پسر صهاک
حبشی اکر نه وصیتی بود از پیغمبر صلی الله علیه و آله بتو نمودمی که کدام است از ما ضعیف‌تر و در کتاب
احتجاج شیخ طبرسی و در کتاب منهاج الفاضلین ذکر شده که چون ابو بکر بخلافت و امارت مقرر شد
بمسجد حضرت رسول آمده بمنبر بر آمد پیری در رسید در غایت پیری و ضعف تکیه بر عصا کرده بود و
هیچکس از صحابه او را نشناخت بمنبر بالا رفت و میکریست و کفت الحمد لله الذی لم یمتنی حتی
رایتک فی هذا المکان ابسط یدک فانی ارید ان ابایعک یعنی حمد مر خدایرا که مرا نمیرانید تا ترا در این
مکان دیدم دست بکشا بدرستیکه من میخواهم بر تو بیعت کنم ابو بکر دست بکشود و ان پیر با او بیعت کرد
و از منبر فرود آمد و بی توقف از مسجد بیرون رفت و اول کسی که بر بالای منبر رفته با ابی بکر بیعت کرد ان
پیر بود سلمان فارسی کفت که من در ان وقت در مسجد بودم و چون حال را بدان منوال دیدم بخدمت
مولای مؤمنان و پیشوای اهل جهان آمده اخبار نمودم او را از بیعت نمودن مردم با ابو بکر انحضرت فرمودند
ای سلمان آیا اول کسی که در مسجد بمنبر با ابی بکر بیعت کرد دیدی و شناختی کفتم بیری او صفت ان پیر و اقوال
او را عرض نمودم و کفتم کلام ان پیر بر من بغایت صعب نمود زیرا که چنان معلوم شد که شماتت میکرد بموت رسول

و شادی مینمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمود که ای سلمان دانستی که ان پیر که بود کفتم نه فرمود که او
ابلیس بود و سبب آمدن و بیعت کردن و شماتت نمودن او آن بود که در روز غدیر که حضرت رسول صلعم
مرا بامامت و خلافت منصوب کردانید و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه ابلیس غمکین شد و ابالسه
و شیاطین و مرده اصحاب او نزد او رفتند و کفتند که این امتیست مرحومه معصوم‌اند و ترا و ما را
وسوسه نمودن و اغوا کردن ایشان من بعد میسر نخواهد شد جهت انکه دانستند که امام ایشان
بعد از رسول کیست و مقتدای خود را شناختند و بوی بیعت کردند از کفتن ایشان حزن
ابلیس زیاده شد و کفت ظن من انست که این امت بعد از فوت رسول ترک علی کرده کمراه شوند و
مولای مؤمنان فرمود که مخبر صادق را از این حال اخبار فرمود و کفت چنان خواهد شد که ظن ابلیس
واست بعد از من ترک تو خواهند کرد و حضرت رسول فرمود یا علی چون ابلیس بر منبر من برابو بکر
بیعت کند و از مسجد بیرون رود ابالسه و شیاطین و مرده اصحاب خود را جمع کند و کوید زعم شما
آن بود که من بر اغوای ایشان قادر نباشم و ایشان کمراه نشوند دیدید که چکونه ایشان را اغوا کردم
و کمراه کردانیدم که ترک کردند انکسی را که خدا و رسول او بمتابعت و اطاعت و انقیاد او امر کرده‌اند
و با بو بکر بیعت نمودند و اقتدا کردند کرد و نشان الجماعت کراه الله تعالی فرموده و لقد صدق علیهم ابلیس
ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین و در کتاب احتجاج شیخ طبرسی از سلمان فارسی روایت
چون مردم با ابا بکر بیعت کردند در ان شب حضرت امیر المؤمنین علیه السلم حضرت فاطمه زهرا را جهت
حجت برتق مرد حماری سوار کرد و دو دست حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را کرفته بخانه
بخانه هر یک از اهل بدر و مهاجر و انصار در رفته ذکر حق خود نمودند و طلب نصرت و یاری از الجماعت نمودند
پس قبول نصرت انحضرت ننمودند هیچیک از ان قوم مکر چهل و چهار مرد و آن حضرت ایشان را امر نمود
که سرهای خود را بتراشید و سلاح جنک و جدال بپوشید و در اول صبح حاضر شوید و آن چهل و چهار
مرد در ان شب بیعت نمودند که تا کشته نشوند دست از قتال و جدال باز ندارند و چون صبح شد
از ان جماعت وفا بعهد و پیمان خود ننمودند مکر چهار کس که سرها تراشیده بخدمت انحضرت آمده بعهد خود
وفا نمودند از سلمان پرسیدند که آن چهار کس کدام‌اند کفت من و ابو ذر غفاری و مقداد بن الاسود
الکندی و زبیر بن العوام و تا دو شب دیکر آن حضرت بهمان طریق بدر خانهای اهل مدینه میرفت و از ایشان
مدد و یاری طلب مینمود بغیر از ان چهل و چهار کس هیچ کس قبول اطاعت ننمودند و چون صبح میشد در خدمت

پس هر کس شما را بخوانند بشر ان باید که بکشید او را پس بگو که میان این دو سخن تفاوت اینقدر چیست و خبر
ما را که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از خود خلیفه تعیین نفرموده و مردم ابوبکر را خلیفه کردند
و ابوبکر عمر را تعیین فرمود و عمر شوری انداخت و بر تناقض میان اینها می بینم و دیگر و اخرده که عمر میان
شش کس شوری کرد و ظن او این بود که ایشان همه از اهل بهشت اند و گفت اگر مخالفت کنند دو چهار را
و عبد الرحمن عوف با ایشان نبوده باشد باید که بکشید آن دو را یا آن سه را پس آیا که این دیانت است
که بقتل اهل جنت امر نماید پس ابا هذیل چنان شد که زبانش یاری نداد که یک کلمه جواب او بگوید و خواجه
طوسی علیه الرحمه گفته نظم بدا هر که بغض علی کرد جای ٭ ز مادر بود عیب آن تیره رای ٭ که نا پاک زاده بود خصم شاه
اگر چند باشد بر ایوان ماه ٭ قلم بر سر او بزن همچو من ٭ که کم باد نامش بر انجمن طعن دوم که هر سه در آن شریکند
آنکه اقدام کردند بر کاری که مستحق آن نبودند بواسطه بیعت جمعی که بر ایشان نیز حرام بود آن کار زیرا که
بیعت ایشان بی اذن خدا و رسول واقع شد و بغیر موده خدا و رسول وصی و جانشین آن حضرت زوج
بتول بود چنانکه در کتاب فصول الحق از ابن مغازلی شافعی روایت و در جمع بین الصحیحین مذکورات
که جمعی از صحابه و بنی هاشم در خدمت حضرت سید کاینات نشسته بودند که ناگاه ستاره از آسمان فرود
آمد پس حضرت رسول فرمودند که در خانه هر که این ستاره فرود آید آنکس وصی منست بعد از من آن ستاره
در خانه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرود آمد جمعی از منافقان در آن باب گفتگوهای ناحق کردند پس خدا
این آیه فرستاد که بسم الله الرحمن الرحیم والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم وما غوی وما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی ذو مرة فاستوی وهو بالافق الاعلی یعنی بحق ستاره که
فرود آمد که گمراه نشد صاحب شما یعنی محمد صلی الله علیه و آله و خطا ننمود و مرتکب باطل نشد و سخن
نمیگوید بهوای نفس و از روی طبع خود و نیست آن مگر وحی که فرستاده میشود بآن و آموخت او را
این فرشته سخت با قوت یعنی جبرئیل علیه السلام که مامور است و مستقیم در کار و راست در ماموران خود و
این آیات صریحست که امیر المؤمنین علیه السلام وصی آنحضرتست نزد یکی و آن سر منافق وصیت سید
کاینات را نسیا منسیا انگاشته مرتکب امر خلافت شدند و در اکثر کتب تواریخ و سیر بتفصیل ذکر این
شده و مجملی از آن در این رساله بیان میشود روایتست که چون حضرت سید المرسلین جهان فانی را
وداع نموده به بهشت جاودانی نزول فرمود و مسلمانان چون خبر وفات حضرت رسول را شنیدند
از هر جانب بمدینه جمع آمدند تا ببینند که امر خلافت بکه قرار خواهد گرفت و ابابکر و عمر و عثمان

با سایر

وچهارم

باسایر منافقان در سقیفه بنی ساعده جمع شده بعد از قیل و قال بسیار که در میان مهاجر و انصار
در باب خلافت واقع شده اتفاق نموده بیعتی که با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در روز غدیر خم نموده
بودند نسیاً منسیا انگاشته با ابی بکر بیعت کردند و اول کسی که بیعت نمود عمر بن خطاب بود و این مهم
عمر بسعی تمشیت یافت و آن ضال مضل جبرا و قهرا ابابکر را بر مسند خلافت متمکن ساخت و اکثر مهاجر
و انصار را آن شیطان امت از راه برده به بیعت ابابکر در آورد الا بنی هاشم و دوازده کس هشت از
مهاجر و چهار از انصار که مخالفت نموده بیعت با ابی بکر نکردند از مهاجر خالد بن سعد بن العاص و مقداد بن اسود
و ابی بن کعب و عمار بن یاسر و ابوذر غفاری و سلمان فارسی و عبد الله بن مسعود و بریده الاسلمی
و از انصار خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین و سهل بن حنیف و ابو ایوب انصاری و ابو الهیثم بن
التیهان و چون ابوبکر بر منبر شد ایشان در کار وی با یکدیگر مشورت کردند بعضی از ایشان گفتند چرا نرویم
و وی را از منبر رسول فرود نیاوریم و بعضی گفتند اگر چنین کنید بر خون خود یاری داده باشید و خود را
در خطر افکنده باشید و حق تعالی فرموده است ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة و لکن بروید تا بنزدیک
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شویم و با وی مشورت کنیم پس بنزدیک آن حضرت شدند و گفتند یا
امیر المؤمنین نفس خود را ضایع گذاشتی و حقی که تو بآن اولیتری ترک کردی و ما خواستیم که پیش این مرد رویم و
وی را از منبر رسول فرود آوریم چه که حق حق تست و لیکن کراهیت داشتیم که کاری کنیم بی مشاورت تو
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که شما طاقت حرب ایشان ندارید و لیکن بنزدیک این مرد شوید و
وی را خبر دهید بدانچه از پیغمبر شنیده اید و نصیحت او کنید پس ایشان برفتند تا گرد منبر رسول در آمدند
و آن روز روز جمعه بود هر کدام از ایشان بنوبت برخاسته آنچه از پیغمبر شنیده بود و موعظه بود نسبت با بکر
بتقدیم رسانیدند ابابکر از نصیحت ایشان فی الجمله متنبه شده از منبر بزیر آمده و بخانه خود رفت
و سه روز در خانه بنشست و بیرون نیامد و در روز سیم از خانه بیرون آمد و بخانهای جمعی که با او
بیعت کرده بودند رفته استقاله بیعت میکرد و میگفت اقیلونی اقیلونی و عمر و عثمان و ابو عبیده جراح
و سالم مولای ابی حذیفه و عبد الرحمن عوف و سعد بن ابی وقاص هر یک با صد مرد و خالد بن ولید
با جمعی عظیم و مغیره با مردم بسیار جمله سلاحها پوشیده بنزد ابوبکر رفتند عمر دست ابوبکر گرفت
و گفت برخیز تا بمسجد رویم ابابکر ابا نمود و گفت اقیلونی عمر گفت این زمان اقیلونی میگویی که ما خود را
در زبان خلق انداختیم اگر تو این کار را ابا کنی و امتناع نمایی مردم بر ما لعنت کنند ابوبکر گفت من استقاله

از حضرت الا آن چهار نفر دیگری حاضر نبود چون آن بیوفایی از آن گروه مکرر مشاهده نموده بود در منزل خود
نشسته بجمع و تالیف نمودن قرآن مشغول شد و چون از آن امر فارغ شد بمسجد حضرت رسول آمد با آواز
بلند فرمود ای مردمان از آن روزی که سید کاینات از دنیا رحلت نمود بعد از فراغ از غسل و دفن آنحضرت
مشغول بودم بجمع نمودن قرآن و در قرآن آیتی نیست مگر آنکه مرا آگاه ساخته تاویل آن را از حضرت رسول و باز
گشته بمنزل خود تشریف برد و چون ابابکر و عمر در فکر بیعت گرفتن از آن حضرت افتادند بهمان طریق با حضرت
فاطمه و حسنین بر در خانهای اهل مدینه آمد هیچ یک از ایشان قبول نصرت و یاری آنحضرت نکردند مگر آن چهار نفر
که ایشان سرها و خود تراشیده با ملازمت بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمدند و بعد از آنکه آن حضرت از
مدینه بیرون رفته از قبایلی که نزدیک بودند طلب یاری نمود هیچ کدام یاری ننمودند و چون آنحضرت بیوفایی قوم
و اجتماع مردم را بر بیعت ملاحظه نمود و آثار ... ابابکر و عمر بآنحضرت رسیدند بعنوی تعدی و جبر از آن
حضرت بیعت گرفتند و در بیعت نمودن آن حضرت با آن بدملت اختلاف بسیار واقع شده انشاء الله تعالی
بعضی از آن بعد از این مذکور خواهد شد و در کتاب عین الحیوة از حضرت امام ناطق جعفر صادق علیه السلام روایت
که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بمسجد آوردند از برای بیعت ابی بکر لعنه الله مولای مومنان روی بقبر حضرت
رسول ایستاده این آیه را خواند یا ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی یعنی ای برادر این گروه
مرا ضعیف کردند و نزدیک شد که بکشند مرا پس دستی از قبر مبارک آنحضرت بلند شد بجانب ابی بکر که
شناختند که دست حضرت رسول است و صدای از قبر آمد که شناختند که صدای حضرت رسول است
و این آیه را شنیدند که اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سویک رجلا یعنی آیا کافر شدی
بآن خدای که ترا از خاک آفرید پس از نطفه آفرید پس ترا مرد کامل ساخت و مردی کرد و نیز در آن کتاب
در حدیث دیگر وارد شده که چون دست ظاهر شد این آیه بر آن دست نوشته بود و در کتاب احتجاج
ذکر شده که گفت سلمان که من و زبیر و ابوذر و مقداد از روی جبر و اکراه با ابی بکر بیعت نمودیم و جماعت
از روی طوع و رغبت با آن بدملت بیعت نمودند و در آن روز نبودیم ما چهار کس هیچ کدام در شک
تا آنکه چون بیعت با ابابکر کرد خطاب بعمر خطاب نموده گفت یا ابن صهاک اگر این جماعت از دین
برگشته اعانت و یاری تو نمیکردند هرگز تو مقدم میداشتی علی را با این شمشیر عمر از شنیدن نام مادر
در غضب شد گفت تو نام صهاک میتوانی برد زبیر گفت صهاک کیست که من نام او نبرم صهاک کنیزی حبشی
بود از جد من عبد المطلب با نفیل ... و وقوف یافت صهاک را بنفیل بخشید بعد از تولد خطاب و خطاب

وزنا کرد با و نفیل و خطاب ... تو / بهم رسید چون عبد المطلب ...

بنزه

بنده جلدبندت ... شده ارزنا پس صلح نمود میان ایشان ابی بکر و دست آنها هم برداشتند
و چون ابی بکر خاطر از بیعت امیر المؤمنین علیه السلام و آن چهار نفر جمع نمود عمر بسلمان گفت که چرا تو
و صاحب تو و تو بیعت کردید الحال هر چه میخواهی بگو گفت سلمان که گفتم گواهی میدهم که شنیدم
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که گناه و ذنوب ابابکر و عمر و عذاب ایشان در منزل سقر برابر
وزر و وبال و عقاب جمیع امت پس عمر گفت بگو هر چه میخواهی هرگاه تو و صاحب تو بیعت کردید
سلمان گوید گفتم که خوانده ام در بعضی کتب که حق تعالی نوشته است اسم و نسب و صفت تو را در یکی
از درهای دوزخ عمر گفت بگو هر چه میخواهی سلمان گوید گفتم در وقتی سؤال کردند از سید کاینات
از تفسیر آیه فیومئذ لا یعذب عذابه احد ولا یوثق وثاقه احد آنحضرت فرمود که آنکس عمر است که
عذاب هیچ کس را بر عذاب او نباشد پس عمر گفت خاموش شو که خدای تعالی خاموش کرداند او را از پس
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ای سلمان ساکت شو پس خاموش شدم و بخدا قسم که اگر آنحضرت
مرا امر بخاموشی نمیکرد هر اینه خبر میدادم هر چیزی که نازل شده برای او و صاحب او و در بعضی نسخ بنظر رسیده
که قتل حضرت امام حسین علیه السلام بحساب اهل فرس در همان روز بود که باهتمام عمر در سقیفه بنی ساعده
عقد بیعت جهت ابابکر گرفتند و ظاهر است که اگر بعد از وفات حضرت رسول حق بمرکز الحق قرار
میگرفت این همه خون بناحق ریخته نمیشد و تصدیق این مقال آنکه شخصی از حضرت امام محمد باقر
سؤال نمود از خلافت ابابکر و عمر آنحضرت فرمود که ریخته نشده یک قطره خون در روز زمین از ما و شیعیان
ما مگر آنکه وبال آن بگردن ابابکر و عمر است تا روز قیامت روایتست که یکی از عمر منزل سقر پرسید
که بخیلترین مردم که باشد گفت ابابکر که در روز سقیفه بنی ساعده با من شرط کرد که تو دست دراز کن
که با من بیعت کنی من او را خواهم نمود و چون من دست پیش آوردم که با ابابکر بیعت کنم او از سر قول خود دگر
تغافل نمود ناچار من جهت تمشیت این مهم با او بیعت کردم حکایت طریحی که از علمای امامیه است در کتاب
احتجاج آورده که هشام بن الحکم که از اکابر راویان امامین همامین جعفر صادق و امام موسی کاظم
علیهما السلام ... در بصره و اعلم اهل بصره عمرو بن عبید بصری بود و هر جمعه بر بالای منبر میرفت و مسایل حلال
و حرام بیان مینمود پس هشام گفت ای اعلم علمای این زمان من مرد غریبم مرا رخصت هست که چیزی
پرسم گفت بپرس هشام گفت تو این چشم داری عمرو گفت اگر چه سؤال تو احمقانه است چشم دارم گفت چه
میکنی از آن گفت بآن مشاهده اشخاص و الوان موجودات مینمایم باز گفت آیا بینی داری و چه میکنی

گفت از آن استشمام رایحه مینمایم باز گفت آیا زبان داری و چه کار از تو می آید گفت زبان دادم و بدان
سخن میگویم و نیز از گوش پرسید گفت دارم و بدان استماع میکنم و بدست میگیرم و بدهن چیزی میخورم
و بمشام و برپای میروم پس گفت دل داری گفت دارم و امیر همه اعضا و جوارح و حواس است و اگر شک
و شبه حواس را باشد نزد دل میرود و او راهنمایی میکند و آن شک را از آنها میبرد هشام گفت پس دل امیر
حواس و جوارح است و راهنمای ایشان از وست عمرو گفت آری این چنین است هشام گفت ای دانای
زمان حق تعالی جوارح شما را امام و امیری نگذاشت و نگذاشت ای همه خلایق را بی امام و امیری تا
که خلایق در حیرت و شک و اختلاف باشند و امام و امیری معین ننمود که از مردم شک و حیرت و اختلاف
ایشان را رفع نماید و ایشان برای خود امام معین کنند و هر کدام هر که را خواهند امام دانند و این از غایت
عجیب پس عمرو بن عبید هیچ نگفت و از منبر بزیر آمد و هشام را در بر گرفت و بخانه برد و از این مقوله دیگر
سخن ننمود **نظم** ولای و نحو داری که ایست ۰ هر آنکس را که مادر پارسا نیست ۰ اگر اصلش درست و پاک باشد
دلش را میل با پاکان چرا نیست ۰ خطای مادر اندر وی اثر کرد ۰ صواب اینکه میگویم خطا نیست ۰ بیا تا از سر
انصاف بگوییم ۰ بگویم که ترا میل جفا نیست ۰ سلونی یا قیلونی برابر ۰ هیداری تو را شرم از خدا نیست **طعن سیم**
آنکه چهره نموده ابابکر واقع شده امام و شریک غالب است و عثمان نیز در این امر با ایشان موافقت روایت
کرده مسلم و بخاری و طبری و واقدی و ابن عبد ربه و صاحب کتاب اصناف الحامل و عمر بن شیبه که هم از اعیان
علما و دانشمندان اهل سنت و جماعت اند که چون خلافت ابو بکر در دلها راسخ یافت عمر بن خطاب
و خالد بن ولید و سالم مولای ابی حذیفه و مغیره بدر حجره فاطمه علیها السلام آمدند پس عمر گفت بیا یا ابا الحسن
و با ابابکر بیعت کن امیر المؤمنین علیه السلام گفت که من مشغولم بمصیبت حضرت رسول و جمع کردن قرآن عمر گفت
یا علی اگر تو بیرون نمی آیی من داخل سرای میشوم حضرت فاطمه گفت خدای تعالی بر تو حرام کردانیده است که بی
اذن داخل خانه شوی که بی مقنعه ام تا سر باز نکنی گفت که من در سرای می آیم و همان جواب حضرت سیدة
النسا فاطمه زهرا علیها السلام شنید پس عمر داخل خانه آن معصومه مظلومه شد با جمعی که با وی بودند حضرت
خیر النسا فریاد برآورد و هیمه که در خانه فرش ساخته بود بر گرفت بر سر انداخت و آن منافقین که بیارن حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام را گرفتند و آنحضرت را از خانه بیرون آوردند و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از عقب ایشان
بیرون آمد فریاد کنان و اشک ریزان چون ابابکر حضرت فاطمه را دید گفت یاد کردانید علی او و فاطمه را بخشم
بیاورید که من از حضرت رسول شنیدم که هر که فاطمه را بخشم آرد مرا بخشم آورده باشد و هر که مرا بخشم آرد خدا را

را بخشم

را بخشم آورده باشد و هر که خدا را بخشم آرد حق تعالی او را بخشم آورده باشد و بروایتی که در خانه حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام را در آن روز سوختند و داخل شدند و عمر منزل سقر میگفت بخدا قسم که خانه بر شما میسوزانم
یا جهت بیعت بیرون می آیید و با ابی بکر بیعت میکنید و بهر تقدیر چون داخل خانه شدند در پس در که حضرت
فاطمه علیها السلام در پشت در نشسته است عمر در بر شکم آن معصومه زد که فرزندی محسن نام ساقط شد و غلام
عمر تازیانه بر کتف آن معصومه زد و از آن تا مدتی که باقی ماند اثر ضربهای آن ملاعین در آن روز مطاعن عمر
ذکر میشود و در اینجا بهمین قدر اختصار شد و بابا فغانی علیه الرحمه فرماید **شعر** من آن امام نخواهم که آتش
افروزد ۰ بر آستانه صدر الکلام و کهف انام ۰ من آن امام نخواهم که بهر باغ فدک ۰ کند زجور دل فرزند مصطفی
آرام ۰ من آن امام نخواهم که در خلافت او ۰ برند تا بابد بر دمش بلعنت نام ۰ حدیث غاصبی مکن او و بیعت جماعت
جز اعتبار نقل اندرون و تعصب عام ۰ میان حق و باطل چگونه فرق کند ۰ مقلدی که نداند حلال را ز حرام **طعن
چهارم** آنکه آن سگ کرده منافقین خود را امیر المؤمنین خواندند با آنکه میدانستند که این اسم مخصوص
حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است و در بعضی نسخ ذکر شده که چون ابابکر خلیفه شد خود را
خلیفه رسول الله مینامید و چون نوبت خلافت بعمر رسید خود را امیر المؤمنین خواند و عثمان نیز
تتبع عمر نمود و خلفای بنی امیه و بنی عباس نیز پیروی ایشان نموده هر یک که بامارت نشستند خود را
امیر المؤمنین خواندند و در کتاب ایضاح که از مؤلفات محمد بن جریر رستم طبری امامیست آورده که روزی
یحیی یکی از هشام بن الحکم که از اکابر راویان امامین همامین جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام
است پرسید که مشهور است که علی بن ابیطالب علیه السلام عمر بن خطاب را امیر المؤمنین میخواند آیا در آن خواندن
و نام نهادن صادق بود یا نه هشام گفت صادق بود یحیی گفت پس چرا انکار استحقاق امامت عمر میکنید
هشام گفت حق تعالی نیز از زبان حضرت ابرهیم وصف کرده اصنام را بآلهه در آنجا که میفرماید
فراغ الی آلهتهم و حال آنکه فی الحقیقه آلهه نیستند و در صدق کلام حق تعالی شکی نیست پس در این قیاس
میتواند بود که علی بن ابیطالب وصف عمر را بامیر المؤمنین کرده باشد و فی الحقیقه چنین نباشد
و نیز میتواند بود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اجرای آن وصف بر ایشان بحسب اصل وضع لغوی کرده
باشد یعنی او کننده بر مومنان و هر چند امیر فاسق باشد چون امر او بر مومنان جاری شود او را امر کننده
بر مومنان میتوان گفت و بیان آنکه این اسم مخصوص حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام است و بر دیگران این
اسم جایز نیست در کتاب فتوحات القدس مذکور است که روزی سید کاینات خطاب بحضرت امیر المؤمنین

علی علیه السلام بوده فرمود یا علی تو امیر اهل آسمانی و امیر اهل زمینی و امیر کسانیکه پیش گذشتند و امیر آنانی که باقی اند
تا روز قیامت و در کتاب توحید از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده در شب معراج حضرت باری
تعالی عز اسمه بمن خطاب فرمود که علی بن ابیطالب امیر المؤمنین را از من سلام برسان پس نام بردم باین
نام هیچکس را قبل از او و نام برده نشود باین نام هیچکس بعد از او و در کتاب فردوس الاخبار از حذیفه یمانی
نقل شده و جمهور اهل سنت از رسول خدا نقل نموده اند که اگر میدانستند مردمان که چه وقت خدای
جل جلاله علی را امیر المؤمنین نام کرده و بآن نام او را خوانده منکر فضل او نمیشدند و او را حق امیر المؤمنین
خواندند و حال آنکه هنوز آدم در میان روح و جسد بود یعنی هنوز روح داخل جسد او نشده بود و در روضه
که حضرت عزت تعالی شانه خطاب بذریات آدم علیه السلام کرد و گفت آیا نیستم من پروردگار شما گفتند بلی تو
پروردگاری پس خطاب عزت با ایشان رسید که من پروردگار شمایم و محمد نبی شماست و علی امیر شماست
و در کتاب فتوحات القدس آمده که مردی بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت یا ابا الحسن ترا امیر المؤمنین
میگویند پس که ترا امیر کرد بر مؤمنان آنحضرت فرمودند که خدای عز و جل مرا امیر ایشان ساخت پس آمد بخدمت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رفت و گفت یا رسول الله آیا راست میگوید علی که خدای تعالی او را امیر خلقان خود
ساخت پس سید کاینات در غضب شد و گفت خدای تعالی او را امیر مؤمنان و وصی خود ساخت در بالای عرش و
ملائکه را بر آن گواه گرفت علی خلیفه خدا و حجت اوست و پیشوای مسلمانان است طاعت او طاعت خداست
و معصیت او معصیت خدا و منکر امامت او منکر نبوت منست و هر که او را شناخت مرا شناخت و هر که
فضل او را دانست و جنگ با او جنگ با من است و هر که او را ناسزا گفت بتحقیق که مرا ناسزا گفت مرا و او دشمنت
و خلق شده از طینت و سرشت من و شوهر دختر منست و پدر دو فرزند من حسن و حسین است و من و علی
و فاطمه و حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین حجتهای خدائیم بر خلقان او دشمنان ما دشمنان خدایند
و دوستان ما دوستان خدا و در کشف الغمه آورده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت یا
ابا الحسن با آفتاب سخن کن که با تو تکلم نماید حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خورشید را مخاطب ساخته گفت السلام
علیک ایها العبد المطیع لله پس آفتاب جواب داد که السلام علیک یا امیر المؤمنین و امام المتقین و قائد
الغر المحجلین یا علی انت و شیعتک فی الجنة و در کتاب ملتقطات از حضرت صادق علیه السلام روایت که نوشته
شده است بخط روشن هر جا در در عرش و کرسی که لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین و
خوارزمی که یکی از علماء اهل سنت است در یکی از کتابهای خود ذکر کرده که در روز غدیر خم که حضرت

سید المرسلین حضرت امیر المؤمنین را بامر و فرمان رب العالمین خلیفه و جانشین خود کردانید در آن روز
فرمود که ای گروه مسلمین بر همه شما از جانب خدای تعالی واجب است که بیعت کنید با علی که او امیر مؤمنان است و کسی که اول با او
باین اسم مولای مؤمنان سلام کرد و بیعت نمود عمر بود که گفت بخ بخ لک یا علی اصبحت مولای و مولی کل مؤمن
و مؤمنة یعنی خوشا حال تو یا علی که گردیدی پیشوای من و پیشوای هر مؤمن و مؤمنه بعد از این کلام
خوارزمی است و در کتاب بحر المناقب روایت است از سالم مولای علی که گفت روزی بودم بخدمت
امیر المؤمنین علی علیه السلام در حجره حضرت رسول که آمدند ابا بکر و عمر و هر دو گفتند السلام علیک
یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته پس جمعی از منافقان گفتند با ایشان که حضرت علی امیر مؤمنان است
در حجره حضرت رسول پس عمر گفت بفرموده خدای تعالی و امر حضرت رسول علی امیر مؤمنان است
حکایت در کتاب احسن الکبار و در کتاب لوامع الانوار و در کتاب حدیقة الشیعه مولانا احمد اردبیلی
آورده که در وقتی که عمر بشام رفته بود عباس همراه بود اهل شام عمر را امیر المؤمنین میخواندند عباس
گفت او امیر المؤمنین نیست بلکه باین نام سلام مکنید که من سزاوارترم از او باین نام عمر از گفته عباس
برنجید و گفت اگر خواهی تو را اجر دهم بکسی که سزاوار این نام و این کار است کیست عباس گفت بلی
عمر گفت خود بیت که او را در مدینه گذاشتیم و او علی بن ابیطالب است پس عباس گفت که هر گاه او را
احق خود میدانستید تو و ابا بکر چرا غصب حق او میکردید عمر گفت ما فضل او میشناسیم و بدان اقرار
داریم و لیکن ورا مقدم نداشتیم از آنکه قریش کینه او در دل داشتند ترسیدیم که عرب از او رجوع نمایند
و آن کار از دست ما برود و تقدیم ما و تاخیر آن سبب این بود و خلافت ابو بکر کار ناگهانی بود خدا از شر
او نگاه داشت ای سلیل حرام زاده این چه عذرهای ناموجه است این قدر کینه که از علی در دل قریش بود
صد برابر آن از رسول الله در دل ایشان بود پس بایستی که از این قرار حضرت رسول را نیز برسالت مردمان
نمیکردند و ابو جهل و ابو سفیان را مقدم میداشتند و چون خدا و رسول علی را امر بقتال کفار بود
پس از بت و اول آنست که مردم از خدا و رسول برنجند و ای و تندی و از کرد عداوت با او عداوت با خدا
و رسولست و گفته که ترسیدیم عرب برو رجوع نماید اطاعت عرب شرط امامت نبود پس از این قرار تو و ابا
بکر و خلفای بنی امیه و بنی عباس هر امام باشید چرا که عرب اطاعت شما کردند و بیعت ابو بکر ناگهانی نبود
بلکه تو او را مقدم داشتی تا او هم ترا مقدم دارد و حکومت از دست برود و چون خلافت ابا بکر ناگهانی
باشد که در روز اول زیاده بر چهار کس که یکی تو بودی کسی دیگر بر و بیعت نکرد و تو بزجر و تهدید روز دیگر

تو عید مردم را بر بیعت آن ملعون پلید در آوردی و بجا بعث نافض دو روز خود را جمع کثیر از امت را در حطب
جهنم ساخت و الحال هر کدام خود و واقفی اما پشیمانی سودی ندارد و در کتاب ذخیرة العقبی فی ترجمة منهاج
الکرام آمده که در روز اول خلافت ابا بکر بعد از مبایعت عمر بن خطاب چهار کس بیعت با ابی بکر نمودند
ابو عبیده جراح و سالم مولای ابی حذیفه و اسید بن حصین و بشیر بن سعد و بغیر از این چهار کس در آن
روز دیگری با آن ملعون بیعت ننمود و در کتب فریقین از ابن عباس روایتست که بحضرت رسول صلی الله علیه
و آله رسانیدند که جمعی از قریش انکار مینمایند که علی بن ابی طالب را بامیری مؤمنان نام برند و آنحضرت
را لایق و شایسته این امر نمیدانند حضرت خاتم النبیین بر منبر رفته فرمود ای گروه مردمان بدرستیکه
خدای تعالی برانگیخت مرا بسوی شما بپیغمبری و امر کرد مرا که بگردانم علی را امیر شما و هر که من پیغمبر اویم علی امیر او
امیر ساخت خدای تعالی علی را بر شما و امر کرد مرا که بگویم بشما امیری او را تا بشنوید از او و اطاعت او کنید بهر چه
علی امر نماید از آنکه او از هر چه نهی فرماید و ترک آن نشنوید و علی امیر شماست در حیات من و بعد از وفات من
بدرستیکه خدای تعالی امیر ساخت علی را بر شما و نام برد او را امیر المؤمنین و نام نبرد هیچکس را پیش از او بآن اسم
و رسانیدم بشما آنچه مامور بودم از پروردگار و شما هر که اطاعت او کند بتحقیق که اطاعت خدا کرده است
و هر که گفته مرا قبول ندارد بتحقیق که فرمان خدا را قبول نکرده است و او را از رحمت خدای تعالی حجت نخواهد بود
و او را بازگشت بآتش دوزخ خواهد بود که قال الله عز و جل و من یعص الله و رسوله و یتعد حدوده
یدخله نارا خالدا فیها و در کتاب کشف الغمه از انس بن مالک روایت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که ای انس آنکس که اول بار از این در در آید او امیر المؤمنین و سید المسلمین و خاتم الوصیین
و قائد الغر المحجلین است پس در ساعت حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام بخدمت حضرت رسول آمد و در
کتب مخالفین ابن مردویه روایت میکند از بریده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ما را امر فرمود که سلام
کنیم بعلی بن ابیطالب بعبارت یا امیر المؤمنین و در کتاب کشف الغمه از ابن عباس روایتست که
روزی حضرت امیر المؤمنین بمنزل حضرت رسول رب العالمین در آمده دید که سر آن سرور در کنار دحیه
الکلبی است مولای مؤمنان سلام کرد دحیه بعد از جواب سلام گفت یا علی ترا دوست میدارم و ترا نزد
من تحفه و مدحی هست که ترا از آن خبر دهم تو امیر مؤمنانی و قاید و پیش رو سفیدرویانی بجانب نعیم
یا علی تو بهترین اولاد آدمی بغیر از پیغمبر و لوای حمد در روز قیامت بدست تو خواهد بود و ترا و شیعیان ترا
با آل محمد تمام بر بهشت عنبر سرشت زود برخشت در آرند یا علی فیروزی یافت آنکس که او تولی بتو کرد و زیان

ندیدند آنکه او از تو اعراض نمود محبان محمد دوستان تواند و دشمنان محمد دشمنان تو و دشمنان تواند
شفاعت محمد بی بهره و بی نصیب خواهند بود یا علی نزدیک من آی و سر پسر عم خود را در کنار گیر پس دحیه
سر آن سرور را در کنار حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نهاد و بیرون رفت و چون حضرت رسول از خواب
در آمد فرمود که این چه همهمه و گفتگو بود شاه ولایت پناه آن ماجرا را بعرض حضرت رسالت رسانید
حضرت رسول فرمود که یا علی او دحیه نبود بلکه جبرئیل امین بود که ترا بنامی خواند که خدای تعالی ترا بآن تسمیه
نموده است و خدای تعالی محبت ترا در دلهای مؤمنان راه داده و هیبت ترا در قلوب کافران انداخته
و در کتاب ارشاد شیخ مفید از ابن عباس روایت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت بشنو
و گواه باش که علی بن ابیطالب امیر المؤمنین و سید الوصیین است و هم در آن از ابن عباس روایت که
امر کرد ما را رسول خدا که سلام کنیم بعلی بن ابیطالب بامیری مؤمنان و ما هفت کس بودیم از آنجمله ابا بکر
و عمر و طلحه و زبیر بودند ما همه بآن حضرت سلام کردیم باین نوع که السلام علیک یا امیر المؤمنین و حضرت
رسول در پیش ایستاده بود و در کتاب ملتقطات از جابر بن عبد الله الانصاری روایت که حضرت
رسول فرمودند که چرا فتاده است مرا با گروهی که ملامت میکنند مرا در دوستی برادرم علی بن ابیطالب پس
قسم بآنکس که مرا بپیغمبری بحق و راستی برانگیخته که علی را دوست نداشتم تا آنکه امر کرد خدای تعالی مرا بدوستی
او و چرا افتاده است مرا با قومی که ملامت میکنند مرا در تقدیم علی بن ابیطالب بر دیگران پس بعزت و بزرگی
خدا قسم که من او را مقدم نداشتم تا آنکه امر کرد خدای تعالی که او را مقدم و پیشوای خلایق گردانم و گردانید
خدای تعالی او را امیر المؤمنین و امیر امت من و امام و پیشوای ایشان ای گروه مردمان بدرستیکه چون در شب
معراج تا آسمان هفتم بهر آسمانی که رسیدم دیدم در در آن نوشته لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن
ابیطالب امیر المؤمنین و چون رسیدم بحجابهای نور دیدم و در هر حجابی نوشته لا اله الا الله محمد
رسول الله علی بن ابیطالب امیر المؤمنین و چون رسیدم بعرش یافتم در هر کنگره از ارکان آن نوشته
لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابیطالب امیر المؤمنین حکایت ابن فهد که از مجتهدین شیعه است
در یکی از مؤلفات خود نقل کرده و ابن طاوس رحمة الله علیه در یکی از مصنفات خود آورده و مولانا احمد
اردبیلی در کتاب حدیقة الشیعه ذکر کرده که در کتاب اعلام که کتابیست از تصانیف مامون خلیفه عباسی
و تاریخ کتاب روایت دویست و پنجاه بوده از هجرت در اینجا از حکم بن مروان از حبیب بن صلت روایت
کرده که ایام خلافت عمر بن خطاب علیه اللعنة و العذاب روزی عمر را مسئله مشکل شده بود بر مسجد است و قتی

وبهیچ وجه حل آن نمیتوانست نمود پس رو بصحابه آورد و اضطراب کرد و گفت شما را در این باب چه بخاطر میرسد
ایشان در جواب گفتند تو امیر المؤمنین و مشکلها همه در پیش تو حل میشود پس غضبناک شده گفت ای
جمع از خدا بترسید و از دروغ پرهیز نمایید و آنچه راست است بگویید بخدا قسم که من و شما میدانیم که حل و کشاد این مشکل
آنکه میشود و دانا باین نحو مسایل کیست یاران گفتند گویا غرض تو علی بن ابی طالب است عمر گفت مگر غیر از او
دیگری هست و گمان دارید مثل او کسی پس گفتند او را طلب کن گفت او نفس پیغمبر است و بهترین آل هاشم
و معدن علم او بجای نمیرود بلکه مردمان بخدمت او میروند اگر کاری میکنید برخیزید بخدمت او برویم که او دانا
بعلوم اولین و آخرین است پس با حضار مجلس بخدمت آنحضرت رفتند دیدند که بیلی در دست دارد و ازار
کوتاه پوشیده تعمیر دیوار خانه مشغول است و این آیه میخواند که أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً
مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى یعنی آیا می پندارد آدمی آنکه فرو گذاشته شود مهمل و معطل که بر وی تکلیف و عقبی مبعوث نگردد
آیا نبوده است آدمی قطره آب ریخته شده در رحم و آنحضرت و مردمان بگریه در آمدند و بعد از لحظه آنحضرت
و مردمان ساکن شدند عمر آن مسئله را سؤال نمود و از آنحضرت جواب شنید و چون خاطرش جمع شد
گفت یا علی حق تعالی ترا برگزیده بود و بجهت هدایت و راهنمایی خلق تعیین کرده ولیکن قوم تو از این باز
زدند و نگذاشتند که حق بکرسی خود قرار گیرد پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت ای عمر روز قیامت روز یست
که هر چیزی مشخص میشود و هر کس کشته خود را میدرود و وعده گاه همه است و هر کس بجزای خود میرسد
عمر از خدمت آنحضرت بیرون آمد اما رنگ و رویش سیاه و تیره شده بود و ابن طاوس هم از نقل این حکایت
گفته که از اینجا ظاهر میشود که عمر و اصحاب آن منزل را میدانستند که سزاوار امامت این
حضرت است و او مظلوم است و دیگران ظالم و بتقدیم آنحضرت عمر را بقیامت نیز اشاره باخفی بود و عمر هم
دانست و فهمید و لیکن از بس حکومت کن شدند و حق را بصاحب آن تسلیم کردن امر عظیم و کاری مشکلست
و عارف نیشابوری شیخ فرید عطار علیه الرحمه گفته نظم امیر المؤمنین آن شاه مرسل وصی و ابن عم و داماد احمد
ز بعد احمد او باشد امام و داود کار او کو پند بانام محمد او وصی او شد بتحقیق خدا دادست او را علم تحقیق
بغیر از او اگر داند امامی زنا دارد خود بر دادی از خامی بجز او تواند رفت بیرون از این گرداب سر گردان چون
مطاعن پنجم از مطاعن خلفای ثلثه آنکه نکث و نقض عهد و پیمان روز غدیر خم نموده سیعت آن روز را
نیامینا انگاشتند صاحب معجم البلدان گفته که خم نام موضع غدیر است و آن کوی بود که آب باران
انجا جمع شدی و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد روز غدیر عید بزرگست نزد حضرت تعالی

وحق بجانب و تفاصیل پیغمبر انفرستاد الا او را معلوم کرد حرمت این روز را و نیز از آن حضرت روایت
که گفت پیغمبران مقدم اوصیای خود را در مثل این روز نصب کردند و در این روز حضرت رسول صلی الله
علیه و آله حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را نصب کرد و بر جای خود بداشت و روایت است که ثواب روزه
این روز برابر ثواب روزه عمر دنیاست و امام محمد غزالی که از علمای اهل سنت و جماعت است دعوی اجماع
بر صحت حکایت روز غدیر نموده و بعد از حکایت روز غدیر و عبارت عمر که مشتملست بر کلمه بخ بخ
گفته که رویا و قبول حکم الهی نمودند و رضا دادند و تسلیم کردند و بعد از آن هوای نفس و محبت جاه
و ریاست که ایشان را بخلافت نام رفت و محبت آنکه علمها و نشانهای خلافت در پس و پیش بر فتنه
باشد و اسبان و استران سواری دست و پای ازدهم کنند این به نصورت شکر بنظرشان در آید و مردم
در خانه ایشان جمع شوند چنانچه بر رسم حکام دنیاست عهد و میثاق روز غدیر را فراموش کرده و در پس
پشت انداختند و آخر آن را بینا بر بهای سهل فروختند و بد خریدند و فروختند بود و تا اینجا ترجمه عبارت
غزالی است و حکایت میر مخدوم شریفی شیرازی علیه ما علیه نزدیک بکلام غزالی است که چون بمکه مشرفه
رفت اظهار تسنن نمود و منصب نقابت و خطابت مکه معظمه را باو دادند تا بجایی در رواج مذهب
تسنن مبالغه مینمود که کتاب نواقض الروافض نوشت و در آنجا چیزی چند نسبت باهل بیت طهارت
و عصمت ذکر کرده و افتراها نمود که هیچ ناصبی نکند و نگوید و در آخر در حال مردن مجرمی وصیت کرد
والتماس نمود که مرا غسل و کفن و دفن بروش امامیه خواهی کرد آمرزد گفت ترا هر گاه باین عقیده آنها را
چرا گفتی و نوشتی آهی کشیده اشکی بچشم آورده گفت حب جاه حب جاه حب جاه و جان تسلیم نمود و
مجمل از حکایت روز غدیر که در کتب معتبره مخالفین ذکر شده مثل صحیح مسلم و بخاری و ترمذی و نسائی
و ابن ماجه و ابن کثیر که این شش صحاح را صحاح سته خوانند و دیگر کتب ایشان چنین مرقوم
گشته که چون حضرت سید المرسلین از مراسم و وظایف حجة الوداع فارغ شده در روز پنجشنبه هجدهم
شهر ذی الحجة الحرام سنه عشر من الهجرة بغدیر خم رسید با وجود آنکه آن مکان منزل نبود و آب و علف
بهم نمیرسید فرود آمده در آنجا نزول فرمود که قبل از تفرق اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام را بخلافت و جا
نشینی خود نصب نماید و چون اراده ازلی مقتضی آن بود که تمامی آن مردم از ولایت شاه ولایت پناه
وقوف یافته مطلع شوند این آیه که پیش از نزول با مکان نازل شده که يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ
إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ یعنی ای رسول برسان چیزی که نازل

بسوی تو از پروردگار تو و اگر چنین نکنی پس نرسانیده باشی رسالت او را و حال آنکه خدا ترا نگاه میدارد
ترا از شر مردمان و این نهایت مبالغه و تاکید است که در این باب وارد شده و در کتاب فتوحات القدس ذکر
شده که ابن مردویه که از علمای اهل سنت است در کتاب مناقب از عبد الله بن مسعود روایت نموده که ما
میخواندیم این آیه را در عهد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بدین طور یا أیها الرسول بلغ ما أنزل إلیک
من ربک أن علیا مولی المؤمنین وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس و چون بنا بر مدلول
آیه کریمه وجوب نصب امیر المؤمنین علیه السلام بخلافت و وصایت بتحقیق انجامید حضرت خاتم النبیین در موضع
غدیر خم منزل گزیده فرمود که در سایه بعضی از درختان خار مغیلان در آن بیابان پالانهای شتران جمع کرده بر
یکدیگر نهادند و بلال حبشی مؤذن بود حضرت رسول مردمان را ندا کرد چون خلایق مجتمع گشتند سید کاینات بر
بالای پالانها برآمد و علی مرتضی را نزد خود ... بر آن سوره بالا رفت بجانب راست آنحضرت قرار گرفت و حضرت خیر
المرسلین بعد از حمد و ثنای رب العالمین و پند و نصیحت مسلمین و آگاه کردانیدن مردم را از انتقال خود
بعالم بقا گفت أیها الناس ألست أولی بالمؤمنین من أنفسهم یعنی ای مردمان آیا نیستم من بهتر و اولی بمؤمنان
از نفسهای ایشان از اطراف و جوانب آواز برآمد که بلی یا رسول الله تو از ما بجمیع وجوه اولایی آنگاه دست
امیر المؤمنین علیه السلام را گرفته فرمود که من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
وانصر من نصره واخذل من خذله یعنی هر که من مولا و رهنما و اولی بتصرف بودم در دین و دنیای او پس علی
مولا و رهنما و اولی بتصرفات در امور او و خدایا دوستی کن با آنکه با علی دوستی کند و دشمنی کن با آنکه با علی
دشمنی کند و یاری باش و یاری کن هر که با علی یاری کند و خوار و زبون ساز کسی که علی را زبون و خوار دارد و بعد
از اتمام وصیت فرمود که سلموا علی علی بامرة المؤمنین یعنی سلام کنید بر علی بامیری مؤمنان و در آن روز
بموجب فرموده سید المرسلین امیر المؤمنین در خیمه نشست تا طوایف خلایق بملازمتش شتافته بامارت
بر او سلام کنند و صد و بیست هزار کس در آن روز باین طریق سلام کردند که السلام علیک یا امیر المؤمنین
و اول و ثانی و ثالث مقدم بر همه کس بر آنحضرت سلام کردند و عمر زیادت افزوده گفت بخ بخ یا علی اصبحت
مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة و کلمه بخ را عرب در حال رضا و در وقت تعجب استعمال میکنند و بخ بمعنی به
به و خوشا حال تو ای علی که بامداد کردی در روزی که مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه شدی و بعد از آنکه
مردمان از سلام فارغ شدند نساء که در آن سفر همراه بودند ایشان نیز آمده بان حضرت تهنیت گفتند و سلام
کردند و بروایتی آنکه در آن روز بکیک آمده دست بدست آن حضرت گذاشتند بخلافت و جانشینی رسول خدا

بیعت کردند و اول کسی که دست بدست آنحضرت نهاده بیعت کرد عمر بود و در کتاب کامل بهایی
مذکور است که بیعت زنان با مولای مؤمنان چنان بود که امیر المؤمنین علیه السلام امر فرمود تا طشت آب
کردند و دست مبارک در آن طشت نهاد و امر فرمود که آن طشت را بر در خیمه آنحضرت گذاشتند و
زنان می آمدند و سلام میکردند با مامت و امیری مؤمنان و دست در آن طشت می نهادند و یاد میکردند
و آن بیعت ایشان بود و در بعضی روایات واقع شده که حاضران در آن روز هفتاد هزار بودند
و آخر ایشان آن بیعت را شکستند و حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه نزد جمهور بصحت پیوسته
و آن حدیث بتواتر رسیده و هیچ کس را خلاف و نزاعی نیست چنانچه شیخ مفسر محدث عماد الدین بن کثیر
شامی در تاریخ کبیر آورده که ترجمه محمد بن جریر شافعی کتابی مستقل در دو جلد که احادیث غدیر خم
در آن جمع است و ابو المعالی جوینی که مشهور و معروف بامام الحرمین است تعجب میکرده و میگفته که
در بغداد مجلدی در دست صحافی دیدم در پشت او نوشته بود که جلد بیست و هفتم از طرق من کنت
مولاه فعلی مولاه و از ابو العلاء عطار همدانی منقولست که میگفته من این حدیث را از دویست و پنجاه طریق
روایت دارم و شیخ محمد جزری شافعی که از اکابر ائمه حدیث اهل سنت است رساله مشهوره در
تواتر حدیث غدیر خم دارد و بالجمله این حدیث در شیوع و ظهور در مرتبه ایست که کسی منکر آن نتواند
بود حکایت روزی قاضی عبد الجبار معتزلی در بغداد در مجلس درس نشسته بود و علمای فریقین
انجا حاضر بودند شیخ مفید نور الله مرقده که در آن عصر مجتهد شیعه بود و قاضی عبد الجبار نام او شنیده
بود اما هرگز او را ندیده بود در آن مجلس حاضر شد و در صف نعال بنشست و بعد از لحظه خطاب بقاضی
کرده گفت اگر اجازت باشد سؤالی دارم قاضی گفت بپرس گفت ای حبر که طایفه شیعه روایت میکنند
که من کنت مولاه فعلی مولاه مسلم است که پیغمبر در روز غدیر خم گفته یا شیعه فراهم بافته اند گفت لا بد
خبر صحیح است گفت چون خبر صحیح است بلفظ چه مولی میخواهد گفت اولی بتصرف و رهنمای شیخ
مفید گفت پس این خلاف و خصومت چیست قاضی گفت این خبر روایت و خلافت ابو بکر درایت
مردم عاقل از بهر روایت ترک درایت نکنند شیخ مفید این مسئله را فرو گذاشت و گفت چه میگویید
در این خبر که پیغمبر علی را گفت یا علی حربک حربی وسلمک سلمی قاضی گفت صحیح است شیخ مفید گفت پس در
حق اصحاب جمل چه میفرمایی همانا بقول تو کافر باشند قاضی گفت ای برادر ایشان توبه کردند شیخ مفید
گفت ایها القاضی حرب درایت و توبه روایتست و خود در حدیث غدیر فرموده ای که مردم عاقل درایت

دا بروایت از دست ندهند قاضی متحیر فرو ماند و ساعتی سر در پیش افکند و بعد از آن سر برآورد و گفت تو
چه کسی گفت من محمد بن محمد بن النعمان الحارثی قاضی برخاست و شیخ مفید را دست بگرفت و بجای
خود نشاند او را گفت انت المفید حقا بحقیقت تو مفید علماء مجلس را آن سخن خوش نیامد
و بحث برخیزند و همهمه در ایشان افتاد قاضی ایشان را گفت ای دانشمندان این مرد مرا الزام داد و من
جواب آن ندارم اگر شما جوابی دارید بفرمایید تا او برخیزد و بجای خود رود و بعد از آن این خبر بسلطان عضد
الدوله رسید و او شیخ مفید را طلب نموده و آن ماجرا از او بشنید مرکوبی خاص با قلاده زرین و سرافسار
زرین و قصبی از دستار زرنگین نیکو و صد دینار زر خلیفتی و سنه بدو داد و هر روز ده من نان و بیست من گوشت
از برای او مقرر نمود و عارف نیشابوری شیخ عطار علیه الرحمه مجملا از حکایت روز غدیر را بنظم آورده
نظم تو صد دلخواه آن سلطان دین ▪ اولی المقتدی است در عین الیقین ▪ سر خدا گفته است در خم غدیر ▪ یا رسول الله
ما بان منیر ▪ ایها الناس این بود الهام او ▪ و آنکه از حق آمده پیغام او ▪ گفت احمد یا خدا [illegible] این ▪ هست این
دم خود رسولی بشما هم چو حق گفت خود همی آن کنم ▪ بر تو اسرار خدا آسان کنم ▪ چونکه جبرئیل آمد و با من بگفت
من بگویم با شما از نهفت ▪ این چنین گفته است قهار جهان ▪ حی و قیوم آن خدای غیب دان ▪ مرتضی والی
درین ملک منست ▪ هر که این معنی نداند آن سگست ▪ بلکه کمتر از سگان دون بود ▪ همچو آن شمر لعین ملعون بود
اما روش و طریق شیعه اثنی عشر پیرو مذهب حق ناجیه امامیه چون حضرت رسول در غدیر خم زوج بتول را
بنحوی که مجمل از آن ذکر شد خلیفه و جانشین ساخت در آن روز قبل از آنکه انجماعت متفرق شوند جبرئیل
امین حضرت رسول رب العالمین را خوشحال ساخته با این مبارک آیه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم
نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا بشارت داد حاضران روز غدیر را بآنکه اسلام در آن روز کامل شده
و اتمام نعمت الهی بر بندگان و رضا و خوشنودی خالق ارض و سما از مسلمانان در آن روز بحصول پیوسته
و بعد از نزول این آیه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضا
الرب برسالتی و ولایه علی بعدی یعنی بزرگ خدایی که منت نهاد بر من بکامل شدن دین و اتمام شدن نعمت
و راضی بودن حق تعالی از پیغمبری من و ولایت و امامت از برای علی بن ابیطالب بعد از من و در [illegible]
آمده که در روز غدیر خم بعد از بیعت نمودن آن سه منافق اول ایشان بحضرت سید ابرار آمده گفت
یا رسول الله هیچ چیز را از عمر خود نترسیده ام مگر این بیعتی که با امیر المومنین علی علیه السلام نموده ام و تحقیق که گمان
دارم که خدای تعالی برکت این بیعت مرا قصرهای فراخ در بهشت کرامت کند و بهترین انجماعتی باشم که در بهشت

ساکنند

و منزل دارند بعد از آن عمر گفت که فدای تو گردم یا رسول الله بهیچ چیز اعتقاد ندارم که سبب آن داخل بهشت
شوم و از دوزخ نجات یابم مگر باین بیعتی که با علی علیه السلام نموده ام و بخدا که من در خاطر ندارم که نقض عهد و
پیمان کنم و اگر از تحت الثری تا عرش همه جواهر فاخره باشد و آن را بمن دهند هرآینه بیعتی که با امیر المومنین ع
نموده ام از آن بهتر دانم و بعد از آن عثمان برخاست و گفت یا رسول الله بمن مقداد خوشحال و شاد دانم
باین بیعتی که کرده ام که یقین میدانم که اگر بوده باشد مرا گناه تمام اهل زمین هرآینه میبرد و محو میشود بسبب
این بیعتی که با مولای مومنان نموده ام و در کتاب جامع الاخبار ابن طاوس از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایتست که مراد از طایفه که مدلول علیه آیه شریفه یعرفون نعمت الله ثم ینکرونها جماعتی باشند که در روز
غدیر اقرار و اعتراف نمودند بولایت و امامت حضرت امیر المومنین علیه السلام و انکار آن نمودند
و در روز سقیفه بنی ساعده و در کتاب احتجاج شیخ طبرسی و در لوامع الانوار و در احسن الکبار و در
کتاب مناقب مذکور است که در روز غدیر خم حضرت جبرئیل علیه السلام بصورت شخصی خوش هیئت
نیکو لباس معطر ببوهای خوش در آن مجلس حاضر شده بود بعد از اتمام امور وصایت و خلافت شاه ولایت
گفت بخدا قسم که ندیدم همچو امروز روزی و نشنیدم هرگز که پیغمبری بچه تاکید از برای بعد از خود عقد
ولایت و خلافت نموده باشد که حل این عقد نخواهد کرد و این گره نخواهد گشود مگر کسی که کافر شده
از خدا و رسول برگشته باشد و عقاب عظیم و عذاب الیم خواهد بود کسی را که حل این عقده کند و عمر بن
خطاب از جمله انجماعتی بود که این کلام را از آن جوان خوش صورت نیکو لباس شنید چون فکر نمود عمر
بخدمت رسول الله آمده آنچه شنیده بود بیان نمود پس آن حضرت فرمود که آن جوان را شناختی عمر گفت
نه او را هرگز ندیده و نشناسم حضرت رسول فرمود که آن جوان جبرئیل امین و پیک رب العالمین
بود و بپرهیز ای عمر از آنکه تو گشاینده آن گره باشی که اگر تو حل آن عقده نمایی از زمره کفار و
انجماعتی خواهی بود که خدا و رسول و مومنان از ایشان بیزار خواهند بود و مع هذا که این کلام را از جبرئیل
امین شنید و از سید المرسلین استماع کرده حل آن عقد نمود و عهد و پیمان را شکست خود را مستوجب
عذاب و عقاب ابدی ساخت و مولوی معنوی در مثنوی اشاره بدین نموده نظم نقض میثاق و عهود
از احمقیست ▪ حفظ ایمان و وفا کار تقیست ▪ چون درخت آدمی و بیخ عهد ▪ بیخ را تیمار میباید بجهد ▪
عهد فاسد بیخ پوسیده بود ▪ وز ثمار لطف ببریده بود ▪ شاخ و برگ عهد اگر چه سبز بود ▪ با فساد بیخ
سبزی نیست سود ▪ و در اکثر تفاسیر و کتب شیعه مسطور است که چون خبر وصایت و خلافت حضرت شاه

ولایت باطراف و جوانب رفت حارث بن نعمان فهری که سردار و بزرگ آن قوم بود بمجلس حضرت رسول
در آمده گفت ما را بوحدانیت خدا و برسالت خود و نماز و روزه و زکوه تکلیف کردی قبول کردیم
باینها راضی نشده خلافت را به پسر عم حواله نمودی این امر فرموده تو است یا از جانب خدا حضرت
پیغمبر قسم یاد نمود که این بفرموده الهی واقع شده پس از مجلس روگردان شده گفت الهی اگر آنچه محمد میگوید
حق و راست بفرما که سنگی از آسمان بر سر من فرود آید که مرا تاب شنیدن این حکایات نیست هنوز
سخن او تمام ناشده سنگی از آسمان بر سر او آمده که از آن طرفش بیرون رفت و آن ملعون بجهنم واصل شد
و مقارن این حال این سوره نازل شد سال سائل بعذاب واقع یعنی سوال کرد سائلی عذابی را که هیچ
دفع آن نکند و آن واقع شد حکایت در روز غدیر خم بعد از آنکه آن دو سه کرده منافقین ابابکر و عمر
با حضرت امیر المومنین علیه السلام بیعت کرده از مجلس بیرون رفتند سوسماری در راه با ایشان برخورد یکی
از ایشان بدیگری گفت والله ولایه هذا الضب احب الینا من ولایه علی بن ابیطالب یعنی قسم بخدا که ولایت این
سوسمار مارا دوست تراست از ولایت علی علیه السلام آن سوسمار بمجلس حضرت نبوی آمده آنچه از آن شنیده
بود عرض نمود آن حضرت آن سوسمار را در گوشه جا داده تا ابابکر و عمر حاضر شدند بایشان گفت که چرا
شما با علی از سر نفاق بیعت کردید و در زبان اقرار و در دل انکار میکنید ایشان گفتند معاذ الله که بیعت
ما با علی از سر جحود و انکار باشد پس بفرموده رسول آن سوسمار بزبان فصیح بلیغ آنچه از آن دو منافق شنیده
بود بیان نمود ایشان گفتند که او یکی است اگر شاهد دیگر بتصدیق قول او گواهی دهد قبول قول او میکنیم
بفرمان خدای تعالی زبان سوسمار ناطق شده هر یک بلغتی دیگر در یک باب شهادت دادند دو منافق بی دین شرمنده
شده و منفعل از خدمت حضرت سید المرسلین بیرون رفتند و چون حضرت رسول از دار فنا بعالم دیگر
بقا نقل و ارتحال نمود عهد و پیمان روز غدیر را فراموش کردند و قول خدا و وصیت مصطفی را ناشنیده
انگاشتند و کردند آنچه کردند و مولوی معنوی در وصف حال آن طایفه گفته نظم گر چه ناصح را بود
صد داعیه ▪ پند را اذنی بباید واعیه ▪ بس وصیت کرد و تخم وعظ کاشت ▪ چون زمینشان شوره بود
سودی نداشت طعن ششم منع نمودن فدک است از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و آن هر سه منافق در این
اثر شریک و بمشورت هم کرده اند اما عمر شریک غالب است صاحب معجم البلدان گفته که فدک قریه ایست در
حجاز که میان او و مدینه دو روز راه است و بعضی گفته اند سه روز راه از آن قریه تا خیبر بود که بطریق
مصالحه در تحت تصرف آنحضرت در آمده بود و بموجب اوامر الهی خالصه حضرت رسالت پناهی شده بود و در آنجا

چشم

چشمها روان و درختان خرما بسیار بود و در کتاب لطایف الطوائف مذکور است که روزی هرون الرشید
بحضرت امام موسی کاظم علیه السلام گفت فدک را محدود کن تا بتو گذارم که سالها در آن ظلم بر اهل بیت رفته
است امام گفت اگر محدود کنم چنانچه حق اوست دانم که تو را دل بار ندهد که بمن باز گذاری هرون سوگند
یاد کرد که میگذارم امام فرمود که حد اول عدن است رنگ هرون از این سخن بگشت گفت دیگر بگو امام فرمود
که حد ثانی سمرقند است رنگ هرون زرد شد و گفت دیگر بگو امام فرمود که حد ثالث افریقیه مغرب است رنگ
هرون از زردی بسرخی گشت از غایت غضب و گفت دیگر بگو امام فرمود که حد رابع دریای ارمنیه رنگ
هرون از سرخی بسیاهی گشت و مدت مدید سر در پیش افکند بعد از آن سر بلند کرد و گفت ای کاظم تو حد
ممالک را تمام بردی که حق بنی فاطمه است و بنی عباس غصب و ظلم کرده اند امام فرمود که ای هرون من اول
بتو گفتم که باین قسمت راضی نخواهی گشت روایت که چون آیه کریمه فات ذا القربی حقه نازل شد
حضرت رسول فدک را بفاطمه علیها السلام بخشید و تا سید کاینات در حیوة بود فدک در تصرف حضرت
سیده النساء بود و در بعضی نسخ بنظر رسیده که سه سال در حیوة حضرت رسول عامل حضرت سیده النسا
در فدک بود و چون حضرت رسول وفات یافت و ابابکر بناحق متولی امارت و خلافت شد عمر با بوبکر
گفت که مردم بندگان دنیا و طالبان درم و دینارند پس سزاوار آنست که منع کنی از علی و اهل بیت او
خمس و فی و فدک را از جهت آنکه چون شیعیان و محبان علی این معنی را دانستند او را ترک نموده بسوی
تو اقبال میکنند بطلب دنیا پس ابوبکر فدک را بفرموده آن شیطان امت بجور و تعدی غصب نمود و در
کتاب احتجاج شیخ طبرسی روایتست از حماد بن عثمان از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که چون
مردم با بوبکر بیعت کردند و کار بر او راست شد بفرموده عمر بخش کس فرستاد تا وکیل حضرت فاطمه زهرا
را از فدک بیرون کردند و بفرمان خدای تعالی رسول او فدک را بمن داده است
ابوبکر گفت گواه حاضر کن و این نیز خلاف حکم خدا و رسول است بواسطه آنکه حضرت فاطمه زهرا ع
متصرف فدک بود و صاحب ید و حضرت رسول فرموده البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر حضرت
سیده النسا فاطمه زهرا علیها السلام ام ایمن را حاضر کرد و گفت یا ابابکر گواهی بر تو اقامت نکنم تا اقرار نکنی
هیچ آنکه رسول خدا گفته که ام ایمن زنیست از اهل بهشت گفت بلی چنین بود ام ایمن گفت گواهی
میدهم که چون حق سبحانه و تعالی آیه فات ذا القربی حقه را فرستاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فدک را بحضرت فاطمه داد بفرموده خدای تعالی و حضرت امیر المومنین علیه السلام آمده بطریق ام ایمن گواهی داد

و حضرت فاطمه علیها السلام بنزدیک ابابکر آمد و گفت چرا میراث پدرم را از من باز گرفتی و وکیل مرا از فدک بیرون کردی ۴

ودر باب فدک میان حضرت فاطمه علیها السلام وابابکر گفتگوی بسیار واقع شد اخر الامر ابابکر ملعون از جواب
حضرت بتول وجگر گوشهٔ حضرت رسول عاجز آمده قبالهٔ رو حجتی نوشت وبحضرت فاطمه علیها السلام داد مضمون
آنکه فدک حق حضرت فاطمه علیها السلام است وکسی دیگر بان تعرض ننماید چون حضرت سیدة النساء قباله را گرفت
واز مجلس ابابکر بیرون آمده متوجه حجرهٔ طاهره شد عمر متولی سقر بآنحضرت رسید وپرسید که ای فاطمه از
مخاصمت تو با خلیفه بکجا رسید واز بحث ونزاع شما چه حاصل شد حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که
اینست کتاب وقباله که فدک حق منست وکسی را در آن دخل نیست عمر ملعون خشم آلود آن نوشته را از
فاطمه علیها السلام در ربود و پاره کرد وخشمناک در مجلس ابابکر در آمد ودر نشست وگفت تو دیروز حکم نمودی
که فاطمه را در فدک حقی نیست وامروز حکم میکنی که فدک حق اوست نمیدانی که این صورت در امر خلافت
مضر ومخل است وموجب طعن تو میگردد وبنی هاشم بآن خورسند میشوند وچون عمر علیه اللعنة تمزیق
کتاب آنحضرت کرد آن معصومهٔ مظلومه با خاطر غمناک فرمود که مزّق کتابی مزّق الله بطنک
یعنی کتاب مرا پاره کردی خدای تعالی جل جلاله شکم ترا پاره کند واثر دعای آن مظلومه در حق آن ملعون
مستجاب شد ودر ایام امارت وحکومت او شکمش را پاره کردند وبدرود زخمی فرستادند وحضرت فاطمه
گریان ونالان بخانه آمد وحقیقت احوال را بحضرت امیر المؤمنین عرض نمود وآن سید اوصیا متوجه مسجد شد
ابوبکر را دید نشسته وجمعی از مهاجر وانصار گرد او گرد آمده گفت ای ابابکر چرا از فاطمه منع کردی میراثی که
از رسول باو رسیده ودر حال حیات رسول مالک ومتصرف بود ابوبکر گفت آن فیء است یعنی غنیمت وجمیع
مسلمانان در آن شریک وسهیم اند اگر گواهی بیاورد وشهادت دهند که رسول فدک را بفاطمه داده است از او نمیگیرم
الا او را در فدک حقی ونصیبی نیست امیر المؤمنین علیه السلام گفت یا ابابکر حکم میکنی در حق ما بخلاف حکم خدا
گفت نه گفت اگر در دست مسلمانان چیزی بود که او مالک ومتصرف آن باشد ومن دعوی کنم بینه از که میخواهی
ابابکر گفت از تو گفت اکنون چون است که بینه از فاطمه میخواهی در چیزی که او مالک ومتصرف آن باشد
واز مسلمانان بینه نمیخواهی ابابکر خاموش شد پس عمر گفت دست از سخن بدار که ما با تو حجت نتوانیم آورد
اگر گواهان عادل حاضر کنی خوب والا از مسلمانان بود وترا و فاطمه را در آن حقی نبود بهر حال بعضی
از اصحاب از ترس آن شر المآب وبعضی از عدم ترس یوم الحساب با علم بآن کتمان شهادت نمودند
واز جهت آنکه مردمان ایشان را طعن نزنند ونگویند که فدک را از فاطمه بجبر وتعدی گرفتند افترا بستند
که ایشان نموده این حدیث را وضع نمودند که نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه فهو صدقة وحضرت

امیر المؤمنین

وحضرت امیر المؤمنین علیه السلام وعباس جهت اتمام حجت بنزد ابابکر رفتند وعباس بر حضرت امیر المؤمنین
دعوی کرد ابابکر گفت ای عباس یاد داری که حضرت رسول در بدو اسلام جهل کس از اولاد هاشم را
طلبید وضیافت نمود وبعد از آن گفت کیست که درین کار معاونت من نماید کرو تیرو وارث و وصی
وبرادر وخلیفهٔ من باشد وسه نوبت این سخن را تکرار نمود وهیچکس قبول واجابت نکرد مگر علی که هر
نوبت میگفت انا انا اول القبل یا رسول الله وبار سیم حضرت رسول گفت اجلس یا علی فانت اخی و
وصیی ووزیری ووارثی وخلیفتی من بعدی عباس گفت پس تو بر وظلم کردی ووزارت ووصایت
وخلافت حق او بود وتو عاصی وظالم ابوبکر گفت دو دو کسید اینها را از من که مرا فریب دادند وباعث
مکر کردند وبعد از آن عباس با او گفت تو گفتی که رسول را میراث نباشد وآنچه از او باشد صدقه است و
باین سبب فدک را از فاطمه بازگرفتی چرا اکنون بمیراث رسول حکم کردی پس ابوبکر خجل ومنفعل شده
دیگر حرفی نزد وای ملعون بی ایمان خجالت وانفعال در دنیا سهل وآسان است از روز قیامت اندیشه
نما که بجز حسرت وندامت ووزر ووبال چیزی نداشته باشی چنانچه حکیم سنائی گفته نظم مثل هست
در سرای غرور همچو آن یخ فروش نیشابور در تموز آن یخک نهاده به پیش یک خریدار نه ودل پر ز یخ کداز آن
شده زکیسه وسرد با دل دردناک وبا دم سرد این همی گفت واشک می بارید که بسی زان نماند وکس نخرید
وشیخ جلال الدین در تاریخ الخلفا مذکور ساخته که چون ابابکر فدک را از حضرت فاطمه علیها السلام غصب نمود
از ارضا امر خود ساخت و تا زنده بود از آن تصرف داشت واز فدک یک دینار بهیچیک از مسلمانان نداد

حکایت در کتاب نزهة الکرام از ابو القاسم جعفر بن محمد قولویه سند که متصلست با ابن عباس نقل
میکند که روزی بخانهٔ ابوبکر رفتم عمر بن خطاب وطلحه وزبیر وعبد الرحمن بن عوف آنجا بودند و خلوت
ساخته ودربان را امر نموده که کسی را بی رخصت او اذن دخول ندهد من هم برخصت داخل شدم وصحبت
مشغول شدند ناگاه پیری در آمد جامه سرخ مخطط از بافته صنعا پوشیده وردای عدنی در بر افکنده
نعلین خضر در پا وعصای از چوب آبنوس خط در دست گرفته سلام کرد جوابش دادیم ابوبکر گفت ای پیر
بنشین پیر تکیه بر عصا نموده گفت من قصد حج کردم وکجا یاد است من گفت تو بحج میروی باشد آنحضرت را
در یا بحکم خلیفهٔ رسول است پیغام مرا باو برسان تا مرا ثواب باشد گفتم بگو پیغام چیست تا برسانم گفت من
زنی ضعیفم ومرا پدری بود وفات یافت ومزرعه‌ای میراث گذاشت که معاش من وفرزندان من از آن بود
ومزرعه را امیر شهر بجبر وتعدی از من گرفت ابوبکر گفت نیکوئی مباد آن ظالم فاجر را که از آن ضعیفه بزرگ

او را گرفته است عمر گفت ای نایب رسول بفرست تا آن ظالم را در میان خلق فضیحت کنند وبجزای کردار بدش
رسانند تا من بعد دیگری مرتکب چنین امور نشود پس پیر گفت پناه میبرم بخدا از دستیاری عذاب خدا اگر
باشد که ظالم تر وفاجر تر از آنکه بر دختر رسول خدا ظلم کند وازخانه بیرون رفت ابوبکر گفت پیر را باز آرید
یکی از اهل مجلس بطلب پیر بیرون رفته پیر را نیافت و با دربان عتاب کرد که گفتیم بی رخصت کسی را نگذار در
دربان قسم یاد کرد که بی اذن کسی را نگذاشتم که داخل خانه شود وهیچکس بیرون نرفته ابوبکر گفت
شنیدی گفت شنیدم ودر وادی جن انابر پیرتر وعظیم تر دیدیم وشیطان بسیار رو فتح تلبیس مرا بخیالها
افکند درین سخن بودند که شنیدیم که یکی باواز بلند میخواند وصاحب آواز ندیدیم شعر یا ابن نحل تیم والکتوبه
اعدل عال الحی المیامین الحجل الخضر المبیا لقد ذهبت بک المذاهب من بین المصلین فتبا لی التقدیما
قد رکبت بر الی التقی ودع ظلم الولیین بحق الشهود وقد ولت عادل بنت النبی وکیدا غیر ممنون
فالله یعلم ان الحی حرمهم لاحویتم واحق العدیین وقد شهدت اخاتم وصیه العالم الاصلع القوام بالدین
لا تظلق اخاتم بالحسن اذ خصه الله مولی الوصیین خص النبی علیا یوم کفرکم بالحلم والعلم والقرآن والدین
پس ابوبکر گفت یا ابن عباس مجلس ما امانت است باید که این حکایت را کسی از تو نشنود گفتم چنین کنم وچون
بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمدم آنحضرت متبسم شده فرمود یا ابن عباس چیزی از ابیات بیاد داری
گفتم بیاد دارم ولیکن عهد از من گرفتند که باز نگویم گفت من قصه با تو بگویم گفتم یا امیر المؤمنین مگر کی
بودیم واز اینها کسی نزد تو بیامد گفت آن پیر خضر بود آمد تیز دین وقصه را من گفت چنانچه رفته بود آنحضرت این
اشعار را بجای آید بی تفاوت ومن از وا همه وترس خلفای ثلثه تا عثمان کشته شد این حکایت را بکسی نگفتم
موفق ابن احمد المکی که موصوفست بصدر الائمه واز علماء اهل سنت وجماعتست روایت کند باسناد خود
از ابن عباس که حضرت رسول صلی الله علیه وآله بمولای مؤمنان فرمودند یا علی خدای تعالی فاطمه را بتو تزویج
کرده وتمام روی زمین را صداق فاطمه گردانید پس کسی که بر روی زمین بخشم کند در حالی که بغض فاطمه
داشته باشد راه حرام بر رفته باشد ویقین که فاطمه راضی نخواهد بود که دشمن او در ملک او وارض او باشد
ومشی در ملک غیر بی اذن مالک حرامست پس مشی دشمنان اهل بیت نبوت ورسالت بر روی زمین
حرام است ای ناصبی هر گاه اکابر علمای شما روایت کنند که چون آیهٔ کریمه فآت ذا القربی حقه نازل شد
حضرت پیغمبر حضرت فاطمه را طلبید وفدک را باو داد ونیز روایت کنند که کل روی زمین را خدای تعالی صداق
حضرت فاطمه گردانید دیگر در باب منع فدک چه عذر میتوان آورد پس بقول شما کل زمین در مهر حضرت فاطمه باشد

آگر

اگر بعضی از مهر خود را طلبید چرا مورد زجر ومنع شود ودرین شک وشبهه نیست که حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام از خلفای ثلثه شما خشمناک عالم بقا را ارتحال نمود بنی بر این تقدیر هر مشی که ایشان کرده اند
وهر چه از ایشان صدور یافته همه حرام باشد ونیز آن حضرت بمشورت امر فاطمه شما در روی زمین راضی
نیست که دشمن آنحضرت ودوست خلفای ثلثه اید وبودن شما در روی زمین حرامست بهتر است که هم یکبار
درک الاسفل را مقام ومسکن سازید که هستی شما در آنجا حلالست وحرمت وشبهه ندارد ودر کتاب کشف
الغمه از ابو بصیر روایتست که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال نمودم که چرا امیر المؤمنین علیه السلام را در
وقتی که والی شد فدک را اخذ ننمود وتصرف نکرد آنحضرت جواب فرمودند که ظالم ومظلوم هر دو از دنیا
رفته بودند وهر یک بقدر استحقاق نیک وبد خود جزا یافته آنحضرت نخواست که استرجاع نماید بجبر چیزی
که حق تعالی غاصب را بدان عقاب نموده ومغصوب را ثواب کرامت فرموده ونیز امیر المؤمنین علیه السلام در ترک
فدک اقتدا بحضرت رسول کرد که چون حضرت رسول از مکه معظمه هجرت نمود عقیل خانهٔ او را فروخت وبعد از
فتح مکه بعضی گفتند یا رسول الله چرا بخانهٔ خود رجوع نمیکنید فرمودند آیا عقیل خانه برای من گذاشته
که بآن رجوع کنم واز آن ابا فرموده گفت ما اهل بیتیم که رجوع نمیکنیم در امری که چیزی که از ما اخذ کردند
وروایتست که چون عمر عبد العزیز والی شد فدک را بحضرت امام محمد باقر علیه السلام وعبد الله بن الحسن رد نمود
وهفتاد خروار زر سرخ وسفید از مال خمس بایشان داد وهمچنین آنچه حق بنی فاطمه وبنی هاشم بود که در
زمان ابابکر وعمر وعثمان ومعویه ویزید وعبد الملک بزور وتعدی غصب نموده بودند بایشان رد نمود
وبنی هاشم در زمان امارت وحکومت او غنی شدند وبعضی از متعصبان بعمر عبد العزیز گفتند که
این کاری که تو کردی طعنه است بر خلفای ثلثه عمر عبد العزیز گفت که نزد من صحت رسیده وبر شما نیز
ظاهر است که فاطمه زهرا علیها السلام دختر رسول خدا بود که دعوای فدک کرد ودر تصرف او بود واو از کذب
دروغ بری بود که بحضرت رسول دروغ نسبت دهد وشل امیر المؤمنین وام ایمن وام سلمه گواهان داشت
وحضرت فاطمه علیها السلام بهترین زنان اهل بهشت است وبر من ظاهر وروشن است که فدک حق فاطمه
زهراست وحق او بود پس صاحب حق رسانیدم وباین تقرب میجویم برسول الله وبامیر المؤمنین وامید دارم
که فاطمه وحسنین شفیع من باشند در روز قیامت وبعد از عمر عبد العزیز باز فدک را از اولاد حضرت فاطمه
گرفتند ودر تصرف اهل طغیان وعصیان بود تا زمان مامون که او بتصرف اولاد فاطمه علیها السلام واگذاشت
ومعتصم وواثق نیز بایشان مسلم داشتند وگفتند که مامون از ما اعلم است آنچه او امضا کرده نموده

ما نیز مینمائیم اما چون متوکل والی شد اول از ایشان گرفته و در اخر ایام ولایت خود بایشان
واگذاشت و بعد از ان معتقد فدک را از اولاد رسول منع نمود خود متصرف شد و مکتفی در ایام خود
نصف فدک را باولاد رسول الله داد و نصفی را خود در تصرف داشت در حین نوشتن این طعن امیر محمد
علی نجم اسلام سمنانی این مضمون را در سلک نظم انتظام داد **نظم** از فدک هر که منع زهرا کرد • خویش را
در زمانه رسوا کرد • اگر ابوبکر مرتضی باشد • اصل او بیشک از خطا باشد • چون وجودش ز آب پاک
نبود • انچنان کرد هانش پاک نبود • تو نگوی که او از اصحاب است • سگ هم است که جرد در آبست • چند
گوی که یار غار بود • از چنین خلق ننگ و عار بود • سگ باصحاب کهف شد همدم • یار غار از خری نشد آدم
اوکه بدتر بود ز جعفر تو • خود بگو چون شد خلیفه تو • لعنت بیشمار و بیحد و مر • بر ابابکر باد و یار دیگر
طعن هفتم باز گرفتن انفال و خمس است از اهل بیت طاهرین در کتاب کاشف الحق روایتست که چون
ابوبکر خلیفه شد بفرموده عمر و مشورت آن دیگری آنچه از برای مدد معاش عایشه و حفصه مقرر بود
دو چندان ساختند و آنچه را از برای امام حسن و امام حسین و سایر اهل بیت معین بود قلم کشیدند
که در وجه لشکر و سپاه که بجهاد می باید فرستاد ضرور است و منع خمس بر ذریت رسول الله نمودند
و گفتند محمد نفهمیده کرده است و خدا ندانسته گفته که واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه
وللرسول ولذی القربی هر روز مبلغی از بیت المال جهت خرج خود مقرر ساختند و ابابکر بی دین چون
بدرک اسفل انتقال نمود بیست و دو هزار دینار طلا از بیت المال در ذمه او مانده بود و نیز عمر ملعون
روزی که مرد هشتاد هزار درهم از بیت المال در گردنش بود و هم در روزی که عثمان مرد در بیت المال
یکدینار نبود که همه را اتلاف و اسراف نموده در مدت خلافت خود بیکی از مهاجر و انصار چیزی نداد
و جمیع را به بنی مروان و نزدیکان خود داد و ابابکر و عمر هریک در ایام خلافت خود هر روزه از بیت
المال مبلغی بر میداشتند بصیغه اجرت که ما اجیر خلایقیم و بی مزد کار نکنیم و عثمان کل بیت المال را
بصیغه اجره صرف مینمود پس اجیر و مزدور مردم باشند نه حاکم و خلیفه **نظم** بعض علما از سادات بنیاد داد
این کین بیقین علت مادر زنا داشت • بی مهر علی عقد کسی نیست درست • زان عقد نکاح فکر و باد آن
طعن هشتم انکه آن سه مردود در جنگ احد و حنین و خیبر و باقی حروب مثل ماده شتران روی بگریز
نهادند چنانچه در باب لعن ایشان سمت گذارش یافته و آن شیر بیشه شجاعت و دلیر امیر المؤمنین علی
بقوت سرپنجه ید الله در هر جنگ و روزی لشکر و عسکر اهل شرک و ضلال را از بیخ و بنیاد بر میکند و هرکه

فرار

بعد از

فرار نمود دنی **نظم** ترا میرسد شاهی و سروری • که از عیب و عار فراری بری • که وجه نبی از تو شد منجلی •
تویی ناصر مصطفی یا علی • تراگفت جبریل مدح و ثنا • بفضل تو قابل شده مصطفی • و نیز صاحب دلی گفته
شعر نه هر ستاره که دیدی چو زهره تابانست • نه هر سواره که بینی چو شاه مردانست • غزای خیبر و خندق
نه روبهان نامید • که آن مناصب علاء نه شیر یزدانست • **طعن نهم** که هر سه مردود شریک اند انکه ابابکر بن
محلب مؤمن شیرازی از تفاسیر اهل سنت نقل کرده که انس بن مالک گفت روزی در خدمت حضرت
رسول نشسته بودیم سخن از شخصی در میان آمد که نماز و روزه و زکوة و تصدق از و بسیار بفعل می آید
حضرت رسول فرمود که او را نمیشناسم که دیدیم آن مرد پیدا شد بطرفی رفت یاران گفتند یا رسول الله
اینست که خوبی او گفته شد پس چون چشم مبارک حضرت رسول باو افتاد با بو بکر گفت این شمشیر را
بگیر و برو و این مرد را بکش که از لشکر شیاطین است پس ابو بکر رفته بحجره باز آمده گفت او را دیدم که در
قیام بود با خود گفتم هرگز او را نکشم که بنماز مشغول است پس حضرت رسول اشاره بعمر کرده فرمود که شمشیر
را بگیر و برو و او را بقتل آور که از او فتنه بسیار بهم رسد عمر شمشیر را گرفته و بعد از لحظه باز آمده گفت
یا رسول الله دیدم که در سجود بود با خود گفتم بالله نخواهم کشت کسی را که در سجده باشد **شعر** نبی نماز که
توفیق عبادت یافته خال عصیانش بر توفیق جای دیگر است پس روی بحضرت امیر المؤمنین ع
کرده فرمود یا علی بر خیز که او را اگر کشتی در میان امت من خلافی نخواهد بود امیر المؤمنین علیه السلام چون رفت
او را ندید برگشته گفت یا رسول الله او را ندیدم پس حضرت رسول فرمود که امت موسی بهفتاد و یک
فرقه شدند یک فرقه از ایشان ناجی بود و باقی در اتش و امت عیسی بهفتاد و دو فرقه شدند یکی رستگار
بودند و باقی مخلد در نار و زود باشد که امت من بهفتاد و سه گروه شوند یکی ناجی اند و باقی هالک
و سواد مؤمنان گفت یا رسول الله آن فرقه ناجیه کدام اند ان سرور فرمود که راه و طریق اصحاب تو را
داشته باشند و لهذا ابن عباس روایت که آن مردودی که ابابکر و عمر از کشتن او ابا و امتناع نمودند
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در روز صفین کشت و ذو الثدیه مشهور همین است که از جمله خوارج
صفین است و وجه تسمیه او بذو الثدیه آن بود که بالای سینه او چون پاره گوشتی بود در اندرون بدن
او چون میکشیدند بیرون می آمد و هر گاه میگذاشتند بر بدن او فرو میرفت و در کتاب لوامع انوار
آمده که آن خارجی که حضرت رسول حکم بر قتل او کرد معویه منزل ها و براست و در کتاب احسن الکبار
مذکور است که گوساله این امت ابو بکر بود که پرستش وی نمودند و فرعون آل رسول عمر بود و سامری عثمان

و ذو الثدیه معویه کرسی کرده خوارج بود حاصل کلام که از پیغمبر جل اشنیدند که اگر این مرد بماند امت را
بضلالت می افکند و ایشان از او بکشتن او که مخالفت نموده با انکه شنیدند که در سجود بود یا در نماز بود
مخالفت قول رسول را تجویز مینمایند و کشتن این قسم سگی را جایز نمیدانستند با آنکه میدانستند که
فرموده رسول با مر خدای تعالی است و مخالفت او سوای و نافرمانی نمودن باده انا بابکی است که عمرو دوبار
از پیغمبر شنید و خلاف گفتن ان صادق القول نمود و انکه دل آن دو بدل یاری نداد که بقتلش اقدام نمایند
ظاهر است بسبب اشنایی معنویت که ارواح را باهم میباشد **نظم** ز راه نسبت هر روح با روح • دری از اشنائی
هست مفتوح • و این طعن را نیز از مطاعن عثمان میتوان شمرد از برای انکه در مدت دوازده سال خلافت
ناحق خود که این حکایت را بسیار شنیده بلکه خود در ان روز در خدمت رسول حاضر بوده میبایست
که او بقتل او نماید یقین که اگر این حرمت با و رجوع میشد او نیز موافقت ایشان میکرد **شعر** الهی
روح شان شادان از آن باد • که اینها را بلعنت میکند یاد **طعن دهم** انکه ان سه مدبر بدکار با هم مشورت
کردند که علی را باید کشت تا کار خلافت بانها گیرد و این قرعه بنام خالد ولید برآمد که او را سیف الله میگفتند
و اینجمع قرشی سیدانستند و آن حضرت عمودی که در دست سیف الله شیطان بود از دست او بیرون نموده
طوق گردن آن سگ ملعون ساخت چون کار بر او تنگ و دشوار شد و نزدیک بود که از مصاحبت آن یار
موافق روح از کالبد نا پاکش مفارقت کند بالتماس و تضرع ابابکر و اصحابش آنحضرت ان طوق را از
گردن او برآورد و این قصه بطرق مختلفه و روایات متعدده بنظر رسیده و برخی از ان ان شاء الله در باب
احوالات خالد ولید ذکر خواهد شد **شعر** در علم و شجاعت و در فضل و کمال • مانند مرتضی علی بود محال •
ای خارجی نجس تو را با علی نزاع • لعنت بر دشمنان علی و بخصم آل **طعن یازدهم** در کتاب لوامع الانوار
مثبت است که جنیان بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده گفتند یا رسول الله کسی را همراه ما کن
که بمکان و مسکن ما آمده قرآن بما بیاموزد آن سرور حضرت امیر المؤمنین و ابوذر غفاری و ابو بکر
و عمر و عثمان را برفاقت جنیان بوادی ایشان فرستاد و بایشان سفارش نمود که باید که در ان وادی
دو کس باهم باشید و انچه بشنوید با یکدیگر بگویید تا وقتی که بمن رسید و چون بوادی حرم رسیدند
از بسیاری درخت و خار داخل آن وادی نتوانستند شد ابو بکر بی دین پیش رفت و سلام کرد جواب نشنید
و آوازی بگوشش رسید که نسب خود را بگو چون نسب خود را گفت چیزی چند گفتند که از آن رنجیده گشت
و گفتند ای پسر سلامه باز گرد که تو صاحب ما نیستی و بعد از آن عمر لعین پیش رفت و سلام کرد جواب سلام

او ندادند

باو نیز همین شیوه بکار کردند
ابوذر برخاست و سلام کرد

او ندادند و از نسب عمر او پرسیدند چون اظهار آن نمود چیزی چند باو گفتند که دل آخر تو بر دستان
ترا از ابی بکر گشت و گفتند ای پسر صهاک حبشیه باز گرد که ما را با تو رجوعی نیست و عثمان رفته
سلام کرد جواب سلام او را با حسن وجهی دادند و بعد از اظهار نسب خود او را دعای خیر کردند
و با بوذر گفتند باز گرد که تو صاحب ما نیستی بعد از آن مولای مؤمنان برخاست و سلام کرد جواب سلام
آنحضرت را از روی اخلاص و بندگی گفتند و چون آنحضرت نسب طاهر خود را بایشان بیان فرمود
آن خار و خاشاک از هم جدا شد و راه پاک و وسیعی بهم رسید جماعتی آمدند با تختی و آن حضرت را
در ان تخت نشانده در میان خود بردند عمر لعین با بی بکر بی دین گفت که ما را انکار علی کفایت کردند
بعضی آنحضرت را کشتند و ما را از او فارغ کردانیدند و چون حضرت امیر المؤمنین با جماعت جنیان
قرآن تعلیم نموده مراجعت بخدمت حضرت رسول کرد سید رسل فرمود که شما را او کردم که با هم
دیگر باشید و مکالمه که میان عمر و ابو بکر گذشته بود آنحضرت همه را بیان نمود آنها و خارجی گفتند
یا رسول الله ما بر علی تسلیم و این در واقع چند طعن است یکی انکه جنیان جواب سلام آن سر منافق
ندادند و ایذا و آزار و اهانت بایشان رسانیدند دیگر انکه خلاف قول رسول نموده با یکدیگر حرف
نزدند دیگر انکه هر گاه آن سه مردود قابل تعلیم دادن قرآن بجنیان نباشند چگونه قابل خلافت و
امامت جمیع امت خواهند بود **عربیه** اذا کان الغراب دلیل قوم • سیهدیهم طریق الهالکینا **طعن دوازدهم**
انکه چون کار خلافت بر ابی بکر مقرر شد روزی آن هرسه منافق با یکدیگر گفتند که ما را گمان این نبود
که این کار بی علی بنظام آید و چنین در امر خلافت محروم شود این خود درست شد اما قران نزد
اوست و ادعای علم قرآن میکند کاری باید کرد که اظهار علم قران نتواند کرد و بر ما زیادتی نداشته باشد
پس منادی کردند که هر کس آیه یا سوره دارد باید که حاضر کند و دو گواه بیاورد و یا سوگند یاد کند
که از تغیر و تبدیل نکرده است مردم آیه و سوره می آوردند و سوگند میخوردند یا گواه میگذرانیدند
و این قصه نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون را فراموش کردند و آیه و لئن اجتمعت الجن و الانس
که با نشنیده بودند بلی امام و پیشوایی که جاهلی کم از این باشد از برای بر سر دست خلافت بکار نمی آید
چنانچه شیخ عطار علیه الرحمه فرموده است **نظم** راه بر در راه احمد مرتضی است • غیر از این ره من نمیدانم کجاست
گر تو غیر از او بگیری رهبری • در جهان حاشا که کمتر از خری • رو براه مرتضی کو رهنماست • در مولی مظهر نور
خداست • رو براه حیدر کرار تو • تا شوی از علم بر خوردار تو • او بحکم حق ترا باشد ولی • گر ندانی تو بیشک

در باب ایشان

جاهلی اوتمام اولیا از امر بوده او بشهرستان احمد در بود طعن سیزدهم که هر سه درآن شریک اند آنکه دروازه‌های
مسجدی که حضرت سید المرسلین بفرمان رب العالمین امر بسته بود و نموده بود در خانه هیچ یک از صحابه
بمسجد رسول و الحیث الا در خانه امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و چون ایشان هر دو خلیفه شدند در
باز کردند و مخالفت خدا و رسول را از سهل ترین امور انگاشتند و از مؤاخذه روز جزا اندیشه نکردند
بلکه این را انتقام کشیدن از خدا و رسول نام کردن و با این فعل فخر و مباهات کردند که این قسم کارها
میتوانیم کرد و چنانچه این طعنهاست که هر سه در آن شریک اند سبب هم طعنهاست که هر سه در آن شریک اند
و اگر سیحی طعن نبود مگر در باب ایشان بسته بمینشد نظم هر چند سیاه نامه ام در محشر از بر دن دو زخ خدایا
بکند زیرا که دعی نمیتوانم بودن در خانه عثمان و ابابکر و عمر طعن چهاردهم در بیوفایی و فریب و غدر
و مکر آن سه لعین با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ابن معاذلی شافعی در کتاب مناقب بسند خود ذکر کرده
که حضرت رسول آنحضرت را گفت یا علی امت من بعد از من با تو غدر خواهند کرد و مکر و فریب و بیوفایی
با تو سلوک خواهند نمود و بانی و باعث آن ابابکر و عمر و عثمان بودند که با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیوفایی
نمودند و مکر و حیله امت را فریب داده تابع امر و نهی خود ساختند و آنجماعت نیز بیوفایی را شعار خود
ساختند بیعت روز غدیر خم را فراموش نموده بفریب و تلبیس شیطان امت کذاب بر تابع عمر بن خطاب با بکر
بیعت نمودند چنانکه روزی مولای مومنان داخل مسجد شد و خطاب با بکر نموده فرمود نظم تعلم ابابکر
و لا انک جاهل بان علیا خیر حاف و ناعل و ان رسول الله اوصی بحقه و انک فیه فی ذی الفضایل فلا تجسر
حقه و اردد الوری الی خیر فان الله لیس بغافل یعنی بدان ای ابابکر و جاهل مباش که علی بهترین پابرهنگان
و کفش پوشانست و بدانکه رسول وصیت کرده در حق او و موکول کرده این کلام خود را در فضایل او کم مکن
حق او و اوردگی مردمان را سوی او پس بدرستیکه خدا یقینا غافل نیست یعنی دانا است بر کردار بندگان خود
حکایت در کتاب مناقب ابن معاذلی شافعی از ابوبکر بن موسی حافظ نقل کرده است و او بسند خود از ابن
عباس روایت مینماید که روزی با رسول خدا بیرون باغستان مدینه رفته بودیم و علی بن ابیطالب همراه بود و سیر
چندین باغ نمودیم و بهر باغ که رسیدیم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که باغ خوبیست حضرت رسول با او
گفت که باغ تو در بهشت بهتر ازین است و در اخر دیدیم که دست مبارک بر سر زد و با واز بلند بگریست حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام پرسید یا رسول الله سبب گریه چیست فرمود که از برای آن میگریم که در سینه جمعی
کینه تو هست و تا من هستم ظاهر نمیکنند و منتظرند که مرا در میان نبینند و کینهای خود را با تو اشکارا

نمایند و هر یک از علمای آن طبقه ضاله مضله این قسم احادیث و روایات در کتب خود ذکر کرده اند اگر
اعتقادی باحادیث و اقوال خود داشتند پس چرا از خلفای ثلثه تبرا ننموده و دوری نمیکنند و دست بدامن محبت
و دوستی قسیم نار و جنت نمیزنند و اگر بدروغ می نویسند پس صحت و اعتباری باقوال و افعال ایشان
نباشد طعن پانزدهم آنکه بموجب وصیت سیدة النسا فاطمه زهرا علیها السلام آن سه منافق توفیق نماز کردن
بران معصومه نیافتند و خبر از مرقد مطهر آن مظلومه نداشتند و از زیارت قبر محروم ماندند و این
بنا بر وصیتی بود که آنمعصومه مظلومه بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام نموده بود که از آن سه ظالم مردود نا
خوشنود بود و راضی نبود که ایشان تشییع جنازه او نموده بر او نماز کنند چنانکه در کتاب مجلی مرآت
المنجی آمده که اخطب خوارزم در کتاب خود ذکر کرده که حضرت فاطمه از دنیا رحلت فرمود و در ان حال
از ابابکر خشمگین و آزرده بود از جهت فدک و بموجب وصیت فاطمه زهرا علیها السلام حضرت امیر المؤمنین
در شب حضرت سیدة النسا را دفن نمود و قبر آنحضرت را با زمین یکسان نمود که احدی بران مطلع نگردد
روز دیگر ابوبکر و عمر و اصحاب ایشان از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از حال حضرت سیدة النسا سوال کردند
مولای مومنان فرمودند که بموجب وصیت سیدة النسا او را پنهان دفن نمودیم پس عمر گفت که مرقد آنحضرت
را طلب کنید تا بر او نماز کنیم هر چند اصحاب آن ملاعین تفحص و تجسس نمودند اثر از آن نشان نیافتند عربیه
لما قضت فاطمة الزهراء غسلها عن امرها بعلها الهادی و سبطاها و قام حتی اتی بطن البقیع بها و صلی علی
بها ثم و لولاها و لم تصل علیها منهم احد حاشا لها من صلوة ثم واراها حتی اذا اصبح القوم الغداة اتوا
بعل البتول و لم یدروا بمثواها قالوا العدیا اباالسبطین ما فعلت بنت النبی فاتاهم فقد تاهوا اجابهم
لحقت بالمصطفی فلوا علیه غیظا و حقدا حین اخفاها طعن شانزدهم آنکه صحابه بزرگوار چون اباذر و سلمان
و عمار و مقداد و بنی هاشم جمیعا بر هیچ کدام از خلفای ثلثه بیعت نکردند و سعد بن عباده و قیس بن سعد
که از اکابر انصار بودند سر به بیعت ایشان فرود نیاوردند و اگر بیعت ایشان با ابابکر نموده باشند
بموجب الضرورات تبیح المحظورات خواهد بود روایتست که سعد بن عباده باجماع خاصه و عامه بیعت
با ابابکر و عمر نکرد و در زمان خلافت عمر روزی او را در بازار دید گفت بیعت کن ای سعد یا از مدینه
بیرون رو سعد گفت بیزارم از ولایتی که در ان امیر باشی و از مدینه بجانب شام رفت و او را قبیله بسیار
بود در قرای شام هر هفته در دهی بسر بردی شبا در دهی بدهی میرفت چون عمر بوده عمر ترسید با و زند و او را
کشتن بروایتی آنکه عمر خالد بن ولید را از برای کشتن سعد بن عباده بشام فرستاد و او در دل شب فرصت

یافته سعد را بقتل رسانید و در بعضی روایات آنکه ابابکر در ایام امارت خود بمشورت عمر خالد بن ولید را
بشام فرستاد تا سعد را بقتل رسانید ای ناصبی خلافت و جانشینی رسول خدا چنین باید کرد که مرد
بیگناهی را از برای بیعت بناحق نمود نتوان بقتل او فرمایند و این را نیز از مطاعن عثمان میتوان شمرد
بیقین که اگر سعد بن عباده در زمان حکومت عثمان میبود نیز بر بیعت او راضی نمیشد بیت
نجات اگر طلبی اقتدا بحیدر کن من اقتدی بعلی فقد نجا من نار طعن هفدهم آنکه هر کدام از خلفای
ثلثه سی سال و چهل سال بعبادت و پرستش بت مشغول بودند و در پیش لات و عزی پیشانی بر زمین
مینهادند و زنار در میان بسته بت در کردن و صندل کوبی پیشانی میسودند و ابن معاذلی شافعی
در کتاب مناقب از عبدالله بن مسعود روایت نموده که حضرت رسول فرمود که امر بنبوت و ولایت بمن و علی
منتهی شد و هیچکدام از من و او سجده بت بهیچ وجه ننموده و همیشه خداپرست بوده ایم پس ازین جهت
که عبادت بت و اصنام از من و علی صادر نیافته بودیم مستحق نبوت و رسالت و علی را استوار امامت
و وصایت دانسته او نبوت بمن و مرتبه وصایت بوی تعلق یافت و در کتاب فتوحات القدس در تفسیر
آیه کریمه انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین آمده که حضرت حق تعالی
بحضرت ابرهیم علی نبینا و علیه السلام خطاب میکند که بدرستیکه من ترا امام انام خواهم کرد اید حضرت ابرهیم
از حق سبحانه و تعالی مسئلت نمود که ذریه و فرزندان مرا نیز امام گردان حضرت باری تعالی فرمود که عهد و
پیمان من که امامت و خلافت نمیرسد بفرزندان تو که بت پرست باشند و جمعی از عبدالله بن
مسعود روایت کنند که سید کاینات در شان نزول این آیه فرمود که انتهت الدعوة الی و الی علی لم یسجد
لصنم قط فاتخذنی نبیا و اتخذ علیا وصیا یعنی دعوت و مسئلت ابرهیم علیه السلام که جهت ذریه کرده
منتهی شد و بامای رسید که هرگز پیش هیچ بت سجود نکرده باشد پس بنا برین حضرت حق تعالی مرا پیغمبر
مرسل خود گردانید و علی را وصایت کرامت فرمود و در کتاب منهج الفاضلین آمده که ابابکر در چهل
و شش سالگی و عمر در سی و پنج سالگی بشرف اسلام مشرف شدند و در تاریخ کی بیلو که از کتب اهل سنت
و جماعت است ذکر شده که ابابکر در سی و هفت سالگی و عمر در بیست و دو سالگی و عثمان در سی و سه سالگی
مسلمان شدند ای ناصبی بیدین هر گاه امامان و پیشوایان شما بعد از سی سالگی و چهل سالگی بشرف
اسلام رسند و ترک عبادت و پرستش سیصد و شصت بت نمایند چگونه قابلیت امامت و خلافت
داشته باشند نظم آنکه بت را سجده کرد و خورد و نورد باخته گر تو مرد مومنی آن مرد بهتر یا علی

قال لا

بیت
چند ترسی ستعل یا شرقی بلا اخر بگو بیت بعد از مصطفی مولای ما الا علی طعن هیجدهم آنکه پرورش تن
از شراب و گوشت خوک یافته بودند و غذای صبح و شام چهل سال ایشان ازین دو جنس نفیس بوده و مغز
استخوان ایشان از ان پرورده بود طعن نوزدهم آنکه مدت مدیدی در مکه معظمه با اعتقاد ناقص خود
مسلمان شده بودند بنفاق زندگانی میکردند و کفار را از خود راضی داشتند نه همراه حضرت رسول
رفتند و نه با جعفر و دیگر یاران بحبشه و نه در آزاری که اهل اسلام از کفار میکشیدند یکبار شریک
شدند یا رنج آزاری و اهانتی از اهل اسلام کردند بلکه بباطن با کفار شراکت میکردند و همان نفاق
جبلی طبیعی ایشان شده بود که در مدینه هم ترک آن نتوانستند کرد چنانکه ان شاء الله تعالی بعضی از ان ذکر
خواهد شد طعن بیستم در کتاب لوامع الانوار ذکر شده که حق سبحانه و تعالی محبت و دوستی اهل بیت نبوت
و رسالت را بر هر مکلف واجب گردانیده است بدلیل قوله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی
القربی و ایشان خلاف فرموده حق تعالی نموده عداوت اهل بیت رسول را بدل عقد بستند و برنات
ظاهر کردند و با یذا و آزار اهل بیت رسالت و نبوت هر یک از ان سه ملعون بغایت الغایت کوشیدند
طعن بیست و یکم در ان کتاب ذکر شده که آن سه بیدین با آنکه علم داشتند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بعلم و فضل و جمیع صفات کمال و حل مشکلات سر آمد بوده و بهمه مردمان من جمیع الجهات فایق بوده ایشان
تابع وی نشدند و بر ان حضرت تقدم جستند طعن بیست و دوم نیز در ان کتاب آمده که حکم و فرمان
الهی چنان بود که بی اذن صاحب خانه بخانه وی نروند کما قال لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستانسوا
و ایشان بی اذن امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام داخل خانه ایشان شدند چنانچه بعضی از ان
ذکر شده و بعضی از ان نیز ذکر خواهد شد و حرمت خانه و آنحضرت رسول را ملاحظه و رعایت نکردند
و خدا و رسول و اهل بیت را از خود خشمناک ساختند بد احال ایشان در روز قیامت و یل لمن شفعاؤه
خصماؤه طعن بیست و سیم آنکه طاهر الولاده نبودند و از زنا و سفاح بهم رسیده بودند و اکثر علمای ایشان
برین معنی قایلند چنانچه در باب انساب ایشان رقم زده کلک بیان شده و هر که در سوء نسب ایشان
شک دارد البته در نسب او خللی واقع شده و از حلال زادگی بی بهره و بی نصیب است و بنا بر ان فرموده
نظم گر بود در حلال زادگیت شکی ساقی آب حوض کوثر کی گر نباشد محب شیر خدا من چه گویم گناه مادر کی
طعن بیست و چهارم آنکه مسجدها از طریق سنت پیغمبر بنا میکردند و محراب را داخل مسجد میکردند و لهذا
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در زمان خلافت ظاهری چون ان نوع محراب میدید میفرمود که آنرا میکندند

طعن بیست و پنجم آنکه حکم الهی آن بود که مسلمانان با اهل شرک و نفاق دوستی نکنند که یا ایها الذین آمنوا
لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء و آن سه منافق با اهل شرک و نفاق دوستی میکردند و مواصلت
میجستند و هرچند در آن باب آیات بجلالة و حجج فرقانیه نازل شد ممتنع نشدند تا شمر ذرة گنده هم
ارض و سماست جنس خود را هیچگاه و کهر یاست طعن بیست و ششم آنکه نماز میت پنج بود حضرت
پیغمبر پنج تکبیر است آن سه ملعون بمشورت هم چهار تکبیر قرار دادند و در آن قراءت سوره فاتحه
میت ایشان بجای شهادتین فاتحه و صلوات مقرر نمودند و ابو هلال عسکری که از علمای اهل سنت است
در کتاب اوایل آورده که اول کسی که مردم را در نماز میت بچهار تکبیر امر نمود والمأثور سنة سید المرسلین کرد
عمر بن خطاب بود طعن بیست و هفتم آنکه بحکم الهی کافر نجس العین است و آن سه مرد دو اهل ذمه
و کفر را پاک میدانند فعلیهم لعنة الله والملائکة والناس الی یوم القیمة بلا حول ولا قوة الا بالله حتی عبر بیر لکل شکل
لتکلم الف اما تری الفیل یا الف الفیل طعن بیست و هشتم از مطاعن ایشان خبر چشن اما مرات چنانچه
سابقا در باب کفر ایشان سمت گذارش یافت طعن بیست و نهم آنکه حضرت رسول ایشان را بجلب و اخذ صدقات
و زکوة نفرستاد و اینقدر اعتماد بر ایشان نبود که باین خدمت مأمور شدند طعن سیام آنکه هرگز امیر
سر لشکری نشدند و قابل سرداری جمعی نبودند طعن سی و یکم آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله عمرو عاص را
بر ایشان امیر کرد اینها تا آنکه مردمان بدانند که ایشان داخل رعیت اند نه قابل خلافت و امامت و هرگز
علی و خذمتی با آن سر ملعون رجوع نشد طعن سی و دوم آنکه از اسلام و میراث حضرت پیغمبر چیزی نزد آن
سه ملعون نبود هرچند بلطایف الحیل خواستند که از اسلام و میراث رسول خدا چیزی بدست آرند
ممکن و مقدور ایشان نشد و بفرمود خدا تعالی میراث حضرت رسول بزوج بتول رسید طعن سی و سیم
بر ایمان ایشان اتفاق نبود و بعضی اعتقاد اسلام بر ایشان داشتند و بعضی نداشتند و ایمان ایشان متفق
علیه نبود طعن سی و چهارم آنکه آن سه منافق هیچ گونه قرابتی و نزدیکی نسبی که با بنات نداشتند بخلاف
والمر طعن سی و پنجم آنکه باتفاق مخالف و موافق نماز بی تشهد صحیح نیست و چون سلام داده نماز تمام
میشد ایشان بمشورت هم این عبارت ساختند السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و علی عباد
الله الصالحین و حضرت تشهد اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله تا مردمان نماز را
بی شهادتین میکرده باشند طعن سی و ششم آنکه سر ملعون در نماز بعد از الحمد آمین را سنت نهادند تا لفظی که
از نماز نباشد داخل کرده باشند غرض از اینها همین بود که هر خللی که در شریعت توانند کرد بکنند الحمد

توانستند



توانستند در آن تقصیری نرفت شعر هر که او را مقتدا ابجد از بی بود علم دور دور دین دین شاه مش باشد
اقتدا لنا و جاهل ناحق و باطل شقی و مبرا است مشرک و ضال و مضل و مرتد و دزد و دغا که هزاران
سال بجهت طاعت کوشد آخر اهل دوزخ هست آن همه طاعت هبا طعن سی و هفتم آنکه اذان و اقامت
که سنت مؤکد بود و بیست و سه سال پیغمبر ایشان هر روز پنج بار میگفت و میشنیدند و جبرئیل از جانب الله
بنده که از ایشان مامور ساخته بود فقره که ترک کردند که حی علی خیر العمل است و یک فقره بر آن افزودند که الصلوة
خیر من النوم است و تا وقت خروج قائم آل محمد این بدعت از ایشان یادگار ماند و ثواب آن بروح پلید ایشان
عاید میگردد و حمیدی در جمع بین الصحیحین این حدیث را ذکر نموده که هر سه در این کار با هم شریک بودند
و ایشان را از این عمل بدعت ثواب میدانند و در بعضی نسخ این بدعت را بعمر ملعون نسبت میدهند
که در زمان خلافت او بهم رسید چنانکه او را سوال کردند که چرا مانع این بدعت شدی گفت از برای آنکه
هرگاه مردم بدانند و بگوش ایشان برسد که نماز بهترین اعمال است همه مشغول نماز میشوند و ترک جهاد
میکنند طعن سی و هشتم آنکه بدعت مسح خفین نهادند و بر نعال با متابعان خود در ثواب وضو شریک
ساختن و ملعون ابدی گرفتار شدند طعن سی و نهم آنکه مریدان خود را امر کردند که در نماز دست بر سینه گذارند
و بجهت احیای سنت یهودان این بدعت را در میان امت یادگار گذاشتند و ارواح یهود را از خود شاد
کردند و روح مطهر حضرت رسول را از خود آزرده نمودند طعن چهلم آنکه سنت قنوت و رفع یدین را که از
سنتهای مؤکد نماز بود برطرف کردند و امت را از این فیض محروم ساختند طعن چهل و یکم آنکه ابو بکر
در ایام خلافت خود گفت مرا غسل پاها و مسح گوش و سر و گردن خوشتر می آید عمر و عثمان گفتند که ما را هم
چنین بخاطر میرسید و باین روش وضو ساختن ما را خوشتر و نیکوتر است از آنچه خدا و پیغمبر او فرموده پس
باتباع و پیروان خود امر کردند که بجای مسح پا شوییدن پا را و در عوض مسح پیشانی سر و گردن را مسح نمایند
و این بدعت از ایشان یادگار ماند و این افسانه دیگر ایشان میکشند افسانه درست که شیطان در سر و
گردن آن پنهان کرده و سر آن را در دست دارد که مبادا ایشان پیش از شیطان داخل جهنم شوند
طعن چهل و دوم آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که در نماز هیچ چون شتر منشینید که اول زانوها را
بر زمین نهد بلکه اول دستها را بر زمین باید نهاد و در رکوع و سجود تعجیل مکنید و تمام کنید که اداء
رکوع و سجود نباشید مثل خروس که منقار بر زمین زند و بر دارد و در تشهد اقعا نشینید مثل سگ بر سر پا نشیند
بلکه بر ران چپ نشینید و مثل بوزینگان بر چپ و راست منگرید و این بدعتها را آن سه منافق بهم رسانیدند



و الحال نواصب و دنبکیان در دم مینشینند و امر کردند پیروان خود را که آفتاب غروب ناکرده نماز
شام گذارند و افطار کنند و این افعال ناخوش و کردار زشت همه خلاف حکم خدا و گفته حضرت مصطفی
است طعن چهل و سیم در کتاب فصول الحق مسطور است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در وقت
رحلت از دار فنا به دار بقا فرمود که طلب کنید دوست مرا آوردم پس از عایشه و حفصه بدنبال
پدر خود فرستادند چون در آمدند حضرت پیغمبر سر بر بالین نهاده با ایشان سخن نکرد و بیقین که اگر عثمان
را هم در آن وقت دختری حاضر میبود او را طلب میفرمود آن حضرت نیز باو با این نحو سلوک میفرمود پس
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرمود که نمیخواهد مگر علی را و بروایتی آنکه عایشه گفت برادر علی است و چون
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حاضر شد حضرت رسول باز نشست و آن حضرت را با سر خود ضم کرد و فرمود
مدینه با او وارد گفت و انگشتری خود را در انگشت او کرد پس بلال را بخواند و گفت ای بلال زره و مغفر من
و جامه که در احد پوشیده ام و علم و ذو الفقار که در لیلة الاسری داشتم و تازیانه و عصا و نعلین
مرا حاضر ساز و دو استر من که شهبا و دلدل است و دو شتر من که غضبا و صهبا است و دو اسب من که
جناح و حیزوم است و خر من که یعفور است بیار و همه را بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام داد و وصیت
بر مصابرت از جفای قوم فرمود و لب بر لب او نهاده از دنیا رحلت فرمود ای ناصبی بیقین بدان
که اگر ابا بکر و عمر را در پیش سید بشر از نزد خدا ایشان قرب و منزلتی میبود قابلیت مسند خلافت
و سریر امامت میداشتند در وقتی که حاضر شدند متوجه ایشان میشد و از متروکات خود چیزی بایشان
عنایت میفرمود و اگر عثمان را نیز پیش خدا و رسول مرتبه و منزلتی بودی حضرت رسول او را طلب میفرمود
و از متروکات خود او را چیزی میداد طعن چهل و چهارم در کتاب طرایف از کتاب عیون الاخبار
نقل شده که ابا بکر روزی بر منبر نشسته بموعظه مشغول بود که حدثی از او صادر شد چنانکه حاضران
هم استماع آن نمودند نیز در آن کتاب مذکور است که روزی عمر بر منبر برآمده پند و نصیحت مردمان مینمود
ناگاه باد سهمناکی از او وصل اشد گفت و گوی خود را قطع کرد و گفت ایها الناس حالا مترددم شده ام
میان آنکه از روی ریا و سمعه با وجود بطلان وضو موعظه خود را تمام کنم و یا آنکه رضای خدا را
منظور داشته آنچه وقوع یافت بگویم اما رضای حق را اختیار کرده بدانید که حالا حدثی از من صادر شد
موجب بطلان طهارت من شد این بگفت و از منبر بزیر آمد و از غیر این دو حدیث مثل این فعل در هیچ
نقل و حدیث نیست مگر معاویه که در شام چنین فعل شنیعی از او بر سر منبر سر زد و از منبر بزیر آمد

اراده امامت

اراده امامت نمود صعصعه بن صوحان رحمه الله فریاد برآورد که ای اهل شام امام شما بر منبر حدث کرد و الحال
اراده امامت دارد و یقین که اگر از عثمان چنین فعل قبیحی صادر میشد پر مضایقه در امامت
خلقان بی وضو نداشت طعن چهل و پنجم و نیز در کتاب طرایف آمده که بعد از غسل جنابت امر نمودند
که وضوی واجب سازند و اکتفا بغسل نماز جایز نیست و الحال در میان ناصبیان این بدعت
شایع است و مع هذا احمد حنبل در مسند خود آورده که سید رسل هرگز بعد از غسل جنابت وضو
نمیساخت و نیز در صحیح سجستانی و حلیة ابی نعیم از آنحضرت روایت که هر که وضو بعد از غسل جنابت
نماید از اهل اسلام و امت من نیست طعن چهل و ششم و هم در آن کتاب ذکر شده که جمع میان دو نماز
فریضه چون ظهر و عصر یا مغرب و عشا حرام کردانیدند و انفصال میان اینها قرار دادند با آنکه حمیدی
روایت میکند که سید کاینات نماز ظهر و عصر و نیز مغرب و عشا را از پی یکدیگر ادا مینمود طعن چهل
و هفتم و در آن کتاب مذکور است که سجده شکر را حرام کردانیدند با آنکه در جمع بین الصحیحین و
دیگر کتب ایشان آمده که حضرت رسول سجده شکر بجای آورد طعن چهل و هشتم در آن کتاب مذکور است
که منع نمودند که سجده در حالت نماز بر خاک کنند با آنکه در صحیح مسلم آمده که حضرت رسول سجده در
حالت نماز بر خاک میکرد و نیز در کتاب صحاح اللغة که از تصانیف اهل سنت است آمده که معنی سجده
جبین بر خاک مالیدن است طعن چهل و نهم و نیز در آن کتاب آمده که استعمال کافور را در غسل میت
برطرف ساختند با آنکه در کتب ایشان ذکر شده که در زمان رسول این امر شایع بود طعن پنجاهم
و در آن کتاب ذکر شده که منع نمودند که برد حبره در میت بپوشانند با آنکه در جمع بین الصحیحین
و دیگر کتب ایشان آمده که حضرت رسول را ببرد حبره کفن کردند طعن پنجاه و یکم و نیز در کتاب طرایف
آمده که منع جریدتین نمودند که با میت همراه نمایند با آنکه در صحاح ایشان مذکور است که حضرت پیغمبر
امر بآن نموده طعن پنجاه و دوم نیز در آن کتاب آمده که امر نمودند که در وقت تشییع جنازه پیش پیش
جنازه روند با آنکه حمیدی در جمع بین الصحیحین و در مسند احمد حنبل و تاریخ خطیب مذکور است
که حضرت رسول فرمودند که از عقب جنازه روید و آن حضرت از عقب جنازه میرفت و آنچه در این
باب مذکور شد آن هر سه ملعون در آن شریکند و با مشورت و رضای یکدیگر کردند اگر چه اکثر
این بدعتها در زمان خلافت ابا بکر حادث شد اما بسعی عمر تمشیت یافت و عثمان نیز بآنها قائل بود
بلکه ترغیب مینمود و در ایام خلافت نامنقح ایشان مستمر بود و اکثر این بدعتها را اهل سنت در کتب خود

ذکر کرده اند و از رضا با خلفای خود میشمارند و آنچه بعد ازین ذکر میشود مطاعنیست که هر یک بان
مخصوص‌اند بترتیب رقم قلم این شکسته رقم میکردد ان شاء الله تعالی رباعی ملعون جهنمی ابابکر لعین
میدان سلک بجا عمر ابیقین عثمان پلید مایه عصیانست این جمله زبنات اسماست مبین

باب شانزدهم در ذکر مجملی از مطاعن رئیس المنافقین ابابکر بن ابی قحافه علیه اللعن

اول درکتاب فصول الحق آمده که ابو داود سجستانی در سنن خود و ترمذی در صحیح خود و مسلم
و حمیدی و احمد حنبل هر یک در کتب خود روایت نموده اند که چون بیماری حضرت پیغمبر اشتداد
یافت و اندک غشی طاری شده نتوانست که از برای ادای نماز بیرون فرماید و بلال دو بار گفت
الصلوة الصلوة عایشه گفت بگویید که ابابکر با قوم نماز کند و بعضی از آن دانشمندان را عقیده
آنست که عایشه بغیر موده حضرت رسول گفت که ابابکر با قوم نماز کند بر هر تقدیر چون حضرت
رسول آواز ابوبکر را بشنید دستی بر دوش عباس و فضل بن افکند و بمسجد درآمد و از ضعف پایهای مبارک
در زمین میکشید و نزد محراب آمده امامت قوم نمود و ابوبکر را معزول ساخت و عجب حالیست
که بیش نمازی او را هم چند بغیر موده عایشه باشد دلیل حجت خلافت او سیازند و عزل او را که
در جمیع کتب خود ثبت نموده اند اعتبار نمینمایند و اگر بیش نمازی قوم باعث خلافت تام میشد
بایستی که ابو لبابه که در غزای بدر و ام مکتوم که در عام الفتح و ابو ذر که در غزای احد بحکم حضرت پیغمبر
خلیفه در مدینه بوده‌اند و پیشنمازی قوم میکردند و آنحضرت ایشان را معزول نکرد دو کس را انکار آن
نرسیدی بعد از رحلت سید کاینات هر یک خلیفه و جانشین حضرت رسول بودی رباعی نشنو
زمن این حدیث ای یک سیره که لعن عمر را بود دفع ضرر لعنت بابی بکر و بعثمان میکن لعنت همچو هزار
لعنت بعمر طعن دوم روایتست که چون ابوبکر بخلافت نشست و مردم با او بیعت کردند الا بنی
هاشم و دوازده کس از مهاجر و انصار که سر بر بیعت او فرود نیاوردند و با صواب مشورت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اجتماعت بمسجد رفته ابابکر را پند و نصیحت نمودند چنانچه قبل ازین ذکر
شد ابابکر در منبر فرو نشست و گفت اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم یعنی سبقت کنید با من که من کرده ام
در باب خلافت بر طوق ساختر اقاله و فسخ آن نمایید که من بهتر و سزاوار تر از شما نیستم و لیاقت
این منصب ندارم تا علی در میان شما هست و بعضی گویند که مراد آن ملعون ازین کلام نافرجام به
سرانجام تحریک و ترغیب مردم بوده بهلاک و استیصال حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنانچه بعد ازین

احوالات خالد ولید ذکر خواهد شد ای ناصبی گمراه چشم خود بمال و دیده بصیرت و بینش بگشا
و انصاف بیار آنکه از روی علم و عرفان سلونی گفته یا آنکه از روی بو سر منبر زبان بعجز بیان کشاده
و طالم حق نظام سلونی بیان فرماید تابع و فرمان بردار و آن نادان بی ایمان که از روی عجز و انکسار
کلمه اقیلونی گفته متبوع و فرمان فرما باشد قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما
یتذکر اولوا الالباب و در کتاب توحید در تفسیر آیه مذکوره از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست
که مراد از الذین یعلمون ما ایم والذین لا یعلمون دشمنان ما اند و مراد از اولوا الالباب شیعیان
ما اید نظم عربی و ما یستوی دو خبر بصیر و اعمی جاهل لیسا سواء رباعی عالم که بجا ماند ز همه اعطا با
قدرش ز کمال او علم و آلا باشد دانا که بعلم و عقل بینا باشد حاشا که با هل جهل همتا باشد
دوست و دشمن و آشنا و بیگانه اتفاق دارند که آن قابل کلمه سلونی میفرموده که سلونی قبل ان
تفقدونی یعنی سؤال کنید از من پیش از آنکه نیابید مرا و سلونی عما دون العرش سلونی عن کتاب
الله فما من آیة الا و انا اعلم حیث نزلت بحضیض جبل او سهل ارض یعنی سؤال کنید از من از ما تحت
عرش و سؤال کنید از من از کتاب خدا پس هیچ آیه نازل نشد مگر آنکه دانا و عالمم که در کوه نازل
شد بحضیض کوه نزول کرد یا بزمین هموار و سلونی عن طرق السماء فانی اعرف بها من طرق الارض
یعنی سؤال کنید از من از راههای آسمان پس بدرستیکه من داناترم براهها از راههای زمین نظم
یقین بدانکه سلونی برادر اقیلونی است برون آکه ز روی خواجه از ره انصاف ولی بغض خدا باید و دوغش
رسول زانکه که تو اش نام میبری بگزاف حکایت در کتاب فصول الحق از محمد مؤمن شیرازی که از
علمای شافعیست روایت است که شیخ فخر الدین واعظ بغداد روزی بر منبر گفت خاتم خلفا علی بن
ابیطالب علیه السلام گفت سلونی عما تحت العرش و از علمای اسلام من هم میگویم سلونی عما دون العرش
ناگاه زنی گفت او امام و خلیفه و پیشوای مسلمانان دعوای بزرگی کردی باری بگوی که عقل عالم
که بر سر داری چند است واعظ گفت ای زن لعنت خدای بر تو و بر شوهر تو باد که حضرت پیغمبر فرموده آنست
که هر زنی که از خانه بی اذن شوهر بیرون آید تا بخانه رفتن خدای تعالی و ملکه برو لعنت میکنند
و اگر باذن شوهر بیرون آمده است تا بخانه رفتن لعنت بر شوهرش میکنند زن گفت ای ناصح
امین درین مدت چرا زنان بیاید در مجلس وعظ تو حاضر بشند طریق دیانت اینست که تو چنانکه
حق تعالی دانی پنهان داری زنان را منع نکنی که دیگر از خانه بیرون نیایند دیگر بگو که از ازواج حضرت رسول

طلاق نکاح جایز بود گفت زیرا که رسول صلی الله علیه و آله در حکم زندگانیست زن گفت بیرون
آمدن عایشه برخصت حضرت رسول بود یا برخصت آنحضرت اگر گویی برخصت آنحضرت بود کافر
شدی و اگر برخصت بود بر بین چه چیز لازم می آید واعظ مبهوت شده جواب نداشت که بگوید
پس زن گفت که من شوهری ندارم و کنیز امام جعفر صادق علیه السلام بوده ام که مرا آزاد کرده حاضران مجلس
از حسن مقال و لطافت گفتار او عجب ماندند و بر حضرت رسول و عترتش صلوات فرستادند
طعن سیم از مطاعن ابابکر در کتاب بضاعة الایمان آمده که سلمان فارسی را بر بیعت ابابکر خواندند
راضی نشد و گفت ایا من با وجود او بغیر موده حضرت مصطفی در روز غدیر خم بیعت بحضرت امیر المؤمنین
علیه السلام کردم اگر بیعت بکسی دیگر در آن روز واقع شده چون سلمان این بگفت چنان بر گردن سلمان
زدند که گردن سلمان کج شد و ابا از بیعت مینمود و میگفت من بنده علی بن ابیطالبم و آن حضرت
مولای من و من مطیع اویم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که بایع یا سلمان فان الامر قد قرب
والجزاء عند الله جلیل پس سلمان دست چپ خود را دراز کرد و گفت بدست راست خود در حیات حضرت
رسول صلی الله علیه و آله با امیر المؤمنین علیه السلام بیعت کرده ام و بدست راست با کسی دیگر غیر علی علیه السلام
بیعت نکنم و اینست دست چپ من مبارک نگرداند خدا ابتعا بر شما حکومت شما را و هم چنان گردن
سلمان از آن زدن کج بود پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند که قسم میدهم شما را بخدا و برسول
که حضرت رسول میفرموده اند که سلمان منا اهل البیت من اغضب سلمان فقد اغضبنی هم گفتند بخدا
قسم که این چنین است حضرت امیر گفت که راضی شوید که بیعت کند با شما بدست چپ ابوبکر راضی
شده سلمان بدست چپ با او بیعت کرد ای ناصبیان چند طعن است بر خلیفه شما یکی آنکه مردم را
بجبر و اکراه بر بیعت خود در آوردند دیگر بر گردن سلمان زدن بنحوی که گردن او کج شود دیگر آنکه سلمان
بدست چپ با او بیعت کرد نه بدست راست دیگر آنکه کسی را او بخوانند و دشمنی کنند که پیغمبر در حق او
فرموده که هر که بخشم آورد سلمان را مرا بخشم آورده است حکایت در کتاب احتجاج شیخ طبرسی در
کتاب ملتقطات ذکر شده که چون کار خلافت برابی بکر قرار گرفت هر چند بحضرت امیر المؤمنین
علیه السلام افتادگی و نزدیکی میکرد آنحضرت از دوری و فراموشی بود و آن بر ابی بکر سخت دشوار و شاق
بود پس ابابکر روزی تنها بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمده گفت که مرا با این امر خلافت
میل و رغبتی نیست اکنون چرا تو از من چیزی در ضمیر داری و با کراه و خشم بر من مینگری حق

یعنی سلمان از ما اهل بیت است هر که او را بخشم آورد پس تحقیق که مرا بخشم آورده است

آنحضرت در جواب فرمود که هر گاه ترا میل و رغبتی این امر نبود چرا که
این امر شدی و خلایق را اکراه نمودی و تو میل کردی که خلافت

و تو بغیر حق و راستی خود را خلیفه مسلمانان میدانی و بیعت روز غدیر و وصایای حضرت رسول را
بیاد او آورد ابوبکر بسیار بگریست و گفت راست گفتی یا ابا الحسن امروز مرا مهلت ده تا درین باب
فکری کنم آنحضرت گفت چنان کن و ابوبکر از خدمت مولای مؤمنان بخانه خود آمد و از خلق خلوت
ساخت و تا شب کسی را نزد خود دستوری نداد و آن شب رسول را در خواب دید نزدیک آنحضرت شد
تا بر وی سلام کند حضرت رسول روی از وی بگردانید سه بار سلام کرد و جواب نشنید بعد از آن گفت
یا رسول الله هیچ کار و خدمتی از من رجوع کردی که بتقدیم نرسانیده باشم آنحضرت فرمود که
من چگونه جواب سلام تو بگویم و تو دشمنی کرده باشی با علی و خلافت و جانشینی مرا از او غصب کرده
باشی بامداد ابوبکر برخاست و میگریست تا بنزدیک شاه ولایت منقبت آمد و گفت دست برون
کن تا با تو بیعت کنم و خوابی که دیده بود عرض نمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دست بیرون
کرد و ابابکر با آنحضرت بیعت کرده امر خلافت را بآنحضرت تسلیم نمود و گفت من بمسجد رسول روم
و آنچه در خواب دیده ام بمردمان گویم و خود را ازین کار بیرون برم و با میری بر تو سلام کنم حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود چنین کن پس از پیش آنحضرت برخاست رنگ گردیده عمر علیه اللعنه در راه
باو رسید گفت چه بوده است ترا ای جانشین رسول ابابکر او را از آن حال خبر داد عمر گفت که این
از سحر بنی هاشم اند کیست و آن شیطان امت انقدر وسوسه ابابکر نمود تا بانکه داستان او را از آن
صواب و برهان عزم باطل خود محکم شد و چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام داخل مسجد شد در آن
مکان کسی را ندید دانست که آن ملعون بار دیگر بیعت را شکسته است پس ترک یاری حضرت رسول
نموده بخانه خود باز گشت و فردوسی طوسی علیه الرحمه گفته بیت درختی که تلخست وی را سرشت
گرش بر نشانی بباغ بهشت ور از جوی خلدش بهنگام آب بپا انگبین ریزی و شهد ناب
سرانجام گوهر بکار آورد همان میوه تلخ بار آورد بعنبر فروشان اگر بگذری شود جامه تو همه عنبری
و گر نزد انگشت گر بگذری ازو جز سیاهی نیابی دگر طعن چهارم متفق علیه فریقین است و در اکثر
کتب طرفین بیان آن شده که چون سوره برائت نازل شد حضرت رسول ابابکر را طلب نموده چند
آیه از آن سوره عظیمه باو داد که در موسم حج از جانب آنحضرت باهل مکه رساند ابوبکر آیات را گرفته
روانه مکه معظمه شد و چون طی بعضی از آن مسافت نمود جبرئیل امین نزول نمود و گفت یا محمد بدرستیکه
حق تعالی جل شانه ترا سلام میرساند و میفرماید لا یؤدی عنک الا انت او رجل منک یعنی باید که ادا جانب تو

سوره برائت را بکفار مکه نرساند احدی مگر آنکه تو خود مرتکب شوی یا مردی که از تو باشد پس حضرت
رسول فرمود علی منی و انا من علی یعنی علی از منست و من از علی ام چنانچه حکیم ثنائی گفته نظم مصطفی را
گر گدر ز دانش همه جان و تن بی جان تن هر دو یک قبله اند و خود نشان دو هر دو یک روح در کالبد شان دو
هر دو یک در ز یک صدف بودند هر دو پیرایه شرف بودند دو رونده چو اختر گردون دو برادر چو موسی و هرون
و تمام سوره را بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام داده امر فرمود که خود را بابی بکر رساند و آن صحیفه را از دست
او بستاند و طریق رسالت و سفارت بجای آورده از راه اهل مکه خواند حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که ابو بکر مخیر است اگر خواهد در رکاب تو باشد و الا باز گردد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بموجب
فرمان واجب الاذعان از عقب ابو بکر روان گردید و آن آیات را از ابا بکر گرفته تمام سوره را در موسم حج
بکفار مکه رسانید و ابو بکر از همان محل بر گردید و بروایتی آنکه در خدمت امیر المؤمنین علیه السلام بمکه رفت و ابا بکر
و ابا بکر از این معنی دلخسته و آزرده شد و با ستمکاران عهد نمود که اتفاق نموده بعد از حضرت پیغمبر نگذارند
که مولای مؤمنان خلافت کند پس در خانه کعبه رفتند و عهد نامه در این نوشتند و در هر وقت آن عهد را
مجدد میساختند تا آنکه حضرت رسالت پناه رحلت فرمود آنگاه عمر با بکر بیعت کرده خود را لایق
سخاین گردانیدند و غیبت علی را فرصت دانسته از مردم بیعت میگرفتند و ابن بابویه علیه الرحمة
در بعضی از تصانیف خود آورده که از حدیث لا یؤدی عنک ظاهر میشود که ابو بکر از حضرت پیغمبر نباشد
و هر آینه تابع او نخواهد بود بدلیل قوله تعالی فمن تبعنی فانه منی و هر گاه تابع آنحضرت نباشد محب و
دوستدار او نیز نخواهد بود بدلیل قوله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر
لکم ذنوبکم و هر گاه محب خدا نباشد مبغض او خواهد بود و حب خدا و رسول ایمان و بغض ایشان
محض کفر و طغیانست و از این کفر و نفاق آن شقی ظاهر میشود و بهمین خبر درست شد که شاه ولایت
پناه از حضرت مصطفی است ای ناصبی حق سبحانه و تعالی ابا بکر را سزاوار آن ندانست که آیه چند باهل مکه
رساند و او را از آن منع نمود چگونه لایق امر خلافت و شایسته مسند امامت خواهد بود رباعی ناخوانده
مؤذی و مغضب خدا بشنو تو حکایت اشیلونه را مردود خدا لا یؤدی بود از بعد رسول خلق را
راه نما حکایت در کتاب ملتقطات از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایتست که روزی حضرت امام
محمد باقر علیه السلام که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ابا بکر را دید این آیه را بر او خواند لا تحسبن
الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون پس گواهی میدهم که حضرت رسول شهید

چنانچه در کتاب ملل و نحل مذکور است که ایشان تجهیز و تکفین حضرت رسول را حاضر نشده متوجه امور دنیوی شدند

از دنیا

از دنیا رحلت نمود و بخدا قسم که بتو نمایم آنحضرت را پس چون مشاهده آن سرور نمایی یقین بدانکه
اوست و شیاطین بمثال و صورت او در نیایند پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دست ابو بکر را گرفت
آن ملعون مشاهده جمال حضرت پیغمبر نمود و حضرت رسول فرمود که ای ابا بکر ایمان بعلی و یازده فرزند
او بیاور که ایشان مثل منند مگر پیغمبری که مخصوص منست و توبه و باز گشت کن بخدا تعالی از آنچه در دست
تو است که این بهم حق تو نیست پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دست ابا بکر را کشاد و آن سید کاینات
از نظر آن ملعون غایب شد مطاعن پنجم از مطاعن ابا بکر قتل مالک بن نویره و قبیله او و اسیر کردن
فرزندان و زنان ایشانست و در اکثر کتب فریقین ذکر آن شده بعبارات مختلفه و روایات متعدده
خلاصه کلام آنکه مالک بن نویره رئیس و سرکرده قوم بنی حنیفه بود و از شجاعان روزگار و فصحای
زمان بود و بنی حنیفه طایفه از عرب بادیه اند و در زمان حضرت رسول مسلمان شده بودند و همگی ایشان
از جمله محبان و دوستان اهل بیت علیهم السلام بودند و مالک بن نویره شرف صحبت حضرت رسول دریافته
بود آورده اند که چون مالک بن نویره شنید که ابا بکر را خلیفه ساخته اند آنرا نپسندید و از قبیله
خود متوجه مدینه طیبه گردید اتفاقا روز جمعه بمدینه رسید و چون بمسجد درآمد دید که ابو بکر بر منبر
حضرت رسول خطبه میخواند پس بابی بکر گفت یا ابن ابی قحافه بر نفس خود زیاده از وقت طاقت بار مکن
و در گوشه خانه خود بنشین و طلب آمرزش گناه خود کن و حق را بصاحب حق بسپار آیا شرم نمیداری
از آنکه جا و مکانی و مقام میسازی که خدا تعالی و رسول از برای دیگری مقرر ساخته اند شعر تکیه بر جای بزرگان
نتوان زد بگزاف مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی آیا فراموش کردی سلام کردن و بیعت نمودن خود را
در روز غدیر خم بعلی بن ابیطالب علیه السلام بدین عبارت که السلام علیک یا امیر المؤمنین و دست بیعت
آنحضرت نهاده بیعت نمودی ای گروه مهاجر و انصار از حق راه بر گردانیده اصلاح خود قرار دهید که کار بر شما شاق
و دشوار خواهد شد ابا بکر چون آن سخنان بشنید بر آشفت و مالک را گفت خاموش شو که تو از اهل
سابقه نیستی و در راه اسلام مجاهده ننمودی و از صحابه و همنشینان دایمی حضرت رسول نبودی پس
مالک گفت تو را از اینجا چه نصیب بهره است تا بدیگری افتخار کنی و همیشه آل تیم که قوم تو بوده اند
از اذله و اراذل و تابعان دیگر اقوام بودند و ابو بکر چون آن سخن درشت از مالک شنید حاضران را
گفت که کفایت کنید و دور سازید این اعرابی بول کننده بر پاشنه پای خود را پس جماعتی بر مالک هجوم کردند
و او را لگد کاری کرده از مسجد بیرون کردند و او در انحال ایشان را تهدید مینمود و این ابیات را در رشته نظم

کشید عربیه اطعنا رسول الله ما کان بیننا فیا قوم ما شأنی و شأن ابی بکر اذا مات بکر قام عمرو مقامه
فتلک و بیت الله قاصمة الظهر و چون ابو بکر از نماز فارغ شد و بمنزل خود رفت خالد ولید را که
میان او و مالک بن نویره در زمان جاهلیت کینه و کدورتی بود نزد خود طلبیده و بدو گفت
هر قدر بود که میخواهی همراه گیر و مالک بن نویره را بهانه منع زکوة بقتل آور و قوم او را اسیر ساز که بیشتر
که خلل در کار ما انداز پس خالد صد سوار برداشت و از مدینه بیرون رفت و چون بمیان قوم بنی حنیفه
رسید و صرفه در جنگ ندید و از شجاعت مالک که دلیر نامدار بود ترسید اظهار آن نمود که من بجای
دیگر میروم و امشب اینجا مهمانم لاجرم مالک و قوم او او را اکرام نمودند و ضیافت کردند و چون نصف شب
شد خالد برخاست و شمشیر برداشته بر بالین مالک آمد که بر فراش خود خوابیده بود او را همانجا بقتل
رسانید و بعد از آن لشکریان خود را آواز داد تا سوار شدند و اکثر مردان آن قوم را کشتند و در بعضی نسخ
آمده که هزار و دویست نفر از مردان آن قوم بقتل رسانیدند و زنان و فرزندان ایشان را
اسیر ساختند و مالهای ایشانرا غنیمت گرفتند و در همان شب خالد حلیله مالک را بفراش خود آورده
بوی نزدیکی نمود و اسیران و غنیمت را برداشته نزد ابی بکر آورد و چون این شجاعت را ابا بکر از خالد
مشاهده نمود گفت خالد سیف من سیوف الله و از آن روز خالد را مسمی بسیف الله نمودند نقلست که
مالک بن نویره در ایام جاهلیت دوست و مصاحب عمر بن خطاب بود و چون قصه کشتن مالک و
آوردن اسیران قوم او را بمدینه شنید بمسجد در آمد دید که خالد جامه پوشیده که از ساویر زده زنگ
گرفته و سه تیر بر سر زده و در مسجد از روی خوشحالی و افتخار بکشتن مالک و اسیر کردن قوم او میخرامد
پس عمر با او گفت که ای دشمن خدا و رسول در مسجد پیغمبر خدا متکبرانه و مستانه میخرامی و حال آنکه تعدی
کرده بر مردی از مسلمانان و او را بعذر کشته و زن او را بحرام مباشرت نموده انگاه دست دراز کرده
تیرها را از عمامه سر او بیرون کشید و بشکست و او را از مسجد بیرون کرد و گفت والله اگر موافقت بهم رسد
ترا بجزای مالک خواهم کشت پس خالد از مسجد گریان و نالان بیرون رفته نزد ابو بکر رفت آن ملعون عمر را
طلب نموده او را نصیحت نمود که خالد را در این واقعه ملامت مکن که او شمشیر ماست و آنچه کرده بامر من کرده
مصلحت در آن بود لاجرم عمر دیگر در آن باب چیزی نگفت و ابو بکر بر خالد حکم خدا جاری نکرد و او را حد
نزد و زن مالک را باو بخشید و در بعضی روایات آنکه چون ابو بکر مال الزکوة از مالک طلب نمود
مالک پیغام فرستاد که پیغمبر ما او نفرموده که زکوة بتو بدهیم و نزد تو آوریم که از ما طلب کنی پس چرا

طلب

طلب چیزی که خدا و رسول ترا بآن مامور نساخته اند میکنی لاجرم ابا بکر نام ایشان اهل رده کرده و بان بهانه
خالد را بر سر ایشان فرستاد تا مردان ایشانرا کشت و زنان و فرزندان ایشانرا اسیر نمود و در کتاب اصابه
ذکر شده که حضرت رسالت پناه مالک بن نویره را عامل صدقات قوم خود ساخته بود و چون خبر وفات
حضرت رسول و خلافت ابو بکر باو رسید آن صدقات را بفقراء قوم خود قسمت نمود و ابا بکر طلب زکوة
نمود او گفت بطوریکه در حیوة حضرت رسول بفقرای قوم خود قسمت میکنم و تا حال نیز بآن
طریق عمل میکنم و باعث قتل مالک این شد و چون خالد او را کشت و زن او را متصرف شد و قوم او را
اسیر کرد و برادر مالک نزد ابو بکر آمد و در آن باب با ابی بکر سخن گفت اسیران را باو رد کرد الا زن مالک
را که خالد بحرام متصرف شده بود و عمر در آن باب غلظت بسیار بخالد و ابا بکر نمود فایده بر آن مترتب
نشد و خالد آن زن را رد نکرده و چون نوبت خلافت بعمر رسید خواست که خالد را بخون مالک
قصاص نماید خالد از او گریخته بشام رفت و در آنجا بود و در تاریخ طبری مذکور است که چون نوبت
حکومت بعمر رسید پیوسته اندیشه قتل خالد در خاطر بود تا روزی در باغی یکی از اهل مدینه اجتماع ایشان
شد عمر روی بخالد نموده گفت یا خالد تو آنی که مالک بن نویره را بکشتی و با زن وی زنا کردی خالد
گفت میان من و او عداوت قدیم بود و او را جهت تشفی نفس خود بکشتم اما ان برای تشفی نفس خود
ابا بکر و برقتل سعد بن عباده را نیز کشتم عمر از فکر کشتن او بیرون آمده او را نوازش نمود و گفت یا خالد
انت سیف الله و باین لقب در میان عرب مشهور گشت و بروایتی آنکه چون خلیفه شد سعد بن عباده
در مدینه بود عمر روزی باو گفت با من بیعت کن یا از مدینه بیرون رو سعد بشام رفت و چون عمر قصد
قتل خالد نمود خالد گفت که از سر کشتن من در گذر تا بشام رفته سعد بن عباده که بتو و خلیفه اول
بیعت ننموده بقتل آورم عمر از او راضی شده خالد بشام رفت و در شبی فرصت یافت سعد بن عباده
را بقتل رسانید و خالد بعد از کشتن سعد این شعر را انشا نمود عربیه لقد قتلت لکم سعد بن عباده
لانه کان بینکم و بینه و قتلت مالک بن نویرة و سبیت امرأته لانه کان بینی و بینه و در کتاب جمیع
المجمع از دعبل بن علی الخزاعی روایتست که حضرت امام رضا علیه السلام از پدر و جد خود روایت نمود که
روزی جمعی از شیعه که از آنجمله جابر بن یزید جعفی بود بخدمت امام محمد باقر علیه السلام آمدند و از آنحضرت
سؤال نمودند که ابا بکر و عمر حق امامت اول و ثانی نبودند و اگر ایشان راضی بود آنحضرت گفت اللهم لا
گفتند پس چرا خولة بنت جعفر حنیفه را که از جمله اسیران حکم ناصواب ایشان بود و معاینه شاهد

کشتم اما از برای تشفی نفس

انحال نموده است پس آنحضرت جابر از خود طلبید و در آن باب از وی سؤال نمود جابر گفت که
من حاضر بودم که خوله را با سایر اسیران بمسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آوردند و چون
نظر خوله بر مرقد منور معطر حضرت رسالت افتاد دیگر برو فریاد در آمد و گفت السلام علیک
یا رسول الله این جماعت که امت تو اند ما را بطریق بنی بردها اسیر کردند و هیچ گناه و خطایی
جز اقرار به نبوت تو و محبت اهل بیت تو از ما سر نزده بود از آن با اصحاب پیغمبر که در مسجد حاضر بودند
خطاب نمود که ای قوم چرا ما را اسیر کرده اید و حال آنکه ما کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله میگوییم
ابوبکر گفت بواسطه انکار از ادای زکوة امتناع نموده اید خوله گفت چنین نیست و اگر چنان
باشد که مردان ما از آن امتناع نموده باشند زنان مومنه را چه گناه است و هر که از اصحاب رسول
در مدینه حاضر بودند آن زنان را بطریق تملیک و بنده کی بر خود حلال ساخت آنحضرت امیر المومنین
علیه السلام که خوله بنت جعفر که مادر محمد بن حنیفه است بمقتضای کرامتی که او را بود بنکاح خود در
آورد و چون حضار مجلس بخوله گفتند که یکی از اصحاب را اختیار کن که شوهر تو باشد و متکفل
احوال تو شود خوله گفت شوهر من کسی میتواند بود که از وقت ولادت من و آنچه در آن وقت بر زبان
من جاری شده و بر سر من گذشته تا حال خبر دهد و یاران گفتگوی او را حمل بر هذیان کرده هر کس
حرفی میگفت که در آن اثنا عالم رموز غیبی امیر المومنین علی علیه السلام رسیده آنسرور مومنان و پیش
وای متقیان فرمود که ای حنیفه چون مادر ترا وضع حمل نزدیک رسید میگفت بار الهی وضع این
مولود بر من آسان گردان و اگر خواهی نگاه دار و اگر خواهی هلاک کن و چون متولد شدی در ساعت
زبان باداء کلمتین شهادتین گشودی و با مادر خود گفتی که مرا بمن چرا رضا دادی و حال آنکه
عنقریب سید ولد آدم و وصی رسول مرا بحباله نکاح خود در خواهد آورد و از وی سیدی مرا حاصل
خواهد شد و مادرت چون اینکلمات از تو شنید فرمود که تا آن سخنان را بر لوحی از مس نقش
نمودند و در آن زمین دفن کردند و در وقتی که ترا اسیر میکردند او را آورده بر بازوی خود بستی
و عبالو عثمان و جمعی از حضار این قطعه را از بازوی خود گشوده بایشان نمودند دیدند آنچه
که آنحضرت علیه السلام حکایت نموده بود مشاهده کردند و حضرت امیر المومنین علیه السلام خوله را بجانب
یکی از خویشان او فرستاد تا برادرش بمدینه حاضر شد برضا و رغبت برادر خوله را بحباله نکاح
در آورد و مریدان و پیروان ابابکر این را از معجزات و کرامات او میشمرند و روز قیامت هر کس

بجزای

بجزای کردار خود خواهد رسید ان خیرا فخیر و ان شرا فشر اغراض از قتل مالک و قوم او و اسیر کردن
زنان و اولاد ایشان سبب منع زکوة نبود بلکه بواسطه میل و محبت آن قبیله بجانب حضرت امیر المومنین
علیه السلام بود که مبادا اگر انصار و اعوان آنحضرت بسیار شوند و بدان قوت گیرند و خلافت از دست ایشان
برود و اکثر آن جماعتی که در زمان خلافت خلفای ثلثه تهمت ردت بر ایشان نهادند در مقام اسلام
ثابت قدم بودند اما اظهار استحقاق خلافت اهل بیت رسالت و انکار خلافت ابوبکر و عمر و عثمان
مینمودند رباعی میکن بیقین لعن سه سگ از دل و جان * از بعد ابابکر و عمر و عثمان * ملعون ثلثه را
جز بیت بطالت است * این یک ره حق و آن سه را باطل دان طعن ششم آنکه وظیفه که صحابه از برای ابابکر
تعیین کرده بودند بر آن راضی نشد بر سر منبر رفت و در اثنای خطبه شکایت کرده بر مردم تشنیع زد
که من بودم و دنیایم اجرتم تمام بدهید تا آنچه تعیین کرده بودند چیزی زیاده کرد و در کتاب بضاعة
الایمان ذکر شده که چون ابابکر بامارت نشست هر روزه ده مثقال نقره و گوسفندی از بیت المال میگرفت
و در کتاب زهرة الایمان آمده که شش هزار درهم بجهت عایشه و شش هزار درهم از برای حفصه تعیین
کرد پس چون خلافت بعثمان رسید گفت بخدا اگر من بکنم لیکن آنچه پدران شما بحق فاطمه زهرا کردند
و وظیفه هر دو را قطع نمود و از این سبب بود که عایشه فتوی داد بقتل عثمان چنانچه ابو اسحق الثعالبی
در کتاب لطایف آورده که عایشه مکرر میگفت اقتلوا نعثلا و اقتلوا احراق المصاحف یعنی بکشید
پیر کفتار را و بکشید قرآن سوزنده را و نعثل اسم شخص طویل اللحیه بود که عثمان با او از روی صورت و لحیه
مشابهت داشت و بتحریک و قول عایشه عثمان کشته شد پس ابوبکر ملعون باین دنائت ذات و سبب
صفات چگونه لایق خلافت و امامت باشد مولانا حسن کاشی فرماید نظم هر آنکو بغض با ابن ابی طالب داشت
بدین جوهر نکو در زر دو دغا نیست * کسی کو بغض حیدر داشت در دل * نصیبش جز نفت و بوریا نیست
همیشه لعن بر ایشان بگویم * که در دستم ازین بهتر دعا نیست * ز آب و خاک پاک آمد وجودم * بنا پاکان
از آن میل و هوا نیست * کلامم بر فرقهای سمین است * از آن حیلم بسوی کهربا نیست * خدا ابراز آن
قومی که اول * علی در دین امام و پیشوا نیست * امام حق کسی دانند علی را * که آن دستور مادر خطا نیست *
طعن هفتم آنکه مخالف و موالف در این اتفاق دارند که روزی حضرت رسول با مهاجر و انصار در
مسجد بنماز ظهر مشغول بودند شخصی بصورت درویشان و فقیر بیچاره مسکینان که دو صفهای
نماز در آمد سؤال میکرد و میگشت چون هیچکس مرهم احسانی بر جراحت خواهش بر نهاد روی دعا بجانب

سوزنده

درهمان بست که دو گفت الهی تو واقفی که از مسجد پیغمبر تو محروم بیرون میروم چون درویش فقیر بر ابر
حضرت امیر المومنین علیه السلام رسید و آنحضرت در رکوع بود و عبادت درویش دل ریش بگوش آنحضرت
رسید انگشت مبارک را بطرف او حرکت داده درویش را معلوم شد که غرض چیست انگشتری را از
انگشت آنحضرت بر آورده شکر الهی بجای آورد و جبرئیل امین درین حال از نزد رب العالمین نزول
کرده این آیه را در شان امیر المومنین بنزد خیر المرسلین آورد انما ولیکم الله و رسوله و الذین
آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون یعنی حاکم شما و اولی بتصرف در امور شما
نیست مگر خدا و رسول خدا و آنکسانی که ایمان آورده اند و نماز را بجای آرند و در اثنای نماز و حالت رکوع
زکوة را بمستحق میدهند و در کتاب منهج الفاضلین ذکر شده که چون جبرئیل علیه السلام این آیه را بحضرت
رسول خواند آنحضرت متوجه امیر المومنین علیه السلام شد و گفت مبارک باد ترا ای علی بن ابیطالب بهشت
که نزدیک بدرجه من و ابرهیم خلیل چون صحابه از سید کاینات علیه و آله افضل الصلوات
و التحیات این حدیث استماع نمودند هر کس از ایشان که انگشتری داشت بآن سایل دادند تا بر منبر
که چهارصد انگشتری در آن مجلس باو دادند آن سایل شاد شد و آن همه از برکت مولای مومنان یافت
و حسان بن ثابت در آن روز مدح مولای مومنان این مضمون را در رشته نظم کشید عربیه
فانت الذی اعطیت اذ کنت راکعا * فدتک نفوس الناس یا خیر راکع * فانزل فیک الله خیر ولایة
و بینها فی محکمات الشرایع * واما غرائب که در میان اکابر اهل سنت و جماعت الاسلام شهرت دارد در کتاب
کنز العالمین نام کرده ذکر نموده است که انگشتری حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام بود که بدست
جمعی از جنیان افتاده بود که تقرب در خدمت آنحضرت داشتند و آن را برسم تحفه و هدیه بخدمت
رسول خدا آخر الزمان علیه و آله صلوات الله الملک المنان آوردند و آنحضرت آن را بشاه اولیا و سرور
اوصیا عنایت و شفقت نمودند و در وقت نماز ظهر بوده حضرت رب العالمین غرض داشت جبرئیل امین
بمسجد سید المرسلین در آمده سؤال نمود و چون از هیچکس بهره نیافت شاه ولایت بیاد او را بلکه
عطیه خویش و فقت که اینک سایل جبرئیل و خاتم انگشتری حضرت سلیمان بود و در کتاب فتوحات القدیر
از امام الشیخ شهید نقل شده که آن انگشتری وزن حلقه آن چهار مثقال بود از نقره و وزن نگین آن
پنج مثقال بود و نگین آن از یاقوت سرخ بود و قیمت آن خراج مملکت شام بود که سیصد شتر از نقره
و چهار شتر از طلا باشد و آن از طوق بزغاله بود که حضرت امیر المومنین علیه السلام او را کشت و انگشتری را

از انگشت

از انگشت او بیرون کرده بخدمت حضرت رسول آورد و آنحضرت آن را بامیر المومنین علیه السلام داد نا صر خود و قاید
بیت آنچه علی داد در رکوع فرو شست * زآنچه عمر داد حاتم طایی نداشت * و در بعضی تفاسیر آمده که چون این آیه در
آنحضرت نزول نمود ابابکر را بخاطر رسید که نوعی نماید که با آنحضرت در این آیه شریک باشد یکی از ثقات او
گفت که در وقتی که من در مسجد در میان جمعی از صحابه بر در نماز با تو در حالت رکوع بودم و از من سؤال کرد
تا من انگشتری خود را بتو دهم و با علی در این آیه سهیم و شریک باشم آن منافق بگفته آن بی دین عمل نموده
در آن حال آمده از وی سؤال نموده ابابکر بی دین با آن مرید لعین هر چند سعی و جهد نمودند که انگشتری را
از انگشت بیرون نماید بهیچ نحو میسر نشد و آن مقدار تلاش و سعی نمود که نماز خود را باطل و عاطل ساخت
حضار هر اداده آن نمودند که نماز او باطل شد و مطلب او حاصل نبود طعن هشتم آنکه شکست لشکر اسلام
در جنگ حنین از رهگذر عین و از شومت چشم ابابکر بود و بین الفریقین مشهور است شکستی که
در روز حنین بلشکر اسلام رسید از رهگذر عین و از شومت چشم بد بود لیکن اعتقاد امامیه
و بعضی از اهل سنت نسبت بابابکری میدهند چه لشکر حضرت پیغمبر بعضی ده هزار مرد و بعضی دوازده
هزار یا شانزده هزار گفته اند چون ابابکر آن لشکر را بآن عدت و شوکت دید گفت لن نغلب الیوم
من قلة یعنی ما امروز از جهت کمی لشکر دشمن و بسیاری لشکر خود مغلوب نخواهیم شد و چون این خبر بجند
بشور رسید لشکر ایشان بشکنانی رسیدند و بر عاقبت بکن نشستند و عسکر دشمن با آنکه چهار هزار کس بودند
سواد بر ایشان که فتنه جمعیت چنان ابجوی متفرق ساختند که با حضرت رسول بغیر از نه کس نماند چنانکه
حق تعالی فرموده و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا و ضاقت علیکم الارض بما رحبت
ثم ولیتم مدبرین یعنی در حنین که آن وادیست میان مکه و طایف و حضرت رسول در آنجا با لشکرهای آن
و تعطیف مقاتله فرمود عجب آورد شما را بسیاری لشکر شما پس دفع نکرد از شما کثرت شما چیزی را از صولت
دشمن و تنگ شد بر شما زمین آن وادی با گشادگی و فراخی که داشت پس پشت بدشمن کرده بدیده و برگشتید
از حرب در حالتی که هزیمت کنندگان بودید و حضرت امیر المومنین علیه السلام پای ثبات افشرده تا فتح نمود
و لهذا یکی از فضلا گفته که کان ابوبکر الذی عابهم و علی علیه السلام اعابهم یعنی بود ابابکر آنکس که چشم رسانید
بلشکر اسلام که همه که پشت دادند و بود علی علیه السلام آن صف دریکه بعد از شکست لشکر اعانت و
یاری نمود تا فتح میسر شد و ابن ابی الحدید معتزلی نیز اعتقاد داشت که عاین ابوبکر بوده در قصیده
اشاره بآن نموده گفته است عربیه و اعجب انسانا من القوم کثرة * فلم یغن شیئا ثم هرول مدبرا * و فات

علیه الارض من بعد رحبها والنفس حکم لابد انم بالمرا یعنی بعجب آورد یک آدمی را از شجاعت بسیار شکر
خویش و دفع نکرد آن کثرت چیزی را از غلبه دشمن پس که بخت وقت بهر ولد در حالتی که پشت داده بود
دهر طره سر انگشتان پای بزمین رسانیدند و بتندی رفتن است و تنگ شد بر و زمین با وجود فراخی
و نص الهی را حکمی است که دفع نمیشود بمجادله و مراد از نص آیه و یوم حنین است و قرینه بر اینکه مراد او
بکر است ایمان سابق را لاحق است اگر کسی خواهد که بیقین خود کند رجوع بتفسیر او باید کرد و علامه علی
قوشجی در شرح گفته و قد سار النبی [illegible] عشر الالف من المسلمین فتعجب ابوبکر من کثرتهم فقال لن نغلب
الیوم لقلة فانهزموا بأجمعهم یعنی تحقیق که راهی شد و روی بسیر کردن نمود حضرت پیغمبر با ده هزار
کس از مسلمانان پس تعجب کرد ابوبکر از بسیاری آن لشکر و گفت که مغلوب نخواهیم شد ما بعد از این [illegible]
لشکر پس انهزام یافتند همگی و چنان که گریختند میرفتند که رو باز پس نکردند ای ناصبی ظاهر است که چشم
لدن از تنگی چشم و ذلالت و تنگ حوصلگی و دنائت بر میخیزد و صاحب این عیوب خلافت و امامت
را نشاید طعن نهم روایت کرده [illegible] که حضرت رسول آنکه از قریش از مکه معظمه فرار نموده با ابوبکر رو به
غار رسید ابا را کشته حضرت نبوی جهت آنکه مبادا ابوبکر کفار را از آن واقعه خبردار سازد و او را همراه
خود بغار برد چنانکه در کتاب [illegible] که از مصنفات اهل سنت است ذکر شده که فامر رسول الله
علیا فنام علی فراشه وخشی ابن ابی قحافة ان یدلهم علیه فاخذه معه ومضی الی الغار یعنی امر کرد
حضرت رسول علی را که بجای او بخوابد و بترسید از پسر ابی قحافه که بنماید دانشان را آنحضرت [illegible]
و بگوید که محمد بکجا رفته همراه خود برد و در کتاب ریاض الایمان آمده که چون صدای پای مشرکان در غار
بگوش ابابکر رسید آغاز گریه و زاری نمود که شاید کفار آواز او را شنیده بغار در آیند و آنحضرت گرفتار گردد
و هرچند آنحضرت گفت لا تحزن [illegible] اندوه از [illegible] منافق بر دین اثر نمیکرد و ترک فریاد و بیقراری
نمینمود و در آن اثنا ماری پای آن ملعون را گزید از درد آن [illegible] چون مار بر خود پیچید و بر روی خاک
میغلطید حضرت مقدس نبوی آب دهن مبارک خود را بر زخم مار گزیده آن ناپاک افکند و وجع و الم او
تسکین یافت و آنحضرت با او گفت که هرگاه بناحق پای بر سر [illegible] گذاشت [illegible] درد و الم عود مینمود و شیخ عطار
اشاره بدان نموده نظم بس کن حدیث غار که عار است نزد عقل آن خون بیقراری شیخ معمم باشد
امام آنکه [illegible] بوده مار من آن امام مار گزیده کجا برم حکایت در کتاب فصول الحق [illegible] مسطور است که
در کوفه روزی جمع کثیر از شیعه و سنی مجمعی ساخته بودند و ابوجعفر محمد مومن الطاق که از علمای شیعه

پای ابوبکر را مار [illegible]

تا مبارک خود را بجائی که از [illegible]
گذاری این درد عود خواهد کرد
و در ایام خلافت ناقص خود آن
متغلب روسیاه هرگاه پای [illegible]

و ابن ابی خدره

و ابن ابی خدره که از دانشمندان اهل سنت است در آن مجلس حاضر بودند ابن ابی خدره گفت که ابوبکر
بچهار خصلت افضل است از علی و شیعه را دفع آن ممکن نیست اول آنکه با حضرت پیغمبر در یک جا مدفون است
دوم ثانی اثنین است در غار سیم آنکه نماز با مردم او کرد در وقت وفات رسول چهارم آنکه صدیق است
پس ابوجعفر مومن الطاق گفت که من بتو ثابت میسازم که علی افضل است از تو و از جمیع اصحاب باین
چهار صفت که ذکر کردی مثالب صاحب تو ابوبکر است و اطاعت علی [illegible] لازم می آورم بقرآن و نص رسول
و بدلایل عقلی و اتباع همین میان ما باشد مومن الطاق گفت ای ابی خدره پیغمبر را در خانه خودش دفن
کردن و صاحب خلایق را منع نموده از دخول خانه آنحضرت مگر باذن آنحضرت و اعتقاد ما قوم شما که آن
میراث داشته یا صدقه با آنکه خود میگوید که پیغمبر را میراث نمیباشد اگر میراث گیری بعائشه و حفصه نیم ثمن
نرسیدی و اگر صدقه گیری کافه مردم شریک بودند نه با تو و رخصت دادند نه جمیع مردم پس دفن
خانه حضرت رسول در حال حیات و ممات بی اذن او معصیت است و معلوم همه شما است که حضرت
رسول او سد ابواب همه نمود از مسجد بامر حق تعالی غیر از دروازه خانه علی که مفتوح بود که هر چه بر رسول در آن
مسجد حلال بود بر او نیز حلال بود پس حضار گفتند که چنین بود پس مومن الطاق گفت که ای ابی خدره
ربع دین تو رفت و این منقبت صاحب تو نیست بلکه مثالب و معایب اوست و آنکه گفتی که ثانی اثنین
اذ هما فی الغار در اکثر کتب شما ثبت است که در آن شب حضرت امیرالمومنین در فراش حضرت خاتم النبیین
خوابید و حضرت رسول ابابکر را همراه خود برد از برای آنکه مبادا کفار را از آن خبر دهد چنانکه در همین
طعن که قبل از این حکایت ذکر شده بیان آن مفصلا آمده پس حضار گفتند چنین بود پس مومن الطاق
گفت ای ابی خدره نصف دین تو رفت و آنکه گفتی که ابوبکر صدیق امت است ابابکر میگفت بر سر منبر
که اقاله بیعت من نمایید که نیستم من بهتر از شما اگر صدیق امت میبود اولا دعوی خلافت نمیکرد و آخر نمیگفت
نیستم من بهتر از شما و نفی خیریت از خود نمیکرد و یقین که کسی که صدیق امت باشد بهترین امت خواهد بود
و نفی خیریت و بهتری از خود نمی نماید و علمای فریقین متفقند که حضرت امیرالمومنین علیه السلام بر سر منبر
میگفت انا الصدیق الاکبر حاضران جمیع گفتند راست گفتی پس مومن الطاق گفت ای ابا خدره سه
ربع دین تو رفت و آنکه با مردم در حین مرض و بیماری حضرت رسول نماز کرد و این فضیلت صاحب تو را
تمام نشد بلکه منقصت او نزدیک تر است که اگر بامر حضرت رسول بودی او را عزل نمودی از آن نماز که او را
کرده بودی و حال آنکه بی اذن رسول بود و چون واقف شد با وجود صعوبت بیماری آمد و او را دور کرد

تا همه دانند که آنحضرت طلب خلافت و امامت نکند و مردم نیز بدانند که او قابل این امر نیست [illegible] اگر
امر نموده بود نه کرد با مردم نماز کند و [illegible] سوره برات و عزل آن بفرمان خدا تعالی بود دلیل واضح
که ابوبکر استحقاق خلافت نداشته است و همه قوم تصدیق نمودند بعد از آن گفت یا ابا خدره دین
تو تمام رفت اما دلیل قرآن آنکه خدا تعالی میفرماید که یا ایها الذین امنوا کونوا مع الصادقین بدانکه
علی علیه السلام موصوف است باین منقبت چنانکه حضرت عزت جل جلاله میفرماید والصابرین فی الباساء
والضراء وحین الباس اولئک الذین صدقوا واولئک هم المتقون و اجماع امت است که امیرالمومنین
علیه السلام اولیت باین امر از غیر خود زیرا که هرگز فرار از معرکه جنگ ننمود چنانکه ابابکر و عمر و عثمان و سایر
منافقان نمودند و اکثر علمای شما اعتراف بفرار ایشان داده اند و در کتب خود ذکر آن نموده اند و حضرت
رسول فرموده که انی تارک فیکم الثقلین ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا کتاب الله وعترتی و امثال
این بسیار است و اما دلیل عقل آنکه مردم باید که اطاعت عالم کنند و اجماع است که علی اعلم بود و امت
و هیچیک از علمای فریقین انکار این نتوانند نمود پس ابن ابی خدره خجل شده از مجلس برخاست طعن
دهم آنکه محمد بن جریر طبری شافعی در تاریخ خود نقل کرده که چون ابابکر از رفتن حضرت رسول بجانب
غار مطلع شد بسرعت تمام راهی شد که خود را بخدمت حضرت رسول الله برساند و چون شب تاریکی
بود آن سرور گمان کرد که یکی از کفار است خواست که تند تر راه رود بند نعلین پاره شد و انگشت [illegible]
پای مبارکش بر سنگ آمده شکافت و خون بسیار رفت و چون بخدمت آنحضرت رسید از خوف آنکه
مبادا از رفیق بغار کفار را مطلع سازد بهمراهی او راضی شد و یکی از اکابر گفته اول الفعل من رسول الله
صلی الله علیه [illegible] بعد الهجرة [illegible] ابی بکر یعنی اول خونی که ریخته شد از رسول خدا بعد از هجرت بسبب جنایت ابی بکر
بود طعن یازدهم آنکه معنی آبا در قول خدا تعالی که وفاکهة وابا ابابکر و عمر ندانسته اند چنانکه گفتند
اما الفاکهة فنعرفها واما الاب فلا نعرف یعنی فاکهه را میدانیم که چه چیز است و اب را نمیدانیم و چون این
خبر بمولای مومنان رسید فرمود که اب چراگاه حیوانات چنانکه بعد از وفاکهة و ابا در کلام مجید
واقع شده متاعا لکم ولانعامکم پس هرگاه کسی دعوای خلافت کند و خود را جانشین پیغمبر داند باید
که جمیع مشکلات مردمان نزد او حل شود نه آنکه مثل خر در گل مانده معنی اب را نداند و بر صاحب هوش
و بینش پوشیده نیست که هر که از روی عقل و نقل نظر کند بر او ظاهر و روشن میشود که ابابکر ملعون را
هیچ فضل و دانشی نبوده و اکثر احادیثی که اهل سنت در فضیلت خلفای ثلثه در کتب خود ذکر کرده اند

و بعد از آن عزل نمود و او را [illegible]
امر نماز و عزل او [illegible] خدا باشد
چنانکه امر او در بردن آیات [illegible]

موضوعیست

موضوعیست یا آنکه احادیثی بوده است که حضرت رسول در شان زوج بتول فرموده اند پیروان
و متابعان ایشان تغییر و تبدیل داده جهت جذب قلوب خلایق بجانب آن سه ملعون و رسوخ
خلافت ایشان در دلها در باره ابابکر و عمر و عثمان ذکر نموده اند مجملی از آن نمودار این ذکر خواهد شد
نظم از پیمبر سوال کرد یکی که بگو نزد کیست علم کتاب در جواب از ره صواب گفت نیست آن بجز علی کو
در باب طعن دوازدهم از حسن بصری که در محبت ابوبکر غلو بود روایت که ابوبکر بر منبر میگفت که [illegible]
بردارید شما را بجهت فرمان بری من است خدا را پس اگر گناه و معصیتی کنم و اطاعت حق تعالی نکنم شما نیز
اطاعت من نکنید و اگر دیدید که براه راست میروم تابع من شوید و اگر از راه راست میل کنم و براه کج افتم
از من کناره کنید اثبات جواز عصیان بخود کرده و رعیت را در حال معصیت از پیروی خود منع نموده پس
بگمان او در بعضی اوقات واجب الاتباع است و در بعضی اوقات نه و چون تجویز خطا و معصیت نسبت
بخود کرده یکی که هر چه کند و گوید جمله خطا و معصیت باشد پس چگونه رعیت را اعتماد باو [illegible]
واثق باشد بر متابعت افعال و اقوال او بلکه هر که حق در ابهر بشناسد و طعن که بعد از این ذکر میشود
موافق این است با اندک تفاوتی اما چون این هر دو طعن از طریق مخالفین است جهت حجت بر که هر دو این
اوراق را مزین ساخته تا فرح افزای دل شیعیان و غلامان خاص با اخلاص حضرت امیرالمومنین ع
باشد و منافقان و ناصبیان از غصه و درد بمیرند یا آنکه چون بر احوالات ذمیمه [illegible] ضمیر مقتدایان
خود مطلع شوند از طریق ضلالت بطریق مستقیم عدول نمایند طعن سیزدهم متفق علیه فریقین است
که ابوبکر بر منبر میگفت که مرا شیطانیست که میفریبد مرا اگر در کار درست و راه راست روم مرا اعانت
کنید و اگر براه غلط و کج روم مرا براه راست آورید و ظاهر است که شیطان او شیطانیست که ابلیس را استادی
خود در شیطنت قبول نداشته و در میدان تلبیس گوی سبقت از او ربوده او را فریب داده و شیطان
او عمر بن الخطاب است چنانکه در تفسیر علی بن ابراهیم مسطور است قوله تعالی ویوم یعض الظالم علی یدیه
یعنی روزی که بدندان بگیرد ظالم دستهای خود را و مراد از روز روز قیامت است و مراد از ظالم ابابکر است
یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا یعنی ابابکر بگوید ای کاشکی من فرا میگرفتم با رسول راه را
که دوستی علی است و او را [illegible] و جانشین حضرت مصطفی میدانستم یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا
خلیلا یعنی ای وای بر من کاشکی نمیگرفتم عمر را بدوستی لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جاءنی بدرستیکه
گمراه کرد [illegible] و گمراه ساخت مرا از دوستی و ولایت شاه سریر هل اتی وکان الشیطان للانسان خذولا

مراد از شیطان عمر است یعنی عمر گمراه کننده و فریب دهنده انسانست و لهذا ابکر و حیلهٔ ابابکر نادان
فریفته و اضلال او نموده و او را رفیق سفر خود در نار سقر گردانید و بعقلاء ظاهر و روشنست که آن
ضال مضل بعد از رحلت حضرت رسول از دار فنا بدار بقا شیطان امت آنحضرت شده بتلبیس
و مکر اکثر امت را بضلالت و گمراهی انداخت مگر اندکی که طایفهٔ ناجیهٔ اثنی عشریه اند که نور هدایت رفیق
راه ایشان شده دست بعروة الوثقی و حبل المتین ولای حضرت امیر المؤمنین و ذریهٔ طیبین او زده
از وسوسه و کید اعلون بسلامت رستند و بنیل سعادت دارین و دولت منزلین فایز گشتند
و خواجه طوسی علیه الرحمه گفته **نظم** علی و بتول و حسین و حسن ٭ همین بس دلم از ایشان سخن ٭ مرا نیست با
دیگران هیچ کار ٭ بهر علی بگذران روز کار **طعن چهاردهم** در کتاب احتجاج شیخ طبرسی ذکر شده که ابو قحافه
بر و بیعت نکرد و در طایف بود و چون باو نوشت که از خلیفهٔ رسول الله ابو بکر بنزد ابو قحافه بدانکه
مردمان مرا بجهت کبر سن بخلافت برداشتند و تو نیز بموافقت قوم بیا و بمن بیعت کن که من امروز
خلیفهٔ خدایم و هر چند زودتر آیی تر ابهتر باشد و او در جواب او نوشت که خلیفهٔ رسول الله و جانشین او
و مردمان مرا بخلافت برداشته اند بجهت کبر سن من و من خلیفهٔ خدایم پس تو خلیفهٔ مردم باشی نه خلیفهٔ
رسول و نه خلیفهٔ خدا و اگر بجهت کبر سن تو خلیفه کرده اند من از تو اسن ترم پس بایستی مرا خلیفه میکردند
و تو بر خلاف حکم خدا و بیش خود بر خلق خلیفه شده و تو خود میدانی که این امر حق تو نیست اگر حق بصاحب
حق که علی بن ابی طالب است واگذاری تر ابهتر باشد که تو از عهدهٔ این امر نمی آیی و کتابت تو بخت الحمقا است
و اگر این امر ابرکت رسول یافته اهل بیتش بان سزاوار ترند و اگر بشرف سن یافته من از تو شریفترم والسلام
و چون آن کتابت بابی بکر رسید از بدر آزرده شد کتابت بدر را باتش بسوزانید این طعنیست که بر
پنج طعن حساب میتوان کرد بیعت نکردن بدر باو تحمیر شدن بر بدر و سوختن کتابت بدر باتش و
خود را خلیفهٔ خدا و رسول نوشتن و کذب و افترا بخدا و رسول نسبت دادن تو خواهی این را یک طعن
حساب کن و خواهی پنج و من ای ناصبی بی دین بخاطر تو یک طعن حساب کنم که بر دلت سوزد و منت دار
باش و در تاریخ ابن مسعود آمده که وفات ابو قحافه در ایام ایالت عمر بن الخطاب بود و نصت بر نه
مرحله از مراحل زندگانی طی نمود **حکایت** در کتاب بصایر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بابی بکر ملاقات کرده گفت آیا امید انی یا فراموش شده که حضرت
پیغمبر خدا امر کرده بود که با امامت بمن اقرار کنی و با میری مؤمنان بر من سلام کنی و تابع امر و فرمان

من شوی ابابکر گفت اگر دیگری را درین امر که میگویی حکم میساختی که میان من و تو حکم کند من بگفته او راضی
میشدم آنحضرت گفت که آن ثالث که میگویی اگر رسول الله خود باشد راضی خواهی بود گفت حضرت
رسول را چون توانم دید فرمود که بیا تا بمسجد قبا رویم چون بمسجد رسیدند دیدند که پیغمبر خدا در
مسجد نشسته است چون حضرت رسول را چشم بایشان افتاد فرمود که ای ابابکر من ترا نگفتم که مخالفت
علی نکنی و او را تابع و فرمان بردار باشی گفت بلی یا رسول الله بد کرده ام بعد از این شرط کردم که مخالفت
با علی نکنم و چون برگشتند عمر را در راه دید آنچه دیده بود و شنیده بود نقل کرد عمر باو گفت که سحر
بنی هاشم را فراموش کرده و این قسم چیزها از ایشان بعید نمی دانی چندان وسوسه کرد که پیغمبر را ندیده
انگاشت و سخن او را نشنیده با نبوسر کار خود رفت و رسید بآنچه رسید **طعن پانزدهم** انکه در صحیح
مسلم و بخاری ذکر شده که عمر در وقت خلافت ناقص خود مکرر میگفت که کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله
المسلمین شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه یعنی بیعت کردن بابی بکر چیزی ناگهانی بود و از روی سهو
و خطا زانکه فکر و تدبیری کرده باشند نکرد اشت حق تعالی بکرم خود مسلمانانرا از شر و بدی آن
بیعت پس اگر کسی بعد از این برگردد بچیزی که مثل و مانند آن بیعت باشد بکشید آنکس را و از این کلام چون که
خلیفهٔ دوم میگفت لازم می آید خطای او یا خطای ابابکر چه مرتکب شده اند یکی از این دو ملعون
چیزی را که موجب قتل است زیرا که اگر ابی بکر قابل و لایق خلافت و امامت بود و مردم در بیعت او
بر صواب بودند عمر درین کلام خطا کرده باشد و کاذب باشد و نفاق او نسبت بخلیفهٔ اول لازم آید
و اگر عمر درین کلام صادق بوده لازم آید که ابی بکر لیاقت خلافت و امامت نداشته و مردم بر بیعت
او باطل بوده اند و عمر که اول بیعت بابی بکر کرده مرتکب امری شده باشد که موجب قتل او باشد و شرم
نمیدارند اهل سنت که این قسم مزخرفات از پیشوای و امام خود نقل میکنند و در کتب خود مینویسند
بلی چون می باید که بطلان مذهب مخترع اعدا ایشان ظاهر شود این قسم سخنان بر زبان ایشان جاری میشود
تا روز قیامت قول و کفر و نوشته آنملاعین بر ایشان حجت باشد **عربیه** واوضح حجة یکن الرزایا
اذا کان الشهود هم الخصوم **طعن شانزدهم** انکه اشعث بن قیس مرتد شده و از دین برگشته بلشکر کفار
داخل شده و خالد ولید او را در جنگاه بگرفت و نزد ابو بکر فرستاد و اشعث حسب الشرع مستحق قتل بود
ابابکر با خود فکر کرد که اشعث از اکابر عرب است و او را و میل او را چون ما چندین حرمت کار بود اجرای
حد شرع بر و نکرد و خواهر خود را بزنی باو داده گفت اگر در جاهلیت بودی این فخر ما را میسر نشدی و بسبع

خویل قصیده درین باب گفته که یکی از ابیات او اینست **عربیه** اکان ثواب الکنث احیا نفسه ٭ وکان
ثواب الکفر تزویج البکر ٭ یعنی بجزای مرتد شدن او را از نوع کذاشته و بجای کافر شدن خواهر بکر
را بزنی باو داد ای امام وقت و خلیفهٔ رسول چنان باید **طعن هفدهم** در کتاب لوامع الانوار و در
کتاب احسن الکبار مذکور است که حضرت پیغمبر در مرض الموت خطبه خواند بود در اثنای خطبه فرمود که خدای
فرموده که از ظلم هیچ ظالم در نگذرد پس هر که از من تنگی یا قصاصی باشد باید که مطالبه در دنیا
از من بکند و بقیامت نگذارد و در ان اثنا عکاشه محصن اسدی برخواست و گفت یا رسول الله یک
بار تازیانه زدی و بدوش من بهتر بود و امروز قصاص آنرا میخواهم بکنم که بفردای قیامت نیفتد آنحضرت
همان تازیانه را طلب نمود و باقی دو کتف مبارک را برهنه ساخت عکاشه بیالای منبر آمد و تازیانه را یک
طرف انداخت و روی خود را بکتف مبارک و مهر نبوت آنحضرت مالید و گفت یا رسول الله هزار جان
فدای تو باد من از تو شنیدم که هر که بوسه بر مهر نبوت زند آتش دوزخ بروی حرام کردد غرض من آن بود که
این شرف را دریافته خود را از آتش دوزخ خلاص سازم نه آنکه قصاص کنم و بعد از ان ابابکر برخواست و
اراده کرد که او نیز مهر نبوت را ببوسد آنحضرت فرمود که سبقک عکاشه یعنی پیشی گرفت از تو عکاشه و مانع
آمد که مهر نبوت را مس نماید و ازین روایت ظاهر که ابابکر ملعون از اهل دوزخست و اگر او از اهل دوزخ
نبود حضرت رسالت که رحمة للعالمین است مانع او از بوسیدن مهر نبوت نمی شد **طعن هیجدهم** انکه
جبرئیل اناری از بهشت آورد و ابابکر حاضر بود حضرت رسول و امیر المؤمنین و حسنین علیهم السلام آنرا خوردند
و ابابکر حصه از ان طلبید و چون میوهٔ بهشت جز اهل بهشت را رخصت نیست که بخورد حق تعالی قدرت کرده
باو حصه نداد ای ناصبی اگر کسی را اندک شعوری باشد میداند که شخصی که قابل آن نباشد که او را از میوهٔ
بهشت نصیب و حصه باشد چگونه قابل خلافت و ریاست است والله میباید که منصوص من عند الله
بوده باشد نه آنکه اهل بکر بر بیعت عمر خلیفهٔ خدا کرده و عمر بوصیت ابابکر جانشین رسول الله شود **نظم**
شها بی خبر مر اگر چه روزی چند ٭ نهاد پای تعدی معاند دین ٭ تو اچه غم دانی آنکه در خور نیست ٭ فراز
تخت سلیمان مقام اهرمن **طعن نوزدهم** در کتاب ملتقطات روایت از سعید بن المسیب که سؤال
نمودم از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که فدای تو شوم ابابکر با حضرت پیغمبر در حین هجرة از مکه
معظمه بمدینه مشرفه رفیق بود پس در کجا از آنحضرت جدا شد امام علیه السلام فرمود که چون ابابکر در خدمت
سید البشر بمسجد قبا فرود آمدند حضرت رسول انتظار قدوم بهجت لزوم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میکشید

میکشید ابابکر بآنحضرت گفت بیا برویم بمدینه که اهل مدینه از قدوم مبارک شما مسرور و خواهند شد
و انتظار آمدن علی مکش که گمان ندارم که او تا یکماه دیگر بیاید حضرت رسول فرمود که حاشا از ین منزل
کوچ کنم تا آنکه برادر و ابن عم من بیاید پس در خشم شد ابابکر از ین سخن و حسد برد بامیر المؤمنین علیه السلام
و این اول دشمنی و عداوت بود که از ابابکر بظهور رسید نسبت بکاینات و بحضرت امیر المؤمنین و ابابکر
در ان منزل از خدمت حضرت رسول جدا شده بمدینه رفت و حضرت خاتم النبیین در ان منزل
توقف نمود تا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از مکه آمد و باتفاق داخل مدینهٔ طیبه شدند **طعن بیستم** در کتاب
معنول الحق ذکر شده که بخاری در صحیح خود روایت نموده که بعد از رحلت سید کاینات اسامه حبی را
که حضرت رسول در تحت حکم او کرده بود طلب داشت پس ابابکر مکتوبی نوشت باسامه بایمنظمون که این
مکتوبیست از ابو بکر خلیفهٔ رسول الله باسامه بن زید اما بعد اسامه بدانکه مردم مرا لایق خلافت یافتند
و خلیفه کردانیدند و در عظایم امور مرا بعمر احتیاج بسیار است باید که رخصت توقف عمر دهی والسلام
و اسامه در جواب او نوشت که ای ابابکر مکتوبی از تو بمن رسید آخر آن نقیض اول آن بود اگر تو خلیفهٔ رسولی
چه دخل دارد که مردم ترا لایق خلافت دانسته و ترا خلیفه کنند و اگر مردم ترا خلیفه ساخته اند خود را
خلیفهٔ پیغمبر گفتن چه وجه دارد وای ابابکر که ترا رخصت توقف داده که تو رخصت توقف عمر میخواهی
و اگر کسی بیک تامل نماید این چند طعن است که بر خلیفهٔ اول لازم می آید **طعن بیست و یکم** در کتاب مجالس
المؤمنین ذکر شده که چون ابابکر خلیفه شد اسامة بن زید را که امارت آن لشکری که حضرت پیغمبر مقرر داشته
بود که بشام روند عزل نمود و خالد بن ولید را بجای او منصوب کردانید و بجانب شام فرستاد **نظم**
کسی که عزل کند آنکه از نبی شده نصب ٭ چگونه سر رسد ش دعوی وفاق نبی ٭ صباح روز قیامت چه حال خواهد
داشت ٭ کسی که کرده بخروج می نفاق نبی **طعن بیست و دوم** انکه فجاءة سلمی را دعوت بر بیعت خود کرد و ابا نمود
و گفت امر خلافت مخصوص حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و تو قابلیت این مهم نداری ابابکر فرمود که او را
در آتش انداختند آن مظلوم در میان آتش کلمه عرض کرده بهشت خرامید و هر چند او را از ان عمل منع
نمودند قایل نکرد و وبال آن در که دنیا ملحق بآنکه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده بود که
میفرمودند لا یعذب بالنار الا رب النار یعنی سزاوار نیست که کسی باتش عذاب کند کسی را بغیر از خدای
تعالی که صاحب آتش است **حکایت** در کتاب کفایة المؤمنین و در کتاب خرایج الجرایح از سلمان فارسی
روایتست که زنی بود از انصار که او را ام فروه میگفتند و منکر خلافت بناحق ابی بکر بود و مردان

منع میشود و از محبان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود و مردم را بایمان ترغیب مینمود و چون این خبر با بی بکر رسید ام فروه را بقتل رسانید اقربای ام فروه او را برده بر در خانه اش دفن نمودند و در آن وقت مولای مومنان در موضع عدد بود و بعد از سه روز بمدینه تشریف آوردند سلمان قصه ام فروه بعرض آنحضرت رسانید مولای مومنان متوجه خانه ام فروه شد سلمان گوید من نیز در خدمت بودم تا بر قبر ام فروه رسیدیم دیدیم در اطراف قبرش چهار مرغ سفید که منقار ایشان سرخ بود و هر کدام یک دانه انار مانند یاقوت در منقار داشتند و در سوراخ قبر او در و اندر فتند و بیرون می آمدند چون آنحضرت را دیدند بالهای خود را باز کرده باتفاق آواز بر داشتند و آنحضرت خبری چند عرض کردند که نفهمیدیم و حضرت مثل کلام ایشان جواب داد و آنحضرت در بالای قبر ام فروه ایستاده دست بدعا بر داشت و ببرکت دعای آنحضرت قبر ام فروه شق گردید و ام فروه از قبر بیرون آمد و جامه سندس سبز بهشت در بر داشت و گفت یا مولای ابن ابی قحافه خواست که اطفاء نور تو کند حق تعالی قدر تو را ظاهر کرد اینچون این خبر با بی بکر ملعون و عمر سگ رسید بغایت متحیر شدند حضرت ام فروه را بخانه شوهرش فرستاد و دو پسر دیگر از او متولد شد و بعد از شهادت حضرت امیر المؤمنین ع بر شش ماه وفات یافت **طعن بیست و سیم** آنکه بلال با بی بکر بیعت نکرد و هر چند وعد و وعید نموده فایده نکرد و هر چند او را فرمود و التماس کرد که بانگ نماز بگوید راضی نشد **طعن بیست و چهارم** در کتاب تحفة الابرار مذکور است که حضرت سیدة النساء فاطمه زهرا علیها السلام روزی بر روضه رسول نشسته بود ابو بکر بر وی بگذشت و گفت یا فاطمة کرفت صاحبك لیلة الاربعاء یعنی ای فاطمه مدفون شد رسول در شب چهار شنبه و مراد ملعون آن بود که هر که در شب چهار شنبه مدفون شود در عذاب است و در ان زمان حال او بیست و از این کفر آن منافق ظاهر میشود که ایمان بحضرت رسول نیاورده و تصدیق قول آن صادق القول ننموده یا آنکه مطلب تعریض از ان داشت بر سید النسا بود نعوذ بالله من هذه المقال **طعن بیست و پنجم** آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله درعی از یهودی خریده بود و قیمتش را به یهودی رسانید یهودی ادعا مینمود که قیمت آن بمن نرسیده حضرت پیغمبر ابابکر و عمر را حکم ساخت ایشان از رسول خدا در ادای قیمت گواه طلب نمودند بعد از ان آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلام را حکم ساخت علی علیه السلام تصدیق قول رسول نموده را دا قیمت درع و گفت یا رسول الله ما ترا بوحی آسمانی تصدیق میکنیم چگونه در ثمن درع تکذیب کنیم آن دو ملعون از کفر خویش نادم و پشیمان شده عذر خواستند **طعن بیست و ششم** آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله عمر بن خطاب را تولیت صدقات داد و از ان خدمت او را معزول ساخت و ابا بکر و عمر را تولیت جمیع امور مسلمانان داد پس چگونه تخصیص کرد بالبیت

تولیت صدقات نتواند شد باشد او را متولی جمیع امور مسلمانان سازند **طعن بیست و هفتم** آنکه ابو بکر روزی بر منبر حضرت پیغمبر رفته موعظه مینمود حسنین علیهما السلام گفتند بمجلس آمده این مقام جد ما است و ترا قابلیت آن نیست که در این مقام نشینی و دامنش گرفته از منبر بزیر کشیدند آن ملعون خجل و منفعل از منبر فرود آمد **طعن بیست و هشتم** آنکه خالد ولید پلید با زن مالک بن نویره در همان شب که مالک را کشته بود زنا کرد و ابابکر بر وی حد جاری نکرد و سبب دوستی و محبت ابابکر با خالد آن بود که خالد از دشمنان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود **طعن بیست و نهم** آنکه مطلقا ابابکر علم باحکام شریعت نداشت چنانکه از و پرسیدند که کلاله چیست نداشت و کلاله را تفسیر نتوانست کرد و او را بدر و نیز نبا شد و فوت شود و وارث ابابکر بر ید که این بر چه حرام است کفت ای ایهم بکلام خدا و سنت رسول که ترا حق باشد یا آنکه معرفه و محمد بن مسلمه با او گفتند که حضرت پیغمبر جده را سدس میداد و در بعضی تفاسیر آمده که برادر و پدری و برادر مادری را کلاله میگویند و در کتاب مجالس المؤمنین آمده که در وقتی که از ابابکر از معنی کلاله سوال کردند گفت کدام آسمان سایه اندازد بر او و کدام زمین بردارد مرا اگر من تفسیر کلام الهی برای خود کنم و این خبر را بمولای مومنان رسانیدند آنحضرت فرمود که کلاله خواهر مادری و خواهر پدری و خواهر پدر و مادر است **طعن سی ام** در کتاب لوامع الانوار مذکور است که خالد با زن مغیره زنا کرد و ابو بکر لعین بر او حد اجرا نکرد و ایات قرآنی منظور نداشت و اسقاط حد از او نمود **طعن سی و یکم** دزدی را حاضر کردند دست چپش را ببرید و هر چند صحابه گفتند که دست راست او را باید برید نشنید و خلاف حکم خدا و رسول کرد و هر بار غلطی که میکرد میگفت ان اصبت فمن الله وان اخطات فمن الشیطان یعنی اگر در حکمی تیر بر نشانه خورد و درست گفتم از جانب خداست و اگر خطا کردم از جانب شیطانست مرا معذور دارید و چون منشی بنیه خود وارد نیست بهمین از علم و دانش خود اقرار او اکتفا نمود **بیت** چونکه شیطان برد ز راه ترا بخدا نیست تو راهنما **طعن سی و دوم** ابن عبد ربه در کامل التاریخ روایت کرده که چون اجلش نزدیک رسید و دانست که میمیرد خواست که بادکنامه خود را بنویسد

سبکتر کرداند عمر را بخواند و خلافت را باو داد و خلق را جبرا و قهرا ببیعت او امر نمود و جمعی هر چند باو گفتند که تو بغیر حق درین کار شروع کردی و بر تو گذشت اکنون این ظلم روا مدار و دیگری را که اهلیت این کار دارد بر مسلمانان مسلط مکن که الحال وقت توبه و استغفار است بهیچ وجه قبول نکرد **طعن سی و سیم** در کتاب فصول الحق آمده که ابن عبد ربه در کامل التاریخ آورده که چون ابو بکر در مرض شد عهد نامه نوشت که بعد از من عمر خلیفه و جانشین است و عثمان و سیکی دیگر از انصار را دکه باتفاق بر مردمان

بخوانند پس عثمان با رفیقش بمسجد رفته گفتند ای گروه مردمان این عهد نامه و وصیت نامه ابی بکر است اگر قبول دارید بخوانیم طلحه گفت بخوانید اگرچه این عهد نامه خلافت عمر است عمر بطلحه گفت بچه جهت گمان کردی که بنام من باشد گفت بلا آنکه والی ساخته تو او را دیروز و او والی کرد ترا امروز عمر انکار کرد و بخندید و ایشان عهد نامه را بر مردمان خواندند و بجهت سخن طلحه ظاهر کردید **طعن سی و چهارم** آنکه در وقت مردن وصیت کرد که در حجره مطهره پیغمبر او را دفن نمایند و محل دیگر بر نبند و چون عمر هم قایم مقام و جانشین او بود او نیز این بیجا به ادب را خوش کرده بدعت ابابکر عمل نمود و از خدا و رسول شرم نکرده از مواخذه روز جزا اندیشه ننمودند ای ناصبی بی دین اگر ابابکر و عمر را در خانه رسول دفن کردند از چه حصه و حق بود که خانه رسول اسلام گورستان میکردند و عایشه و حفصه چه حق داشتند زیرا که اگر بمیراث بایشان انتقال یافت است حصه دختر زنان و پیکان آنحضرت که قسمت نموده و اگر قسمت نمی شد معلوم که بعایشه و حفصه چه مقدار میرسید با آنکه ابو بکر از رسول روایت نموده است که از پیغمبران میراث نمیگیرند و ترکه ایشان صدقه است پس بر هر تقدیر از جمیع مسلمانان باشد و عایشه و حفصه اذن از کدام مسلمان گرفتند و کدام مسلمان ایشان را رخصت داد و نتوان گفت که خانه از عایشه و حفصه بود زیرا که عایشه و حفصه را خانه نبود و حمیدی و محمد بن سعد صاحب طبقات و مسلم روایت کرده اند که حضرت سید کاینات فرمود که مرا در خانه من دفن کنید و نفرمود که مرا در خانه عایشه و حفصه دفن کنید **حکایت** یکی از سادات اراده زیارت حرمین نمود چون بمدینه طیبه رسید و مدفن ابابکر و عمر را در روضه خیر البشر مشاهده نمود در خاطرش شک و شبهه بهم رسید که اگر ابابکر و عمر حق نمیبودند در روضه سید بشر مدفون نمیشدند و کی سزاوار لعن و طعن باشند و شیطان در انحال بر و دست یافته آن شیعه اثنی عشری را تردد خاطر ساخت و بان اندیشه بخواب رفت چنین مشاهده نمود که داخل روضه مقدسه منوره نبویه شده و قبر ابابکر و عمر شکافته شده در نهایت تاریکی و ظلمت و آن دو ملعون صورت دو غول با قلادهای آتشین در گردن و بندهای گران از قهر و غضب ملک منان بر اعضا معذب و معاقبند آن سید از مشاهده انحال از آن خواب گران بیدار شده توبه و انابه نمود و در هر مجلس و محفل که میرسید آنچه در واقعه دیده بود بسمع دوست و دشمن و آشنا و بیگانه میرسانید **نظم** هیچ دانی چرا شفاند اهل کوروشل در مدینه پیغمبر تا نگویند سنیان لعین که ز اعجاز بوبکر است و عمر **طعن سی و پنجم** آنکه ابابکر در وقت مردن میگفت کاشکی در وقتی که از فاطمه غضب میکردم و کاشکی در خانه نمیشکستم و نمیسوختم

و بی رخصت بخانه او داخل نمیشدم و کاشکی در سقیفه بنی ساعده بر دست عمر بن خطاب یا ابی عبیده جراح بیعت میکردم و درین کار شروع نمیکردم و قوم بنی حنیفه را نمیکشتم **طعن سی و ششم** در کتاب منهاج الکرام ذکر شده که ابو بکر در وقت مردن میگفت کاش میپرسیدم از حضرت پیغمبر که آیا انصار را در این امر خلافت حقی هست یا نه و این دلالت میکند بر این که او در خلافت خود شک داشته و از روی صواب انکار و اقع نشد **طعن سی و هفتم** آنکه ابابکر مبروص بود و این بلا و بلیه مشتاد و برص بعضی از دو حوالی گوش او را فرو گرفته بود و پیروان خلیفه مبروص این معجزه و کرامات او را شمار میکنند و میگویند که خلیفه اول را وجه و اذن بیضا دارد با آنکه علمای این گروه گواه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت میکنند که مومنان به برص و جذام گرفتار نمیشوند و از این معجزه فایده که بایشان رسیده آن بود که سلب ایمان خلیفه اول خود نمودند و الحال ناصبیان بی دین مبروصی را که مشاهده میکنند او را زیارت مینمایند و در اعزاز و احترام او میکوشند از برای تشبیهی که او راست بخلیفه اول و مطاعن ابابکر ملعون بسیار است و این مختصر گنجایش زیاده از این ندارد و درین باب بهمین قدر اکتفا نمود **رباعی** هر کس که ترا بگیرد از ان سه لعین تسلیم ان بجحیم جای او را بیقین خواهی که بدانی که کیانند انها بو بکر و عمر باشند و عثمان لعین **حکایت** در کتاب ملتقطات از عمو ترمیها در روایت که روزی ابابکر بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت من از حضرت رسول خدا بعد از روز غدیر خم چیزی در باب تو نشنیده ام اگرچه در عهد حضرت پیغمبر ترا امیر المؤمنین میگفتند و من هم میگفتم و خبر دارم که حضرت پیغمبر ترا او صی و وارث و خلیفه در اهل بیت و زنان خود ساخته بود اما اینکه امت خود را خلیفه و جانشین ساخته باشد از او نشنیده ام لهذا من مرتکب این امر شدم و من اکتفاهی و تقصیری نیست پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باو گفت اگر من رسول خدا را بتو نمایم تا هر چه خواهی از او بشنوی و زنگ شک و شبهه از خاطر بزدائی اقرار خواهی کرد که این امر حق منست و خود را از این کار معزول خواهی ساخت و اگر نکنی معترف خواهی بود که مخالفت خدا و رسول او کرده یا نه گفت اگر پیغمبر را ببینم و از و بشنوم بهمان اکتفا میکنم و دیگر محل توقف نیست آنحضرت فرمود که چون از نماز شام فارغ شوی بنزد من آی تا بوعده و فا کنم و ابابکر بعد از نماز شام آمده با او بمسجد قبا رفتند و رسول را در قبله مسجد قبا دیدند و حضرت رسول باو خطاب نموده فرمود ای ابابکر بر تو باد که حق بر امیر و بجای علی و نشسته و حال آنکه آن مجلس مجلس رسالت و پیغمبری است و غیر او سزاوار آن نیست و علی مستحق آن مکان و مقامات است که فرمود

مراد دیس سر انداخته و خلاف قول و گفته من کردی و خود را از غضب من و عذاب آلهی کردانیدی
بعد و این براهین که بغیر حق و راستی پوشیده بکن که تو با اهل آن نیستی و قابلیت آن نداری و اگر انچه گفتم
نشنوی وعده گاه تو آتش دوزخ است و مقام تو در قعر جهنم ابابکر مضطرب شد و از مسجد بیرون
آمد عازم آنکه خود را عزل کند و امر خلافت با امیر المؤمنین علیه السلام تسلیم نماید حضرت سید اوصیا و
سرور اتقیا علیه الف الف التحیة والثنا بخانه آمد و انچه گذشته بود بسلمان بیان فرمود سلمان گفت
ایا این خبر ابوبکر رفیق او را خود خواهد گفت آنحضرت فرمود بلی زود باشد که با او این خبر بگوید و او مانع
شده بوسوسه او بشغل خود مشغول شود بعد از آن آنحضرت فرمود که بخدا قسم که تا مین زنده باشیم این کار را
ترک نخواهند کرد و چون عمر از ابابکر ماجرا را شنید گفت که چه ضعیف رای و بی عقل و ترسنده و بی دل
بوده نمیدانی که آنچه در بین حالت بخاطر آورده و از وی دیده اند کیست از سحرهای بنی هاشم بغیر کار که این
فکرها مکن و بجای خود باش و حکومت را از دست مده عربیه وکان ولی الامر بعد محمد علی و فی کل المواطن
صاحبه و وصی رسول الله حقا و جاره و اول من صلی و من لان جانبه باب هیژدهم در ذکر احوال
ابابکر ملعون در حال نزع و احتضار و آنچه جاری شده در آن وقت بزبان آن غدار نابکار و آنچه
مناسب این باب قال الله تعالی فی کتابه العزیز و یقول یا لیتنی کنت ترابا یعنی حق سبحانه و تعالی در کتاب
عزیز خود فرموده که چون کافر موطن و مسکن خود را با آنچه جهت او آماده و مهیا شده از انواع عذاب
و انواع عقاب در حال نزع و احتضار در نظر می آورد میگوید کاشکی من خاک میبودم و موجود نمیشدم
و علما و دانشمندان اهل سنت و جماعت در کتب خود آورده اند که حضرت پیغمبر فرموده ما من محتضر
یحتضر الا و یری مقعده من الجنة او النار یعنی نیست محتضری که در حال نزع و احتضار باشد مگر آنکه
بیند مکان و ماوای خود را در بهشت یا در دوزخ و در کتاب ملتقطات آمده است که حضرت
امام ناطق جعفر صادق علیه السلام فرمود من احب لقاء الله احب الله لقاءه و من کره لقاء الله کره الله لقاءه اصحاب
آنحضرت گفتند هلاک شدیم یا ابن رسول الله بدرستیکه ما دوست نمیداریم مرگ را آنحضرت فرمود
کاین حالت در وقت احتضار فرمودیم که این حالت در وقت احتضار موت مشاهده میشود که
حضرت سید المرسلین و حضرت امیر المؤمنین حاضر میشوند در آن وقت و هیچکس از دنیا بیرون نمیرود
مگر آنکه در وقت احتضار موت نزد او حاضر شود محمد و علی پس هرگاه آن سید انبیا و سرور اوصیا المؤمن
را در آن حالت مشاهده کند خوش حال و نیک بخت میگردد و چون حضرت رسول اراده انصراف و بازگشتن

نماید

نماید آن مؤمن بگوید بکجا میروید و من اراده دارم که در خدمت و ملازمت شما باشم پس سید کاینات فرماید
که ای دوست میداری که رفیق و همراه ما باشی آن مؤمن گوید بلی پس حضرت رسول اشاره کند بملک الموت که
قبض روح او کن بنرمی و لطف که این دوست و محب ماست و این نظر و اشارت که قبض روح بنده مؤمن
نمیکنند مگر باذن او و خبر میدهند قابض ارواح را که این از محبان ماست پس این آنکسی است که دوست
میدارد لقای خدا را و خدا دوست میدارد دیدن او را نظم باین مژده گر جان سپارم رواست که این مژده
آسایش جان ماست و اما دشمنان محمد و علی پس هیچ چیز ناخوشتر و مکروه تر نیست بایشان نزد احتضار مگر
دیدن محمد و علی از برای آنکه در آن حال میدانند که تضییع حق حضرت رسول و حق حضرت امیر المؤمنین نموده اند
پس حضرت رسول بقابض ارواح بگوید که قبض روح این دشمن ما را بکن پس این آنکسی است که مکروه میدارد
لقای خدا را و خدا مکروه میدارد لقای او را و در اکثر کتب مسطور است که حارث همدانی بیمار شد و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بعیادت و پرسش او آمد و آنحضرت حارث را از ملاقات موت خایف و هراسان یافت
باین کلام معجز نظام او را بشارت داده و از آن خوف و ترس ایمن و مسرور و خوش ساخت و یکی از شعرای عجم کلام
آنحضرت را در رشته کشیده چون مناسب مقام دید بعد از کلام آنحضرت ترجمه منظوم را اینجا مذکور میسازد
و آن اینست عربیه یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا رباعی میدان بیقین تو حارث
همدانی که هر کس که رود ازین جهان فانی بیند بعیان جمال من تا دانی که اهل نفاق است و اگر ایمانی عربیه
یعرفنی طرفه و اعرفه بعینه و اسمه و ما فعلا رباعی او را که شوم بوقت مردن مشهود او بشناسد مرا و من
او را زود معلوم شود نام و نشانش که چه بود و انکار که او آمده باشد بوجود عربیه و انت عند الصراط
معترضی فلا تخف عثرة و لا زللا رباعی خواهی بصراط چون گذارت افتاد آیم بسر راه تو از روی وداد
گویم بتو ای حارث همدان بر آن از لغزش با ترس و مکن در مراد عربیه اقول للنار حین توقف للعرض
ذریه لا تقربی الرجلا ذریه لا تقربیه ان له حبلا بحبل الوصی متصلا رباعی گویم چو ترا توقف افتد
با نار که این نار مکن که دامن کس را بنهاده نزدیک مشو با او و را مگذار که دست با دست سر رشته کار عربیه
اسقیک من بارد علی ظما تخاله فی الحلاوة العسلا رباعی چون تشنگیت رسد ز محشر بکمال از زلال
کوثر دهمت آب زلال کز روی حلاوت عسل آید بخیال وز تشنگی ابد شوی فارغ بال عربیه
هذا لنا خالص لشیعتنا اعطانا الله فیهم الاملا یعنی این کرامت ماراست و مخصوص شیعیان ماست
که عطا کرده است حق تعالی با ما و شیعیان ما و تفسیر علی بن الحسین زواره ای در کشف الغمه آورده

که اسمعیل بن محمد حمیری که بسید اشتهار داشت اما علوی نبود و در اول طریق غنی عشری داشت و چون را
بخدمت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام رسید او را از آن طریق گردانید و مذهب شیعه اثنی عشریه
اختیار کرد و فضایل بسیار در مناقب اهل بیت اطهار دارد حسین بن عون روایت کند که در وقت
بیماری سید بن بعیادت او رفتم اتفاقا وقتی بود که سید در حال احتضار بود و موافق و مخالف او همه حاضر
برگرد او بودند ناگاه نکته سفیدی در روی او ظاهر شد و می افزود و سیاهی محو میشد تا تمام روی او
گشت در غایت نور و صفا در آن حال چشم گشود و این ابیات را انشا نمود عربیه کذب الزاعمون
ان علیا لا ینجی محبه من هنات قد و ربی دخلت جنة عدن و عفا لی الاله عن سیئات فابشروا
الیوم اولیاء علی و تولوا علی حتی الممات ثم من بعده تولوا بنیه واحدا بعد واحد بالصفات یعنی
دروغ پنداشتند زعم کنندگان که علی علیه السلام نجات نخواهد داد دوست و محب خود را از عذاب و عقاب
و سکرات موت و عقبات آخرت و بخدا سوگند که در رفتم در بهشت عدن و عفو فرمود حضرت معبود
از گناهان و سیئات که مرا بود پس بشارت دهید امروز دوستان امیر المؤمنین علی علیه السلام را که تولی کنید
بحضرت علی تا وقت وفات و باز تولی نمایید بپسران علی و یکی بعد از یکی هر کدام که بصفت امامت
و هدایت خلقان آراسته باشند آنگاه کلمه شهادت عرض کرد و جان بقابض ارواح سپرد رباعی
روزی که در اجرم و خطا میبخشند تقصیر گدا و پادشاه میبخشند خوش باش دلا که در چنان معرکه
ما را بعلی و نص میبخشند و در کتاب منهج الفاضلین آمده که ابوبکر در حال نزع تاسف میخورد و میگفت
لیتنی لم اتقلد یوم السقیفة الامارة و الخلافة یعنی ای کاشکی روز سقیفه متولی امارت و خلافت
نمیشدم و بحکم آیه کریمه فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید در وقت نزع عاقبت این کار
مشاهده کرده بود از آن جهت پشیمان و نادم گشته بود و تاسف میخورد و نیز در آن کتاب ذکر شده که
ابوبکر در حین نزع با عایشه میگفت هلک ابوک هذا رسول الله موضنا غضبانا و یبشرنی الی النار یعنی
هلاک شد پدر تو و رسول خدا اینجا حاضر است و روی تمین کرده است و بشارت میدهد مرا بآتش
دوزخ و در کتاب ریاض الایمان از منهاج الکرامه نقل است که ابوبکر بد دین در حین احتضار و
سکرات موت میگفت لیت امی لم تلدنی یا لیتنی کنت تبنة فی لبنة یعنی کاشکی مادر مرا نمی زایید
یا کاشکی میبودم کاهی در خشتی که مشاهده عقوبات آلهی نمینمودم و بعذاب نامتناهی گرفتار
نمیشدم و در کتاب هلکت فلانتم و در کتاب کاشف الحق نقل شده که محمد بن ابی بکر گفت پدرم

در حال

در حال نزع و سکرات در حضور من و خواهرم عایشه و برادرم عبد الرحمن و عمر بن الخطاب میگفت
که محمد و علی اینجا حاضر شده اند و مرا بدوزخ بشارت میدهند و صحیفه در دست محمد است و
عهدهای ما در آنجا نوشته است و بر من میخوانند و میگویند بر حج و مفرق تو و عمر و عثمان و معاذ جبل
و سالم مولای حذیفه و ابو عبیده جراح دوزخ است و چون عمر از پدرم این گفتگو شنید گفت هذیان
میگوید این را از یکی نگویید تا بنی هاشم شماتت نکنند پدرم چشم باز کرده گفت ای عمر من هذیان
نمیگویم ترمیم در غار بودم با محمد و آنحضرت فرمود که در حبشه سفینه جعفر را میبینم که در دریا جاری است
و من گفتم یا رسول الله من نیز میخواهم که ببینم او دست بچشم من مالید من نیز مشاهده نمودم و همه ایمان
در مدینه آن حال با تو گفتم تو گفتی ساحر است اما اکنون بر من ظاهر شد که بسبب آن اعتقاد فاسد
و ظلمی که بر اهل و بیت او کردیم معذب و معاقب خواهیم بود و بدی عاقبت بر ما محقق شد عمر بخندید
و گفت هذیان میگوید و برخاست با برادرم عبد الرحمن از خانه بیرون رفت پس از رفتن ایشان
من گفتم ای پدر بگو لا اله الا الله گفت بخدا که نگویم و نمیتوانم گفت که دوزخ و تابوت نمیگذارند
گفتم چه تابوت گفت تابوتیست از آتش در زیر هر طبقهای دوزخ دوازده کس در آن می بینم یکی من
و دیگر عمر و عثمان و معاذ جبل و سالم مولای حذیفه و ابو عبیده جراح و شش تن دیگر که قابیل پسر آدم است
و نمرود و فرعون و دو مرد از بنی اسرائیل که تبدیل کردند کتاب خدا را و تغییر دادند سنن انبیای خود را
یکی از ایشان تبدیل نمود توریت را و دیگری تبدیل نمود انجیل را و دجال اعور و نام آن مکان فلق است
و از شدت حرارت آن دوزخ تابیده میشود گفتم یا ابت تهذی ای پدر من هذیان میگویی گفت
والله ما اهذی لعن الله ابن صهاک الحبشیة هو الذی صدنی عن الذکر بعد اذ جاءنی فبئس القرین و
مراد از ذکر در قرآن واقع شده ولایت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام یعنی بخدا که هذیان نمیگویم لعنت خدا
بر پسر صهاک حبشیه که او باز داشت مرا از ذکر که ولایت و دوستی علی علیه السلام است بعد از آنکه بما آمده بود
قرآن و رهنمای امر را محروم ساخت پس روی بر زمین نهاد و زاری میکرد و واویلاه و واثبوراه میگفت
تا جان را تسلیم نمود پس عمر و عبد الرحمن آمدند و پرسیدند که بعد از ما چه گفت آنچه شنیده بودیم گفتیم
عمر گفت هذیان گفته است اما از شما رگه تو یا علی بلکه با هیچکس مگو که موجب شماتت میشود و در کتاب
احسن الکبار و در کتاب کاشف الحق از ابو غسان مالک بن اسمعیل نهدی روایت است که محمد بن ابی بکر
گفت در حال نزع پدر را بدترین حالی دیدم گفتم ای پدر ترا بدترین حال مشاهده میکنم گفت ای پسر

امید نجات است گفتم آری گفت اگر حق علی بن ابی طالب را گفتم اگر کوئی نزد او روم والتماس نمایم که تو را حلال نماید

چرا حق کسی را که نزد من مظلوم است که اگر حلال کند گفت برو پس نزد آن حضرت رفتم و گفتم پدرم بیدین حالیست و بدی عاقبت را بجهت ظلمی میداند که بر شما کرده و حقی که از شما انتزاع نموده و من ضامن شده ام که از حضرت شما التماس کنم که او را بحل کنید فرمود که او امر الله یا محمد لما بپدرت بگو که نزد مردم اعتراف کند که امامت حق او نبوده و بناحق انتزاع نموده تا من او را حلال کرده از سر تقصیر و کردهای او بگذرم پس نزد پدر رفتم و ماجرا را با او گفتم گفت که این را بگویم مردم تا روز قیامت بر من لعنت کنند و این ابر نجا وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ مَا كُنتَ مِنْهُ تَحِيدُ پس آهی کشید و گفت کاشکی با فاطمه و خانه او کار نبودی و کاش فجاءه سلمی را باتش نسوختمی و کاش خواهر خود را با شعث بن قیس نداده بودمی و فدک را از فاطمه نگرفتمی و از لشکر اسامه تخلف نکردی و خالد بن ولید را بقتل مالک بن نویره نفرستادمی پس دلیل و شتر و سیفود ناچار تسلیم کرد و در بعضی کتب مذکور است که چون ابابکر در حال نزع و احتضار مشاهده عقوبات الهی نمود که جهت او آماده و حاضر شده است پسر خود محمد را گفت یا محمد برو بخدمت حضرت امیر المؤمنین و بگو تا از سر کرده او در گذرد و گفت از ناصواب من گذشته و مرا حلال کند و جمعی از مهاجر و انصار و صحابه حضرت رسول را حاضر سازد که نزد ایشان اقرار و اعتراف نمایم که خلافت و امامت حق علی بن ابی طالب است و من بخلاف حق و راستی از روی جبر و تعدی از او غصب و انتزاع نموده ام و با آنحضرت بیعت نموده ام که از آنکه در ایام حیوة خود با او بسپارم محمد بن ابی بکر بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام رفت که ماجرا را عرض نماید و در آن اثنا عمر ملعون داخل سرای ابابکر شد و بر کیفیت آن مقال مطلع شده پریشان خاطر و مضطرب حال شد که مبادا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با جمعی از مهاجر و انصار در آمده ابو بکر امر خلافت را با آنحضرت تسلیم نماید فی الفور آن شیطان امت داخل خانه که ابابکر بوده شد و بالشت را از زیر سر آن ملعون برداشت و بروی او گذاشت و بر بالای بالشت نشست آنقدر صبر کرد که ابو بکر خفه شد و جان بمالکان دوزخ سپرد و بعذاب و عقاب الهی گرفتار شد چون محمد نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و پیغام پدر را آورد آنحضرت فرمود که بالشت را حیف کرد و تری و زردی که در بالشت است گواه است محمد تعجیل کرد چون داخل خانه شد پدر را مرده دید و بالشت را نشانی که آنحضرت فرموده بود مشاهده کرد و پرسید که بعد از رفتن من که داخل این خانه شد گفتند بغیر از عمر کسی دیگر پیش پدر تو نشد دانست که ابابکر را آن ضال مضل خفه کرده روانه درک الاسفل نموده است و مدت خلافت ابابکر دو سال و سه ماه بود و بیست روز بود و عمر او شصت و هفت سال و بروایتی هفتاد و یک سال و در کتاب احسن الکبار ذکر شده که ایمان او در چهل و شش سالگی

بود و بیست و سه سال با رسول الله بود و بعد از حضرت پیغمبر دو سال و سه ماه زنده که نه بود و بیست و دو روز وفات وی زنده بود و در تاریخ گزیده که از کتب اهل سنت است آمده که اسلام ابا بکر در سی و هفت سالگی بود و بیست و شش سال از غنا نمود بحسب ظاهر اظهار اسلام می نمود و در روز دو شنبه بیست و دوم جمادی الاخر سنه ثلث عشر هجری متوجه شده با سفل درکات جحیم رسید **حکایت** در زمان خلافت ناقص ابابکر ملعون شخصی درهم چند اورده بامامت با او داد و خود بسفر رفت و در ایام خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمده امانت را از محمد بن ابابکر و باقی ورثه طلب نمود محمد گفت که من علم بدین ندارم و هر دو محاکمه را بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام آوردند آنحضرت تصدیق قول آن مرد نمود و گفت ای محمد پدرت مشغول الذمه این حقست و این مرد را تبلیغ را باو سپرده بر اولاد او لازم است که حق این مرد را بدهند بعد از آن آنحضرت فرمود ای محمد میخواهی که پدرت را بر بینی و از وی بپرسی که امانت این مرد را چه کرده و در کجا ضبط نموده گفت بلی یا امیر المؤمنین آنحضرت فرمود که از فلان دروازه کوفه بیرون رو و چون بفلان مقام و محل برسی مار حوضی خواهی دید که از عقب او چند حوض زمهریر باشد و پیش آن حوض ماده رو و از وی بپرس که امانت این شخص را چه کرده چون محمد بفرموده مولای مومنان از دروازه کوفه بیرون رفت و بآنمکان رسید ناگاه نظر او بحوضان چند افتاد که مقدم ایشان ماده حوضی بود و آن حوضان بر از عقب او می آمدند محمد نزدیک آن حوض ماده آمده او را پرسید که امانت فلان کس را چه کردی آن حوض بزبان آمده گفت ای محمد امیر المؤمنین من پدر تو ابابکرم بسبب ظلم و ستمی که بامر و اولیا و سید اوصیا نمودم و حق او را بجبر و تعدی از او گرفتم حق تعالی مرا بعد از فوت مسخ نموده باین صورت و هیئت مبدل گردانید و بعذاب الیم و عقاب عظیم گرفتار نمود هر که با اهل بیت رسول ظلم کند هر گز از دوزخ خلاصی نخواهد داشت و این عذاب مرا از دوستی و اطاعت شیطان امت کذاب بن کذاب کلاب بن کلاب عمر بن خطاب علیه اللعنة والعذاب میکشم و او بیز زیاده از من معذب و معاقب است و امانت آن شخص را بخاطر ساختم و در محراب مسجد دفن نمودم برو و با او بده و بدانکه ایشان هیچ جز بنده خدا تعالی بغیر از دوستی و محبت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نیست و آنحضرت داعی فاصل نایب و جانشین پیغمبر دان دوستان او در بهشت و دشمن او در دوزخ است و محمد چون این کلمات را از پدر شنید و پدر را بآن صورت مشاهده نمود در آنمکان پدر خطاب نمود و این ابیات را در رشته نظم کشید **عربیه** یا ابانا قد وَجَدْنَا مَا صَلَحَ خَابَ مَنْ أَنْتَ أَبَاهُ وَافْتَضَحَ إِنَّمَا أَنْقَذَنِي مِنْكَ الَّذِي أَنْقَذَ الدُّرَّ مِنَ الْمَاءِ الْمِلْحِ أَيُّهَا الْعَهْدُ نُهْجِمُ وَمَا بَلَّغَ الْمَبْعُوثُ فِيهِ وَشَرَحَ فَبِذَا أَوْصَى أَحْمَدُ نَصًّا أَوَلَيْسَ أَبْوَابُ خَيْبَرَ قَدْ فَتَحَ أَمْ بِمَا دِرَتْ قَدْ نَقَضْتَ بِهَا

بعد ما انجح علیک و کشح ما عسی عذرک فی الحشر غدا و بلک الان اذا الحق اتضح و سألک المصطفی عن ملجوح عن خطایا کم و عن تلک القبح ثم عن فاطمة و اذیتها من ذوی عینک و من ذاک شرح و علیک الخزی من رب السما کلما ناح حمام و صدح یا بنی الزهراء انتم عدتی و بکم فی الحشر میزانی رجح و اذا صح و لائی لکم لا ابالی ای کلب قد نبح یعنی ای پدر ما تحقیق یافتیم که از صلاح ما درات و ان دوستی و محبت امیر المؤمنین علیه السلام است زیانکار است انکسی که تو پدر او باشی و ذلیل و رسوا بدبختی و تحقیق که نجات داده مرا از تو خدا و نیز عفو را آنجنانی که نجات میدهد در را از آب شور آیا فراموش کردی آن عهد را که بسته شد در روز غدیر و در آن روز تبلیغ کرد و شرح داد آن پیغمبر خبیر و نص خلافت که احمد وصیت کرد انبیای تو منزوح است یا از برای انکه که ابواب خیبر بدست مبارک او مفتوح است و ایا میراث گرفتن خلافت را بعد از انکه بخ بخ یا ابا الحسن گفته بود عمود و شکنی کرده بود آن سک کافر و نمیشاید که مکر تو و بال تو نشود فردای روز قیامت وای بر تو در این وقت که بر تو واضح و ظاهر گشته و بدی کردار تو را باین صورت مسخ نموده و وای بر تو آن وقت که سوال کند مصطفی از فضایح افعال تو و قبایح اعمال تو پس سوال کند از شما آن فاطمه و ارث کیست انکه منع کرد از حضرت فاطمه علیها السلام ارث او را اگر نقل نموده از من که فاطمه را ارث نیست و بر تو باد خواری و خواری و نفرین و روزی از خدای آسمان برابر هر مرغ برنده که فریاد و نوحه میکند ای فرزندان زهرا شمایید ذخیره من در روز قیامت و بشما رجحان می یابد میزان من در آخرت پس اگر متاع من در بازار دولای شما رایج باشد و ارزنده من هیچ باک ندارم از سکان فریاد کنند و بعد از آن محمد باز گشته بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمد آنچه دیده و شنیده بود بیان نمود آنحضرت او فرمود که محراب مسجد را کندند و آن بسته طلا را بیرون آورده بصاحبش تسلیم نمود و در کتاب شارق انوار الیقین در تفسیر قول حق تعالی که ان انکر الاصوات لصوت الحمیر آمده که مردی سوال کرد از امیر المؤمنین علیه السلام که چیست معنی حمیر که حق تعالی انرا انکار کرده و بدترین دانسته است آن حضرت فرمود که مراد از حمیر زندیق و صاحب اوست یعنی ابابکر و عمر که در تابوت از آتش باشند بصورت دو حمار و هر گاه فریاد زنند اهل دوزخ آتش بدانند و مکر و نمایند اهل نار از آواز ایشان **رباعی** بو بکر لعین که اندر ناش حاصل در بغض وصی مصطفی شد مایل هر نطفه که از حرام گردد پیدا باشد بامامت چنین سگ قایل **باب هیجدهم در مطاعن بانی بدعت و شیطان امت کلب بن کلاب عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب** ای ناصبی بی دین

طی بر و آن سه لعین بی انکه مطاعن خلیفه دوم شما بیشمار است اما این فقیر اندکی از بسیار و یکی از هزار بلکه قطره از بحار مطاعن او در حیز تحریر می آورد و این را توشه راه آخرت خود میداند **طعن اول** در روز اول خلافت و امارت عمر منزل حق چهار صد کس بولایات و شهرها و قبایل عرب جهت رسوخ خلافت خود روان کرد و اینکه از مردم از برای او بیعت بگیرند و هر که از اطاعت او ابا و امتناع نماید انکس را بجبر و قهر او ابر بیعت او وا دارند و متمردین را بکشند و اطفال و عیال ایشان را اسیر سازند و اموال ایشان را بتاراج ببرند تا چار مردم سر باطاعت آن ملعون بی دین فرود آوردند و از هر طرف تحف و هدایا جهت او فرستادن و نیز در اوایل خلافت با این نحو جمعی را جهت رسوخ خلافت آن ملعون بقبایل عرب و امصار و جمیع بلاد اسلام فرستاد اما بر سولان او فرمود که مردم الیطف و مهربانی و بحیله و مکر بر بیعت ابابکر در آورند که مبادا چون مردم خبر فوت حضرت رسول و خلافت ابابکر را استماع نمایند و جبر و تعدی آنان مردود دان بایشان رسیدن از هر طرف بیرون آیند اطاعت نکنند و هر که را خواهند هر قبیله خلیفه برخود امیر سازند یا آنکه خبر وصایت و ولایت امیر المؤمنین بحکم رب العالمین و بفرموده سید المرسلین باطراف و اکناف جمیع بلاد و قبایل مسلمین رسیده از هر طرف بدار مبارکه جمعیت نمایند و او خلافت را از ایشان گرفته بصاحبش رسانند **طعن دوم** در روز دوم خلافت عمر منزل سقر با کرش ولایت نامها فرستاد که من بوصیت ابابکر خلیفه و جانشین رسول انام امام و رهنمای مسلمانانم و در روز سیم در اطراف و اکناف بلاد اسلام عمال و حکام فرستاد و در روز آن ملعون بیدین و بی ادب بر بالای منبر رسول آمده شروع بخطبه خواندن کرد و چون از خطبه فارغ شد بدعتی بخاطر نامبارکش رسید چنانکه صاحب کشاف در تفسیر و حمیدی در جمع بین الصحیحین روایت نموده اند که در روز چهارم خلافت ناصر خود بر بالای منبر گفت ای مردمان هر که مهر زنان را زیاده از چهار صد درهم کند او را حد زنم و آنچه زیاده از چهار صد درهم باشد گرفته داخل بیت المال میکنم زنی در مسجد حاضر بود از جا برخاست و گفت ای عمر سخن تو اولیست یا قول یا گفته خدای تعالی عمر گفت قول و فرموده خدا تعالی آن عورت این آیه کریمه را خواند وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا بر او خواند و گفت بچه جهت منع میکنی ما را از آنچه خدا تعالی بما عطا فرموده معنی آیه کریمه آنکه اگر داده باشید یکی از زنان را مال بسیار بجهت کابین فرا مگیرید از آنچه داده اید چیزی و گفته اند که قنطار پوست گاویست که مملو باشد از زر طلا و نقره عمر خجل شد در کریوا افتاد و گفت كُلُّ النَّاسِ أَفْقَهُ مِنْ عُمَرَ حَتَّى الْمُخَدَّرَاتُ فِي الْبُيُوتِ یعنی همه مردمان فقیه تر بوده اند از عمر حتی زنان مخدره در خانها فی الحجال

اباکر
بجهارم

الحق کسی که حکم بر چهار دینار نکرد نکند و گوید همه مردمان از من دانا تراند

وزنان را در دانش بجز در هیچ دهد چه قابلیت آن دارد که پای بالای منبر پیغمبر خدا کذارد و دعوای
خلافت و رهنمای خلایق نماید **حکایت** در کتاب خرایج وجرایح از سلمان فارسی رضی الله عنه نقل
شده که کفت بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسانیدند که عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب شیعیان و
دوستان ترا ببدی یاد میکند و من در خدمت آنحضرت بودم که بباغی از باغهای مدینه رفت بحسب
اتفاق عمر دران راه دچار شد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با او خطاب کرد که ای عمر بمن رسیده که تو دوستان
ومحبان مرا ببدی یاد میکنی عمر در جواب حرف ناصواب کفت پس آنحضرت کمانی را که در دست مبارک داشت
بر زمین انداخت دیدیم کمان کمان اژدهای شد و بهیئت شتر بزرک دهان باز کرده رو بجانب عمر کرد
که او را فرو برد عمر بجزع واضطراب در آمد فریاد بر آورد که الله الله یا ابا الحسن لا عدت بعدها فیما ان
برای خدا بفریاد من رس یا ابا الحسن توبه کردم که بعد ازین چنان نکنم و چنین نکویم و خود را در پناه آنحضرت
در آورده تضرع مینمود و فزع میکرد پس آنحضرت دست دراز کرد و حلق اژدها بکرفت دیدند که همان
کمان بود که در دستش بود و عمر ترسان ولرزان بخانه خود رفت چون شب در آمد من و مؤمنان مرا طلب
نمود و کفت برو بنزد عمر و بکو آن مالی که از اشیا از جانب مشرق آورده اند بیرون آر و با اهل آن قسمت کن و
آنحضرت فرمود که مال اشیا از آن اوست چنانکه هیچکس را علم بران نیست بنزد او آورده اند و در خاطر دارد که کسی را
در آن شریک نکند سلمان کوید بنزد عمر رفتم و پیغام را رسانیدم و کفتم پیش از آنکه در میان مسلمانان رسوا
و بی اعتبار شوی مال را با ایشان قسمت کن کفت ای سلمان صاحب تو از کجا علم بران بهم رسانید کفتم مکر
با چیزی مخفی و پوشیده هست **نظم** برو علم یک ذره پوشیده نیست ۝ که پیدا و پنهان بپیشش یکیست ۝ کفت
ای سلمان بر تو مهربانم بیا و از وی جدا شو و با پیوند که او از جمله ساحرانست کفتم ای عمر بد کفتی و او را بد
شناختی آنحضرت وارث اسرار نبوت و رسالتست و علمش علم لدنی است و نزد او از اسرار علوم ربانی
بیش از آنست که تو دیده و شنیده پس چون از من مایوس و نا امید شد کفت برو بمولای خود بکو که عمر
میکوید سمعنا و اطعنا یعنی شنیدم و فرمان بردم و هر چه فرمایی چنان کنم چون بخدمت آنحضرت آمدم
فرمود که آنچه میان تو و او کذشت بیان کن کفتم یا امیر المؤمنین یقین که دانا تری از من در آنچه کذشته است
میان من و او پس تمامی آن کفتکوها را بیان فرمود و کفت ترس اژدها تا هنکام مردن از دل او بیرون
نمیرود و سمعنا و اطعنا را از بیم اژدها میکوید و چون صبح شد آن مال را بر مسلمانان قسمت نمود **رباعی**
ازین ترهات دیک بند نشنی ۝ تا انجا حاصل کی وقت در ۝ رو لعن عمر بکار چون کنم ۝ وجه دیکر

کم از علیست بردار برو **طعن سیم** از قبایح و مطاعن آن مردود آن بود که در شکم حضرت سیدة النسا
فاطمه زهرا علیها السلام زده فرزندی محسن نام در رحم او بوده سقط شد در اخبار آمده که چون پیغمبر خدا از دار
فنا برای بقا و فردوس اعلی انتقال فرمود عمر با جمعی از منافقان منزل ساخته در سقیفه بنی ساعده جمع شده
با ابی بکر بیعت کردند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بتجهیز سید کاینات قیام نمود و بعد از آن آنحضرت معاودت
اختیار نموده در منزل مبارک خود نشست و طلب حق خود ننمود آن کروه کمراه دست از آنحضرت بر نمی داشتند
و اراده داشتند که آن شاه ولایت را به بیعت ابابکر در آورند عمر و خالد ولید با جمعی از اشقیا هیمه و آتش
بدر خانه آنحضرت آوردند و کفتند که اکر علی و اصحابش بیعت نمیکنند او را با هر کس که در این خانه است
میسوزانیم و آتش در در خانه آنحضرت بر افروختند بنابر خلافت و بیحیایی نمودند فاطمه زهرا در پیش در آمد
که از نخالت صحابه بموعظه و نصیحت نایره عناد و نفاق ایشان را منطفی سازد عمر ملعون چون دانست
که آن معصومه مظلومه در عقب در است دست برد که اشته بقوت تمام در را حرکت داده که تا دو پهلوی
او را میان در و دیوار افشرد که از شدت آن بتول عذرا و بضعه مصطفی آه دردناک کشید و غلغله در
معتکفان صوامع قدس افتاد و از اثر آن ضرب فرزند محسن نام سقط شد و آن منافقین داخل خانه
آن مطهره مظلومه شدند عمر شمشیر حواله بازوی آن مظلومه نموده بازوی او را مجروح کردانیدند و قنفذ
که قوم ابوبکر لعین بود تازیانه بر کتف سیدة النسا زد که از آن متالم کردید و در بعضی روایات آمده که
در آن روز خالد ولید پلید عمودی حواله حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نمود آنحضرت او را بقوت سر پنجه حیدری
از دستش بیرون آورده طوق و قلاده کردن آن سک ساخت و هر چند سعی نمودند که از کردن آن خارجی
بیرون کنند نتوانستند و دانستند که آهن سرد کوفتن نفعی ندارد و بعد از چند روز که دل کردن
آن ملعون خوب نرم شد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعجز و التماس ابوبکر آن آهن را بی تابش کوره و آتش
چون موم تاب داده از کردن خالد ولید پلید بیرون آورد و آن منافقان بی دین با این معجزات که از
حضرت سید الوصیین مشاهده مینمودند کینه و عداوت جبلی و بغض و عناد قدیمی خود را ظاهر ساخته
از قساوت قلب و شقاوت ذات هیچ باک نداشتند و آتش دوزخ را معطل نداشته خود را سبب
این افعال قبیحه و اعمال شنیعه حطب نار جحیم و مستحق عذاب الیم ساختند و در بعضی نسخ مذکور است
که چون خالد ولید جرات و بی ادبی رفیق خود عمر را دید او نیز شمشیری که با غلاف در دست داشت بران
معصومه فرود آورد و بعضی اسقاط جنین را از فعل خالد میدانند و آنچه نسبت به پیوسته آنکه از ضرب

عمر ملعون آن فرزند سقط شد و استخوان پهلویش شکست و بهمان سبب بعد از اندک روزی فاطمه زهرا
بدار الجنان خرامید ظاهرا آتش بدر خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام زدند و در بر شکم او کوفتند و استخوان
پهلویش را شکستند و جنین را ساقط ساختند و از حسن و حسین و علی و عباس که در آن خانه بودند شرم
نکردند و از خدا و رسول اندیشه نمودند با اسلام و ایمان و جانشین رسول احرام نمودن خالی از اشکال نیست
مؤلف رباعی چندی بسفر بودم و چندی بحضر ۝ دیدیم بجز اهل دانش و هنر ۝ معلوم شد از صحبت اهل بصر
ذکری نبود بهتر از لعن عمر ۝ **حکایت** ابن عبد ربه در جلد دویم کتاب عقد ذکر نموده که ابن عمر در هنکامی که دین و ملت
در وقت خلافتش براهی میرفت زنی از زنان قریش او را دید کفت ای عمر ما ترا عمیر میدانستیم
و ترا عمیر میکفتند یعنی بتصغیر نام میبردند چنانکه کویند بودن و خوک و سکل و بعد از آن عمر شدی و
مدتها عمر بودی پس امیر المؤمنین شدی و حالا ترا باین نام میخوانند و اکر میخواهی نزد عمای پیغمبر و خوانی
خواهی که ای پسر خطاب از خدا بترس و حق را بمن له الحق برسان و از کردهای زشت توبه کن که حقیر بیب
نزد تو باشد و نزد این حکومت **طعن چهارم** آنکه مانع متعه شد از متعه حج و متعه نسا که حضرت حق بجواز و تقاضا
بآن امر فرموده بود چنانکه حمیدی در جمع بین الصحیحین آورده که عمر کفت متعتان کانتا علی عهد رسول
الله حلالین فانا احرمهما و اعاقب علیهما متعة الحج و متعة النساء یعنی دو متعه است که در عصر و زمان
حضرت رسالت پناه حلال و مشروع بود و مردم آنرا بجای می آوردند بحکم خدا و رسول اما من در وقت
انفاذ احرام کرده منع میکنم از ارتکاب آن و مردم را بدان عقاب میکنم هر که بران اقدام نماید یکی متعه حج است
و دیکری متعه زنان و در بعضی روایات آنکه کفت سه چیز بود حلال در زمان حضرت رسول و من آنها را
منع نمودم و هر که انکار اعمال آورد او را زجر و عقاب میکنم متعه زنان ~~و در بعضی روایات آنکه کفت سه چیز بود~~
~~حلال در زمان حضرت رسول و من آنها را منع نمودم و هر که انکار اعمال آورد او را زجر و عقاب میکنم~~
متعه زنان و متعه حج و کفتن حی علی خیر العمل در اذان و اقامت موجب آیه کریمه فمن تمتع بالعمرة الی الحج
این فرض خدا را از کردن مردم بینداخت و باطل کردانید حج مردم را و همچنین متعه زنان را بر طرف کرد
با آنکه طوایف اهل اسلام اجماع و اتفاق کرده اند که در زمان حضرت رسول و در ایام خلافت ابابکر
و اوایل خلافت عمر نکاح متعه حلال و مستمر و شایع بود و عمر از آن بطرفت طبع نحس خود حرام کرد و منع نمود
بر طرف ساخت کفتن حی علی خیر العمل را در اذان و اقامت و در بعضی روایات آنکه در زمان خلافت
ابابکر خلفای ثلثه مشورت میکنند بر کفتن حی علی خیر العمل را در اذان و اقامت بر طرف ساختند چنانکه

اصل

ومتعه حج و کفتن حی علی خیر العمل
واقامت بموجب آیه

قبل ازین سمت کذارش یافته و مشهور است که میانه شیعه و سنی بر مسئله متعه نزاع بود یکی از شیعه
پرسید که ترا بر حلیت متعه چه دلیلست کفت دلیل من قول عمر بن خطابست که در جمع بین الصحیحین
از حدیث طرق علمای شما نقل کرده اند که عمر کفته متعتان کانتا فی زمن رسول الله و انا احرمهما کدام دلیل به
ازین است که او میکوید که در زمان پیغمبر حلال بود و من او را حرام کردم تو سر بر دیوار روزی تو خدا نیستی
و رسول خدا نیستی چرا چیزی را حرام میکنی و سنی بهمین بحث الزام یافت و ساکت شد چه یقین و روشن
کشت که تابع و فرمان بردار رسولی که از جانب خدا حلال و حرام را امر و نهی میفرماید اولیست از تابعیت
عمری که خلافتش بمبایعه ابابکر ثابت شده بی رضای خدا و رسول و هر که خلاف کفته خدا و رسول
او کند از جمله کفار و ملاحده و مستوجب لعن و طعن و عذاب و عقابست و آیه کریمه فما استمتعتم به
منهن فآتوهن اجورهن فریضة در قرآن مجید در اباحت متعه واقع شده یعنی آنچیزی که با ایشان
استمتاع کردید از زنان پس بدهید آنچیز را با ایشان یعنی مهر ایشان را با ایشان بدهید که آن فرض
و لازم است و مفسران از ذوات ثقات روایت کرده اند که مراد از استمتاع در این آیه نکاح متعه است
و علامه حلی در نهج الحق ذکر کرده که ابن عباس فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی فآتوهن اجورهن
فریضة قرائت مینمود و در کتاب لوامع الانوار ذکر شده که در مصحف ابن مسعود نیز باین طریق ثبت
نموده و مراد از اجل مسمی در این آیه مدت ایام متعه است و این صحیحست در اباحت متعه و احادیث
بسیار در طریق اهل بیت اطهار در ثواب متعه و ترغیب بآن وارد شده چون درین مکان مناسب دید
بذکر بعضی از آن مبادرت مینماید روایت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هر که ایمان بخدا و روز
قیامت دارد بیرون نمیرود از دنیا تا آنکه متعه کند چه حلال نیست و نیز از آنحضرت مرویست هر کس که متعه کند
زن مؤمنه را مثل آنست که زیارت خانه خدا کرده باشد و همچنین از آنحضرت مرویست که هر کس که متعه
کند یکمرتبه آزاد میشود ثلث او از آتش دوزخ و هر که متعه کند دو مرتبه آزاد میشود دو ثلث او از آتش
دوزخ و هر که متعه کند سه مرتبه آزاد میشود ~~ثلث او~~ جمیع بدن او از آتش دوزخ و از آنحضرت مرویست
که هر که متعه کند یکمرتبه هست او را درجه مثل درجه حضرت امام حسن علیه السلام و هر که دو مرتبه متعه کند هست او را
درجه مثل درجه امام حسین علیه السلام و هر که متعه کند سه مرتبه هست او را درجه مثل درجه حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام و هر که متعه کند چهار مرتبه هست از برای او درجه مثل درجه محمد صلی الله علیه و آله و روایتست از
سلمان فارسی و مقداد بن اسود الکندی و عمار بن یاسر رضی الله عنهم که بودیم ما روزی در خدمت

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آنحضرت برخاست و خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای حضرت باری تعالی
روی مبارک بطرف ما کرد و فرمود ای گروه مردمان بدرستیکه جبرئیل امین از نزد حضرت رب العالمین جهت من
تحفه آورده است که آن متعه است که این تحفه پیش از من بهیچ پیغمبری فرستاده نشده و من امر میکنم شما را
بتمتع کردن که متعه سنت منست و بعد از من سنت مرا بپای دارید و هر که قبول نکند فرموده مرا و عمل نکند
بآن و زن نخواهد داد دست است مرا از سنت و من از وی ام و هر که خلاف امر من کند خلاف فرمان خدای تعالی
کرده است و بتحقیق که اصحاب من یکی تکذیب قول من کرده منع متعه خواهد کرد و ترک این سنت مردم خواهند کرد
فرمود پس خدا را گواه میگیرم که آنکس از اهل دوزخ است و لعنت خدا بر کسی باد که خلاف امر من کند در سنت
و هر که انکار کند سنت مرا بر خلاف امر من کرده است و هر که خلاف امر من کند بتحقیق که خلاف امر خدای تعالی
کرده است و هر که بر خلاف امر حق تعالی کند پس اوست از اهل نار و بتحقیق که مخصوص ساخته است خدای تعالی
متعه را بمن و تفضیل داده است مرا باین سنت بر دیگر پیغمبران پس هر که متعه کند در عمر خود یکبار او از اهل
بهشت است و هر گاه مرد با آن زنی که متعه شده است بنشیند در یک مکان فرود آیند برای ایشان
دو ملک که حفظ ایشان کنند تا آنکه از آن منزل برخیزند و هر گاه حرف بزنند خواهد بود گفتگوی ایشان
با یکدیگر ذکر و تسبیح و هر گاه مرد دست زن را بگیرد میریزد گناهان ایشان از انگشتهای ایشان و هر لذت
و شهوتی که بیابند حسنات مثل کوهها و هر گاه ببوسد زن را بنویسد خدای تعالی برای هر دو بهر بوسه ثواب حج
و عمره و هر گاه مقاربت واقع شود بنویسد خدای تعالی بهر لذت و شهوتی که بیابند حسنات مثل کوهها و هر گاه
برخیزند و غسل کنند و بدانند هر دو پروردگار خود را و بدانند که متعه سنت منست خدای تعالی خطاب میکند
ملائکه که نظر کنید باین دو بنده من که برخاستند و غسل میکنند و میدانند که من خدای ایشانم گواه باشید
که من آمرزیدم هر دو را و نمیرسد آب بموی از بدن ایشان مگر آنکه بنویسد از برای ایشان بعدد هر مویی که
در بدن ایشان است ده حسنه و برطرف سازد از ایشان ده سیئه و بلند سازد از برای ایشان ده درجه راوی
گوید که برخاست از جای خود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و گفت یا رسول الله من تصدیق قول او فرموده شما
کردم چه جزاست اجر آنکسی که سعی کند و از برای برادر مؤمن متعه بهم رساند حضرت رسول فرمود که سعی
کننده را ثواب و حسنات برابر ثواب هر دو است حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود چه جزاست ثواب هر دو
و آنحضرت فرمودند که هر گاه برخیزند و غسل کنند خلق میکند حق تعالی بعدد هر قطره آبی که از بدن هر دو
چکیده فرشته که تسبیح و تقدیس خدا کنند و ثواب آن از برای ایشان است تا روز قیامت یا علی هر که نشود

برای ایشان هم

ای عوضها

این حدیث را دوست ندارد نیست از جماعتی که بمن ایمان آورده باشد و من از وی بیزارم
و نیز مرویست که روزی سید کائنات نشسته بود و در خدمت آنحضرت ذکر متعه و ثواب آن مذکور
شد پس آنحضرت فرمود که آیا میدانید که چه جزاست ثواب متعه کردن گفتند نه یا رسول الله گفت
بدرستیکه جبرئیل علیه السلام بکرات آمده بمن گفت ای محمد خدای تعالی ترا سلام میرساند و مخصوص ساخته است
ترا بتحیت و اکرام و میگوید ای محمد یک درهم که مؤمنی بمتعه بدهد بهتر است نزد خدای تعالی از هزار
درهم که بدهند بغیر متعه در راه خدای تعالی یا محمد خدای تعالی خلق کرده است در بهشت حور عین از برای
آنکه متعه کرده است در دنیا یا محمد هر گاه مؤمنی صیغه متعه بگوید مؤمنه را برخیزد از مکان خود تا
آنکه آمرزیده شود و از برای مؤمنه هست مثل ثواب مؤمن و ندا کند ندا کننده از آسمان بدرستیکه
خدای تعالی میگوید ای بنده من کردی تو متعه را امید ثواب داری تو از من که خوشحال کنم ترا امروز ببخشیدم
سیئات ترا و زیاد کردم حسنات ترا و نیز از آنحضرت مرویست که هر که متعه کند یکمرتبه ایمن شود از غضب
خدای تعالی و هر که متعه کند دو مرتبه حشر میکنند او را با نیکوکاران و هر که سه بار متعه کند در بهشت همراه
منست و هر گز یاد کند زیاد میکند خدای تعالی مرتبه او را و درجات او بلند میشود یا علی این تحفه ایست
که خدای تعالی بتو و شیعه تو داده است یا علی در روز قیامت می آیند متمتع و متعه بر شتران از نور سوار با
حلهای رحمت و کرامت میبرند بجانب بهشت بر نگذرند با احدی مگر گویند که آیا اینها ملائکه مقربند و
پیغمبران مرسلند پس گویند نه ملائکه مقربند و نه انبیاء مرسل اینها جماعتند که متعه کرده اند در دنیا
پس داخل بهشت شوند هر چند ایشان را گناه بوزن کوهها و عدد ریگ بیابان باشد و میدهد خدای تعالی
هر یک از ایشان را در جنت عدن چهل هزار شهر از طلا در هر شهری چهل هزار قصر و در هر قصری چهل هزار
خانه و در هر خانه چهل هزار مائده چهل هزار کاسه در هر کاسه چهل هزار رنگ از طعام و شراب و در هر خانه
هزار تخت است از طلا مطلع هر تخت هزار ذرع و عرض آن هزار ذرع در ذرع بر هر تخت حوری باشد از حور العین
و هر حوری سیصد گیسو داشته باشد از نور بر دارد هر گیسوی او را هزار کنیز و آن گیسوها را بمشک و عنبر
معطر ساخته باشند تا آنکه وفا کرده باشد خدای تعالی اجر متمتعین را و میدهد خدای تعالی در جنت النعیم
ایشان را ثواب هزار شهید و چهل صدیق و عمل شصت هزار زاهد و طلب آمرزش کنند از برای ایشان
آفتاب و ماه و دواب و طیور و هر سنگ و ریگ و خشک و تر تا آنکه ماهی در دریاها و برگ در درختها
و بنویسد خدای تعالی برای ایشان ثواب چهار حج و چهار عمره با پیغمبری از پیغمبران و هر عمره با صدیق و شهید

و در هر مائده هم

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هر که بمیرد و متعه نکند خواهد آمد روز قیامت اجدع و
مراد از اجدع آنست که بدمنظر و بدهیئت باشد مثل کسی که بینی یا یک عضو او ناقص باشد و نیز از آنحضرت
مرویست که متعه کردن از دین ما و دین پدران ماست پس هر که عمل کند بآن عمل کرده است بدین ما و هر که
انکار کند از انکار دین ما کرده است و در دین دیگر است متعه کردن نور دولت و امان است از نار
بدرستیکه فرزندی که از متعه بهم رسد بهتر است از فرزندی که از زوجه دائمی بهم رسد و انکار کننده
متعه کافر و مرتد است و هر که مصر باشد در متعه کردن مؤمن است و هر گاه مؤمنه متعه شود بمؤمنی بسیار آید
و صدقه کند آن دینار را بنویسد خدای تعالی از برای او دو ثواب یکی اجر صدقه و دیگری ثواب متعه حکایت
در کتاب منهاج الفاضلین آمده که روزی عبدالله بن زبیر در مسجد سخن میگفت و عبدالله عباس در آخر عمر
مکفوف و نابینا شده بود داخل مسجد شد عبدالله زبیر گفت آمد کوری که خدا دل او را کور کرده است حلال
میداند متعه را و متعه زنای محض است عبدالله عباس چون آن سخن شنید بنشست و گفت خدای تعالی چشمهای
ما را بسته و عقلهای شما را و بخدا قسم که نازل شده متعه در کتاب خدا و صحابه در زمان حضرت رسول متعه میکردند
و آنحضرت از آن نهی نکرده و بعد از آن رسول دیگری نیامده که حرام کند متعه را و دلیل بر این قول عمر است که گفت
دو متعه است که در زمان پیغمبر خدا حلال بوده من حرام میکنم تو اما گواهی عمر را قبول کردیم که در زمان رسول حلال
بوده و تحریم او را قبول نمیکنیم و تو از متعه حاصل شده پس برو بپرس مادر خود را از دو برد عوسجه عبدالله
زبیر بجا رفت و از روی غضب با مادر گفت خبر ده مرا از دو برد عوسجه مادرش در جواب گفت پدر تو
با رسول خدا بود و مردی عوسجه نام دو برد هدیه برسول داد و آنحضرت آن هر دو برد را بپدر تو داد و پدرت
آن دو برد را بمن داد و من متعه او شدم و بتو حامله گردیدم و تو از متعه حاصل شدی و در کتب سیر و احادیث
مسطور است که عبدالله عباس و عبدالله مسعود و جابر بن عبدالله و ابو سعید خدری و سلمه بن اکوع
و مغیرة بن شعبه و اسماء بنت ابی بکر و جمعی دیگر از فضلای صحابه و تابعین بنهی عمر التفات نکرده بمباحث
متعه فتوی میدادند و بر آن عمل مینمودند و میگفتند که ما از حضرت رسول شنیده ایم که متعه حلال است
و بقول عمر از آن باز نمیگردیم و بر این اعتقاد بودند تا از دنیا رحلت نمودند و در صحیح ترمذی آمده که مرد
شامی از ابن عمر سؤال کرد از متعه نساء ابن عمر گفت حلال است شامی گفت پدر تو از آن نهی کرده ابن عمر گفت
بگفته پدر خود ترک سنت و فرموده پیغمبر خدا را نخواهم کرد و در مسند احمد بن حنبل مسطور است که عمران بن
حصین گفت که نازل شد آیه متعه نساء در کتاب خدا و ما عمل میکردیم بآن حضرت رسول و جمیع صحابه متعه میکردند

و نشنیدیم

و نشنیدیم که آن قرآن نسخ کرده باشد یا رسول منع نموده باشد تا آنکه رسول خدا از دنیا رفت و در صحیح
مسلم مذکور است که از جابر بن عبدالله انصاری پرسیدند که آیا متعه مشروع و حلال است یا نه جابر فرمود
آری حلال است و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله متعه را مشروع کرد بحکم خدای تعالی و شارح مقاصد و صاحب
هدایه فقه حنفی نقل کرده اند که مالک را مذهب اینست که متعه حلال است ثعلبی در تفسیر خود روایت
کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود لولا نهی عمر عن المتعة ما زنی الا شقی یعنی اگر نهی نمیکرد عمر متعه را هرگز
زنا واقع نمیشد مگر از بدبختی و یحیی بن اکثم که از جمله مشایخ نواصب بوده و فتوی بتحریم متعه میداده
مشهور است که مرض ابنه داشته و لواطه را بر خود حلال میدانسته و نیز مشهور است که باعث بدعت و شیطان
امت عمر بن خطاب علت ابنه داشته و بهمین علت و مرض گرفتار بود مواطی غلام وی در خدمت او دایه که
میبود و یکی از شعرا اشاره بدین کرد بیت امام اوست که خلق جهان غلام ویند از آنکه از هوس افتد بزیر پای
غلام حکایت در کتاب مجلی مرآت المنجی و در کتاب مجالس المؤمنین آمده که یکی از ناصبیان دمشق را زنی
بود همسایه بود مرد غریبی هر روزه بخانه آن زن می آمد آن ناصبی از آن مرد غریب پرسید که وجه آمدن تو بخانه
این زن چیست گفت او را نکاح متعه کرده ام چون آن ناصبی این سخن از او شنید زن حلال او را بگرفت و
فریاد بر آورد که بیایید ای مسلمانان که رافضی مستحل متعه را گرفتم از هر طرف جمع کثیر از سنیان روی جمع شدند
و آن غریب بیچاره را گرفتند و پیش قاضی بردند قاضی پرسید که با این مرد غریب چه کار دارید گفتند که میگوید
که من فلان زن را نکاح متعه کرده ام پس یکی از نایبان قاضی که در باطن حال شیعه اثنی عشری بود برخاست
و نزد مرد غریب رفت و گفت اگر خلاص و نجات خود را میخواهی باید که نزد قاضی بگویی که زنا کرده ام و بعد از آن
نزد قاضی آمده گفت این مرد مظلوم و بیگناه است و آنچه او میگوید غیر آنست که این جماعت میگویند پس قاضی
صورت حال را از آن مرد غریب پرسید چون او بتعلیم نایب قاضی اعتراف بزنا نمود قاضی او را رها کرد
و آن جماعتی که او را آورده بودند دست از او برداشتند و اظهار معذرت نمودند که ما از او شنیده بودیم که
میگفت متعه کرده ام و اکنون میگفت که زنا کرده ام متعرض او نمیشویم و آن جماعت متفرق شدند
و آن مرد غریب بیچاره بواسطه اعتراف بزنا از شر ایشان خلاصی یافت ای ناصبی بی دین اگر کسی در بلاد شما
بزنا و لواطه که در هیچ ملتی و شریعتی حلال و جایز نبوده مبادرت نماید متعرض نمیشوید و اگر اقدام بنکاح
متعه نماید متعرض او شده حکم بقتل او میکنید که چرا بفرموده خدا و رسول عمل کرده و خلاف گفته عمر نموده
و یکی از شعرا این مضمون را بنظم آورده عربیه زُناتکم تعفون عنها و من اتی الیکم من المستمتعین قتلتم [illegible]

پرسیدم

اشعارهم

انکه عمر روزی در ایام خلافت ناقص خود در شارع می گذشت افتاد مل خانه رسید بکمان انکه اهل خانه
بشرب خمر یا بفعل منکری اقدام مینمایند از دیوار خانه داخل شد که امر بمعروف و نهی از منکر نموده ایشانرا
از فعل نامشروع ممنوع سازد و اهل خانه را که نظر بر جمال نا خوش او افتاد گفتند ای نسناس ظاهر
وای شریر قاذ الذی یوسوس فی صدور الناس درین وقت بکجا بوده و بچه کار امدی حرام خلافت
بناه جلالت دستگاه فرمودند که بمظنه انکه شما با شروعی اقدام نموده اید آمدم که شما را منع و زجر
نمایم ایشان جواب گفتند مصرع تو بر فرمایان جرا خود تو بر که میکنند ای خارجی بکو تو از دایه تکلیف
خارجی و لا استحقاق تو در ایذا و استحقاق بمراتب شتی از ما بیشتر و تو بمنع و تشنیع اولیتری
اکر از ما یک تقصیر سر زده باشد از تو بچند جهت در همین کار مخالفت حکم خدا صادر کشته و بوجوه
سه عده از تو درین امر چون در اصل نا پاک خطا واقع شده اول انکه حق سبحانه و تعالی فرموده و لا تجسسوا
یعنی تجسس احوال و عیوب مردم نکنید که حق تعالی ستار العیوبست و تو که بکردن شکستن خود در خلیفه
سیلانی میاید که سر بوش با غیر بر بده در دوم دیگر انکه حق عز و جل فرموده که و لیس البر ان تاتوا البیوت
من ظهورها و لکن البر من اتقی و اتوا البیوت من ابوابها یعنی خوب نیست از پشت بام داخل خانها
شدن نیکی آنست که از خدا بپرهیزید و از ابواب خانها در آیید و تو در واکذاشته چون دزدان
و شب روان از دیوار در امدی و از نیکی و تقوی که خدا گفته یاد نیاوردی و دیگر انکه حق سبحانه و تعالی
فرموده که ان بعض الظن اثم و تو کمان بد در حق ما بردی و آثم شدی دیگر الله تعالی فرموده و ان جاءکم
فاسق بنبا فتبینوا و تو تحقیق نا کرده بر سر ما آمدی و ما را بجاسوسی دیگر ایزد تعالی فرموده لا تدخلوا
بیوتا غیر بیوتکم حتی تستانسوا و تو بی رخصت و اذن داخل خانه ما شدی اکر خانه دیکران نیز
از خود میدانی و اکر دعوای انس میکنی چون تو از جنس انس نیستی حاشا و کلا که ما را با تو انس بوده باشد
بیت دیو وحشت بایل از دیار تو انس را حیرت فزاید کار تو آهی غول داه زن وای بو الفضول نر برد
و نر زن بجا اختلاط و اشتلی سر زده بنزل ما آمدی و چون دزدان و شب روان از دیوار بجه کار داخل
وثاق و کاشانه ما شدی اکر دیو آمده بجان عزیزت قسم که در سر کار ما هیچ در کار نیست بیت دیو
کار بجای رسیده ضعف و سستی که موش خانه راه میبرد بعصا دیگر انکه حق تعالی فرموده و سلموا علی اهلها
و تو چون دیو بیکار از بند رها شده باشند بی محابا از در ون در امده از تحیت و سلام گذشت مومنان و شیوع
اهل جنانت سر باز زدی و مانند ابلیس لعین و شیطان رجیم کبر و منی و نخوت و خود بینی دنا روشناخونی باختی

عسی ...

منافق
و چون سک دیوانه بکونکی در آمدی و از دیوار کریز زشت و کفتار ناخوش درشت عیش و صحبت را بر ما
کردی اولی و انسب آنست که با این سلامت نفس و کاردانی شیکردی و تهی برداری و خلافت و جا
نشینی رسول را بصاحبش کذاری و عزیزی مناسب این مقام گفته نظم ترا چه حد که نهی پای بر مقام
رسول ترا رسد که کنی شب روی و عیاری چو فرق نیست بر بیت حلال را ز حرام چرا تو دست ازین
کار بر نمیداری تو مست باده جهلی ز عقل و هوش ملاف سخن ز دانش خود چند بر زبان آری
بیان عقرب کاشان کن تنکی تا کی چو مار دم زده تا چند مردم آزاری طعن ششم در کتاب سواد
و بیاض که از کتب اهل سنت است در ذکر طبقات مشایخ آمده که چون حضرت رسالت پناه فرمود که
اعرفکم بالمنافقین حذیفه یعنی داناترین شما است بشناختن منافقان حذیفه عمر دو بار نزد
حذیفه رفت و کفت پیغمبر ترا از منافقین خبر داده ایا من از ایشانم حذیفه کفت ما کنت لافشی سر
رسول الله یعنی نیستم من از ان کسانی که فاش سازم سر رسول خدا را و اسامی منافقین که حضرت بحذیفه
حذیفه را خبر داده بود و در باب کفر خلفاء ثلثه مذکور شد و سرکرده ان منافقان عمر بود و شیخ عطار
علیه الرحمه در کتاب مظهر عجایب کفته بیت هر که شد کمراه شد همچو عمر رانده درکاه شد طعن هفتم
حمیدی در جمع بین الصحیحین ذکر کرده انکه عمر در ایام خلافت خود حکم برجم حامله نمود که بود حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که اکر ترا بر این زن سلطنت است نیست ترا سلطنت بر آنچه در شکم وی است
عمر کفت لولا علی لهلک عمر یعنی اکر نبود علی هر اینه هلاک میشد عمر طعن هشتم احمد بن حنبل در مسند
خود از حسن بصری روایت نموده که عمر در ایام امارت و ایالت خود مجنونه را رجم خواست کرد حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام کفت حد ش مرتفع کردانیده شده است قلم از دیوانه تا بهوش آید عمر کفت
لولا علی لهلک عمر و همچنین در مقامات از روی جهل احکام از عمر صادر شد و مولای مؤمنان او را منتبه
ساخته تا زیاده از هفتاد نوبت بر زبان عجز بیان جاری ساخته که لولا علی لهلک عمر و از کفته او
ظاهر میشود که فتاوی بغیر حق و راستی داده است و نادم و پشیمان از احکام خود شده و بغلط و
نادانی خود اعتراف نموده که احکام و اقوال او بر نهج صواب نبوده است طعن نهم حمیدی در جمع
بین الصحیحین نقل کرده است که چون حضرت رسول از دار فنا سرای بقا رحلت فرمود عمر را اشتباه
شد که شاید مردن با نحضرت روا نباشد و ما بکمان انکه وی مرده چیزی چند که او واضع باشد
و مار ابدان نا موزون کناه کار دوا تم ساخته بجزا و سزا رسانید پس نزدیک ابو بکر رفت و حال بازکفت

بیرون ...

ابو بکر این آیه را خواند انک میت و انهم میتون عمر کفت پنداری که من این آیه را نشنیده ام یس هردو با تفاق
با لهین سید المرسلین آمدند ابو بکر جادر از روی حضرت رسول برداشت و انحضرت از عالم رفته بود
دعا نمود و ابو شیعه کفت فداک ابی و امی بس ابا بکر بعمر کفت البدار البدار قبل البوار یعنی ای عمر بشتاب
بشتاب بطلب خلافت و از مردم بیعت بستان پیش از انکه علی علیه السلام بدین کار بردارند و او را خلافت ان
دست ما بیرون رود ابو بکر و عمر از نزد سید البشر بیرون رفته بفکر خلافت و بیعت ستانیدن شدند چنانکه
ذکر شده حکایت سید مرتضی علیه الرحمه در خصایص الائمه نوشته است که در عهد خلافت عمر علیه اللعنه
مردی از اهل اذربایجان را شتری چند بود و نفاد الحکمای میداد و معاش خود را از ان میکذرانید ناکاه
شتران از وی یاغی شده سر بصحرا نهادند و چند انکه سعی کرد رام نشدند و مردمان او را رهنمایی کردند که بمدینه
رود و از جانشین رسول خدا درین امر استعانت و یاری جوید چون بمدینه آمد او را بنزد عمر بردند و از جانشین
رسول بروی رحم کرده بر کاغذی نوشت که من عمر امیر المؤمنین الی مردة الجن و الشیاطین ان تذللوا هذه
المواشی له یعنی این رقعه ایست از من که امیر مومنانم بسوی متمردان جن و شیاطین تا فرمان بردار او باید که چون
~~فرمان امیر المؤمنین الی مردة الجن برداو باید که چون~~ فرمان امیر المؤمنین بر سد ان حواشی و چهارپایان را
ذلیل و فرمان بردار این مرد سازید و الا بر شما غضب خواهم کرد ابن عباس کوید که در ان مجلس حاضر بودم ازین
رقعه غمناک شدم بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمده حکایت را نقل کردم انحضرت فرمود که بحق
انکسی که دانه را میرویاند و آدمی را می آفریند که این مرد بر زودی ستم رسیده و از ده بر خواهد کشت پس مدتی بر
نیامد که دیدم برکشته زخمهای منکر و سرو رو داشت از وی پرسیدم که حال تو چون شد کفت بان صحرا رفتم و
رقعه را نمودم از میان شتران دو سه تا جدا شده رو بمن کردند و مرا در میان کرفتند نزدیک شد که مرا بکشند
دست دعا بدرکاه الهی برداشته کفتم خدایا شر ایشانرا از من کفایت کن و بحسب اتفاق حبی از خویشان
و برادران رسیده و مرا خلاص کرده بخانه بردند مدتی بعلاج من مشغول شدند تا این زخمها که می بینی
التیام یافت بنزد جانشین رسول خدا رفتم او را خبر کردم عمر کفت دروغ میکویی رقعه را با ایشان ننموده
آمده بجان رسول قسم خورد که چون از دروغ زبان بیاورده ام عمر او را از پیش خود براند کفت این دروغ
کو را بیرون کنید ابن عباس کوید که او را بخدمت امیر المؤمنین امیر بحق و وصی مطلق بردم تبسمی فرمود
کفت من بتو نکفتم که عنقریب خایب و خاسر بر میکردد آن مرد را دلداری نموده کفت با ان موضع برو و بکو
علی مرا فرستاده و این دعا بخوان اللهم انی اتوجه الیک بنبیک نبی الرحمة و اهل بیته الذین اخترتهم

علی العالمین اللهم ذلل لی صعوبتها و اکفنی شرها فانک الکافی المعافی الغالب القاهر آن مرد متوجه مکان خود
شد و سال دیکر دیدیم که آمد و شتران همراه داشت و بخدمت مولای مومنان آمد و مبلغی بنزد انحضرت
آورد که این را بتصدق قوا ز کرا این شترها با فتراح بر من منت نه و قبول کن انحضرت فرمود که قبول کردم
و بتو بخشیدم و احوال کرمیان او و شتران او گذشته بود انحضرت بجهت ما بیان فرمود آن مرد کفت
بخدا سوکند که کویی همراه من بود و چون باین دعا خواندم و بنام مبارک انحضرت تکلم نمودم یکیک میدویدند
و خار و زبون من میشدند و فرمان من میبردند چنانکه هر کس کویا میان من و ایشان کدورت و جدایی
نبوده و بر دولت ان حضرت از محنت و بدبختی خلاص یافتم و مبلغی نیز در دست دارم و از خدمت انحضرت
رخصت انصراف حاصل نموده باز کشت و تا زنده بود سالی یکبار بحج آمد و مال بسیار از ان شتران بهم
رسانید و انحضرت فرمود که هر کس را از جانب اهل و مال صعوبتی رو دهد و یا مشکلی رخ نماید باین
دعا توسل جوید البته حق تعالی کفایت کننده است هوای بر او آسان کننده است هر مشکل را و در خبر است
که احوال انحضرت را بعمر رسانیدند و ان نیز سر باد حسدها و بغضها شد طعن دهم انکه حجت نامه ابو بکر
نوشت با مضای خط رسول الله صلی الله علیه و آله در باب فدک از حضرت فاطمه علیها السلام بستد و پاره کرد
چنانکه سمت کذارش یافته در باب مطاعن که هر سه در ان شریکند و بر عای انغصبهم مظلوم شکوه
املوغ اپاره کردند بیت شکم پاره کهنه کردن بتیغ دعا حیدر کو شر و بضعه مصطفی طعن یازدهم در کتاب
کاشف الحق امده که بعضی را بر بعضی در عطایا تفضیل داد مهاجر را بر انصار و انصار را بر غیر انصار و عرب را
بر عجم زیادتی داد و حال انکه حضرت رسول همه را برابر میداد و این بدعتیست لابد عت و مخالفت امر خدا
و رسول و ناصبیان بی دین در کتب خود ذکر نموده اند که عمر در تفضیل عطایا اقتدا بحضرت رسول نمود
که انحضرت در جنگ حنین بعضی را بر بعضی تفضیل داد و بعضی از ان بیدینان میکویند که عمر مجتهد
بود و عمل برای خود میکرد ای ناصبیان جهال در جایی که نص خدا و رسول در آن باشد حضرت رسول
غنیمت و عطایا را برابر میداد الا در جنگ حنین که بعضی از صنادید قریش را بجهت تالیف قلوب ایشان
باکرامی مخصوص ساخت و از آن این قیاس نتوان کرد طعن دوازدهم نیز در ان کتاب آمده که خراج بر زمینها
و سواد تعیین کرد و بفرمود در عراق مساحت زمینها کردند و بهر یک جریب زمین یک درهم مقرر کرده و در مصر
و نواحی ان بهر یک جریب زمین یک دینار چنانچه در زمان جاهلیت مقرر بود طعن سیزدهم و در ان کتاب

که زمین عراق باشد ...

ذکر شده که حکم این صدقات را باطل ساخت و حدیث نبوی را درین باب رد کرد و سنت زکوة باطل شد نزد
عامه جهانیان و جمله عالم را حرام خور ساخت و مظالم آن بگردن او باشد تا روز قیامت طعن چهاردهم در کتاب
تخطئة الانبیا که از کتب مخالفین است ذکر شده که روزی عمر خطاب نماز بامداد گذارد و چون سلام داد
گفت ای مردمان شما اعاده نماز کنید که من جنب بودم و سهوا نماز گذاردم عمر علیه اللعنه رفت که غسل کند صحابه
نماز را از سر گرفتند و چون تابعان و پیروان آن مردود چندین بار ازین قسم امور هیچ غیر شرع و عمر از او و از
دو نایب دیگر مشاهده کردند از برای آنکه ما را با خصم گویند که ایشان سزاوار در برابر امامت نیستند و کسی که
در صحبت رسول جنب امامت کند و نماز بجماعت گذارد ممکن است که اکثر اوقات جنب نماز کرده باشد و یادش
نمانده باشد لهذا کتابی تصنیف کردند و بر بوجی هم یافتند و از تخطئة الانبیا نمودند و خطایا چند نسبت
بعضی از انبیا دادند تا عیوب خلفای ثلثه خود را باین سبب پوشانند و اظهر من الشمس است که هر گاه انبیا
خطا سرزده و معصوم و مبرا اند از لوث ذنوب و عیوب و اگر نه میان انبیا و رعیت چه تفاوت باشد و تجاهل
که خلفای ثلثه بهمه عیوب گرفتار بودند تا صاحبان هوش و دانش در دل نمایند که ایشان داخل رعیت اند
و قابلیت امامت و خلافت ندارند حکایت در کتاب مجالس المؤمنین آمده که چون در امامت و خلافت
عصمت بمذهب شیعه شرط است و ناصبیان عصمت را شرط در امامت نمیدانند از برای آنکه هیچ یک خطاهای
ائمه و پیشوایان خود را نتوانستند پوشانید لهذا افترا بشیعه نموده اند و گفته اند که بند دیگ را تیغ
عروس باطل کند باید که معصوم و دور از خطا باشند و یکی از متعصبان اهل سنت و بدعت در کتاب خود
این سخن لغو را ذکر نموده و شیخ عبد الجلیل رازی که از علمای شیعه اثنی عشریه است در جواب آن ناصبی گفته بلی
چنین است بلکه دلیل که اگر عروس باشد که در وقت باطل کند بریزد و در خانه کوبد شوم است این را
باید کشتن و از اینجا ظاهر میشود که پیرزن عاقلتر باشد از ناصبی که او گوید اگر خطا کند و بیوقت چیزی
باید کشتن و ناصبی نداند که بحقیقی که معصوم باشد ملامتش چه باید کرد طعن پانزدهم در کتاب
جمع بین الصحیحین و در کتاب برهان التنزیل در مسند احمد حنبل مسطور است که عمر منع نمود حضرت
رسول را از وصیت کردن و دوات و قلم از پیش آن حضرت برداشت و هذیان بآن حضرت نسبت داد چنانکه
در باب کفر خلفای ثلثه بحث گذارش یافته طعن شانزدهم حمیدی در جمع بین الصحیحین و ثعلبی و طبری
و واقدی و بخاری و مسلم هر یک در کتب خود اعتراف باین کرده اند که عمر میگفت ما شککت فی نبوة محمد قط
الا یوم الحدیبیة یعنی هرگز شک نکرده بودم در پیغمبری و نبوت محمد چنان شک که در روز حدیبیه کردم در

شکش آن

شکش آن بود که حضرت رسول فرموده بود که مکه را فتح میکنم فتح میسر نشد در آن سال بصلح قرار دادند و عمر با خود
گفت اگر پیغمبر میبود صلح اختیار نمی نمود غضب نمود و بخدمت رسول آمده گفت تو میگفتی که بمکه خواهیم رفت و طواف
خواهیم کرد حضرت رسول فرمود که هیچ گفته بودم که امسال خواهد شد گفت نه و باین راضی نشده بنزد ابا بکر
رفت و گفت این مرد پیغمبر است گفت بلی گفت ما بر حقیم گفت بلی گفت پس چرا باین صلح راضی میشود گفت او تابع
امر خداست و این صلح بفرموده خداست پس بابا بکر گفت که من هرگز شکی در پیغمبری او نکرده ام آنان در روز
گذشته ام تا امروز مشهور است که ملا قطب الدین علامه شیرازی هر وقت که ریزه نان و به توانستی بشهری
میرفت و میگفت از منیم و سلطان میشوم و باین بهانه بیلاق زر از مردم میگرفت روزی شیخ سعدی او را
در آن حال دید گفت تو یک کافری هستی که هر که سلطان شود الهی نشد طعن هفدهم حمیدی در جمع بین الصحیحین
در مسند عمار بن یاسر آورده که روزی در ایام خلافت عمر نزد او آمده گفت که من جنب شدم و آب نبود و نمیدانم
که مرا چه باید کرد پس عمر گفت هر گاه آب نیابی نماز مکن عمار یاسر حاضر بود گفت ای عمر تو را یاد نیست که در
فلان سفر مرا و ترا اتفاق افتاد که احتیاج بغسل شده بود و آب نبود و تو نماز نکردی و من چون آب نداشتم
که تیمم بجای غسل است همه بدن را بخاک مالیدم بهائم بخاک غلطیده نماز کردم و چون بخدمت رسول صلی الله
علیه و آله آمدیم تیمم نموده فرمود که یا عمار در تیمم همین قدر بس است که دستها را بر زمین زده پیشانی خود را
با هر دو کف دست بآن مسح نمایی و چون عمار این حکایت را نقل نمود عمر قبول نکرد عثمان این آیه فان لم تجدوا ماء
فتیمموا صعیدا را شاهد قول خود آورد در واقع کسی که خود را خلیفه رسول داند و منتهای در خدمت آن حضرت
بوده باشد و مکرر از آن سرور شنیده باشد که اگر آب نباشد تیمم باید کرد و ترک آن جایز نیست و این قسم فتوای دهد
آیا او قابل مسند خلافت است یا آنکه سطل آب جهت غسل کردن او از آسمان بزیر آمد چنانکه در کاشف
الحق بطریق اهل سنت و جماعت از انس بن مالک روایت نموده که صبحی بود که ابا بکر و عمر بدر خانه سید البشر حاضر
شدند و حضرت رسول با ایشان همراه و گفت بروید بدر خانه علی که من از عقب شما میآیم که آنجا امشب امری واقع
شده از او بشنوید انس گوید که من نیز همراه رفتم و چون سلام کردیم علی علیه السلام از خانه بیرون آمد گفت
خیر است یا چیزی حادث شده ابو بکر گفت خیر است درین سخن بودند که پیغمبر خدا آمد گفت یا علی آنچه امشب
بر تو واقع شده برای ایشان نقل کن گفت یا رسول الله از نقل آن شرم میدارم حضرت رسول فرمود
که ان الله لا یستحیی من الحق یعنی بدرستی که حق تعالی از کلمه راست شرم نمی آید شما هم در اظهار آنچه حق واقع
باشد شرم مکنید پس مولای مومنان فرمود مرا احتیاج بغسل شد و آب حاضر نبود حسن را از پی آب براهی

فرستادم و حسین را براهی دیگر و دیر آمدند من دلگیر بودم که مبادا نمازم فوت شود ناگاه دیدم که سقف خانه
شکافته شد و سطلی حاضر آمد و مندیلی بر آن مندیل را برداشته سطل را پر آب دیدم از آن غسل کردم
و بمندیل بدن را خشک کردم پس سطل و مندیل بطرف آسمان رفت و من خود را بنماز رسانیدم پس حضرت
پیغمبر فرمود آن آب کوثر بود و آنکه آورد جبرئیل و مندیل از استبرق بهشت و سطل از سطلهای جنت بود
و کیست مثل تو یا علی و حال آنکه جبرئیل خادم تو بوده و این حدیث را بسیاری از مخالف و موالف نقل
کرده اند و تفاوت که هست در اینست که بعضی از طرفین را اعتقاد آنست که جهت وضو ساختن آنحضرت
فرستاده اند و بعضی جهت غسل کردن روایت نموده اند طعن هیجدهم در کتاب احسن الکبار و نیز در کاشف
الحق از کتاب کامل نقل شده که عمر حجر الاسود را از جائی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گذاشته بود نقل
کرد و بموضعی برد که در جاهلیت نهاده بودند و هنوز هست صاحب کتاب کاشف الحق فرماید که ظاهرا
لفظ اسود سهو کاتب است و مراد از حجر مقام ابرهیم باشد چه عمل را تغییر داد و آن نیز محل طعن است
و این عمل نا شایسته از آنست که افعال رسول الله را صحیح نمیدانست یا آنکه طریق جاهلیت را دوستتر داشته باشد
بهر تقدیر مخالفت کرده رسول مخالفت فرموده الهی است و مخفی که همین طعن نوزدهم آنکه غزالی در کتاب
اسرار الطهاره گفته است که عمر با آنکه خود را خلیفه رسول الله میدانست وضو میساخت با آب کوزه و مطهره
و کوزه نصرانیان بود با آنکه شنیده بود که خدای تعالی در قرآن مجید فرموده انما المشرکون نجس و غرض از این
افعال شنیعه استخفاف دین اسلام و تقویت دین کفار است و مطلب دیگر نیست بیت هر که پیشه نا محو
کامل است لا یجبن خود مایل حکایت ابن عبد ربه که از دانشمندان اهل سنت است در کتاب عقد آورده
که عمر بن خطاب عمرو عاص را عامل مصر کرده بود و خبر دادند که مال بسیار جمع کرده عمر کسی فرستاد که اموال
را از او بگیرد پس عمرو عاص گفت زشت کردار خدای تعالی زمانی که عمرو عاص عامل عمر بن خطاب
باید بود بخدا قسم که من دیده ام که عمر و پدرش هر کدام پشته هیزم برداشته میفروختند و این حکایت را
ابن ابی الحدید بکر از مروان خلیفه ثانی بن عبادت ذکر کرده که عمرو عاص گفت لعنت بروزگاری
که من عامل ابن خطاب باشم و الله که دیدم او را و پدرش را که هر یک عبای کهنه که از خشن پوشیده
بودند که بزانو نمیرسید و بر گردن هر یک پشته هیزم بود و عاص پدر من در جامهای ابریشمی و ناز
و نعمت غرق بود و الحال خلیفه است و مرا تابع او میباید بود با آن صورت و سیرت و نجیب او راست
طعن بیستم در کتاب کاشف الحق مسطور است که عمر حکم کرد که کشتیها که از مصر گندم و برنج و دیگر چیزها

میاوردند

می آوردند تردد نکنند تا اعراب شتران ابکر را بر دهند مانع رزق گشته با نان شدند و هم باعث گرانی
حبوبات طعن بیست و یکم و نیز در آن کتاب آمده که عباس را بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرستاد بخواستگاری ام کلثوم و آن حضرت قبول نکرد پس بعباس گفت علی از من ننگ دارد بخدا
که در قتل او سعی تمام نمایم عباس خبر بآن حضرت داد فرمود که کشتن من حساب دیگر است و دختر دادن
حساب دیگر من دختر با او نمیدهم بیت پیوند بجاهلان نخواهم کردن گر تیر جدا کنند بند از بندم
پس عمر بعباس گفت روز جمعه بمسجد حاضر شو تا آنچه بکنم ببینی عباس روز جمعه بمسجد حاضر شد
شنید که عمر بعد از خطبه گفت ایها الناس ان ههنا رجلا من اصحاب رسول الله قد زنی و هو محصن و قد
اطلع امیر المؤمنین وحده فما انتم قائلون یعنی ای مردمان بدرستی که مردی از اصحاب رسول الله صلی الله
علیه و آله زنا کرده بزن شوهر دار و امیر المؤمنین که عمر است بر تنهائی بر آن اطلاع یافته است شما
چه میگوئید از چهار جانب مسجد آواز بر آمد که امیر المؤمنین را بگواه احتیاج نباشد اگر فرمایند ذلک
بکشیم پس از منبر بزیر آمد و با عباس گفت اگر علی دختر بمن نمیدهد بد آنچه گفتم بکنم عباس بخدمت مولای مومنان
آمد و حال بازگفت فرمود که من پیش از گفتن شما دانستم و لکن این کار نکنم عباس گفت او بفرموده عاصی
و ستیزه کن اگر تو نکنی من بضرورت بکنم اگر تو خواهی و اگر نه تا خصومت بر طرف شود پس عباس بعمر گفت
اگر علی این کار نکند من میکنم و عمر مردمان را حاضر کرد و گفت عباس عم علی است و بوکالت او دختر بمن
میدهد و بحباله نکاح خود در آورد و بعضی از علمای فرقه ناجیه اثنی عشریه را عقیده آنست که جنیه را
مصور ساختن دختر بخانه عمر فرستادند و ام کلثوم بخانه عمر نرفت و اگر رفته باشد هم نقصانی بمرتبه
و شان حضرت امیر المؤمنین و ام کلثوم نمیرساند چه لوط با آنکه پیغمبر خدا بود بکفار میگفت هؤلاء بناتی
هن اطهر لکم فاتقوا الله و آسیه بنت مزاحم با علو مرتبه در ایمان زن فرعون بود و او یکی از زنان اهل
بهشت است از آنکه در خانه فرعون بود چه نقصی در مرتبه او بهم رسید چنانکه حق تعالی گفته آسیه را در کلام
مجید یاد نموده رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة و نجنی من فرعون و عمله و نجنی من القوم الظالمین
همچنین اگر ام کلثوم در خانه فرعون آل محمد باشد چه نقصان بشان آن معصومه بهم رسید طعن بیست
و دویم در مسند احمد حنبل منقول است که در آن وقت که حکم الهی شد به بستن درهای خانه ها که بمسجد
بود همه درها بسته شد الا در خانه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که بحال خود بود و عباس التماس نمود که ناودان
از بام خانه او بمسجد باشد بدر چه قبول افتاد و حضرت رسول بدست مبارک خود بجهت رضای عم ناودان

نصب کرده بود روقت ساختن ان فرمود کم کرا این را بکند و عم مرا امروز آزرده ساز دان حجت خدا
دور است و عمر روزی در ایام خلافتش از انجا میگذشت آب از ان ناودان باو ترشح کرد آن ملعون
در غضب شد حکم بکندن ان کرد و بعضی از اصحاب این حدیث را بیاد ان شر المآب دادند فایده
نکرد و چیزی بهای کفته رسول خدا نداد و عباس روی بدرگاه دولت سرای مولای مومنان
و پیشوای متقیان نهاد **بیت** در کهش قبله حاجات خلایق بودی ❊ حضرتش مرجع ارباب حقایق
بودی ❊ گریان و نالان عرض حال نمود حضرت امیر چون عم خود را دلگیر و آزرده دید بمسجد آمد
انجا ایستاد تا قنبر ناودان را بجای خود نصب کرد و قسم برسول خدا خورد کم کرا این را بکند او را
بذو الفقار بدو پاره میکنم و عباس گفت که خوشا حال کسیکه چون تو برادرزاده داشته باشد
و دیگر کسی بان نگاه بد نتوانست کرد تا امتداد دوری آن رحمت الهی و نثر بر حضرت رسالت پناهی
خلیفه ناحق را در یافت **طعن بیست و سیم** انکه حکم فرمود در حد شرب خمر بسیدتا زیانه در حالتی
و حال انکه این حد هشتاد تازیانه است و تمامت بحال خود نیاید و هشیار نشود حد بنمایند
و این هم از جمله نادانی و بیمعرفتی اوست بمسائل فقهی و ملا علی که از جمله دانشمندان طبقه ضاله است
درین خطای خلیفه ثانی جواب نامعقولی گفته که اجتهاد کرده بود و موجب طعن نمیشود **طعن**
بیست و چهارم انکه واجب ساخت بیعت ابی بکر را بر جمیع خلایق انکه خدا و رسول او واجب
گردانیده باشند یا ارباب نموده ایا عم عبدالله عباد الله اعلم از خدا و دانا تر از پیغمبر خدا بود
یا انکه خدا و رسول او را نایب خود ساخته بودند که ابو بکر را خلیفه و پیشوای مردمان کند یا انکه
امت بتمامی تفویض خود باو نموده بودند و او را بر خود حاکم ساخته که هر که را خواهد بر ایشان
امام و رهنما سازد که جد و جهد در این امر تا بحدی بود که ذریه رسول و دو سبط بتول که حق تعالی
محبت ایشان را بر جن و انس واجب ساخته بیازارد و حکم بسوختن خانه ایشان کند و در شکم
دختر رسول خدا و طپانچه بر روی مبارک او زند تا جبرا او و شوهر علی علیه السلام را بر بیعت ابا بکر در آورد
و حال انکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله از یهود و نصاری بجزیه راضی شد و فرمود که بحکم خدا
متابعت من بر شما قهرا و جبرا واجب نیست و عقوبت نکرد کسی از انصار او آتش بدر خانه هیچ یهودی
و نصرانی نفرمود که زنند و یا انکه دیگران بودند از مهاجر و انصار چون سلمان و ابوذر و مقداد
و غیرهم که بیعت نکرده بودند چرا آتش بر در خانه یکی از ایشان نزدند و این حکومت را مخصوص اولاد

رسول الله

رسول الله ساختند و این جد و جهد عمر در خلافت ابا بکر منزل بتقرار برای آن بود که بعد از ان ملعون
خود خلیفه شود و اهل بیت رسول و زوج بتول که وارث امر خلافت و امامت بود ند محروم سازند
نظم گویند که پیغمبر ما رفت ز دنیا ❊ میراث خلافت بمرد ادو بعقمان ❊ ام که ملکان ملک به بیگانه
ندادند ❊ رو دفتر شاهان جهان جمله تو برخوان ❊ که ابن عم و دختر و داماد و دو فرزند ❊ میراث بر
بیگانه دهد هیچ مسلمان ❊ سعدی روش قاعده دین تو اینست ❊ لعنت با بابکر و عمر میکن و عثمان ❊
طعن بیست و پنجم در کتاب کاشف الحق آمده که قدامه ابن مطعون شراب خورده بود بنزد او آوردند
خواست که حدش زند قدامه این آیه را خواند که لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا
طَعِمُوا یعنی نیست انانکه ایمان آورده اند و عمل نیکو کردند حرجی و گرفت و گیری در انچیزی که خورده باشند
و عمر چون این آیه را از وی شنید از حد زدن او در گذشت و چون این خبر با امیر المومنین حیدر علیه السلام
رسید فرمود که لَيْسَ قُدَامَةُ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْآيَةِ یعنی او از ان جمعی نیست که این آیه در شان ایشان واقع شده
و او مستحق حد است چه وقتی که آیه تحریم خمر نازل شد بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله حال برادران
ما که شرب میکردند در حال اسلام و حالا شربت مرگ چشیده اند آیا چه خواهد بود و این آیه در واقعه
خود نازل است و چون عمر شنید قدامه را طلبید که حد او جاری کند امام میدانست که حدش چند است
مولای مومنان فرمود که حد او هشتاد تازیانه است بحکم خدا که چون کسی شرب کرد عقلش میرود و عقل
که رفت هذیان میگوید و افترا میکند **حکایت** در کتاب لوامع الانوار از عبدالله بن عمر و او از پدرش عمر
روایت کند که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر المومنین را چند چیز بود که میدیدم
که در مسجد رسول اشتغال نکنارد با خود قرار دادم که در وقتی که حضرت علی علیه السلام از مسجد بیرون رود
از پی او بیرون روم تحقیق این حال نمایم و چون روز جمعه در آمد و وقت نماز نزدیک شد امیر المومنین
علیه السلام از مسجد بیرون رفت عمر گفت من نیز برخواستم و از عقب وی بیرون رفتم تا معلوم کنم که بکجا میرود
و چون اندک راهی در خدمت انحضرت رفتم در عقب سر نگاه کردم شهر مدینه را ندیدم در این اثنا انحضرت
دعایی خواند و سر پای بر زمین زد چشمه آبی ظاهر شد و وضو ساخت و روان شد و من نیز خواستم که وضو
سازم چشمه آب ناپدید شد با وی روان شدم ناگاه بار وی شهری دیدم بسیار بلند و انحضرت داخل
شهر شد و من نیز اندرون شهر رفتم دیدم اهل شهر را از وضیع و شریف و صغیر و کبیر باو سلام میکردند
و دست او را می بوسیدند و انحضرت داخل مسجد شد و بمصلی بنشست و موذن بانگ نماز گفت و علی علیه السلام

خطبه فصیح خواند و خلایق با وی نماز جمعه گزاردند و بعد از فراغ نماز خلق او را وداع کرد ما از مسجد بیرون رفت
من با خود گفتم امروز این شهر را تماشا کنم و فردا بروم ان روز نظاره و تماشا کردم تا دیگر روز چون بامداد
شد برخواستم و از شهر بیرون امدم و یکدو فرسخ دویدم اثر مدینه ندیدم در ان اثنا جوانی را دیدم از او سوال
پرسیدم که از اینجا تا بمدینه طیبه چند فرسخ باشد گفت یکصد و بیست فرسخ کفتم بلی گفت این زمان بکجا میروی گفتم
بمدینه بخندید و گفت ای احمق زاد و راحله تو چیست گفتم نه زاد دارم و نه راحله لیکن مدینه را میدانم که
نزدیک است زیرا که دیروز از مدینه بیرون آمدم با ابن عم رسول علی ابن ابیطالب علیه السلام و نماز ظهر را با انحضرت
کردم و تفرج شهر را از عادتم کامروز بروم گفت سکوت مجنونی یا دماغ تو خلل کرده است از ین شهر تا بمدینه
رسول یکسال و نیم راهست عمر گفت با خود گفتم که این نیز از عجایب هاشم است که یکسال و نیم راه را
بیک لحظه قطع کند و این بیت الاحمر دیگر باز باین شهر در آمدم و تا جمعه دیگر توقف کردم چون وقت
نماز جمعه نزدیک شد امیر المومنین علی علیه السلام را دیدم که بمسجد در آمد و بطریق جمعه گذشته امامت خلایق
کرد و بیرون رفت و من در عقب وی روان شدم بعد از لحظه داخل مدینه شدیم و حضرت رسول اهو
نماز عصر گذارده بود چون علی علیه السلام را دید تبسمی فرمود و گفت نوشت باد یا ابن ابیطالب و روی
بامن کرد و گفت یا ابن خطاب چند روز است که غایب شده گفتم اندک مرضی داشتم ان سرور فرمود
که دروغ میگویی آن جمعه با امیر المومنین از مسجد بیرون رفتی و با او در ان شهر نماز گذاردی و این
زمان هم از انجا می آیی و اخبار سر من گذشته بود باز گفت که کی با امن بوده و فرمود که یا ابن خطاب
اینها از علی ابن ابیطالب عجیب و غریب نیست و محقق رومی در منقبت ان شاه کشور ولایت و هدایت
وان ماه فلک وصایت و امامت فرموده **نظم** زهی روزی ده مخلوقان علی ابن ابیطالب ❊ زهی فرمان ده
مردان علی ابن ابیطالب ❊ نهان از جسم و دور از عقل و برتر از خیال ما ❊ که گفتی وصف او نتوان علی ابن ابیطالب ❊
قدیم المن والاحسان عظیم الشان والبرهان ❊ قسیم الخلد والنیران علی ابن ابیطالب ❊ هو الاول هو الاخر
هو الظاهر هو الباطن ❊ هو الحنان هو المنان علی ابن ابیطالب ❊ زهی از وصفها بیرون زهی سلطان کاف و
نون ❊ و آن حضرت بیچون علی ابن ابیطالب ❊ شهادت او طهارت او نماز و روزه و حج او ❊ جهات جمله با
میدان علی ابن ابیطالب ❊ اگر جسم و خرد داری بر بینی از دیده معنی ❊ بوجه حجره خوبان علی ابن ابیطالب ❊ و شاه
با تورات با انجیل با فرقان ❊ بهر چو سل بر بنهاند علی ابن ابیطالب ❊ خداوندا خداوندا تو ایمان بخش روزی ده
بحق شاه با لحسان علی ابن ابیطالب **طعن بیست و ششم** ابو بکر ابن رازی که یکی از علمای اهل سنت است در کتاب

خو

خود آورده که روزی عمر در ایام خلافت ناقص خود در مسجد نشسته و جمعی بدور کرد آنده حرف حضرت امیر المومنین
بمیان آمد یکی از ان میان بخروش آمد عمر گفت که او بخود مغرور و معجب است عمر او را منع کرد و گفت چرا او را
باین صفتها نسبت کرده است والله که اگر شمشیر او نبود عمود اسلام استحکام نمی یافت او حاکم ترین
امت است و در دین سبقت او راست و او صاحب شرف و بزرگیست در دین و چون انشخص اینها از عمر
بشنید پس گفت چرا او را مقدم نداشتید گفت یکی بجهت کمی سن او و یکی از برای انکه بنی عبد المطلب
را دوست میداشت و آن ملعون مردود دروغ و کذب میگوید هیچ چیز مانع و باعث نبود الا عداوت جبلی
که او نسبت باولاد رسالت داشت و حب جاه و ریاست **نظم** مهر او از سعادت ازلی ❊ طفل را در رحم سعید کند ❊ بغض
او شیمه ایست کان ❊ نطفه پاک را پلید کند **طعن بیست و هفتم** در کتاب لوامع الانوار آمده که چون عمر ملعون
خلافت را بظلم گرفت دست ستم و تعدی بر اهل بیت رسالت و کافه خلایق کشود چنانکه مردمان از دست او
بفغان در آمدند تظلم نمودند و او را از ین جهت ترسی و هراسی بهم رسید و هر که شب بیرون میامد ی در مسجد
نرفتی و از زیر زمین نقبی کنده بود و بیشتر اوقات از انجا بمسجد تردد مینمود و تا صبح روشن نمیشد بمسجد
نمیرفت و این حدیث را افترا کرد که صَلُّوا بِأَخِرِ الْفَجْرِ فَإِنَّهُ أَعْظَمُ لِلْأَجْرِ یعنی در اخر وقت صبح نماز بگذارید که ان
بزرگترست با جر و ثواب تا میک روشن شود و ان بی دین تواند بمسجد رفتن **طعن بیست و هشتم** در شرح
نهج البلاغه ابن ابی الحدید آورده که مغیرة بن شعبه زنا کرده بود و چون گواهان آمدند که گواهی دهند
سه کس گواهی دادند گواه چهارم را تعلیم داد که کتمان شهادت کند چون بجهادی بتعلیم او از شهادت
ابا نمود ان سه کس را حد زد که گواهی دروغ داده اند و در این عمل چند امر قبیح از و بظهور امد یکی معطل ساختن
حکم الله تعالی و حد و اندن بر مغیره با انکه بحسب الشرع اجرای حکم الهی بر او واجب بود و یکی انکه سه گواه را که شهادت
داده بودند بی گناه حد زده و یکی مانع گواهی دادن مرد چهارمی شدند و تابع هوای نفس گشتن و رضای مغیره
فاسق و دود ملعون را بر رضای خدا و رسول اختیار کردن و وضع حد در غیر موضعش نمودن و بعد از ان
تا زنده بود هر گاه مغیره را میدید سکینت میترسید بواسطه اینکه سنگی از آسمان بر سر من فرود آید و قاضی القضاة
که از دانشمندان اهل سنت است جواب گفته است که عمر نخواست که مغیره در میان مردم رسوا شود حیله کرد
که حد را از و بگذرانند و سید مرتضی در شافی جواب گفته است که آیا جایز است که بجهت انکه یک کس گناهکار
رسوا شود سه کس بیگناه را رسوا کنند و سه کس صادق را حد زنند که یک کس زانی را از حد خلاص کنند و حدی
که خدا و رسول واجب کردانیده باشند بحیله دفع کنند عذر بدتر از گناه جواب قاضی القضات اما چگونه سکوت

مطاعن خلیفه بناحق خود بیشتر اند شد چه در هم تواریخ مذکور است وجواب بر این ندارد طعن بیست ونهم
انکه عمر ملعون در مدت عمر خود در اسلام خواست که سوره بقره را یاد کرد مقدور نشد امام ودهنمای
ناصبیان برا این خوب بیست که در مدت عمر یکسوره را یاد نکرد فضل ودانش برا این بنا باشد حکایت
در کشف الغمه از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده که روز جمعه عمر بن خطاب در منبر بود که امام
حسین بن علی داخل مسجد رسول شد در مقابل عمر بایستاد وفرمود انزل عن منبر ابی یعنی فرود آی از منبر
پدر من که تو شایسته آن نیستی این مکان پس عمر بگریه در آمد وگفت راست گفتی ای حسین که این منبر پدر
تو است نه منبر پدر من ودر آن روز امیر المؤمنین حاضر بود فرمود که یا عمر حاشا لله که این حرف حسین از خود
بتعلیم من بود واین سخن بگفت وفرموده من بظهور آمد وگفت که راست فرمودی یا ابا الحسن من ترا باین متهم
نمیسازم انگاه عمر از بالای منبر فرود آمد وحضرت امام حسین علیه السلام را برداشت وبر بالای منبر برد وبجای
خود جای داد وخطبه میخواند انگاه گفت ای حاضران بدانید وآگاه باشید که من از حضرت رسول شنیدم
که عترت واهل بیت مرا محترم ومکرم دارید وایشانرا میازارید لعنت خدای بر آنکس است که آزار ایشان
کند واین سخن حقی که بر زبان ملعون جاری شده انست که خود را بر بالای منبر لعن کرده است طعن سی ام
در جمع بین الصحیحین امده وحمیدی از سند ابو هریره نقل کرده که نماز نافله شهر رمضان در زمان
حضرت رسول وایام خلافت ابابکر مردم فرادا میگذاردند وبجماعت نمیکردند وشبی از شبهای رمضان عمر
مسجد آمده دید که مردم بنماز نافله مشغولند فرمود که نافله شب رمضان را بجماعت بگذارید وشب دیگر
آمده دید که چراغها روشن کرده اند وصفها بسته اند ونافله شب رمضان را بجماعت میگذارند پرسید که چه
چیز است یکی گفت که مردمان نماز سنت را بجماعت میکنند گفت بدعة ونعم البدعة یعنی بدعتست که بسیار
رسید وخوب بدعتیست ودر کتاب مجالس المؤمنین امده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در ایام خلافت
ظاهری خود در یکی از شبهای ماه مبارک رمضان داخل مسجد کوفه شد دید که اهل کوفه را که نافله ماه
رمضان را بجماعت میگذارند پس حضرت امام حسن علیه السلام را امر فرمود که دره برداشته ایشانرا متفرق سازد
وحضرت امام حسن علیه السلام چون بفرموده مولای مؤمنان عمل نمود الجماعت از درهای مسجد بیرون
بودند در ان حال فریاد میکردند ومیگفتند واعمراه طعن سی ویکم ونیز در ان کتاب روایتست
که عمر چاشت داخل مسجد شد مسجد را خالی از مردم دید امر نمود که مردم در چاشت نماز کنند ولی نماز
تراویح ونماز ضحی نام نهاد وحال انکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده که الصلوة باللیل فی شهر

رمضان

رمضان عن النافلة جماعة بدعة وصلوة الضحى بدعة وكل بدعة ضلالة وكل ضلالة سبيلها
الى النار یعنی نماز سنت در شب رمضان بجماعت بدعتست ونماز چاشت بدعتست وهر بدعت
گمراهیست وهر گمراهی بجهنم صاحب خود را او این دو بدعت را آن گمراه بعلت در میان ناصبیان
می برده
یادگار گذاشت طعن سی ودوم انکه قرار داد که مردم در سفر روزه رمضان بدارند ودر زمان حضرت
رسول وایام امارت ابابکر واوایل خلافت او بفرموده حضرت رسول هیچکس در سفر روزه رمضان
نمیگرفت واین بدعت در زمان عمر بهم رسید وتا روز قیامت از او یادگار ماند طعن سی وسیم
انکه امر فرمود که نماز را در سفر تمام کنند وقصر نکنند وهر چند صحابه رسول او را منع نمودند که در زمان
پیغمبر ودر روزگار خلیفه اول تا حال مردم نماز را در سفر قصر میکردند وحکم خدا وفرموده حضرت مصطفی
آنست که نماز را در سفر تمام نکنند قایل نگردید واین مخالف حکم خدا ورسول از او یادگار ماند حکایت
در کتاب نزهة الکرام امده که روزی سید کاینات فرمودند که یکی از اهل بهشت امروز خواهد آمد
وسؤال خواهد کرد از چیزی که مهم است واظهار آن لازم وچون لحظه شد اعرابی بر شتر سوار
بدر مسجد حاضر شد وشتر را خوابانیده داخل مسجد شد وبعد از سلام گفت که کدام یک از شما
رسول خدا اید حضرت رسول را باو نمودند آن عرب گفت یا رسول الله من دی شب تلاوت کلام
مجید میکردم باین آیه رسیدم که واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا آمده ام تا از شما بپرسم
که حبل الله کدامست که خدای تعالی فرموده است که دست در آن زنید واز پیروی آن برگردید ومتفرق
نشوید وبر مردمان فرض کرده است که دست در آن زنند پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله دست
مبارک بدوش حضرت امیر المؤمنین وامام المتقین علی بن ابیطالب علیه السلام گذاشت فرمود که اینست
حبل الله که خدای تعالی در قران مجید یاد نموده دست بدامن محبت او زنید وتمسک باو جوئید که حق
با اوست پس اعرابی نزدیک حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد ومیان هر دو کتف او را بوسه داد وگفت
خدایا من دست در حبل المتین تو زدم چنانکه تو فرمودی خدایا تو او را وشفیع من گردان پس اعرابی
حضرت رسول وحضرت امیر المؤمنین را وداع نموده باز گردید عمر علیه اللعنه از عقب اعرابی از مسجد بیرون
رفت در وقتی که اعرابی میخواست که بر شتر سوار شود باو رسید وگفت ای اعرابی تو حاجتی داشتی گفت
چه حاجت داری عمر گفت از حضرت رسول شنیدم که در حق تو گفت که از اهل بهشتی میخواهم که از برای
من دعا کنی اعرابی گفت حمد وثنای خدا را که مرا هدایت نمود واز اهل بهشت شدم وای عمر تو دیوانه

یا بخدا ورسول ایمان نیاوردی که حبل المتین که علی بن ابیطالب است در پیش شما است وتو از من التماس
دعا میکنی باز گرد ودست در دامن او زن واز او بخواه تا در حق تو دعا کند پس اعرابی که هرگز پیغمبر را
ندیده بود چون طالب حق بود بیک گفته رسول خدا هدایت یافت واز اهل بهشت شد وعمر وامثال او
که سالها در خدمت رسول خدا بودند از بد طینتی وبد ذاتی وبغض وعداوتی که با مولای مؤمنان داشتند
خود را مستوجب عذاب الیم وعقاب عظیم ساختند بیت گر فتد پرتو نور عطا کو نبی را لیکن ندارد
بهره از خورشید تابان دیده اعمی طعن سی وچهارم درکتاب کاشف الحق امده که عمر مسایل میراث را
تغیر وتبدیل کرد وبطرفت طبع بحسن خود خلاف حکم خدا وفرموده رسول احکام میراث را قرار داده ودر هر
باب بدعت چند قرار داد که الحال در میان اهل سنت شایع ومستقر است از انجمله ابعد را اقرب
ساخت وخلاف حکم خدا نمود کما قال الله تعالی واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض وبنو عم میراث داد وعم
از میراث منع نمود وپسر عم را میراث داد ودختر عم را از میراث محروم ساخت وپسر برادر را داد ودختر
برادر را منع نمود وپسر برادر پدر را داد ودختر پسر را منع نمود وهمچنین میراث بفرزندان عم داد وفرزندان خاله را
محروم ساخت واین کل طریق ایام جاهلیت است که زمان قبل از ظهور اسلام باشد وسنت این اعمال
مکر عناد بخدا ورسول طعن سی وپنجم ونیز در ان کتاب مذکور است که در نکاح دو طرف حرامزاده بدعت
چند قرار داد واحکام او تغیر وتبدیل نمود ومسئله چند از خود تراشید که هیچ سفیه ونادانی انها
قبول نکند الا پیروان ومتابعان او که چشم ودل ایشان از متابعت آن بی ایمان کور واعمی شده در وادی
ضلالت وهلاکت افتاده اند طعن سی وششم انکه عداوت ودشمنی بحضرت امیر المؤمنین واهل بیت طیبین
صلوات الله علیهم اجمعین نمود وعداوت اهل بیت نبوت ورسالت در دلهای مردمان رسوخ داد وهر چه
ممکن ومقدورش بود بتقصیر از خود راضی نشد چنانچه بعضی از انها در این رساله بمقتضای مکان مذکور
شده طعن سی وهفتم درکتاب لوامع الانوار مذکور است که چون عمر ملعون دیوان خلافت را برپای کرد
ودفتر طلیعه باطل جوید نام نامی واسم گرامی امیر المؤمنین علی وامام حسن وامام حسین علیهم السلام را ننوشت
واز برای هر یک پنج هزار درم طلاء مقرر کرد که هر سال بدیشان دهند چون چند روزی بر آن بگذشت از آن پشیمان
گشته صحیفه الطلیعه نام گرامی ایشانرا محو کرد وگفت که اگر ایشان این زر را سال بسال بستانند قوت
وشوکت پیدا کنند وانگاه در مقام طلب ریاست وخلافت در آیند پس سزاوار آنست که بایشان چیزی
ندهند وچون امیر المؤمنین علیه السلام این خبر را شنید بعمر گفت که تو بدست خود نامهای مارا نوشتی وبعد از آن

نام

نام خود را بیشتر کردی در آن صحیفه عمر گفت بلی آنحضرت فرمود که الحمد لله که احسانت را بدست خود محو کردی
وما ممنون احسان تو نگشتیم دیگر بار صحیفه را آورد ونام ایشانرا نوشت واما بایشان چیزی نداد و
بیت المال را به موضع صرف مینمود ومولوی معنوی گفته بیت ای بسا امساک کز انفاق به مال حق را جز
بامر حق مده حکایت درکتاب بحر المناقب از کتاب مناقب خطیب که یکی از کتب معتبر اهل سنت است
ذکر شده که دو اعرابی نزد عمر بمحاکمه آمدند عمر بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت یا ابا الحسن اقض بینهما
یعنی ای ابا الحسن میان ایشان حکم فرما چون آنحضرت بآخری از ایشان حکم کرد آن دیگری بعمر گفت این کس
حکم میکند میان ما پس عمر برخواست وگریبان آنکس را برحلق او پیچید وبر زمین زد وگفت ما تدری من
هذا هذا مولای ومولی کل مؤمن ومؤمنة ومن لم یکن هذا مولاه فلیس بمؤمن یعنی میدانی تو که این کیست این
مولای من ومولا وپیشوای هر مؤمن ومؤمنه وهر که او مولای وپیشوای او نیست آنکس نیست مؤمن واز اهل
کفر است طعن سی وهشتم انکه درکتاب کشف الغمه از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده که در محل
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از جنگ طایفه هوازن بر گشت ودر طایف خود را بخدمت حضرت رسول
رسانید پس رسالتپناه خلوت ساخت وبا امیر المؤمنین علیه السلام راز بسیار گفت وچون زمان مکالمه
پیغمبر با امیر المؤمنین حیدر امتداد یافت عمر خطاب آواز برداشت وگفت یا رسول الله چرا تو با علی
خلوت میکنی وبا او چندین راز میگویی وما را در آن دخل نمیدهی وآگاه نمیسازی حضرت رسول فرمود
ای عمر بدان وآگاه باش که خدای تعالی با علی راز میگفت نه محمد ببین که جسارت وشقاوت آن ملعون و
حقد وحسد او بدرجه مرتبت است که باین روش ونوع با سید بشر گفتگو نماید واز خدا ورسول شرم
وآزرم ندارد واینچنین کسی بیقین که از ایمان بری وبی بهره ودرک الاسفل مقام وماوی اوست طعن
سی ونهم انکه مرض ابنه داشته وآلت غلام او در خدمت او استادگی مینموده وباین علت ومرض مبتلا
بوده واین عمل قبیح وفعل شنیع را در میان ناصبیان مخنث یادگار گذاشت چنانکه بعد از این ذکر
خواهد شد طعن چهلم درکتاب کاشف الحق امده که گواهی طولی را رد کرد وامر نمود که در شرع شهادت
ایشانرا قبول نکنند هر چند برقول وگفته ایشان اعتقاد باشد طعن چهل ویکم حمیدی در جمع بین
الصحیحین از چندین طریق از سند عبد الله بن عباس نقل کرده که طلاق در عهد حضرت رسول ودر
مدت امارت ابابکر ودو سال هم در زمان حکومت عمر با یک طریق بود که اگر در مجلس سه لفظ طلاق
میگفتند یکی حساب میشد عمر گفت این کار بر مردان دراز میشود سه طلاق را در یک مجلس قرار داد

وتا حال این بدعت در میان اهل سنت مانده بهمین که شخصی بگوید انت طالق ثلث طلقات یا سه بار بگوید انت طالق سه طلاق واقع میشود رهنمای و پیشوای ناصبیان چنین باید که خلاف حکم خدا و فرموده مصطفی نماید از جهت آسانی متابعان و پیروان خود و کارها را بر ایشان آسان کند

طعن چهل و دویم در اکثر کتب طرفین ذکر شده که دو زن بر سر طفلی نزاع بود چون عمر را خلیفه رسول می پنداشتند نزد او رفتند که ما بین ایشان حکم کند فکر بسیاری کرد هیچ بد رشدی نتوانست کرد آن زنان را بخدمت حلال مشکلات و مفرج کروب امیر المؤمنین علی علیه السلام فرستاد آنحضرت اول زنان را نصیحت کرد راست را نگفتند قنبر را فرمود که اره بیاور پرسیدند که اره را از بهر چه طلبید یا امیر المؤمنین فرمود که طفل را بدو نیم کرده هر یکی را نیمی دهم چون این کلام را شنیدند یکی گفت راضی شدم و دیگری گفت الله الله یا امیر المؤمنین اگر البته چنین خواهی کرد من از حصه خود گذشتم و باو بخشیدم آنحضرت فرمودند الله اکبر فرزند از آن زنیست که بر این طفل ترحم نموده و از سر حصه خود گذشت پس آن دیگر هم اعتراف نمود و هر دو حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را دعا میکردند و میرفتند

رباعی از گلشن آن دو دو گلی مطلب ۞ وز جوهر آن مهر و سو زن مطلب ۞ جز کوهر علم نیست مطاع حرم او ۞ از مرمت ز عمر از من مطلب

طعن چهل و سیم در کتاب فصول الحق مسطور است که حمیدی در کتاب جمع بین الصحیحین روایت نموده که چون عبد الله ابی سلول منافق فوت شد پسر او بخدمت حضرت رسول آمد و درخواست نمود که سید انبیا بر و نماز کند و چون آنحضرت برخاست عمر دامن مبارک آنحضرت را گرفت که آیا نماز خواهی کرد بر وی و حال آنکه بر وی کافر و تو را نهی فرموده پس آنحضرت فرمود که خدا مرا مخیر کرده ایده ای ناصبی آیا پیغمبر خدا بر او عمر عیب است که عمر آنحضرت را یاد دهد که خدا نهی فرموده از نماز بر منافقان و آیا لایق حال او بود که دامن او بگیرد و معترض نماید و آیا این ایذای حضرت رسول نیست و از حوصله آن آنحضرت اعتراض نمودن و سخن درشت در روی آنحضرت گفتن و این اعمال قبیحه و افعال ردیه با جانشینی حضرت رسول و منصب امامت و خلافت ظاهر است که مناسبتی نداشته باشد

طعن چهل و چهارم حمیدی در جمع بین الصحیحین از جابر روایت نموده که پدرم در احد شهید شد و او را قرض بسیار بود و حایطی که مانده بود بدین او وفا نمیکرد و کسی غیر بر بخدمت سید آدم و عرض احوال نمودم آنحضرت برخاست و بآن حایط آمد و دعا فرمود و برکت بسیار بهم رسید و از حاصل آن قرض پدرم داده شد و برای ما چیزی بسیار باقی ماند و چون دیگر بار بخدمت آنحضرت آمدم که صورت حال بعرض رسانیدم آنحضرت در میان قوم رو بعمر کرد که ای عمر بشنو عمر گفت ما بوده ایم در اینجا که بحقیق و یقین بدانیم که تو پیغمبری تا امروز بخدا که تو پیغمبری از این روایت که دانشمندان آن گروه گواه نموده اند ظاهر میشود که بر پیغمبر ظاهر بود که عمر شک در نبوت او دارد که او را مخاطب خود و بدو و بنمایند که بدی تو بر ما پوشیده است و از کلام نافرجام عمر ظاهر است که تا حال ما پیغمبری تو را قبول نداشتیم و الحال که پیغمبر میدانیم الحق چنین شکوا اعتقادی لیاقت خلافت دارد

طعن چهل و پنجم در کتاب فصول الحق ذکر شده که ثعلبی در تفسیر خود روایت نموده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که طوبی درختیست در بهشت اصل آن در خانه علی و در خانه هر مومنی از آن شاخی باشد و نوبت دیگر فرمود که طوبی درختیست در بهشت که اصل آن در خانه من و در خانه هر مومنی از آن شاخی باشد عمر گفت که یکبار گفتی اصل آن در خانه علی باشد و حالا میگویی که اصل آن در خانه من باشد آنحضرت فرمود که خانه من و علی یکیست آن کافر و منکر ترا چه نسبت که اعتراض بآنحضرت نماید و بی ادبانه سلوک کند و این قسم گفتگو از کسی ناشی نشود مگر آنکه بوحدانیت خدا و نبوت حضرت مصطفی اقرار نداشته باشد

طعن چهل و ششم در کتاب فصول الحق روایتست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در حج آنکسی که سیاق هدی ننموده است باید که محل شود و از احرام بیرون آید و عمر تخلف قول رسول نمود آنحضرت فرمود که چرا تحلیل نکردی و از امر من تخلف نمودی عمر گفت سوگند بخدا که تحلیل نکنم تا محرم باشی پس حضرت رسول فرمود که تو باین امر ایمان نیاوری تا ابدی

طعن چهل و هفتم در جمع بین الصحیحین از عایشه منقول است که حضرت رسول تاخیر در نماز عشا فرمود عمر فریاد کرد که نماز دیر شد و زنان و کودکان در خواب شدند پس حضرت رسول بیرون آمد و فرمود که نیست بر شما که رسول را بر نماز ایذا کنید ای ناصبی اگر عمر اقوال و افعال نبی را حجت میدانست و ادب و حرمت رسول را بر او واجب و لازم میشناخت و منافق نمیبود چرا خطاب بآنحضرت میکرد بعنوان توبیخ و اعتراض

طعن چهل و هشتم و نیز در آن کتاب از ابی برده عامر بن ابی موسی اشعری روایتست که عبد الله عمر بن گفت یا میدانی که پدر من به پدر تو ابو موسی اشعری چه گفت عامر گفت نمیدانم عبد الله گفت پدرم بابی موسی گفت آیا گمان میبری که اعمالی که در وقت رسول الله از اسلام و هجرت و جهاد و باقی اعمال حسنه که از ما سر زده با آنچه بعد از حیات حضرت پیغمبر کرده ایم سر بسر شود و نجات یابیم ابو موسی گفت بتحقیق که جهاد در حضرت رسول کرده ایم و روزه داشته ایم و خیر بسیار از ما واقع شده و امید داریم که آنچه بعد از نبی از ما صادر شده سر بسر شود و نجات یابیم ای ناصبی همین شهادت عمر بر نفس خود دلیل است بر آنکه اعمال و افعال او بعد از حضرت رسول موضی خدا و رسول نبوده و خود نیز بر قبایح خود رسیده و آرزو مینمود که افعال سابقش را با اعمال لاحقش سر بسر کنند و او نجات یابد از عذاب و عقاب الهی

طعن چهل و نهم مسلم در مجلد ثانی از صحیح خود روایت کرده است که حضرت رسول مالی در میان جماعتی قسمت مینمود عمر گفت یا رسول الله بخدا قسم که قسمت این مال بجماعت دیگر سزاوارتر است ای ناصبی معارضه عمر با حضرت رسول و قسم خوردن عمر بر انکار فعل رسول در قسمت اموال بر جماعت سوای طعن بر و چه تواند بود

طعن پنجاهم آنکه حضرت رسول اسماء بنت عمیس را بر عمر تفضیل داد در صحیح مسلم در نصف ثانی از مجلد ثالث روایتست که عمر روزی نزد حفصه آمد و اسماء بنت عمیس نزد او بود پس عمر چون اسماء را دید گفت این زن کیست حفصه گفت اسماء بنت عمیس است پس عمر گفت که ما سبقت داریم بر شما بسبب هجرت و سزاوارتریم بر رسول از شما اسماء از این سخن غضبناک شد و گفت ای عمر دروغ گفتی حاشا که در این سخن راست گو باشی بخدا قسم که شما با حضرت رسول بودید که گرسنه شما را سیر میشد و جاهل شما را حضرت رسول نصیحت میکرد و ما از حضرت رسول دور بودیم و در حبشه در مکانی بودیم که آن ناب و گیاه عاری بود و سکنای ما در آنجا بنابر اطاعت فرمان بری خدا و رسول بود و بخدا قسم که طعام نخورم و آب نیاشامم تا در خدمت رسول الله در باب من گفته عرض کنم حفصه گوید که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد اسماء بخدمت آنحضرت عرض نمود که عمر چنین و چنان گفت آنحضرت فرمود که نیست کسی بمن سزاوارتر از شما بدرستیکه مر عمر و اصحاب او را یک هجرت بود و شما را که اهل سفینه اید دو هجرت پس شما سزاوارترید بمن از عمر و اصحاب او باشید ای ناصبی که این سخن برهانیست قاطع بر تفضیل هجرت اسماء بر هجرت عمر و نزد یکی مرتبه اسماء برسول الله و اسماء با وجود تفضیل او بر عمر دعوی خلافت و امامت نکرد و عمر که در مرتبه ادون و کمتر از و باشد چگونه خلیفه تواند بود و این از دین بر گشته سر کلافه گم کرده چند جا افتاده شما را از ذکر این احادیث و تصحیح آن در کتب خود که خلیفه و امام خود را متهم و مطعون و مطعون ساخته و مرتبه و منزلت او را دون مرتبه رعیت قرار دهید و مع هذا او را واسطه میان خود و خدا نمایید

طعن پنجاه و یکم در کتاب مجلی مرات المنجی نقل شده که عمر منزل سفر او بود که غیر قریش از طایفه قریش زن نخواهد و عجم زن از عرب نخواهد و خلاف امر خدا و فرموده حضرت خاتم الانبیا بود که خدا تعالی در قرآن مجید فرموده یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقکم و حضرت رسول گفته المسلمون اکفاء بعضهم بعضا و در حدیث قدسی واقع شده الجنة لمن اطاعنی و ان کان عبدا حبشیا و النار لمن عصانی و لو کان سیدا قرشیا پس نیست هیچ احدی را بر دیگری فضل و مزید مگر بزیادتی صلاح و تقوی و در کتاب بدع الثلثه ذکر شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله دختر زبیر بن عبد المطلب که دختر عم آنحضرت بود بنکاح مقداد در آورده بود و مقداد از موالی قبیله کنده بود و فرمود یا مسلمان میدانید که چرا بمقداد دادم دختر عم خود را گفتند نه آنحضرت فرمود که تا بدانید که گرامی ترین شما نزد خدا تعالی پرهیزکارترین شماست

طعن پنجاه و دویم آنکه در وقت فوت عمر خلافت را بشوری قرار داد چنانکه رسم زمان جاهلیت بود و گفت یکی از این شش کس که علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد وقاص و عبد الرحمن بن عوف باشد خلیفه شوند و مدت سه روز شوری را قرار داد و بابی طلحه انصاری که سردار لشکر بود گفت که اگر سه روز بگذرد و یکی از ایشان را بخلافت نصب نکرده باشند هر شش را بکشد و اگر علی و عثمان بر امیری اجتماع نمایند قول قول ایشانست و اگر از این شش کس سه کس مجتمع شوند در هر سه کسی که عبد الرحمن باشد تابع حکم ایشان باید شد و غرضش آن بود که میدانست که علی و عثمان اتفاق بر امیری نمیکنند و عبد الرحمن بسبب قرابت و خویشی عثمان میل بر بیعت عثمان میکند و اگر سه روز بگذرد و راضی نشوند چهار کس بخلافت یکی و یکی ابا نمایند یکی را بکشند اگر دو کس ابا نمایند هر دو را بکشند حاشا که شیطان در تمام عمر در کار ربای چنین فکر دقیق کرده باشد ای ناصبی اگر یک تامل نمایی چند طعن از این وصیت خلیفه بناحق بر لازم می آید اول آنکه حضرت رسول تعیین امام را بشوری قرار نداد دیگر آنکه حضرت رسول باعتقاد شیعه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را امام و جانشین خود ساخت و بزعم شما آنکه هیچکس را وصی و خلیفه نکرد پس کردار او خلاف کرده رسول خدا باشد دیگر آنکه بعقیده منافقی شما ابا بکر خلیفه رسول است و او یک کس که عمر باشد خلافت را قرار داد و عمر مخالفت خلیفه اول کرده بشورت قرار داد دیگر آنکه این شش کس را شما از اهل بهشت میدانید و او بکشتن اهل بهشت نمود و خون همه را مباح ساخت و حرمت این افعال الا استخفاف بدین و هتک حرمت شرع سید المرسلین

رباعی مهر عمرت پلید و ناپاک کند ۞ بی دین تو را چو خار و خاشاک کند ۞ چون یاد عمر کنی برو لعنت کن ۞ کین شربت از آن مرض ترا پاک کند

حکایت در السنه و افواه دایر و در میان فرقه ناجیه اثنی عشریه شایعست که چون عمر منزل سقر احضر سید نیز حکایت رونق بمراج را السماع نمود تصدیق قول آن صادق القول نمود و گفت چون در میشود

که محمد از مدینه بمسجد اقصی رود و از هفت طبقه آسمان گذشته بمکان قاب قوسین او ادنی رسید
و هنوز از انکه مراجعت نماید هنوز جامه خواب آنحضرت گرم باشد و کوزه آبی که شروع بر یختن کرده باشد
تمام یخته نشده باشد **بیت** هر کسی که داند این اسرار را ۀ کیست انکه منکر اسرار این کفتار را ۀ و همیشه در مجالس
و محافل تکذیب این معنی مینمود تا روزی داخل خانه خود شد زنش را دید که ارد می بیزد و او را ده نان بخش
دارد عمر گفت برو و آب بیار تا خمیر کنیم عمر سبو برداشته بطلب آب رفت چون بکنار آب بیاد اصاف و زلال
شاهد نمود بخاطر نامبارکش رسید که در آب غوطه خود بزند برهنه شده سر و آب فرو برد چون سر از آب برون
آورد خود را در شهری دید که هرگز ندیده بود بصورت دختر ماه جبینی و چون مردم آن شهر شاهد
جمال آن دختر نمودند همگی دل از دست داده عاشق و مفتون او شدند و کوشما او شدند و آن بی عصمت در میان
الجماعت برهنه و بی ستر ایستاده بود و یکی از آن جماعت او را تصرف نموده بخانه خود برد و از او بکارت او را
نموده و در همان شب حامله شد لا رام بیطهران مرد کران بار شد و هفت سال عمر ملعون بصورت زنان
دران شهر بود و هر سال فرزندی آوردی و بعد از هفت سال روزی بکنار آب آمد که غسل کند و در آب
غوطه خورد چون سر از آب برآورد خود را بصورت اصلی یافت و رخت و سبوی خود را در کنار چشمه
شاهده نمود بسیار متألم و پریشان خاطر شد در کنار چشمه نشست و در فراق شوهر مهربان و
فرزندان عزیز که روزی نموده عیشها و لذتهای که با شوهر خود کرده بود یاد می نمود و این مضمون را
بزبان جاری میساخت **بیت** یکبار دیگر دیدن یارم هوس است ۀ دارم زوی دوباره بسیار کلی است و هر چند
دران چشمه سر بآب فرو میبرد که یکبار دیگر بصورت زنان معاودت نماید و باشوهر خود عیش کند
فایده و نفعی بران مرتب نشد **مصرع** دریغ سود ندارد چو رفت کار از دست ۀ عاقبت الامر مایوس شده
غمگین و دل آزرده رخت خود را پوشیده سبو را پر آب کرده متوجه خانه خود شد زنش را دید
که هنوز آرد می بیزد در تعجب شده از روی امتحان از او پرسید که دیر نکردم زنش گفت که هرگز با این
زودی آب نیاوردی بعد از آن بران ملعون ظاهر و روشن شد که این قضیه از جهت بروی واقع شد
که تکذیب قول حضرت رسول نموده حکایت شب معراج را قبول نمیکرد ای ناصبی بدین قبایح
و مطاعن عمر ملعون زیاده از آنست که در حیز بیان آید رعایت خاطر نا پاکت نموده در بین باب
بهمین قدر اختصار کردم **باب نوزدهم در بیان مکالمه عمر با شیطان و فریب**
خوردن شیطان از آن بی ایمان و مقالات مناسب این باب در کتاب ریاض الایمان ذکر شده که روز

آب رسید

بلغ

عمر بن

عمر بن خطاب در راهی با ابلیس برخورده از او پرسید که ای برادر عزیز کجا بوده و کجا میروی همیشه مصاحب
و انیس من بوده و درین وقت بی التفاتی میکنی شیطان گفت بخدمت حضرت رسالت پناه
رفته بودم که تو بر او استغفار نمایم آنحضرت فرمود که تو بر تو وقتی مقبول درگاه الهی میشود که قبر حضرت
آدم صفی علیه السلام را زیارت نموده مرقد او را سجده کنی و با انکار تعجیل بروم از ین جهت در خدمت تو تقصیر
رفت عمر که این سخن از او شنید گفت افسوس افسوس که اعتقادی من از تو فاسد شد و مرا گمان آن بود
که را عزت و حمیتی هست و ظاهر آن مشاهده مینمایم آدم که بلباس حیوة آراسته بود با آن حسن و جمال
وقتی پیغامبر بوده خدا او را سجده نکردی و با وسر فرو د نیاوردی و درین وقت که وفات یافته
و اعضای او رمیم شده چگونه با خود قرار میدهی که بحکم پیغمبر خاک قبرش را زیارت نموده مرقدش را سجده کنی
و اسمعی بغایت از تو عجب شیطان از سخن او از راه بر گشته گفت لعنت خدای بر تو باد ای ضال مضل
که با انکه چندین هزار فرض را من گراه نموده از راه بیرون بردم تو مرا اضلال نمودی و در وادی غوایت
و ضلالت انداختی و شاعری درین باب گفته **عربیه** اِنْ كَانَ اَبْلِیسُ اَغْوَى النَّاسَ كُلَّهُمُ ۀ فَاَنْتَ یَا عُمَرُ اَغْوَیْتَ
اِبْلِیسَا یعنی اگر شیطان تمام مردم را بضلالت انداخت و از راه برد ای عمر تو شیطان را از راه بردی و مولوی
معنوی چه خوش فرموده **نظم** یار بد بدتر بود از مار بد ۀ تا توانی میگریز از یار بد ۀ مار بد تنها ترا بر جان زند
یار بد بر جان و بر ایمان زند ۀ و نیز در ان کتاب آمده که در وقت دیگر میان شیطان لعنت و تعبیر دهنده
دین و ملت کذاب مرتاب و سارق کتاب عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب و آن بانی اساس مکر و تلبیس
و ثانی اثنین عمر در حیله و تدلیس شیطان خبیث خسیس یعنی ابلیس مکالمه و معارضه روداد و عمر مدبر
را با آنهمه لاف کزاف طرف جواب شافی برناف نهاد چنانکه شاعری بنظم آورده **بیت** شنیده ام که ز شیطان
سوال کرد عمر چرا تو سجده نکردی بآدم خاکی بگفت سجده نکردم از انکه دانستم که در جبلت او بود چون
تو ناپاکی و در کتاب مستطاب علل الشرایع که از مصنفات افضل المجتهدین ابن بابویه است بسند
صحیح نقل شده که ابلیس را گذار افتاد بر جمعی از اشقیا که امیر المؤمنین علیه السلام را بد میگفتند و بخبث
او مشغول بودند بایستاد بر ایشان زد که خسران و زیان دنیا و آخرت نصیب شما باد من بنده که کردم
خدا تعالی را در قوم جان دوازده هزار سال و بعد از فنای قوم جان شکوه کردم از تنهائی مرا باسمان
دنیا بردند و مثل اعزت درانجا بعبادت حق تعالی مشغول بودم و در میان فرشتگان بسر میبردم در آن
اثنا دیدیم که نوری شعشعانی بر ملائکه ظاهر شد و همه او را سجده کردند و در حیرت بودم که آیا این نور کدام ملک

از ملئکه مقرب یا انبیاء مرسل است که از جانب الله تعالی ندا رسید که هٰذَا نُورُ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَلَا نَبِیٍّ
مُرْسَلٍ هٰذَا نُورُ طِینَتِ عَلِیِّ بْنِ اَبِی طَالِبٍ یعنی نیست این نور ملک مقرب و نیست نور پیغمبر مرسل بلکه
این نور طینت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است و وای بر شما که او را بدی یاد میکنید پس بد احوال
کسی که آنچه ممکن و مقدور اوش شد از جور و ستم نسبت به او و شیعیان بعمل آورد و بسبب عداوت و بغض
آنحضرت خود را مستوجب عذاب ابد کرداینده و در کاشف الحق ذکر شده که یکی از صلحا که محبت یکی
از اهلبیت علیهم السلام آمد و ستر میکرد و خود را از هواداران و دوستان ایشان میدانست نقل کرده
که ابلیس را در فلان جزیره و در فلان دریا بر روی سنگی دیدم که مینالید و میگفت **عربیه** شَفِیعِی اِلَی اللّٰهِ
اَهْلُ الْعَبَاءِ وَاِنْ لَمْ یَكُونُوا وَلَا اَهْلُهُمْ ۀ شَفِیعِی النَّبِیُّ وَشَفِیعِی الْوَصِیُّ ۀ شَفِیعِی الْحُسَیْنُ وَشَفِیعِی الْحَسَنُ ۀ
شَفِیعِی الَّتِی اَحْصَنَتْ وَجْهَهَا ۀ فَصَلِّ عَلَیْهَا اِلٰهُ الْمِنَنِ ۀ یعنی شفیع گناهان من بسوی خدا تعالی آل عبا اند
و اگرچه شفاعت من نکنند و اگر ایشان را شفیع نا فرمانی و گناه خود ندانم پس کیست که او را شفیع توان ساخت
و امید شفاعت از آن توان داشت غیر از ایشان پس یکیک از آل عبا را بیان کرده میگفت که شفیع من محمد نبی الله
محمد رسول الله و بعد از ان شفاعت کننده من وصی او امیر المؤمنین علیه السلام پس پسران او امام حسن و امام
حسین علیهما السلام پس انکسی که نفس خود را و عرض خود را از نامحرمان نگاه داشت بحدی که ایزد تعالی بعصمت
و پاکی او گواهی داده در قرآن مجید و آیه که تطهیر یادر شان او و فرزندان او نازل ساخته و مولانا
عصندی گفته **قطعه** را شفاعت این پنج تن بس بود که روز حشر با این پنج تن در هم ۀ مهین خلق ولادت
و دختر دو پسر محمد و علی فاطمه حسین و حسن ۀ ایا کسی که شدی معتصم بآل رسول زهی سعادت تو لا تخف و لا
تحزن ای ناصبی بدین وای بر عمر لعین جمیع بندگان خدا از ابلیس و لشکر او میترسند و از ذکر حق تعالی پناه
میبرند و او و لشکر او از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب میترسند و متوسل بآنحضرت میشوند بجهت عظمت
و شان و بلندی مکان او و ابلیس امید شفاعت از سرور مؤمنان دارد و شیطان امت و دود کذاب
عمر بن خطاب قطع نظر از شفاعت آنسرور نموده از ظلم و عدوان نسبت با اهلبیت رسالت و نبوت فوت
و فرو گذاشت ننمود و بکوری چشم تو ای ناصبی شیعه اثنی عشریه بیرکت محبت و دوستی اهلبیت نبوت و رسالت
از وسوسه ابلیس پر تلبیس در حالت نزع و احتضار محفوظ اند و هیچ گونه باک و پروای از عقبات آخرت
ندارند بموجب آیه کریمه لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ بی اندوه و ملال نقل و ادخال الجنة المأوى میشوند
و پیش از رسیدن موت ایشان مشاهده مکان و ماوی خود در بهشت میکنند و تو بموجب آیه کریمه فَبَشِّرْهُ

دوم

از جم

من حمیم و تصلیه جحیم قبل از انتقال از دنیا از نحوست دوستان سه سک بی حیا مکان و منزل خود و
پیشوایان خود را مشاهده خواهی نمود که در دوزخ جهت شما چگونه الوان عذاب و انواع عقاب آماده
و مهیاست و فردوسی طوسی علیه الرحمه فرموده **نظم** نبی و علی دختر و هر دو پور ۀ گزیدم و زان دیگرانم
نفور ۀ ابا دیگران مرا کار نیست ۀ جز این در مرا روی گفتار نیست ۀ بدین زادم و هم برین بگذرم ۀ چنان
دان که خاک پی حیدرم ۀ و ابن شهر آشوب در کتاب مناقب نقل کرده که شیطان با انکه دو خواسته که جمیع
فرزندان آدم را از راه ببرد بعضی از دوستان امیر المؤمنین علیه السلام را نصیحت میکند و شرط دعوی دوستی
بجای می آورد و با دشمنان او دشمنی مینماید و امید قضای حوایج از آنحضرت و اولاد طیبین او دارد و در
کتاب فتوحات القدس از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت که گفت زنی بود از جنیان نام او
عفرا دایم بخدمت حضرت رسالت آمد و شد مینمود و علم آموختی و جنیان را تعلیم کردی چند روز بخدمت
سید کاینات نیامد آنحضرت حال وی از جبرئیل پرسید گفت خواهرش در بحر اخضر وفات کرده است
بدانجا رفته بعد از چند روز عفرا بخدمت حضرت رسول آمد فرمودند از عجایبها چه دیدی گفت یا رسول الله
ابلیس را دیدم در بحر اخضر بر سنگ سفیدی ایستاده و دو دست برداشته میگفت خداوندا تو سوگند
خورده که مرا داخل دوزخ سازی من صبر کنم تا مرا بدوزخ فرستی و سوگند خود راست کنی بعد از ان گویم
خداوندا بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که مرا از دوزخ نجات ده دایم که نجات دهی ابلیس را گفتم
این چه دعاست گفت پیش از خلقت آدم بهفت هزار سال این نامها را دیدم بر ساق عرش دانستم
که بهترین خلقانند نزد خدا تعالی هر که ایشان را شفیع سازد حق تعالی حاجت او را روا کند و هر که پناه
بایشان برد از عذاب ظاهر و نجات یابد و در کتاب کاشف الحق از علی بن محمد الصیرفی روایتیست
که در راهی بشیطان برخوردیم و از من پرسید که تو کیستی من گفتم که یکی از فرزندان آدم گفت لا اله الا الله
تو از ان قبیله که ان دارم که از دوستان خدا اند و عصیان او میکنند و خود را دشمن ابلیس میدانند
و اطاعت او مینمایند پس من گفتم تو کیستی گفت من صاحب نام بزرگ و مال طویل عظیم و کشنده هابیل
منم و ناقه صالح پی کردم و آتش نمرود را بقصد ابراهیم برافروختم و تدبیر قتل یحیی من کردم و قوم فرعون را
بار من را ندم و گوساله را جهت اغوای بنی اسرائیل من ساختم و آن دو بسوز که یا مکنیه من نهادم تا برهه ابابیل
بجزایی کعبه من بردم و در روز بدر و حنین بحکم من لشکر کفار جمع شدند که با محمد و اصحابش قتال کنند
اصحاب پیغمبر اخوان را من در سقیفه بنی ساعده جمع آوردم و هودج عایشه را در روز جمل من بپا

داشتم تا کتبین و قاسطین و مارقین بفتوای من بر مرتضی علی خروج کردند لعنت من آنچه است و نام
من ابلیس مغضوب رب العالمین و باعث خجالت خلقان در روز دین منم پس گفتم ترا بخدا قسم میدهم که ما را
دعایی کنی بعملی که موجب قرب بدرگاه الهی باشد و مراد حوادث زمان امداد غایی گفت باید که از دنیا بکفاف
قناعت کنی و انبیای آخرت برازد و سبق علی ابی طالب و دشمنی دشمنان او زیادی و [illegible]
در هفت آسمان عبادت خدا کرده ام و در هفت زمین معصیت او ورزیده بخدا که هیچ ملک مقرب و هیچ نبی
مرسل ندیدم که بدوستی او توسل نجویند و بمحبت او امیدوار نباشند ناقل این حکایات گوید که این سخن را
بگفت و از نظر من غایب شد و من بخدمت امام محمد باقر علیه السلام آمده ماجرا را نقل نمودم آنحضرت فرمود که آمن بلسانه
بلسانه و کفر بقلبه یعنی آن ملعون بزبان اظهار ایمان نمود اما بدل کافر است عمر چنین بود ایمان بخدا و رسول
بزبان آورده اما در دل کافر بود چنانکه در باب مطاعن او در باب کفر خلفاء ثلثه ذکر شده رباعی در نهج عمر اگر
بنافی چون من حب علی یقین نخواهد بودن در معنی دوستی بنا شد صادق بادشمن دوست کی بباشد هم

باب بیستم در ذکر کشته شدن عمر بن الخطاب بسقر و حال النزع و احتضار آن عنادت حر و فضیلت و بزرگی روز قتل آن بدبخت

و مقالات مناسب این باب از حدیث و سیر در روز نهم ربیع الاول بیست و سه سال از
هجرت در وقت سحر فرعون آل محمد کلب بن الکلاب عمر بن خطاب بسقر واصل شد و ماوی ساخت و آن روز عید
اکبر و بهترین اعیاد است و روز سرور اهل بیت نبوت و رسالت و شیعه و موالیان ایشانست و روز غم و ماتم
ناصبیان بی ایمانست در فضیلت و بزرگی آن روز حدیث و روایات بسیار در طریق اهل بیت اطهار و ائمه
ابرار واقعست از آنجمله در کتاب ملتقیات سید صحیح روایتست از محمد بن علاء الهمدانی الواسطی و یحیی بن
جریح البغدادی که نزاع افتاد در میان ما در باب ابن خطاب و مشتبه بود او پس رفتیم ما در شهر قم در روز نهم
ربیع الاول نزد احمد بن اسحق القمی که از اصحاب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بود و چون او را آمدن ما خبر
ساختند بعد از انتظار بیرون آمد و در آن حال لنگ بسته بود و بخطیر روی خود را خشک میکرد و گفت
من غسل عید میکردم که شما آمدید گفتیم آیا امروز روز عید است و عید شیعه چهار روز بیش نیست روز
اضحی و روز فطر و روز غدیر و روز جمعه و امروز هیچ کدام از آن روزها نیست احمد بن اسحق گفت که این روز
روز عید اهل بیت و بهترین اعیاد است و عید دوستان و محبان ایشانست و من قصد خدمت مولای خود
امام حسن عسکری علیه السلام نمودم با جمعی از برادران خود تا بسر من رای رسیدیم بعد از طلب اذن داخل منزل آنحضرت
شدیم آن روز مثل این روز نهم ربیع الاول بود و آن حضرت جمیع خدم خود را جامهای نو پوشانیده بود

و پیش

و پیش آنحضرت مجمر بود که آنحضرت بنفس نفیس خود متوجه آن مجمر شده عود میسوخت گفتیم پدر و مادر ما
فدای تو باد یا ابن رسول الله آیا اهل بیت نبوت و رسالت را تازه فرحی و خوشحالی روی نموده آنحضرت فرمود
که کدام روز بزرگتر است حرمت او نزد اهل بیت از این روز بتحقیق که حدیث کرد پدرم علیه السلام که حذیفه
الیمانی در مثل این روز که نهم از شهر ربیع الاول است بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله رفت
گفت حذیفه دیدم سید خود امیر المؤمنین را با حضرت امام حسن و امام حسین که با حضرت رسول چیزی میخوردند
و حضرت رسالت پناه بروی مبارک ایشان تبسم مینمود و میگفت بحضرت امام حسن و امام حسین بخورید که
گوارنده باد هر دو شما را برکت این روز و آن روزیست که کم کرداینده و نابود کرده در این روز خدای تعالی
و تعالی دشمن خود و دشمن جد شما را و اجابت کرده در این روز دعای مادر شما را و این روز آن روزیست که قبول
میکند خدای تعالی اعمال شیعه شما و دوستدار شما را حاشا که چنین نباشد و این روز آن روزیست که خدای تعالی
در قران مجید فرمود فتلک بیوتهم خاویة بما ظلموا و این روز آن روزیست که شکسته میشود در آن شوکت و بزرگی
دشمن جد شما حاشا که چنین نباشد و این روز آن روزیست که بر طرف شده در او فرعون اهل بیت من و ظلم
کننده با ایشان و غصب نماینده حق ایشان حاشا که چنین نباشد گفت حذیفه که گفتم یا رسول الله آیا بود در
امت تو و اصحاب تو خواهد بود که هتک حرمت تو کند و حق ترا غصب نماید آنحضرت فرمود ای حذیفه آن
مردود سرکرده منافقانست و در امت من ریاست بهم رساند و بر سید در اوج را و پشت بکتاب خدا و سنت من کند
و منع کند ارث فرزندم را و باو ندهد حق او را و حق الله را بر خود حلال داند و در حرام صرف نماید و نفقه
کند مال خدا را در غیر طاعت خدا و تکذیب برادر و وزیر من کند و حق دختر مرا بگیرد و دختر من دعای
بد کند او را و حق تعالی اجابت دعای دختر من کند در مثل این روز گفت حذیفه یا رسول الله چرا هلاک او را
از خدای تعالی در حق خود طلب نمیکنی آنحضرت فرمود یا حذیفه دوست ندارم که جرأت ورزیده بر قضای
خدای تعالی از آنچه گذشت که در علم او لما سئلت از حق تعالی که بگرداند از وی اگر قبض روح آن ظالم
میکند افضل و بهتر از باقی ایام وجوده باشد از عید و سنت من که آن سنت عمل کنند دوستان و شیعیان اهل
بیت من و هر که دوستان و شیعیان را دوست دارد و مراد آنست که آن روز نزد دوستان و محبان و شیعیان
اهل بیت نبوت و رسالت عید خود دانند و مبارک باد بیکدیگر گویند و روز سرور و خوشحالی ایشان باشد
پس سید کاینات فرمود که وحی فرستاد خدای تعالی بمن و گفت یا محمد سبقت گرفته در علم من آنکه رسد اهل بیت
ترا محنت و بلای دنیا و ظلم کنند منافقان بر ایشان و غصب حق ایشان کنند اگر صحبت و پند همین باشد
با توجهان کنند و هر که بعد از تو غصب حق علی کند بتحقیق که بیاویزم او را و اصحاب او را در قعر جهنم در مکانی

که ابلیس مشرف باشد بر وی یعنی ابلیس از او بالاتر باشد و عذاب کمتر بیند که ابلیس او را و بگردانم او را
عبرت در روز قیامت بر سر اعدا انبیا و دشمنان دین و در روز حشر اتباع ایشان را و دوستان ایشان را
و جمیع ظالمان و منافقان را ذلیل و نادم بجانب آتش دوزخ و مخلد و دایم باشند ایشان در دوزخ
که هرگز امید خلاص و نجات نباشد ایشان را یا محمد هر که مرتبه و منزلت تو نداند بر رسالت و بلای بسیار
از فرعون این امت و هم که غصب حق علی کند جرأت و دلیری کرده است بر من و تبدیل کلام من نموده و شرک
بمن آورده و راه حق را بطلاق بسته و گردانیده خود را گوساله امت تو کافر شده است بمن در عرش من
و بتحقیق که امر نموده ام هفت آسمان را که از برای شیعه و دوستان شما عبادت کنند در آن روزیکه قبض
روح او کنم و امر کردم فرشتگان را که بگذارند در آن روز کرسی کرامت را در برابر بیت المعمور و حمد و ثنا
و ستایش من کنند و طلب آمرزش کنند از برای شیعه و دوستداران شما از فرزندان آدم و امر کنم که اعمال کاتبین
را که بردارند قلم از جمیع خلایق سه روز و ننویسند بر ایشان هیچ چیز از گناهان ایشان از برای بزرگی
تو و کرامت وصی تو یا محمد بدرستیکه گردانیدم این روز را عید از برای تو و اهل بیت تو و هر که تابع
اهل بیت تو است از مؤمنین و شیعه اهل بیت ترا دوست میدارم بعزت و جلال و بزرگواری من قسم
که دوست میدارم کسی را که عبادت من کند در این روز از برای رضای من و او راست ثواب جن و انس
و زیاد گردانم مال و عیال او را ببرکت این روز و آزاد گردانم از آتش دوزخ در هر سال در نهم ربیع الاول
هزار کس از دوستان و شیعیان شما را و بگردانم سعی ایشان را مشکور و گناهان ایشان را مغفور و
کردار ایشان را مقبول حذیفه گوید که برخاست حضرت رسول و داخل منزل ام سلمه شد و من باز گشته
رفتم و هیچ شکی نداشتم در او شیخ تیمی عمر بن [illegible] تا آنکه حضرت رسول از دنیا رحلت فرمود و [illegible] بسید
و برگردید بکفر و برگشتند از دین کما قال الله تعالی و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات
او قتل انقلبتم علی اعقابکم حاصل کلام ملک علام آنکه نیست محمد الا پیغمبر
و فرستاده من و پیش از او نیز پیغمبران بودند اگر بمیرد محمد یا کشته شود بر گردند و بازگشت نمایند ایشان
بکفر اصلی خود و پشت بقران کردند و خانه کردان وحی را آتش سوختند و بدعت چند نهادند
و تغییر ملت و تبدیل سنت کردند و در شهادت حضرت امیر المؤمنین و تکذیب قول حضرت سیدة النساء
العالمین و غصب فدک نمودند و خشم و کین ساختند بوصی حضرت مصطفی را و حضرت فاطمه ع
از ایشان خشمناک بود که از دنیا رحلت فرمود و تدبیر قتل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کردند و جمیع

سنن



سنن پیغمبر را تغییر دادند و حرام ساختند آنچه حق سبحانه و تعالی حلال ساخته بود و حلال ساختند آنچه خدای
تعالی حرام نموده بود و بر منبر رسول بغصب و ظلم بالا رفتند گفت حذیفه اجابت کرد خدای تعالی دعای حضرت
سیدة النساء را در حق آن منافق و کشته شد بدست قاتل او که رحمت خدای بر قاتل او باد و در آن روز
داخل منزل امیر المؤمنین علیه السلام شدم که تهنیت آنحضرت بگویم بقتل آن منافق و بازگشت او بدار الانتقام
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که آیا یاد داری آن روزی را که بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
آمدی و من و حسنین چیزی میخوردیم با حضرت پیغمبر و بیان نمود از برای تو فضل و بزرگی این روز را گفتم
بلی ای برادر رسول خدا و مولای مؤمنان فرمود بخدا قسم که این روز روشن ساخته خدای تعالی چشم آل
رسول را و بدرستیکه من میدانم از برای این روز هفتاد و دو نام گفت حذیفه گفتم یا امیر المؤمنین
دوست میدارم که بشنوم نامهای این روز را و بود آن روز نهم شهر ربیع الاول پس گفت حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام هذا یوم الاستراحة و تنفیس الکربة و الغدیر الثانی و یوم تحطیط الاوزار و یوم الخیرة و یوم
رفع القلم و یوم الهدو و یوم العافیة و یوم البرکة و یوم الثارات و عید الله الاکبر و یوم یستجاب فیه
الدعاء و یوم الموقف الاعظم و یوم التوافی و یوم الشرط و یوم نزع السواد و یوم ندامة الظالم و یوم انکسار
الشوکة و یوم نفی الهموم و یوم القنوع و یوم عرض القدرة و یوم التصفح و یوم فرح الشیعة و یوم التوبة
و یوم الانابة و یوم الزکوة العظمی و یوم الفطر الثانی و یوم سیل النغاب و یوم تجرع الریق
و یوم الرضی و یوم عید اهل البیت و یوم ظفرت به بنو اسرائیل و یوم یقبل الله اعمال الشیعة و یوم
تقدیم الصدقة و یوم الزیارة و یوم قتل المنافق و یوم الوقت المعلوم و یوم سرور اهل البیت
و یوم المشهود و یوم القهر علی العدو و یوم هدم الضلالة و یوم التنبیه و یوم التصرید و یوم الشهادة
و یوم التجاوز عن المؤمنین و یوم الزهرة و یوم العذوبة و یوم المستطاب به و یوم ذهاب سلطان
المنافق و یوم التسدید و یوم یستریح المؤمن و یوم المباهلة و یوم المفاخرة و یوم قبول الاعمال و یوم
اذاعة السر و یوم نصرة المظلوم و یوم الزیارة و یوم التودد و یوم التحبب و یوم الوصول و یوم التزکیة
و یوم کشف البدع و یوم الزهد فی الکبائر و یوم التزاور و یوم الموعظة و یوم العبادة و یوم الاستسلام
گفت حذیفه از خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرخص شده بیرون آمدم و گفتم با نفس خود که اگر
در دنیا بجز این عمل خیری و کار خیر و ثوابی که امید داشته باشم بغیر از فضل و بزرگی این روز مرا بس است
گفت محمد بن علاء الهمدانی و یحیی بن محمد جریح که برخاستیم هر یک از ما و بوسیدیم سر احمد بن اسحق را



سعید الفقهی را وکفتیم خداوندا این خلایق را کر توفیق داده ای که این حدیث را از تو شنیدیم تا آنکه معلوم
ماشد بزرکی وفضل این روز از منزل وبیرون آمدیم دران روز بعبادت حق سبحانه وتعالی مشغول شدیم
ودر کتاب مشارق انوار الیقین فی حقایق اسرار امیر المؤمنین از محمد بن سنان روایتست که امیر المؤمنین
علیه السلام مدتی قبل از کشته شدن عمر خطاب بشارت قتل با او داد وکفت ای مغرور فریفته شده بدنیا بخدا
دیده ام ترا کشته شده بزخمی از عبد امعصیتی برسد که حکم کرده باشی با او بجور وظلم بر او وتوفیق قتل
تو بیابد وبسبب قتل تو او موجب دخول بهشت شود برغم تو وبدرستیکه تو وان یار تو که نایب وجانشین
او به او بخته شوید وهتک ستر شما شود وبیرون آرند شما را از نزد رسول الله هر دو را پهلوی پیغمبر بر شاخ
چوب خشک پس آلوده شوند بای رسوائی که بتو رسد دوستان تو پس عمر کفت که خواهد کرد اینها را
یا ابا الحسن فرمود که قومی که جدا باشد شمشیر ایشان از غلاف وحاضر شوند جرجیس ودانیال وهر نبی
وصدیقی وباز نداشته که از برای حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه السلام افروخته بودند وشما را بان آتش میسوزانند
وامر کنند باد را که خاکستر شما را در دریا اندازد ودر کتاب بهجة المباهج مذکورست که مغیرة بن شعبه
که از جانب عمر والی کوفه بود نامه نوشت بعمر که غلامی دارم ابو لؤلؤ نام واکثر صنعتها را خوب میداند آهنکری
ونقاشی ودروکری اکر دستوری دهی بمدینه آید که مردم مدینه از هنرهای او منتفع شوند ومن نیز از صنعتهای
او بهره ورکردم عمر در جواب او نوشت که او را بمدینه فرست مغیره ابو لؤلؤ را بمدینه طیبه فرستاد وبا ابو لؤلؤ
مقرر کرد که هر ماه صد درهم جهت او بکوفه فرستد چون مدتی در مدینه بماند از کسب واعمال حاصل نمیشد
که دراهم مذکوره را جهت مولای خود بکوفه فرستد نزد عمر آمده شکایت کرد که چندین مال جهت مولای خود
بکوفه نمیتوانم فرستاد تخفیف بده عمر کفت چه صنعت دانی وهنرهایی که میدانست بیان نمود عمر کفت با چندین
هنرها این مقدار بسیار نیست ابو لؤلؤ در خشم شد باز کردید روزی چند بر آمد ابو لؤلؤ را بر پیش عمر
کذر افتاد عمر او را بخواند وکفت شنیده ام که آسیایی میتوانی ساخت که باد بکردد ابو لؤلؤ خشمکین
وترش روی بعمر نکریست وکفت از برای تو آسیایی بسازم که همه مردمان ذکر آن کنند عمر باصحاب همراه خود کفت
این غلام مرا تهدید میکند ابو لؤلؤ با خود کفت که هیچ حسنه بهتر ازین نیست که این ظالم بی دین را بقتل
رسانم وبمکان خود رفته خنجری بساخت که دو سر داشت ودسته آن در میانش بود وبنزدیک محراب مسجد
شد ودر کمین نشست وچون عمر داخل مسجد شد از جای جسته زخم بران ملعون زد وشکم او را از هم
بدرید وکسان حاضر تم کرد ویازده کس دیکر از متابعان وپیروان آن بی دین را زخم زد ودر السنه وافواه دایر

ودر میان

ودر میان شیعه شایعست که بعد از آنکه ابو لؤلؤ زخم خنجر آبدار آن نابکار را از پای در آورد بخدمت مولای
مومنان آمده قضیه مذکوره را عرض نمود آنحضرت بعلم ولایت ابو لؤلؤ را بدار المؤمنین کاشان رسانید
ودختر قاضی کاشان را با ابو لؤلؤ عقد بست واز ایشان فرزندان صلحا بوجود آمد ومردم کاشان که از محبان
وغلامان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بودند ابو لؤلؤ را بابا شجاع الدین نام کردند والحال از نسل او جمعی
کثیر در آنجا هستند وبعد از مدتی خبر بمدینه رسید که ابو لؤلؤ در کاشانست جمعی را از مدینه فرستادند
که او را کرفته ببرند قاضی ومردم آن شهر مانع شده بلطایف الحیل الجماعت را تسلی نموده مکاتبات بمدینه
ارسال داشتند که مدتیست قبل از واقعه خلیفه بناحق بابا شجاع الدین باین شهر آمده است وفرزندان بهم رسانیده
از دختر قاضی این شهر ومرقد مبارک بابا شجاع الدین در بیرون شهر کاشانست وکنبد رفیع بربالای قبر او
ساخته اند وروز قتل عمر که بهترین اعیاد است در هر سال شیعه کاشان دران روز بر قبر بابا رفته سرور
وخوشحالی کنند وانچه لازمه لعن وطعن ظلمای ثلثه است بجای می آرند وآن روز را عید بابا شجاع الدین
میخوانند ودر کتب معتبره مذکورست که بعد از آنکه عمر زخم دار ومجروح کشته در بستر افتاد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بنزدیک او شد واو را نبیذ داده بودند واز جراحت بیرون می آمد آنحضرت فرمود در چنین حالت او را نبیذ
میدهید که حرام ومسکرست او را شربت شیر بدهید غرض که آن ملعون شکم پر از حرام ومست بجهنم واصل شد
رباعی آب از قدح بهجر نوش مکن وز صحبت بحرمتی فراموش مکن شرایط اهل تو دارد بیاد در بستر شر
خواب خرکوش مکن ودر کتاب ریاض الایمان ودر کتاب حلیة الاولیا ودر کتاب منهاج الکرامه مسطورست
که مضمون حدیث نبوی که لن یخرج احدکم من الدنیا حتی یعلم این مصیره وحتی یری مقعده من الجنة او النار
یعنی بیرون نمیرود هیچکس از دنیا تا آنکه بشناسد که بکجا میرود تا آنکه ببیند مکان وماوی خود را در بهشت
یا در دوزخ وعمر بن خطاب علیه اللعنة والعذاب چون در حال احتضار مکان وماوی خود را در نار
مشاهده نمود چنانچه کلامی که از او در این حال صادر شده بران دالست وآن اینست یا لیتنی کنت کبشا
لقومی فسمنونی ما بدا لهم ثم جاءهم احب قومهم الیهم فذبحونی فجعلوا نصفی شواء ونصفی قدیرا فاکلونی
فاکون عذرة ولا اکون بشرا یعنی کاشکی من کوسفندی میبودم از قبیله خود پس مرا فربه میکردند
تا آنکه دوسترین قوم بنزدیک ایشان می آمدند پس مرا میکشتند ونصف مرا بریان میکردند ونصف مرا طبخ
میساختند که وقت دیکر بخورند وچون مرا میخوردند نجاست میشدم وانسان نمیبودم که بر من بازخواستی
باشد ومرا معذب ومعاقب سازند عربیه ولن یفصح الانسان من بعد موته ومن قبره الا الذی کان یعملا

در سیاعت

شعر کجاست غیر علی هادی چو درمانم غریب وعاجز وتنها فقیر وبیکس وعور ودر کتاب نهج الفاضلین
ودر کتاب کاشف الحق از ابن عمر روایتست که کفت پدر من در حین نزع ببدترین حالی بود فرستاد و
از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام التماس نمود که نزد او حاضر شود چون آنحضرت حاضر شد با او کفت
التماس می نمایم که مرا حلال نمایی مولای مومنان کفت هر کاه نزد دو مرد عادل اقرار کنی که بر من ظلم کردی
من ترا حلال کنم پدرم روی بدیوار کرد دو ساعتی هیچ نکفت بعد از ساعتی نیز متوجه حضرت امیر المؤمنین ع
شد واز آنحضرت استحلال میجست واو همان حرف را اعاده نمود پدرم جواب نکفت وآنحضرت برخواسته
از خانه بیرون رفت ودر کتاب ریاض الایمان آمده که عمر منزل سقر در حال نزع ودم بازپسین شخصی بخدمت
قسیم جنت ونار فرستاد که از آنحضرت حلالی جهت او حاصل کند آنحضرت فرمودند که در مجمع مردم اقرار کند
که بعد از حضرت پیغمبر خلیفه وجانشین منم واو وابوبکر بعدوان غصب وعدوان خلافت را متصرف
بوده اند تا او را حلال کنم آن شخص آمده آنچه از آنحضرت شنیده بود بعمر کفت آن مردود مخذول دنیا وآخرت
لحظه سر بجیب تفکر برده بعد از آن کفت النار ولا العار یعنی آتش دوزخ را بر خود قرار دادم واین عار
بر خود قرار ندهم توسعه میدان شقاوت آن بی دین را ملاحظه نمایید وقساوت قلب آن غبی را ببینید
که بچه مرتبه است رباعی بر کفته لن تضلوا انکار کرد در حکم بجهل خویش اقرار کرد در روز شکم فاطمه از
قهر کرد زد آخر شعار با النار ولا العار کرد تمثیل دران کتاب مذکورست که بعد از آنکه ابلیس پر تلبیس را
بجهنم فرستادند مدتهای مدید در آتش دوزخ معذب بوده الوان عذاب وانواع عقاب الهی را چشیده
باشد واو را از آتش بیرون آرند وجهت حضرت آدم علی نبینا وعلیه السلام کرسی از نور نصب کنند واو را برو
بنشانند وابلیس را امر نمایند که او را سجده کن تا از عذاب الیم وعقاب جحیم خلاصی یابد آن ملعون باز هم
سر فرود نخواهد آورد ومضمون کلام عمر که النار ولا العار است کفته بجهنم عود نموده بعذاب ابدی کرفتار
خواهد شد وصاحب کتاب کشاف در ربیع الابرار آورده که عمر منزل سقر در حین نزع وسکرات
میکفت لو ان لی ملاء الارض ذهبا ومثله معه لافتدیت به نفسی من هول المطلع یعنی اکر تمام زمین
از من طلا میبود با مثل آن با او فدا میکردم از هیبت وهول آنچه می بینم وهمین مضمون در قران
مجید واقع شده ولو ان للذین ظلموا ما فی الارض جمیعا ومثله معه لافتدوا به من سوء العذاب یعنی
واکر باشد برای آنانکه ظلم کرده اند وبدیکران تمامی آنچه بر زمین است از زر ونقره ومال ومنال وبا آن
مثل آن با ایشان هر آینه فدا خواهند کرد از جهت شدت بازخواست وعذاب ودر کتاب کاشف الحق

امده

آمده که در آنوقت که ابو لؤلؤ عمر را زخم زده بود وعثمان بی ایمان آمده سر او را در کنار کرفت وکفت بشارت
ترا ببهشت عمر آهی کشیده کفت دعنی ویلی ویل امی من النار یعنی رها کن مرا وای بر من وای بر مادر من از آتشی که
برای من افروخته شده پس آهی دیکر کشیده کفت الان لو کانت الدنیا لی لافتدیت بها من النار ولم اراها
یعنی در این زمان اکر دنیا از من میبود فدا میکردم از هول وهیبت آتش تا اثر او را نبینم تمثیل چون حجاج
بن یوسف مشرف بر موت شد در انحال میکریست ووزیرش پرسید که سبب کریه چیست حجاج از سر تاسف
تمام کفت بنابر انواع ظلم وستم که با طوایف امم خاصه با اهلبیت مطهر کرده ام ودر دنیا هر دو عالم کرده ام
وزیر بسیار خوش آمد باو کفت هر عملی که امیر جلیل در مدت عمر خود نموده بر جمیع واضح است که آن
حرکات سخت بوده والداعی خطائی سر نزده حجاج در جواب کفت اکر فردای قیامت نیز من امیر خواهم
بود وتو وزیر مطلق العنان خواهی بود وآن همه را دلیلها رواج خواهد یافت وبشارت دادن عثمان
عمر را ببهشت مثل خوش آمد کفتن وزیر حجاج است وجواب حجاج واکر در روز قیامت عمر وعثمان امیر
وصاحب اختیار خواهند بود ببهشت خواهند رفت ودر کتاب لوامع الانوار ذکر شده که عمر در وقت
احتضار میکفت کاشکی مادرم مرا نزادی وکاشکی که پاره کهنه حیض زنان بودمی وانسان نبودمی واین سخن
از خوف آن میکفت تا جان بمالک دوزخ سپرد ودر تاریخ کزیده که از کتب اهل خلافست ذکر شده که آن
ضال مضل در بیست وهفت سالکی مسلمان شد وسی وسه سال آن منافق در اسلام بود ومدت خلافت
ده سال وشش ماه وچهار روز وعمر او شصت سال بود دوست دار عمر وآن دو سک دیکر موجب آیه کریمه
یوم ندعوا کل اناس بامامهم فردای روز قیامت ترا با امام خود محشور خواهند کرد ومرا با هادی
وراهنمایم وهر کدام بجزای کردار خود خواهیم رسید اللهم احشرهم معهم یوم النشور واحشرنی مع علی
یا رب یا عفو کشاعری کفته رباعی ما ز محبان علیم وعمر هیچ نکوییم ز خیر وز شر حشر محبان علی با علی
حشر محبان عمر با عمر حکایت مشهورست که یکی از دوستان ومحبان مولای مومنان بخدمت آنحضرت
آمده کفت ای قسیم جنت ونار من از حضرت رسول صلی الله علیه وآله اکثر اوقات میشنیدم که هر که با علی
دشمنی وخصومت کند او را معذب ومعاقب خواهند ساخت هرکز از عذاب وسخط منتقم حقیقی
نجات نخواهد یافت وهیچکس زیاده از شیخین بشما عداوت ودشمنی نکردند وخلافت که حق شما بود
تصرف نموده بجبر وتعدی فدک را از اهل بیت رسالت ونبوت انتزاع نمودند وآنچه از ستم وجور که
ممکن ومقدور ایشان بود بشما نمودند ونمیدانم که خدا تعالی با ایشان چه کرد وبچه نوع عذاب ایشان را

بهش

معذب و معاقب ساخت و از این فکر و خیال هرگز خالی نیستم و میخواهم که از این سر مطلع شوم و مرا از
تشویش و تفرقه خاطر فارغ سازی آنحضرت فرمود که در روز قیامت آنچه از بهر ایشان آماده و مهیا
شده مشاهده خواهی نمود آنمرد گفت که قیامت دور است و من میخواهم که در دنیا معاینه ببینم و حق جل
اثره ... را و اتباع ایشان ... در آن ... بالا اعتقاد میگفت که تا من دشمنان ترا به سبب قرین عذاب و عقاب
مشاهده نکنم تسلی نمیشوم چون مبالغه و الحاح بسیار نمود امیر مومنان فرمود که چون شب شود بفلان
قبرستان برو و انتظار نما خواهی دید چون شب درآمد آن مرد بانجا رفت و در گوشه قبرستان نشست تا که نظر
بر شخص مهیب قوی جثه افتاد که دو سگ سیاه با قلادهای آتشین در گردن هر دو دارد آن مرد مهیب
با وی گفت ای مومن من یکی از فرشتهای عذابم که خدای تبارک و تعالی مرا جهت عذاب کردن دشمنان اهل
بیت آفریده و این دو سگ از جمله دشمنان مولی و صاحب تواند که بسبب دشمنی آنحضرت حق تعالی ایشان را
در دوزخ معذب ساخته و باین صورت ایشان مسخ نموده و الحال بفرمان قسیم جنت و نار این هر دو سگ را
از دوزخ باینجا آورده ام که بتو نمایم تا زنگ کدورت از آینه خاطرت بزداید و شک و شبهه از لوح ضمیرت
محو نماید و آن دو سگ آب از دیده میباریدند آن فرشته گفت الهیا بپرس که باعث این عقوبت چیست
آن هر دو سگ سیاه بزبان آمده گفتند که ما ابوبکر و عمریم و بسبب ظلم و تعدی که با امیر المؤمنین ع
کردیم معذب و معاقب شدیم و خدا تعالی ما را باین صورت که می بینی مسخ نموده و الحال پشیمانی نفعی نداد
بعد از آن آنمرد از آن مکان برگشته بخدمت مولای مومنان آمد و آنچه دیده و شنیده بود بیان نمود
و در کتاب فتوحات القدس از کتاب احسن الکبار نقل شده که یکی از منافقان در زمان امامت حضرت
امام حسن علیه السلام از آنحضرت معجزه طلب نمود امام علیه السلام سر دست بر منکب آن منافق زد و گفت معجزه را تماشا کن
نمای ... پای مبارک بر زمین زد شکافته شد دو شخص دید بر سر سنگی نشسته بودند که آن سنگ از حرارت
آتش سرخ شده بود بخار بد و بوی ناخوش از آن سنگ متصاعد میشد و بر گردن هر کدام زنجیری و بر
هر یک یک فرشته موکل بود و ایشان میگفتند یا محمد یا محمد یا محمد صحابه تو بودیم بد کردیم که با وصی تو
امیر المومنین علی علیه السلام ظلم کردیم و عهد را شکستیم و حق او را گرفتیم و خود متصرف شدیم آنگاه موکلان ایشان
بودند میگفتند چرا سخن خدا و رسول را نشنیدید این زمان پشیمانی سود ندارد و شما دروغ میگوئید
که صحابه رسول بودید صحابه آنحضرت سلمان و عمار و ابوذر و مقداد بودند و اسم یک یک صحابه که مومن بودند
یاد میکردند که ایشان خلاف خدا و رسول نکردند و شما خلاف فرموده خدا و پیغمبر او نمودید روایت

نقلست

بضلالت انداختید و بر مولای مومنان ظلم کرده حق او را گرفتید و آن ملعونان فریاد و زاری میکردند
پس امام علیه السلام اشارت بزمین کرد که فراهم شو تا وقت معلوم که قائم آل محمد ظاهر شود و از گفتگوی آن هر دو
مغلول معذب و آنچه دو موکل ایشان ظاهر است که آنها ابابکر و عمرند راوی گوید که چون آن منافق این معجزه را
از حضرت امام حسن علیه السلام مشاهده نمود حمله بر سحر کرد و خواست که بر ناصبیان مبدء این خبر را برساند زبان
او گرفته و گنگ شده تا زنده بود قادر بحرف زدن و گفتگو نبود و آنکه امام علیه السلام فرموده بود که تا وقت معلوم
که قائم آل محمد ظاهر شود مؤید آنست حدیثی که در کتاب ... از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایتست
که آنحضرت در منی ... میشود ... دست آنحضرت پنج سنگ ریزه داد ... جانب جمره
انداخت ... از ان طرف دیگر جمره انداخت یکی از محبان گفت فدای تو شوم از تو مشاهده چیزی نمودم
که از دیگری ندیده بودم که بعد از فراغ از رمی جمره بجانب ... و چه چیزها رمی نمودی آنحضرت فرمود که
در روز ... حق تعالی ... را و بدن ایشان را تازه ساخته باشد و سرگشته ... را
... باشد ... هر دو را در این مکان ... امام ... زدم اول را دو سنگ
و ثانی را سه سنگ ... ثانی ... زیاده است و اظهار عداوت ... و او است ... ثانی
... مراد از اول ابابکر و ثانی عمر است ***لولا هذا ما على*** یک چند گذشت روز کارم بسبزه
چندی بگر گذشت ... دیدم بی دفتر و اوراق ... حرف ... هیچ ... ودر کتاب رجعت
از مفضل بن عمر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در حدیثی که ذکر آن طول دارد در باب ظهور قائم آل محمد
صلوات الله علیه و علی آبائه اجمعین روایتست که آنحضرت فرمود که یا مفضل چون که مهدی ع ظهور کند
و بیاید بمدینه جدش در آن مکان شریف ظاهر شود امور عجیبه چند که باعث سرور و خوشحالی مومنان و
مسلمانان و خواری و بدحالی کافران و ناصبیان باشد مفضل گفت ای مولای من آن چه چیزهاست فرمود که
چون حضرت مهدی علیه السلام بسر مرقد منور و ضریح مطهر جدش صلی الله علیه و آله برسد بگوید که ای گروه مومنان
این قبر جدم رسول الله است بگوید بلی ای مهدی آل محمد گوید که کیست با سید کاینات در حجره مبارکه مدفون
بگویند دو صاحب و دو خلیفه او ابابکر و عمر است پس آنحضرت بفرماید در حالیکه داناتر از جمیع مردمان است
باحوال ابابکر و عمر که کیست ابابکر و عمر و چه گونه در نزد دفن کردند ایشان را با جدم سید بشر و مدفون بدرین مکان
شریف غیر ایشان خواهد بود بگویند مردمان که ای مهدی آل محمد مدفون در این مکان غیر ایشان دیگری
نیست و بتحقیق که ابابکر و عمر را در حجره سید بشر دفن نمودند از برای آنکه جانشین رسول الله و پدران زنان

آنحضرت اند و چون سه روز از رسیدن حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه بمدینه مشرفه بگذرد امر
فرماید که نبش قبر آن دو منافق نمایند و در آن حال تر و تازه باشند و خلقت ایشان تغیر یافته باشد
و ... ورنگ و روی آنها و ملعون ... رسانیده باشد و حضرت صاحب بفرماید که آیا کسی هست که
بشناسد ایشان را مردمان بگویند که ایشان را بصفت میشناسیم و نسبت در پهلوی جد تو غیر از ایشان
پس حضرت صاحب بفرماید که آیا در میان شما کسی هست که بگوید غیر از این یا آنکه در شک و شبهه باشد
که ابابکر و عمر در اینجا نخفته اند پس جمیع مردمان بگویند که هیچ کس در میان ما نیست که غیر از این حرفی
بگوید و جمیع ما را اعتقاد و عقیده آنست که ابابکر و عمر در حجره خیر البشر مدفون شدند و آنحضرت امر فرماید
که ایشان را بهمان حال در آن قبر گذارند تا سه روز از این حکم بگذرد و این خبر در میان مردم پراکنده و
منتشر شود که نبش قبر ایشان نموده اند و از هر جانب مردمان از برای حادثه شدن این واقعه و مطلع شدن
بدین امر در مدینه مشرفه جمع شوند و در روز سیم مهدی آل محمد علیه السلام در مسجد رسول حاضر شود و امر
فرماید که ایشان را از قبر بیرون آرند و ایشان در آن ساعت تر و تازه باشند مثل صورتی که در دنیا داشتند
و کفن از ایشان دور سازند و امر کند که بیاویزند هر دو را بر چوب خشک پوسیده و فی الفور آن چوب سبز
شود و برگ کند و شاخهای آن دراز شود و میوه آورد و در آن حال ناصبیان و سنیان که دوستدار و
محب ایشانند بگویند که این سبز شدن چوب خشک برکت و فضل و بزرگی این دو خلیفه بزرگوار است و
بتحقیق که فایز و رستگار شدیم بمحبت و دوستی ایشان و حیران بمانند و تعجب کنند جمعی که پنهان و
پوشیده داشتند محبت ایشان را اگر چه شرف و بزرگی این دو بزرگوار هم که یک حبه از محبت و دوستی
ابابکر و عمر در دل داشته باشد حاضر شود و مشاهده ایشان نماید و مفتون آن دو ملعون شوند
و ندا کند مهدی آل محمد که هر که دوست میدارد و مصاحب و دو پهلو خوابیده حضرت رسول را یک جا
رود پس دو قسم گردند مردمان جمعی دوستی و محبت ایشان و منزل سقر را اختیار کنند و گروهی دوری
و تبرا از آن دو ملعون خواهند نمود و حضرت مهدی علیه السلام بگوید بدوستان ایشان که دوری بجوئید
و تبرا نمائید از محبت ابابکر و عمر ناصبیان بی دین و پیروان اغلاعین بگویند یا مهدی آل رسول
ما تبرا نخواهیم کرد از ابابکر و عمر ما نمیدانستیم که ایشان را نزد خدا تعالی این قدر و منزلت است و در این
وقت که ظاهر و روشن شد بر ما فضل و بزرگی این هر دو را تبرا نخواهیم کرد از ایشان و بتحقیق که دیدیم از این
دو خلیفه آنچه دیدیم ... تازگی و تندرستی جسد ایشان و سبز شدن بوسیله این درخت برکت و قدر

خلیفه

خلیفه اول و ثانی بلکه بخدا قسم که تبرا میکنیم از تو و هر که ایمان و اعتقاد دارد بتو و هر که ایمان نمی آورد
باین دو خلیفه و ایشان را از قبر بیرون آورده و باین درخت آویخته و کرده با ایشان آنچه کرده ...
پس امر کند قائم آل محمد علیه السلام باد سیاهی را که بوزد بر ناصبیان بی دین و مریدان آن دو لعین و بگرداند
ان گروه را کانهم اعجاز نخل خاویه یعنی مثل شاخ درخت شکسته آویخته شده و مراد آنست که چون آن باد
بایشان رسد آن ملاعین را سوخته بدرک الاسفل رساند و بعد از آن امر کند که ابابکر و عمر را از آن
درخت بزیر آورند و زنده کند هر دو را بفرمان خدا تعالی و امر کند مردمان را که جمع شوند و حکایت کند
آنحضرت با جماعت که دار ناخوش هر دو را و آنچه در هر وقت و زمانی واقع شده تا آنکه حکایت کند از ابتدای
دنیا از کشتن قابیل برادر خود هابیل را و جمع ساختن آتش از برای حضرت ابرهیم علی نبینا و علیه السلام
و انداختن یوسف در چاه و حبس نمودن یونس در شکم ماهی و قتل یحیی و بر دار کردن عیسی و عذاب
نمودن جرجیس و دانیال و زدن سلمان فارسی و برافروختن آتش بر در خانه حضرت امیر المؤمنین
و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و سوختن در خانه ایشان و زدن تازیانه بدست
حضرت فاطمه علیها السلام و افشردن شکم مبارک آنحضرت در میانه در و دیوار و ساقط ساختن فرزند
محسن نام از آنحضرت و زهر دادن حضرت امام حسن و قتل حضرت امام حسین و کشتن فرزندان و
اطفال و بنی عم و انصار آنحضرت و اسیر نمودن ذریه و فرزندان حضرت رسول و ریختن خونهای آل محمد
و هر خون ناحق و زنا و ربا و رشوه و فاحشه و گناه و هر ظلم و ستم که از عهد حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام
تا وقت قیام قائم آل محمد علیهم السلام واقع شده همه اینها را بشمارد و ابابکر و عمر را ملزم و منفعل سازد
و در آن حال ایشان اقرار و اعتراف نمایند بآنچه کرده اند و آنحضرت امر فرماید که هر که در آن وقت حاضر باشد
و مظلومی از آن دو ناپاک داشته باشد از ایشان اقتصاص کند پس بیاویزد ابابکر و عمر را بر آن درخت
که قبل از این آویخته بودند و امر کند آتش را که از زمین بیرون آید و هر دو را با آن درخت بسوزد و امر
فرماید باد را که خاکستر آن ناپاکان را برباد دهد و در دریا اندازد راوی این حدیث که مفضل بن عمر است
گفت که از حضرت امام ناطق جعفر صادق علیه السلام پرسیدم که ای مولای من این آخر عذاب ابابکر و عمر است
آنحضرت فرمود هیهات یا مفضل بخدا قسم که رجعت نمایند و حاضر شوند محمد رسول الله و صدیق اکبر
امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و هر مومن و کافری
و قصاص کنند ابابکر و عمر را بهر مظلمه که کرده اند و بکشند هر دو را هر روزی و شبی هزار مرتبه و باز زنده

ما از دخول ایشان اینها تا قصاص کنند اعتقاد اکر علم حذا بران قرار کرفته باشد و مولوی معنوی فرموده

بیت هر که بیطاعتی مرتضی جوید چنان با بکر و چون عمر میرد

باب بیست و یکم در ذکر مجملی از مطاعن لعین بن اللعین عثمان بن عفان بی دین

طعن اول آنکه تقدیم کرد بر بنی هاشم که معدن علم و وحی بودند و حال آنکه او از شجره ملعونه بنی امیه بود و پیغمبر در خواب دیده بود که کلاب و خنازیر بر منبر او میرفتند از آن خواب بترسید و از جبرئیل علیه السلام تعبیر آن خواب پرسید گفت بنی امیه بر دین تو مستولی شوند و ایشان چهارده پادشاه باشند و اول ایشان جماعت عثمان است و مدت حکومت ایشان هزار ماه کم چند ماه باشد و بعد از آن سوره انا انزلناه فی لیلة القدر درین باب نازل شد و شب قدر که مخصوص جناب رسالتمآب و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین عطا فرموده بهتر از مدت حکومت خلفای بنی امیه طاغیه باغیه است طعن دوم آنکه عثمان بی دین در ایام خلافت ناقص خود بر اهل بیت نبوت و رسالت ظلم و تعدی بسیار نمود و بظاهر با اهل بیت رسول و زوج بتول خصومت و عداوت مینمود و بیداد با ایشان سلوک میکرد و عداوت اهل بیت اطهار را در دلها راسخ داد و ابا بکر و عمر از جهت مصلحت کار خود اکثر اوقات با حضرت امیر المؤمنین و اهل بیت طاهرین بحسب ظاهر با ادب و رفق و مدارا سلوک و معاش مینمودند و میگفتند که اگر مردمان راضی بخلافت و جانشینی علی بن ابیطالب میشدند ما او را خلیفه مینمودیم و اطاعت امر و نهی او میکردیم طعن سیم آنکه عثمان در ایام امارت خود دیگر بار با اهل بیت نبوت و رسالت و بنی هاشم بداد و آن دو خلیفه ناحق که قبل از او بودند گاهی از بیت المال بر بنی هاشم قسمت و رسدی میدادند و اطراف و جوانب بنی هاشم را از برای رتق و فتق مهمات میفرستادند چنانکه در کتب تواریخ و سیر مسطور است که در وقتی که بفرموده ابا بکر خوله بنت جعفر حنفیه را اسیر نموده آوردند ابا بکر خوله را بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام داد چنانکه قبل ازین ذکر شد و نیز در وقتی که عمر اراده فتح خراسان نمود بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد التماس نمود که حضرت امام حسن علیه السلام را رخصت نماید که در آن سفر رفاقت لشکر اسلام کند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آن سبط رسول را در آن سفر رفیق آن عسکر نمود و ببرکت قدوم فیض لزوم آنحضرت کل خراسان مفتوح گردید و لشکر اسلام بفتح و فیروزی با غنیمت بسیار در خدمت امام حسن علیه السلام بمدینه طیبه مراجعت نمودند و عمر باین مفاخرت مینمود که سبط رسول خدا در فتح خراسان همراه لشکر من بوده و آن فتوحات را ببرکت قدوم آنحضرت میدانسته و بروایتی آنکه حضرت امام حسن علیه السلام تا اصفهان رفیق آن عسکر بوده و از اصفهان بفرموده عمر بمدینه طیبه بازگشت

نمود

نمود طعن چهارم آنکه چون نوبت خلافت بعثمان رسید کس فرستاد و عاملان عمر بن خطاب را معزول کرد و دست مهاجر و انصار و دیگر جماعت را از عمل کوتاه ساخت و صحابه حضرت رسول را بهیچ وجه در ایام امارت خود مهمی با ایشان رجوع ننمود و از بیت المال یک دینار بمهاجر و انصار و صحابه رسول ابرار و بنی هاشم نداد و بنوعی کار بر ایشان تنگ نمود که از فقر و فاقه بعضی از ایشان باطراف و قبایل عرب پراکنده شده بسوال و مزدوری اوقات میگذرانیدند و بعضی شبها روی خود را بسته بدر خانهای اهل مدینه رفته سوال مینمودند طعن پنجم آنکه بر اعمام و خویشان و نزدیکان خود را بر جمیع مردمان تفضیل داد و عمل ولایتها و امصار و قبایل عرب و عجم را با ایشان رجوع نمود عمل بصره را بعبدالله بن عامر داد و کوفه را بولید بن عقبة بن ابی معیط داد و شام بمعاویة بن ابی سفیان و فلسطین بعمرو بن العاص و مصر بعبدالله بن سعد بن ابی سرح داد و مالهای بسیار که عمال هر طرف بجهت او می آوردند و آنرا با بنی عثمان و اقربا و بنی امیه داد از آنجمله بعبدالله بن خالد بن اسد بن العاص بن امیه سیصد هزار درهم داد و همچنین هر یک از بنی اعمام خود را صد هزار درهم و زیاده و کم میداد و بدیگر جماعت هیچ نمیداد و خزانه بیت المال را که یاران پیش از او حرام و حلال مخلوط ساخته بودند گذاشته و مظالم را باطل برده در کشود و تمامی را بر بنی امیه بخش کرد و اکثر آن جماعتی که بیعت او در آمدند بطمع مال و زخارف دنیوی اطاعت او کردند چنانچه از شیخ ابوجعفر طوسی قدس سره روایتست که عثمان در روز بیعت درهم و دینار بسیار ریخته بود و مردم بدان سبب فریفته شده با او بیعت کردند طعن ششم آنکه آنکسانی که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از مدینه طیبه اخراج نموده بود و طرید مصطفی بودند و در زمان خلافت ابا بکر و عمر ایشان را بمدینه راه ندادند عثمان بسبب قرابتی که با آن ملاعین داشت ایشان را بمدینه آورد و بیان آن اینکه حکم بن العاص که عم عثمان بود و مروان بن حکم و حارث بن حکم که پسران عم عثمان بودند اکثر اوقات غیبت حضرت رسول مینمودند و بغض و عداوت باطنی خود را اظهار میکردند و حضرت رسول ایشان را لعنت کرده از مدینه اخراج نمود و امر فرمود که هرکه ایشان را در شهر مدینه راه ندهد و تاکیدات در عدم ارجاع ایشان نموده فرمود که لعن بر کسی که من بعد ایشان را در مدینه جای دهد و با ایشان دوستی و ملایمت نماید و هیچکس نبود که نداند که ایشان طرید و رانده رسول خدا اند و عثمان بسبب قرابتی که با ایشان داشت در زمان حیوة حضرت رسول هر چند سعی نمود و خواست که از آنحضرت اذن حاصل نماید که آن دشمنان خدا و رسول بمدینه آیند مسئول او بدرجه حصول نرسید و قبول نفرمودند و در زمان خلافت ابا بکر و عمر نیز هر چند خواست

که ایشان را رخصت آمدن بمدینه دهند راضی نشدند و بیست و پنج فرسخ دیگر ایشان را از مدینه دورتر کردند و چون عثمان خلیفه شد ایشان را طلب نمود و دو هزار درهم از برای خرج راه ایشان فرستاد و استقبال نموده بتعظیم و تکریم ایشان را بمدینه آورد و از رسیدن ایشان بشاشت و سرور بسیار اظهار نموده گفت برغم آنکسانی که ترا مطرود ساخته بودند استرجاع نمودم و حکم بن العاص را در میان قبر و منبر نبوی آنحضرت جای داد و در روز اول صد هزار درهم از بیت المال مسلمانان بعم و ارباب داشت و خمس افریقیه نیز بوی داد و مروان بن حکم را کاتب و صاحب تدبیر و وزیر و مشیر خود ساخت و مهر خود را باو سپرد و دختر خود را باو داد و عمل بازار مدینه را بهر سال از او مقرر داشت و در روز اول صد هزار دینار باو بخشید و حارث بن حکم که برادر مروان بود در روز اول مال بسیار باو بخشید و ارضی از مدینه که حضرت رسول جهت اسواق مسلمین تصدق کرده و آن زمین را مهزور گویند باقطاع حارث بن حکم داد و مروان بعد از قتل عثمان در ایذا و آزار خاندان رسالت و نبوت میکوشید تا بسبب او حضرت امام حسن علیه السلام مسموم گردید و بعد از آنکه بمسند امارت و حکومت متمکن گشت در خون ریزی فرزندان رسول و اظهار کینه و عداوت زوج بتول نهایت اهتمام نمود ای ناصبی بی دین ملعون که عم و دو پسر عم خود را که هر سه ایشان طرید حضرت نبوی بودند طلب نماید و چندین مال مسلمانان را با ایشان بخشد و جمیع صحابه و مسلمانان را محروم سازد چگونه قابل خلافت و امامت باشد

رباعی فرزند ناخلف عثمان باشد — کارش چو عمر همیشه عصیان باشد — بی شبهه و شک بر او بوبکر لعنت — چون پیر خودش نتیجه شیطان باشد

طعن هفتم آنکه اخراج نمود عثمان ابوذر غفاری را از مدینه طیبه و او وفات یافت در ربذه ابوذر رضی الله عنه از کبار اصحاب سید ابرار است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در تعریف و توصیف او فرموده ابوذر فی امتی شبیه عیسی بن مریم فی زهده یعنی ابوذر در امت من مثل عیسی مریم است در زهد و ورع و نیز آنحضرت فرموده و ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر یعنی سایه نینداخت آسمان و برنداشته زمین صاحب زبانی را که راستگوتر از ابی ذر و همچنین آنحضرت گفته که ابی ذر صدیق هذه الامة یعنی ابوذر راستگوی این امت است در کتاب مشارق انوار الیقین از کتاب حبائی نقلست که روزی ابوذر از خدمت آنحضرت سید البشر مراجعت نموده در اثنای راه بمجمع منزل سیر بخود دید عمر از او سوال کرد که کجا بودی در خدمت رسول خدا ابوذر گفت شخصی در نزد آنحضرت بود که من او را نمیشناسم چون عمر بخدمت خیر البشر رسید مولای مومنان و پیش رو اهل جنان را دید که نشسته است گفت یا رسول الله نزد شما که بود دیدکه ابوذر راست گوی این امت است و الحال بمن دروغ و کذب گفت چون این

وقت

وقت که از نزد شما بیرون آمدم از وی پرسیدم که کیست در پیش حضرت رسول گفت که اگر من او را میشناسم و ابوذر علی را نمیشناسد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ابوذر راست گفته معرفت بحال علی غیر از خدا و پیغمبر او کسی دیگر ندارد و هیچکس پی برتبه و بزرگی علی نبرده و حق او را نمیشناسد و علی نیز خدا و پیغمبر او را بنحوی شناخته که هیچ احدی نشناخته و پی نبرده و آنچه ابوذر گفته حق و صدق است نقلست که ابوذر در زمان خلافت عمر از دیدار کریه و افعال ناخوش آن منزل استقرار شام آمده بر نیت غزا توجه بلاد شام گردید و تا زمان خلافت عثمان آنجا آرمید و چون اعمال ذمیمه عثمان بگوش او رسید و افعال ناپسندیده زشت کریه معاویه را مشاهده نمود کردار ناخوش آن دو ملعون را در میان مردم ذکر کرده قبایح ایشان را یاد میکرد پس معاویه منزلهای او بر عثمان بی ایمان نوشت که ابوذر شام را بر تو تباه کرد اید و در مجالس و محافل عیب و بدی ترا اظهار میکند و ثنا و منقبت علی میگوید که علی سزاوار مسند خلافت و عثمان و خلفاء متقدمین قابل آن نیستند عثمان در جواب او نوشت که چون نامه تو برسد ابوذر را در ساعت بر کوهان شتر برهنه درشت رو بفرست دلیل عنیف همراه او کن که شب و روز مرکب او را رانده نگذارد که لحظه خواب کند و در منزلی قرار گیرد تا او را نزد من آرد پس معاویه طاغیه بفرموده عثمان واجب النیران عمل نموده ابوذر را بمدینه طیبه فرستاد و ابوذر مردی دراز بالا لاغر و ضعیف و نحیف و محاسن سفید و مسن بود و از غایت سختی و ناخوشی و رفتار زشت آن شتر رانها و زانوهای ابوذر کوفته و مجروح گشته و گوشت رانهای او بیفتاد و چون بمدینه منوره رسید و عثمان او را بدید گفت هیچ چشم بیدار تو روشن مباد و خدا ترا خوش عیش و شادمان مدارد یا جندب ابوذر گفت من جندب خدا دادم و رسول خدا مرا عبدالله نام نهاده است و میان او و عثمان گفتگوی بسیار واقع شد چنانچه شرح آن در ترجمه فتوح ابن اعثم کوفی مذکور است و در کتاب روضة الواعظین از حضرت امام جعفر صادق روایتست که روزی عثمان دو غلام خود را امر کرد که دو همیان زر که در هر همیان صد دینار بود که از برای اباذر ببرید که در ما یحتاج خود صرف کند و چون زر را بخدمت اباذر آوردند گفت آیا مثل آنچه که از برای من فرستاده بهر یک از مسلمانان داده است گفتند که نه گفت من یکی از مسلمانانم و بمن بدهد آنچه بهر یک از مسلمانان میدهد و زیاده از آن بر من روا نیست گفتند که عثمان میگوید که این زر از مال خالص ماست و قسم میخورد که حرام مخلوط باین نیست و آنچه از برای تو فرستاده ام از وجه حلالست پس اباذر گفت مرا حاجت باین نیست و من غنی ترین مردمانم غلامان گفتند که ما هیچ در خانه تو نمی بینیم نه از اندک و نه بسیار پس گفت

دروغ بر او یاد دارم قرص جوی و چند روز نان اوقات میگذرانم و بتحقیق که من صبح میکنم غنام برو بیت
علی بن ابیطالب و عترت او که هدایت میکنند مردم را براه راست و نیز از حضرت پیغمبر شنیدم که عثمان
دروغ گو و کذاب است پس هر که داند این دو صفت را از جهت صاحب خود بگوید که مرا احتیاج باین
نیست و نزد آنچه در پیش اوست تا آنکه بخدای خود برسم و او حکم کند میان من و عثمان و در کتاب کاشف
الحق و احسن الکبار مسطور است که روزی مبلغ کلی از مال بیت المال در مجلس عثمان حاضر کرده بودند
که بر بنی امیه قسمت کند بحسب اتفاق اباذر نیز بهمان مجلس آمده بود عثمان با بوذر گفت که هیچ میدانی
که این زر چیست گفت نه گفت صد هزار درهم است و انتظار میبرم که مثل آن بیاورند و بهر که خواهم بدهم
اباذر گفت این زر از تو است و لیکن یاد داری که یک صبحی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفتیم
آنحضرت دلگیر و دلتنگ بود و هیچکس جرات نکرد که از وجه آن پرسد و آخر روز که بخدمتش رفتیم
خوش وقت و خوش حالش یافتیم سبب دلگیری صبح و خوشحالی آخر روز آنحضرت پرسیدیم فرمود
که صبح بیت المال را بجهت قسمت نمودم و چهار دینار باقی مانده بود و متحیر در آن ساعت حاضر بود
که باو تسلیم نمایم از آنجهت محزون بودم و لحظه قبل از این بمصرف رسانیدم و بسبب آن مسرورم عثمان
متوجه کعب الاحبار شده گفت که چه حرج باشد مالی را که بعضی از بیت المال بمستحق رسانی و بعضی را
حفظ نمائی تا امور ایام بهر که مصلحت دانی صرف نمائی کعب گفت حرجی واقع نیست ابوذر گفت یا کعب
تو احکام شریعت را نمیدانی و آیه والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله
فبشرهم بعذاب الیم برخواند که معنیش آنست که آنهائی که طلا و نقره را انبار میدارند و در راه خدا انفاق
نفقه نمیکنند آنهارا بعذاب الیم بشارت دهید پس عثمان با بوذر گفت این بار بجهت مصاحبت
رسول از تو معاف نمودم اگر بار دیگر در حضور من چنین حرفها زنی ترا بخواهم کشت ابوذر گفت
تو بر کشتن من قادر نیستی و لیکن رسول صلی الله علیه و آله مرا اخبار نموده که چون آل ابی العاص به سی تن رسند
قرآن را برای خود تاویل نمایند و دین را تباه کنند و تو را اگر ابوذر را از بلاد اخراج نمائید عثمان از جمعی
که حاضر بودند پرسید که شما شنیده اید از حضرت رسول آنچه ابوذر میگوید جماعت بخاطر نمی آوردند
عثمان تکذیب ابوذر نمود و نزد عثمان گفت علی علیه السلام را حاضر کنید تا از و تحقیق نمایم که ابوذر صادق است
یا کاذب و چون حضرت امیر المؤمنین حاضر شد گفت یا ابا الحسن آنچه ابوذر میگوید تو از حضرت رسول
شنیده گفت که من از رسول شنیدم که گفت سایه نیفکند آسمان و برنداشت زمین صاحب زبانی

راستگو تر از ابی ذر صحابه که حاضر بودند تصدیق قول امیر المؤمنین علیه السلام کردند و ابوذر دیگر بیت
و گفت که الحمد لله که من دروغ گو نیستم عثمان گفت یا اباذر برخیز و از شهر ما بیرون شو ابوذر گفت
که چنان کنم که دوست دارم همسایگی تو بودن مرا سخت ناخوش آید عثمان باو گفت بجز رسول صلی الله علیه و آله
بگو در کجا میخواهی اقامت کنی و آنجا که اهلیت داری گفت در زمین حرمین میخواهم که ساکن باشم و
بعبادت حق تعالی قیام نمایم الا رسول خدا مرا خبر داده که ترا از حرمین بیرون خواهند کرد و تو را بربذه
فرستاده و تو بآنجا تنها ساکن خواهی کرد و تنها محشور خواهی شد و تنها بعرصه قیامت خواهی آمد
و تنها به بهشت داخل خواهی شد و چون بعالم بقا ارتحال نمائی جمعی از عراق خواهند رسید و ترا
تجهیز و تکفین خواهند نمود و رسول خدا در غزوه تبوک مرا باین احوال مطلع ساخته بود پس عثمان
امر نمود که اباذر را بربذه بردند و در بعضی روایات آمده که در حالتی که عثمان اباذر را گفت که از مدینه
بیرون رو اباذر گفت اگر فرمائی بشام روم گفت ما ترا از شام از آن خواندیم که آنجا کلمات قبیح میگفتی
و آن ناحیه را بر ما تباه کردانیده بودی آنجا اجازت نمیدهیم ابوذر گفت بعراق شوم گفت آنجا نیز اجازت
نیست که عراقیان مردمی اند که در حق امرا و ائمه طعن کنند و گرد فتنه و شبهه گردند ابوذر گفت من هیچ جا
که باشم سخن حق خواهم گفت عثمان گفت تو کدام موضع را دشمن تر داری گفت هیچ جای را دشمن تر
از ربذه ندارم پس اباذر را با اهل و عیال از مدینه طیبه اخراج نموده بربذه که بدترین مواضع آن
دیار است فرستاد و آن ملعون خادمی باخراج کردن او نیز راضی نشده مروان حکم را حکم کرد که ابوذر
را بر شتر برهنه سوار کرده از شهر مدینه بیرون برد و دلیل عنیف همراه او نمود تا بربذه رسانند
و ربذه ریگستانی بود در بیابانی بغایت مهیب و مسکن و ماوای وحوش و از هر طرف تا آبادانی بیست و پنج
فرسخ و کم و بیش داشت و باین اکتفا ننموده او را از جواب فتوای سلطانان منع نمود و حکم کرد که منادی
کنند که کسی تشییع او ننماید و بجز التفات نکرده حضرت امیر المؤمنین و حسنین علیهم السلام و عبدالله
بن عباس و عمار بن یاسر و مقداد بن اسود با جمعی از اصحاب بتشییع او بیرون رفتند و نزدیک ابوذر
شدند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام او را دلداری میداد و بصبر امر میکرد که قال علیه السلام واصبر علی ظلم
الشقیة والزمان علی خطوب یعنی صبر کن بر ظلم ظالمان و بیخردان که روزگار محل نزول حوادث و
بلاها است و مترجم دیوان مولای مؤمنان ترجمه این کلام معجز نظام را در رشته نظم کشیده رباعی
بر عیب کسان پرده فکن تا بتوان بر ظلم بدان صبر کن و جور زمان بگذار جواب هر سفیه نادان

والحمد که بیارش بخداوند جهان و مروان حکم با ایشان برخورده گفت نه امیر الفاسقین عثمان حکم کرده است
که هیچکس مشایعت ابوذر ننماید و او را وداع نکند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از این سخن خوش برآمد
تازیانه که در دست داشت بلند ساخته در میان دو گوش شتر مروان زد و گفت دور شو ای پسر زرقا
مثل تو کی باشد که بر ما آنچه کنیم اعتراض نماید و مروان شکایت آنحضرت بعثمان نمود عثمان با آنحضرت گفت
چرا سخن مرا نشنیدی و بمشایعت ابوذر بیرون رفتی و جمعی را با خود بردی آنحضرت فرمود که بر ما واجب
لازم نیست که هر چیز تو گوئی چنان کنیم بلکه واجب ساخته است حضرت رسول که تو و دیگران اطاعت من
کنید آنچنانکه در مجموعه الحدیقه از نهج نقل شده است که آنحضرت فرموده عربیه واوجب
لی ولایته علیکم رسول الله یوم غدیر خم انا البطل الذی لم تنکروه یوم کریهة ولا یوم سلم یعنی واجب لازم
ساخته اند برای من ولایت و جانشینی خود را بر شما رسول خدا در روز غدیر خم که اطاعت من کنید
و مرا خلیفه و جانشین رسول دانید و من آن شجاعی ام که کسی منکر آن نتواند شد نه در روز جنگ و نه
در روز صلح عثمان گفت مروان از تو شکایت دارد که او را دشنام داده و تازیانه در میان دو گوش شتر
او زده از او عذر خواه و دل او را خوش کن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود اینک شتر من اینجاست بگو
برخیزد و تازیانه در میان دو گوش شتر من زند اما دشنام دادن نتوانم بخدا اگر مروان مرا دشنام
دهد من جواب او نگویم مگر بشمشیر که او کفو من نیست پس برخاست و بخشم از پیش عثمان بیرون آمد
و با ملعون خطاب نموده گفت عربیه فان کنت بالشوری ملکت امورهم فکیف بهذا والمشیرون غیب
و ان کنت بالقربی حججت خصیمهم فغیرک اولی بالنبی و اقرب یعنی اگر بمشورت مالک امور ایشان
شده پس چگونه است که اکثر اهل مشورت حاضر نبودند و مراد آنست که در شوری حسنین که فرزند
رسول خدا بودند و عبدالله بن عباس و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و عمار یاسر و مقداد بن اسود و مثل
ایشان از کبار صحابه هیچکدام حاضر نبودند و اگر تو بقرابت حجت آوردی بر خصمان و مدعیان پس غیر
تو به پیغمبر اقرب و اولی است و مراد از غیر آنحضرت است از نفس مبارک داشت یعنی من اولی بر پیغمبر و اقرب
از دیگران و چون ابوذر ربذه را مقام و مسکن ساخت در آنجا روزگار مسکنت میگذرانید و صادر و وارد حجاج
و راه گذر روی نیز دیدنش میرفتند و حاجتها بر او عرضه داشته مسایل و اجوبه خود را از او اخذ کرده مهمان دار
ایشان میشد و از هیچ کس چیزی بحقیر قبول میکرد تا وفاتش رسید و چون وفاتش نزدیک شد زنش و
غلامی با او بود و زن بر او میگریست ابوذر گفت چرا میگریی گفت از آن میگریم که تو اینجا ضایع میمانی در زمین

غربت و من ضعیف و غریبم میترسم که آنچه لازمه رحلت تو است بعمل نتوانم آورد گفت گریه مکن
یا ام ذر که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا خبر داده است که من در زمین غربت وفات یابم و قوم
صالح تدفین و تکفین میکنند و چون وفات من رسد یکی از گوسفندان را که کشته آنرا بر پز و بر دیگ
بنشین چون جماعتی از مسلمانان بآنجا رسند بگوی اینک ابوذر صاحب رسول خدا وفاتش رسیده
و بجوار حق واصل شده او را دفن کنید که رحمت خدای بر شما باد که ایشان تجهیز و تکفین من کنند و چون
فارغ شوند آن طعام را پیش ایشان بنه تا بخورند و بعد از آن تو بمدینه شو و آنجا مقیم میباش تا اجلت
رسد و بعد از وصیت بجوار رحمت الهی واصل شد ام ذر گوسفند را بجز بر بالای ابوذر غمگین و دلتنگ
و نالان و گریان نشسته تا که قافله دید که از جانب مکه معظمه می آیند و چون نزدیک رسید ام ذر
از جای جسته حقیقت حال را بیان نمود و آن جماعت نرگس بودند و عبدالله بن مسعود و مالک اشتر از آن جمله
بودند چون کلمات ام ذر را شنیدند از شتران فرود آمده بتغسیل و تدفین و تکفین ابوذر قیام و اقدام نمودند
و آن روز بر سر قبر ابوذر توقف نموده بعزا و ماتم او مشغول شدند و چون شب شد ام ذر طعام بر ایشان عرض
داشت طعام خورده در آن شب در سر قبر ابوذر بعبادت حق تعالی مشغول بودند و بعد از فریضه صبح ام ذر را
وداع نموده کوچ کردند و بعد از چند روز ام ذر بمدینه طیبه آمد و بروایتی آنکه در آن قافله تاجری بود و از
میان همراهان حله فاخره بحلیه انتخاب نموده اباذر را بآن تکفین نمودند و در بعضی کتب مسطور است که در وقت
وفات ابوذر غیر از دختر کسی دیگر با او نبود و بعد از فوت ابوذر دخترش برفاقت ابن مسعود بمدینه آمد
و در بعضی نسخ مثبت است که خود اباذر در حالت نزع بود که جماعتی بربذه رسیدند مالک اشتر در آن
میان بود چون ببالینش آمدند گفت بشارت باد شما را که رسول خدا فرموده بود که جمعی از دوستان خدا مرا
دفن خواهند کرد پس روی بآن جمع کرده گفت که هر کدام از شما در منصب دنیا دخل داشته اید در آن میان یک
کس گفت من هرگز در منصب دنیا دخل نداشته ام گفت تو مرا در جامه خود کفن خواهی کرد و بعد از فوت اباذر آن
جمع بتغسیل و تکفین او قیام نمودند و ابن مسعود آن وقت رسیده و در دفنش مدد نموده و نماز بر او گذارد
و با ام ذر گفتار او را بمدینه بردند و برکت مرقد مبارک اباذر آبادانی عظیم و آبهای جاری شیرین و نخلستان
بسیار در آنجا بهم رسید و مشهور و معروف مصیر او این عاصی گناهکار در حینی که حج بیت الله الحرام
نموده و از مدینه منوره برگشته چون بمنزل اصغر رسید توفیق زیارت مرقد اباذر دریافت و ابن عبد البر در
کتاب استیعاب ذکر کرده که وفات ابوذر در سال سی و یکم یا سی و دوم هجرت بود و بعضی گفته اند در سال بیست و چهار

اراده م

از هجرت بود و قول اول اصح است رباعی عثمان از وحشت آتش عصیان را از بداد بسوخت جمع قرآن را
اخراج نمود بی سبب بوذر را آورد طرید مصطفی مروان را طعن هشتم آنکه عثمان بی دیانت از روی طغیان
و مصاحف بسیار را سوخت و بعضی را از غایت اشتهار آشنا و بیگانه و دوست و دشمن انکار نمیتوانند
نمود و این عمل قبیح و فعل شنیع او در اکثر کتب و رسایل طرفین ذکر یافته و باعث حرکت و اقدام او در این
امر روایات مختلفه واقع شده از آن جمله آنکه چون در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله چنانکه اکثر اهل
تفسیر اتفاق دارند قرآن را بر ترتیب معهود نمی نوشتند بلکه آیات قرآنی را پراکنده با الواح و اوراق ثبت
مینمودند و در صدور رجال محفوظ میبود و سبب نوشتن بر ترتیب در مصحف بقای زمان نسخ بود زیرا که گاه
آیه یا سوره لفظا منسوخ میشد از مصاحف محو یا حک کرده و بعضی مصاحف حاضر نبودی و ما دام الحیاة
در نزول متدرج و ابن عباس میگوید که هر گاه آیه و سوره که نازل میشد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودی که
در پهلوی فلان آیه یا فلان سوره میباید نوشت و بتعلیم و تعلم آن امر فرمودی و چون امر خلافت بر عثمان
قرار گرفت او نیز را به غایت نمود که میشود و احتمال دارد که در نزد بعضی مردم الواح و صحف قرآنی بالتمام باشد
و در پیش بعضی از آیات و سور قرآنی پاره باشد و بمرور ایام اختلاف در میان امت بهم رسد پس منادی
کرد که صحایف و اوراق قرآن نزد هر که باشد بیارد و اگر کسی ابا میکرد جبرا و قهرا میگرفت و جمیع مصاحفی
که مردم داشتند از ایشان اخذ نمود و بسیاری از آیات قرآنی را اخراج نمود و پاره زیاد کرد و تقدیم و تاخیر
در سور و آیات قرار داد و بر وفق طبع خود نسخه تمام نمود چند مصحف بدین دستور نوشته بولایات
و امصار و قبایل عرب فرستاد و باقی مصاحف را جمع نموده در آتش انداخت و در کاشف الحق مذکور است که
عثمان مروان حکم و زیاد بن سمره را حکم کرد که آن جمیع مصاحف نسخه را داشتند و هر نسخه که خواستند کردند و
باقی را بشستند و بعد از آن در آتش انداختند تا احدی بر آن مصاحف اطلاع نیابند و در بعضی نسخ
مثبت است که در زمان امارت عثمان در حین توجه غزای ارمنیه میان اهل شام و عراق اختلاف افتاد
هر یک قرائت بر لغت خود کرده و بر لغت دیگری میخندیدند نزد عثمان آمد گفت اختلاف جماعت نتیجه خواهد داد
عثمان و متابعان آن بی ایمان اتفاق نمودند که مصحف را از لغات متفرقه تجرید نموده بلغت قریش قرار داد
پس آن مایه عصیان هفت مصحف بدین دستور نوشت یکی را با شش از آن را به مکه و کوفه و شام و بحرین و یمن و عراق
عجم فرستاد و یکی را در مدینه نگاه داشت و باقی مصاحف را جمع نموده با اوراق آن او نمود و ترتیبی که الحال
در قرآن مجید مشاهده میرود همانست که حضرت رسول بتعلیم جبرئیل حضرت امیر المؤمنین و صحابه را تلقین

کرده و در لوح محفوظ نیز بهمین ترتیب ثبت است و حضرت امیر المؤمنین بعد از فوت حضرت رسول رب العالمین
بجمع کردن قرآن مشغول شده بهمین ترتیب در مصحف ثبت نموده و شیخ علیه الرحمه در باب سوختن
مصاحف رقم نموده نظم کلام و حدیث و اسم مولی بسوزی و نداری هیچ پروا طریق اهل بدعت پیش گیری
تو مردان لعین را خویش گیری طعن نهم آنکه عبدالله بن مسعود قاری قرآن که از اکابر صحابه بود بقتل
رسانید و بیان این آنکه چون عثمان حکم کرد که هر که قرائت داشته باشد از وی گرفته بسوزانند و بجبر و
عدوان مصاحف را از مردم گرفته میسوختند و عبدالله مسعود مصحفی داشت و مکر و حیله میدانست که طریق
خود را تغییر نماید و چون میدانست که عثمان در آن تصرفات نموده و زیاده و کم خواهد کرد مصحف خود را
بعثمان نداد تا عثمان بخانه رفته مصحف را بجبر از خانه او بیرون آورد چون دیگر مصاحف بسوخت
و بعد از آن بعثمان گفتند که ابن مسعود این افعال ترا بدعت و ضلالت میداند و در مسجد نشسته
بیان احادیث میکند و نسبت بتو کنایه میگوید و ابوذر را اگر تو از مدینه اخراج نموده بربذه فرستادی و
در آنجا وفات یافت ابن مسعود بر جنازه او نماز کرده بدفنش او قیام نمود عثمان امر نمود که تا عبدالله
بن مسعود را چندان زدند که استخوانهای پهلوی او درهم شکست و ابن ابی الحدید در شرح و علامه در منهاج
نقل کرده اند که چون خبر بیماری عبدالله بن مسعود بعثمان مرحوم رسید بعیادتش آمد مرهمی میخواست
که بر جراحتش گذارد و او را تسلی نماید میان ایشان گفت و شنید بسیار واقع شد از آن جمله آنکه عثمان گفت
از چه جراحت شکوه و آزار تو گفت از گناهان من است از آزار و شکوه من گفت آرزوی تو چیست و دلت چه
میخواهد گفت آرزوی من رحمت خداست و در مغفرت او میخواهد طبیبی جهت تو بطلبم که بمعالجه و مداوی گفته
تو قیام نماید گفت طبیب من آنکس است که مرا بیمار کرده و بروایتی گفت که بیماری من از طبابت تو زیاده
میشود گفت میخواهی که امر کنم عطایی که از تو باز گرفته بودم بتو دهند گفت منع کردی عطا را از من در آن
وقت که محتاج بودم بآن و در وقتی که بی نیازم عطا میکنی که از آن مستغنیم گفت اگر ترا بدان احتیاج نباشد
از فرزندانت باشد گفت رزق ایشان با خداست گفت یا اباعبدالرحمن از برای من طلب آمرزش
کن گفت از حق سبحانه و تعالی مسئلت نموده ام که حق مرا از تو باز خواهد و داد من از تو بستاند و آن مخذول
مردود از پیش عبدالله بن مسعود بیرون آمده بخانه خود رفت و ابن ابی الحدید در شرح آورده که عبدالله
مسعود وصیت کرد بعمار یاسر که نگذارد عثمان را که بر جنازه او نماز کند و بعد از سه روز عبدالله بن مسعود
ازین جهان وداع نموده بجنت الماوی و دار البقا ارتحال نمود و اکثر علمای اهل سیر نقل کرده اند که قبل از این

آزار و اهانت بار دیگر عبدالله بن مسعود را چهل تازیانه زده بود بجرم آنکه چرا بربذه رسیدی و
دیدی که ابوذر مرده است بر او نماز کردی و در دفنش مدد نمودی و حال آنکه من او را بربذه فرستاده
بودم و مغضوب من بود طعن دهم در ذکر آنچه از عثمان پلید نسبت بعمار یاسر روی داده حضرت امام
علیه السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب بامیر نموده فرمودند الجنة مشتاق الیک
و الی عمار و ابی ذر و مقداد یعنی مشتاق است بتو و بسوی عمار و ابوذر و مقداد و در کتاب
بهجة المباهج مذکور است که چون خبر فوت ابوذر در مدینه بعثمان بی ایمان رسید گفت رحمه الله
خدا ایتعالی ابی ذر را و عمار یاسر در آن مجلس حاضر بود گفت رحمت خدا ایتعالی بر ابی ذر باد و بسخنی کنایه آمیز
نسبت بعثمان گفت عثمان در خشم شده گفت گمان تو اینست که از فرستادن ابی ذر تو پشیمانم عمار
یاسر گفت لا والله بل قساوت قلب ترا خوب میدانم عثمان امر کرد که بر گردن عمار زده از مجلس بیرون کنند
و بعمار گفت تو هم انکار و کار ابوذر بود تا زنده باشی بجای رو که آن گفتند عمار گفت من مجاورت و
همسایگی با دد و دام دوستتر دارم از مجالست و نزدیکی با تو از پیش او بیرون آمد و عثمان اراده
کرد که عمار را نیز از مدینه مشرف بیرون کرده بربذه فرستد چون بنی مخزوم قوم او ازین معنی مطلع شدند
نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمده التماس نمودند که پیش عثمان رفته او را نصیحت کند تا ترک
عمار کرده او در مدینه ساکن باشد آنحضرت متقبل شده بود که اگر عثمان ازو من می آید بر من لازم بود که پیش
این ظالم بی دین رفته ازین کردار زشت و فعل شنیع او را منع نمایم و آنحضرت پیش آن بی ایمان رفت
و گفت ای عثمان مایه عصیان از خدا ایتعالی اندیشه کن و از عذاب و عقاب او خایف و ترسان باش
و از کردار بد و گفتار زشت خود نادم و پشیمان شو تو دیروز ابوذر غفاری را که از صحابه کبار
سید مختار بود از مدینه طیبه اخراج نمودی تا در زمین غربت هلاک شد و امروز قصد آن داری
که عمار یاسر که یکی از همنشینان و مصاحبان حضرت رسول الله است مثل ابوذر از مدینه اخراج کنی دست
از عمار و غیر عمار بدار عثمان گفت بخدا که تو اولی و سزاوارتری ازو به بیرون کردن از وی بخدا که عمار را تو زبان
دراز آورده و تباه میکرد اند بر من کسی جز تو حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که تو قادر نیستی در
بیرون کردن من و الا مدتی بود که مرا اخراج مینمودی اما آنچه گفتی که من ایشان را زبان می آورم بخدا که
ایشان را زبان دراز نمی آورد مگر افعال ذمیمه تو و آنحضرت از پیش او بیرون آمد و آنچه گذشته بود بر بنی
هاشم و بنی مخزوم و صحابه رسول گفت ایشان غمناک شده با آنحضرت عرض نمودند که اگر کار عثمان

این خواهد بود که هر گاه بر یکی از ما خشم گیرد او را از شهر بیرون کند پس هیچیک از ما جز غریب و بیکس نمیرد
و در غربت بکه وصیت کنیم و از که استعانت و یاری جوییم و بخدا که مردن ما در خانه خود بهتر است
از زندگانی همیشه در آنجا که ابوذر وفات کرد پس حضرت شاه ولایت پناه روی بعمار کرده گفت در
خانه خود بنشین و از آنجا بیرون مرو که حق سبحانه و تعالی محافظت تو کند از شر عثمان و این مسلمانان
یار تو اند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با بنی مخزوم و مهاجر و انصار قرار داد که اگر عثمان اراده بیرون
کردن عمار کند نصرت و یاری او کرده شر آن شریر را از وی دفع کنند و چون این خبر بعثمان رسید پشیمان و نادم
و ترسان و هراسان شده ترک عمار کرد و اعثم کوفی در تاریخ آورده که چون از عثمان چیزی چند بظهور
آمد که مسلمانان نمی پسندیدند و تعدی و ظلم او و غلامان او از حد گذشت طایفه از اصحاب رسول اتفاق
کرده مکتوبی باو نوشتند و عملها و کارهای که بر خلاف صواب ازو صدور یافته بود از اول خلافت
تا روز تحریر آن مکتوب در قلم آوردند و قرار بر آن دادند که اگر از این کارهای ناشایست و اعمال ناملایم
تقاعد نموده ترک آن نکند او را از خلافت خلع نمایند و آن نوشته را بعمار یاسر داده نزد عثمان
فرستادند آن مایه عصیان چون سطری چند از آن خواند در خشم شد و از دست بینداخت عمار
گفت این مکتوبیست که اصحاب مصطفی نوشته اند از دست مینداز و نیک مطالعه کن و در آنچه نوشته اند
تامل کن و یقین بدان که من نیکخواه توام و این سخن از جهت پند و نصیحت تو میگویم و مرا نیک
خواه خود دان عثمان گفت دروغ میگویی ای پسر سمیه عمار گفت که در این شبهه نیست که من پسر سمیه ام
و پسر یاسر عثمان در غضب شد و غلامان را امر نمود تا عمار را بزدند چنانکه بر زمین افتاده بیهوش
شد و خود بر سر آمده لگدی چند بر شکم و مذاکیر او زد علت فتق او را عارض گشت و عظیم رنجور شد
و بنی مخزوم که اقربای عمار بودند خبر دار شده عمار را بوثاق او برده بر بستر انداختند و سوگند بر زبان
راندند که اگر عمار را ازین رنج وفات رسد عثمان را بکشیم و عمار بیهوش افتاده بود تا بعضی از شب
بگذشت و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا از وی فوت شد و چون در میان شب بهوش آمد برخاست و
وضو ساخت و نمازها را قضا کرد و این عمل هم موجب زیادتی رنجش اصحاب رسول شد و اکثر مردم که تابع
ابوذر بودند ازین عمل استدلال کردند که خلافت او بر باطل بوده چه هر گاه عمار از ممدوحان مقبولان
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله باشد و این قسم ظلمی نسبت باو واقع شود یقین عثمان ظالم است
و ظلم موجب فسق است و حق تعالی فرموده الا لعنة الله علی القوم الظالمین مستوجب لعنت است نه مستحق خلافت

واما ت **عر سید** سلامٌ علی سلمان من نعیل سادتی؛ سلامٌ علی عمار لها و ابی ذرٍّ، سلامٌ علی المقداد منی وابتنی
ابیتُ و فی قلبی اخرس الجمر **طعن یازدهم** آنکه روزی حضرت امیر المومنین و امام المتقین اسد الله الغالب
مولانا و مولی الثقلین علی بن ابی طالب علیه السلام در باب تلاف بیت المال عثمان بلیدان نصیحت میفرمود
از آنحضرت برنجید و از سر جهل و عداوت دولت بجانب سرور مومنان از آن حضرت ذو الفقار
کشیده متوجه او شد آمد و دو مخز ولما مند و باهی که از شر ثعبان گریزد از مسند بخشش برجست خود را
بمیان زنان انداخت و بوسیله زنان از ضرب ذو الفقار حیدر کرار نجات یافت **شعر** زنعدم مرف کرد کا
لم یزل بنی شناسم آنکه علی و آل علی؛ علیست آنکه کز از دبر برق لمعه تیغ خود را که بود نقد بوتر د غا **طعن
دوازدهم** آنکه ولید بن عقبه خمار را امیر کوفه ساخت و گویند که چون ولید ابو معیط بود و پدر ابو معیط
ذکوان بود که بر پدری امیه بن عبد الشمس منسوب گشته درجه صلبی امیه نبود بلکه غلام او بوده و برپدری او
مشهور گشته و ثعلبی در تفسیر خود ذکر کرده که میان امیر متقیان و آن سرکرده فاسقان ولید پلید
اموی منازعه و مجادله شد ولید بحضرت امیر المومنین علیه السلام گفت ساکت شو که تو کودکی والله که زبان من
از زبان تو دراز تر است و سنان من از سنان تو تیزتر آنحضرت در جواب او فرمود که خاموش شو که تو
فاسق و فاجری حق سبحانه و تعالی برای تصدیق قول امیر المومنین علیه السلام این آیه فرستاد که افمن کان مومنا
کمن کان فاسقا لا یستوون یعنی آیا کسی که ایمان شعار او باشد مثل آنکسی که فسق دثار او باشد نزد حق
ایشان مساوی نیستند و مراد بمومن آن سرور اهل ایمان و امیر مومنان و فاسق ولید پلید ملعون است
رباعی عقل عقلا منکر چون کی کرده؛ زنان حسد خود مس که کرده؛ نامرد سکت و برد در پای محیط
در پای بدعا سان بخس که کرده؛ در کشف الغمه است که ولید در روز فتح مکه مسلمان شده و برادر مادری عثمان
بود و در زمان خلافت خود بنابر قرابت و خویشی او را حاکم کوفه کرد و اینه و الی امر مسلمانان
ساخت و کفر و الحاد و فسق و فساد آن شقی بر خواص و عوام مرتبه ظهور دارد و ولید ملعون علاوه بر شرب
خمر که عادت او بود در حال سکر و مستی بامامت نماز کرد و در اثنای نماز بجمعی که در خلف آن فاسق نماز میکردند
رو کرده گفت میخواهید چند رکعت دیگر جهت شما بر این اضافه نمایم که دماغ رسا و کیف سرشار دارم
ماموم گفتند بر است نماز ما که بایین کیفیت بوده و نیز آن ملعون شب صبوحی زده در نماز صبح
بعد از قرائت فاتحه عوض سوره شعری خواند و همچنین در ایام حکومت کوفه آن ملعون شراب خورده نماز
صبح را چهار رکعت کرد ادا و در اثنای دو رکعت قی کرد جمعی که در خلف او نماز میکردند دانستند که

ولید ملعون مست و سکران است او را گرفته حد شرعی بر زدند و چون فسق او بر همه مردم ظاهر گشت او را از
حکومت کوفه عزل کردند و در رفته برد **رباعی** روی در کعبه دل جانب خمار چه سود خرقه در دوش که رشته
بزنار چه سود هر که او سجده برد پیش بتان در خلوت لاف ایمان زدنش بر سر بازار چه سود **طعن سیزدهم**
آنکه سعید بن العاص را والی کوفه گردانید و او عبد الرحمن را از نیابت خود عمل بازار کوفه داد و ایشان
جور و ستم بسیار با اهل کوفه نمودند و مالک اشتر با دلیران اهل کوفه روزی با اعوان خود در
بازار کوفه بسیر میرفتند در آن اثنا عبد الرحمن با ایشان برخورد و میان مالک و عبد الرحمن گفتگو شد
عبد الرحمن را بزدند و سعید بعثمان شکوه مالک نوشت عثمان نامه با مالک نوشت که از کوفه بجانب
شام رو و بسعید و عبد الرحمن نیز نامه نوشت که مالک اشتر را با اصحابش از کوفه بیرون کنید پس مالک
اشتر با صعصعه بن صوحان و باقی یاران و عشایر خود بدمشق رفتند و معاویه منزل ها او پر چون
میل خاطر مالک اشتر را بجانب حضرت امیر المومنین علیه السلام میدانست او را گرفته حبس نمود و چون جمعی کثیر
از قبایل و عشایر مالک همراه بودند واهمه کرد که مبادا ایشان شام را بر او و عثمان تباه کنند مالک اشتر را
بشفاعت صعصعه بن صوحان از حبس و زندان خلاص کرد و معاویه جمعی را بر ایشان موکل کرد که ایشان
را بچشم نگاه دارد و چون مردم کوفه دیدند که ظلم و تعدی و جور و ستم سعید بن عاص از حد درگذشت
و هر چند بعثمان نامه نوشتند و کس فرستادند فایده نکرده روز بروز ظلم و بیداد بر عاص زیاده میشد
ناچار اهل کوفه نامه بمالک اشتر نوشتند و او را طلب کردند مالک با یاران خود فرصت یافته از شام
بکوفه آمدند و بر سر خانه سعید بن عاص ریخته خانه او را اهل کوفه غارت نموده از کوفه او را بیرون
کردند و چون این خبر بعثمان رسید بسیار غمناک شد گفت چه افتاده است مرا با علی بن ابی طالب که مالک
اشتر و تابعان خود را امر کرد که خانه عامل مرا غارت کردند و او را از کوفه بجبر و ستم بیرون فرستادند
طعن چهاردهم آنکه عبد الله بن عامر را والی عراق عجم گردانید و از و انواع تعدی و جور و ظلم و ستم با اهل
عراق عجم واقع شد و فسق و فجور بسیار از آن فاسق بظهور رسید و اکثر اوقات و ساعات مشغول بشرب
خمر و زنا و لواطه بود و گاهی که دماغ سرشاری داشت حسب عجب آمده در حال سکر و مستی امامت بر ایشان
میکرد و بعضی اوقات در نماز چند رکعتی افزود و گاهی کم میکرد و هر چند مردم او را از آن افعال شنیع
منع میکردند آن فاجر کم می شنید و گوش بحرف کسی نمیکرد و چون انواع فسق و ظلم او از حد و نهایت
تجاوز نمود بمدینه رفته شکوه او بعثمان نمودند فایده بر آن حاصل نشد و گفت اگر عامل

من میکند بر صواب است و اطاعت او بر شما واجب و لازم است بروید بدیار خود و فرمان او برید و من بعد
سر از اطاعت و انقیاد او مپیچید که شما را سیاست خواهم نمود **طعن پانزدهم** آنکه عبد الله بن ابی سرح را
والی مصر گردانید و او بمصر رفته آنجا متمکن و مستقر شد و از طغیان و عصیان فوت و فروگذاشت ننمود
و خراج مصر و غنایم خراج او میکرد و اموال مسلمانان را جبرا و قهرا از ایشان میگرفت و صرف لهو و لعب و فواحش
مینمود و عثمان هر چند که بعبد الله بن ابی سرح خراج مصر را تماما صرف خود مینماید و با او چیزی نمیدهد
عبد الله را از امارت مصر معزول کرد **طعن شانزدهم** آنکه چون عبد الله بن ابی سرح را از امارت معزول نمود
حکومت کوفه را با و داد صبحی مست بمسجد آمده نماز صبح را چهار رکعت کرد ادا و حد بر و جاری نساخت **طعن
هفدهم** آنکه معاویه طاغی باغی را ایالت و امارت شام داد و باعث ترتیب و قوت او شد و عظمت و شوکت
معاویه از حکومت شام بهم رسید و فتنه و فسادی که از معاویه بمنزلها و بر صدور یافت همه از آن بود
که عثمان او را بحکومت شام فرستاد چنانچه بعضی از آن انشاء الله تعالی در باب که ادرش معاویه ذکر خواهد
شد **طعن هجدهم** آنکه عبد الله بن سعید بن عاص را والی مصر نمود و آن فاسق شادی ظالم تعدی بسیار
بمردم مینمود تا اهل مصر بی طاقت شدند از ظلم و ستم او شکایت بنزد عثمان آوردند و افعال ناخوش او
باعث قتل عثمان شد چنانکه ذکر خواهد شد **طعن نوزدهم** آنکه ولید شراب خورد و چندین کس گواهی دادند
که او دیدیم که مست بود و ترک کرد او را حد نزد و تعطیل حدود الله نمود **طعن بیستم** تعطیل حدی نمود که بر عبید الله
عمر خطاب واجب شده بود که عبید الله هرمزان را کشت بعلت آنکه او همجنس و در مجیت با ابولولو شریک است
و حال آنکه او را در کشتن عمر دخلی نبود هر چند حضرت امیر المومنین علیه السلام عثمان را گفت که هرمزان مسلمان بود
و قاتل او را سیاست باید کرد تغافل کرد از اجرای قتل کرد و سر وزیر قرار داد و وارث هرمزان از شیراز بمدینه
آمد و طلب خون کرد که بفریاد آن بیچاره نرسید و با آنکه هرمزان عمر زنده بود که عبید الله هرمزان را کشت و عمر گفت
مرا ابولولو کشته است شما عبید الله را بدست صاحب خون بدهید و بعد از بودن عمر مسلمانان عبید الله را خواستند
که بقصاص عوض او قصاص نمایند عثمان مانع شد و نگذاشت که او را بکشند و تعطیل حدود الله نمود **طعن بیست و یکم**
آنکه سعید بن عاص چون مست و بیخبر بود انگشتری از دستش بیرون کردند و خبر دار نشد و انگشتر را بنزد عثمان
آوردند در حد او تغافل ورزید و ملحق بجانب اوست بواسطه آنکه حد را امام یا نایب امام میزند و کسی که حد
میزند باید که خود واجب الحد نباشد و او خود همچنان است **بیت** کی تواند که کند شمع برون زشب ما جاده چراغ تاریک
چو بکند دغل **طعن بیست و دوم** آنکه اندم و روش خلفا عدول نموده دار الخلافه را از برای خود ترتیب نمود و

و عمر در مسجد سید البشر احکام و قضایا میرسیدند و حق و باطل بامام حکم میکردند و مصلحت کار خود دیده بودند
عثمان مراعات آداب در خانه خود قرار داد و احکام او همه محض کفر و خلاف و عدول از شرع نبوی مبرا بود
و اول کسی است که در اسلام دار الخلافه فرق قرار داد **حکایت** از بزرگی پرسیدند که چرا خلافت ابابکر و عمر
رونق و تمشیتی داشت و خلافت عثمان و امیر المومنین علیه السلام قرار و تمشیتی نداشت
جواب گفت که ابابکر و عمر جهت مصلحت کار خود حق و باطل را بهم ممزوج ساخته حکم مینمودند و مردم را بان
فریب میدادند و عثمان محض باطل بود و از دیگر احکام ناصواب چیزی بعمل نمی آمد از آن جهت امارت او
رونقی نداشت و حضرت امیر المومنین علیه السلام خلیفه بحق بود و احکام شرع شریف را بحق و راستی تمشیت
مینمود و گفته و کرده او با حکم خدا و فرموده مصطفی مطابق و موافق و از راه راست و طریق مستقیم انحراف
نمی ورزید و بموجب الحق مر احکام آنحضرت بر ابنای روزگار که طالب درم و دینار ند شاق و دشوار بود
لهذا آن همه فتنه و فساد حادث شد **طعن بیست و سوم** آنکه بواب و حجاب قرار داد که بر در خانه او نشینند
و بروش جبابره و قیاصره عمل نمودی و هیچکس بی اذن و رخصت او را نتوانستند دید و مظلومان در خانه
او سرگردان و حیران مدتها میبودند و کسی یارای آن نبود که بنزد او رود **طعن بیست و چهارم** چون بجهت
امری معمول از حاجیان از پیش و پیش او میرفتند و مردم را از او دور مینمودند و نمیگذاشتند که بیچاره که مهم داشته
باشد بنزدیک او رود و احوال خود را بگوید **طعن بیست و پنجم** آنکه با طبل و علم سوار شدی و چندین غلام
ترک و رومی و حبشی سواره و پیاده با او براه رفتی چنانکه در کتاب لوامع الانوار مذکور است که عثمان چهار
هزار غلام زرین کمر از بیت المال مسلمانان خرید و در پیش و پس خود میداشت چنانچه احتیاج بنا نش نبود
لمؤلفه بیت غلامان بی داشتند بعضی گهی زیبودی و گاهی زیب **طعن بیست و ششم** آنکه در وقت بانگ
نماز عثمان امر نمود که طبل بزنند تا کسی بانگ نماز را تمیز نکند از بانگ طبل ای ناصحا امام و دوهما آنست که
مردم را بخدا و رسولش نزدیک سازد و بنماز و روزه و باقی واجبات امر نماید و از فواحش و محرمات نهی
فرماید نه آنکه در وقت نماز بزدن طبل کوس که رعیت بانگ اذان را نشنوند ترک نماز کنند بلکه مثل شما
گروه گمراه را بهتر از این پیشوا و هادی در کار نیست **طعن بیست و هفتم** عشر مال التجارت تعیین کرده عمال
و گماشتگان عثمان در هر شهری که تاجری میدیدند عشر مال او را بجبر و تعدی گرفته جهت او میفرستادند
و کار بجایی رسید که تجار دست از خرید و فروخت کشیده جمیع مردم حیران و سرگردان شدند و اکثر جنس
از ماکول و ملبوس در کار ایشان بود بدست نمی آمد و قحط و تنگی در اکثر بلاد بهم رسید چنانچه شاعری گفته

شعر چنان قحطی افتاد اندر دمشق که یاران فراموش کردند عشق طعن بیست و هشتم آنکه در صحراها و علف
زارها خراج بنهاد تا دواب اصحاب و ارباب از گرسنگی نزدیک بود که رسیده بودند و می‌آمدند و علف صحرا
از نعماء او منجر بیت و اردوی زمان جاهلیت و کفر میکردند که در آن زمان با وجود کفر این فعل قبیح را و کفت
کبرها بود و این بدعت او قرینه بدعت عمر بود که زکوة را بطرف کرده خراج بر زمینها نهاد طعن بیست و نهم
در کتاب لوامع الانوار از سلطان فاد... روایتست که اول کسیکه در اسلام ربا کرد عثمان پلید بود و چنان
بود که غلامی از کسی خرما خرید و وعده چون موعد برآمد آنشخص نصف آنرا داد و نصفی ماند عثمان آنرا
مضاعف کرد ایند تا موعد مقرر دیگر و احترازی از ربا نکرد و با یه کریمه وَاَحَلَّ اللهُ الْبَیْعَ وَحَرَّمَ الرِّبٰوا عمل ننمود و این
قسم افعال منجر تا نخ میشود مگر از کسیکه طینت او پاک باشد و از زنا و سفاح بهم رسیده باشد بیت
نیاید اصل نیکی بد از بد اصل که زنگی بشستن نگردد سفید حکایت در کتاب لوامع الانوار آورده که
منافقی ناموافقی بود که با امیر المومنین علیه السلام دشمنی مینمود بسبب آنکه آن حضرت بخون عثمان شریک
و بغر بوده او عثمانی را کشته بود و در دوستی و محبت عثمان غلو داشت و اکثر اوقات فضایل نامحمود عثمان را
ذکر مینمود و ناسزا امیر المومنین میگفت و انچه او اندر بی بهره بود و او را زنی مومنه صالحه و دوستدار
و محب حضرت امیر المومنین و اهل بیت بود و ذکر مناقب و فضایل ایشان بسیار کردی و شوهر را همیشه از
عداوت آنحضرت منع نمودی چنانچه مولوی معنوی بآن ملهم شده بیت تو بتاریکی علی را دیده زانسبب غیری بر
بگزیده و شوهر ناکس را این معنی خوش نیفتاد و با او بر سر کین بود و بسبب بسیاری قبیله و عشیره
آن زن آزاری باو نمیتوانست رسانید تا روزی یکی دیگر از دشمنان خاندان نبوت و رسالت مشورت
کرد در هلاک آن زن مومنه آن مردود گفت بی بهانه این امر میسر نگردد و طریقش این کار اینست که
انگشتری قیمتی بوی بسپاری و بعد از آن از وی بدزدی و انگشتری را در دریا اندازی و او را از او باز
یافت نمایی و او از اداء آن عاجز گردد و بدین بهانه او را هلاک میتوانی کرد و آن بدبخت مکفر این
شقی عمل کرده بعد از سپردن انگشتری بآن زن انگشتری را از او دزدید در حضور آن ملعون در دریا انداخت
و بعد از چند روز شوهر آن زن بآن فاسق گفت که اکنون بیا تا بخانه رویم و انگشتری را از او طلبیم
و باین بهانه زن را بقتل آوریم با هم بخانه آمدند و بازار فرستادند و ماهی چند آوردند و بزن دادند
تا بریان کند و چون زن شکم یک ماهی را شکافت آن انگشتری از شکم آن ماهی بیرون آمد زن از آن در تعجب
نموده بر سر سجده و تجدید وفا کرد و انگشتری که داشته بود از یافت با خود اندیشید که چیزی نمی یابند

تا ببینیم که حال چون میشود القصه ماهیان را بریان کرده آورد و آن منافقان خوردند و بعد از آن
زن انگشتری را طلب کردند زن آن انگشتری را بایشان داد و آن هر دو ناصبی بی دین و محب عثمان لعین
در آن امر حیرت نمودند و از روی تعجب با هم نگاه کردند و خجلت زده از خانه بیرون رفتند تا بدانی
که دوستی علی بن ابیطالب و ذریه طیبه او علیهم السلام چه مقدار فواید دنیوی و اخروی است
و در دشمنی ایشان چه مضرت و عقوبت و شرمندگیست و مقر و ماوای دشمنان اهل بیت رسالت
در دوزخست و فردوسی فرموده بیت هر آنکه در سینه بغض علیست از و خوارتر در جهان زاد کیست
نباشد بجز بی پدر دشمنش که یزدان بسوزد باتش تنش طعن سی ام در صحیح مسلم نقل کرده اند
که در زمان خلافت عثمان مردی زنی خواست و چون شش ماه گذشت فرزندی آورد و عثمان
امر نمود آن زن را سنگسار کنند و چون خبر بحضرت امیر المومنین رسید عثمان را منع نمود و گفت
حق تعالی در قرآن مجید فرموده وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلٰثُونَ شَهْرًا یعنی مدت حمل و شیر دادن طفل
سی ماه است که دو سال مدت شیر دادن و شش ماه بجهت مدت حمل میماند و جای دیگر فرموده و
فِصَالُهُ فِی عَامَیْنِ که مدت شیر دادن دو سال باشد پس هرگاه حق تعالی مدت حمل را شش ماه گفته باشد
تو چرا این زن را رجم میفرمایی چون عثمان این دلیل را شنید گفت چیزی که پیش عثمان بهم میرسد
اینست که رجم کنند و بگوید زن را سنگسار کنند او را باینها چه کار است طعن سی و یکم در جمع بین
الصحیحین نقل شده است که امیر المومنین علیه السلام با عثمان سالی همراه حج کردند و عثمان نهی نمود از تمتع
حضرت امیر المومنین علیه السلام بجای آورد پس عثمان بآنحضرت گفت من نهی نمودم از تمتع و تو آنرا
بفعل می‌آوری آنحضرت در جواب فرمود که من هرگز بگفته رسول خدا را بسخن کسی ترک نخواهم کرد طعن سی و دوم
نیز در آن کتاب ذکر شده که رسول صلی الله علیه و آله در منی و عرفات نماز را قصر میکردند و شیخین نیز
موافقت حضرت رسول نموده در منی و عرفات نماز را قصر میکردند و عثمان امر نمود که در منی و عرفات
نماز را اتمام کنند طعن سی و سیم و در آن کتاب ذکر شده که در زمان رسول صلی الله علیه و آله و در زمان
متقدمین و اول زمان این بی ایمان در سفر بودم نماز را قصر میکردند و چون دید که حکومتش مستقل آمد
و هم کس اطاعت او میکنند نماز در سفر تمام مقرر داشت که بکنند و قصر را بطرف کرد و این بدعت
از او یادگار ماند و نماز مسافر را باطل ساخت و بعضی این بدعت را از جمله بدعتهای عمر شمرده اند
چنانکه در مطاعن او ذکر شده و عارف نیشابوری علیه الرحمة در بطلان مذاهب مخترعه باطله فرموده

بیت زاحوال مذاهب کو بیت اصل که تا کردی بایمان خدا وصل خدا با انبیا ایمان یکی داد تو چندین راه دیگر کرده ای
سنت بنیاد هر آنکس که محبت مرتضا نیست زن و مال جهان بروی رواست طعن سی و چهارم ثعلبی
که از اکابر سنت است در تفسیرش نقل کرده که عثمان گفته که در قول حق تعالی اِنَّ هٰذَانِ لَسٰحِرٰنِ لحوات
صرف غلط کرده و آنچه عربان در زبان خود سقیم دانند لحن گویند پس کسی گفت چون میدانی که غلط است
چرا درست نمیکنی و تغییر نمیدهی جواب گفت که بگذارید که بحال خود باشد که این غلطست که حلال را
حرام نمیکند و حرام را حلال نمیکند و علامه قدس سره در نهج الحق و نهج المسترشدین ذکر این کرده و این را از مطاعن
او شمرده و بعضی از فضلاء اهل سنت جواب علامه گفته اند که چون عثمان را واجب متابعت صورت خط
قرآن بود تصحیح آن نکرد و چون در مصحفها چنین دید بحال خود گذاشت و میر نور الله مرقده در احقاق
الحق نوشته که بعد از این جواب از آن فضلا بجواب مانده که در خراسان گفته شده که کسی گفت چرا تیر کج را
راست کردن تیر یک چشم را برهم میسوزد گفتند اگر هر دو را بهم بنهد نخواهد دید و گفتند چرا القلوب
یکجا است گفتند اگر آن با هم از زمین بردارد بخواهد افتاد چرا که علامه طعن شمرده است حرف
عثمان را که گفته در قرآن لحن است و عبارت قرآن موافق قواعد نحوی نیست و غلط بر قرآن که فرقان
فصاحت برون است و دانشمندان آن گروه گمراه سرکلاه فرم کرده در جواب علامه میگویند که تصحیح
آن چرا نکرده و در تفسیر مجمع البیان چنین جواب گفته که انکار این لغت موافق لغت جمعی از اعراب
و حفص آن هذان خواندن است و ابو عمرو ان هذین و بنابراین در قرائت خود حرفی نیست و تتمه کلام
حواله بتفسیر و ملک علامه است طعن سی و پنجم در صحیح مسلم مسطور است که مردی عثمان را مدح کرده بود
و برو میخواند مقداد که از صحابه کبار و سید ابرار بود در آنجا حاضر بود برو زانو در آمده سنگ ریزه
که آنجا بخته بود برداشت و بر روی آن مداح میزد و این عمل مقداد دالست بر آنکه عثمان مستحق مدح
نبوده و اورا لایق آن نمیدانسته و مداح عثمان را اصلا بهتر از سنگ ریزه نیست طعن سی و ششم سدی
در تفسیرش ذکر کرده که بعد از نزول آیه وَلَا اَنْ تَنْکِحُوا اَزْوَاجَهٗ مِنْ بَعْدِهٖ اَبَدًا یعنی جایز نیست هیچ احدی را که
که بعد از پیغمبر زنان او را در قید نکاح آرد و زنان آنحضرت برامت حرام مؤبد اند و حضرت رسول از
یکی از مسلمانان را بعد از نکاح او طلاق داده بود بنکاح خود در آورد عثمان سخن گفت چرا محمد
زنان ما را بعقد و نکاح در می آورد و بر ما خدا تعالی حرام کرده باشد که زنان او را بخواهیم والله که بعقب
او وحدای او چون محمد بمیرد زنان او را بقرعه خواهیم زد من ام سلمه را خواهم خواست و طلحه گوید من

نیز عایشه را خواهم خواست و بعد از این گفتگو حق سبحانه و تعالی بپیغمبر را بر گفتار ایشان مخبر ساخته
این آیه را فرستاد اِنَّ الَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ اللهَ وَرَسُوْلَهٗ لَعَنَهُمُ اللهُ فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ یعنی بدرستیکه آن
جماعتی که ایذا بخدا و رسول میرسانند دور باد از رحمت خدا در دنیا و آخرت و این آیه صریحست که عثمان
از جماعتیست که ایذا و آزار بخدا و رسول رسانیده و او را خدا تعالی طعن و دوری از رحمت خود یاد کرده
بنابراین اهل سنت باید که از دیگران بر بخیزند که حق را پنهان نقل میکنند و در کتابهای خود مینویسند
طعن سی و هفتم در کتاب کاشف الحق ذکر شده که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله فتح بنی نضیر
نمود و اموال ایشان را بر مسلمانان قسمت میکرد عثمان بخدمت امیر المومنین علیه السلام آمده گفت بیا تا
فلان زمین را از حضرت رسول طلب نماییم و بهر کدام که بدهد دیگری شریک باشیم و عثمان پیشدستی
نموده بخدمت رسول الله گفت آن زمین را گرفته و از اقرار خود برگشته بشراکت حضرت امیر المومنین
علیه السلام راضی نشد و مولای مومنان فرمود که رسول خدا میان ما و تو رسیده و زمین را بشراکت داده است
اگر قبول نداری بیا تا بخدمت آنسرور دفتر آنحضرت بفرماید چنان کنیم عثمان بحاکمه حضرت رسول راضی
نشد که تو ترجیع او بی و طرفی تو خواهد گرفت در آنحال حق سبحانه و تعالی این آیه را نازل ساخت وَاِذَا
دُعُوْا اِلَی اللهِ وَرَسُوْلِهٖ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ اِذَا فَرِیْقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُوْنَ تا آنجا که اُولٰٓئِکَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ
یعنی هرگاه ایشان را میخوانند بسوی خدا و رسول که محاکمه کند از آن اعراض میکنند و چون شنید که این آیه
نازل شده است امیر المومنین علیه السلام را شریک ساخت و مولوی معنوی در توصیف و منقبت مولای
مومنان فرموده بیت گر بگویم وصف او بحد شود مثنوی هفتاد من کاغذ شود و این حکایت را نیز
سدی که از علمای سنت است در تفاسیر آیه وَیَقُوْلُوْنَ اٰمَنَّا بِاللهِ وَبِالرَّسُوْلِ نقل کرده یعنی جماعتی میگویند
که ایمان بخدا و رسول آوردیم و اطاعت خدا و رسول میکنیم و بخلاف آن عمل نماییم پس اهل سنت باید
که گفته علما و دانشمندان خود را صحیح و سند ساخته محبت خلفاء ثلثه را از دل بیرون کنند و دست
اعتذار بدامن دوستی قسیم جنت و نار و اهل بیت اطهار زنند که بجز او دیگری زیبنده مسند خلافت
و سزاوار سریر امامت و جانشین حضرت رسالت نیست شعر ای تخت خلافت بتو زیبنده و لایق فرمان
تو و حکم خدا هر دو موافق مولای تو یا فتح مسلمان و موصل اعدای تو با طاعت ملعون و منافق از
مهر تو هر دل که طلب کرد هدایت نادر ز حوادث شد و ایمن ز طوارق از بعد نبی هر که بغیر از تو کند دو بین
در ملت اسلام بود خارج و مارق پوشیده و پنهان بود پیش بصیرت از سقف فلک تا سبک هیچ دقایق

طعن سی و هشتم آنکه سدی در تفسیر قول خدای تعالی که یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود والنصاری
اولیاء بعضهم اولیاء بعض آورده که در روز احد چون شکست بر اهل اسلام افتاد عثمان با طلحه گفت که من
بشام میروم که آنجا دوست یهودی دارم که از و امان بگیرم که مبادا یهود بر ما مسلط شود طلحه با او
گفت من نیز برفاقت تو بشام می آیم آنجا صدیقی از نصاری دارم در امان او در آیم که میترسم نصاری
بر اهل اسلام تسلط یابند و سدی گوید که عثمان میخواست یهودی شود و طلحه میخواست که نصرانی شود
و مولوی معنوی در مثنوی اشاره باین نموده شعر طیبات آمد سوی طیبین للخبیثین الخبیثات
هین تلخ با تلخان یقین ملحق شود کی دم باطل قرین حق شود پس حق سبحانه و تعالی این آیه را نازل ساخت
و یقول الذین آمنوا اهؤلاء الذین اقسموا بالله جهد ایمانهم انهم لمعکم حبطت اعمالهم یعنی
آن کسانیکه میگویند که ایمان بخدا و رسول آورده ایم و قسم بخدا و رسول میخورند که ما بشما و کتاب شما
ایمان داریم و باشما ایم بجهت نفاق که ورزیده اند و شبهه که ایشان را هم رسیده در اول اسلام و اراده
نموده اند در رفتن بجانب شام اعمال ایشان ساقط شد و اگر عملها داشتند که باعث رضا و خوشنودی
خدا و رسول میتوانست شد هباء گشت و اثری از آن نماند و آنچه در خاطر ناپاک داشتند خدای تعالی پیغمبر خود را
از آن خبردار گردانید و ابن طاوس در کتاب طرائف میگوید اگر کسی که در مطاعن خلفاء ثلثه خصوصا عثمان
بن عفان اطلاع یابد در تفسیر سدی و تاریخ ثقفی و تاریخ واقدی نظر کند و مطالعه آنها بسر کتاب باید
که با وجود تعصب آن سه عالم و بزرگ اهل سنت بتقصیر از خود راضی نشده اند و اندوها [illegible] از مقالات حق
بزبان ایشان جاری شده که مافوق آن متصور نیست طعن سی و نهم در کتاب لوامع الانوار آمده که چون عثمان
بحج رفت نماز عید را در روز عرفه گذارد و خطبه خواند و قربانی کرد و این خلاف حکم خدا و رسول است
و آن حج بر مسلمانان تباه گردانید در روایح امام اهل سنت چنین می یابد طعن چهلم آنکه بانگ دوم
نماز عصر روز جمعه را حضرت رسول منع نموده و عثمان امر کرد که در نماز عصر روز جمعه اذان بگویند و این
بدعت تا حال میان ناصبیان از و یادگار مانده طعن چهل و یکم در میان عثمان و یهودی خصومت افتاد
ابن ابی [illegible] یهودی گفت من و افعی [illegible] بر پیش محمد صلی الله علیه و آله میبرم و عثمان لعین گفت من
بنزد قاضی جهودان میروم تا او حکم کند و اگر عثمان ایمان میداشت این قسم گفتگو نمیکرد طعن
چهل و دوم آنکه عثمان لعین محمد بن ابی بکر را بحکومت مصر داد و او روانه آنجانب شد و حکم
قتل او را نیز نوشته بمصر فرستاد چنانچه بعد از این بتفصیل ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی طعن چهل و سوم

در کتاب فصول الحق آمده که چون خلافت بعثمان رسید ابو سفیان نزد عثمان آمد و گفت دولت
ما باز آمد امید چنانکه دولت باز آمد دین ما هم باز آید ای عثمان بخورید مال بیت المال را چنانچه شتر علف
بهار را میخورد سوگند که نه بهشت است و نه دوزخ و عثمان این کلمات را میشنید و هیچ جواب
نمیگفت پس از این قرار ایمان خلیفه سیم ظاهر شد و مولوی معنوی در مثنوی اشاره بدین نموده شعر
ذره ذره کاندرین ارض و سماست جنس خود را همچو کاه و کهرباست الخبیثات للخبیثین را بخوان
پشت و روی این سخن را باز دان طعن چهل و چهارم در شرح نهج البلاغه مذکور است که سیصد کس
از اصحاب سید ابرار بر قتل آن بدترین اشرار اتفاق نموده اند و بجنازه او نماز نگزاردند و او را در مقبره مسلمانان
دفن نکردند و سزاوار مقبره یهودان دانستند ای ناصبی بد دین عجب حالیست مشاهده میکنیم که اجماع
روز سقیفه بنی ساعده را که بابی بکر بیعت کردند حجت میدانید و اجماع روز قتل عثمان را باطل میشمارید
و در آن اجماع سه کس بود و آن هر سه منافق که عمر و عثمان و ابو عبیده جراح بودند که اول با ابی بکر بیعت
کردند و در این اجماع سیصد کس از اصحاب رسول بودند غیر از جماعتی که بشرف خدمت حضرت پیغمبر رسیده
بودند و همه فتوی بقتل عثمان دادند طعن چهل و پنجم آنکه عثمان در [illegible] داشت و لذا بود و
در واقع خلفاء و پیشوایان اهل سنت چنین باید که خلیفه اول ایشان ابرص و دوم [illegible] ابرص
ابتر و سیم [illegible] باشند و ناصبیان لعین را بهتر از این امامان در کار نیست و مطاعن خلیفه سیم زیاده
از حد و حصر است و هیچ احدی را قدرت و قوت آن نیست که عشر عشیر آن را در حیز بیان تواند آورد و سخن
را درین باب میدان وسیع است اما گوش استماع اعدا کر و دیده انصاف ایشان کور است و همه در
خواب غفلت اند و اذا ماتوا انتبهوا و دیگر آنکه این کتاب گنجایش زیاده از این ندارد لهذا بهمین قدر
اختصار شد حکایت در کتاب مجالس المؤمنین مسطور است که شاه طاهر که یکی از علماء دانشمند
و فقهای متبحر اثنی عشریست بعلت آنکه در ممالک ایران متهم بتشیع بود بهند نزد نظام شاه رفت و در آن
ولا نظام شاه و تبعه او سنی بودند و در آنجا شاه طاهر بعلت آنکه شیعه است توقف نمودند تا آنکه عبد القادر
پسر نظام شاه که محبوب پدر بود بیمار شد و مرض او امتداد و شدت تمام یافت و اهتمام نظام شاه در صحت
او بمرتبه بود که روزی روی خود را بر پای قاسم بیگ حکیم نهاده گفت اگر بتو ظاهر شود که پاره از جگر
من در علاج عبد القادر در کار است بگو تا من سینه خود را شکافته پاره از آن بیرون آرم و در آن
اثنا [illegible] کرد و صدقات و نذرها بفقرا و مساکین هر طبقه و ملت میداد و چون شاه طاهر دید که

که او بغیر از کفار مثل بتان و زناردار ان و ناصبیان نذر میفرستد جرات نموده گفت شما چیزی نذر دوازده
امام کنید تا شاید الله تعالی فرزند شما شفا یابد و در نیت خود این مضمون را بگذرانید که اگر بحرمت ایشان فرزند
ارجمند شفا یابد بعد از بحث علمای اهل سنت و الزام ایشان شما مذهب اثنی عشری اختیار نمایید نظام
شاه گفت دوازده امام کدامند شاه طاهر گفت اول ایشان امیر المؤمنین علیه السلام است که یکی از چهار یار اند
و دیگر امام حسن و امام حسین و باقی دوازده امام را مذکور ساخت نظام شاه مضمون مذکور را نذر کرد و چون شاه
طاهر از حضرت نظام شاه بجانب خود مراجعت نمود از جرات اظهار آن معانی پشیمان شد و ترسید که مبادا نذر
نظام شاه مقبول درگاه الهی نگردد و پسر او بمیرد و او را از آن رهگذر مضرتی رسد لاجرم اسب خود را زین کرده
مترصد آن بود که هرگاه خبر فوت آن پسر شنود بطرفی بگریزد و چون صبح طالع شد متعاقب خادمان نظام شاه
بطلب شاه طاهر رسیدند و هر چند او تعلل مینمود تا در آن اثنا حقیقت حال بیمار را معلوم نماید مفید نشد
و او را بنزد نظام شاه بردند چون نظام شاه را از دور نظر بر او افتاد استقبال نمود و گفت الحمد لله خواستی
که بعد از بحث علمای این دیار بعمل آرم ظاهر ساز که از بجا می آرم آنگاه نظام شاه شروع در بیان احوالی کرد
که در آن شب بر وی وارد شده بود نمود و گفت در اثنای شب که مرض عبد القادر را شدت داده بود و حال او را
از غایت اضطراب از روی خود انداخته غش کرده بود چون مشاهده حال کثیر الاختلال او نمودم از
غایت حزن و ملال بخواب فرو رفتم و در اثنای خواب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را دیدم که بامن میگوید که نظام
تا دامی که پسر تو صحت یابد با ما ایمان نمی آری اینک ما دست بر سر او کشیدیم و همین زمان بعنایت الهی عرق کرده
صحت کامل می یابد اما می باید که تو نیز از نیتی که در دل گذرانیدی بر نگردی و چون از خواب بیدار شدم دیدم
لحاف بر سر او گسترده اند و عرق بسیار کرده و بعد از لحظه که عرق او خشک شد بیدار شده [illegible] صحت
بر او ظاهر شد و از روی اشتهای صادق طعام طلبید شاه طاهر گفت اکنون بموجب عهد خود وفا نموده بمذهب
اثنی عشری در آیید و آنچه که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تقدم نموده اند [illegible] و بر بطلان
[illegible] شاه بعقیده درست از روی اخلاص شیعه اثنی عشری گردید و تولا بائمه معصومین و تبرا از ابا بکر و عمر و عثمان
لعین و محبان آنها اعلان نمود شاه طاهر گفت الحال مصلحت در اظهار این مذهب نیست زیرا که اولیای شما همگی
ناصبی و سنی اند و مادامی که جمعی شیعه درین دیار بهم نرسد کاری از پیش نمیتوان برد آخر نظام شاه صبر بر
تقیه نتوانست نمود و یکی از روزها که بعید گاه رفته بود موافق شاه طاهر یکی از علمای شیعه را امر نمود که بر بالای
منبر رفته خطبه اثنی عشریه خواند و نام خلفاء ثلثه را از خطبه انداخت چون اولیای او خصوصا مضر الملک که استقلال

تمام داشت الخالات را مشاهده نمود از نظام شاه جدا شده با گروه ناصبیان ایستاده در مقام دفع او شدند
و با نظام شاه معدودی چند از غلامان خاص او دیگر کسی نبود و چون نظام شاه دانست که سر فتنه آنجماعت
نصیر الملک است او را استمالت داده نزد خود طلبید و تا بخدمت رسید امر کرد که چشمهای او را کنده بکف
دست او نهادند و آن ناصبی را بیرون برده و در میان اتباع گمراه او سر دادند مصرع تا کور شود هر آنکه
نتواند دید و چون باتمام الخالات را دین ندار خایف شده بجای خود هر یک آرمیدند و مذهب شیعه
اثنی عشریه در آن ولایت رواج یافت رباعی هر کس بودش بغض علی هست لعین باشد ز [illegible]
دشمن دین هر دل که درو ذره از بغض علیست ناپاک بود صاحب آن دل بیقین

باب بیست و دوم در ذکر کشته شدن ملعون بی ایمان عثمان بن عفان علیه اللعنة و العذاب و النیران

و سبب قتل او آن بود که عبد الله بن سعد بن عاص که از جانب او والی مصر بود طریق ظلم و تعدی پیش گرفت
و بر اهل مصر [illegible] بی حساب مینمود و مردم آنجا از دست تعدی آن ملعون ترک وطن نموده متفرق شدند
و هر چند مردم مصر بمدینه آمده شکایت والی خود کردند فایده بر آن حاصل نشد و روز بروز جور و ستم
عبد الله زیاده میشد و مصر رو بخرابی نهاد تا آنکه چهار صد کس از معروفان مصر اتفاق نموده بمدینه آمدند
و همچنین از بصره و کوفه و عراق عجم و دیگر امصار و بلاد جمعی کثیر از دست بی حساب و ستم عاملان و حاکمان
عثمان بمدینه بشکوه آمدند و هر چند شکوه نمودند نفعی نکرد و آن ملعون راضی بعزل و تغیر آن ظالمان نشد
و چون دیدند که شکوه ایشان بجای نمیرسد و ثمره از آن ظاهر نمیشود هم اتفاق نموده قرار دادند که خلیفه
[illegible] را خلع نموده یا کشته شر آن شریر را از سر بندگان خدا رفع نمایند و مولوی معنوی فرموده نظم چون
ز دستت زخم بر مظلوم رست وان درختی شد از آن زقوم رست چون ز خشم آتش تو در دلها زدی
مایه نار جهنم آمدی و چون عثمان این خبر شنید بترسید و یکی از طلحیان خود را نزد آنجماعت فرستاد
که اهل هر ولایت هر کرا خواهند حاکم و امیر ایشان سازم اهل مصر گفتند که محمد بن ابی بکر را میخواهیم پس
عبد الله بن سعد را عزل نمود و حکومت مصر را بمحمد بن ابی بکر داد و پنهانی نامه بعبد الله بن سعد نوشت
که هرگاه محمد بن ابی بکر و رفیقان او بمصر بیایند ایشان را بقتل رسان و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام محمد بن
ابی بکر را از این خبر داده بود و نامه قتل محمد بن ابی بکر را عثمان بغلام خود داده بعد از [illegible] ایشان
روانه مصر ساخت و چون سه روز راه بجانب مصر رفتند محمد بن ابی بکر آن غلام را دیده نشانه که مولای
مؤمنان فرموده بود او را شناخت و نامه عثمان را ازو گرفته بمدینه مراجعت کرد و چون داخل مدینه شد

نامه قتل خود را که عثمان نوشته بود بمردم مدینه و صحابه و جماعتی که از هر طرف از دست عمال عثمان
بشکوه آمده بودند نمود آن جماعت گفتند که بجز تیغ علاج افعال زشت این ملعون را چیزی دیگر
نمیکند نظم نباشد بجز تیغ فرجام او * همین است آخر سرانجام او * و چون عثمان از مراجعت محمد مطلع
گشت از ترس و خوف در خانه خود متحصن شد و آن کتابت را بنزد او فرستادند گفت مهر مهر منست اما من
ننوشته ام و مهر نکرده ام و روایتی آنکه چون محمد و یاران او بمدینه رسیدند عثمان بر منبر بود محمد پیش رفت
و گفت چه گوئی در حق کسی که دعوای اسلام کند و امامت مردم نماید و بی جریمه بقتل مسلمانان امر نماید
عثمان گفت قتل آنکس واجبست پس آن کتابت را بر ملا خواندند عثمان گفت مروان نوشته است گفتند
مروان را بما تسلیم کن گفت من هرگز این کار نکنم پس مهاجر و انصار قصد او کردند خود را از منبر باندرون
منزل خود گریخت و در بست خانه او را احصار کردند و آب از او منع نمودند و بعد از چند روز جمیع مهاجر
و انصار و اهل بلاد و امصار اتفاق نموده داخل خانه او شدند و بقتل آن ملعون پرداخته و مبادرت نموده
شر آن شریر را دفع نمودند بیت قتلش بچهار مذهب واجب چو قتل افعی * دفعش بهفت ملت لازم چو دفع
سائل * و مشهور است که در وقت قتل آن شقی خون آن پلید بمصاحف مجید که بر دور خود چیده بود چکید
لهذا مولوی معنوی در این ماده با بعضی رنگین ملایم کردید رباعی مانند چرو چکیدای صاحب دیدا *
و مصحف پاک خون عثمان پلید * تا خلق بدانند که بی گفت و شنید * لب تشنه بخون اوست قرآن مجید *
و کشته مردار آن مرده را در مزبله انداختند و بعضی از آن طعمه سگان و برخی طعمه هوام شده گوشت و
پوست و اکثر استخوانهای او را خورده بودند و در دیوانی که منسوبست بمولای مؤمنان کلامی که در آن
حالت بر زبان معجز نظام آنحضرت جاری شده ترجمه آن یکی از شیعیان در رشته نظم کشیده رباعی دشمن که
بقصد خون ما بود دلیر * وز غایت زور داشت سر پنجه شیر * جان داد بتیغ قهر و از لاشه او * شد جانور
که بود در بحر سیر * و بعد از سه روز مروان باتفاق جمعی از مردمان پنهان از اهل ایمان بقیه جثه
پلید او را بمقابر یهودان برده دفن نمودند و عثمان در سی و سه سالگی مسلمان شد و چهل و نه سال
آن منافق باعتقاد ناصبیان در اسلام بود و ایام خلافت او سیزده سال و چهار ماه بود و عمر
منا بیش هشتاد و دو سال و در کتاب احسن الکبار مذکور است که بیعت وی در اول محرم در سنه عشرین
من الهجرة بود و مدت خلافت وی چهارده سال بهشت روز کمتر بود و قتل او در سه شنبه هجدهم
ذی الحجه سنه خمس و ثلثین من الهجرة بود بیت اگر بر کشی بر دمی روزگار را * بگردون گردان رسد زهره وار *

زمانه بگردن فرود آردش * بفعل بد خویش جبا ردش * و این قبر که حالا مشهور و معروفست بقبر عثمان
کسی عثمان بن مظعون است و گویند معاویه منزلها و بیوه در ایام استیلای خود آن مقابر یهود را
بمقابر مسلمانان پیوسته و مردمان را امر کرد که اموات خود را بر گرد او دفن میکردند تا ببقیع متصل شد
و در بیست و پنج سال که مدت خلافت آن ملاعین بود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بهیچ عمل از اعمال
دنیوی دخل ندادند و بنی هاشم بی دخل و هیچ کاره بودند و محبان آنحضرت بفقر و فاقه مبتلا بودند
چنانچه مولای مؤمنان علیه السلام فرموده بیت تَمُوتُ الأُسْدُ فِي الغَابَاتِ جُوعاً * وَلَحْمُ الطَّيْرِ يُطْرَحُ لِلْكِلَابِ
وَخِنْزِيرٌ يَنَامُ عَلَى فِرَاشٍ * وَذُو أَدَبٍ يَنَامُ عَلَى التُّرَابِ * و در کتب فریقین مذکور شده که از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام پرسیدند که عثمان را که کشت فرمود اللهُ قَتَلَهُ وَأَنَا مَعَهُ یعنی خدای تعالی او را کشت و من با خدا بودم
این است که بعضی از اهل سنت میگویند که هر یک از اهل اسلام را واجبست که بغض عثمان در دل داشته باشد
اگر هم برابر دانه جو باشد حکایت در زمان سلطنت امیر تیمور گورکان متعصبان ماوراء النهر محضری
کرده بودند که بر هر مسلمانی واجبست که بغض علی اگر چه بمقدار دانه جو باشد در دل داشته باشد
ابتدای آنکه فتوی بکشتن عثمان داده بود و از امیر تیمور توقع داشتند که بغض و عداوت بحضرت امیر المؤمنین
را رواج دهد و در منابر سب و شتم آنحضرت بروش زمان خلفای بنی امیه او نماید و امیر تیمور چون مرید
و معتقد شیخ زین الدین تاسابادی بود فرمود که تا پیر و مرشد من در این کاغذ خط ننهد من حکم نخواهم کرد
آن محضر را بخدمت آن عارف ربانی فرستادند و در وقتی که آن کاغذ بنظر او در آمد دست در گل داشت
و بتعمیر خانقاه مشغول بود بی آنکه دست را بشوید بخاک دست مبارک را پاک کرده این رباعی بر ظهر
محضر نوشت رباعی گر دانکه بود فوق سما منزل تو * ور کوثر اگر سرشته باشد گل تو * گر مهر علی نباشد اندر دل تو *
مسکین تو و سعی های بی حاصل تو * وای بر عثمانی که مرتضی علی علیه السلام بقتل او فتوی داده باشد در بعضی نسخ
بنظر رسید که این واقعه در زمان شاه رخ بن امیر تیمور روی نموده بود نقیب آن پادشاه معتبر مثل
آن متعصبان را تنبیه بلیغ نموده از مجلس خود بیرون کرد و مثل میگفت مولوی معنوی شده از مصاحبت
ایشان احتراز نمود بیت مار بد تنها ترا بر جان زند * یار بد بر جان و بر ایمان زند * حق ذات پاک الله الصمد *
که بود به مار بد از یار بد * مار بد جانی ستاند از سلیم * یار بد آرد سوی نار جحیم * باب
بیست و سیم در ذکر شمه از افعال ذمیمه خالد ولید پلید و مجملی از افعال و اعمال ناشایسته ابلهانه
او و یکی از دشمنان و مبغضان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و سنیان بی دین و متابعان حضرت عمر

از صحابه کبارش میدانند و او را سیف الله مینامند بمحض عداوت که او را با مولای مؤمنان علیه السلام بود و اشعار او
هست و مولوی معنوی در مثنوی فرموده است بیت ای حقا و یزدان که ره طی کرده اند * گوش بر بانگ
سگان کی کرده اند * مه فشاند نور و سگ وع وع کند * سگ ز نور ماه کی مرتع کند * شب روان و همرهان
مه را بتگ * ترک رفتن کی کنند از بانگ سگ * در کتاب کاشف الحق روایت که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله چندین بار دست مبارک بدرگاه الهی برداشته فرمود اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا فَعَلَ خَالِدٌ یعنی خدایا
پناه میبرم بتو و بیزارم از آنچه خالد ولید کرده سببش آن بود که بنی خزیمه قبیله بودند در حوالی
یلملم جا داشتند و خبر اسلام ایشان رسید که آیات علیه و علی آله افضل التحیات والصلوات رسید
خالد را با جمعی نزد ایشان فرستاد و تفحص کرد و آنها خبر آوردند که مساجد بنا کرده اند و نماز میکنند و بانگ
نماز ایشان را شنیدیم و چون خالد پلید از دور پیدا شد بنی خزیمه را با طایفه ای از اعراب عداوتی بود بجهت
احتیاط با سلاح از خانها خود بیرون آمدند و چون از ایشان پرسید که چرا با سلاح از خانهای خود بر آمدید
گفتند از خوف آنکه مبادا آن جماعت دشمنان ما باشند خالد عذر ایشان را نپسندید و گفت سلاح از خود
دور کنید و آن بیگناهان بجهت آنکه او فرستاده رسول خدا است سلاحها بینداختند و بروایتی
آنکه چون از ایشان پرسید که مسلمانید یا نه در جواب گفتند صبانا صبانا و نگفتند اسلمنا و معنی صبانا
از دینی بدینی نقل کردن است بهر تقدیر چون از خویشان خالد یکی در زمان جاهلیت بدست این قوم کشته
شده بود رسالت رسول و سفارش آن سرور و مسلمانی آن جماعت و شرمندگی دنیا و عذاب آخرت را بیک طرف
نهاده زنان و اطفال قبیله را اسیر کرد و تیغ بیداد در آن طایفه نهاده اکثر را بکشت مگر قلیلی که در دست
جمعی از مهاجر و انصار بود که ایشان گفتند صبر کنیم تا ببینیم چه میشود و یکی از آن قبیله که بوسیله کاری
اسیر شده بود خود را بمدینه طیبه رسانید و از بیداد آن طایفه و بنای مساجد و شعار اسلام و آنچه خالد با ایشان
کرده بود بعرض حضرت رسول رسانید و آنحضرت برای ایشان گریستند آن کلام را مکرر ادا نمود و بعد از چند
نقود مال بسیار با امیر المؤمنین علیه السلام داده بقبیله بنی خزیمه فرستاد که دیت کشتگان را بوارثان ایشان
برساند و دلهای آنجمع را حاصل کند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بآن قبیله رفته دیت کشتگان را ادا
نمود و از مواشی و اموال ایشان آنچه از میان رفته بود بالتمام بایشان رسانید و هنوز چیزی از آن زر
مانده بود بایشان سپرد که اگر کسی پیدا شود و از چیزی رفته باشد بایشان و محتاجی که غایب باشد
حاضر گردد باو رسانند و چون خاطر شریف بالکلیه جمع نمود بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده

و سفارش نمود که اگر [illegible]

خاطر مبارک آنحضرت را نیز جمع ساخت و نیز از کردار زشت خالد آنکه در روزی که برفاقت عمر بخانه حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام آمدند که آنحضرت را به بیعت ابابکر در آورند خالد شمشیری که با غلاف در دست داشت
بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرود آورد که بعضی اسقاط جنین را از فعل قبیح او میدانند و دیگر در آن روز
عمود حمایل فرق مبارک سید اوصیا نمود آنحضرت آنرا از دست او بیرون کرده طوق و قلاده وار آنرا حمایل گردن او
نمود و همچنین قتل قبیله بنو حنیف و کشتن مالک بن نویره رئیس آن قوم و هم بستر شدن بزن او در همان روز
بتفصیل ذکر شده که باعث لعن و طعن و کفر سیف الله سنیان است و نیز از افعال زشت خالد آنست که قصد
قتل مولای مؤمنان علیه السلام نمود و این حکایت از روات ثقه بطرق مختلفه در اکثر کتب مذکور شده خلاصه
آن آنکه چون ابو بکر ملعون خلافت را غصب نمود و بر مسند حکومت و امارت قرار گرفت از حضرت امیر المؤمنین
ترسان و خایف بود که مبادا اعوان و انصار آنحضرت از اطراف و اکناف جمع آمده آن بیدین را از خلافت
و امارت عزل نمایند و حتی بوکی خود قرار کرد فکر آن بدبخت بمشورت شیطان امت بر آن قرار گرفت که آنحضرت
را بقتل رساند و بخاطر جمع بر مسند امارت و حکومت بنشیند خالد ولید را در خلوت طلبید گفت مردم که
فضل و مناقب زوج بتول را از حضرت رسول بسیار شنیده اند و بیعت روز غدیر از خاطر اهل اسلام هنوز
محو نشده بلکه گوش مردم از فضائل و مناقب او پر است و هر عقده و گرهی که بهم میرسد حل و گشاد او از بنی
اوست و هر بار که آن حضرت را می بینم از بیعتی که در روز غدیر خم با او کرده ام بیاد می آید و باعث خجالت
و شرمندگی من میشود و تا علی هست خلافت و امارت من رونقی ندارد و نفعی بهم نمیرساند و امروز بغیر از
تو شجیع و دلیر تری در میان محبان و دوستان خود نمی یابم که با علی تواند برابری کند و از عهده او برآید
اگر چنانچه او را بکشی و زنگ ظلمت و کدورت از سینه بی کینه من بزدائی انواع مهربانی و همراهی نسبت بتو بعمل
خواهد آمد و هر چه در بیت المال بهم رسد بیشتر از آن تو است و در منافع و مداخل خلافت شریک
غالب و بنام من و بکام تو خواهد بود و هر بیحساب و ناشروعی که بکنی بر تو گرفت و گیر و باز خواستی نیست
و چون خالد ولید پلید آن گفتگو را از ابوبکر شنید قبول نموده آمد و در کرده گفت در اثنای نماز آن کار
بکنم که کشتن علی در وقتی که در نماز باشد با سهل وجهی ممکن و میسر است و چون ابابکر بمسجد آمد و شروع
بنماز کرد بخاطرش رسید که قتل علی کار بسیار مشکلست و بنی هاشم و دوستان علی بسیارند و بعد از کشتن
او صبر نخواهند کرد و مرا و خالد را بقتل خواهند رسانید از آنکه مبادا خالد کار خود کند در اثنای
تشهد گفت یا خالد لا تفعل یعنی ای خالد آن کار نخواهی کرد خالد مطلب با حق را فهمیده ترک آن عزیمت

شود مولوی معنوی فرموده رباعی هر کرا باشد مزاج و طبع سست او نخواهد هیچ کس را تندرست زانکه
هر بدبخت خرمن سوخته میخواهد شمع کس افروخته در کتاب احتجاج شیخ طبرسی امده که ابا بکر و عمر چون خالد
ولید را مامور نمودند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را در نماز بقتل رساند این خبر را زن ابی بکر اسماء بنت عمیس
شنید کنیز را بخود [illegible] بمنزل مولای مومنان فرستاد که این خبر برساند چون انحضرت از ان کنیزک ان کلام
شنید گفت خدا [illegible] تورا [illegible] که هر گاه من کشته شوم که قتال خواهد کرد با ناکثین و مارقین
و قاسطین و خالد و عمر قتل انحضرت را ابا بکر و عمر در وقت نماز صبح داد که هم علیه الکفایت [illegible] و در ان
وقت خالد بمسجد امد در پهلوی انحضرت بنماز ایستاد و چون ابا بکر گفت یا خالد لا تفعل ما امرتک پس
مولای مومنان ملتفت بخالد شد دید او دست بشمشیر است گفت ای خالد مرا بقتل میرسانیدی گفت اری
بخدا اگر ابا بکر مرا نهی نمودی ترا بقتل میرسانیدم انحضرت فرمود دروغ گفتی تو قادر بقتل من نیستی و حلق
اورا افشرد [illegible] نزدیک بود که هلاک شود و نیز در آن کتاب امده که خالد را انحضرت با انگشت سبابه و
وسطی گرفت و بفشرد پس فریاد زد خالد فریاد [illegible] و صدث کرد بجامه خود بعد از ان انحضرت سر پای
با ملعون زد چند قدم او را دور انداخت [illegible] منزل [illegible] و مرد خالد بخدمت
انحضرت او را گرفت بر زمین زد و گفت ای پسر صهاک حبشیه مادر تو مملوکه [illegible] عبد مناف بود و پدر تو با
صهاک زنا کرد و این عملها کار [illegible] از انجهت است و اکثر فرموده سید کاینات بود تو معلوم
کاز [illegible] کم است ناصر او [illegible] و در کتاب لوامع الانوار از عبد الله بن عباس و جابر بن
عبد الله الانصاری روایتست که یک روز در وقت چاشت نزد ابا بکر لعین نشسته بودیم که خالد ولید
آمد با لشکر بسیار و قطب [illegible] در گردن [illegible] کرده گفت که این چه رسوایی
و چه خلافتست که تو میکنی و سخنان درشت بسیار در روی او گفت و [illegible] از حضار سبب این حال
[illegible] سید گفت از طایف با این لشکر برمیگشتم در راه بعلی بن ابی طالب و موالیان او رسیدم و او
[illegible] خشم [illegible] گفت تو بودی [illegible] ابا بکر [illegible] گفتم بخدا اگر [illegible] و بر این امر
محکم میبود [illegible] چون این سخن شنید اتش خشم [illegible] زیاده شد دست دراز کرد و [illegible] گرفت
و برد با سیاء که انجا بود و این قطب با این عظمت [illegible] بر گردن من پیچید و هر چند ابا بکر [illegible] جهد نمود
کا او را از گردن او بیرون کند نتوانست و آهنگرانرا آوردند ایشان نیز [illegible] نتوانستند
[illegible] و همچنین بود تا حضرت امیر المؤمنین بمدینه باز گشت و ابا بکر و یارانش بخدمت انحضرت آمده الحاح

والتماس

والتماس بسیار نمودند انحضرت دست دراز کرد و سر خالد بگرفت و او را پیش کشید و قطب را
بگرفت در دست مبارکش چون موم نرم شد تا از گردن انملعون بیرون کرد وای ناصبی بی دین
و پیروان ملاعین باین مناز که خالد ولید پلید از صحابه رسول خداست مگر نشنیده که گفته اند
بیت دون شود از قرب بزرگان خراب جیفه دهد بوی بدان آفتاب باب بیست و چهارم
در ذکر بعضی از افعال ذمیمه و اعمال قبیحه طلحه و زبیر که بعداوت و دشمنی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
برخواسته طبل مخالفت و منازعت کوفتند و نکث عهد و پیمان نموده خود را مستوجب عذاب
الیم و عقاب عظیم ساختند و طلحه یکی از اصحاب عقبه است که بقصد قتل رسول اتفاق
نموده بودند حق تعالی انحضرت رسول را از کید و شر ایشان محافظت نمود و طلحه بن عبید الله
تیمی پسر عم ابا بکر بود و زبیر بن عوام اسدی اسماء خواهر عایشه در خانه او بود و ناصبیان بی
دین و سنیان لعین طلحه و زبیر را از جمله عشره مبشره میدانند و از صحابه کبار دانسته میشمارند
و در تعظیم و تکریم ان دو مرتد زندیق احادیث وضع نموده اند و هر دو را در درجه شهدا و
مقتولان بدر و حنین میدانند که جهت خونخواهی عثمان با علی جنگ و قتال کردند و چون
حق سبحانه و تعالی میخواهد که بطلان مذهب مخترعه ایشانرا بر صاحبان عقل و دانش ظاهر و هویدا
سازد لهذا کلمه حق را بر زبان شان جاری میسازد و در روز قیامت قول و گفته آنها دو دو را بر ایشان
حجت ساخته معذب و معاقبشان میکرداند چنانچه شارح بخاری از ابن عبد البر روایت
کرده که در روز حرب جمل امیر المؤمنین علیه السلام زبیر را آواز داده بنزد خود خواند و چون نزدیک
رسید فرمود که یاد داری که در فلان موضع رسول خدا صلی الله علیه و آله با تو گفت علی را دوست
میداری و تو گفتی چون دوست ندارم و حال آنکه او برادر منست و بعد از ان سید کاینات فرمود که
اما انک ستقاتل علیا و انت ظالم یعنی بدرستیکه زود باشد که تو با علی قتال کنی و حال آنکه تو ظلم
کننده باشی بر او و چون زبیر این سخن بیاد آمد ترک قتال نموده متوجه مدینه شد و گفت چیزی بیاد من داد
که روزگار فراموش کرده بود و ابن جرموز از عقبش روان شده در وادی سباع بقتلش آورد و انحضرت
جنس جایزه داشت انحضرت فرمود که از رسول شنیده ام که گفت بشر قاتل ابن صفیه بالنار یعنی بشارت
ده کشنده پسر صفیه را باتش دوزخ پس ابن جرموز از غصه خود را کشت و ابن جرموز روز اول
با عایشه بود و چند کس از صحابه امیر المؤمنین علیه السلام را کشته بود و چون روز آخر دید که فتح از بجانبست

باز بقتل زبیر اقدام نمود که تا و فی تدارک کند زیرا که در کشتن زبیر گمان ثواب داشته باشد و بعضی گویند
در خوارج نهروان داخل شد و بجانب جهنم رفت و بروایتی انکه حضرت رسول فرمودند که زبیر و قاتل او
هر دو در دوزخ اند و مولوی معنوی فرموده شعر ابر برناید از پی منع زکات وز زنا افتد وبا اندر جهات
نفس بد ویش باز گردد بیشکی نفس سوی کردون نبارد سلکی هر که با شمع حق آرد پفو شمع کی میرد بسوزد
پوز او و طلحه را انکه در کشتن عثمان از هر کس سعی بیشتر داشت عایشه را بر طلب خون عثمان تحریص و
ترغیب نمود و باعث چندین فتنه و فساد شد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با او گفت زن رسول خدا
را شهر بشهر میکردانی و زن خود را در خانه کذاشتی لعنت خدای بر تو باد و مع هذا متنبه نشده
مردم را بر جنگ ترغیب مینمود و میگفت ای مسلمانان صبر کنید که بر از صبر حضرت و ثواب باشد شعر
بخبر زانکه نقش بند قضا در پس پرده نقشها دارد و مروان ملعون بغلامش گفت بخدا که
هیچکس بر کشتن عثمان حریص تر از طلحه نبود و غلام را سپر خود ساخته تیری زهر آلود بطلحه انداخت
و تیر بطلحه ملعون خورده از اسب بزمین افتاده بیهوش شد شعر حذر کن بلا اذا القضا در رسید بر و بخود
و رکهای جانش برید تیر بلا کشته بر هر که او بود سرور اولیا را عدو و چون بهوش آمد دید که خون
از او روانست و کارش بحث دشوار شده بغلامش گفت مرا بجای برسان غلام گفت عیدانم ترا بکجا
توانم رسانید گفت سبحان الله خون در قریش ضایع تر از خون خود گمان نمیبرم این تیریست که از جانب
الله بمن رسید و آه و ناله میکرد تا همانجا جان بمالکان دوزخ سپرد شعر حسود جاه ترا خلعت عدم زیبد
کزما نعبت لباس وجود در بر او و در کتاب احتجاج روایتست که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در میان کشتگان بطلحه رسید امر نمود که او را راست نشانند خطاب باو نمود و گفت ای طلحه
بود ترا سابقه اسلام شیطان داخل شد در سوراخهای بینی تو و در آورد ترا بدوزخ و نیز در ان کتاب آمده
که چون انحضرت بکشته او رسید گفت ای شکننده بیعت من و ای بهم رساننده فتنه در امت
ای خواننده مردمان بر قتل من و الحال بقتل تو عبرت گیرند دیگران و امر نمود که طلحه را نشانند پس
انحضرت فرمود ای طلحه بن عبید الله قد وجدت ما وعدنی ربی حقا فهل وجدت ما وعدک ربک
حقا پس فرمود که بخوابانید او را و بعضی از اصحاب انحضرت گفتند یا امیر المؤمنین با طلحه حرف میزنی
بعد از قتل او فرمود آری بخدا که شنید کلام مرا همچنانکه شنیدند کفار در روز بدر کلام حضرت رسول را
و در کتب فریقین مذکور است که بعد از انکه طلحه و زبیر بیعت بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام کردند شبی

بخدمت

بخدمت انحضرت آمده حکومت مصر و بصره میخواستند فرمود که من ولایت و حکومت بکسی دهم که امانت
و دیانت او واثق باشم و شما بلاده دنیا را ضمیمه خود بروز زیاده از ان طلب میکنید گفتند ما هم بنزد نبی
محترم بودیم و صاحب جاه و منصب و چون انحضرت دید که ایشان میل صحبت دارند قبیله را گفت
این چراغ را بردار و دیگری بیار پرسیدند که یا امیر المؤمنین سبب تغییر چراغ چه بود گفت پیش از
آمدن شما بنوشتن حساب بیت المال مشغول بودم بچراغ بیت المال حساب مینوشتم و الحال چون
با شما صحبت خواهم داشت نشاید که چراغ بیت المال میسوخته باشد و چون هر دو از انجا بیرون آمدند
با هم گفتند بدین طریق و روش که این مرد راه شرع میبرد با این زهد و تقوی ولایت و ایالت
بما ندهد فکری دیگر باید کرد روزی دیگر بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رفتند و رخصت زیارت
مکه معظمه طلبیدند انحضرت فرمود والله که غرض و مطلب شما زیارت نیست سوگند بسیار خوردند
که ما را مطلب دیگر نیست و از مدینه طیبه با عبد الله عامر که پسر خال عثمان و امیر بصره بود بیرون رفتند
و عبد الله عامر با ایشان عهد نموده بود که چون ببصره رسید من با چندین صد تیغ زن و چندین
هزار درم شما را مدد کنم و در کتاب عتیق که از مصنفات اهل سنت است از ابو مخنف لوط بن یحیی الازدی
روایت است که باعث ضلالت و گمراهی طلحه و زبیر معاویه شد که با ایشان نامه نوشت که بیعت گرفته ام
برای تو ای زبیر و بعد از تو ابتدای طلحه از اهل شام و عطا دادم شام و بصره دوست و محبت نیست و شما
طلب خون عثمان را اظهار کنید و ایشان فریب معاویه خوردند و باین امید از مدینه بیرون آمده بمکه معظمه
رفتند و تا نیزه را از دل بودند و کار ایشان بدانجا رسید که رسید و مولوی معنوی فرموده شعر
هر که نارد سوی کعبه بی دلیل همچو این سرگشتگان گردد ذلیل تر تو بیشی دلیل راه جو و ره
پیش رو بکردان ازو و در کتاب احتجاج روایت کرده در روز جمل زبیر را بخاطر رسید که حجتی ظاهر
کند گفت یا علی تو برسر ان جماعت مبشره ام که ده کس هر ان اهل بهشتند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
از و پرسید که آن ده کس کیانند پس زبیر گفت من و ابو بکر و عثمان و طلحه و عبد الرحمن بن عوف و
سعد ابی وقاص و ابو عبیده بن الجراح و سعد بن عمرو بن نفیل و انحضرت را نام ببرد با او گفت تو ده کس
و نه شمردی باز شمرد و انحضرت را داخل کرد پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که من نیز داخلم
گفت بلی فرمود تو گواهی میدهی که من و اینها از اهل بهشتیم گفت بلی انحضرت فرمود بخدا قسم و ظاهرا
گواه میکیرم و گواهی میدهم که از پیغمبر شما شنیدم که تو از اهل دوزخی و بدانکه در قعر جهنم غاریست

ودران غار چاهی ودران چاه تابوتیست که بعضی از انها که نام بردی که از عشره مبشره اند مکان ایشان
دران تابوت ودر سر انجاه سنکیست وهر کاه که خدا تعالی خواهد که تابید دوزخ را بر سکید که بردارند
ان سنک را تا دوزخ از حرارت انجا تابیده شود وهر کاه حضرت امیر المومنین علیه السلم بکیی بکوید که تو
از اهل دوزخی یقین که کفته او فرموده رسول خداست وحضرت رسول آنچه بر زبان معجز بیان جاری
ساخته بامر فرمان الله تعالی عز اسمه بوده واز دروغ وکذب مبری ومنزه است وهر که با امام زمان خروج
کند وباعث این همه قتل وفساد شود در بتر ومنزلت او در جهنم که از ابو بکر وعمر خلفاء ثلثه لعنهم الله کمتر خواهد
بود ودر عذاب وعقاب با ایشان شریک وسهیم خواهد بود وصحابه رسول خدا بودن نفع وفایده بایشان
نمیرساند چنانچه عارف نیشابوری کفته شعر هر کرا دوری به بهبود نداشت دیدن روی نبی سود نداشت باب
بیست وپنجم درذکر مجملی از کردار که بعضی غیر مرضیه عایشه وحفصه واین هر دو با انکه ادراک صحبت
رسول کرده بودند بسبب دشمنی وعداوت امیر المومنین علیه السلم در شمار دوزخیانند واز رحمت الهی دور
واز بهشت وحضرت رسول محروم ومهجور واز روز اول آمده ایشان بیایان خود نموده سودای
خصومت انحضرت در سر داشتند ومشق عداوت او میکردند وناصبیان بدین سبب علاوه که
با مولای مومنان دارند عایشه وحفصه را ام المومنین میخوانند ودوستان وموالیان انحضرت را
رافضی مینامند چنانچه عارف نیشابوری در کتاب مظهر عجایب کفته شعر هر که دارد حب او و متقی است
تو همی کوئی که او خود رافضی است وحمیدی در صحاح خود دویست ونود ونه حدیث از عایشه
روایت کرده واز ام سلمه زیاده بر سیزده حدیث متفق علیه وبیست وسه حدیث مختلف فیه روایت نکرده
از دیکر ازواج هیچ بدو نرسیده واز حضرت فاطمه صلوات الله علیها دو حدیث نقل کرده اند با انکه حمیدی
نیز دران کتاب ذکر کرده که عایشه در جهالت ومنقصت بمرتبه بوده که مدام بالعبتها بازی میکرده ودر
سن او زنان مغنیه نزد او بیان مینواختند ورقص میکردند وباستماع حدیث لهی پرداخته است وعایشه و
حفصه چندین بار حضرت رسول را از خود دلکیر وآزرده ساخته خود را قابل لعن وطعن ومستوجب
عذاب وعقاب ابدی ساختند از انجمله در کتاب کاشف الحق آمده که چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله
از حجة الوداع فارغ شد عازم مدینه مبارکه کشت جبرئیل امین پیغام رب العالمین بسید المرسلین
رسانید که امیر المومنین علی بن ابی طالب را امام [illegible] نموده عهد وبیعت او را بر جمیع مکلفین لازم
وواجب کردان واین پیغام را بر بندکان برسان وحضرت [illegible] دران روز خلوتی ساخته جز اسرار [illegible]

بحضرت امیر المومنین علیه السلم درمیان نهاد وچون عایشه از ان خلوت اطلاع یافت در تحقیق آن
مبالغه نمود وحضرت رسول عایشه را مجبور ساخته ودر اخفای ان نهایت اهتمام نمودند بحدی
که کفت اکر افشای این راز نمائی خلاف امر من نموده در زمره کفره داخل کردی وچون بر محلی آن نزول
جبرئیل وامر الهی درین باب واقف شده بود مبالغه واهتمام رسول خدا را اعتبار نکرده بدان ساعت
حفصه دختر عمر را خبر دار کردانید وحفصه پدر را آکاه کردانید واو با ابو بکر رسانید واز دو با ابو عبیده جراح
وعبد الرحمن عوف رسید واز ایشان بباقی منافقان سرایت کرد تا انکه مجتمع کشته بهلاک پیغمبر خدا
قرار دادند چنانکه در قصه عقبه در باب کفر خلفاء ثلثه ذکر شده وچون ضمیر منیر حضرت رسالت پناه
جام جهان نمای لوح تقدیر بود عایشه را طلب نموده کفت افشیت سری والله [illegible]
یعنی سر مرا افشا کردی حق تعالی جزای عمل بتو برساند رباعی عهدی که زنان کنند بی بنیادست وزکت
زنان بهر طرف فریادست ودیکر زقیدینک وبدآزادست داند که حدیث بیجماعت بادست
ودر تفسیر علی بن ابراهیم مسطورست که سری چند حضرت نبوی بحفصه کفت ودر کتمان ان کوشید
از جمله ان اسرار بعد مرا ابو بکر وعمر بود که ایشان بعد از من مرتکب امر خلافت خواهند شد واین سر را
حفصه بعایشه کفت وعایشه بپدرش ابو بکر کفت واو بعمر کفت وان دو منافق تمهید کردند که
بموجب کلام ان صادق القول خلافت با قرار خواهد کرفت بالیل که حضرت رسول را زهر دهیم
تا خلافت زود باستقلال شود وایشان بزهر دادن آنحضرت جازم ومصمم شدند جبرئیل امین
از جانب رب العالمین بحضرت سید المرسلین آمده آنحضرت را بران عالم ومطلع ساخت ودر کتاب
کاشف الحق از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایتست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله بود
که دختر شعیب صفورا بعد از موسی بوصی موسی یوشع بن نون خروج کرد ویوشع او را اسیر کرفت
وبحرمت موسی خلاص شد ومن نیز از ان ترسانم که یکی از زنان من بعد از من بر وصی من خروج کند
وبا او مقاتله نماید واسیر شود واین خبر بزنان انحضرت رسید جمله بخدمت او امده استدعا نمودند
که دعا کن که ما [illegible] انکه بر وصی تو خروج خواهد کرد انحضرت کفت که من وصیت میکنم شما را بر
بیرون کاری ونشستن در خانه وترک نمودن زمان جاهلیت بحق آن خدای که مرا بخلق
فرستاد که جبرئیل مرا خبر داده که اصحاب جمل ملعون [illegible] زمان هر پیغمبری که پیش از من بوده اند و د
انحال حضرت امیر المومنین علیه السلم رسید [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه وآله او را دید کفت

یا علی تو مظلومی بعد از من هر که با تو حرب کند با من حرب کرده است وهر که با من حرب کند
با خدا حرب کرده است وهر که از تو دوری کند با من دوری کرده است وهر که از من دوری کرده است
با خدا دوری کرده است واین حدیث صحیحست بر لعن عایشه وام المومنین چنین می باید که قابل
لعن وطعن باشد ودیکر از جمله افعال واعمال غیر مرضیه عایشه وحفصه که باعث لعن وطعن ایشانست
انست که رسول الله در خانه زینب عسل خورده بود وچون عایشه وحفصه مطلع شدند اتفاق نموده
کفتند بکوییم که بوی بد از دهن تو می آید وهر یک آمده آن سخن زشت را با انحضرت کفتند لجاجت وخشونت
بسیار کردند وکمال ایذا وآزار بان سرور رسانیدند تا انحضرت خوردن عسل را بر خود حرام ساخت
وسوکند یاد نمود که عسل نخورد ودر روایتی انکه با کنیز خود ماریه قبطیه صحبت داشته بود وعایشه
وحفصه خشونت ولجاجت بسیار نمودند انحضرت [illegible] را بر خود حرام ساخت وسوکند یاد نمود
که [illegible] که یکماه از زنان عزلت نماید بموجب تقدیر جبرئیل امین بفرمان ملک جلیل آمده این آیه را
آورد یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضات ازواجک والله غفور رحیم که چرا
حق تعالی بر تو حلال کرده بر خود حرام میکردانی بخاری در صحیح وحمیدی در جامع آورده اند که حضرت
رسول صلی الله علیه وآله روزی خطبه میخواند ودر انحال اشاره بخانه عایشه نموده سه نوبت فرمود که
در این خانه فتنه است وایمن مباشید که شاخ شیطان اینجاست واز اینجا بیرون خواهد آمد ونیز در
جامع حمیدی ذکر شده که حضرت رسول اشاره بخانه عایشه نموده کفت سر کفر درین خانه است
واینجا شاخ شیطان بیرون می آید ای ناصبی ملاحظه اقوال دانشمندان خود کنید که از حضرت سید
کاینات علیه وعلی آله افضل الصلوات روایت میکنند که انحضرت فرمود که عایشه سر کفر است
واصل فتنه ومع هذا او را ام المومنین وغازیه ومجاهده فی سبیل الله میدانند ودر صحیح بخاری مسطورست
که یکی از اهل جمل ابو بکره نام کفته که در روز جنگ جمل دیدم که جمعی کثیر هودج عایشه را کرفته اند
واو چون زن رسول الله بود تردد در خاطرم رسید ودر این اثنا بیادم آمد که روزی در حضور
حضرت رسول مذکور شد که اهل فارس زنی را حاکم ساختند انحضرت فرمود لن یفلح قوم ولوا امرهم
امرأة یعنی هرکز فلاح ورستکاری مبادا جماعتی را که زنی متولی امور ایشان باشد از ان تردد خلاص
شدم وان کلام عجب نفعی بمن رسانید وغزالی که از علما وبزرکان اهل سنت است در کتاب نکاح در
مذمت عایشه چندین خبر نقل کرده یکی انکه مصاحبت عایشه هرکز موافق طبع مبارک حضرت رسول نبود

دیکر انکه

دیکر انکه روزی ابا بکر بدیدن عایشه رفت وشنید که پیغمبر خدا از وی دلکیر است کفت آنچه درمیان
شما کذشته بیان کنید تا من محاکمه کنم پس حضرت رسول بعایشه کفت تو حرف میزنی یا من حرف زنم عایشه
در جواب کفت تو حرف زن اما بغیر از راست مکو آیا [illegible] که پیغمبر خدا بغیر از راست میکوید در جواب
رسول اینچنین حرف نباید زد کویا این آیه ان الذین یوذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة
را نشنیده بود وایضا ولا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض بکوشش نرسیده بود عربیه
کل من رام نقف بمحاسنها رجع النفث بوجهه ابدا وآکاین وقت اول س بود وچون جوانی از عجز
جرها غافل ساخت دران وقت که کمال عقل داشت ومیخواست که غازیه ومجاهده فی سبیل الله
باشد بمیدان رفت که حق تعالی در حق زنان پیغمبر کفته است وقرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة
که در خانها باید نشست وزینتی که در ایام جاهلیت بخود میکردند نکنند تا انکه بر شتر سوار شود
وشتر را پوست پلنک پوشانند ودر بالای پوست ذره فرو کذارند وبقصد جهاد از مکه ببصره رود
وبر امام زمانی که مهاجر وانصار وبنده وآزاد وعرب وعجم بر امامتش اتفاق کرده باشند خروج کند
وباعث ریختن خون چندین هزار کس شود تا برسش یاد کرد که رسول خدا باشد وبدین صفت از خانه بیرون
آمده بجدال وقتال قیام نماید وابن مسکویه وابو نعیم وابن ابی حدید وغیرهم نقل کرده اند که چون عایشه
با طلحه وزبیر وعبد الله بن زبیر در وقت رفتن بطرف بصره بحواب رسیدند وعایشه فریاد سکان
انموضع شنید پرسید که اینموضع چه نام دارد وچون لفظ حواب بکوشش آمد از رفتن بصره پشیمان شد
وکفت از رسول خدا شنیدم که فرمود که یکی از زنان من با علی حرب خواهد کرد بغیر حق وچون بحواب
رسد سکان انجا بفریاد خواهند آمد جهد کن ای عایشه که آن تو نباشی وطلحه وعبد الله بن زبیر پنجاه کس
هم رسانیدند وهمه کواهی دادند که آن حواب نیست وان بر کشتن پشیمانی ساختن چنانکه در وقت
راهی شدن شتر بلند بزرک آوردند که بران سوار شود شتر عسکر نام داشت وچون نام عسکر شنید
پشیمان شده کفت رسول مرا خبر داده بود که عایشه خود را نکاه دار که بر شتر عسکر نام سوار شده بجنب
علی میروی باشی وطلحه وزبیر نام شتر بکردانیدند ولباسش تغییر داده فریبش دادند عربیه احذر مجالسة
اللئیم فانه یفشی القبیح ویکتم المعروفا وچون عزم جزم نمود این خبر بمالک اشتر رسید باو نامه نوشت
که اعتبار بر من وحق تعالی فرموده است که زنان رسول در خانهای خود ساکن باشند ورسول خدا انحضرت
مکردان عیب باشد که زن او در میان لشکر رود وبا سلطان حرب نماید بیت ای عایشه این قوم

نر قوم اعداست مستوری تو بیرون قتال ابناست جواب گفت که مالک چون بر قتل عثمان سعی کرده
مانع میگفت و با آنکه عایشه در قتل عثمان شریک غالب بود و همیشه میگفت اقتلوا نعثلا قتله الله
قد کفر و اقتلوا لحلاق المصاحف یعنی بکشید پیر کفتار را که تحقیق که او کافر است و بکشید سوزنده مصحفها
را و الحال خود صاحب ماتم و خونخواه عثمانست و در روضة الصفا آورده که نعثل اسم شخص طویل اللحیه
بود که عثمان با او از روی صورت مشابهتی داشت و هرگاه مسلمانان در مذمت عثمان زبان
میگشودند او را باین نام میخواندند و در کتاب کشف الغمه مذکور است که در روز حرب جمل شخصی بعایشه گفت
یا ام المؤمنین تو چگونه امروز بخونخواهی عثمان قیام مینمایی و حال آنکه قبل از این مردمان را بقتل او امر
میفرمودی و ترغیب میفرمودی گفت آن روز که من بکشتن او امر میکردم و بقتل او راضی بودم او ظالم
و فاسق بود امروز که او تایب شد و استغفار نمود و مثل نقره خالص گشت که چگونه کشتن او روا بود
و باعث عداوت میان عایشه و عثمان آن بود که در وقتی که عثمان والی شد آنچه ابابکر و عمر بعایشه
و حفصه از بیت المال میدادند قطع نمود عایشه بعثمان گفت آنچه ابابکر و عمر بمن میدادند تو نیز بده
گفت من در کتاب و سنت نمی یابم که تو و حفصه چیزی باید داد و لیکن پدر تو و عمر چیزی بتو و حفصه
عطا میکردند بطیب و رضای نفس خود و من بتو چیزی نمیدهم پس گفت از میراث پیغمبر من چیزی بمن بده
عثمان گفت تو جمعی از صحابه را آوردی و شهادت دادید که پیغمبر را میراث نمیباشد و حق فاطمه را باطل
ساختید اکنون آمده طلب میراث پیغمبر میکنی من این کار نمیکنم و چیزی بتو نمیدهم و هرگاه عثمان بمسجد
میرفت برای نماز عایشه فریاد و فغان میکرد و بر میداشت پیراهن حضرت رسول را و میگفت عثمان
مخالفت صاحب این پیراهن میکند و چون آن خلیفه ناحق از عایشه سخنان زشت و درشت
میشنید بالای منبر میرفت و میگفت عایشه دشمن خداست و حق سبحانه و تعالی برای او و حفصه
مثل زده در کلام خود بزن نوح و لوط آنجا که فرموده ضرب الله مثلا للذین کفروا امرات نوح و امرات لوط
کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئا و قیل ادخلا
النار مع الداخلین و عایشه نیز بوی میگفت یا نعثل یا عدو الله تو آنکسی که رسول الله ترا نعثل
یهودی نام کرده که دین یهود ... و بلکه اکثر طعن میکردند تا عایشه سوگند خورد که با او در یک
شهر نباشد و از مدینه بیرون رفته بمکه قرار گرفت و بعد از قتل عثمان صاحب ماتم شده طلب خون عثمان
باغوای طلحه و زبیر میکرد و در کتاب فصول الحق روایت عثمان را محاصره داشتند عایشه عازم مکه

که در وقتی که

شد

شد و نظر او بالجماعتی که بمحاصره عثمان قیام داشتند واقع شد آن جماعت را بر کشتن عثمان تحریص و
ترغیب نمود و دشنام بسیار بعثمان داد که پیراهن حضرت رسول کهنه نشده است و سنت او را کهنه ساختی
بکشید این پیر کفتار را و نفرین کرد خدا لعنت کند او را و چون بمکه معظمه رسید و عمره بگذارد متوجه
مدینه مشرفه شد ناگاه در راه دید که عبد الله بن سلمه از مدینه می آید از او پرسید که کار عثمان بکجا رسید
گفت که کشته گردید گفت که شکر خدا که دست او و مروان از سر استان حضرت رسول کوتاه گردید
گفت بگو که مردم بیعت بکه کردند گفت بعلی بن ابیطالب علیه السلام عایشه گفت آه بعد از این خلافت به
بنی تیم نیفتد و کاشکی آسمان شکم بر زمین نهادی تا مردم بعلی بیعت نکردندی و بمکه مراجعت نمود
و طلحه و زبیر با گروهی از بنی امیه طاغیه باغیه نزد او آمده و او را بر طلب خون عثمان تحریص مینمودند و او خود
غیر از آن آرزوی نداشت و عمال عثمان از اطراف و اکناف آمده در مکه بودند جمیع مالهای که از ولایتها آورده
بودند نزد طلحه و زبیر و عایشه آوردند و لشکر بسیار ترتیب ساخته عزیمت بصره نمودند و عایشه نزد ام سلمه آمد
که از زنان رسول صلی الله علیه و آله بزرگتری و قوم عثمان را بجور و عدوان بقتل آوردند و در بصره هواداران
عثمان بسیار است بامن رفاقت نما که طلب خون آن مظلوم نمایم ام سلمه گفت ای دختر ابابکر تو مردم را بکشتن
او تحریص مینمودی و میگفتی بکشید این پیر کفتار را با خون عثمان چکار داری او از بنی امیه و تو از بنی تیم
و این چه اندیشه باطل است که بخاطر تو خطور کرده و بر خیمه رسول بیرون می آیی از خدا بترس و از آن
کلام که سید کاینات خبر داده اندیشه کن و وصیت آنحضرت را فراموش مکن و خود را زیان کار دنیا و آخرت
مگردان و از شرمساری و رنج یاد کن عایشه خشمگین شده از نزد ام سلمه بیرون آمده نزد حفصه شد
و مقصد خود بیان نمود و حفصه سمعا و طاعة با تفاق عایشه عازم بصره شد و ام سلمه نامه بحضرت
امیر المؤمنین علیه السلام نوشت و جمیع اخبارات را دران درج نمود مصحوب پسر خود عمر بمدینه فرستاد و در
کاشف الحق آمده که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از مدینه متوجه بصره شد در منزل انتظار جمع
شدن لشکر میکشید عایشه نامه بحفصه نوشت که علی در فلان منزل فرود آمده نه زهره دارد که پیش آید
و نه میتواند که بر گردد و چون نامه بحفصه رسید بموجب حدیث نبوی الحب یتوارث والبغض یتوارث
زنان خود را بخواند و مضمون کتابت عایشه را بنظم در آورده میخواندند و دف میزدند و سرود میگفتند
ام کلثوم روی پوشیده بخانه حفصه شد و این شعرها را بشنید روی بگشود حفصه خجل شد و عذر خواهی
نزد ام کلثوم گفت ظلم تو و عایشه و پدران شما هر دو بر خاندان ما قدیمیست امروزی نیست چنانچه

تو و عایشه امروز قصد قتل پدر من دارید پدران شما قصد قتل رسول خدا داشتند و حق تعالی شر
ایشان را کفایت کرده ایه و ان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه و جبرئیل و صالح المؤمنین در ان
باب فرستاد این بگفت و بخانه خود آمد و در کتاب احتجاج ذکر شده که چون عایشه ببصره آمد
جمعی کثیر را با طاعت و انقیاد خود آورد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ببصره آمده با عایشه جنگ
نمود و طلحه کشته شد و زبیر راه فرار پیش گرفت و هودج عایشه را بر شتر عسکر نام بار کرده
بودند و یکپای آن شتر را قطع نمودند ایستاد و بر دیگری مردم را بمخالفت تحریص میکرد مولای مؤمنان
فرمود که بکشید شتر را که شیطان او را نگاه داشته است پس عمار بن یاسر و محمد بن ابی بکر آن شتر را
کشتند و نیز در ان کتاب از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که چون در روز جمل عایشه گرفتار
شد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که سزاوار آنست که عایشه را آزاد کنیم از برای حرمت حضرت
رسول پس آنحضرت قسم داد مردمان را که بخدا قسم که هر کس که شنیده باشد که بعد از من اختیار زنان
من با علیست برخیزد و گواهی دهد پس دوازده کس برخاسته شهادت دادند که بعضی از ایشان در جنگ بدر
حضور سید البشر بودند پس در آن وقت عایشه گریست بحدی که مردمان گریه او را شنیدند
پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که مرا خبر داده مخبر صادق که ... یاری تو خواهد
فرستاد در جنگ جمل بخون ... و عایشه از آنحضرت التماس نمود که در بصره باشد استدعای او
بدرجه قبول نرسید و او را با محمد بن ابابکر همراه نموده مع زنی چند بمدینه طیبه فرستاد و او در عوض مهربانیها
که از مولای مؤمنان مشاهده نموده بود نامه بمعاویه نوشت و تحریص و ترغیب نمود بمحاربه و مقاتله
آنحضرت و از این جدال و قتال فایده و نفعی که بعایشه رسید آن بود که خود را مستوجب لعن و طعن
و سزاوار عذاب و عقاب الهی نموده باعث ریختن خون چندین هزار از مسلمانان و مومنان
شد و از عامر بن طفیل روایت است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که حضرت رسول اهل جمل و اهل
صفین و خوارج نهروان را لعنت کرد و چون اصحاب جمل شکست خوردند روزی نزد عایشه
آمدم و باو گفتم که علی چنین چیزی میگوید عایشه گفت علی راست میگوید و من نیز از حضرت
رسول شنیدم و لیکن من از اهل جمل نیستم و بغایت خجل شد و احمد حنبل در کتاب فضایل الصحابه
روایت کرده که زنی از زنان کوفه پیش عایشه آمد و گفت یا ام المؤمنین چه میفرمایی در حق مادری
که فرزند خود را بکشد از روی عدوان و فرزند مومن باشد عایشه جواب داد که آن زن کافر است

چراکه

چراکه حق تعالی فرموده من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها یعنی هر کس بکشد مؤمنی را عمدا
پس جزای او دوزخ است که در آن مخلد باشد پس آن زن گفت کما تقولین فی امراة قتلت ستة عشر
الفا و مائتین من اولاد المؤمنین یعنی چه میگویی در حق مادری که بکشد شانزده هزار و دویست فرزند
از اولاد مؤمنان و مسلمانان را و چون عایشه فهمید که غرض چیست و سخن راست بگوش خود
بموجب الحق مر از آن زن شنید خشمناک شده گفت دور کنید این دشمن خدا را از نزد من پس آن زن
گفت که ای عایشه معلوم است که دشمن خدا کیست و از نزد او بیرون رفت و باین مقدار طغیان و عصیان
و ریختن خون شانزده هزار و دویست مسلمان اکتفا ننموده از خود راضی نشده مانع آمد که تابوت
مبارک حضرت امام حسن علیه السلام را بنزدیک مرقد رسول صلی الله علیه و آله برند و این را نیز بار دیگر کرد اظهار
خود نمود شعر فکیف تطیق یوم الجمل حاله لاتحو الکبائر کالوا ... و در کتب فریقین مذکور است
که چون حضرت امام حسن علیه السلام از دار فنا رحلت نموده بدار بقا خرامید امام حسین علیه السلام جسد مبارک
آنحضرت را برداشته بوداع حضرت خاتم النبیین برد و عایشه و مروان و جماعت بنی امیه طاغیه
باغیه بگمان آنکه میخواهند حضرت امام حسن علیه السلام در حجره رسول دفن نمایند مانع آمدند و نگذاشتند
که بوداع جد بزرگوار خود برند و تابوت مبارک آنحضرت را تیرباران نمودند و در آن روز عایشه
بر استر سوار شده میگفت حجره رسول الله از منست و من راضی نیستم که او را در اینجا دفن نمایند و ابن
عباس در جواب او این شعر را گفت و بروایتی عبد الله بن حسن علیهما السلام این شعر را در لباس نظم انتظام
داد شعر تجملت تبغلت و لو عشت تفیلت لک التسع من الثمن و فی الکل تصرفت یعنی در روز جنگ
بصره بر شتر سوار شدی و امروز بر استر سوار شدی و اگر زنده باشی محتمل است که بر فیل هم سوار شوی
و ترا از میراث رسول التسع حصه از نه حصه از جمله هشت یک میرسد چرا او هشت زن دیگر بود
و دختری و جمیع زنان را یک هشت یک میرسد و نه یک آن هشت یک از تو است و تو همه را تصرف
نموده حجره رسول الله را خانه خود نام کردی و در حجره است که سرها از بود و انی با تفاق عایشه سر راه
گرفتند و بر جنازه آنحضرت که حاملان عرش اعظم متحمل آن شده بودند تیر انداختند و اول کسیکه
تیر انداخت کشته عایشه بود و تحریص دیگران نیز با بن ام بود و در کتاب احتجاج روایتست که
عمرو عاص بخلاص بعایشه گفت که دوست داشتم که تو در جنگ جمل کشته میشدی عایشه
گفت ای پدر چرا گفت چون تو کشته میشدی داخل بهشت میشدی و سبب ما بود از برای علی علیه السلام کرده ام

میکفتند که عایشه زن حضرت رسول را علی بقتل رسانید و زمخشری در کتاب ربیع الابرار
از جمیع بن عمار روایت کرده که عمیر کفت من روزی نزد عایشه رفتم وانو پرسیدم که ام المؤمنین
مرا خبر ده که دوسترین کسی نزد حضرت رسالت پناه چه کس بود کفت دختر او فاطمه زهرا انکه کفتم
سخن من در مرد داشت کفت شوهر دختر او علی بن ابی طالب که صایم النهار و قایم اللیل بود و تن نحیف
روح سید کاینات را در کنار علی نمودند پس عمیر کفت که بعد از استماع این حدیث از عایشه باو کفتم
هرکاه تو میدانستی که علی بن ابی طالب نزد انحضرت دوسترین خلق خدا بود پس چرا با او محاربه کردی
و در روی عاصی شدی نظم ای برلب بحر تشنه تا برلب شده وی بر سر کنج از کدای مرده پس چون عایشه
این سخن بشنید معجر خود را بر روی خود فرو کذاشت و کفت نصیب من از کار خانه قضا این بود اکر نه
او امامیست که طاعت و فرمان بری او بر همه کس واجب و لازم است و مترجم دیوانه که منسوب بمولای
مؤمنان کلام معجز نظامی که از انحضرت درین باب واقع شده در رشته نظم در آورده رباعی در علم و عمل
اهل حقایق مائیم دانندهٔ اسرار دقایق مائیم کافی که سخن ز اهل ایمان کذرد انصاف دهد خصم که سابق
مائیم حکایت در مجالس المؤمنین مسطور است که بهلول بمجلس جمعی رسید که مذاکره حدیث میکردند و در آن
اثنا از عایشه روایت کردند که میکفته لو ادرکت لیلة القدر ما سألت ربی الا العفو والعافیة
یعنی اکر ادراک شب قدر کنم سوال نخواهم کرد از خدای تعالی مکر امرزش کناهان و پایان و عاقبت
کار را بهلول چون این کلام را بشنید کفت چو انصف دیکر اید عاراعنی کویند کفتند ان کدام است
کفت الظفر علی علی بن ابی طالب یعنی ظفر یافتن بر علی بن ابی طالب برای انکه اهم مطالب عایشه
ظفر بر انحضرت بود و کلام بهلول موافق کفته عایشه است شعر کر کرد درهم عالم کان ظلم نبوده
کثیر لعنت جاوید را شایسته نشدی باب بیست و ششم در فوت عایشه علیها اللعنة
والعذاب والهاویة و در سبب فوت او اختلاف واقع شده در کتاب کشف الغمه آمده که باجل طبیعی
فوت شده و در مرض الموت از عایشه پرسیدند که ترا نزد پیغمبر دفن کنیم یا نه او کفت مرا در جوار پیغمبر
دفن نکنید زیرا که بعد از حضرت رسول احداث امری کردم که بسبب آن شایسته مجاورت انحضرت
نیستم و بعد از فوت او بوصیت او عمل نموده او را در جوار سید کاینات دفن ننمودند و در بقیع
مدفون شد و در کتاب الزام النواصب مذکور که عایشه در مرض الموت میکفته که دوست داشتم
که از فراموشان بودم یعنی مادر مرا نزادی و در جمع بین الصحیحین نقل شده که ابن زبیر در حال

مرض موت بعیادت عایشه رفت عایشه باو کفت که جنک و جدال کردم با فلان و مطلبش امیر المؤمنین
علیه السلام بود و برفقا تاسف بودم کاش این عمل از من واقع نمیشد و من هرکز بوجود نمی آمدم و در
بعضی روایات وارد است که معویه منزلها و بیراوراه کشت چنانچه مولانا احمد اردبیلی در کتاب
حدیقة الشیعه آورده و صاحب کتاب عجایل الاشتباه که یکی از علمای اهل سنت است نقل کرده که روزی
معویه در مدینه مشرف بر منبر رسول بود و بیعت از برای یزید پلید میکرفت عایشه سر از حجره بیرون
حجره اش بر آورد و کفت ای معاویه پیش از تو مشایخ بودند از برای فرزندان بیعت خود کرفتند
کفت عایشه کفت تو در پی کار اقتدا بکر کرده معاویه خجل شده از منبر بر آمد بعد از دو سه روز
کس نزد او فرستاد و التماس کرد که ام المؤمنین و زوجه رسول اکرم بدین من آی تا باعث فخر من شوی
شرط میکنم که برادران تو هر کدام را بمنصبی که تو فرمایی فرمان کنم و چون عایشه بدین نیت رفت و
چاهی که پر از آهک بود و بران فرش کسترانیده و بران کرسی کذاشته بران تکلیف نشستن فرموده
نشستن همان بود و رفتن همان و چون عایشه بچاه فرو رفت کفت هنوز خامی باش تا پخته شوی
و وعده ما و تو بچاه ویل است شعر همیشه تا که بود آفتاب عالم تاب مدام تا کزند بر آسمان خرکاه
موالیان ترا باد جای بجام عیش مخالفان ترا باد جای بر سر چاه و در روایتی انکه چشمش ضعیف شده
بود بخری سوار شده بدین معاویه رفت و خر را بر روی بساط معویه راند نظم خر بساط معویه
چون دید بر یکی رید و بر یکی شاشید مروان حمار را عرق حمیت در حرکت آمده از آنجا را آنده کشته
کفت را انقدر طاقت تحمل نیست که این همه چیزها را صبر توانم کرد تا شاد مجذام کرده خر را با سوار
در چاهی که در کنج خانه بود انداختند و سر چاه را با آهک محکم ساختند از مدینه مبادا که بیرون رفته
و بر این واقعه کسی علم نداشت مکر حضرت امام حسین علیه السلام که ایشان از وقوع آن خبر داده بود و چون
خبر کم شدن عایشه اشتهار یافت ابن عباس از آن حضرت سوال نمود بر حقایق احوال او اطلاع
ساخت و نیز در کتاب احسن الکبار قتل عایشه بنو بوده عمرو عاص و معاویه با ذلک اختلاف عبارات
ذکر شده و در کتاب فصول الحق آمده که علی اکرم معاویه منزلها و بیر عایشه را بچاه انداخت و از مدینه
بیرون رفت مردم بران امر مطلع شده حسین او را از چاه بیرون آورده در بقیع دفن کردند و در وقت
نقل و ارتحال سید کاینات علیه و علی آله افضل الصلوات عایشه هیجده سال بود و بعد از حضرت
رسول چهل و هشت سال بزیست و عمرش شصت و شش سال بود و نقل و ارتحال عایشه بچاه معاویه

از آنجا

بود بدین طاغیه خود در آخر ذی حجه سال پنجاه و هشت از هجرت بود و حکیم ثنائی در کتاب حدیقه
اشاره بدین نموده نظم عاقبت هم بدست آن باغی شد شهید و بکشتن آن طاغی انکه بافت
مصطفی زین سان بکند و را تو مخوان باب بیست و هفتم در بیان اندکی از احوال
ابو موسی اشعری که یکی از دشمنان و بدخواهان امیر المؤمنین علیه السلام بود و اهل سنت و جماعت او را دو
دارند و از صحابه کبار شمارند و اعلمون یکی از اصحاب عقبه بود که اراده قتل سید کاینات
داشتند و انفاق و رویارو اضافات ذمیمه و اعمال غیر رضیه لا تعد و لا تحصی است از آنجمله انکه چون
امیر المؤمنین علیه السلام حضرت امام حسن علیه السلام را با مالک اشتر بکوفه فرستاد که اهل کوفه در حرب جمل
انحضرت را امداد نمایند امام حسن علیه السلام بر منبر رفته خطبه بلیغ فصیح ادا نمود و مردم را ترغیب و تحریص
نمود بر همراهی شاه اولیا و سرور اوصیا نمود و اهل کوفه دل بمعاونت و یاری انحضرت کذاشتند و قبول
قول او کفته حضرت امام حسن علیه السلام نمودند چنانچه مولوی کفته شعر دو نکو دانیم از فرمان تو کفر باشد
غفلت از احسان تو و چون انحضرت از منبر نزول نمود ابو موسی لعین بمنبر رفته خطبه خواند و کفت ای قوم
فتنه مجویید که من از رسول خدا شنیدم که کفت بعد از من فتنها ظاهر شود در ان روز بر علی شما را
بکشتن بیاوران میطلبید و نزدیک شد که مردم را مترددساز که عمار یاسر برخاست و کفت ای ابو موسی
سر فتنها همیشه تو بودی و من کواهی میدهم که رسول خدا کفت یا علی تو بعد از من با ناکثان و قاسطان و مارقان
حرب خواهی کرد و جهل تن زنده اند و بر این حدیث کواهند و تحقیق و سزاوار خلافت و امامت
غیر از علی کسی نبود و نیست و یاران کذشته هیچ کدام لایق مسند خلافت و شایسته مرتبه امامت
نبودند و بعنف و تعدی این او را مالک و صاحب شدند و عثمان مردود مخذول قابل و سزاوار آن
نبود که کسی خون وی طلب کند که بر مسلمانان ظلم و تعدی میکرد و بیت المال را بجا صرف و را تلف
تلف مینمود و حق تو را ثابت نکرده برد و در درک الاسفل قرار کرفت و بابا فغانی کفته شعر تو که اهل
امام میدانی کشای چشم بصیرت اکر تو سامی کدام از ان دو سر نیکانراز طریق صواب نهاده اند
بانصاف و اشنای کلام کدام از ان دو سر در حل مشکلات یکی بعلم و فضل و هنر داد حصم الزام امام
او است که قائم بود بحجت خویش چراغ عادیستان دیکری نکیر دوام پس عمار کفت یا ابا موسی اصحاب
عقبه چند کس بودند کفت سیزده کس عمار کفت تو چهاردهم ایشان بودی کفت بلی بودم لیکن توبه
کردم و رسول از برای من استغفار کرد عمار کفت خدا را بکواهی میطلبم که پیغمبر خدا بر تو لعنت کرد پس مالک اشتر

وعدی بن حاتم و جمعی دیکر از موالیان و محبان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مردم را موعظه و نصیحت کردند
و ابو موسی بار دیکر برخاست که حرف زند مالک اشتر بقوم کرد او را کشیده از مسجد بیرون کردند و مولوی کفته
مصرع بسا مرهمی دهد تو و زین سک همی کند عوعو و از بد طینتها و بد ذاتیهای او انکه چون بعد از قتل عثمان
ملعون مردمان بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیعت نمودند مؤمنان و موالیان را سرور و خوشحالی روی
نمود و منافقان بماتم و الم نشستند سرور مؤمنان بجمیع عالم کاشتکان عثمان را بسبب جور و ستمی که با
خلق الله کرده بودند از منصب و حکومت معزول نموده ابو موسی را بجهت شفاعت مالک اشتر عزل نکرد
و او را بحال خود کذاشت و بموجب انکه کفته اند مصرع از کوزه همان تراود که در اوست در وقتی که لشکر
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و عسکر معاویه منزلها و بیر بحکمین قرار دادند و ابو موسی و عمرو عاص را
حکم ساختند چنانکه در کتاب احسن الکبار ذکر شده که بعد از این واقعه ایشان روانه شدند عمرو عاص
در وسط طریق کفت که یا ابا موسی بیا تا چیزی در کوش تو بکویم که سر بیت ابو موسی کوش پیش داشت
عمرو عاص دانست که وی احمق است که در میان بیابان خالی کوش پیش داشت پس بوی کفت بیا تا من معاویه
را عزل کنم و تو علی را عزل کن و دختر ترا بنکاح پسری عبد الله در آوریم و عبد الله پادشاه باشد و ما دو
کوزیر وی باشیم و ملک عالم و پادشاهی در خاندان ما بماند و چون بشهر دقر رسیدند ابو موسی فریب
عمرو عاص خورده انکشتری را از انکشت بر آورده کفت من علی را از خلافت بر آوردم چنانچه این انکشتری را
از انکشت و عمرو عاص برخاسته کفت من معاویه را بخلافت مقرر داشتم و چون فهمید که عمرو عاص
او را فریب داده از خجالت و شرمندکی راه مکه را پیش کرفت و در مکه متوطن شد تا انکه بدرکات
جحیم انتقال نمود و بسبب عداوت با سرور مؤمنان خود را حطب نار جهنم ساخت شعر محبان
ترا خلد و نعیم است سزای دشمنت نار الجحیم است باب بیست و هشتم در ذکر مجملی
از افعال ملعون مطرود ابو هریره مخذول و مردود و بغض حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مشهور و
معروف و نزد اهل سنت صحابی بزرکوار مذکور و موصوف و در حدیث تراشی ید طولی داشت و در
انکار و تزویر و بی مثل بود و اکثر احادیث مخترعه موضوعه اهل خلاف و نزاع سند با و میرسانند
و هر حدیثی که از و روایت میکنند در محل اعتبار و اعتمادش مستحکم دارند و مع هذا در کتاب فصول
الحق ذکر شده که ترمذی و ابن زمخشری که از علمای طبقه ضاله اند در کتب خود ثبت نموده اند که
ابو هریره بکذب معروف و مشهور بود و مکرر نزد یزید و معویه میرفت و احادیث جعلی در وصف

بنی امیه و بنی عاص ترتیب میداد و عمرو عاص هر وقت که ابوهریره را میدید بطریق استهزا میکفت
دیث چه حدیث یاد آمد از احادیثی که فراموش کرده و در کتاب جامع حمیدی در حدیث هشتاد و
نهم ذکر شده که عبدالله بن عمر با ابوهریره کفت برای من حدیثی روایت نما کفت از احادیثی که از برای
معاویه وضع کرده ام یا از آنچه از برای بدرت درهم بافته ام و نیز در آن کتاب آمده که با ابوهریره کفتند
که تو از آن زمانی که مسلمان شده و بخدمت حضرت رسول کاهی میرسیدی این همه احادیث
کی شنیدی کفت شبها میرفتم و میشنیدم و روز میشنفتم سامعین خندیدند و او استهزا نمود که
اما استهزا الکسانی ... باید کرد که با وجود این روایتها که خود مینمایند بروایات او اعتماد دارند و از سخن
او اعتبار میکیرند و ششصد و هفت حدیث حمیدی که یک فاضل ایشانست از ابوهریره نقل
نموده آمدیم تا بدیکران چه رسد و فخر رازی در اربعین خود ذکر کرده که ابوهریره از زیر ایوانی که عایشه
بانه چند در آن ایوان نشسته بود بر استری هموار سوار شده و جامهای فاخر ملوکانه پوشیده
و غلامان همراه میکذشت عایشه پرسید که این کیست کفتند ابوهریره کفت ابوهریره که باشد
که باین نحو کذرد ابوهریره آواز او را شنید کفت ای بی بی معذورم دار که تا چندین حدیث دروغ
بر پدر تو نه بستم و هفتصد حدیث که در شان و فضیلت علی علیه السلام بود تغییر نکرده از برای تو روایت
نکردم بر این استر سوار نشدم و تا زنده بود از برای خلفاء ثلثه و معاویه حدیث وضع میکرد و اوقات
میکذرانید و چون مناسب مکان دید یکی از احادیث مخترعه موضوعه مذاهب باطله را ذکر مینماید
تا باهل هوش و دانش بطلان آن ظاهر و هویدا کردد و محدثین ایشان در کتب خود ذکر کرده اند
که پیغمبر فرمود انا مدینة العلم و ابوبکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفها و علی بابها یعنی من شهر
علم و ابابکر بیخ و بنیان شهر است و عمر دیوار آنست و عثمان سقف آن و علی علیه السلام در آنست و بعد از آن
باین راضی نشده اند سه مردود در با حضرت امیرالمومنین علیه السلام ترجیح میدهند و افاده مینمایند
که ان کلا من الاساس والحیطان والسقف اعلی من الباب یعنی این بدیهیست که هر یک از بیخ و دیوار
و سقف بلندتر از در است و مراد از این ناصبی که سخن در بلندی و پستی نیست بلکه در اخذ علم و حکمت
و بیخ و دیوار و سقف را در آن مدخل نیست و بر فرضی که قیاس کنی که شهر علم مثل بلادهای
متعارف باشد شهر سقف ندارد و اساس و بیخ لازم نیست و بیدرون بر زمین می باشند
و اکر شهرها را حصار نیست و بسیار است که دیوار آن خراب و علو است و ای ... اندرین بر کشتیم هر که

دشمن ندارد هر چه میخواهی بکو و هزار معقول که دلت خواهد بنویس **نظم** چون ندارد شرم و آزرم و حیا
هر چه خواهی میتویس ای بیحیا و مشهور است که در مجلس یکی از پادشاهان اهل سنت یکی از علمای
این حدیث را ذکر مینمود یکی از ظرفا پیش آمد کفت که این حدیث را تتمه هست ذکر نکردن از اجر چه
باشد چون پرسیدند که تتمه آن چیست کفت و معاویه من بلحا یعنی معاویه مستراح آن شهرست
پادشاه و حضار خنده ها کردند و تبسمها نموده صحت و سقم اصل حدیث بر همکنان ظاهر شد چو قول
ناصبی حمار خطابت هر کذب و دروغ و افترا ایست **باب بیست و نهم** در بیان احوال
زشت و کردار ناخوش انس بن مالک لعنه الله و سنیان بی دین و مریدان عمر لعین از صحابه کبار و از
روات ثقه و صحیح القول میدانند و دشمنی و عداوت آن مبروص معیوب با حضرت امیرالمومنین
علیه السلام بنوعی بود که دوست و دشمن انکار آن نتوانند کرد و در مسند احمد حنبل و جمع بین الصحاح الستة
و مناقب خوارزمی مذکورست که از برای حضرت رسول مرغ بریانی بهدیه آوردند حضرت رسول
چهار بار دست مناجات بدرکاه قاضی الحاجات برداشته مسئلت نمود که بار الهی بیار بسوی من
کسی که دوسترین مردمان و خلقان باشد بنزد تو که بخورد با من از این مرغ بریان و هر بار حضرت امیرالمومنین
آمد انس بن مالک آنحضرت را باز میکردانید و میکفت حضرت رسول بمهمی مشغولست و در مرتبه چهارم
مولای مومنان آواز را بلند ساخت بنوعی که حضرت رسالت پناه شنید آنحضرت را طلب نموده حقیقت
دیر آمدن را از آنحضرت پرسید حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود که این بار چهارم است که می آیم و انس
باز میکرداند پس حضرت رسول خشمناک شده انس را بدعای بد یاد نمود و در بعضی روایات وارد است
که در آن روز بدعای حضرت امیرالمومنین علیه السلام انس مبروص کردید **عربیه** یا امیر المومنین المرتضی
ان قلبی عندکم قد وقفا کلما جددت مدحی فیکم قال ذو النصب نسیت السلفا من کمولای علی زهدا
طلق الدنیا ثلاثا و وفا من دعا للطیر اذ یاکله ولنا فی بعض هذا مکتفی من وصی المصطفی عندکم
و وصی المصطفی من یصطفی و در اکثر کتب شیعه ذکر شده که در وقتی که ابابکر خلافت را غصب
نمود کفت حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام از انس شهادت روز غدیر خم و حدیث من کنت مولاه
فعلی مولاه طلب نمود آن ملعون کتمان شهادت نموده بدعای حضرت امیرالمومنین علیه السلام مبروص شد
و نیز بطریق مخالفین مرویست از ابی جعفر که کفت روزی ... حاضر شدم بمجلسی که انس بن مالک نقل حدیث
مینمود دیدم که مو روی مرا خواسته کفت یا انس یا صاحب رسول الله این مرضی که در تو مشاهده میکنم سببش چیست

و حال آنکه پسندیدم ... از رسول خدا ای بار سیده که مومنان ببرص و جذام مبتلا نمیشوند انس بی خجالت در
پیش انداخته بعد از آنکه سر بالا آورده کفت دعای بنده صالحی در حق من مستجاب شد و چون این حرف بکفت
مردمان از هر طرف جمع آمده کفتند یا انس آنچه کفته از برای ما بیان کن انس کفت از این در کذرید هر
چند التماس و زاری نمودند ابرام بیشتر میکردند که تا قصه این حکایت را جهت ما بیان نکنی از دست
ما خلاص نخواهی داشت چون دید که بهیچ وجه مردم دست از وی برنمیدارند ناچار سبب آن را
بیان کرد و کفت بهدیه آورده بودند از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله بساطی از پشم از طرف شرق
اندهیکه او را خداوند بسیار است بتوسط حضرت نبوی مرا امر نمود که عشره مبشره را طلب نمایم و چون ایشان
حاضر شدند با من عمش علی بن ابیطالب علیه السلام امر نمود که ایشان را بر این بساط نشانده بزیارت اصحاب
کهف روانه باید نمود و مرا صحبت نماید و مرا کفت تو نیز برو تا هر چه بیشتر مرا از آن خبر دهی بعد از آن
بعلی بن ابیطالب علیه السلام کفت باد را امر کن تا ما را بر داشته ببرد و ما همه بر آن بساط نشستیم و حضرت
امیرالمومنین علیه السلام بباد خطاب نمود یا ریح احملینا ای باد ما را بردار و چون باد بساط را برداشته
بهوا برد آنحضرت فرمود سیروا علی برکة الله و ما خود را در هوا ایستاده دیدیم و از مکانی بمکانی میکذشتیم
تا آنکه باد را کفت یا ریح ضعینا ای باد ما را بر زمین کذار و چون بر زمین آمدیم کفت هیچ میدانید
که در کدام سرزمین نشسته اید ما کفتیم خدا و رسول و وصی رسول بهتر دانند کفت این مکان اصحاب
کهف است برخیزید ای اصحاب رسول الله تا بر ایشان سلام کنیم پس بدستور حضرت بجایکاه
ایشان رفتیم اول بار ابابکر و عمر سلام کردند و جواب نشنیدند پس طلحه و زبیر سلام کردند از ایشان هم
نیز کسی جواب سلام نداد پس عبدالرحمن بن عوف سلام کرد پس باقی اصحاب سلام کردند و من نیز سلام
کردم و هیچیک از ما جواب نشنیدیم پس علی بن ابیطالب برخواسته کفت السلام علیکم یا اصحاب
الکهف والرقیم الذین کانوا من آیاتنا عجبا پس همه یکبار کفتند و علیک السلام یا وصی
رسول الله و رحمة الله و برکاته و چون اصحاب را در خاطر میکذشت که آیا ما را چرا جواب سلام
نداده اند و حال آنکه جواب واجبست حضرت امیرالمومنین علیه السلام پرسید که ای اصحاب کهف چرا
بجواب اصحاب رسول الله ملتفت نشدید و جواب سلام ایشان نکردید همه یکبار کفتند یا
خلیفة الله انا فتیة آمنوا بربهم و زادهم الله هدی و لیس لنا ان نرد السلام الا علی نبی او وصی نبی
و انت وصی خاتم النبیین و انت سید الوصیین پس آنحضرت فرمود که آیا شنیدید ای اصحاب رسول الله

رسول اذن

ماهم کفتیم بلی یا امیرالمومنین و بعد از آن آنحضرت فرمود بجا و مقام خود قرار کیرید و ما کشتیم هر کسی
در روی بساط بجای خود قرار کرفتیم و آنحضرت فرمود یا ریح احملینا و باد همان روش ما را بهوا برده
سیر میفرمود تا آنکه آفتاب غروب نمود پس بباد امر نمود یا ریح ضعینا و باد ما را فرود آورد بزمینی
که رنگ زعفران داشت و کیاهی بغیر از درمنه ترکی نداشت و از هیچ طرف آب در و نبود ما کفتیم
یا امیرالمومنین وقت نماز رسیده و با ما آب نیست که وضو سازیم پس آنحضرت برخاسته نکاهی بان
زمین کرد نزدیک باسر پای بر زمین زده دیدیم که چشمه آبی پیدا شد فرمود اینک آنچه میخواستید
و چون نزدیک چشمه رفتیم آبی در نهایت شیرینی و خوشی و تری و سردی بود از آن خوردیم و وضو
ساختیم فرمود که اکر این آب نمیبود جبرئیل علیه السلام از برای شما از بهشت آب وضوی آورد و
نماز کردیم آنحضرت تا نصف شب نماز و بعبادت حق تعالی مشغول بود پس فرمود در جای خود قرار بکیرید
که نماز صبح را یک رکعت با حضرت رسول در خواهید یافت و باد باز او ما را در هوا سیر میفرمود تا رکعت
دویم از نماز صبح را با حضرت رسول دریافتیم و چون سید کاینات از نماز فارغ شد بمن کفت یا انس
تو میکویی یا من بکویم کفتم یا رسول الله حدیث از دهن مبارک شما شیرین تر است پس آنچه بر ما کذشته
بود از اول تا آخر بنحوی بیان فرمود که کویا با ما بود و چون حکایت را تمام کرد فرمود ای انس
که این بیم من از تو کواهی طلبد کواهی خواهی داد کفتم بلی یا رسول الله و در کتاب لوامع الانوار از طریق
فرقه ناجیه اثنی عشریه روایت است که چون باد بساط را برداشت چندان بالا کرفت که آواز ملائکه بکوش
ایشان میرسید که بر خلفاء ثلثه و اتباع ایشان لعنت میکردند و نیز اصحاب کهف بر ایشان لعن میکردند
و نیز اصحاب کهف بر ایشان لعن میکردند و با هیچ درخت و سنکی نرسیدند مکر که لعن خلفاء ثلثه میکردند
و آن سه مرتد کافر ملعون بکوش خویش میشنیدند و بجز شنیدن چاره نداشتند و انس که دید که چون حضرت
رسالت پناه از دنیا رحلت نمود و ابابکر بجبر و عدوان متولی امر خلافت شد امیرالمومنین علیه السلام
حاضر شده در حضور جمعی کثیر کفت ای انس حکایت روز بساط و چشمه آب را نقل کن و شهادت ده که حضرت
رسول با آن امر نموده بود دانما بمن بخاطر محبت و دوستی ابابکر کتمان شهادت نموده کفتم یا علی پیر
شده ام و این را فراموش کرده ام کفت اکر مداهنه کرده باشی خدای تعالی سفیدی در روی تو و آتش
در جوف تو و کوری در چشم تو پیدا آورد که پنهان نتوان داشت و من از آن مجلس برنخاستم الا بان سه
مرض و لهذا مبروص و کور هم و قادر بکرفتن روزه ماه رمضان نیستم چه طعام در معده من قرار و آرام

بمنکر دوان سرمرض مصاحب و رفیق او بود تا در دوزخ عصاجان و دوستان خود رسید و در کتاب
کاشف الحق مسطور است که اولاد و فرزندان او نیز بر و مر باشند نعوذ بالله منه و نقلی که از علمای
اهل سنت است وجهی دیگر از علمای طرفین این حدیث بساط را در کتب خود ذکر کرده اند و معترفند
که این بمعنای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با این بلاها مبتلا شد و این حدیث متفق علیه فریقین است
و این دلیلیست ظاهر و برهانیست قاطع بر آنکه ابابکر خلافت را بغیر حق متصرف بوده و دشمنی با حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام باعث عذاب و نکال دنیا و آخرت است و مولوی معنوی در مدح مولای مؤمنان
فرموده نظم گر نبودی دیدها شان ضعیف ور نبودی خلق محجوب و کثیف غیر از این منطق لبی بگشادمی
در مدیحت داد معنی دادمی و چون مناسب مقام دیدیم ذکر حدیث غمام که از علمای امامیه روایت
این اوراق را زینت و محلی میسازد در کتاب مجموع الرائق و در کتاب منهج التحقیق با اختلاف
الفاظ حدیث غمام از سلمان فارسی رضی الله عنه روایتست سلمان گوید که در وقتی که مردم بعد از منزل
سقر بیعت کردند و او بخلاف حق و راستی مرتکب امر خلافت شد بودم من و امام حسن و امام حسین
و محمد حنیفه و محمد بن ابابکر و عمار یاسر و مقداد اسود در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و از هر طرف
نقلها و از هر باب حدیثی مذکور میشد حضرت امام حسن متوجه پدر بزرگوار شده گفت خدای تبارک
و تعالی عجب ملکی و طرفه سلطنتی بسلیمان بن داود کرامت فرموده بودند که بهیچ احدی از بندگان
خود عطا نکرده اند آیا از آن عطیه حصه و بهره ای بسید اوصیا رسیده باشد شاه سریر ولایت
تبسم نموده فرمود قسم بآن معبودی که دانه را از خشک در زمین سبز میگرداند و بآن قادری که آدمیان
از نطفه تیره خلعت خلقت پوشانید که آنچه بسلیمان عنایت و مکرمت نموده بغیر از حضرت خاتم
النبیین بهیچ احدی نداده قبل از این و بعد از این نیز نخواهد داد و حضرت سلیمان بعد از آنکه
از ملک منان مسئلت نمود که ملکی میخواهم که بعد دیگری نزاده باشد حق تعالی باو کرامت فرمود و سید
بی سؤال او را داشت پس حضرت امام حسن علیه السلام التماس نمودند که شما از آنچه واهب عطیات بشما عطیه
و موهبت نموده ما را مشاهده کنیم و معاینه ببینیم تا موجب ازدیاد ایمان و باعث تقویت علم و ایقان
گردد خاتم اوصیا و سید اولیا فرمود که چنان کنم که شما میخواهید و فی الحال از آنجا که خدای تعالی
بمن عنایت فرموده بشما ظاهر و هویدا سازم پس برخاست و دو رکعت نماز گزارد و کلمه چند بزبان
معجز بیان جاری ساخت که هیچ یک از حضار فهم آن نتوانستند کرد و از آنجا بیابان صحرا و فضای

غمام

در کتب ... الرائق و منهج التحقیق

غمام آمد دست مبارک بجانب مغرب دراز نموده الغوث کرد دست مبارکش را چه راه دیدیم
از آنکه داشته باد دیگر دست دراز نموده با جهد دیگر روی دستش دیدیم سلمان گوید که هر یک چون
انگشت مبارک آنحضرت جدا شدند اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انک وصی نبی
کریم من شک فیک هلک و من تمسک بک فقد سلک سبیل النجاة یعنی گواهی میدهیم که خدا یکیست
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله رسول اوست و تو وصی پیغمبر برگزیده هر که شک آورد در وصایت تو
تو هلاک شود و هر که دست در عروة الوثقی محبت تو زند نجات یابد پس آن دو ابر چون دو تا بچه
پهن شدند و بر پهلوی یکدیگر قرار گرفتند چنانکه گوییا یک جوره اند و از آن ابر بوی مشک از فی
بدماغ اهل ایمان میرسید و آن حضرت فرمود که حضرت بدو بر بساط نشینید ما همه برخاستیم و بر آن
ابر نشستیم و آن حضرت بر ابر دیگر قرار گرفت پس بکلمه چند تکلم نمود که هیچ کس نفهمید و اشاره
بابر کرد که بجانب مغرب روانه شو که بادی زیر آن دو ابر آمده ابرها را آهسته تمام برداشته بهوا برد
و ما در آن حال چون بمولای مؤمنان نظر کردیم دیدیم که بر کرسی از نور نشسته و دو جامه زرد پوشیده
و تاجی از یاقوت سرخ بر سر گذاشته و نعلین که بند آن از یاقوت درخشنده است در پا کرده
و انگشتری از مروارید سفید براق که روشنی آن چشم را خیره میساخت در انگشت و حضرت امام حسن
گفت یا اباه همه مخلوقات حضرت سلیمان را بجهت انگشتری اطاعت مینمودند شما را بچه سبب منقاد شدند
فرمود یا ولدی انا وجه الله وانا عین الله فی ارضه وانا لسان الله الناطق فی خلقه وانا ولی الله
وانا نور الله الذی لا یطفی وانا باب الله الذی یؤتی منه وانا حجته علی عباده وانا کنز الله فی ارضه
وانا قسیم الجنة والنار وانا صاحب سد ذی القرنین وانا جعلتهما له یعنی ای فرزند من وجه الله و عین الله
در زمین منم و لسان الله که گویاست در میان خلق منم و ولی الله منم و نور خدا که فرو ننشیند منم و آن
دری که از آن در بخدا توان رسید منم و حجت بر بندگان خدا منم و گنج خدا در زمین منم و قسمت کننده
بهشت و دوزخ منم و سدی که ذی القرنین بسته منم و دو قرن را من از برای اسکندر قرار داده بودم
که بآن مشهور شده بود آیا میخواهی که خاتم سلیمان بن داود را بتو نمایم گفت بلی دست در بغل کرده
انگشتری بر آورد با نظاره احمر نگینش از یاقوت سرخ چهار سطر بر آن نوشته بودند فرمود که ای
فرزند من این خاتم سلیمان است و نامهایست که بر آن نقش کرده اند و بروایتی آنکه نقش آن نگین
محمد و علی بود سلمان گوید پس تعجب ما زیاده شد بحدی که گوییا او را نمیشناختیم پس فرمود که اینها از شک

من تعجب نیست بخدا سوگند که بنمایم امروز شما را آنچه هیچکس ندیده باشد و نرسیده بعد از این هیچ بیننده
پس امام حسن علیه السلام گفت آرزوی ما آنست که یاجوج و ماجوج و سدی که میانه ما و ایشانست بما بنمایی
آنحضرت باد را امر نمود که ما را بطرفی که حسن میخواهد ببر و قادر آن از باد آوازی چون آواز رعد عظیم
و ما را برداشته بهوا برد و امیر المؤمنین علیه السلام بر آن کرسی نور نشسته بود تا باد ما را بکوهی بلند رسانید
و درخت عظیمی در آن کوه بود خشک شده و برگهایش ریخته حضرت امام حسن علیه السلام گفت این درخت
چه رسیده است که او را برگ نیست آنحضرت فرمود که از وی بپرس که حال خود با تو بگوید امام حسن علیه السلام نزدیک
درخت رفته از وی سؤال نمود که چه رسیده است ترا که سبزی و خرمی از تو زایل شده و برگ تو ریخته جواب نداد
پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بحقی که مراست بر تو که جواب بگو سلمان فارسی گوید بخدا سوگند
که درخت متکلم شده گفت لبیک لبیک یا وصی رسول الله و خلیفته من بعده حقا پس امام حسن علیه السلام
گفت که یا ابا محمد هر شب وقت سحر پدرت نزد من می آمد و دو رکعت نماز گزارده بتسبیح و تقدیس حق
سبحانه و تعالی مشغول میشد و میرفت و در آمدن و رفتن برکتی از نور خود بمن او سپیدی می بود که از
بوی مشک از فرج می آمد و من از استشمام روح فزای آنحضرت با طراوت و سبز و خرم می بودم و اکنون چهل
شب شد که تشریف شریفها ارزانی نفرموده و از مفارقت پدر تو است که حال من باین مرتبه رسیده و سر انجام
کارم بآنجا کشیده اگر از آن حضرت التماس نمایی که لطف خود را از من مهجور ندارد و مرا از این حال به
سبزی و خرمی و شاخ و برگ باز می آرد رباعی گر دولت وصلت نشود یار آخر کردم دل از فرقت کار آخر
ما را اگر ز بخت خویش سر گردانیم در بادیه فراق مگذار آخر پس شاه ولایت پناه نزد آن درخت رفته دو رکعت
نماز گزارده آن دست که کشنده در خیبر و کشنده عمرو و عنتر بود بر آن درخت مالید از آن درخت ناله
مشتاقانه برخاسته العود سبز شد و برگ آورده میوه بیرون کرد پس آنحضرت بر کرسی قرار گرفته
باد را بلند داشته ملتمس شد بحدی که دنیا در نظر ما مثل بیضه مینمود و در هوا فرشته دیدیم سر او در زیر
قرص آفتاب و پای او در قعر بحر محیط و یک دست در مشرق و دست دیگر در مغرب چون آن فرشته
نظرش بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام افتاد گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون و اشهد
انک وصیه و خلیفته حقا و صدقا فمن شک فیک کافر از آن حضرت سؤال نمودیم که
این کیست فرمود که بحکم خدا من او را در این موضع نصب کرده ام و موکل ساخته ام او را بتاریکی شب و روز

درخت در جواب

روز

روز و چنین خواهد بود تا روز قیامت و خدای تبارک و تعالی امور دنیا را بمن رجوع فرموده و من میگردانم
آن را و بدرستیکه اعمال و کردار خلایق را در هر روز بمن عرض میکنند پس باد ما را برد تا بنزد سدی که قوم
یاجوج و ماجوج پس باد را امر نمود که ما را بزیر این کوه فرود آرد و آن کوهی بود تیره و تار گوییا شب
بود سیاه و بوی دود از او بمشام ما رسید و بلندی و ارتفاع سد بمقدار مد بصر بود و آن حضرت
فرمود که منم صاحب و نگارنده این بند که آن در عهد این سد بفرمان و حکم من در این جا قرار داده اند و
اینها را قدرت مخالفت من نیست سلمان گوید که از کثرت و بسیاری ایشان تعجب نمودیم و اینها سه
صنف یا قسم صنفی طولشان صد گز و بروایتی صد و بیست گز و قسمی طول بیست گز و بروایتی هفتاد گز
و عرض ده گز و گروهی یک گوش خود را لحاف و دیگری را دواج کرده پس باد را امر نمود که ما را برداشته بکوه قاف
رسانید کوهی دیدیم از یاقوت سرخ و بروایتی از زمرد سبز و آن کوه احاطه کل دنیا نموده است و فرشته
بصورت آدمی موکل کوه قاف چون آن فرشته را نظر بر آنحضرت افتاد گفت السلام علیک یا امیر
المؤمنین آیا رخصت میدهی که مطلب خود را بخدمت شما عرض کنم آنحضرت فرمود که من بگویم
که مقصد و مدعای تو چیست یا تو خود بیان میکنی گفت شما بفرمایید یا امیر المؤمنین فرمود رخصت
زیارت مصاحب و برادرت میخواهی برو رخصت دادم پس آغاز بسم الله الرحمن الرحیم گفته روانه
مطلب شد تا آنکه غایب گردید از نظر و بروایتی آن فرشته رخصت زیارت حضرت خضر علیه السلام طلب
نمود مولای مؤمنان او را رخصت فرمود راوی گوید که هنوز ما در کوه قاف بر فتیم و سیر مینمودیم
که آن فرشته از زیارت خضر باز گشت و بمکان خود قرار گرفت پس نظر ما در آن جانب بدرختی افتاد که
درخت و گل بهمان طریق جواب و سؤال واقع شده درخت گفت در ثلث اول هر شب نزد من می آمد
و بعد از نماز تسبیح و تقدیس بسیار میکرد و بر اسبی سوار شده میرفت و من سبز و خرم می بودم برکت
و از بوی فرح افزای آنحضرت و چند روز است که فیض قدم خود از من باز گرفته و تنم گداخته
و اوراقم فرو ریخته از مفارقت اوست امام حسن علیه السلام التماس نمود دست مبارک بر او کشید
درخت بفصاحت تمام گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انک امیر المؤمنین
فی الامر المبارک الطیبة و وصی رسول رب العالمین من تمسک بک نجی و من تخلف عنک هوی
پس آن درخت سبز و طراوت یافت و ما ساعتی در زیر آن آرام گرفتیم و پرسیدیم که آن فرشته
که موکل بقاف بود و رخصت دیدن مصاحبش از شما حاصل نمود بکجا رفت فرمود که در دور کذ

وعرض هفتاد گز

در جبل ظلمات عبور نمودیم فرشتهٔ دیگر آن موکلست رخصت زیارت این فرشته از من گرفته بود امروز نوبت کرداری او نماید پس گفتیم ما کرملائکه هم باذن شما از محل و مکان خود حرکت میکنند فرمود بخدا اگر
آسمانها را بی ستون افراشته که هیچیک از ایشان قدم از آن بنهادند که رخصت من از جای خود حرکت نمائید واگر بی رخصت من نفسی جنبش نمایند حضرت عزت برق غضب خود ایشان را بسوزد و بعد از من
حال فرزندم حسن و بعد از حسین و بعد از او نه کس از اولاد و فرزندان حسین که نهم ایشان قائم
آل محمد است که حضرت عزت جل شانه این مرتبه و منزلت را بایشان ارزانی داشته و هیچ ملکی از ملائکه مقربین را حد و یارای آن نباشد که یک نفس بجا اراده و اذن ایشان برآورد پس گفتیم ما که فرشته موکل ایشان
چه نام دارد فرمود که گفت بر حائیل گفتیم یا امیر المؤمنین ما دیروز در حضرت شما بر بودیم که ام وقت محل رو
احلال در جبل ظلمات شده بود و در هر شب چگونه باین مواضع می آئید و عود میکنید فرمود چشم خود را
برهم نهید پوشیدیم او بگشودن بود کشودیم خود را در مکه یافتیم گفتیم رسیدیم بمکه و دانستیم که چه کونه
آمدیم ان هذا لشیء عجیب و نیست مثل این امور عجیب و قریب از وصی و جانشین حضرت رسول پس
آنحضرت فرمودند که امور ملکوت در قبضه اقتدار منست که شما را طاقت اطلاع بر آن نیست و مع هذا
من بنده مخلوقم چون مخلوقات دیگر در اکل و شرب و خواب و نکاح مانند دیگر بندگان و اگر اندکی
از آنچه من میدانم بدانید دلهای شما تاب شنیدن آن ندارد و بدانید که اسم اعظم حق سبحانه و تعالی
هفتاد و دو حرفست و نزد آصف برخیا که تخت بلقیس را بیک چشم زدن نزد سلیمان حاضر
کرد یک حرف بود و نزد من هفتاد و یک حرفست و یک حرف علم غیب است که مخصوص ذات منزه
از صفات حضرت باری عز اسمه است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس فرمود عرفنا من
عرفنا و انکرنا من انکرنا یعنی شناخت مرا هر که مرا شناخت و منکر شد مرا هر که مرا منکر شد پس بر
بود آن دوا بر آکه ما را با باغی رساند که در سبزی و خرمی مانند روضه بهشت برابری مینمود در انجا
جوانی را در میان دو قبر بنماز مشغول دیدیم و برو ایستادیم و بعد از زمان بیشتر کوهی رسیدیم که جوانی در میان دو قبر
نماز میکرد گفتیم یا امیر المؤمنین و خاتم الوصیین این جوان کیست فرمود بینائیه بپیش آمد و سینه بکینه آنحضرت
را بوسید و گریه کنان بنکوه در ام و سید اوصیا او را تسلی بسیار داد گفتیم یا امیر المؤمنین سبب گریه
حضرت صالح چیست فرمود از وقتی که سید امام حسن علیه السلام فرمود ایها العبد الصالح چه چیز ترا میگریاند
فرمود که بمدت هر روز وقت طلوع صبح نزد من می آمد و باهم نماز میکردیم و تسبیح و تقدیس الهی

میتودیم

وغریب؟

میتودیم و باعث نشاط و رغبت در عبادت من میبود و امروز ده روزست که تشریف نیاورده
و بقدوم بهجت لزوم مرا مسرور نساخته بس از این سبب دلتنگ و غمناک بودم و چون آنحضرت
را دیدم طاقتم نماند بی اختیار این امر از من صدور یافت از بسیاری اشتیاق که ملازمت او
داشتم گفتیم یا امیر المؤمنین این عجب تر است از آنچه از تو مشاهده نمودیم ما هر روز صبح در
خدمت شما بس میبریم پس چگونه بی اطلاع ما باینجا آمده بحضرت صالح نماز میکنی از آنحضرت
فرمود که آیا دوست میدارید که حضرت سلیمان بن داود را زیارت کنید گفتیم بلی ما را آرزوی
دیدن سلیمان هست شاه کشور ولایت برخواسته روان شد و در خدمتش بشتافتیم و رسیدیم که کوئیا که
آن خوشتر و بهتر از آن ندیده آبهای جاری و مرغان خوش الحان و فواکه بسیار و چون آن مرغان را
چشم بر آنحضرت افتاد دور او فراگرفته پرپر میزدند و طوف میکردند و در میان آن باغ تختی بود از
فیروزه و جوانی در بالای آن خوابیده دستهای خود بر سینه نهاده و دو مار زرد در پایین پای او قرار گرفته
چون آن دو مار آنحضرت را دیدند در قدم مبارک او غلطیدند گفتیم این جوان کیست فرمود سلیمان
بن داود و انگشتری بیرون آورده در انگشت او کرد و گفت قم باذن الله الذی یحیی العظام وهی رمیم
وهو الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم الواحد القهار رب السموات والارض ورب آبائنا الاولین
پس برخواست سلیمان علیه السلام و گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده
ورسوله ارسله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون واشهد انک وصی
رسول الله حقا الهادی المهدی الذی سئلت الله تعالی به وبحبه ومحبة اهل بیته فاتانی
الملک فصلی الله علیکم والی من محبتکم ولولاک لما ملکت الملک الذی اتانی الله یعنی گواهی میدهم
که خدای بزرگ او را پرستش است یکی است و او را شریکی نیست و بدرستیکه محمد بنده و فرستاده اوست
و او را فرستاد برهنمائی و اظهار کردن دین حق که هر دینی که غیر دین اوست باطل باشد و دین او
ناسخ همه دینها باشد و اگر چه مشرکان از این معنی کراهت داشته باشند و گواهی میدهم که تو وصی
و جانشین رسول خدا بحق و راستی و راه نماینده و راه یافته که بوسیله تو سوال کردم از خدای
تعالی و محبت تو و دوستی اهل بیت تو حاجت من برآمد و داد بمن ملک و پادشاهی را پس صلوات و
درود بر شما باد و هر که شما را دوست دارد و اگر دوستی شما نبود و محبت شما را شفیع نمیساختم
خدای تعالی بمن عطا نمیکرد آن سلطنت و بزرگی را پس زمانی آن سرور او صیا نزد سلیمان نشست و

بر پا بوس آن پیغمبر خدا مشرف شدیم پس سلیمان را وداع نموده برخواست و سلیمان بحال اول باز گشت نمود
و ما گفتیم یا امیر المؤمنین شما عالمید با آنچه در عقب کوه قافست فرمود که خدای تعالی جل عالم در عقب کوه
قاف آفریده که هر عالمی چهل برابر دنیای شماست و علم من بآنچه در آنجانب کوه قافست همچو علم منست بحال
دنیا و آنچه در این دنیاست و بعد از رسول مرا نگاه داد ند آن عالمها و بعد از من اولاد من حافظ سر
نبوی و وارث علم مصطفوی خواهند بود تا دور قیامت و من دانا ترم براههای که در آسمانست از
راههای که در زمین است و ما ایم اسم مخزون و مکنون الهی و ما ایم اسماء حسنی که چون خدای تعالی را بآن
اسما بخوانند اجابت کند و ما ایم صاحبان نامهای که بر عرش و کرسی نوشته است و از برای ما خلق کرده
خدای تعالی آسمان و زمین و عرش و کرسی و بهشت و دوزخ را و ما ایم قسمت کنندهٔ بهشت و دوزخ
و از ما تعلیم گرفته اند ملائکه تسبیح و تقدیس و توحید و تکبیر و تهلیل را و من میدانم اسم اعظم خدا را
که اگر آن اسم را بر ابر بی ستون نویسند و در آتش اندازند نسوزد و برکوکب و روشنی دهد و برکت
نامهای ماست و ما ایم محنت در روز قیامت از برای دشمنان و قیامت کبری ما ایم و اسمای ما را چون
بر آسمانها نقش کردند بی ستون استقامت یافت و بر زمین نقش کردند مسطح شد و چون بر باد
خواندند در حرکت آمد و برق نوشتند لمعان پیدا کرد و بر رعد نوشتند خاشع شد و در صحیفه
اسرافیل نوشتند که یک بال او در مشرق بود و دیگری در مغرب بود متکلم بکلام سبوح قدوس رب
الملائکة والروح گردید اسامی ماست آن کلماتی که چون آدم بآن تلقی نمود توبه اش قبول شد
و من سوار کردم نوح را در کشتی و با او بودم و او را از طوفان نجات دادم و من در شکم ماهی
رفیق یونس بودم و او را از آن زندان بیرون آوردم و من کنم را بندم موسی را از دریا و هلاک
ساختم فرعون و یاران او را و من بودم معلم حضرت موسی و من بودم معلم داود و سلیمان و منم ذو القرنین
و من مصاحب ایوب مبتلا بودم و شفا دادم او را و من همراه ابراهیم بودم و او را از آتش نمرود نجات دادم
و من بودم که تکلم نمودم بزبان عیسی در مهد و او در خلف من نماز کرد پس آنحضرت فرمود چشمهای خود را
بر هم نهید بوشیدیم باز گفت بکشائید کشودیم خود را در شهری دیدیم که مشتمل بر بازارهای معمور
بود ... وسیع و در نهایت درازی قامت هر یکی نخلی پس فرمود که این گروه از بقیه قوم عاد
... و ظلم و جهالت گرفتارند و ایمان برب ارباب و روز حساب ندارند و شهر ...
... را بعضا ایشان قلع و قمع ایشان نموده بانکان ایشان نقل نمودم تا شما ایشان را

درانجا

درانجا ببینید و شما بر آن مطلع شوید من اراده دارم که با این گروه مقاتله و مجادله نمایم پس آن قوم
را بوحدانیت خدا و رسالت حضرت سید الانبیا و ولایت خود دعوت نموده ابا نمودند آنحضرت بر ایشان
حمله کرد و آنها بر وی حمله نمودند و بسیاری را بکشت و ما ایشان را میدیدیم و آن گروه ما را نمیدیدند و خوف
ما را مشاهده نمودند و آمده دست مبارک بر سینه هر یک از ما مالید خوف از ما زایل شده باز
دیگر ایشان را باسلام و ایمان دعوت نمود ایمان نیاوردند پس چیزی چند آنحضرت خواند که ما نفهمیدیم
برق و صاعقه ظاهر شد و ما آنچنان مشاهده میکردیم که این برق و صاعقه و رعد از دهن مبارک
آنحضرت بر می آید و چنان صداهای هولناک پدید آمد که ما گفتیم البته آسمان افتاد و کوهها از هم
فرو ریخت تا آنکه یک متنفس از ایشان باقی نماند گفتیم یا امیر المؤمنین چه کرده خدای تعالی باینها فرمود
هلاک شدند و همه ایشان بدوزخ شتافتند گفتیم این معجزه بود که ندیدیم و نشنیدیم مثل این
هرگز پس آنحضرت فرمود که آیا میخواهید که مشاهده نمائید از این عجیب تر پس گفتیم یا امیر المؤمنین
ما را قوت و طاقت دیدن بیشتر از این نیست و در حوصله ما زیاده از این نمیگنجد و آن دو ابر را طلب نمود
و بر یکی آنحضرت نشست و بر دیگری هر یک از ما بمکان خود قرار گرفتیم و آنحضرت متکلم بکلامی
شده بادها را بهوا برده بجای رسانید که دنیا را بقدر درهمی مشاهده مینمودیم و بعد از آن ما خود را در منزل
امیر المؤمنین دیدیم و وقت نماز ظهر بود و مؤذن اذان ظهر میگفت و در وقتی که از مدینه بیرون
رفتیم آفتاب بلند شده بود و گفتیم عجب چیزی مشاهده میکنیم که در پنج ساعت رفتیم بکوه قاف
که پانصد ساله راهست و پانصد ساله راه دیگر از آنجا مراجعت نمودیم و چندین جای و مکان
دیگر سیر نمودیم مولای مؤمنان فرمود که بآن خدای که نفس من بید قدرت اوست که اگر خواهم شما را
بیک چشم بر هم زدن در همه آسمانها و زمینها بگردانم بر آن قادرم و این قوت و قدرت را باذن
خالق ارض و سما و ببرکت سید انبیا یافته ام و منم وصی و جانشین آنحضرت در حال حیوة و در زمان
ممات و لیکن اکثر مردمان نمیدانند پس سلمان رضی الله عنه گفت لعن الله من غصب حقک و جحد
واعرض عنک وضاعف علیه العذاب الالیم **نظم** بایه عقل و اولاد بشر است که تواند ادای آن
کردن * بلکه نتوان نصد هزار زبان * عشر او صاف او بیان کردن * و در کتاب لطائف آمده که انس را
دیدند که عمامه حریری بر سر کذاشته و جبه و ردای از خز پوشیده گفتند ما را از پوشیدن حریر نهی کرده
و خود بآن عمل قیام مینمائی گفت که چون عطای اوست میباید که بپوشم تا در بر ما ببینند و با وجود آنکه

میدانیم که این چه حرامست بپوشیم ای کاش که حریرم که مخلوق نشدی تا مارا او وزبان دیتے بپوشید
و نیز دران کتاب مسطورست که انگشتری طلا در انگشت میمود و صورت بت خود را بر نگین آن
نقش نموده بود و در کتاب فصول الحق از محمد بن سعید که از روات اهل سنت است نقل شده که انگشتری
که در نگین آن دو صورت نقش بود در انگشت میکرد و نیز دران کتاب از ابو هلال عسکری که از دانشمندان
اهل سنت است روایت کرده که ابن الحجاج با مادرت نشابود فرستاد و او دو سال در آنجا بود و دایم
نماز قصر میکرد و روزه میخورد و بدعای مولای مومنان که در بارهٔ او نموده بود قادر بگرفتن روزه
نبود و اکر قادر بان نبود کی او ایمان بخدا و رسول داشت که اتمام ایشان تخلف ننمود و روزه
کیرد او ناصبی کمراه کمراه کرده اکر این مرتبه اهل شریعت نبوی دانید و امیرالمومنین علیه السلام او را دعای بد نموده
باشد و ملازم حجاج باشد چه کونه قول او را معتبر داشته حمید سعید و بیست و دو حدیث از و روایت
مینماید تا دیکران چه رسد و انرا قرار کفته علمای شما که در حدیث بساط و دیگر احادیث ذکر نموده ایم ظاهر
و هویداست که انس دشمن حضرت امیرالمومنین علیه السلام بوده و مع هذا او را دوست میدارید و میکویید
که مولای مومنان را نیز دوست میداریم و ان جماعتی که راه راست و طریق مستقیم هدایت یافته اند کی این
دوستی را قبول دارند چه محبت دوست با محب دشمن جمع نمیشود چنانچه کلام معجز نظامی که منسوب است
بمولای مومنان بران دالست **عربیه** تودّ عدوّی ثمّ تزعم انّنی ٭ صدیقک انّ الرّای عنک لعازب
ولیس اخی من ودّنی بلسانه ٭ ولکن اخی من ودّنی فی المغایب **بیت** دوست داری دشمنم را انکهی
کوییکه من ٭ دوست میدارم ترا این دوستی از عقل نیست **باب سیوم**
در ذکر مجملی از افعال ذمیمه عبدالله بن عمر علیهما اللعنة والعقاب والسقر و آن ملعون بمدیث
بموجب کل شیء یرجع الی اصله پیروی و متابعت پدر بی ایمان خود نموده ذرّه از عداوت و دشمنی
و ظلم و ستم نسبت بحضرت امیرالمومنین و اولاد طیبین او فوت و فرو کذاشت ننمود و بزر اهل عداوت
و نفاق از صحابه کبار است و بزیور زهد و صلاح و عفاف مشهور و آراسته و بعد از قتل پدر بد
اختر ش هر دو منافق بیکناه کشته شد بنزد معاویه رفت و با او بود و بعد از کشتن عثمان
واجب التزام معاویه با او بیعت کرده از ناصران و معاونان او شد و در واقعه صفین همراه او
بود و از جمله قاسطین است و با امام زمان و خلیفه رسول خدا آنزمان خروج کرد و اکثر جماعتی که بعاوی
بیعت کرده کمراه شدند بتوفیق و بدبختی او و عمرو عاص بی اخلاص بود چه مکّی از زنان خلیفه دوم میدا

و دیکری را از صحابه کبار رسید مختار بیشتر دمثق و باعث جمعیت و قوت معویه این دو و دو طلحه
و عبدالله بن عمر موافقت و همراهی آن بی پدر از سلکر را ضبط نشده سردار اهل سواران لشکر او شد
و ضبط میمنه عسکر بکیت اثر بعهده آن و آن بی بود و آن بی نیز قایم نشده روزی بمیدان آمده که شجاعت
خود را بدلیران موکب کارزار خاطر نشان نماید محمد حنفیه را بمبارزت طلبید حضرت امیرالمومنین علیه السلام
بنفس نفیس متوجه میدان شد چون نظرش بانحضرت افتاد تاب مشاهده ذوالفقار صیقل کردار نیاورد
بیت هر زمان روح القدس کوید بوصف آشکاره ٭ لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار ٭ و فرار را
برقرار اختیار نموده مثل باد شمال از تحت روزدیکر جولان در میدان دیبه هوس مردی و مردانکی
نمود چون نزدیک رسید دانست که مالک اشترست کفت ای مالک میدانم تو چه هنر که این آرزو
نیکردم رخصت ده که امیر باز کردم مالک کفت که اکر عار و ننک بان و اندیشه ملاتی برو کفت اکی ودم
کوید فرحواه الله یعنی کریخت حرا جوانی دهد برار ان لشکر کوید قتل رحمه الله یعنی کشته شد خدا رحم
بیاورد **نظم** کرنه بهنکام سر بجا ٭ برای پهلوانان سر نیابد ٭ و حمیدی در کتاب جامع آورده که بتواتر
ثبوت یافته که عبدالله بن عمر بن خطاب بحضرت امیرالمومنین علیه السلام بیعت نمود و از مدینه بیرون رفته
ما کی با دیر شد و بعد از آن با معاویه و یزید بیعت نموده بلاذری که از مورخین اهل سنت است در تاریخ
آورده که چون حضرت امام حسین علیه السلام شهادت یافت عبدالله بن عمر بیزید نوشت که عظیم حادثه
بود که از تو بظهور آمد یزید در جواب او نوشت که ای احمق بدر بیتی که ما آمدیم بخانهای آراسته و فرشهای
کسترده و علکت مهیا چون مقاتله کردیم از جهت آن اکر حق بود از برای حق خود مقاتله کردیم و اکر غیر حق
بود پدر تو اول کسیست که این سنت نهاده و ظلم را بر حق در زن کرنست اوست نه بدعت ما و در کتاب
فضل الملالم ذکر شده که چون خبر شهادت حضرت امام حسین علیه السلام بمدینه رسید عبدالله عمر آزرده شده
متوجه دمشق شد و زبان بطعن و لعن یزید دراز کرد و چون بعد از ملاقات بخشیدن از نزد یزید برکشت
میکفت ما قال الّذی یدالا الصّدقا و تحرّکوا دُرَّت انّی شارک له فی فضله یعنی یزید نوازدست نکفت
و بجز عطا از او بعمل نیامد و من دوست میدارم که در کار و کی داد او شریک بیودم چنانچه در باب
کفر خلفاء ثلثه بتفصیل ذکر این شده و در کتاب جمع بین الصحیحین روایت که چون اهل مدینه بیعت
یزید را شکستند عبدالله بن عمر فرزندان و خیل و حشم خود را کفت که بدرستیکه ما بیعت بیزید کرده ایم
و من نمیدانم کناهی بدتر و اعظم تر از شکستن بیعت و مانند من با دیکر بیعت تا ثابت قدم باشد زهی

مسلانی که با امیرالمومنین علیه السلام بیعت نمایند و مخالفت جمیع مردم مدینه نموده بر مداهنت یزید ثابت
باشد و در کتاب کاشف الحق و احسن الکبار آمده که چون حجاج ملعون بر عبدالله بن زبیر دست
یافته او را بردار کرد عبدالله بن عمر شبانه بخانه حجاج رفت چون بمجلس او داخل شد کفت بجهت کار آمده کفت
از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که هرکه بمیرد و بیعت امام زمان در کردن او نباشد مردن او مردن
زمان جاهلیت است دست بده تا با تو بیعت کنم چون نایب امام زمان عبدالملک مروان بود حجاج پا دراز
کرده کفت دست من از بیعت تو ننک دارد تو آنی که با علی بن ابیطالب علیه السلام بیعت نکردی با آنکه کمال و
فضل او را میدانی و امشب آمده که با حجاج فاسق بنیابت عبدالملک ظالم بیعت نمایی والله که ترا با پیچ
نفرستاده است الا اکبر ابن جوشت یعنی ابن زبیر و در کتاب فصول الحق ذکر شده که عبدالله بن عمر بعبد
الملک مروان نوشت که ما با تو بیعت نمودیم و اطاعت تو بقدر طاقت بر خود واجب و لازم داریم
و پسران من نیز اقرار نموده اند با مولای مومنان را مقدم بر یزید و عبدالملک مروان بود الحق مسلمان
و خلیفه زاده ناصبیان چنین میبایدود روضة الصفا مذکورست که عبدالله عمر در اواخر ایام حیوة
خود میکفت که بر هیچ چیز از نقدان تاسف نخوردم و تحسر ننمودم که بر عدم و حرمان سه چیز یکی
آنکه در ایام کرم حوادث بر هوای استیلا داشت روزه ماه مبارک رمضان نداشتم دیکر آنکه با مخالفان
علی بن ابیطالب محاربه ننمودم دیکر آنکه با امیرالمومنین علیه السلام بیعت نکردم و نیز در بعض نسخ مسطورست
که میکفته که چرا اطاعت و فرمان بری علی علیه السلام ننمودم که اطاعت او بر کل انام واجب و لازم است و
صفات و منقبت او حد و نهایت ندارد با آنکه از مخبر صادق شنیده بودم که میفرمود انا مدینة العلم
و علی بابها و من بدین دیکران رفتم **حکایت** چون ملا حسن کاشی سبزواری جهت نظم مضامین
مصالح دنیاداری بدار السلطنه هرات رفت مردم سبزوار با او بدکمان شده بودند چون بعد از مدتی
بوطن مالوف مراجعت نمود اهالی اجلاد مقام امتحان او بودند تا آنکه در روزی که مولانا بوعظ
در جامع سبزوار بمراسم وعظ اشتغال داشت مردی از شیعیان سبزوار عصا بر دست گرفته
و پای منبر مولانا ایستاده و متجاست که از او سوالی نماید که کاشف حال اعتقاد مظنون او باشد
اتفاقا در آن اثنا بر زبان مولانا جاری شد که دوازده هزار و بیست و چهار مرتبه جبرئیل بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
نزول نموده مرد سبزواری چون این سخن شنید فرصت یافته کفت بکو که جبرئیل چند مرتبه بر حضرت امیرالمومنین
علیه السلام نزول نموده مرد سبزواری چون این سخن شنید فرصت یافته کفت بکو مولانا چون بکفت اهل سبزوار

رادر حق خود فهمیده بود و میدانست که آن مرد با او در مقام نکته کیری و امتحانست متحیر ماند که اکر کوید
که جبرئیل بر مولای مومنان نازل شد ظاهر دروغ کفته باشد و اکر کوید که نازل نشد سبزواریان نسبت
تشیّن بر وی خواهند بست و آن مرد سرهانه ضمیر عصای تقریر بر سر او خواهد شکست آخر صفای اعتقاد
امداد مولانا نموده در جواب او کفت که بیست و چهار هزار بار بر حضرت امیرالمومنین علیه السلام نزول نمود
آن مرد کفت بچه دلیل مولانا کفت دلیل آنست که حضرت پیغمبر فرموده انا مدینة العلم و علی بابها هر کاه
جبرئیل دوازده هزار مرتبه بمدینه در آمده باشد بایستی بیست و چهار هزار مرتبه در رفتن و آمدن بآنحضرت رسیده
که باب مدینه است وارد شده باشد و عارف نیشابوری علی آل احمد کفته **نظم** نبی در کوی تو وی باب علم اوداد
وزان اندر دلش صد علم بکشاد ٭ جو شهر علم دین پیغمبر آمد ٭ در آن شهر بیشک حیدر آمد ٭ و در کتاب
اوائل ابو هلال عسکری ذکر نموده که عبدالله بن عمر میکفت بربطی برای من حاضر داشته باشید
که بنده اندوه است و روزی در مجلس بعضی امرا حاضر شد مقارن این حال بربطی بنظر آن امیر کذرانید
از او پرسید این را چه مینامند کفت آری من با این عادت دارم و در وضو دستها را تا دوش میشست
و در وضو آب در چشم میکرد تا آبهای شور با دیر او را کور کرد و در کتاب ندیم الزندیق آمده که عبدالله
بن حارث که از اعاظم بود بمسجد در آمدی مردم تعظیم او مینمودند مکر عبدالله بن عمر روزی عبدالله بن
حارث بعبدالله عمر کفت ای عبدالله مکر مرا نمیشناسی و این طریق امارت داری از جهل و ضلالت
و روی بقوم آورد که حیا این که خطاب بهیزم میکشید و کاه شراب میفروخت و در بازار دزدی
کرد عبدالمطلب بکریست او را قطع کرد و غرامت فرمود و خالا این قدر بر مطعون شراب خورده
بود و پدر این حال از و کرد اینند و بازروی بعبدالله کرد که آمدی و بیعت با امیرالمومنین علیه السلام نمودی
و دیکر روز اقاله کردی و از بیعت بیرون شدی و بحجاج کفتی که زود تر اکر بیعت ما کر شنیده ام
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هر که شب بخواب کند و با امام زمان بیعت نکرده باشد از جمله
جاهلانست و باین حیله مردم را بر بیعت حجاج در آوردی و باطل را حق باز نمودی و با وجود آنکه
صبح و شام در خدمت سید انام با اعتقاد خود استفاده احکام حلال و حرام مینمودی خواستی که
زن خود را طلاق دهی سیغرا نمیدانستی و چرا اعتقاد و اعتبار باشد بر قول چنین ناپاک زاده که حمیدی
که یکی از بزرکان اهل سنت و جماعتست دویست و هشتاد و دو حدیث از او در جامع خود نقل
نموده است بلکه طبقه ضاله مضله را راوی و ناقلشان بهتر از این در کار نیست و عارف نیشابوری

شیخ فرید عطار علیه الرحمه گفته شعر هر که مادر بود با آن ازاذل او نگیرد دین زردشت و غل
دین احمد گیرد و راه مرتضی که همی خواهی که باشی باصفا ور نه مردود شوی و ملعون شوی او وفی در دنیا
چون ابلیس دون انتی بیداد امام خویش را بشکافتادی از مادر خطا بستر مادر از خود یاد کن
که زاده و دو گویم بان نیست من همین گویم امام حق علیست در دو عالم بیشک او خود ولیست باب
سی و یکم در بیان افعال و اعمال آن رئیس اهل ضلال و نفاق و آن معلم ابلیس در حیله و مکر
و شقاق و آن گمراه کننده امت و آن ضایع کننده ملت و آن وزیر و مشیر و دفتر عاصیان و آن
یار و معاون بدترین منافقان عمرو بن عاص علیه اللعنه والعذاب والنیران و او یکی از
اصحاب عقبه است که کمر کین بقتل خاتم النبیین و بدخواهی امیر المؤمنین علیه السلام و بقمع و قطع ذریت سید
المرسلین مستحکم بسته آنچه لازمه عداوت و شقاوت بود از وی بعمل آمد و بهیچ نحو فروگذاشت
نمود و سنیان بی دین و پیروان آن گمراهان از صحابه کبارش میدانند و از طبقه اخیارش میشمارند
و در علم و دانش فرید عصر و وحید دهرش میخوانند و در کتاب لوامع الانوار ذکر شده که حضرت
رسول عاص بن عمرو را با ابتر نسبت داد و حضرت حق جل و علا این آیه فرستاد ان شانئک هو الابتر
یعنی بدرستیکه دشمن تو یعنی عاص او است دنبال بریده و ابتر و نقله اخبار روایت کنند
که چون معاویه غاویه در قتال و جدال امیر المؤمنین علیه السلام عازم و جازم شد و سر از انقیاد و اطاعت
آنحضرت باز کشید مقربان و ارکان دولتش هم متفق الکلمه با او گفتند که این کار تمام نشود الا
بمعاونت عمرو عاص که در مکر و حیله بی نظیر و همتا است و گوی مسابقت در میدان فریب و تدلیس
از تو ربوده باید که نامه محبت آمیزی باو قلمی نموده او را بمعاونت و مدد خود طلب نمایی و آن فاسق
نامه بعمرو عاص نوشته رطب و یابس بهم بافت که من خلیفه عثمانم که جانشین رسول بود و بظلم و
ستم کشته شد و امروز بر تو و بر جمیع مسلمانان واجب و لازم است که طلب خون خلیفه مظلوم نماید
و بگمان انکه عمرو عاص را بی رقم حکومت و ایالت ولایتی میتوان فریب داد و در نامه بهمین قدر اکتفا
نمود و چون نامه بعمرو عاص رسید بموجب مصرع کلوخ انداز را پاداش سنگ است بر وی بوجهی چند در
جواب نوشت چنانچه او خود را خلیفه رسول الله نوشته است بود این خود را صاحب رسول الله خواند
و بعد از ان نوشت که اما آنچه تو مرا بان میخوانی که طوق اسلام از گردن خود بیرون کنم و با تو در مکر
شریک شوم کار دهد زکت شمشیر در روی علی و تیغ کشیدن و پاره از مناقب آنحضرت در آن مکتوب

درج نمود و در آخر نامه نوشت که با وجود این مراتب عظمی که حق تعالی بآنحضرت کرامت کرده چون فریب تو
بخورد کسی که او را از عقل و دین بهره باشد و چون بهشت را از دست توان داد و بدوزخ راضی
شد بیت برو این دام بر مرغ دگر نه که عنقا را بلند است آشیانه و چون نوشته او بمعاویه رسید
باز کتابت دیگر بجهت عمرو عاص فرستاد و این بار نیز ترغیبات چند ذکر نمود و مال و اموال بر وی عرض کرد
این مرتبه نیز ابا و امتناع نمود نوبت سیم حکومت و امارت مصر را برو عرض کرد در متن در خاطر شد که گاهی
اراده خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مینمود و گاهی محبت حکومت مصر او را بجانب معاویه منزل
هاویه میکشید و چون وردان غلام او از این معنی مطلع شد گفت معاویه ترا این بنا میفریبد و
از آنحضرت که با کسی وفا نکرده و بقا ندارد شعر کنج بقا نیست درین خاکدان مغز وفا نیست درین تنگنا
آنچه درین مائده خرگهست کاسه آلوده و دست تهی است هر که از آن خورد دهانش بسوخت و آنکه
وانکه از ان گفت زبانش بسوخت و با حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام آخرت و آن نعیم
جاودانست که آخر و انتها ندارد و تولد او در اندرون کعبه بود و فضل و مناقب او از حد و حصر فزونست
شعر چو خانه کعبه از آن شد بهم واجب که ایجاد وجود آمد علی بن ابیطالب بهشت از برای احباش
حدیث از قول او صادق علی بحر لدو باطل زبان بی مدح او کاذب و پسرش عبدالله نیز بان واقف
شده نصیحت چندین بدو کرد اما از محبت دنیا چشم دلش کور و گوش جانش کر شده بود شعر با سیه
دل چه سود گفتن وعظ نرود میخ آهنی بر سنگ تا آخر دنیا را بر آخرت اختیار کرده رفتن بشام را مصمم
شد و عبدالله پسرش در رفاقت با پدر رای نمود عمرو عاص گفت تو در این سفر با من شرایط موافقت
بعمل آر یا در ما طاعت پدر بقصد انکه با علی مقاتله کنی و بعد از ان اختیار تراست خواهی نزد معاویه
باش و الا هر جا که میخواهی برو با هر دو پسر که عبدالله و محمد است و وردان غلام از فلسطین
بیرون آمده راه خدمت معاویه که شاه راه جهنم بود پیش گرفت بیت ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی
کین ره که تو میروی بترکستانست چون بر دو راهی که بعراق و شام میرود رسید بان وردان و عبدالله
پیش آمده گفتند هشیار شو و چشم دل بگشا که این طریق عراقست که سالک آن بنعیم دار القرار
میرسد و این راه شامست که روندهٔ آن سزاوار نار جحیم و عذاب الیم میگردد و از تاریکی چاه ویل
خلاص و نجات ندارد و ببین که تا کدام را اختیار میکنی و مولوی معنوی فرموده شعر چشم بینا بهتر
از سیصد عصا چشم بشناسد گهر را از عصا دل بمزد از دل و پای روح بخش که سوار است میکند

بر نیست رخش سر مد زد از سر فرازان تاج ده کو زبای دل کشایی مدد کو و هر چند عبدالله و وردان بر آخرتش
میخواندند نفس و شیطان بطرف دنیایش میکشید عاقبت ابلیس او را راهی شام ساخت با او گفت مصرع
راه ایشان ای برادر تا جهنم و چون عمرو عاص بدمشق رسید و قرآن نخستین واقع شد معاویه جهت هر یک
تحف و هدایا فرستاد عبدالله بن عمرو عاص حصه خود را رد نمود و پیغام بمعاویه فرستاد که مال اهل
و مستحقین اهل اسلام مال تو نیست که انعام توانی کرد چنانچه مولوی معنوی فرموده بیت مال را کز بهر
دین باشی حمول نعم مال صالح خواندش رسول و در کشف الغمه مسطور است که عبدالله عمرو عاص بموجب
کل شیء یرجع الی اصله در روز حرب صفین یار و معاون معاویه منزل هاویه بود بیت پسر کو ندارد
نشان پدر تو بیگانه خوانش مخوانش پسر و از جانب معاویه عبیدالله آمده با علی که حضرت امیر المؤمنین ع
حرب نمود و همنشینی و مصاحبت بد را و اثر کرد چنانچه مولای مومنان فرموده عربیه و لا تصحب
اخا الجاهل فایاک و ایاه فکم من جاهل اردی حلیما حین آخاه روایتست که چون عمرو عاص در شام قرار
گرفت و هر چند معاویه بمکر و حیله میخواست که بحکومت و ایالت مصر او را بر بیعت خود در آورد
عمرو عاص فریب او نخورد و تا ایالت مصر نگرفت بیعت نکرد چنانکه یکی از شعرا اشاره بان نموده شعر
من ذا یبیعنا بنعمة تتخیر الملک مصر ان اصاب بالظفرا یعنی هر کس که دین بدنیا بفروشد بدرستیکه زیان
کرده است هر چند حاکم مصر شود و بانی واد و آید و پرسید و آن ملعون که اول بار جواب نامه معاویه بگو
در و تحقی که او را از فلسطین طلب مینمود اعتقاد از آیات و احادیث در منقبت شاه ولایت و سنت
درج نمود که معاویه و اصحابش از اطاعت و بیعت او مایوس شدند و آخر مآل کار عمرو عاص بانجا رسید
که مصحف مجید را پاره پاره کرد و بر سر نیزه ها بست و اهل طغیان و عصیان را با این عمل فریب داد
تا دست از جنگ کشیدند و بهمین راضی شدند و در ان نیز از خود بتقصیر راضی نشده ابو موسی
و در دو را فریب داد و باعث آن همه فتنه و فساد شد و در حرب صفین فراد کس شهید شد کردید
و با امام زمان خروج نمود آنچه لازمه عداوت بود بعمل آورد و در استرضای خاطر معاویه فوت و فی و
گذاشت نکرد چنانچه روزی جهت خوشنودی خاطر آن ملعون آهنگ محاربه امیر المؤمنین علیه السلام نمود
و چون بنزدیک رسید تاب صولت و هیبت آنحضرت نیاورده روی بگریز نهاد و سنان نیزه
آنحضرت او را از اسب غلطید و چون دید که او را خلاصی و نجات از ین ورطه ممکن نیست و کشته
میشود فی الفور بعمل که شیطان را در حیرت انداخت که کشف عورت باشد حیله جویی کرد آنحضرت

روی مبارک را بطرف دیگر کرد و ایستاد و آن ملعون خود را از معرکه دلیران بیرون انداخت
و چون چشم ناپاک معاویه بر او افتاد گفت بجا که بنگ مکری بر آب زدی و بر عمرو خنده بسیار زد
و عمرو عاص گفت مخند که اگر بان طریق که من آن شیر بیشه دلیری و شجاعت را دیدم تو میدیدی
الحال زهره ات شق کرده اطفال و بازماندگانت یتیم و اسیر شده بودند و ما لحابتا [illegible] رفته
بود معاویه گفت حقست و لیکن هرگاه من بابر بیم این قضیه بیادم خواهد آمد خندید گفت این رسوایی
سهل و آسانست اما از فضیحت و رسوایی که در عقبست بترس که در روز قیامت برای او آماده و مهیا
شده است و مولای مومنان در غفلت آن منافقان فرموده عربیه یا من بدنیاه اشتغل قد غره طول الامل
الموت یاتی بغتة والقبر صندوق العمل ولم تزل من غفلة حتی دنی منک الاجل رباعی و بشر بن ارطاة نیز
بر عمرو عاص خنده میزد و از ان عمل او را سرزنش مینمود تا انکه روزی آهنگ محاربه که حضرت امیر المؤمنین
از و نیز رو کرد اینده و او سپر را انداخته بحال سگها گردید و هر چند آنکوف فریاد بر آمد که یا امیر المؤمنین
آن بنواست در کشتن او تغافل مکن آنحضرت فرمود که لعنت خدا بر عمرو و معاویه باد و مترجم دیوانه که
منسوبست بآنحضرت کلامی که در ان حال فرموده اند در رشته نظم کشیده رباعی ان شیر دلم که از کسی نگریزم
در کشتن دشمنان چو خنجر تیزم هر کس که زوم از پی خصمی که گریخت عار است و اگر خون عاجز ریزم و بعد
از ان اکثر دلیران و مبارزان شام عمدا ازاری پوشیدند که اگر مغلوب شوند با آن امر قبیح اقدام نمایند
و چون آن عمل شنیع در میان لشکر معاویه شیوع یافت جوانی از کوفیان رو بمیدان نهاده بیتی چند بان
مضمون خواند که اهل شام چه مردمی اند که عمدا ازاری پوشند و هر روز یکی از شما برهنه کردن عورت
شمشیر را از خود دور میکند و از شما بی شرمتر معاویه است که [illegible] که این کار را شعار
خود کرده پیر شما کار آسان شد و کردار زشت عمرو عاص زیاده از آنست که بحیز حصر در آید هذا از افعال
ذمیمه آن ابلیس پر تلبیس زیاده از ین درین باب ذکر نشد و با این قدر اکتفا نمود شعر کسی را که شیطانت
بود مرشدش جهنم شود منزل و موردش عداوت بحیدر زهی ناپاکیست نزاعاه ایمان ناپاکیست خصم شه
اولیا در جحیم گرفتار سوز است و رنج مقیم ز اعمال دوزخ نیابد خلاص اگر این هذا است که عمرو عاص

باب سی و دوم در ذکر مجملی از مطاعن فرعون امت و خراب کننده دین و ملت و رواج
دهنده ظلم و بدعت و دو هتا و پیشرو منافقان معاویه بن ابی سفیان علیه اللعنه والعذاب والنیران
و بیان آیات و احادیث و روایاتی که در لعن و کفر او و پدر و پسر او واقع شده در کتاب احسن الکبار آمده

برو حمله نمود خود را از مرکب بزیر انداخت
بسنت عمرو عاص عمل نمود

که معاویه ماده سگی را گویند که در مقابل سگ دیگر بانگ کند و او یکی از اصحاب عقبه است و اهل شقاق و
نفاق او را خال المؤمنین و کاتب وحی و از صحابه کبار دانسته میدانند و مع هذا آیات و احادیث و
اخبار که دلالت بر لعن او میکند در کتب خود بیان مینمایند و از آیات داله بر انکه لعن معاویه واجب است
و گواه دادن شهیر نسبت یکی این آیه است الا لعنة الله علی القوم الظالمین چه معاویه غاصب
و ظالم بود حق اهل بیت رسول را و دیگر از آیاتی که دلالت بر لعن او میکند این آیه است و یقول
الاشهاد هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم الا لعنة الله علی الظالمین چه او مفتری بود و کاذب
بدعوی امامت و خلافت و دیگر از آیاتی که شاهد است بر لعن او این آیه است اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم چه یقین در این آیه و الخ در آیه اولو الامر امیر المؤمنین و ذریه طیبین اوست باعتقاد
شیعه و باعتقاد ناصبیه هر پادشاه و امیری که در دنیا بوده و بعد از این خواهد بود اگر چه کافر و ظالم
و فاسق باشد اولو الامر میدانند از برای انکه معایب خلفاء ثلثه و معاویه و یزید و امثال ایشان
را بر پوشانند و بدانکه اولو الامر عطف بر الله و بر رسول است چنانچه اطاعت خدا و رسول واجب است
اطاعت اولو الامر نیز واجب باشد و کسی که خلاف آن کند کافر و مستحق لعنت گردد و یقین که خدا و رسول
بظلم و طغیان پادشاهان ظالم راضی نیستند و اگر چنانچه بظلم و فسق ایشان راضی میبود چرا امم طاغی
و عاصی را مثل فرعون و نمرود و شداد و قوم ثمود و عاد را چنانچه در قران مجید ذکر ایشان شده هلاک
میساخت پس از این آیه درست شد که غیر از امیر المؤمنین و اولاد طیبین او که بری از لوث ذنوب و عیوبند
اولو الامر دیگری نباشد و معاویه که مخالفت آنحضرت کرده کافر باشد و مستحق دوری از رحمت است و ایضا
حق تعالی فرموده کذلک زین لفرعون سوء عمله و صد عن السبیل و جای دیگر گفته و اضل فرعون قومه
و ما هدی و بموجب این دو آیه معاویه بجهت دعوای کاذب که در امامت و خلافت نموده مستحق لعنت
شده و در اینجا لطیفه دیگر هست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده که معویه فرعون
هذه الامة و او را فرعون این امت خوانده است و بنا بر این دو معنی مستحق و سزاوار لعنت است و تخیم (?)
از ظلم و ستم از معاویه منزلها و بنی امیه طاغیها غیر بحضرت سید اوصیا و ذریه طیبین و طاهرین
او رسید از فرعون هزار یک آن نسبت بحضرت موسی علی نبینا و علیه السلام و بنی اسرائیل بعمل نیامد چنانچه
شخصی از امام زین العابدین علیه السلام پرسید که چه حال داری یابن رسول الله فرمود آنحال دارم که بنی اسرائیل
از فراعنه داشتند که فرزندان ایشان را ذبح میکردند و زنان آن قوم را [illegible] و آیاتی که در

بر لعن او میکند در قران مجید بسیار واقع شده اگر کسی ذوق مطالعه آن داشته باشد در کتاب کاشف الحق
و دیگر کتب اصحاب رجوع نماید اما احادیث و روایاتی که دلالت بر لعن او میکند اول انکه بموجب حدیث
نبوی که الکذاب الا ابتحاه (?) کذاب افترا و بهتان نسبت بحضرت سید انس و جان نمود چنانچه ابن
ابی الحدید که از علمای طبقه ضاله است روایت کند که چون معویه از عراق بشام برگشت بر منبر رفته گفت
پیغمبر خدا بمن گفته بود که زود باشد که بعد از من متکفل امر خلافت شوی و دران وقت زمین مقدس
مدینه شام را اختیار کن و من شما را اختیار کردم و روز دیگر باز بر منبر رفته کاغذی در دست داشت
و بر آنجا نوشته بود که این کتابیست که امیر الفاسقین معاویه که صاحب وحی الهی است نوشته از جهت
که محمد را بر پیغمبری مبعوث ساخت و او چون امی بود و خواندن و نوشتن نمیدانست اختیار نمود مرا
از خویشان او که چون بر وحی نازل میشد من مینوشتم و او عیان است که من چیزی مینویسم که در میان
او و میان خدا واسطه بود و غیر از من دیگران احادیثی که دلالت بر لعن او میکند انکه حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله فرموده من اعان علی قتل امرء مسلم و لو بشطر کلمة لقی الله یوم القیمة مکتوب علی جبهته
آیس من رحمة الله یعنی کسیکه اعانت و یاری نماید بر کشتن مسلمانی اگر چه از جزء کلمه باشد ملاقات خواهد
کرد خدا را روز قیامت و در پیشانی او نقش باشد که این از رحمت الهی نومید است و هر کاه اندک شخصی را
که در کشتن او اعانت نماید بار از رحمت الهی را سر نوشت خود بیند پس پیشانی معاویه را که چند کشته
خواهد بود و دیگر او را چه امید بخواهد بود حکایت در کتاب احسن الکبار از عبد الله بن ابی اوفی
روایت کرده که با حمید بن قحطبه کاری بود بدر بیت او رفتم در روز ماه مبارک رمضان دیدم که او
چیزی میخورد گفتم در ترا از کوفه میبینم و در سر نیست سبب روزه نبودن چیست شروع بگریه کرد و گفت
یا عبد الله من از رحمت الهی مایوس ام و میدانم که روزه و نماز من عبث است و من مخلد در نار و جواب
متقم جیاد گرفتار خواهم بود چه در وقتی که هرون الرشید علیه اللعنه بطوس رسید شبی مرا طلب کرد
چون بنزد او آمدم شمشیری دیدم پیش وی نهاده گفت طاعت تو امیر الفاسقین را تا چه مرتبه است
گفتم بنفس و مال گفت بازگرد چون بخانه رسیدم باز خادمی آمد که امیر ترا میخواند مرتبه دیگر رفتم
چون او دید باز بهمان طریق پرسید گفتم بنفس و مال و زن و فرزند پس تبسمی کرد و مرا رخصت داد چون
بخانه رسیدم باز مرا طلب نمود چون مرا دید بهمان سخن اعاده نمود گفتم بنفس و مال و زن و فرزند
و دین و ایمان بخندید و آن شمشیر را بدست من داد و گفت با این خادم برو هر چه وی گوید چنان کن

آنملعون را بخانه برد که در میان سرا چاهی عمیق بود و در آن خانه سر در بسته بود درها را بگشود و در
هر خانه بیست تن از اولاد علی و فاطمه بودند از پیر و کهل و جوان یک یک را بر سر آورد که گردن بزن و در این
چاه انداز و چون سه تن مانده بودند پیری سید را آورد و بمن گفت ای روسیاه شقی شرم نداری که این
جمع از خاندان رسالت و نبوت اند فردای قیامت جواب خدا و مصطفی و مرتضی و حسن و حسین
را چه خواهی داد من از آن سخن بخود بلرزیدم چنانچه شمشیر از دستم بیفتاد و آن خادم گفت در امیر
الفاسقین عاصی شدی من از خوف کار آن سه تن دیگر نیز بساختم ای عبد الله چون حال این باشد
و اتمام روزه چه سود و بغیر از آنکه در جهنم ابد الآبدین باشم بود چه علاج دیگر از اخبار و احادیثی
که دلالت بر لعن معویه و امثال او میکند حدیثی است که احمد حنبل در مسند خود ذکر نموده که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرموده لو اجتمع الناس علی حب علی بن ابی طالب لما خلق الله النار یعنی اگر جمع میشدند
مردمان بر محبت علی بن ابی طالب حق سبحانه و تعالی دوزخ را خلق نمیکرد شعر بدوستی تو که خلق جمع گشتندی
بدوزخش نبودی غم جواب و سؤال و این دلیلیست واضح که دشمنان آنحضرت در دوزخ خواهند بود
و دوستان او در بهشت و آنحضرت را دشمنی بلیغ و صلب تر از معاویه نبود و آن محنت و الم که
آنحضرت از معویه و بنی امیه باغیه کشید در حین حیوة و در حال ممات از هیچکس و هیچ طبقه و طایفه
نکشید و جمعی که خلقت آتش جهت ایشان شده باشد سزاوار لعن و دوری از رحمت پروردگار باشد و از
احادیث داله بر مطلب حدیثی است که صدر الائمه موفق بن احمد مکی که از علمای آن طبقه ضاله است
باسناد خود از سلمان فارسی نقل کرده که او گفت که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود
علیکم بعلی بن ابی طالب فانه مولاکم فاحبوه و کبیرکم فاتبعوه و عالمکم فاکرموه و قائدکم الی
الجنة فعززوه و اذا دعاکم فاجیبوه و اذا امرکم فاطیعوه فاحبوه بحبی و اکرموه بکرامتی ما قلت لکم
فی علی الا ما امرنی به ربی جلت عظمته یعنی بر شماست ای امت که از حال علی بن ابی طالب و فضل و کمال
و قرب منزلت او غافل نشوید بدرستیکه او مولای شماست پس باید که او را دوست دارید و بزرگ
شماست باید که تابع او شوید و داناترین شماست باید که ملازم او باشید و از او مسایل فرا گیرید و دوست
کند شما را بکشد و بسر دیگر بجانب بهشت پس او را عزیز دارید و اگر شما را بخواند و بطلبد اجابت کنید و چون
شما را بچیزی و کاری راه نماید فرمان برداری او نمایید و باید که او را دوست دارید بسبب دوست داری
من او را عزیز و مکرم دارید بجهت کرامت و عزت من و آنچه من گفتم بشما در شان علی نگفتم الا آنچه

پروردگار من امر نمود به جلت عظمته و هر گاه رسول خدا چنین نصی در شان آنحضرت واقع
شده باشد هر که کتمان آن کند و مناقب آنحضرت را بپوشاند بیزاری و تبرای از چنین شخصی
واجب است و لعن کردن تابعان او لازم بیت هر که محروم از سر خوان بگذرد در بیابان زحمت بعید
بود و نیز از احادیث و روایاتی که صریح است بر لعن معاویه در کتاب کامل بهائی آمده انکه سید المرسلین
فرمودند من سب علیا فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله و من سب الله اکبه الله علی منخریه فی النار
یعنی هر که سب و شتم علی کند بتحقیق مرا سب نموده است و هر که سب من کند بتحقیق که خدا را سب
کرده است و هر که سب حق سبحانه و تعالی نماید او را سر نگون خدای تعالی او را در آتش دوزخ در کتاب
احسن الکبار آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود اللهم العن معاویة و عمرو بن العاص و اولادهما و اولاد
اولادهما کما قال نوح علیه السلم و لا یلدوا الا فاجرا کفارا و نیز حمیدی در جمع بین الصحیحین آورده که
حضرت پیغمبر روزی بعمار یاسر گفت یا عمار تقتلک الفئة الباغیة یعنی ای عمار تو را خواهند کشت
گروه گمراهان از دین برگشته و هر گاه پیغمبر خدای گروهی را گمراه خواند یقین که ایشان مستوجب لعن
و طعن خواهند بود و مطابق کلام معجز نظام سید کاینات در واقعه صفین عمار در لشکر ولایت انتساب
شاه ولایت پناه بود و بدرجه شهادت فایز گشت در وقتی که اراده رفتن بمیدان نمود گفت انا اول
مخاصم یوم القیمة بین یدی الله عز و جل یعنی من اول کسی ام که در روز قیامت بخصومت و دشمنی
معاویه برخاستم خواهم کرد در پیش خدای تعالی و بدان حال که عمار حاضر او باشد و در آن روز هفتاد و
چهار ساله بود و ضعیف و نحیف شده و مع هذا شجاعت و دلیری از او بظهور آمد که از جوانان شجاع
نیاید و این مصرع را مکرر میفرمود بیت نشست بر بست من که چون افرازی غم بر دل ... (?)
بارک کند چون تیغ بر دم سازی چون پنجه بر کند بر هابازی و چون بدرجه شهادت فایز شد حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم فرمود که عمار یاسر را بهشت واجب شد و قاتل او البته در دوزخ خواهد بود و
آنحضرت متوجه تجهیز او گردید و بر عمار نماز گذارده بدست مبارک خون او را در دهان نهاده خورد
دو که بهر یار نازنین میرد کسی چون بباید بود باری اینچنین میرد کسی چون شهید عشق را در کوی خود
جا میدهید جای آن دارد که بهر آن زمین میرد کسی و چون خبر شهادت او بعسکر نکبت اثر معاویه رسید
جمعی از متابعان او زبان طعن بر او گشودند که از قرار گفته رسول خدا گروه گمراه ما باشیم عمرو عاص
گفت آن کسی که او را بجنگ آورده او را کشته و آن طبقه ضاله این سخن از او قبول نمودند بنا بر حمق

وجعفر طیار را حضرت سید کاینات کشته باشد و حکیم سنائی گفتگوی ایشان را در کتاب حدیقه
بنظم در آورده بیت که شنیدیم ما ز قول رسول که بگفت این سخن بروح بتول گفت عمار دین
هما بود است قاتل او بد اکر ملعونست این زمان کشته شد چه چاره کنیم دل درین رنج و درد پاره کنیم
همه تیغ و سپر بیفکندند خود و مغفر ز سر بیفکندند عمرو عاص این حدیث چون بشنید بجز از مکر
هیچ چاره ندید گفت ظن شما خطاست چنین این چه گفتگو چراست چنین آنکه صد ساله را بحرب آرد
بیشکی زود کشته انگارد پس علی بود قاتل عمار بیت ربامله بعد زین کار حمله را همه شدند و
بشنیدند و رونق کار خود در دیدند حکایت در کتاب غرر الفوائد مسطورست که چون عدی بن
حاتم بعد از شهادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بجهت کاری نزد معاویه آمد معاویه بر سبیل
شماتت از و پرسید که پسران تو طریف و طرفه نام داشتند چه شدند عدی گفت با علی بن ابی طالب
کشته شدند معاویه گفت پسر ابی طالب با تو انصاف ننمود که پسران خود را سلامت داشت
و پسران ترا بکشتن داد عدی گفت که من با او انصاف ننمودم که او شهید شد و به بهشت خرامید
و من در قید زندگی ام شعر دور از حریم کوی تو شرمنده مانده ام شرمنده مانده ام که چرا زنده
مانده ام و نیز ماموصه که از علمای طبقه ضاله است در یکی از تصانیف خود آورده که رسول خدا در هفت
موضع معاویه را لعن کرده روزی که از مدینه اول بار بیرون رفت و یوم العیر و یوم النفیر و روز جمل بدر و حنین
و روز احد و روز احزاب و روزی که هدی را منع کردند که بمحل خود رسد و بصلح قرار شد و روز
عطفان و روز عقبه و امام حسن علیه السلام روزی این هفت موطن را بمعاویه شمرد و دیگر از اخبار
که صریح است بر آنکه معاویه ملعون ازلی و ابدیست آنکه صاحب مصابیح که از اهل سنت است روایت
نموده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یطلع علیکم رجل من اهل النار هو یموت
همین ساعت پیدا خواهد شد که از اهل دوزخ باشد و بعد از آن معاویه پیدا شد و در کتاب
بضاعة الایمان از عبد الله بن عمر نقلست که گفت روزی نزد حضرت رسول نشسته بودیم که آنحضرت
فرمود که هر کس اول از این راه آید و بر خلاف سنت ملت من میرود و چون آنحضرت این سخن بگفت
من ترسیدم که مبادا آنکس پدر من باشد از جهت آنکه وقتی که از خانه بیرون آمدم پدرم عمر جامه
بر خود راست میکرد که نزد حضرت رسول آید ناگاه معاویه پیدا شد عبد الله را در باب پدر شک و ظنه
عجب بوده شک نیست که پدر را پسر بهتر از دیگران شناسد و نیز در آن کتاب از ابن مسعود روایت

که حضرت رسول

هذه الآخرة

که حضرت رسول فرموده لکل شیء آفة و آفة هذا الدین بنو امیة یعنی هر چیز را آفتی است و آفت
این دین بنو امیه اند و در کتاب مصابیح که ذکر شده که پیغمبر خدا فرمود یموت معاویة علی غیر ملتی یعنی
خواهد مرد معاویه بر غیر دین و ملت من و شک نیست که هر که بر دین و ملت آنحضرت از این امت نمیرد کافر
خواهد مرد و کافر سزاوار لعن است و دیگر احمد بن حسن بیهقی که از دانشمندان اهل سنت است در کتاب
فضائل الصحابه روایت نموده که روزی حضرت رسول بر منبر خطبه میخواند در آن اثنا معاویه برخواسته
دست پدرش ابو سفیان را گرفته از مسجد بیرون رفتند و چون چشم مبارک آنحضرت برایشان افتاد
فرمود لعن الله القاید و المقود ویل لهذه الامة من معاویة ذی الاستاه و بروایتی معاویه دست یزید
گرفته از مسجد بیرون رفت بهر تقدیر معنی آنکه لعن و دوری از رحمت الهی بر کشنده و کشیده شده باد
و وای بر امت من از معاویه که ذی الاستاه هست یعنی صاحب کفل بزرگ و در کتاب کامل ذکر شده
که این لفظ از برای شخصی گویند که مال مردم را بغیر حق تصرف کند و بصاحبش رد نکند و نیت و اپس
دادن مال بصاحبش نداشته باشد و نیز بیهقی در آن کتاب از ام سلمه روایت کند که روزی رسول صلی
الله علیه و آله نشسته بود ابو سفیان بگذشت بر شتر سوار و معاویه مهار شتر در دست و برادر معاویه شتر را
میراند و ابن بابویه قدس سره در خصال از عبد الله عمر روایت نموده که راننده شتر یزید پلید بود بهر
تقدیر حضرت رسول فرمودند لعن الله القائد و الراکب و السائق یعنی لعن و دوری از رحمت الهی
بر کشنده و سوار و راننده باد و در کتاب لوامع الانوار ذکر شده که ابو سفیان بعد از فرار بیتی در
هجو سید المرسلین گفته بود آنحضرت فرمود که بار خدایا چون شعر گفتن نمیدانم بجای هر بیت لیکن تو
بهر حرفی از آن شعر او را هزار لعن فرست و در کتاب فضائل الصحابه آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در روز احد در نماز صبح ابو سفیان را لعن کرد و حضرت علی علیه السلام در قنوت نماز معاویه و یزید را
لعنت کرد شعر هزاران رحمت حق بر کسی باد که ایشان را بلعنت میکند یاد و دیگر از وجوه دالة بر لعن
معاویه خبریست که در کتاب کاشف الحق وارد شده که سید رسل فرمودند من اخاف اهل المدینة اخافه ظلما
فعلیه لعنة الله و غضبه الی یوم القیمة لا یقبل الله منه صرفا و لا عدلا یعنی هر کس که بترساند اهل مدینه و سکنه
آن مکان طیب را بترساندنی که از روی ظلم و ستم باشد بر وست لعنت و دوری از رحمت الهی و غضب و سخط
جبار حقیقی و منتقم تحقیقی و قبول نکند حضرت عزت جل ذکره از آن شخص نه توبه و باز گشت و نه فدیه
او نه هدیه و فدا و قربانی او را و معاویه منزلها و بسر بن ارطاة فاسق کافر را با عسکر بمدینه طیبه فرستاد که بیعت

او از اهل آنجا بیعت ستاند و سکنه مدینه بغیر از آن ملعون میترسیدند که ام سلمه رضی الله عنها با آنکه
بیعت ضاله لیس یعنی این بیعت است که عین گمراهی است و موجب روسیاهیست از ترس و خوف بر برادرزاده خود عمر بن
ابی سلمه گفت برو و بیعت کن و او را رخصت داد بر بیعت از ترس که مبادا او را قتل کنند و بقتل رسد چنانچه
عارفی گفته شعر دستی که زدن نتوان ازان آمد در وقت ضرر بوسه زدن را شاید و ان ظالم جهول بر بنی
سلمه فرستاد که جابر را بر بیعت او در آورند و اگر ابا کند جابر و همراهان قبیله او را قتل نمایند جابر بخدمت ام سلمه
رفت که شاید بشفاعت او بیعت نکند ام سلمه گفت یا جابر برو و بیعت کن که من پسر خود را نیز نصیحت کردم
که بیعت کند مگر نشنیده الضرورات تبیح المحظورات و کدام ترس و ترسانیدن از این بیشتر تواند بود و مسلم
در صحیح از عبد الله بن عمر عباس روایت کرده که با اطفال ببازی مشغول بودم که حضرت رسالت پناه رسید و من
از خوف در پشت دری پنهان شدم مرا طلبید و گفت برو معاویه را آواز کن و من باز آمدم گفتم که او بخوردن
طعام مشغولست پس آنحضرت گفت لا اشبع الله بطنه یعنی خدا هرگز شکم او را سیر نکناد و تا زنده بود هر چند طعام بخورد
سیر نشد و درین باب یکی از شعرا مثل زده از ابیات عبد البطنی عربیه صاحب لبطنه کانها ویره کانه فی
امعائه معاویه یعنی یاری بود مرا که شکم او همچو شکم معاویه بود که هر چه در و واقع شود بسوزد گویا در رودهای
او معاویه است و در کتاب کاشف الحق آمده که حضرت رسول همیشه معاویه را لعن میکرد و میفرمود الطلیق بن
الطلیق اللعین بن اللعین طلیق آزاد کرده شده را گویند و چون حضرت رسالت پناه مکه را فتح نمود و اهل
مکه از کشتن و اسیر شدن ترسیدند آزاد کرد اذهبوا انتم الطلقاء نام شد شعر لمولفه برهنه آن لعین طلیق قابل
دوزخ و نار حریق و نیز در آن کتاب ذکر شده که مردی گفت بمدینه طیبه رفتم که بشرف اسلام برسم روزی
شنیدم که حضرت رسول خدا میگفت اربعة فی الدرک الاسفل من النار نمرود بن کنعان و شداد بن عاد و
فرعون و رجل یبایع بعدی بباب بابل و لو لا مقالة فرعون انا ربکم الاعلی لکان هو اسفل منهما یعنی چهار کس
در مرتبه پایین تر دوزخند که عذاب ایشان از همه اهل دوزخ بیشتر است نمرود و شداد و فرعون انا ربکم
و مردی که بیعت از مردم بگیرد بباب بابل از و بعد از من بیعت خواهد گرفت و اگر نه آن بود که فرعون دعوای خدایی
کرده بود میگفتم که این در و بتر و در مرتبه پایین تر از واست و عذابش بیش از و و چون حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بجوار حق رسید من عزم عراق کردم و چون بدر بابل رسیدم معاویه را دیدم بر منبر بود از مردم بیعت
میگرفت معلوم شد که آن چهارم معاویه بوده و دلیل بر صحت این قول آنکه حق تعالی فرموده ان المنافقین
فی الدرک الاسفل من النار و معاویه ملعون منافق از جمله اصحاب عقبه بود که قصد قتل آنحضرت داشتند

بن الطلیق ۴

و صاحب

و صاحب مصابیح بلسانه خود از ابن عباس نقل کرده که حضرت رسول فرموده اذا رایتم معاویة علی منبری فاقتلوه
یعنی ای مسلمانان هر گاه ببینید معاویه را بر منبر من بالا رفته او را بکشید و در کتاب کاشف الحق مسطور است
که آنحضرت فرمود اذا رایتم معاویة فی طلب الملک فاضربوا عنقه یعنی هر گاه ببینید معاویه را در طلب
ملک گردن زدن او را و چون در ایام آنحضرت مردمان تغافل و تهاون جایز داشتند و بقتل او مبادرت
ننمودند دلیل او شدند و کشیدند آنچه کشیدند و در اکثر تفاسیر مثبت است که حضرت رسول در خواب
شاهده نموده که بوزینگان بر منبر آنحضرت بالا میروند و بزیر می آمدند و در بعضی روایات آنکه در
خواب دید که بنی حکم و بنی مروان بر منبر او بالا میروند و بزیر می آیند و بر روش بوزینگان و بعد از آن رسول
صلی الله علیه و آله را خدا این آیه وما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس اشاره بآنست
و سوره انا انزلناه فی لیلة القدر درین باب آمده و شب قدر که حق تعالی رسول حق و ائمه معصومین
علیهم السلام عطا فرموده که بهتر از هزار ماه هست در برابر مدت حکومت خلفای بنی امیه است که هزار کم پنجاه
ماه بود و شجره ملعونه که در قرآن مجید واقع شده مراد بنی امیه است و کلام معجز نظام مولای مؤمنان
مناسب مقام و شاهد حالست عربیه کتاب الله شاهدنا علیکم و قاضینا الاله فنعم قاض رباعی
ای قوم که رفتید بیکسو از راه ابو سهو شما نص کلامست گواه بی شبهه بود قاضی ما حکم اله تا انکه کند
حکم که از کیست گناه و در کتاب لحسن الکبار و در کتاب کاشف الحق از عبد الله بن عباس مرویست
که شبی در مسجد مدینه نماز خفتن گذاردم و مردمان پراکنده شدند و بغیر از معویه و ابو سفیان کسی در
مسجد نماند و من در عقب ستونی نشسته بودم شنیدم که ابو سفیان بمعاویه میگوید ببین در مسجد
کسی مانده یا نه ابو سفیان در آن وقت کور و نابینا شده بود معاویه چراغی بدست گرفته اطراف مسجد
را تفحص میکرد و من از عقب ستون در دور ستون میگردیدم تا مرا ندید چون خاطر جمع کرد گفت
هیچکس نمانده است ابو سفیان گفت یا بنی اوصیک بدین الآباء و الاجداد و ایاک و دین محمد فانه
سبب فقرنا و لا یهولنک قول محمد من البعث و النشر یعنی ای پسر من وصیت میکنم ترا بدین آبا
و اجداد خود باید که دین قدیم پدر را از دست ندهی و از دین محمد پرهیز کنی بدرستیکه این دین
سبب فقر و درویشی ماست و زنهار که ترا ترس و باکی نباشد از گفتهای محمد و بجز از قیامت و حشر و بهشت
و دوزخ میگوید هم حرفست و اعتباری ندارد و بعد از موت دیگر باره کسی زنده نمیشود و چون او نصیحت
را باتمام رسانید معاویه گفت ذاک رایی یا ابتاه یعنی رای و اعتقاد من اینست ای پدر مشفق مهربان

و تخلف جهاد که مرا این عقیده و اعتقاد آنست و تدارک آن نمی‌توانستم کرد من خواهم که در حق
معاویه تقصیر و فروگذاشتی نکرده و یقین که گناه تمام بنی امیه طاغیه باغیه و بنی عباس غاویه عاصیه را قدر
و وبال او برابری نکند و عذاب همه بعقاب و عذاب او نرسد بلی کسی که ازین امت در وزر و وبال و طغیان
و عصیان با او میتواند برابری کرد بلکه زیاده بود ابابکر و عمر و عثمانست که این درخت ظلم و ستم
را ایشان نشاندند و او برخورد و بعد از او خلفای بنی امیه و بنی عباس از آن تخم چیدند و الحال ناصبیان
بی ایمان نیز ازو بهره ور میگردند و در کتاب بضاعة الایمان مسطور است که چون عثمان بامارت
نشست ابوسفیان نزد وی رفت و او را تهنیت گفت که ای بنی عم امید میدارم که ملک بایشان آید و بعد از آن
گفت که ای بنی امیه بخورید بیت المال را چنانکه شتر گیاه ربیع را بخورد و بدانید که نه بهشت است
و نه دوزخ و چون ابوسفیان از پیش عثمان بیرون آمد حضرت امام حسین علیه السلام با وی برخورد ابوسفیان
چشمش نمیدید گفت تو کیستی آنحضرت فرمود منم فرزند رسول خدا حسین بن علی پس دست آنجناب
رسول را گرفت و ببقیع رفتند و چون ببقیع رسیدند حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که این بقیع است
ابوسفیان باواز بلند گفت ای استخوانهای پوسیده که شما از برای آن با ما جنگ میکردید امروز
در دست ماست مطلب ابوسفیان کنایه بود که با ما رسول خدا جنگ کرد و ملک از ما گرفت و امروز
ملک در دست ماست و استخوانهای او رمیم شده یعنی غرض حضرت رسول ملک بود و ریاست نه
رسالت و نبوت امام حسین علیه السلام او را لعن نمود و از وی جدا شد و بعد باز گشت و نیز در آن کتاب
آمده که روزی ابوسفیان علیه اللعنة والنیران علم بحضور آنحضرت نداشت چون مؤذن شروع باذان
کرد و گفت اشهد ان محمدا رسول الله ابوسفیان گفت درینجا کسی هست که از او احتراز باید کرد
گفتند نه ابوسفیان گفت حضارت باد محمد را بنگرید و ملاحظه نمایید که نام خود را کجا نهاده
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود خدا رسوا کناد ترا ای ابوسفیان خدای تعالی نام محمد را بجای نهاده
که ورفعنا لک ذکرک ابوسفیان گفت حضارت باد آنکه را که گفت اینجا کسی نیست که از او
احتراز کنم و اهل سیر و تاریخ ذکر کرده اند که معاویه و پدرش و مادرش در مدت بعثت حضرت
رسول مشرک بودند و اسلام ظاهری ایشان پنج ماه پیش بود که حضرت رسول از دنیا رحلت نمود
و سبب اسلام ایشان آن بود که چون معاویه شنید که حضرت رسالت پناه اراده فتح مکه معظمه دارد
از واهمه آنکه چون همیشه استحقاق تیغ میشود مبادا که حضرت رسول او قتل او نماید از مکه گریخت

و پدرش

و پدرش در مکه ماند و بعد از فتح مکه ابوسفیان از ترس ایمان آورد و چون معاویه از اسلام پدر مطلع
شد باو نوشت که از دین حق بدین محمد نقل نمودی و برفاقت من از مکه بیرون نیامدی و در
میان عرب ما را رسوا کردی که مردمان خواهند گفت که این حرب از لات و عزی برگشت و بدین ترک را
سرزنشها نوشت و ملامتها نموده بود و چون خبر رسید که اینک رسید حکم نمود که هر که معاویه
را در هر جا که برسد بکشد چون این خبر باو رسید بمکه گریخت و از هیچ جا و هیچ کس امن نبود
و خود را بعباس رسانیده بدست و پای او افتاده اظهار اسلام کرد و عباس بخدمت حضرت رسول
رفته شفاعتش نمود آن سرور از سر قتل او گذشت و بان شفاعت عباس کاتب رسائل شد و در
بعضی نسخ مذکور است که او را کاتب صدقات نمودند و اینکه اهل سنت او را کاتب وحی میدانند
خلاف و کذبست و او را این مرتبه در درگاه آنحضرت نبود که کاتب وحیش سازند و بر تقدیر یکه
او کاتب وحی باشد او را درین فضیلتی نیست از برای آنکه علمای اهل سنت در کتب معتبر خود ذکر
کرده اند که از جمله کاتبان وحی ابن ابی سرح بود که مرتد شد چون بخاکش کردند خاک او را قبول نکرد
و این هر دو از یک عالمند و حمیدی در جمع بین الصحیحین ذکر نموده که پیش از وفات پیغمبر معاویه
بشش ماه اسلام آورد و معلوم که در آن شش ماه چه مقدار آیه نزول یافته است و کاتبان وحی چهل
نفر بودند چون است که معاویه را کاتب وحی میگویند پس کاتب وحی بودن بابقای ایمان نیست
وای ناصبی بیدین که معاویه را خال المؤمنین میدانی بجهت آنکه خواهر او حبیبه دختر ابوسفیان
یکی از زنان رسول بود و معلومست که پیغمبر را نه زن بود پس زنان آنحضرت همه خال المؤمنین باشند
و محمد بن ابابکر برادر عایشه بود و عبدالله بن عمر برادر حفصه بود و پدران ایشان باعتقاد ناقص شما
خلیفه رسول الله بودند چرا ایشان را خال نمیگویند و اگر فرضا خال باشد از طریق بیخالی و عادت
بلکه برضا ردی خال عادت کما قال امیر المؤمنین علیه السلام عربیه اکارب کالعقارب فی اذاها
ولا تفخر بعم او بخال فکم عم یکون الغم منه وکم خال من الخیرات خال و نظم شانی حل تعبیر فرموده
رباعی پر هند اگر چه خال امت دو بیتی دیم بکار نیست و در نوشت آن خطی که مهر رسول بر
خطش نیز امتیازی نیست در مقامی که شر بود است از خط و خال اعتبار نیست وای ناصبی خال
مؤمنین و کاتب وحی بودن چه نفع رساند بکسی که بر خلیفه بحق و امام مطلق اسد الله الغالب امیر المؤمنین
علی بن ابیطالب علیه السلام خروج کند و با آنحضرت مخاصمه و منازعه آغاز کرده بسیاری از عوالم الناس

را در شک و شبهه انداز و بواسطه این حرکت ناپسند او بسیاری از صحابه رسول خدا و چندین
هزار کس از طرفین کشته شوند و در بعضی نسخ مذکور است که چهل هزار کس از لشکر حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام بدرجه شهادت فایز گشتند و از ابتدای مقاتله و مجادله تا انتهای آن که هجده
ماه بود هفتاد و دو جنگ با امیر المؤمنین علیه السلام کرده خود را مسلمان میدانستند بلکه چشم ثواب
هم داشت که باعتقاد خود طلب خون عثمان بی ایمان میکرد و اهل سنت هم او را صاحب میدانند و میگویند او
مجتهد بود و مجتهد اگر در اجتهاد خود صواب کرده باشد ده ثواب دارد و اگر خطا کند یک ثواب خدا عوض
بمعاویه کنید مهربانه ازین بکار نمی آید که هفتاد و دو جنگ با امام زمان کند و همه را اجتهاد نام کنند
و ثواب همان برای او قرار دهند یقین که معاویه از ثواب مخصه بدوستان و محبان خود خواهد داد بیت
انکه خواند امام معاویه اش و انکه در هاویه است زاویه اش حکایت شبی در پایه سریر سلطنت یکی
از پادشاهان اهل سنت گفتگوی معاویه و حرب او با امیر المؤمنین علیه السلام مذکور شد از قاضی عسکر
و مفتی لشکر که هر دو از متعصبان اهل سنت بودند آن پادشاه پرسید که چه میگویید در جنگهایی که
معاویه را با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روی نمود گفتند او مجتهد بود و خطا کرد باین سبب او را جرمی
نیست آن پادشاه میفرماید که یکبار خطا دو بار خطا هفتاد و دو بار خطا این یاد درینجا و مجلس بهمین تمام شد
و از جمیع افعال و اعمال معاویه ملعون قبیح‌تر و زشت‌تر آن بود که با وجود آیاتی که حق سبحانه و تعالی
در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و تعظیم و تکریم او نازل ساخته چنانچه مولانا حسن کاشی گفته
شعر هر کجا در مجمع قرآن خدا را آیتیست از کمال لطف و رحمت خاص در شان شماست و رسول خدا را
امر بود که از آنحضرت و دعای او در مباهله استعانت جوید و احادیثی که در حق او از رسول الله واقع شده
ببرادری او در رسول خدا او با قرب و منزلت و فضل و کمال او که ملعون مردود و مخذول همه را شنیده
و دیده بود حکم کرد که بر منبرها استغفر الله سب آنحضرت و حسنین علیهم السلام میکرده باشند و در ملکها
بلاد امر مینمود و بر ترک آن زجر و سیاست مینمود بیت بجادب گفتن سخن با خاص حق دل بیوایند
سیه دارد ورق و بعمال و حکام بلاد خود نوشت که خطبا بر بالای منبر سب آنحضرت نمایند چنانکه در
مجالس المؤمنین آمده که در وقتی که معاویه بکوفه آمد و جمعی از مردم آنجا که حضرت امام حسن علیه السلام جهت ایشان
امان گرفته بود بمجلس او در آمدند و صعصعه بن صوحان العبدی نیز از آنجمله بود چون نظر معاویه
باو افتاد گفت بخدا قسم که دامان دنیا صعصعه گفت بخدا قسم که نمیخواهم که ترا بهلاکت نام برم

بر معاویه

بر معاویه گفت اگر تو مرا خلیفه میدانی بر منبر رو و علی را سب کن صعصعه متوجه مسجد شد و بر منبر رفت
و گفت ای مردم کسی آمده که شر خود را مقدم ساخته و خیر خود را موخر داشته و مرا امر کرده که علی بن ابیطالب
را سب کنم پس او را لعنت کنید لعنه الله اهل مسجد باواز بلند آمین گفتند آنگاه صعصعه نزد معاویه رفت
و او را آنچه بر منبر گفته بود اخبار نمود معاویه گفت والله که تو بان عبارت لعن مرا قصد نموده بودی یکبار
دیگر ترا باید رفت و تصریح بلعن علی کرد صعصعه برگشت و بر منبر برآمد و گفت معاویه مرا امر کرده که ناسزا
بعلی بن ابیطالب گویم لبیک من لعن میکنم آنکس را که لعن علی بن ابیطالب کند حاضران مسجد دیگر باره باواز
بلند آمین گفتند و چون معاویه از آن خبردار شد او را از کوفه اخراج نمود و نیز روزی معاویه خطیبی را
گفت که بر منبر رو و علی را ناسزا گو آن شخص بر بالای منبر رفته گفت ای مردم معاویه امر کرده که لعن علی علیه لعنه الله علیه بمعنی
او و حکم کرده امام معاویه که لعن کنم بر او لعن بر وی از رحمت پروردگار دور باد و از استماع این سخن معاویه خشمناک
شده خطیب را عزل کرد و در بعضی روایات وارد است در وقتی که عقیل نزد معاویه رفت و مال بسیار
ازو گرفت معاویه باو گفت برو بر بالای منبر و علی را لعن کن عقیل بر بالای منبر رفته آن کلام را گفت و بعد
از آن معاویه گفت که عقیل امروز مال بسیار از من گرفت و مرا در میان جمع لعن نمود و در تاریخ طبری
مذکور است که رفتن عقیل بن ابی طالب نزد معاویه در محرم سنه اربعین که سال شهادت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بود و چون آنحضرت از رفتن او مطلع شد یک بیت و کلامی که در الکلام زبان
معجز نظام در آورده ترجمه آن اینست رباعی ایشان برادر که خورد غصه و غم روزی که کشی ز دشمنان درد و الم
نی آنکه دهد قوت ایشان نستم و ز جهل کند ترا ملامت هر دم و در کتاب نوادر البدیر از منهاج الحق
نقل شده که وجه تسمیه ناصبیان بیدین و مبغضان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بجماعت آنست که چون معاویه
منزلها ویرا و بود سب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آن سال را عام السنه نام بردند و از این سبب دشمنان
آنحضرت را اهل سنت میگویند و در کتاب فصول الحق ذکر شده که عبید زبیر که از دانشمندان آن طبقه
گمراه است در کتاب خود آورده که در روز بیعت معاویه که سال چهل از هجرت بود عام السنه خوانند و روز
مصالحه حضرت امام حسن علیه السلام با معاویه غاویه عام الجماعة خوانند از اینجهت است که ناصبیان بی
دین را اهل سنت و جماعت خوانند و در کتاب طرایف آمده که در وقتی که سر حضرت امام حسین علیه السلام را
نزد یزید آوردند از زیر کسی سر او را در آوردند هر که در املاک موسوم بنی کشتی و در تحفة الانوار مذکور است
که در زمان خلفای بنی امیه طاغیه هر که طلب ریاست و امارت کردی کتابی باو میدادند که مشتمل بود

بسب وطعن امیر المؤمنین واهل بیت طاهرین که این را دستور العمل سازند ودر منابر ومحافل ذکر آن کنند
وآن کتاب را باطفال تعلیم دهند وهر که نام علی بر زبان جاری سازد یا اطفال را علی نام کند زبانش را
قطع کنند تا آنکه گویند در زمان عبد الملک مروان روزی یکی از علما در مسجد دمشق وعظ میگفت ناگاه در
اثنای مقال شمه از فضایل علی علیه السلام بر زبانش جاری شد عبد الملک حکم کرد که زبانش ببریدند وگفت ای بیحیا
هنوز مردم نام علی فراموش نکرده اند ودر اکثر کتب مذکور است که سب حضرت امیر المؤمنین هشتاد سال
در میان مردم عالم استمرار داشت تا آنکه عمر عبد العزیز که از خلفاء بنی امیه است بهزار حیله آن رسم بد وآن
آیین زشت را برطرف ساخت چنانکه در روضة الصفا مسطور است که یکی از اطبای یهود در محفلی که اعیان
واشراف بنی امیه واکابر ومعارف شام حاضر بودند بتعلیم عمر عبد العزیز دختر او را خواستگاری نمود عمر
عبد العزیز گفت این مواصلت بهیچ وجه راست نیاید که ما مسلمانیم وشما کافر طبیب گفت پس چرا
پیغمبر شما دختر بپسر ابی طالب داد عمر گفت که او یکی از عظمای امت احمدی است طبیب گفت پس چرا لعن
او میکنید عمر روی بحاضران مجلس آورده گفت جواب او بگویید همه ساکت وملزم گشته سرها در پیش
انداختند وآن عاقبت محمود با ایشان گفت که انصاف بیاورید کی توان بچنین ابی طالب را که داماد رسول
خدا باشد بآن فضل وکمال در منابر سب کردن ودر حقیقت انصاف بهتر از همه عبادات است **بیت** از تو
که انصاف آید در وجود ـ به که عمری در رکوع ودر سجود ـ وحکم فرمود که دیگر هیچکس زبان بناشایست
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام نگشاید واوضاع او با بنی امیه اختلاف بسیار است تا بحدی که او را نونس
آل فرعون میگفتند مشهور است که شخصی در نزد عمر عبد العزیز حکایت میکرد وگفت امیر المؤمنین یزید با ما
چنین کرد وچنان گفت بفرمود تا او را بزدند وبیست چوب بیست تازیانه بزدند ودر تاریخ حبیب السیر
آمده که منع نمودن عمر بن عبد العزیز خطبا را از سب وطعن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در سنه ... بود
روایت که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در وقت ارتحال از دار فنا بجنت الماوی وصیت نمود بحضرت امام
حسن علیه السلام که چنان مکن که مردم را معلوم گردد که مدفن من کجاست که مرا از بنی امیه خوف است واولاد عظام
آنحضرت بموجب فرموده عمل نموده در شب آنحضرت را ~~معلوم گردد که مدفن من کجاست که مرا از بنی امیه~~
~~خوف است واولاد عظام آنحضرت بموجب فرموده عمل نموده در شب~~ آنحضرت را مدفون ساختند وموضع
قبر مبارک را با زمین هموار نمودند که اعدا بر آن اطلاع نیابند تا زمان حکومت هرون الرشید غیر
از ائمه معصومین علیهم السلام هیچکس واقف نبود سبب پیدا شدن مرقد مطهر ومشهد منور آن شد که روزی

هرون

هرون در آن حوالی شکار میکرد آهوی چند از بیم جان با مکان بهشت نشان پناه بردند وهر چند
شکاری وسگان تازی را بر ایشان سر دادند ابا وامتناع نموده رو بطرف امکان شریف نیاوردند
هرون ملعون از مشاهده آن صورت متعجب ومتفکر شده از حضار وندمای خود استفسار این امر نمود
بعد از مراسم تفحص وتجسس پیری گفت که از پدران واجداد ما بما رسیده که مرقد مطهر امیر المؤمنین
حیدر در این مقام مدفون است دیگر از کردار زشت معاویه آنکه جعده بنت اشعث را فریفته
زهر از جهت او فرستاد تا حضرت امام حسن علیه السلام را زهر داد وبدان سبب آنحضرت از دار فنا براه بقا
ارتحال نمود ویزید پلید را وصیت وسفارش نمود که حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کند وآن سگ
بچه بیحیا وصیت پدر را بعمل آورد وآن ملعون خود را امیر المؤمنین نام کرد وهر که بغیر این نام او را اسم
میبرد او را بقتل میرسانید وهر یک از این افعال قبیحه موجب لعن وکفر آن مردود است چه جای آنکه این
همه قبایح از یک کس سر زند چنانکه در کتاب حصول الحق ذکر شده که از شریح قاضی مصر پرسیدند
که از فضایل معاویه چیزی بیان کن گفت پدر او مقاتله کرد با پیغمبر ومادر او جگر عم پیغمبر را و... بخورد
او زهر داد یک سبط پیغمبر را وپسر او کشت سبط دیگر پیغمبر را زیاده از این منقبت چه تواند بود
ودر مجموعه حدیقه وترجمه دیوانی که منسوب بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام است آمده که در وقتی که معاویه
مسجد دمشق را از مال الجبایه وبیت المال مسلمانان بنا نهاد مولای مؤمنان علیه السلام باو نوشت **عربیه**
سَمِعْتُ بِأَنَّكَ بَنَيْتَ مَسْجِداً مِنْ خِيَانَةٍ ـ وَأَنْتَ بِحَمْدِ اللهِ غَيْرُ مُوَفَّقٍ ـ كَمُطْعِمَةِ الرُّمَّانِ مِمَّا زَنَتْ بِهِ جَرَتْ مَثَلاً
لِلْخَائِنِ الْمُتَصَدِّقِ **رباعی** ای ساخته از خراج مسجد بنیاد ـ صد شکر که نیست توفیقت یار ـ چون آنکه
زنا کرده بخشیده انار ـ این است مثل زنا بخیر شعار **عربیه** فقال لها اهل البصیرة والتقی لک الویل
لا تزنی ولا تتصدقی **رباعی** چون کردن نادرکرد خیرات آن گفتند باو اهل بصیرت بجهان کای وای
بر احوال تو از دور زمان نه خیر کن ونه نیز زنا کن بجهان ـ وبعض صاحبدلی ترجمه این کلام معجز نظام را نیکو
بنظم در آورده **رباعی** تا چند ز سیم خلق بسازی ظرف وانگاه بخیر حق کنی از آن صرف مسجد که توان حرام
ساری باشد مانند مناره که سازد زبرف ودر کتب اهل سیر وتاریخ ذکر شده که معاویه اول کسی بود که
در اسلام رهنما وسردار گروه باغی شد واول کسی بود که خلافت بجلادت وشمشیر گرفت واول کسی بود که
در اسلام بظاهر زنا کرد واول کسی بود که مسلمانان را غارت کرد که ضحاک بن قیس را با سه هزار کس فرستاد
که هر که را دارد اطاعت ومحبت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است غارت کنند وآن لعین بسیار را غارت کرد

وبسیاری از شیعیان وموالیان آنحضرت را بقتل رسانید ودر کتاب بضاعة المبتاع آمده که معاویه
در ایام خلافت خود چهل هزار کس از مهاجر وانصار واولاد ایشان بعلت دوستی امیر المؤمنین علیه السلام
بقتل رسانید واول کسی بود که در میان صفا ومروه سواره سعی کرد واول کسی بود که شرب نبیذ را
علانیه ومنکر شد وساز وسرود در ایام آن ملعون ساخت وسبیل بخور دن کالا کرد وحکم باحتشام نمود واول
کسی بود که بتذبیر ومکر کتابت نوشت واول کسی بود که سر مسلمانان را بهدیه فرستاد واول کسی بود که بر
تخت نشست وتشبه باکاسره وفراعنه نمود واول کسی بود که بموت مسلمانان شماتت نمود چنانکه در کتب
تاریخ وسیر آمده که در وقتی که خبر شهادت ووفات مولای مؤمنان باو رسید شماتت نمود وامر فرمود که
مردم شام بعیش وعشرت مشغول شوند کما قال امیر المؤمنین علی علیه السلام **عربیه** جَمِیعُ نَوَائِبِ الدُّنْيَا تَدُورُ
وَلَا یَبْقَى سُرُورٌ ومَسْرُورٌ ـ فَقُلْ لِلشَّامِتِینَ بِنَا أَفِیقُوا ـ فَإِنَّ نَوَائِبَ الدُّنْيَا تَدُورُ **رباعی** خوش وقتی دنیا همه محنت زور
پیوسته بناند بجهان عیش وحضور ـ ای کشته ترا دل بغم ما مسرور ـ هش دار که نوبت بتو آید بمرور ـ واول کسی بود
که با مشرکان بی اخذ جزیه صلح کرد واول کسی بود که بت فروخت وبت فروشی را بر بنا دنهاد وهر سال چند
کشتی بت بطرف هند ودیگر بلاد میفرستاد که فروخته قیمت آن را از اقمشه وامتعه آن بلاد از برای او بخرند
واین را تجارت نام نهاد وچشم داشت تو امر داشت واول کسی بود که امیر مسلمانان بتوجه خود واول کسی بود
که خلافت را در میراث نهاد وحواله به پسر خود کرد واول کسی بود که از پادشاهان اسلام زندان ساخت
واول کسی بود که در مسجد مقصوره ساخت واول کسی بود که در مسجد مقصوره ساخت واول کسی بود که حوالی
سرایها را بخدمت خود تخصیص کرد واول کسی بود که خطبه نشسته خواند بسبب آنکه در اواخر ایام حیوة خود
بواسطه شکم بزرگ شکم بر پای نمیتوانست ایستاد واول کسی که استلحاق بیگانه بخود نمود زیاد بن
ابیه را برادر خود خواند واول کسی که بریده سر را در دیوان مهر زد او بود واول کسی که مرده سر را در جوف حمار دریای نهاد
بسوخت او بود که حکم کرد که محمد بن ابی بکر را بسبب دوستی ومحبت مولای مؤمنان وسرور اهل جهان در جوف
حمار بای نهاد بسوختند **حکایت** در روضة الصفا مذکور است که یکی از اهل دمشق بر شخصی از مردم
کوفه شتری دعوی کرد وقضیه بمعاویه رسید آن را طلب نموده دمشقی پنجاه کس بمجلس معاویه برد تا ادای
شهادت نمودند که این ناقه تعلق بدمشقی دارد ودر دست کوفی بغیر حق است معاویه حکم کرد که تا کوفی
شتر را بدمشقی تسلیم نماید بعد از آن کوفی بمعاویه گفت این شتر من جملست نر ناقه معاویه گفت بهذا حکمی
قد مضی یعنی باین نوع حکم من گذشت دیگر تغییر وتبدیل راه نمی یابد وچون مردم متفرق گشتند معاویه

کوفی را

کوفی را طلب کرد وپرسید که بهای شتر تو چند است گفت این مبلغ معاویه مضاعف آن باو داده گفت
با علی بگو که با صد هزار کس که ناقه را از جمل نشناسد با تو جنگ وقتال خواهم کرد ودر حقیقت اکثر اهل شام
ناقه از جمل وحق از حمل وحق از باطل وخیر از شر وماده از نر فرق وامتیاز میکردند با حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام در مقام منازعت وجدال وخصومت وقتال بر آمدند پس وا حال اشقی که فردای روز قیامت
آنحضرت خصم ایشان باشد کما قال امیر المؤمنین علیه السلام **عربیه** فَوَيْلٌ ثُمَّ وَيْلٌ ثُمَّ وَيْلٌ لِمَنْ يَلْقَى الْإِلَهَ غَدًا بِظُلْمِي
فَوَيْلٌ ثُمَّ وَيْلٌ ثُمَّ وَيْلٌ لِجَاحِدِ طَاعَتِي وَمُرِيدِ هَضْمِي **رباعی** ای وای بر آنکه چون رسن روز جزا باظلم من آید
بملاقات خدا ای وای بر آنکه کم کند حق مرا از جان من انکار کند در همه جا وآن منافق بی دین در نظر اهل
بیعت با هیبت وسیاست بود که هیچ کس را یارای آن نبود که در مجلس او گفتگو نماید واو را اکثری عرب بخواندند
نوبتی طایفه از مردم مصر عزم ملاقات او کرده عمرو عاص که حاکم ایشان بود جماعت را او گفت چون بمعاویه
رسید بروی بخلافت سلام مکنید تا در چشم او بزرگ نمایید وچون رخصت دخول یافت سرای معاویه
بیرون آمدند عمرو عاص با ایشان گفت لعنت خدای بر شما باد من گفتم بخلافت بر معاویه سلام مکنید
تا از شما حسابی کرده وشما برسالت ونبوت بر او سلام کردید بی مثل شماتت گواه را هیچ معاویه رسول
پیغمبری میباید که بضلالت وشقاوت دعوی شما آکند ودر مدت هشتاد سال ایام خلافت بنی امیه
لعنهم الله حال شیعیان ومحبان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بنوعی گذشته که زبان را یارای شرح آن نیست
ونیز گوش را تاب شنیدن آن وچندین هزار کس را بتهمت محبت ودوستی اهل بیت کشتند تا بدوستان
وشیعیان چه رسد وبقطع وقمع ذریه واولاد سید المرسلین بنوعی کوشیدند که ما فوق آن متصور نباشد
وبعد از ایشان خلفاء بنی عباس نیز پیروی ومتابعت بنی امیه نمودند اگرچه بحسب ظاهر دوستی ومحبت
با اولاد حضرت خاتم النبیین مینمودند وفرزندان آنحضرت را بنی عم میگفتند اما باطنا آنچه لازمه
عداوت وقتل وغارت وسنگدلی وروسیاهی دنیا وآخرت بود بعمل آورده از ظلم وستم چیزی فوت
وفروگذاشت نکردند چنانکه در کتاب منهج الفاضلین آمده که اول کسی که امر فرمود که در خطبه مدح ومنقبت
خلفاء ثلثه در منابر ومساجد نمودند منصور دوانقی بود که وضع این بدعت نمود وجمیع اهل سنت
معترفند که در زمان حضرت رسول هیچ کس در خطبه ذکر خلفای ایشان نمی نمودند ونیز در زمان هیچ یک
از صحابه وتابعین ونیز در زمان بنی مروان ونیز در اول سلطنت بنی العباس ومنصور جهت آن این بدعت
وضع نمود که با علویه وسادات کثر الله سوادهم کدورت وعداوت داشت ومیگفت بحق اقسم الله



انکه بخالت نام بنی هاشم وسادات را وایشانرا حقیر و ذلیل سازم و در نظرها بلند ساختم بر بنی هاشم
وعدی دار او بنودم که در خطبها مناقب ایشانرا ذکر کنند با انکه ایشان لئیم و خسیس ترین طوایف عرب
وهمه اینها بشومی وبدبختی معاویه بود و شرح بد طینتی و خباثت ذات و خباثت نفس او را چگونه بیان توان
کرد که یکی از اکابر گفته که تریکه سیئة من سیئات معاویة و هرکه درست گفته است که ان بد نهادی او یعنی یزید
وآنچه یزید پلید با حضرت امام حسین علیه السلام کرد از نتیجه افعال معاویه بود و تمهید مقدمات او بود و او بود ابطال
بلاد را حضرت امیر المؤمنین وحضرت فاطمه زهرا علیها السلام دلیر ساخت چنانکه حکیم سنائی رحمة الله گفته شعر
هیچ ناورده در ره سیاه مصطفی را و مرتضی را یاد راه آزرم و شرم بربسته عهد و پیمان شرع بشکسته
هرکه راضی شود بکرده زشت نزد آنکس چه دوزخ و چه بهشت آدمی چون بباد دست از نصیب هرچه خواهی
بکن که فاصنع شنت واهل سنت و مخترعان بدعت قبایح که از معاویه و بنی امیه ظهور رسید همه را
بهیچ حمل کنند خواه خون مسلمانان باشد و خواه ناسزایی که با امیر المؤمنین علیه السلام می گفتند و خواه ظلم و ستمی که با ذریه
خاتم النبیین نمودند و اکثر اینها در کتب معتبره ایشان ثبت است هیچیک را موجب لعن و طعن معاویه و بنی
امیه میدانند و نقصان مرتبه و منزلت ایشان نمی شمرند و حاشا که ایشانرا از دایره اسلام و ایمان خارج
و عاطل دانند بلکه اگر کسی یکی از اینها را لعن و نفرین یاد کند رضا و فتوی بقتل او میدهند و این بنابر آنست
که اگر نفی اسلام این جماعت کنند منافات با اصل مذهب و ملت ایشان خواهد داشت که آن ثابت شدن خلافت
وامامت است در مذهب ایشان بر بیعت و اجماع اگرچه یک کس باشد و هر یک از معاویه و یزید و مروان
را بودم در روز اول امارتشان زیاده از انانکه عمر و عثمان بیعت کردن از جهت آنکه در روز اول با ابوبکر
چهار کس باعتقاد اهل خلافت زیاده بیعت نکردند و آن دو دیگر مثل ان 3 در روز اول امارت معاویه
و یزید و مروان کل اهل شام بیعت کردند و اگر اینها امام باشند لازم آید که اینها نیز امام باشند و لهذا معاویه
را کاهی خال المؤمنین و کاهی کاتب وحی و از صحابه کبار میشمارند و از برای یزید نیز فضایل چند می شمارند
و او را ابن خال میدانند چنانچه حکیم سنائی اشاره بان کرده شعر آنکه این خال یزدان که یزید نیز هم دادار
بر تو کوید یزید پیرمست عمرو عاص پلید بیرهن است هرکه او عمرو عاص باشد و یزید پلید کرد مبیر
مستحق عذاب و نفرین است بیره و بدفعال و بدرمنیست لعنت داد که را کس یاد کرد او را کند بر نیکی یاد
و در فوق که از مکابره و عناد و بحث لا یعنی عاجز و عاطل آیند میگویند ایشان مجتهد بودند و خطا کردند
بلکه ثواب خواهند داشت و دیگر مسائل و فتاوی آن کروه ضاله را از این قرار قیاس باید کرد و در کتاب

الحق امده که زمخشری در تفسیر خود و امام فخر رازی و بشر بن عبد الله الواسطی در کتب خود روایت نموده اند که
در صفین از لشکر معاویه یهودی بمیدان آمد بجای رجز سوره عم یتساءلون میخواند مولای مؤمنان بمبارزت
او بیرون آمد و گفت یا اخ العرب میدانی که نبأ عظیم کیست گفت نه آنحضرت فرمود که والله منم در خلافت من
اختلاف نمودند حقا که زود بود که بدانند در وقت نزع که خلاف نموده اند و ان زود بود که بدانند در روز
قیامت و صحرای محشر بطلان عقیده خود را و منکر و نکیر نیز از امامت من از ایشان سؤال خواهند کرد و چون
آن عبارت شافی این کلام را از آنحضرت استماع نمود گفت تا امروز تفسیر این آیه را نشنیده بودم امروز از ان
اعتقاد فاسد در گذشتم و تو بر نمودم یا امیر المؤمنین التقصیر منی در گذر و آن عاقبت محمود بخدمت مولای
مؤمنان آمد و در ان جنگ بدرجه شهادت رسید و مدت جنگ و جدال حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با معاویه بر نزول
هاویه بیجده ماه کشید و لشکر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نود هزار کس بودند و عسکر نکبت اثر معاویه چهار
صد هزار کس و در ان مدت هفتاد هزار کس کشته شده بودند بیست هزار کس از لشکر مولای مؤمنان بدرجه شهادت
فایز شده بودند و پنجاه هزار از عسکر نکبت اثر بیشتر و منافقان هاویه را منزل و ماوی ساخته بودند و در شبی
که مشهور است بلیلة الهریر سی و شش هزار کس از طرفین کشته شده بودند و در ان شب مالک اشتر مشرف بر فتح
شده بود که عمرو عاص ملعون مکر کرده مصحفها بر سر نیزها کردند و چون لشکر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
از ادیدند دوازده هزار کس از ان لشکر جدا شده بخدمت آنحضرت آمده گفتند که قوم معاویه ما را بکتاب
خدا میخوانند و ما کر مالک اشتر دست از محاربه و مجادله بکشد والا تراکرفته بدست دشمن میدهیم نا چار
آنحضرت مالک را از جنگ باز کردانید و قرار بحکمین دادند و مولوی اشاره باین نموده شعر مصحف و
سالوس او با ورمکن خویش با او هم سر هم رنگ مکن سوی حوضت آورد بهر وضو واندر اندازد تو را در قعر جو
و بین عمرو عاص در حکمین چنان مکری با ابوموسی اشعری زد که قبل از این ذکر ان شده و دوم باره که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام در تهیه جدال و قتال معاویه افتاد بضربت ابن ملجم مرادی شربت شهادت چشید و در
کتاب عقد الدرر از عمار یاسر روایت در حدیثی کرده که آن طولی دارد خلاصه آن آنکه روزی بجماعه نزد
امیر المؤمنین علیه السلام آمدند و یکی از ان دو کس بمحاکمه آنحضرت راضی نشد و بدعای آنحضرت بصورت سگ
شد و از بدعای او بصورت اصلی معاودت نمود من با آنحضرت گفتم ای مولای من هرگاه تو را خدای تعالی
چنین قدرت و منزلتی عنایت فرموده ترا در جنگ معاویه چه احتیاج بلشکر و عسکر است امام علیه السلام
فرمود ای عمار حق تعالی مرا فرموده که جهاد کنم با کفار و قاسطین و مارقین و بجا آوردم کار خواهم دار که

این دست کوتاه خود را در بیابان دور و دراز و بزخم بسینه معاویه در شام و بکیم شار ربایده و اهل آنجا
قادرم پس آنحضرت دست مبارک دراز کرد و باز پس کشید و در دست آنحضرت موی بسیار بود از شارب
معاویه و بعد از مدتی خبر بما رسید که در همان روزی که امام علیه السلام دست مبارک را از کوفه بجانب شام
دراز کرده بود معاویه را بر بالای تخت افتاده از هوش رفت و چون بهوش آمد موی بسیار از شارب او
کنده شده بود و نیز در ان کتاب در حدیثی که آن طولی دارد از جابر بن عبد الله الانصاری روایت
کرده که بعد از انکه یکی از اهل نفاق بدعای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مسخ کردید گفتیم یا امیر المؤمنین هرگاه
ترا در درگاه الهی این قرب و منزلت است و پسر هند خود نزد حکم ها با تو جرب میکند دفع او بکن
پس آنحضرت دست مبارک را دراز بجانب هوا نمود پس دیدیم معاویه را در دست مبارک آنحضرت و فرمود
لیبت اعلمونه که تماشا بجا است و بعد از ان فرمود که ما بندکان مقرب خداییم سفت نمیکیریم که گفت
وباو حق تعالی تحمل میکنیم پس معاویه را بکانش کذاشت و آنملعون غایب شد از نظر ما و بعد از مدتی خبر بما
رسید که معاویه را در شام اندر وی تختش ربوده و بعد از ساعتی باز آوردند و از هوش رفته بود و چون
بهوش آمد گفت بخدا قسم که کوفت مرا علی بن ابی طالب بدست خود در ان ساعت و عجب بلاهوی است
حکایت در مجلسی که جنگ صفین روی نموده و ان محاربه و مقاتله امتداد یهم رسانید شبی در مجلس معاویه
ذکر اوصاف و مناقب مولای مؤمنان علیه السلام در میان آمد و هر یک از ایشان و متابعان آن ملعون
که فی الجمله معرفتی بشرف و بزرگی آنحضرت داشتند شمه از فضایل و مناقب آن سرور بیان نمودند تا

ومناقب جمیله

انکه نوبت بعمرو عاص بی اخلاص رسید و بیش زیاده بر دیگران اوصاف حمیده آن حضرت را بیان نمود
و گفت ای معاویه حلم و کرم و مروت سرور مؤمنان بنوعیست که با انکه هر روزه با او محاربه و مقاتله
مینمایم اگر جا بخدمت آنحضرت رویم اصلا و قطعا افعال زشت و اعمال ناخوش ما را اظهار نکرده
آزار و آسیبی با نرسد و متوجه خصومت و عداوت ما نشود و برخیز تا با تو بخدمت او رویم تا بر تو
مروت و حلم و کرم و بزرگی او ظاهر کردد معاویه گفت که هرچه در اوصاف او بیان نمودی از آن کیست
از کمالات و فضایل او و در ان شب آن هر دو منافق اتفاق نموده برقع بر روی خود انداختند که کسی
ایشانرا نشناسد و معرفت بحال ایشان بهم نرساند و بر دو شتر سوار شده روانه لشکر حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام شدند تا بدر خیمه بارگاه آنحضرت رسیدند و از شتران بزیر آمده یکی از خدام بارگاه آنحضرت
عرض نمودند که بخدمت مولای مؤمنان و پیشوای متقیان و اهل جهان رفته معروض دارد که دو اعرابی

امده اند و رخصت بساط بوسی و آمدن مجلس بهشت نشان دارند و ایشانرا حرفی و حکایتیست که در خلوت
باید عرض نمایند چون آن شخص بخدمت آنحضرت آمده مطلب ایشانرا بیان نمود مالک اشتر و جمعی از مولیان
حاضر بودند امیر المؤمنین علیه السلام اهل مجلس را رخصت انصراف نمود و چون مجلس از غیر خالی کردید
معاویه و عمرو عاص داخل خیمه شده برقع از روی برداشتند و بر قدم اشرف افتادند مولای مؤمنان
با ایشان تلطف و مهربانی بسیار نموده ساعتی در ملازمت و خدمت آنحضرت قرار گرفتند و بکردار زشت
خود اقرار و اعتراف نمودند و بعد از ان رخصت انصراف گرفته بعسکر نکبت اثر خود باز کشتند و مالک
مالک اشتر و جمعی از ان اشرف داخل خیمه شدند امیر المؤمنین تبسم نموده بایشان گفت که آیا این دو اعرابی
را شناختید گفتند نه فرمود که معاویه و عمرو عاص بودند چون مالک این سخن را استماع نمود گفت یا
حضرت بدخواه که اینچه کار شکی من مطلع میشدم تا دفع شر آن دو شریر میکردم و مالک اشتر و اصحاب آن
سرور همیشه تاسف و پشیمانی میخوردند که این دو دشمن خدا و رسول بعسکر ما در آیند و بسلامت از دست
ما بیرون روند و آن کان کرم و مروت ایشانرا تسلی میفرمود و میفرمود که از رحمت و مرحمت دور است که
هرگاه خصم اعتماد بکرم و حلم ما کند و بنزد ما آید از ما بایشان ضرری و آزاری رسد شعر هرچه گفتیم در اوصاف
امیر الثقلین همچنان هیچ نگفتیم که صد چندانست و در کتاب کامل بهائی و در کتاب احسن الکبار امده
که معاویه روز جمعه خطبه میخواند با دستمالی از وحدا شد مردم از ان حال متغیر کردیدند که ایجنات
ملعون در چنان مقامی چنین کار شنیع انکار را کرد معاویه بی حیا گفت شکر خدا را که بیرون آمدن
باد را راحت ما کردانید صعصعة بن صوحان گفت راست گفتی ای معاویه بیرون آمدن باد در مزبله
راحت و بر منبر بدعت پس گفت ای اهل شام امیر شما بر منبر برید و نماز شما و نماز او هر با طل کردید
و از مسجد بیرون رفته متوجه مدینه شد شعر خاکسار آن بد کهر کو فرصت حیدر نداشت روسیاه آنکس که
ذلت آل پیغمبر نداشت هرکه چون زلف بتان از خط حیدر سر کشید داد دین بر باد و جز سودای کج در سر
نداشت باب سی و سیم در ذکر فوت معاویه و بجهنم واصل شدن ان عنود و
منزل هاویه و بیان حالات وقت نزع و احتضار ان طاغیه باغیه در روضة الصفا و تاریخ اعثم
کوفی مذکور است که معاویه شبی جهت قضای حاجت بر سر چاه رفت و در انجا نکوبیته بجانب رو ...
زد و مویهای محاسن و روی ریش را یک روی بخشش ریخت و لرزه بر اعضاء او افتاد و بعلت لقوه گرفتار
و مبتلا شده بهزار حیله خود را بجا بکاه رسانید و بیهوش افتاد و در کتاب بضاعة الایمان ذکر

شد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در فلان موضع چاهیست که هر که بر سر آن چاه رود اولا
بلقوه مبتلا شود معاویه جهت امتحان کلام آن صادق القول بر سر آن چاه رفت او را لقوه بهم رسید جزای
بر سر پوشیده بتعجیل بدمشق آمد و در کتاب کاشف الحق آمده که چون اعوان و انصار معویه از کوفت او
مطلع شدند بعیادت و پرسش آنملعون آمدند خراب و رنجورش دیدند که میگریست و چون سبب گریه
از او پرسیدند گفت جزع و فزع من آنست که بسیار کار خیر بود که بران قادر بودم و از شومی هوای نفس
نکردم و دیگر انکه این علت و مرض عارض عضوی از اعضای من شده که از ابو سته گشاده باید
واین بلا و مرض بسبب تعدی و ظلم و جوریست که با علی ابن ابی طالب علیه السلام کردم و حق او را دیده و دانسته
گرفتم و فرمودم که سب آنحضرت نمایند و جگر گوشه محمد مصطفی و نور دیده علی مرتضی حسن مجتبی را بامر و فرمان
من شهید کردند و محبان و دوستان و موالیان وصی مصطفی را بناحق کشتم بنابرین حق سبحانه و تعالی
این مرض و بلا را بر من مستولی و نازل گردانید و این عذاب دنیاست و عقاب و نکال آخرت در عقب آماده
و مهیاست و عقوبت عاجل اینست تا عذاب آجل چه نوع و چه قسم باشد در وقتی که علی مرتضی با من مخاصمه
کند کما قال علی علیه السلام عربیه فویل ثم ویل ثم ویل لمن یأتیه بظلمته وهو خصمی و ویل للذی یشقی شقاها
یرید صلاوتم من غیر جرم فی بیت ای وای بر آن شقی که اندر روز سقاه با من بکین دشمنی بکرد و گاه وز خصلت
ناپسند و افعال تباه دشمن شود م زکینه بجرم گناه و من این همه محنتها و بلاها را بدوستی و محبت
یزید پلید میکشم و علاقه ابوت و فرزندی او باعث این شد و اگر محبت او نبودی بطریق مستقیم موفق
شده از راه راست منحرف نمیگشتم و بدشمنی و عداوت اهل بیت اطهار راضی نمیشدم و اکنون مآل کار
و سرانجام روزگار من باینجا رسید و باین مرتبه کشید که دشمن بر من خندید و دوست گریست و این
مصیبت دنیا سهل و آسانست و از آخرت و قیامت ترسان و هراسانم که بعذاب اله و مکافات گناه
و غضب محمد مصطفی و عداوت علی مرتضی و خصومت سید النسا و دشمنی حسن مجتبی گرفتار خواهم
شد و هرگز از ان ورطه و بلیه نجات و خلاصی نخواهم داشت شعر میکشید از حسرت و غم آه سرد کای بچه
من کردم درین عالم که کرد و باین نوع گفتگوها میکرد و اشک ندامت و حسرت از چشمهای شومش
میریخت تا ازواجه و حواس او را غشی روداده از هوش رفت و چون بهوش آمد اهل و اشراف شام
را طلب نموده بیعت یزید از ایشان بگرفت و اول یار حق بر یزید بیعت نمود و خطاب آنملعون که [illegible]
بود امیر المؤمنین کرد چنانکه گفته اند بیت باغایت فسق مؤمنش میخوانند بر عکس نهند نام زنگی کافور

و روز بروز بیماری و مرض او شدت در میگرفت و هر شب خوابهای پریشان و شوریده میدید و از ان متحیر میشد
و اکثر اوقات هذیان و لاطایل میگفت و هر چند آب میخورد عطش او زیاده میشد و چون بهوش
آمدی باواز بلند میگفت آه با تو مخالفت و منازعت کردم ای علی بن ابیطالب که مرا عقوبت کنی
سزاوارم و اگر عفو نمایی از کرم تو بعید نیست و نام یکی از محبان و شیعیان مولای مؤمنان که کشته
بود بزبان نامبارک جاری ساخته افسوس و پشیمانی میخورد و کردار ناخوش خود را انکار مینمود و میگریست
و نیز دران کتاب از احنف بن قیس روایتست که از امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم که معاویه بر دین اسلام نخواهد
مرد و صلیب در گردن و شکم پر خون بجهنم واصل خواهد شد و این بر دل من مشکل که آیا چگونه خواهد بود پس
بحسب اتفاق بشام رفتم و شنیدم که معاویه مریض و رنجور است بعیادت وی رفتم دیدم که روی بدیوار خوابیده
دست بر سینه او نهادم دستم بچیزی آمد که در زیر آن تخته بود چون تطوق من کرد در گریبان دید گفت من ابو [illegible]
گفتم که بر من ذاتت که از علی بن ابیطالب شنیده ام که معاویه صلیب در گردن خواهد مرد پس گفت ای احنف
چه تعجب داری طبیب حاذق مرا این امر کرده و گفته این بت منست در گردن بیاویز که ترا شفا میدهد چون بگردن
کردم وقتی لقوه من فایده میدهد و بفرموده طبیب هر روز خمر میخوردم و من از انجا برآمده هنوز بخانه خود نرسیده
بودم که آواز مردن معاویه از هر طرف برآمد کما قال علی علیه السلام عربیه انما الدنیا کظل زائل او کضیف بات
لیلة فارتحل او کنوم قد یراه نائم او کبرق لاح فی افق الامل شعر دنیاست بدان سایه در تمثیل یا مهمانی
که آمد و کرد رحیل یا هست چو خواب مرد نائم به قلیل یا برق آل کتاب از فکر علیل و قاضی القضاة نیز
نقل کرده است که معاویه مرد در حالتی که از صنم توقع شفا داشت و مأمون در کتاب خود آورده که از
متقدمین و متأخرین کسی را درین خلافی نیست و همه متفق اند براین که معاویه بت در گردن از دنیا
بیرون رفته و بدار البوار و ماوی ساخت و قال امیر المؤمنین علیه السلام عربیه مضی امس و الایام و الذنب حاصل
وانت بالتقوی عن الحق غافل ففعلک فی الدنیا غرور و حسرة و عیشک فی الدنیا محال و باطل رباعی
ایام گذشت و شد گنه زان حاصل گشتی بهوای نفس از حق غافل از شادی دنیاست غرورت حاصل عیش
تو هر دو جهان محال باطل عربیه تزود من الدنیا فانک راحل و بادر فان الموت لاشک نازل الا انما الدنیا
کمنزل راکب اراح عشیا و هو فی الصبح راحل رباعی برگیر ز دنیا که رحلان زاد سفر سعی بنما که هست مرگت بر سر
دنیاست مقامی که مسافر آنجا آسوده دران شب و سفر کرد سحر و در روضة الصفا و در کتاب احسن الکبار
و دیگر کتب مخالف و موالف مذکور است که از جمله وصایای معاویه با یزید آن بود که عمرو عاص [illegible]

با من بیعت کرده بود و هر چند سعی کردم به بیعت تو راضی نشد و حیله و مکری بخاطرم رسیده
که نوشته آنست که علاج منحصر دران باشد چون از تجهیز و تکفین من فارغ گردی بطریق التماس بعمرو عاص
بگو که پدرم وصیت کرده که شما او را بجان بسپارید و چون از ان مهم فارغ شود و خواهد که از قبر
برآید شمشیر کشیده بگو بمن بیعت کن و الا ترا نیز در پهلوی او میخوابانم اگر بیعت کند فهو المراد و
الا گردنش بزن و کاهلی و تغافل مکن و چون عمرو عاص گول و فریب یزید پلید خورده بگور او رفت و
آنملعون مرده را خوابانید و خواست که برآید یزید شمشیر کشیده گفت با من بیعت کن و الا گردنت
میزنم و در پهلوی او ترا میخوابانم و چون عمرو عاص دید که یزید بجد است رو واپس کرده لگد چند محکم
بر معاویه زده گفت بخدا قسم که ای حرامزاده خوب میدانم که این حیله بخاطر یزید نرسیده تو او را تعلیم
کرده و این تدبیرها و مکرهای تست لعنت خدای بر تو که در مردن هم دست از حیله و مکر بر نمیداری
و لاعلاج دست بدست یزید پلید داده بیعت کرد و از قبر بیرون آمد و بعد از شهادت حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بیست سال معاویه [illegible] هشتاد و یکم [illegible] از مراحل زندگانی را طی نموده و در کتاب
ملتقطات از ابان بشیر النبال روایتست که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که در خلف پدر خود
بر استر سوار بودیم و براهی میرفتیم و استر رم کرد ناگاه نظر ما بمردی افتاد که در گردن او زنجیری بود و یکی
موکل او و گفت [illegible] یا علی بن الحسین مرا آب ده موکل او گفت یا ابن رسول الله آبش مدهید که هرگز سیراب
نگرداند او را خدا تعالی که این معاویه [illegible] است و در کتاب عین الحیوة بااسانید معتبره از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایتست که روزی با پدرم در وادی ضجنان که میانه مکه و مدینه است میرفتیم
ناگاه استر پدرم رم کرد و نظر کردم مرد پیری دیدم که در گردنش زنجیری بود و سر زنجیر در دست مردی بود
و میکشید گفت مرا آب ده [illegible] که زنجیر را داشت گفت آبش مده خدا او را آب ندهد پرسیدم از پدرم که این مرد
مغلول که بود فرمود که معاویه بود و نیز دران کتاب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که با پدرم
براه مکه میرفتیم و هر دو بر شتر سوار بودیم چون بوادی ضجنان رسیدیم شخصی بیرون آمد و در گردنش زنجیری
بود و بر زمین میکشید گفت یا ابا جعفر مرا آب ده خدا ترا آب دهد شخص دیگر از عقبش درآمد و
زنجیرش را کشید و گفت یا ابن رسول الله آبش مدهید خدا او را آب ندهد آنگاه پدرم رو بمن کرد و گفت
این مرد را نشناختی معاویه بود و نیز دران کتاب از یحیی بن ام الطویل منقولست که در خدمت حضرت
علی بن الحسین براه مکه میرفتیم چون بوادی ضجنان رسیدیم [illegible] و حضرت امام علیه السلام

فرمود که معاویه بود و در کتاب فصول الحق از طریق مخالفین روایتست که سید کاینات فرمود که در جهنم
معاویه در صندوق آتشین باشد و کلینی در کتاب کافی روایت نموده است که جبارترین و بدترین
خلق سرکش بودند که بدترین بلاها و محنتها که فاش شدند اول ابوسفیان بود که دشمن حضرت رسول
بود و معاویه طاغیه سیم یزید پلید و در کتاب فصول الحق مسطور است که از بنی امیه کسی نبود که بمیرد
که صورت او مسخ نگردد یعنی حربا [illegible] سر بنی گویند چنانچه دران کتاب آمده که یکی از محبان
عبد الملک مروان روایت کند که چون عبد الملک مرد و خواستیم که او را غسل دهیم دیدیم که وزغی شد
و در سوراخ دیواری رفت و بغیر از [illegible] پنج کس دیگر بودیم که شاهد این صورت بودیم و حیران شدیم که
چکنیم که کسی نداند آخر چوبی که بقدر بالای او بود آوردیم و کفن در او پوشانیدیم و صایع کرده او را در
قبر نهادیم که کسی ندانست و هشام برادر سوگند خورد که هر کس از شما افشای این سر نماید سر او را از تن
جدا نمایم و بعد از موت هشام اظهار آن محرمان نمودیم بیت اعدای ترا دهد خداوند مرگی که از آن [illegible]

باب سی و چهارم

در ذکر مجملی از کردار ناخوش یزید بن معاویه علیهما اللعنة و العذاب و
الهاویه و مقالات مناسب این باب حضرت امام حسین علیه السلام را بفرموده او شهید کردند و بجز ان ظلم
و ستم از و باهل بیت رسول الله رسید از ابتدای آفرینش دنیا تا انتهای آن بهیچ طایفه و قبیله نرسیده
و نخواهد رسید و چون در اکثر کتب فریقین ذکر این واقعه هایله بتفصیل ذکر شده و بگوش اکثر شیعه
اثنی عشریه رسیده لهذا از طول کلام اعراض نموده بعضی از روایات متفرقه از کتب اصحاب مناسب این
باب ذکر مینماید که شاید بعضی از انها بگوش صاحبان هوش نرسیده باشد از حضرت امام زین العابدین
روایتست که چون از مدینه برآمدیم تا بکربلا رسیدیم در هیچ منزلی فرود نیامدیم و رحلت نکردیم که حضرت
امام حسین علیه السلام یحیی بن زکریا را یاد نکرد و روزی در منزلی آنحضرت فرمود که از وقایع و حوادث دنیا هیچ
حقیرتر نزد الله تعالی از ان نبود و مکروه نبود که سر یحیی را بهدیه بنزد یاغی ای فرستادند و در کتاب ملتقطات
آمده که چون حضرت امام حسین علیه السلام بزمین کربلا نزول نمودند و صفوف قتال و جدال آراسته شد
ملائکه بقصد نصرت و یاری بخدمت آنحضرت آمدند امام علیه السلام ایشانرا رخصت حرب نداد و ان فرشتگان
تا حال نزد قبر مبارک آنحضرت مجاورند و گریه میکنند و انتظار ظهور قائم آل محمد میکشند که نصرت آنحضرت
نمایند و با اعداء الله مقاتله کنند و دران روز جمعی از جن بخدمت شاه شهدا آمدند و طلب اذن خواستند
که نصرت آنحضرت نمایند و با آن دشمنان مقاتله کنند ایشانرا نیز اذن نداد و فرمود که شما قادرید

به قتل و هلاک امیر دودان و ایشان شمار ابی بیستند و در کتاب تحفة الابرار از سدی روایتست و در تفسیر
این کریمه فما بکت علیهم السماء گفته یعنی پس بگریست بر ایشان جماعت آسمان راوی گوید چون کشته شد
حضرت امام حسین علیه السلام گریست بر او آسمان و گریه آسمان سرخی اوست و روایتست که سرخی گرد آسمان
بهم میرسد که آنرا شفق گویند قبل از واقعه یحیی علی نبینا و علیه السلام نبود و در آن وقت بهم رسید و بعد
از مدتی برطرف شد باز در حادثه شهدای کربلا پیدا شد بیت این سرخی شفق که بر این چرخ بیوفاست
هر شام عکس خون شهیدان کربلاست و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که قاتل یحیی بن زکریا
و قاتل حسین بن علی علیهم السلام هر دو از زنا بهم رسیده بودند و آسمان سرخ نشد الا از برای این دو مظلوم
و این سرخی تا قیامت باقی خواهد بود و در کتاب تحفة الابرار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که فرمود ما بکت السماء علی احد الا علی یحیی بن زکریا و الحسین بن علی و حمرتها بکاؤها یعنی هرگز آسمان بر
کسی نگریسته است مگر بر یحیی بن زکریا و حسین بن علی علیهما السلام و گریه آسمان سرخی است که پیدا ظاهر میشود
و در کتاب فتوحات القدس ذکر شده که در روز قتل آنحضرت از آسمان خون بارید و در بیت المقدس
هیچ سنگی برنداشتند مگر که در زیر آن سنگ خون تازه یافتند و چند روز آسمان در نظرها چون خون
می‌نمود و در کتاب عیون اخبار الرضا از ریان بن شبیب روایتست که حضرت سلطان علی بن موسی
الرضا علیه التحیة و الثناء فرمودند که ای ابن شبیب بدرستیکه جدم حسین را شهید کردند آسمان خون بارید
و ریگ خاک سرخ گردید و در کتاب فتوحات القدس مذکور است که در دریای روم در کوهی صورت ترنجیست(?)
از سنگ تراشیده و هر سال در روز عاشورا از دو چشم آن شراب روان میشود و تا شب میرود و جمع
در حوالی آن جمع میشوند و تعزیت اهل بیت میدارند و از آن آب میخورند و آنرا تبرک و استشفا از آن آب
برداشته به منازل خود میبرند بیت کوه از حسرت آن تشنه لبان میگرید بحر از غیرت آن حسرت دلان میجوشد
آه از آن سنگ دل بیخبر تیره درون که ز حسرت نگسلد آه و ز غم نخروشد و نیز در آن کتاب در حدیث
کرد که آن طولدار آمده که بعد از شهادت شاه شهیدان آن ملاعین خواستند که اسب بر سینه بی کینه
آنحضرت برانند در آن اثنا از دامن صحرا شیری پدید آمد و در نزدیک بدن مبارک آنحضرت برپای
باستاد و چون آن ملاعین این بدیدند عمر نحس گفت این فتنه است نزدیک وی مروید که شما را هلاک کند
پس ایشان از آن گشتن برگشتند روایتست که در حرب که حسنین علیهما السلام همراه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
میبودند اگر آنحضرت حرب میداد و میفرمود که من بحرب کردن سزاوارترم و اصحاب را وصیت میکرد

کربلیها

که اینها فرزندان رسول الله اند مگذارید که متوجه حرب شوند که نسل رسول منقطع شود و آخر کار
بانجا رسید که رسید و در مجموعة الحدایق آمده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روزی خطاب بحضرت
امام حسین علیه السلام نموده فرمود عربیه کانی بنفسی و اعقابها و بالکربلاء و محرابها فخضب منها الا...
خضاب العروس باثوابها رباعی گویا که بنفس خویش و اولاد کرام در جوف کهم بکربلا کرده مقام گلگون
کرده بخون محاسن بتمام چون رنگ عروس از لباس گلفام و در کتاب عقاب الاعمال ابن بابویه قمی
رحمه الله از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که آنحضرت فرمود که در دوزخ منزلیست که سزاوار آن مکان
نیست هیچکس از مردمان مگر کشنده حسین بن علی و یحیی بن زکریا علیهم السلام و از حضرت امام جعفر صادق ع
مرویست که زیارت حضرت امام حسین علیه السلام واجبست بر هر که اقرار بامامت او داشته باشد و از حضرت
امام موسی کاظم علیه السلام روایتست که هر که زیارت قبر امام حسین علیه السلام بکند و عارف باشد بحق وی بیامرزد
خدای تعالی گناهان گذشته و آینده او را و نیز از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایتست که آنحضرت فرمودند
ای شیعیان ما بروید بزیارت حسین بن علی علیهما السلام و محفوظ میدارد حق تعالی زوار آنحضرت را از هدم
و غرق و حرق و اکل سبع و زیارت آنحضرت واجبست بر هر که اقرار و اعتراف داشته باشد بامامت آنحضرت
علیه السلام بیت کردم ز دیده پای سوی مشهد حسین هست این سفر بمذهب عشاق فرض عین و ثواب زیارت
آنحضرت از حد و حصر افزونست و در اکثر کتب مذکور اللهم ارزقنا حج بیتک الحرام و زیارة قبر نبیک
و وصی نبیک و ابنته و سبطیه و باقی الائمة المعصومین علیهم السلام فی هذا العام و فی کل عام و از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام مرویست که یکبار زیارت نزد آنحضرت با حجی و یکبار با عمره برابر است و تربت آنحضرت
شفاست از هر مرض و درد و در این باب احادیث بسیار در طریق ائمه اطهار در کتب محبان و شیعیان
حیدر کرار وارد است و از خواص تربت آنحضرت است که چون از آن تسبیح سازند بهر یکی از آن که بگردانند
و ذکر حق تعالی کنند چهل حسنه از برای آن شخص نوشته میشود و اگر در دست داشته میگردانیده باشند
ذکر کردن را فراموش کنند بهر دانه که بگردانند از برای او حسنه نوشته میشود و در کتاب ذکری از امام جعفر علیه السلام
مرویست که هر کس بر خاک امام حسین علیه السلام سجده کند از سجده گاه تا زمین هفتم نورانی شود و تربت
آنحضرت در سفر و حضر امانست از هر خوف و ترسی و تجربه رسیده که چون در دریا طوفان پدید آید و
کشتی را بیم غرق شدن باشد قدری از تربت آنحضرت بدریا افکنند طوفان برطرف گردد و در اخبار آمده
که هر که در زمین کربلا مدفون شود از حساب روز قیامت فارغست و بیحساب به بهشت میرود و نیز از آن

زمین کربلا با هر که در آن مدفون است روز قیامت برداشته ببهشت میبرند رباعی هر تن که
بخاک کربلا زار افتد ما را که بکربلا رخش سو کار افتد که تخم بدان خاک رسد پاک شود مانند
سنگی که در غال زر افتد و در خبر است که روز قیامت زمین کربلا همچو غربال میشود و دشمنان
و مبغضان اهل بیت نبوت و رسالت را از خود دور میکند و محبان و موالیان را با خود به بهشت
میبرد ملا ضمیری بغدادی فرماید رباعی آسوده کربلا بهر حال که هست کز خاک شود بهشت منزل تا
بر غربال سحرایش بسازند میگردانند تن از شرف دست بدست و از خواص و اصحاب حسین علیه السلام
مرویست که ما هرگز آنحضرت را با نخی شاد ندیده بودیم که در کربلا میدیدیم چنانچه محقق رومی
نموده شعر مولانا گوید است کو نزد من ای تا دو آخی شش بگیرم تنگ تنگ من از وی بیابم جاودان
او از من دلقی ستاند رنگ رنگ در کتاب مجالس المؤمنین مسطور است که حبیب بن مظاهر الاسدی در آن
که در صحرای کربلا در خدمت شاه شهدا بصد گونه کرب و بلا گرفتار بود روزی با یکی از یاران
خود مزاح میکرد برادر حصین الهمدانی با او گفت که ای برادر امروز نه روز خنده است و مزاح کردن
است حبیب گفت پس کدام روز سزاوارتر بسرور و خوشحالی از این تواند بود که در قدم مبارک حضرت
امام حسین علیه السلام با این اشقیا مجاهده میکنیم تا شهید میشویم و در بهشت عنبر سرشت با حور العین
معانقه و هم آغوشی میکنیم شعر خاک قدم دوست شدم نیست کلاهی این عیش که امروز مرا در قدم اوست
و در آن روز عدد کشتگان که آنحضرت بدست خود بدوزخ فرستاده بود بچهار هزار کس رسیده
بود و هر که آبی بخورد یاد آنحضرت کند و بر قاتلان آنحضرت لعن و نفرین کند آنکس را ثواب عظیم
خواهد بود چنانچه از داود بن کثیر رقی روایتست که بودم نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آنحضرت
آب خورد و بعد از آن اشک از چشمهای مبارک روان نمود و فرمود که هر که آب خورد و یاد حضرت
امام حسین علیه السلام کند و لعن بر قاتلان او نماید بنویسد خدای تعالی از برای آنکس صد هزار حسنه و محو کند
از نامه اعمال او صد هزار سیئه و بلند سازد از برای او صد هزار درجه و مثل آنست که آزاد کرده باشد
صد هزار بنده و محشور گرداند خدای تعالی او را در روز قیامت در حالتیکه روی او سفید و درخشنده باشد
شعر حق تعالی به بهشت آورد تا بکوثر دوزخ لعن یزید حکایت چون واقعه کربلا به یزید پلید بی انجاظ
رسید که بکفاره قتل حضرت امام حسین علیه السلام آب انبار و ... بسازد که مردم از آن آب خورند و به این
سبب تخفیفی در عذاب او شود و امید آن داشت که حق تعالی از تقصیرات او بگذرد و حضرت رسول

صدا...

رسول صلی الله علیه و آله شفاعت او کند فنعم ما قیل عربیه اترجو معشر قتلت حسینا شفاعة جده یوم
الحساب فلا والله لیس لهم شفیع و هم یوم القیمة فی العذاب و قد قتلوا الحسین بحکم جور فخالف حکمهم
حکم الکتاب و چون آب انبار باتمام رسید و بیزید آب کردند اول بار فرشته آمده از آن حوض آب خورده
لعنت بر یزید کرد بنوعیکه جمیع اهل شام و آنکه بودند آن ندای غیبی را شنیدند و هر که بعد از آن آب
میخورد لعنت بر یزید میکرد و هر گاه مرد و زن پلید آب میخورد بی اختیار لعن بر خود میکرد و از سلاطین آب
انبار فایده که باو رسید این بود که هر که آب میخورد او را بلعنت و دوری و حرمان و مهجوری از رحمت
و مغفرت خدا یاد کرد شعر آب چه جا شیر بعد لعن یزید بر گلوی کسی گوارا نیست در کتاب بحر الکبار آمده
که از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدند که امام حسین علیه السلام تشنه شهید شد آنحضرت فرمود که چطور تشنه
باشد و حال آنکه حق تعالی چهار ملک از کبار ملائکه نزد وی فرستاد و گفت که خدا و رسول او اسلام
میرسانند که اگر میخواهی دنیا و هر چه در اوست بتو دهیم و ترا بر اعدا نصرت دهیم یا اگر جوار ما
خواهی امام فرمود که من جوار خدا و رسول میخواهم که آن رفیع اعلاست پس ملکی شربتی آب بوی دادند بخورد
و بوی گفتند که بعد از این هرگز تشنه نشوی و رفتند و نیز در آن کتاب از آن حضرت روایت
کرد فرمود ملکی نزد امام حسین علیه السلام آمد در وقتیکه اصحاب امام علیه السلام از تشنگی شکایت میکردند
پس گفت یا ابن رسول الله خدای تعالی ترا سلام میرساند که هر حاجتی که داری بخواه تا اجابت کنم امام حسین
علیه السلام فرمود که خدایا تو عالم الاسراری و ترا معلوم است که اصحاب من از بی آبی شکایت میکنند
حق سبحانه و تعالی وحی بملک کرد که بحسین بگو که با انگشت در زمین خطی کشد امام علیه السلام با انگشت مبارک
در زمین خطی کشید در حال نهری ظاهر شد سفیدتر از شیر و شیرینتر از عسل و او و اصحاب او از او
خوردند ملک گفت ای حسین این آب خاص از آن شماست در آخرت و این حوض محتوم است که
خداش نسل الفرات و در کتاب فتوحات القدس آمده که در وقتیکه شاه شهدا در کربلا بعطش
و تشنگی مبتلا بود درویشی کاسه چوبین خود را پر آب کرده بخدمت آنحضرت آورد امام علیه السلام کاسه
را از دست درویش بگرفت و آب را بزمین ریخت و گفت ای درویش آب بر ما محظورست نگاه کن
چون درویش نظر کرد جویهای آب روان دید امام حسین علیه السلام کاسه درویش را پر کرده بوی داد
اندر بکفها تا ماجا هر آید شده بود و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود من بکی علی الحسین
او تباکی وجبت له الجنة یعنی هر که بر حسین علیه السلام بگرید یا آنکه خود را بگریه دارد بهشت بر او واجب میشود

شعر مؤلفه هر که گریه بهر اولاد رسول در بهشت او را بود زوج بتول و در امالی آمده که مخفی در خدمت امام
ناطق جعفر صادق علیه السلام شعری در مرثیه امام حسین علیه السلام خواند آنحضرت گریست و فرمود که هر که شعری
بخواند که از مراثی آنحضرت باشد و جمعی را بگریه درآورد و اگر همه یک کس باشد البته او را بهشت واجب میشود
پس خوشا حال محتشم کاشی که هم خود به بهشت میرود و هم چندین هزار کس را از پی خود به بهشت میبرد
شعر زاندوه آن ماتم جان گسل روان کرده از دیدها خون دل و در کتاب فتوحات القدس آمده که یکی از
ثقات گوید که با مردی از قبیله طی میگفتم که با رسیده است که شما نوحه خوانان را بر امام حسین کشته اید
گفت آری هیچ اولادی را از آن قبیله نیست مگر که ترا از این معنی خبر دهم گفتم من دوست میدارم که از
تو بشنوم آنچه خود از ایشان شنیدی گفت من از ایشان شنیدم که میگفت عربیه مسح الرسول جبینه فله
بریق فی الخدود ابواه من علیا قریش وجده خیر الجدود و در عیون اخبار الرضا مذکور است که دعبل
خزاعی روایت کرده که چون پدرم را وفات حاضر آمد زبانش بسته شد و رویش سیاه گشت من از این
واقعه ترسیدم و او را دفن کردم شبانه پدر را در خواب دیدم با روی سفید و جامه نیکو گفتم ای پدر حق
سبحانه و تعالی با تو چه کرد گفت مرا چون دیدی سیاهی روی و گنگی زبان من از برای آن بود که خمر میخوردم
و چون مرا در قبر درآوردند همچنان با روی سیاه و زبان گنگ بودم که سید کائنات حاضر شد و گفت بخوان
آن مرثیه که در حق شهیدان اهل بیت من گفته من بر خواندم عربیه لا اضحک الله سن الدهر ان ضحکت وآل احمد
مظلومون قد قهروا و تا آخر این ابیات بخواندم و حضرت رسول میگریست چون تمام کردم فرمود که
نیکو گفته و مرا شفاعت کرد و این جامه رسول خدا است که در بر دارم و در کتاب لوامع الانوار از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که آنحضرت فرمود که کلیمه زن یزید پلید چون بر کردار زشت شوهر بد اختر
خود مطلع شد سر آن سرور شهدا را از یزید بستد و بگلاب و مشک معطر گردانید و تا یک هفته بمراسم
تعزیت و نوحه و زاری با کنیزان خود مشغول بود و در آن اثنا یزید پلید گوسفند بریان نموده جهت
کلیمه فرستاد قبول نکرد و گفت من در تعزیت امام نه در عروسی و شیخ آذری در مرثیه آنحضرت فرموده شعر
سوراخ میشود دل ما چون گل حسین هر جا که ذکر واقعه کربلا رود که خلق را غذای جگر با اولیا و ماتم که ماتم معامله
با انبیا رود و بعد از اتمام ایام عزا و ماتم با کنیزکان خود از خانه بیرون آمدند که آواز پای ایشان را کسی
نشنید و اثری از ایشان ظاهر نشد که بکجا رفتند و در دوستی اهل بیت مصطفی و حب کوثر علی مرتضی باعث
نجات و خلاص آن زن شد از صحبت آن پلید و در روز جزا او را بهشت جاودان روزی خواهد گردید

و در کتاب

و در کتاب احسن الکبار آمده که کلیمه زن یزید سر امام حسین علیه السلام را برداشته بمشک و گلاب بشست آن شب
حضرت فاطمه علیها السلام را بخواب دید که عذرها از او میخواست و از ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین
مرویست که هر کس را در خاطر بگذرد که کاشکی من در آن روز در کربلا بودمی تا در پیش امام حسین علیه السلام
فدا کردمی ثواب او مثل ثواب کسی باشد که با آنحضرت شهید شده باشد حکایت عمرو لیث روزی عرض
لشکر خود را میدید مقرر داشت که هر امیری و سرداری که هزار بود مکمل و مسلح برو عرضه کنند
با یک یک همه چون از عرض لشکر فارغ شد سیصد و بیست گرز طلا به برداران داده بود در وقتی که عدد
و شماره لشکر خود را باین مرتبه دید خود را از اسب انداخته سر بسجده نهاد و روی بخاک میمالید و گریه میکرد
و بعد از مدت مدیدی که سر از سجده برداشت ندیمی از ندما که در حضرت او دلیر و گستاخ بود
گفتن و هزل بانده داشت پیش آمد گفت ای ملک کسی که این لشکر و حشم باشد کارها ساخته و مهمات پرداخته
باید که بخندد و بخنداند نه آنکه بگرید و بگریاند شعر این نه وقت گریه و فریادت است وقت شادی و مبارک
بادت است و جای گریه و زاری و سبب این اندوه و پریشانی چه تواند بود عمرو لیث گفت چون دیدم
که عدد لشکر و حشم من بصد و بیست هزار رسید واقعه هایله کربلا بخاطرم رسید و حسرت بردم و آرزو کردم که
کاشکی آن روز با این لشکر در آن صحرا بودم تا دمار از آن کفار فجار بر می آوردم یا من نیز جان فدا میکردم
تا موجب علو درجات من میشد شعر شهیدان جنتم که میبین که ایشان بهر زخمی که اینجا یافتند ایجاد رحمت
مرهم دارند اگر رفتند با درد و الم زین عالم ناخوش بدار الخلد بی درد و الم خوش عالمی دارند و چون
عمرو لیث را وفات رسید در خوابش دیدند تاج مکلل بسر و کمر مرصع و حوران بهشت پیش و غلمان در جیب
و راست از وی پرسیدند که مرتبه و منزلت و این شان و شوکت از چه یافتی گفت خدای تبارک و تعالی
جل شانه دشمنان مرا از من خوشنود گردانید و گناهان مرا ببخشید که در آن روز عرض لشکر کرده
بودم و نیت معاونت کرده بشاه کربلا در آن روز بخاطر گذرانیده بودم در این روز دستگیر و
فریاد رس من شد و در کتاب روضة الشهدا آمده که شیخ سهیل بن عبدالله فرمود که در روز عاشورا
میگریستم و با خود میگفتم چرا آن روز حاضر نبودم که در پیش شاه شهدا جان بر افشانمی و امروز باری قطره چند
از چشم خود بریزم شبانه حضرت رسول را در واقعه دیدم که مرا گفت که ای سهیل بجلال حضرت ذوالجلال
که یک قطره آب دیده تو در مصیبت فرزند دلبند من ضایع نخواهد بود و بدان که هر که امروز گرید فردا
ترا چندان ثواب دهند که محاسبان تخته خاک و مستوفیان دفتر خانه افلاک از تعیین حصر و تحویل آن

بیرون نتوانند آمد شعر یاد حسین علی که یکی کز آن که پر سیه شود آب روی هر آن نامه کو خطا آنشد سیاه
برون آب کردن توان شست و شوی در تاریخ نگارستان آمده که اول کسی که رسم ماتم داشتن و نوحه کردن
جهت امام حسین علیه السلام در میان مردم بنیاد نهاد معز الدوله دیلمی است که شیعه اثنی عشری بود بیت تا
سعادت ابدی رهبر او شد و هیچ مذهب اثنی عشری را و در شهور سنه خمس و ثلثین و ثلثمائه مستکفی عباسی
تمام مهم امام را بمعز الدوله که بقبض اختیار او داد و حسب الامر معز الدوله در ابواب مساجد دار السلام بغداد
این کلمات را رقم کردند لعن الله معاویة بن ابی سفیان و من غصب فاطمة علیها السلام فدکا و من منع ان یدفن الحسن ع
عند قبر جده و من نفی اباذر الغفاری و من اخرج العباس من الشوری و بجای این عبارت ظاهر است که مراد
از غصب فاطمه علیها السلام فدکا اشارت بظلم ابابکر و عمر است که بجبر و تعدی فدک را از حضرت سیدة النسا گرفتند
واما عبارت و من منع ان یدفن الحسن عند قبر جده اشاره بعایشه و مروان است که منع نمودند جنازه حضرت امام حسن ع
را که بزیارت روضه سید المرسلین ببرند و آنحضرت را در آن روضه مبارکه مدفون سازند و عبارت من نفی
ابی ذر الغفاری اشاره بطغیان و عصیان عثمانست که ابی ذر را از مدینه اخراج نمود و عبارت من اخرج
العباس من الشوری اشاره ببدعت عمر است که در وقت انتقال بسرای آخرت خلافت را بشوری قرار داده و عباس عم
رسول را داخل نگردانید و متعصبان و ناصبیان بغداد آغاز سفاهت کرده در تحقیر این کلمات راجع
میکردند تا حسب الصلاح طرفین اسم معاویه را بحال خود گذاشته بدل آن کلمات دیگر این عبارت را نوشتند
لعن الله الظالمین لآل محمد بیت الهی روح شان شاد از آن باد که ایشانرا بلعنت میکنند یاد و در تاریخ ابن
کثیر شامی مذکور است که در محرم سنه اثنین و ستین و ثلثمائه در بغداد نزاعی واقع شد در میان اهل سنت
و طایفه شیعه بسبب آنکه اهل سنت از روی تعصب و جهل زنی را عایشه نام کردند و او را بر شتری سوار ساختند
و یکی از مردان خود را زبیر نام کردند و دیگری را طلحه و با جمعی بسیار بر سر محله باب الکرخ بغداد که مسکن شیعه بود
رفتند و گفتند که ما اصحاب جملیم و از برای خون عثمان با اصحاب علی بن ابیطالب مقاتله میکنیم و خلق بسیار
از طرفین کشته شدند شیعیان باب الکرخ غالب آمدند عایشه و طلحه و زبیر مجعول را با اصحابشان منهزم ساختند
حکایت یکی از ناصبیان بی دین بود شمعان ابن الطاهرین حاکم موصل بود و زن او نیز ناصبیه و مبغض اهل
بیت بود و ایشانرا پسری نبود بمقتضای عقیده شوم خود نذر کرده بودند که اگر حق تعالی ایشانرا پسری روزی
کند بشکرانه آن او را بر آن دارند که همیشه زائران حضرت امام حسین علیه السلام را آزار کند و جمعی که
آیند و عبور ایشان بموصل واقع میشد قتل نماید و پس از آن مدتی حق تعالی ایشانرا پسری داد و او را جمال

الدین نام کردند و چون بحد بلوغ رسید مادر و پدر او را از آن نذر او آگاه ساختند جمال الدین بموجب امر
در عقب جماعتی که از جانب جبل عامل و شام بطرف کربلای معلی میرفتند روان شد و از موصل عبور نمودند رفت چون
بمنزل مسیب که نزدیک کربلاست رسید و بغبار آن زمین مشام او در آمد و دید که زوار از آب فرات عبور نمودند
هم آنجا توقف نمود تا وقت معاودت ایشانرا بقتل آورد و چون در منزل مسیب بخواب رفت دید که قیامت قایم
شد و با آتش دوزخ امر شد که او را بجهنم در کشد آتش نزدیک او آمد و او حایل بود خطاب حق با آتش شد که چرا او را اخذ
نمیکنی آتش در جواب گفت که غبار کربلا بر وی نشسته است و در اندرون او جا کرده که او را نتوانستم
من در و تصرف توانم کرد لاجرم بهشت او مبادرت نمودند و ملایکه الهی غبار کربلا تمامی از و دور کردند
و بر آتش یغند رو تصرف نکرد مالک با آتش خطاب و عتاب کرد که این ناصبی را دریاب از آتش همان جواب شنید
و از هول عتاب مالک جمال الدین از خواب بیدار شد و از عقیده نصب و بغض خاندان نبوت برگشت و شیعه
اثنی عشری گردید و بکربلای معلی رفته مجاور آن آستان ملایک پاسبان شد و چون طبع او قدرت تمام بشعر
داشت بمدح اهل بیت علیهم السلام اشتغال مینمود و قصاید بسیار در مدح و منقبت حضرت امیر المؤمنین
و اولاد طیبین آنحضرت گفته و در کتاب مجالس المؤمنین یکی از قصاید او مذکور است و در کتاب فتوحات
القدس آمده که متوکل فرمود که آب روان کنند بقبر مبارک امام حسین علیه السلام تا خراب شود چون آب روان کردند دید
در دور مشهد مقدس آنحضرت بایستاد و بلند برآمد و بمشهد مقدس آنحضرت داخل نشد و از اینجا حائر حسین
میگویند و در کتاب تبصرة العوام مذکور است که این قضیه در سال دویست و سی و شش از هجرت واقع شد
و در آن روز زلزله ظاهر شد در جمله روی زمین و از صعوبت آن زلزله در شهر ری چهل و پنج هزار کس
هلاک شدند و در کتاب احسن الکبار آمده که چون یزید سر نوبت مدینه را غارت کردند و شش هزار
کس را در مدینه بکشتند بنحوی که خون بقبر مبارک حضرت رسول رسید و آن اشقیا مکه را محاصره کردند و منجنیق بر کعبه
ساختند و خانه کعبه را خراب کردند و شمشیر بر روی نهاده و قتل و غارت میکردند
و در کتاب ذخیرة العقبی ترجمه منهاج الکرامه مذکور است که یزید پلید سر متولی غارت مدینه
کردند و اهل از اسیری بردند و هفتصد کس از اعیان ابطال قریش و مهاجر و انصار بقتل آوردند و ده هزار
کس دیگر از آزادگان و بندگان و بردگان که موصوف بشهرت بودند کشتند تا آنکه خون بروضه مقدسه حضرت رسول
صلی الله علیه و آله رسید و تمام روضه و مسجد پر خون گشت و خانه کعبه را بمنجنیق خراب و ویران کرده بسوختند
و در کتاب بضاعة الایمان ذکر شده که یزید پلید امر بهدم کعبه معظمه و غارت مدینه طیبه نمود و بعد از

بیت هر که دولت قرین او گردید میکند صبح و شام لعن یزید — باب سی و پنجم

در ذکر فوت یزید و بجهنم واصل شدن آن پلید و در چگونگی فوت او روایات مختلفه بنظر رسیده بعضی
از انها را بسمع موالیان و محبان میرساند در کتب تواریخ و سیر مذکور است که بعد از شهادت حضرت
امام حسین علیه السلام باندک زمانی یزید پلید بکردار زشت خود گرفتار شده بدرک الاسفل شتافت
و تمام ایام سلطنت او بچهار سال نرسید و عمر او زیاده از سی و هفت سال نبود و بعد از واقعه هایله
کربلا از هر جانب جمعی بر یزید بیرون آمده جنگ و جدال با سپاه نکبت شعار او داشتند از غم و اندوه
بیمار شد و علتها و مرضهای گوناگون بروی پدید آمد و اطبا از معالجه کوفت او عاجز آمدند و هر چند
آب میخورد عطش او زیاده میشد و پیوسته گفتی العطش العطش و سر و شکمش آماس کردی و اندامش سیاه
شدی و هر دم میگفت این مارها را از من دور سازید و میگفت آه آه چه آتش است که در دل منست
وای چه حالتست که مرا روی نموده گویا مار و کژدم در شکم منست و او میگریست و مدتی در آن رنج بود
تا روزی طبیب یهودی بر سر بالین او آوردند طبیب چون مشاهده حال او نمود بعد از لحظه خیاط
را از درون آن سل جهنمی بیرون کشید دید که دم چند ران جگر چسبیده است طبیب متحیر شده گفت راست
بگو که چه کرده که باین عذاب گرفتار شدی و من در کتب خود مطالعه کرده ام که این مرض بکسی مستولی نشود
مگر کشنده فرزند رسول آخر الزمان باشد و اگر غلط نکنم تو آن کسی و چون یزید بجز اقرار گفتن
چاره نداشت حقیقت حالات را باو گفت طبیب … که لعنت خدای بر تو باد که از برای دو روزه
دنیا فرزند پیغمبر خود را بقتل رسانیدی نه دنیا داری و نه آخرت و آن طبیب یهودی از پیش یزید بیرون
آمد و بشرف اسلام مشرف شد و هر روز خوف و مرض یزید زیاده میشد و خود در درد هان آن ملعون
افتاد و میگفت اینجا جمعی که شمشیرها برهنه در دست دارند از من دور کنید تا روزی که از خوف
و هراس از فراش خود بر جسته روی بگریز نهاد و در زندان چوبه بالا رفته و آن ایجا مستراحی که محاذی
آن بود بیفتاد و هر چند آن مستراح را بهم زدند که جثه کثیف آن نجس را پیدا کنند میسر نشد و سر کل
شیء یرجع الی اصله ظهور کرد و آن مستراح فرو شد و در آن مستراح را بگل برآوردند و هنوز در
دمشق نشانه از آن هست و در بعضی روایات آمده که در آن رنج و بیماری در بدر بجهنم شتافت
چنانچه در روضة الصفا مذکور است که بعد از انقراض خلافت بنی امیه خلفای بنی عباس قبر معاویه
و یزید را شکافتند در قبر معاویه بغیر از خاک سیاه چیزی نیافتند و در قبر یزید مشتی خاکستری دیدند

بیان جگر ریسمان خیاط بسته ابدا جمع نموده بکیران را در دست زنت و گفت این را فرو و چون یزید پلید خیاط را بلع نموده

عربیه ویل لمن شفعاؤه خصماؤه والصور فی نشر الخلایق ینفخ لا بد ان ترد القیمة فاطم وقمیصها
بدم الحسین ملطخ و در بعضی نسخ مسطور است که یزید پلید در شکارگاهی از پی آهوی می دوانید
در ان صحرا گم شد و آهو از نظرش غایب شد و ان ملعون بصورت سگی مسخ گردید و تا روز قیامت در ان بیابان
بان صورت و هیئت از پی آب میگردد و هم که باب … رسید و در مختار نامه ذکر شده که چون ان
ملعون در شکارگاه از نظر لشکر و عسکرش گم و ناپدید گردید هر چند تفحص و تجسس نمودند از و نشان
و اثری نیافتند ناگاه آوازی شنیدند که یا اتباع الشیاطین چه طلبید که خدای تعالی یزید پلید را
در وادی از وادیهای دوزخ گرفتار کرده است که هرگز خلاص نیابد و چون این خبر از جانب ملک
اکبر بعسکر نکبت اثر یزید پلید رسید نالان و خاک بر سر کنان بدمشق برگشتند و در تاریخ حبیب
السیر باین نحو ذکر شده که یزید روزی بشرب خمر اقدام نموده و در وقتی که مست و بی شعور بود بر خواست
و آغاز رقص کرد و در ان اثنا بیفتاد و فرق سرش بزمین خورد تا درک الاسفل جهنم جا قرار و آرام
نگرفت بیت هر که نفس و لای حق نجید میکند تا بحشر لعن یزید — باب سی و ششم

در ذکر مجملی از احوال ضلالت مآل قاتلان حضرت امام حسین علیه السلام در لوامع الانوار و دیگر کتب ذکر
شده که آن گروه گمراهی که در صحرای کربلا در لشکر عمر سعد بجیا بودند همه ایشان در دنیا ببلایه مبتلا شدند
و هیچکدام سال بسر نبردند خواه مقاتله و محاربه نمودند و خواه سیاهی سپاه نکبت اثر یزید پلید بودند
و در کتاب روضة الواعظین ذکر شده که حضرت امام حسین علیه السلام امر فرمود که در عقب خیمها و سوتها
خندقی بکنند و پر آتش سازند که مخالفین نتوانند در محل محاربه از عقب در آمده بر سر خیمها بریزند
و کار بر اصحاب آنحضرت دشوار گردد ابن ابی جویرة المزنی از لشکر عمر سعد بیرون آمد چون آن خندق
آتش را بدید دست بهم زد و گفت ای حسین و اصحاب حسین بشارت باد که باتش رسید میخواهید که
خود را با آتش رسید آنحضرت فرمود اللهم اذقه عذاب النار فی الدنیا آن ملعون او را بر داشته آورد
و در آن خندق آتش انداخت تا سوخت و پیش از اصحاب خود بجهنم شتافت و نیز در ان کتاب آمده
که در ان روز تمیم بن حصین الفزاری از لشکر عمر سعد بیرون آمده گفت ای حسین و اصحاب حسین
آیا می بینید آب فرات را که موج میزند و شکم ماهی … و الله از ان نمی چشید تا بمیرید تشنه
غریب مرگ … حضرت امام حسین علیه السلام فرمود هذا و ابوه من اهل النار اللهم اقتله عطشا
فی هذا الیوم پس او را عطش گرفت و از اسب بزیر آمد که آب خورد اسب او را بلگد کوفت و چندان که

بروز که تشنه بجهنم رسید و نیز در ان کتاب آمده که در ان روز محمد بن اشعث بن قیس الکندی
با آنحضرت زبان درازی نمود آنحضرت او را دعای بد نمود آن ملعون از لشکر از برای قضای حاجت
بیرون رفت در الحال عقربی عورت او را گزید و او عورت برهنه بجهنم واصل شد و در کتاب
لوامع الانوار ذکر شده که بعد از قتل حضرت امام حسین علیه السلام اخنس حضرمی علیه اللعنه پیراهن شاه
شهدا را در پوشید عقل از او زایل گشت و برص بهم رسانید و نیز چند از شتران بارکش آنحضرت را
گرفته کشتند و طعام پختند گوشت و آتش همچو حنظل تلخ بود و هیچیک از اغلاعین اوان نتوانستند
خوردند هر کاران چشیدند برص و بلاهای … مبتلا شدند و بارها و فرشهای که غارت کرده بودند مثل
خاکستر شده بود و بر تنها سنگ ریزه سفید گردیده بود و در ان روز هیچ سنگ از زمین بر نداشتند
الا انکه خون تازه در زیر آن سنگ یافتند و هر بوی خوشی که از مجوبان سراپرده آنحضرت بتاراج
برده بودند بزنان خود دادند و هر زنی که از آن استعمال کرد برص بهم رسانید و در کتاب فتوحات
القدس آمده که شمر ذی الجوشن علیه اللعنه مقداری اندوخته از میان اموال آنحضرت برده بود بعضی
از آن بدختر خود داد و دختر وی آنرا بزرگری داد تا از برای او زیوری سازد چون زرگر زر را با آتش برد
در میان آتش هبا و ناچیز شد چون شمر از این خبر زرگر را طلبید و باقی زر را بوی داد که این را در حضور
من در آتش نه چون زرگر آنرا در آتش نهاد آن زر ناچیز شد و در کنز الوایب آمده که بعد از شهادت امام
حسین علیه السلام جابر بن یزید از سر آنحضرت عمامه برداشت و بر سر نهاد در الحال عقل از او زایل گشت و در
فتوحات القدس روایتست که بعد از شهادت آنحضرت چون حضرمی قمیص آنحضرت را از بدن مبارک
برکشید و بپوشید مبروص شد و در آن قمیص صد و هفتاد و سه سوراخ شمردند که از اثر زخمها و جراحتها بود
و گفته اند قمیص آنحضرت را عبدالرحمن بن حصین بپوشید مبروص گشت موی سر و محاسن او فرو ریخته
شهره عالمیان شد و نیز در ان کتاب ذکر شده که اسود بن حنظله شمشیر آنحضرت را برگرفت علت
جذام بر او پدید آمد و چندی بعد جمیع اعضای وی افتاد و ساقط گشت و مالک بن بشیر جوشن آنحضرت
را برگرفت از عقل عاری گشت و هذیان میگفت و هر دم با وی هزل و مسخره میکردند و سنگ بر وی
میزدند عاقبت … سنگی بروی زد که بدان ضرب مغزش پریشان شد و بجهنم شتافت بیت
هر که تیغ ستم کشیده بروی فلکش هم بدان برید گلو و در اکثر کتب مسطور است که بعد از واقعه کربلا
سنان بن انس بفرموده عمر سعد سر مبارک حضرت شاه شهیدان را بکوفه بنزد عبیدالله بن زیاد آورد و چون

آن کافر بی دین سر انور و در اسر پیش ابن زیاد بی بنیاد لعنه الله نهاد چشم احسان و جایزه داشت
این شعر را انشا نمود عربیه املا رکابی فضة و ذهبا انا قتلت الملک المحجبا قتلت خیر الناس اما و ابا
و خیرهم اذ ینسبون نسبا یعنی پر کن رکاب مرا از طلا و نقره بجائیه این عمل عظیم که … که بهترین
خلق خدا و کسی که پدر او و مادر او بهترین پدرها و مادرهای اهل عالم است کشته ام پس ابن زیاد با او گفت
تو که میدانستی که بهترین مردمانست از جهت پدر و مادر چرا بقتل اش اقدام میکردی و او را کردن بزنید
کردن زنید و روانه جهنمش ساخت و گفت عن قریب من نیز از عقب تو می آیم و در بعضی روایات آمده که
سنان بن انس را مختار بقتل رسانید و املا رکابی فضة و ذهبا انشای بشر بن مالک است که در وقتی که گروه
گمراه نزدیک دمشق رسیدند شمر ملعون سر امام حسین علیه السلام را بشر بن مالک داد و نزد یزید فرستاد و چون
نزد یزید پلید رسید سر شاه شهیدان را پیش تخت آن ملعون بود و این شعر را بر وجه اندیزید آن نحس در خشم
شد و گفت که میدانستی که امام حسین علیه السلام بدین صفات موصوفست چرا او را کشتی انگاه او را فرمود
بقتل رسانیدند و در بعضی کتب مذکور است که این حکایت و قتل بشر بن مالک در مجلس ابن زیاد واقع
شد دیگر از ان جماعت گمراه شمر ذی الجوشن علیه اللعنه است بعد از واقعه کربلا باندک وقتی بفرموده مختار
بقتلش رسانیدند که تا در درک الاسفل جهنم جا قرار و آرام نگرفت روایتست که دندان شمر مثل دندان
سگ از دهن بیرون آمده بود و بر سینه او داغ برص بود چنانچه که در وقتی که آن ملعون بر سینه شاه شهدا
نشسته بود و اراده قتل آنحضرت داشت آنحضرت چون مشاهده دندان و سینه پر کینه آن …
ضلالت و شقاوت نمود فرمود که قاتل من تو یی زیرا که شبانه در واقعه جدم محمد مصطفی را دیدم که فرمود
که قاتل تو باین شکل باشد بیت بوقت قتلش از هر ذره آوازی می آید که نفرین خالق بر شمر و بر انصار و اعوانش
دیگر از دشمنان اهل بیت عبیدالله بن زیاد است که سپه سالار لشکر یزید پلید بود و بفرموده آن سگ
حرامزاده حضرت امام حسین علیه السلام شهید کردند چون سر ان سرور شهیدان را نزد آن ملعون آوردند
آن سر مبارک را بر داشت که ملاحظه نماید در ان اثنا قطره خون از سر ابا عبدالله الحسین علیه السلام بر ران
او چکید از جامه و پوست و گوشت و استخوان او گذشت و بر زمین فرو رفت و در ان موضع جراحتی
بهم رسید که از شدت درد و الم نه روز آرام داشت و نه شب قرار بر بستر عفونت بهم رسانید که هیچکس
را تاب شنیدن آن نبود ناچار همیشه نافه مشکی با خود میداشت که حضار مجلس آن ملعون از بوی او … نشوند
و فایده نیز در ان مترتب نشد و بوی عفونت را اهل مجلس او میشنیدند و تا زنده بود بان درد و الم

وعقوبت کرفتار وبعذاب بود وابرهیم بن مالک اشتر بفرموده مختار فرستاد و در رود سالم قاضی زاده که رود
مذکور است که عبید الله بن زیاد با صد هزار سوار و پیاده بجانب کوفه می آمدند تمام ایشان بدست ابرهیم
کشته شدند چنانچه صد و سی نفر از زنان و فرزندان و اهل خانه آن ملعون بود که بدست ابرهیم تمامی بقتل
آمدند و در مجالس المؤمنین آمده که عسکر ظفر قرین مختار در آن روز ابن زیاد را با هفتاد هزار کس از مخالفان
بقتل رسانیدند و در کشف الغمه مسطور است که چون سر او و ابدان را مانده آوردند و بر زمین کذاشتند
ماری پیدا شده بتعجیل آمده بمنخر آن لعین رفت بعد از ساعتی برآمد و رفت و بعد از ظهر باز معاودت نموده
و باز بکذشته و آمد باز دیدم بدستور سابق آمده ... که استاد از احد و تعبیه کرده
بود ... بوطن خود واجب نمود و در کتاب عقاب الاعمال بدین طریق آمده که مار بمنخر عبید الله بن
زیاد در رفت و بعد از آنکه بیرون آمد بمنخر دیگر آن ملعون در رفت بیت عمرو عاص و یزید ابن زیاد همچو
قوم ثمود و صالح و عاد و یکی دیگر از آن جماعت کمراه نابکار عمر بن سعد است که بفرموده ابن زیاد سردار
لشکر اهل ضلال و نفاق کشته آب بر روی شاه شهدا بسته بامید حکومت ری آنحضرت را شهید کرد و بمراد
خود نرسید و در وقتی که ابن زیاد ملعون عمر سعد را تکلیف سرداری کرد متحیر و حکومت ری نمود عمر
در آن تردد خاطر که نجوات قتل شاه شهدا میبود و نه دل از حکومت ملک ری میکند این اشعار را انشا
نمود عربیه فَوَاللهِ مَا أَدْرِي وَإِنِّي لَصَادِقٌ أُفَكِّرُ فِي أَمْرِي عَلَى خَطَرَيْنِ أَأَتْرُكُ مُلْكَ الرَّيِّ وَالرَّيُّ مُنْيَتِي أَمْ أَرْجِعُ
مَأْثُومًا بِقَتْلِ حُسَيْنٍ وَفِي قَتْلِهِ النَّارُ الَّتِي لَيْسَ دُونَهَا حِجَابٌ وَلِي بِالرَّيِّ قُرَّةُ عَيْنِي وَتَوَلِّيَتِي بِالرَّيِّ مُلْكٌ مُعَجَّلٌ وَمَا
عَاقِلٌ بَاعَ الْوُجُودَ بِدَيْنٍ نظم کشته و تتمه بس از حادثه دهر دو کار که این هر دو بنظرم بجدای کوی نیست این یکی
تولیت و سلطنت ملک ری است وان دیگر اثم و عقاب و خطر قتل حسین قتل او موجب نار است و مرا طاقت آن
نیست دلیل نزد هست مرا قره عین آتش قتل حسین نسیه و ری دولت نقد هیچ عاقل ندهد دولت موجود
بدین و از اصبغ بن نباته روایت است که روزی در خدمت مولای مؤمنان و پیشوای اهل ایمان امیر المؤمنین
علیه السلام بودیم و آنحضرت خطبه میکرد و مردم را پند و نصیحت میفرمود و میگفت سؤال کنید از من پیش از آنکه
مرا نیابید بخدا قسم که سؤال نکنید از من از خبر گذشته و خواهد آمد مگر آنکه آگاه سازم شما را بآن پس برخاست
سعد بن وقاص و گفت یا امیر المؤمنین خبر ده مرا که چند موی در سر و ریش منست پس آنحضرت فرمود که سؤال کردی
مرا از این سؤال تو خبر داده بود دوست در سر و ریش تو موی مگر آنکه در بیخ آن شیطانی نشسته و در خانه تو
کلبی است که قاتل حسین پسر من باشد و عمر سعد در آن وقت در پیش سعد حاضر بود و در کاشف الغمه آمده که عمر سعد

ابن زیاد در کوفه بعقوبت تمام سر او جدا کرده ... سر او را بکوفه نزد مختار ...

قبل از واقعه هایله کربلا هر که عمر سعد را میدید میگفت هذا قاتل حسین بن علی یعنی این لعین کشنده حسین
بن علی است تا آنکه روزی بخدمت حضرت امام حسین علیه السلام آمد گفت ای ابن سفیهان ز کمان آنست که من قاتل تو
خواهم بود آنحضرت تبسم نموده فرمود ای جماعتی که این گفتگوها را میکنند سفیه نیستند اموری که بظهور خواهد
رسید بزبان ایشان جاری میشود ولیکن تو ای پسر سعد یقین بدان که بعد از من گندم عراق بسیر نخواهی
کرد و روز بکذشته بعد از من نخواهد بود مگر اندکی بیت کریم که روزگار دق را میر ری کند اجل ... عمر تو
طی کند آخر چنان شد که باندک فرصت مختار پیدا شده سر آن ملعون را از تن جدا کرده در حالتی که او سیاه شده
و اماس کرده و کرم در او افتاده و جثه پلیدش را بر کهن سال سوختند و آرزوی حکومت ری در خاطرش باند
و با آن مراد نرسید و در بعضی روایات آمده که آن شقی بصورت سگی مسخ شده در آن میان ری انجا آب میکردد
و هر که باب نمیرسد تا محلی که از حمیم جهنم سیراب کردد بیت ای که بسته بجوی ریگ اولاد رسول صحبت
آخر ز خداوند جهان شرم بود هیچ اندیشه نکردی ز رسول ثقلین که بیچ حرمت ایشان چه وصیت فرمود
آمادامش که کند فاطمه از دست تو داد مصطفی بر تو غضبناک و علی خشم آلود و یکی دیگر از آن گروه روسیاه
حرملة بن کاهل الاسدی است و آن لعین بود که سر شاه شهدا را بدمشق میبرد و در آن راه شماتتها کرده بود
و بدادبها نموده در امالی شیخ طوسی و در کشف الغمه مذکور است که سهال بن عمر کوفی از کوفه متوجه زیارت
حرمین زادهما الله شرفا شده در مدینه طیبه بخدمت امام زین العابدین علیه السلام مشرف شد آنحضرت خبر مختار
پرسید گفت بر مسند حکومت متمکن است و هر روز جمعی از دشمنان شما را بقتل میرساند فرمود که حرملة بن کاهل
الاسدی زنده است گفت بلی امام علیه السلام فرمود که اللهم اذقه حر الحدید اللهم اذقه حر النار یعنی خدایا او را
تیزی آهن و تیزی آتش بچشان راوی گوید که چون بجائی کوفه رسیدم در بیرون شهر دیدم که مختار و سواران ایستاده اند
و جمعی کثیر در حضورش قرار دارند و چنان مینمایند که انتظاری دارد من پیش سلام کردم و بایستادم ناگاه
دیدم که حرملة پلید را دست و گردن بسته آوردند شعف و شادی پیدا نموده گفت الحمد لله که حق تعالی او را بتو
مسلط کردانید و فرمود که تا پشته های نی آورده آتش عظیم افروختند و آن لعین را ... کرده در آتش
انداختند من چون آن از امام علیه السلام شنیده بودم تبسم نمودم مختار را نظر بمن افتاد و جهت تبسم را پرسید گفتم که در
مدینه بخدمت امام علیه السلام رسیدم و چنین فرمود و الحال هنوز بشهر داخل نشده ام این امر غریب را مشاهده نمودم
و کلام آنحضرت بخاطرم رسید تبسم کردم مختار از این سخن از اسب فرود آمده دو رکعت نماز گذارده سجده شکر
بجای آورد و مدتی مدید روی بخاک میمالید و میگریست و بعد از آن سوار شده در حضورش روان شدیم

و چون راهش بر در خانه من بود التماس کردم که ساعتی مهمان من شود گفت در آن وقت که تو این سخن را نقل کردی
چون هنوز چیزی نخورده بودم بشکرانه آنکه امام علیه السلام یاد من کرده و آنچه از حق تعالی طلبیده از من بظهور رسیده
نیت روزه کردم و امروز صایمم و اکنون دعوت تو را اجابت میکردم حق تعالی اجرای خیر دهاد که این مژده بمن
رسانیدی و بخانه تشریف برد و دیگران از آن طبقه ضاله کمراه روسیاه خولی اصبحی و قیس بن اشعث و چندین هزار
از امثال آن ملاعین بفرموده مختار بجزای کردار زشت خود رسیدند و هر یک را بعقوبتی که موافق آن عقوبت
باشد بقتل رسانیدند و در تاریخ روضة الصفا و مختارنامه بتفصیل احوال قاتلان حضرت امام حسین
علیه السلام و کشتن هر یک از آن نابکاران بنحوی که خاطر دوستان و محبان خاندان نبوت و رسالت خواهد ذکر شده
اگر کسی ذوق مطالعه یا دمار آن جماعت استشفای خاطر داشته باشد بان کتابها رجوع نماید و علامه
طاب ثراه مختار را از جمله مقبولان شمرده و از محبان اهل بیت نام برده و در کتاب مجالس المؤمنین
بطریق اهل بیت طیبین احادیث بسیار در نیکویی اعتقاد مختار مذکور است و در قتل دشمنان خاندان
مساعی جمیله مبذول داشته چنانکه ابو المؤید خوارزمی گوید که مختار چهل و هشت هزار و پانصد و شصت
و دو کس از دشمنان و مبغضان حیدر کرار را بقتل رسانید و نیز قاضی میر حسین میبدی در شرح دیوان
و تصوف از تفسیر امام حسن عسکری نقل نموده که عدد آن جماعتی که در دست مختار کشته شدند هشتاد هزار
و کسری رسیده و در مجالس المؤمنین مسطور است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود سَيُقْتَلُ وَلَدِي
الْحُسَيْنُ وَسَيَخْرُجُ غُلَامٌ مِنْ ثَقِيفٍ وَيَقْتُلُ مِنَ الَّذِينَ ظَلَمُوا ثَلَاثَمِائَةٍ وَثَلَاثَةً وَثَمَانِينَ أَلْفَ رَجُلٍ هُوَ الْمُخْتَارُ بْنُ
أَبِي عُبَيْدَةَ الثَّقَفِيُّ یعنی زود باشد که فرزندم حسین را بستم و ظلم بکشند و بیرون آید که پسری از قبیله
ثقیف هم رسد و بکشد از آن جماعتی که بر او ظلم کرده باشند یا بکشتن او راضی بوده سیصد و هشتاد و سه
هزار مرد و او مختار بن ابی عبیده ثقفی است و در کتاب کاشف الحق ذکر شده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
جمعی را که مختار را بد یاد میکردند منع فرمود و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بر وی رحمت فرستاد و حضرت
امام زین العابدین علیه السلام او را بدعای خیر یاد نمود و در کتاب فتوحات القدس آمده که جبرئیل امین از جانب
رب العالمین بسید المرسلین پیغام رسانید که یا محمد بجهت قتل یحیی بن زکریا هفتاد هزار کس را کشتم و از برای
قتل فرزند تو حسین دو باره هفتاد هزار کس را خواهم کشت و در صحیفه رضویه نقل شده که کشنده امام حسین
علیه السلام در تابوتیست از آتش دست و پای او بسلاسل آتشین مقید و عقوبات او افزون از همه و در کتاب
ذخیرة العقبی ترجمه منهاج الکرامه روایت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که کشنده حسین بن

علی علیهما السلام در تابوتی باشد از آتش و بر او باشد نصف عذاب اهل دنیا و دستها و پاهای او را بسته بزنجیرهای
آتشین تا با این کیفیت سرنگون او را بقعر جهنم اندازند و تعفن او ... که تا اهل دوزخ پناه بخدای تعالی
برند از شدت آن و تن و جاوید در آتش دوزخ باشد و انواع عقوبات را چشد و چون پوست ناپاک او
سوخته کردد حق تعالی پوست تازه دیگر بر او کشد ... دوزخیان چشد و هر که شریک در قتل
آنحضرت باشد با این صفت در دوزخ همیشه معذب و معاقب است و نیز در آن کتاب از حضرت رسول روایت
کرده که در دوزخ خشم خدای تعالی و خشم من بر کسی که خون اهل بیت و عترت من بریزد و آزار رساند بمن و با آنکه عترت
را بر بجا آورد و در صحیفه رضویه ذکر شده که حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام بعد از فوت برادرش هرون طلب فرمود
هرون از خدای تعالی نمود حق تعالی بدو وحی فرستاد که اگر از من اولین و آخرین میطلبی دعا تو را اجابت کنم
و هر را نه مگر قاتل حسین بن علی را که من خود انتقام حسین از قاتل او خواهم بیت کسی که با بیجان خون
بریزد چنان افتد که هرگز برنخیزد و در کتاب عیون اخبار الرضا جزئی ایراد نموده مضمونش آنست که مهدی
آل محمد صلی الله علیه و آله ذریه قاتل حسین علیه السلام را بقتل خواهد رسانید پس هنوز انتقام این خون بلند است
تا ظهور حضرت صاحب الزمان علیه صلوات الله الملک المنان روایت است که بعد از واقعه هایله حضرت امام
حسین علیه السلام شهادت در مدینه آوازی می شنیدند و صاحب آن آواز را نمیدیدند که باواز بلند این اشعار را میخواند
عربیه أَيُّهَا الْقَاتِلُونَ جَهْلًا حُسَيْنًا أَبْشِرُوا بِالْعَذَابِ وَالتَّنْكِيلِ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاءِ يَدْعُو عَلَيْكُمْ مِنْ نَبِيٍّ وَمُرْسَلٍ
وَقَتِيلٍ قَدْ لُعِنْتُمْ عَلَى لِسَانِ ابْنِ دَاوُدَ وَمُوسَى وَصَاحِبِ الْإِنْجِيلِ و بصحت رسیده است که هر کس که قاتل
حضرت امام حسین علیه السلام و آنکه وی که بشهادت آنحضرت راضی بودند و شماتت نمودند از دنیا بیرون نرفت
مگر آنکه پیش از نزول فضیحت شد و رسوا گشت بقتل یا ببلایی دیگر چنانکه در کتاب لوامع الانوار از
ابو رجاء عطاردی روایت که مرا همسایه بود از بنی جهیم که آن لعین دشمن اهل بیت بود چون خبر شهادت
حضرت امام حسین علیه السلام شنید ... باز گفت که لایق بحال خود بود هنوز آن ملعون سخن را تمام نگفته
بود که از آسمان ... نازل شد و ... سوخته آن ملعون را بجهنم رسانید و نیز در آن کتاب از یعقوب
بن سلیمان روایت کرده که شبی با قومی حکایت میگوییم که هر کس بود از آن جماعت که در کربلا امام حسین علیه السلام
محاربه و مقاتله نمودند مگر در همان سال بعقوبت و بلایی گرفتار شدند پیری از اهل مجلس گفت من در میان
آن جماعت بودم و مرا چیزی نشد ناگاه چراغی که میسوخت تاریک شد آن پیر لعین برخاست تا آن چراغ را
روشن کند آتش در انگشت او گرفت و انگشت را بدهان برد که با آب دهن فرو نشاند آتش در دهن و ریش افتاد

از خانه بیرون رفت خود را بحوض آب انداخت آتش تمام روی آب را گرفت و جسد پلیدش در میان آب بآتش
غضب الهی سوخته گردید که اصلا ازو اثری باقی نماند **بیت** همچو فرعون شوم کرد لعین کشته از ماء و آتش
در آتش

باب سی و هفتم

در ذکر بعضی از دشمنان و مبغضان امیر المؤمنین علیه السلام علی سبیل
الاجمال یکی از ایشان عبد الله بن زبیر بن عوام است که از پیروی و متابعت پدر با آنحضرت خروج
نمود ملعون ترین و سخت ترین بعداوت اهل بیت علیهم السلام بود و مادر عبد الله اسماء بنت ابی بکر
بود و عداوت ائمه اطهار باو میراث از پدر و مادر و خاله خود عایشه رسیده بود و در کتاب لوامع الانوار
آمده که عبد الله بن زبیر چهل جمعه در مکه معظمه خطبه خواند که صلوات بحضرت رسول نفرستاد تا مردم انکار
منکر او شدند و با او در عداوت در آمدند دیگر از دشمنان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سعد بن ابی وقاص
قرشی است که از اهل شوری بود بواسطه آنکه بسیاری از مؤمنان در یکی از حروب پدر او را بقتل آورده
بود کین آنحضرت در دل گرفته میل بخلافت عثمان کرد و در زمان خلافت ظاهری حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بیعت با آنحضرت ننمود و در کتاب مجالی مرآت المنجی ذکر شده که سبب عداوت و کینه سعد بن ابی
وقاص با مولای مؤمنان آن بود که آنحضرت عاص بن وایل که از اقربای سعد بود در یکی از حروب بقتل رسانیده بود
دیگر از مبغضان آنحضرت ابو عبیده جراح قرشی است که با عثمان وصلت و خویشی داشت دیگر
عبد الرحمن ابن عوف قرشی بود که کینه و عداوت با آنحضرت اظهار میکرد دیگر سعد بن عاص که از
دشمنان آنحضرت بود و دیگر از دشمنان آنحضرت حکم بن ابی العاص عم عثمان و راس و رئیس منافقان
بود و دیگر ولید بن عقبه بن ابی معیط که برادر مادری عثمان بود که زبان دراز بحضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بود و آنحضرت فرمود که خاموش شو ای فاسق و حق سبحانه این آیه فرستاد افمن کان مؤمنا کمن
کان فاسقا لا یستوون که حکم بفسق آن ملعون و ایمان آنحضرت علیه السلام نمود **مرثیه** فما سیان من هو فی
جحیم یکون شرابه فیها صدیدا و من هو فی الجنان یرد فیها علیه الرزق مغتبطا حمیدا یعنی یکسان
و برابر نباشد آنکه در دوزخ باشد و بوده باشد شراب او زرد آب و ریم یا آنکه در بهشت باشد
و برای او آرند و مهیا سازند در بهشت روزی و نعمتها و حال آنکه او شادان باشد **بیت** دشمن که
زجهل میکشد تیغ خلاف با اهل صفا چرا زند هر دم لاف او ساکن دوزخست و ما اهل بهشت بی لاف
برابری بود عین گزاف دیگر مغیرة بن شعبه که دشمن خدا و رسول و اهل بیت بود و دیگر از دشمنان
آنحضرت زیاد بن ابیه است که پدر مخفی نداشت باین اسم شهرت یافت چنانکه در باب سب ملعون

ذکر شد

ذکر شد و معاویه شوم زیاد میشوم را حاکم کوفه کرد ابید و آن ملعون خرابی بسیار در کوفه کرد و دست بغارت
و قتل شیعیان و محبان مولای مؤمنان علیه السلام بنهایت اهتمام نمود از انجمله هفت نفر از صحابه رسول
الله بودند که بعلت دوستی امیر المؤمنین علیه السلام ایشان را شهید ساخت و نیز آن ملعون او الی بود
هفتاد هزار شیعه را در بین و آن نواحی بقتل رسانید و در کتاب فتوحات القدس از تاریخ احمد بن
اعثم کوفی نقل شده که چون خبر ظلم و ستم زیاد بن ابیه بحضرت امام حسن علیه السلام رسید آنحضرت
زیاد را دعای بد نمود و ورمی در انگشت زیاد پدید آمد و هر روز زیاده میشد تا اماس تمام دست او را
گرفت و او از درد و الم بیقرار بود تا بعد از چند روز در ان زحمت و مرض جهنم را منزل ساخت و اگر کسی
خواهد که تعداد دشمنان آنحضرت نماید کی تواند و احوال احزان مال یعنی ازان منافقان که بعداوت
و دشمنی آنحضرت مشهور و موصوف حسب المقدور در این رساله ذکر شده و تقصیر واقع نشده در این باب
بهمین اکتفا نمود **بیت** فراوان بار لعنت بر کسی باد که بغض و نقض را او ورد یاد

باب سی و هشتم

در ذکر بعضی از احادیث و روایات و حکایات و نکات که در دشمنان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و
مبغضان اهل بیت رسالت و نبوت را عاجلا و آجلا حضرت باری تعالی اسمه بمرضها و عذابهای گوناگون
مبتلا ساخته تا عظة لمن اتعظ و عبرة لاولی الابصار گردند و دیگران پند و نصیحت پذیرفته از دوستی
دشمنان ایشان را از دل بدر کنند و بحر که غلامان و موالیان آنحضرت در آیند که گفته اند **بیت** زنان
نه همین دزد و دغا ابتر است ایشان را بد و دیگران را بد است و هر سیاه دلی و بدبین هیکران علاوه
را شاهده کینه و بغض و عداوت ائمه طاهرین را از دل بدر نکند از مصطفی اگر در دل ان بنا شد که در دنیا
گرفتار بعذاب و بلایا مبتلا شود و در قیامت بعذاب الیم گرفتار خواهد شد و لهذا در قیامت حجت بر ایشان
تمام خواهند نمود که خود اعتراف نمایند که ما قابل صد چندان از این بتریم که همچی را در دنیا دیدیم که گمی
دشمنی و عداوت ائمه هدی بر میان بسته بودند و هر کی اما از ایشان ببلیه و عذابی در دنیا گرفتار شد بند
و ما از سر جهل و عناد برنخواسته بدوستی اهل بیت رسالت خود را بر چشمه حیات ابدی نرسانیدیم چنانچه
مولوی معنوی فرموده **بیت** ای طبیبان ز ایجاد بنده شوید تا عسل و عنبر آگنده شوید و جمیع حیوانات
و وحوش و طیور و سباع و حجر و شجر و نباتات با دشمنان حضرت امیر المؤمنین و اولاد طیبین او دشمن اند
و با ایشان عداوت و خصومت میکنند و با دوستان آنحضرت دوستند از آنجمله در کتاب کاشف الحق
از کتاب روضه بسند صحیح از منقذ بن ابقع اسدی مرویست که گفت شبی در خدمت حضرت امیر المؤمنین

بودم و آن شب نیمه ماه شعبان بود و آنحضرت بر استری سوار بود بجهت راهی میرفت و در اثنای راه در موضعی
فرود آمد خواست که وضو سازد و من استر را نگاه داشتم دیدم که استر گوشها را تیز کرده مضطرب شد و امتناع
از نگاه داشتنش عاجز شدم آنحضرت پرسید که چه میشود گفتم استر را چیزی بنظر آمده که بی تابی میکند نگاه
کرد گفت این سبعی است برب الکعبه پس ذو الفقار را برداشته گامی چند پیش نهاد و فرمود که ای سبع
چون صدای سرور مؤمنان را شنید پیش آمده چون گناهکاران سر در پیش انداخت **بیت** شیر پیش او دوید
دگر بر شد خواجه خود را بان بنده شد و آنحضرت دست مبارک دراز کرده موی گردنش را گرفت فرمود
که تو سید لعنه کرد رسول الله و ابو الاشبال وحیده یعنی قصد استر من کرده شیر بزبان فصیح متکلم شده گفت
یا امیر المؤمنین و یا خیر الوصیین و یا وارث علم النبیین هفت روز است که شکار رویدست من نیفتاده
گرسنگی مرا بی طاقت کرده بود سیاهی شما را از دور دیدم با خود گفتم بروم شاید او را اینجا نصیبی
باشد و شکمی سیر توانم کرد و لیکن حق تعالی بر وحوش و سباع گوشت دوستان و عترت تو
حرام کرده است و بر دشمنان تو و سگانه که سگان شمال دمشق اند تسلط داده آنحضرت دست
بر پشت او میکشید و او زیاده زحرف میزد تا آنکه گفت یا ولی الله الجوع الجوع گرسنگی بمن زور آورده امام علیه السلام
دست بر آورده از جهت او طلب رزق نمود بمقارن ان دیدم که چیزی نزد شیر حاضر آمد بخوردن ان مشغول
شد و چون فارغ شد آنحضرت از و پرسید که پس در اینکار چه میگوئی گفت یا ولی الله مقصد زیارت تو
از مقام خود متوجه حجاز شدم و در انجام ایکوفه نشان دادند این بیابان را طی نمودم بامید پابوس که
شیر خدا و زوج بتول و خاتم اوصیائی **بیت** ختم شد بر تو ولایت چون نبوت بر رسول شیر یزدان ابن عم
مصطفی زوج بتول و الحال رخصت برگشتن میخواهم که عیال و اطفال دارم و از من بی خبرند و چون رخصت
انصراف یافت گفت یا امیر المؤمنین در این شب بلاد شیر میروم که سنان بن وایل شامی که از دشمنان
تو است و در جنگ صفین که بخشم بود حق تعالی او را طعمه من ساخته است که ان کشتن او توشه راه کنم
و تشه ساز متاقوت حرکت داشته باشم و آنحضرت را دعا کرده راهی شد و من متعجب و حیران مانده بودم
آنحضرت از تحیر در من دیده فرمود که ای منقذ از این حال تعجب مکن بدان خدای که دانه برویانید و خلق را
می آفریند که اکثر آنچه از معجزات و کرامات که رسول الله بمن تعلیم کرده ظاهر سازم البته خلق الله بضلالت
می افتند چنانچه شاعری گفته **بیت** اقدام جوانکم عیسی کی کرد در کثرتی ها فتاده گروهی که او خداست
پس آنحضرت متوجه نماز شد و بعد از آنکه فارغ گشته در خدمت ایشان متوجه قادسیه شدم و مؤذن بانگ

نماز صبح میگفت که رسیدیم و غوغای در میان مردم بود که سنان بن وایل شامی را شیری برد و بعد از لحظه
کله سر و ساقهای پا و بعضی از استخوانهای او را آوردند و من آنچه از شیر شنیده بودم از برای ایشان نقل
کردم مردمان رفته خاک قدم آنحضرت را میبوسیدند و بر چهرها میمالیدند و استشفا مینمودند **نظم**
جمله خوبان سرو بر در مینهند جمله اینجا که از خاک ره ماند پس آنحضرت برخاسته خطبه خواند و حمد و ثنا
الهی و نعت حضرت رسالت پناهی بتقدیم رسانیده فرمود که ای مردمان هر که ما را دوست دارد داخل
دوزخ نشود و من قسیم جنت و نارم این جماعت را بطرف راست میفرستم که جنت است و آن دوستان
منند و آن دیگر طایفه را بجانب چپ حکم میکنم که دوزخ است و آنها دشمنان منند و من در روز قیامت
بدوزخ خطاب خواهم کرد که این از من و آن از تو و شیعیان من مثل برق خاطف و رعد عاصف و ریح
و لب دونده از پل صراط خواهند گذشت پس مردمان برخاسته همه یکبار گفتند و الحمد لله الذی فضلک علی
کثیر من خلقه یعنی حمد خدایی را که ترا فضیلت و زیادتی داده است بر بسیاری از خلقان خود **بیت** هرکجا باشد
نشان پای او انجا بچشم خاک بر داریم چندانکه آب آید برون و در کتاب فتوحات القدس نقل کرده است که
امیر المؤمنین علیه السلام بجویرة بن مسهر گفت در وقتی که جویره عازم مزرعه خود شده بود که در این سفر شیری تو
بخواهد خورد ترا و بگو یا ابا الحارث امیر المؤمنین علیه السلام مرا از تو امان داده است میا بمیر ابسلامت بگذر
چون جویره بشیر رسید ما جرا را بیان نمود شیر سر در پیش افکنده روان شد و پنج بار همهمه کرده رفت و چون
جویره بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد آنحضرت پرسید که بشیر چه گفتی گفت آنچه شما فرموده بودید
آنحضرت نیز فرمودند شیر چه گفت گفت همهمه کرد من ندانستم که چه میگوید حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
که شیر پنج همهمه کرد و همه سلام بود که پنج بار سلام من بوصی رسول برسان و در کتاب کاشف الحق از
هروی روایت کرده که گفت صبحی با رسول خدا نماز گذاردیم و بعد از ادای نماز یکی از صحابه آمد گفت یا رسول الله
گذار من بر در خانه فلان شخص افتاد سگی در درون خانه داشت و سر راه من گرفته جامه را درید و ساق مرا مجروح
ساخت و از ادای نماز صبح در خدمت شما محروم شدم روز دیگر شخصی آمد و همان نوع از ان سگ شکوه کرد
و پای مجروح را نمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله متوجه خانه آن شخص شد و با او گفت ترا سگی است عقور
و قتل او واجب است پس آنمرد بدرون خانه رفته سگ را ریسمان در گردن کرده بیرون آورد و چون سگ را چشم
بحضرت رسالت پناه افتاد بزبان در آمده گفت السلام علیک یا رسول الله چه جرم مرا باینجا آورده است
و سبب قتل من چیست حضرت رسول فرمودند که تو فلان و فلان را پای مجروح ساختی و قتل سگ درنده واجب است

ان سلمان بن یزید مضیح گفت یا رسول الله این دو شخص از منافقانند و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را دشمن
میدارند و نسبت علانیه آن حضرت ناسزا میگویند و سب میکنند و ما غیرت دوستی داریم که خونهای
این دو منافق را بریزیم و چون حضرت رسول این کلمات را از آن جوان که سکتی بهتر از منافقان بود شنید
بصلاح بن سعادت شیخ خود کرد او و مشفقانه سلوک نماید و چون صاحب مشاهده این حال نمود گفت یا رسول الله
هر گاه این جوان ایمان بتو و اهل بیت تو دارد من سگی باشم مثل آن منافقان که اقرار برسالت تو و دوستی
اهل بیت تو بیاورم از سر صدق و یقین ایمان آورده تو نیز رفیق او گردید و هر که بحضرت امیر المؤمنین
و ائمه معصومین دشمن باشد از سگ صد بار کمتر است و مکان و ماوای او در وسط سقر بیت ترک کن چون
بالاتفاق و نیز میگویم که کمتر از سگی و در کتاب خوارج مسطور است که جمعی اند شقی از دشمنان ائمه معصومین اراده نمودند
که گفت ... بن زید الاسدی را بسبب دوستی اهل بیت رسالت بکشند و او از ترس پنهان شد و آن ناصبیان
جمعی را بر سر راهها داشته بودند که او را بگیرند حضرت امام محمد باقر علیه السلام باو اشاره نمود که در شب بیرون رود
که آسیبی از ایشان باو نخواهد رسید و چون یکی از خانه بیرون آمد و خواست که بیکی از راهها رود شیری پیش
آمد و او را از رفتن آن راه منع نمود پس گشت متوجه راه دیگر شد باز آن شیر پیش آمد و او را از آن راه منع کرد
و حرکت چند نمود که او را از آن ظاهر شد که از عقب آن شیر باید رفت و کمی از عقب او میرفت تا بمقام امن
رسید و از آن بلا اعدا خلاصی یافت و در کتاب کشف الغمه آمده که در مدینه منوره شخصی نسبت بحضرت امیر المؤمنین
علیه السلام سخنان ناشایسته میگفت اتفاقا روزی شیر خود را بیرون مسجد گذاشته مسجد در آمد و باز گفت اند
و ناشایسته زبان گشاد که در آن اثنا شیر او نیز باندرون مسجد در آمده صاحب خود را در زیر سینه خود مالید
تا او را بقتل رسانید و بجهنم واصل ساخت و در کتاب فتوحات القدس ذکر شده که یکی از شیعیان میگفت که در
استرآباد گذر میکردم پلنگی سر راه بر من گرفت گفتم بحق حق علی از سر راه من دور شو آن سبع از سر راه من دور
شد و بسلامت رفتم و نیز روایتست که مؤمنی با ناصبی در رباط مسیب فرود آمدند و آن ناصبی شروع بناسزا کرد
و نسبت بمولای مؤمنان و اولاد آن حضرت سخنان بی ادبانه میگفت و هر چند آن شیعه او را منع مینمود آن گمراه
ممنوع نمیشد آن مؤمن از گفتار ناخوش آن ملعون ملول شده خاموش شد و ترک جواب آن سفیه مردود نمود
چنانچه مولای مؤمنان فرموده عربیه وَذِی سَفَهٍ یُخَاطِبُنِی بِجَهْلٍ ۔ فَأَکْرَهُ أَنْ أَکُونَ لَهُ مُجِیبًا ۔ یَزِیدُ سَفَاهَةً وَأَزِیدُ
حِلْمًا ۔ کَعُودٍ زَادَهُ الْإِحْرَاقُ طِیبًا ۔ رباعی نادان چو بمن روی برد جهل نمود ۔ عقلم از جواب دوری فرمود
او را بدی خلق مرا حلم افزود ۔ چون آتش سوزنده و بوی خوش عود ۔ و آن حرامزاده بسلامت نمود که خوابی گفتار

ملعون را

ملعون را در کنارش گذارد در آن اثنا شیری از در رباط داخل شده سر آن خارجی را از تن جدا ساخته
از رباط بیرون رفت و همچنین جمعی اند و بر مجهول متوجه زیارت امیر المؤمنین علیه السلام بودند در میان
ایشان یک حنفی مذهب بجایان از مردم هند بود و گاهی نسبت به بزرگوار اولیا و ائمه هدی ناسزا میگفت
شبی در آن اثنای راه شیری بکمین آن حنفی از کمین بیرون آمده یکی از آن جماعت را بوی نموده چون بآن زنده
گوش رسید آن خارجی را بوده در میان پیش کرده داخل بود برده شکم او را که از ناف پاره کرد و آن پیش رو گشت
و از حول او الارکون ساخت و مولوی معنوی مناسب این مقام فرموده شعر الحذا کردنا کهان شیر بسید
مرد را بر بود در بیشه کشید و بعد از آن شیر نزدیک آن جماعت که از دوستان و غلامان اسد الله الغالب
بودند آمده دست و سر را اشاره کرده ایشان را بیش خود طلب نمود آن مؤمنان موحد بدوستی و محبت اهل بیت
رسالت متمسک شده هر یکبار یا علی یا علی گویان از عقب آن سبع روان شدند و چون بمکان قصاص
آن حنفی رسیدند آن شیر اشاره بایشان نمود که نزد جثه کثیف او روند و چون نزدیک شدند تفحص رخوت
او نمودند کلام الله و دینار و درهم چند یافتند آنها را بهم قسمت کردند بصحت و سلامت بنجف اشرف رفتند
و نیز مشهور است که هر گاه بدوستی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شیر را قسم دهند از سر راه بیک جانب میرود
و آزار نمیرساند و یکی بمن رسید چنانچه یکی از غلامان و دوستان آن حضرت جهت این غلام کمترین کار نقل نموده
که از کربلای معلی تنها و بی رفیق بقصد زیارت و عتبه بوسی شاه ولایت منقبت بجانب نجف اشرف روان
شدم در وسط طریق ناگاه نظرم بر شیری افتاد که بر سر راه آمده انتظار شکاری میکشد من شروع بتضرع و
زاری کرده بحق بزرگی و علاوی شاه ولایت پناه او را ان سبع اظهار نمودم نظم و بر آن سرور او قسم دادم
که آزاری بمن نرساند آن حیوان از سر راه من برخاسته بطرف دیگر روان شد بیت رو جبین دار با شیران نشیر
ز لشکر ایشانند با تو همنشین و نیز این ذره بمقدار رو گال پای محبان و زائران حیدر کرار در اول شباب
توفیق زیارت و عتبه بوسی عتبات عالیات و روضات مقدسات یافته چون بذی الکفل رسیدیم در
بیرون حصار فرود آمدیم و چون پاره از شب گذشت شیری نزدیک ما آمد بنحوی که فاصله و دوری زیاده
از پنج و شش ذرع نبود چون بوی محبت و دوستی غلامان و موالیان شاه نجف از مشام او رسید
و نام آن مقتدا و پیشوا را از ما شنید بوی محبت و دوستی را غذای خود ساخته و گشت و ما از چنگال آن
سبع محبت و دوستی سرور مؤمنان علیه السلام ظاهر نجات یافتیم چنانچه عارف نیشابوری فرموده بیت روز جنگ
داد جان من در جهان تا خلاص یابد از شیر زیان باب سی و نهم در بیان بعضی از آنها

رو حیش رد

که بسبب دشمنی حضرت امیر المؤمنین و اولاد طیبین او حق تعالی ایشان را مسخ نموده تغییر خلقت ایشان
کرده از آن جمله در کتاب کاشف الحق ذکر شده که خارجی را با مؤمن خصومت بود بنزد حضرت امیر المؤمنین و
~~اولاد طیبین او حق تعالی ایشان را مسخ نموده تغییر خلقت ایشان کرده از آن جمله در کتاب کاشف الحق ذکر شده~~
که خارجی را با مؤمن خصومت بود بنزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمدند که آن خارجی باواز بلند سخن گفت
آن حضرت فرمود اخسأ یا عدو الله فی الحال آن خارجی بصورت سگ شد و رخت که پوشیده بود بهوا رفت و آن
ملعون دم میجنبانید و چون بخانه خود رفت اهل منزل او چوب کشیده او را از خانه بیرون کردند بار دیگر بخدمت
مولای مؤمنان آمده شروع بدم جنبانیدن کرد آن حضرت دعا فرموده بصورت اول شد رخت از هوا باز پس
آمده پوشید یکی از حضار گفت یا امیر المؤمنین تا نزد الله تعالی این رتبه و منزلت که بمحض تکلم با سیکم که
مخصوص سگ ماست تخصیص بصورت سگ میشود از در جنگ معاویه لشکر چه حاجت و بیار و مدد کاب
چه احتیاج آن حضرت فرمود که حق تعالی بحرمت الکه محبت بسبب کمال تمام کند و دوستان از دشمن جدا شوند و بهشتی
از دوزخی امتیاز یابد و ارضیت دعا نداده و اکراه میداد ماعقبه در دنیای ایشان تاخیر واقع نشد
و نیز در آن کتاب مسطور است که یکی از بنی امیه با قنبر یا سرور مؤمنان بی ادبانه گفتگوی نمود باو گفت
اخسأ و این لفظیست که بر سگ اطلاق میکنند فی الحال آن مرد بصورت سگ گردید چون زن و فرزندش
جزع بسیار کردند باز دعا کرد بصورت اول شد و در کتاب مناقب مرتضوی از اصبغ بن نباته منقول است
که روزی در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با جمعی میرفتیم یکی از قریش پیش آمده گفت کشتی اکثر رجال و یتیم
کردی بسیاری از اطفال را آن حضرت از روی غضب گفت دور باش ای سگ چون نظر کردم سگ سیاه شده دم
میجنبانید و عوعو میکرد و بر زمین میغلطید آنگاه آن حضرت بر سر رحم آمده دعا کرد آن شخص بصورت
اصلی بازآمد و سر در قدم آن مظهر العجایب نهاده توبه و انابت نمود و در کتاب مشارق انوار الیقین
از محمد بن سنان روایتست که روزی در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بودیم در وقتی که اراده قتال
و جدال داشته و بتجهیز مهیا نمودن اسباب سفر مشغول بود که دو شخص محاکم نزد آن حضرت آوردند
و یکی از آنها اندوخته جرأت و بی باکی باواز بلند سخن گفت آن حضرت گفت اخسأ یا کلب فی الفور آن
بدبخت بصورت سگ شد و عوعو میکرد و با انگشت اشاره بآن حضرت مینمود و تضرع و زاری و التماس
و بیقراری مینمود پس آن حضرت متوجه او شده لبهای مبارک را بحرکت در آورد بصورت اصلی معاودت نمود
پس بعضی از اصحاب آن حضرت برخاسته عرض کردند که ترا چه احتیاج بتجهیز و مهیا ساختن لشکر است با این

قدرت

قدرت که خدای تعالی بتو ارزانی داشته پس آن حضرت فرمود بحق آنکسی که دانه خشک را در زمین سبز میگرداند
و بآن قادری که آدم را از خاک ترم خلعت خلقت پوشانیده که اگر خواهم این پای کوتاه خود را دراز کنم در این
بیابان دور و دراز تا آنکه بر سینه معاویه رسد و او را از سریرش سرنگون سازم
هر آینه قادرم بر آن اما دوست میدارم که آنچه علم خدا سبقت گرفته جاری نمایم و نیز در آن کتاب روایتست
که یکی از شیعیان از حضرت امام زین العابدین علیه السلام سؤال نمود که چه جهت است فضیلت ما بر اعدای ما
آن حضرت فرمود که دوست میداری که فضل و بزرگی خود را مشاهده کنی گفتم چه مقدار از ایشان افضلیم گفت
بلی پس آن حضرت دست مبارک بر روی او مالید و فرمود نظر کن چون نگاه کردم مضطرب و بیتاب شدم گفت بازای
تو کردم باز بحال اول عابر کردان که من نمیبینم در مسجد مگر دواب و میمون و سگ پس آن حضرت دست مبارک
بر روی او کشید بحال اول معاودت نمود و این اشاره است بحکایت نبوی که اعداء علی مسوخ هذه الامة یعنی
دشمنان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مسوخ این امت اند و نیز در آن کتاب روایتست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که اقتلوا الوزغ فانه مسوخ بنی امیة و در کتاب خوارج از علی بن حمزه روایتست که در خدمت امام جعفر
صادق علیه السلام بمکه میرفتیم در منزلی در زیر درخت خرمایی که خشک شده و پوسیده نزول نمودیم ببرکت دعای
آن حضرت نخل بار آورد و ما بخوردن خرما مشغول شدیم اعرابی گفت ان هذا لسحر مبین پس آن حضرت
فرمود که ما ورثه انبیاییم و در میان ما ساحر و کاهن نمیباشد و هر دعا که کنیم حق تعالی اجابت میکند و اگر خواهی
دعا کنم تا بصورت سگ مسخ شوی و بخانه خود روی و دم جنبانی و ترا از خانه بیرون کنند اعرابی گفت
بلی آن حضرت لب مبارک بجنبانید اعرابی فی الفور سگ شد و روی بخانه خود کرد پس امام علیه السلام بمن گفت تا از
عقبش برو و ببین که چه میکند من از پی او رفتم داخل خانه خود شد و دم میجنبانید و بعیالش تملق میکرد
و اهل خانه چوب برداشته او را زدند و از خانه بیرون کردند و من آمده خبر آوردم در این سخن بودیم که برگشت
و بایستاد آن حضرت بر او ترحم نموده دست مبارک برداشت اعرابی بصورت اول آمده باو گفت ایمان
آوردی باز گفت نعم الفا الفا یعنی ایمان آوردم و در کتاب مناقب مرتضوی از کتاب احسن الکبار نقل
شده که روزی در زمان خلفای بنی عباس ملاحی از مردم بلخ در مصر ساکن بود و همیشه زبان در دشنام
آن نیک اعتقاد بملاحی حضرت امیر المؤمنین و ائمه طیبین علیهم السلام جاری و گویا بود روزی در مسجد
مصر آمده عمل از نعت و منقبت امیر المؤمنین علیه السلام یک من نان و حلوا از حاضران طلب نمود خارجی
از آن جمع برخاسته دست ملاح را گرفته بخانه برد که آرزوی او را بر آورده مطلب و مدعای ملاح را حاصل

یعنی بکشید وزغ را که بتحقیق که ایشان مسوخ بنی امیه اند

و هزار هزار ایمان آوردم

سازد و چون نیز احوال مداح آورده غلام را فرمود که در سرای بتر این رافضی را قصاص کن که ترا آزاد میکنم
و تو یک بدره زر میدهم و غلام بد بخت بان نوید هر دو چشم مداح را از کاسه سر بیرون کرده و دست
و پا و زبان قطع نمود و آن ستم رسیده بزبان حال مضمون این مقال را میگفت بیت بناحق ارچه مرا میکشی
ولیک بترس * که عاقبت چه کند با تو خون ناحق من * و چون شب شد غلام بفرمود ملعون مداح دردمند
دل خسته را بکورستان برده در گوشه انداخت و حضرت خضر علیه السلام بفرمان مولای مومنان در آن کورستان
آمده آن مداح را شفا داد و با او فرمود که صباح نیز در آن مجلس رفته بهمان نوع بمدح و منقبت اسد الله
الغالب امیر المومنین علی بن ابیطالب قیام نما و بعد از آن باز نان و حلوا طلب کن و هر کرا تکلیف نما
بدان کند همراه او برو و چون صبح شد بانچه مامور شده بود قیام و اقدام نمود و این مضمون بزبان جاری
میساخت لمولفه مجال لحید باشی ای دوست * اگر دشمن کشد خود از تنت پوست * و مدح و منقبت
شاه ولایت پناه بدستور سابق نان و حلوا طلب نمود جوانی برخاسته گفت من حاجت ترا برآرم و او را بخانه
برد چون مداح بدر خانه رسید دید که خانه همان خانه است که انجا چشم او را قصاص نموده اند تشویش بخاطرش
رسید بالاخره با خود گفت چون امر شاه ولایت پناه است رو بجانب دیگر آوردن گناه است بیت من
داده ام اختیار خود را بشما * هر نوع که میکنید خود میدانید * و داخل آن خانه شده قرار گرفت و آن جوان
سفره کرم و احسان گسترانیده نان و حلوا حاضر گردانید مداح چون این حال مشاهده نمود از روی تعجب و حیرت
زبان برگشود و گفت دیروز در اینجا ظالمی اعضاء مرا برید و در این حال مرا نوازش و تو ام و زابواب شفقت
و مرحمت میگشایی و با من هیچ نزاع و کدورتی نداری سر این معنی را بیان نما مرا از حیرت و تعجب خلاص ده
لمولفه خلاصم ده مرا از حیرت ای دوست * که کنده از من اینجا دشمنم پوست * جوان گفت ظالمی که دیروز
بتو ظلم و ستم نمود پدر من بود آن ظلم و جوری که بتو کرد نپسندیدم و بجهت ملول و اندوهگین گردیدم و چون
شب بخواب رفتم امیر المومنین علیه السلام را در خواب دیدم که از روی غضب متوجه پدر من گردید گفت ای
خرس سیاه سزای آنچه با مداح ما کردی در دنیا مسخ گردی و در آخرت از دوزخ نجات نیابی و من از هول
آن واقعه بیدار گردیدم پدر را بصورت خرس سیاه دیدم در ساعت برخاسته زنجیری در گردن او کردم
و در این خانه بستم تا کسی او را نبیند و مرا نیز برنجاند و الحال در این خانه است برخیز تا او را مشاهده
نمایی و میوه نشاط و مسرت از نخل دوستی و محبت شاه ولایت بچینی و مداح چون خصم خود را بصورت
خرس سیاه دید زنجیری در گردن شکر الهی نمود و بان ملعون خطاب کرد که دوستی امیر المومنین مرا باینجا

رسانید و عداوت با او ترا باینجا کرسید و در الحال برق غضب الهی شعله ور گشته آن خرس سیاه را بسوخت
آن جوان چون بدان منوال دید از مذهب باطل پدر رو گردان شده بسبب دوستی محبت امیر المومنین
و اهل بیت آنحضرت خود را از عذاب و عقاب نامتناهی ایمن و محفوظ ساخت و در کتاب ثاقب المناقب
و دیگر کتب طریقین از واقدی نقل شده که گفت روزی بنزد هرون الرشید رفتم علماء بغداد همه حاضر بودند
هرون خطاب بشافعی کرد که یا بن عم چند حدیث در مناقب و فضایل امیر المومنین علیه السلام از روات ثقات
بتو رسیده شافعی گفت یا امیر الفاسقین از پانصد زیاده است پس بجانب محمد بن اسحق ملتفت شده گفت
تو چند حدیث صحیح در فضیلت آنحضرت بیان میکنی گفت طاقت اظهار آن ندارم و بعد از آن رو بطرف محمد بن یوسف
کرده گفت تو بگو گفت از تو و اصحاب تو خایفم فرمود که ایمن باش و اعلام کن گفت بمن ده هزار رسیده و نقل
ان مرسل پس متوجه من شده پرسید که ان تو هم بشنوم گفتم من نیز اگر زیاده بر الحجر محمد بن یوسف گفت روایت
نکنم از ان کمتر نخواهم بود هرون گفت فضیلتی که من خود مشاهده کرده ام و باعث توبه و استغفار من شد از ظلم
و تعدی بر اولاد بیان کنم پس حضار همه گوش تا بیهن کرده التماس اعلام آن نمودند گفت که یوسف بن حجاج نایب
و کار فرمای من در دمشق و اخبار را اعلام نمود که در دمشق خطیبی است که زبان بشتم حضرت امیر المومنین علی بن
ابیطالب گشوده و از منع من ممنوع نمیشود در باب وی چه حکم است باو نوشتم که او را مقید بنزد من بفرست چون حاضر
شد از او پرسیدم که تو علی را بد میگویی گفت بلی اجداد من در دست او کشته شده اند و من ترک سب او نخواهم کرد
گفتم نمیدانی که ظالم کرا کشت بار خدا و رسول بود توبه کن والا ترا بعقوبت تمام بکشم گفت هر چه خواهی بکن
بفرمودم تا او را در حضور من حبس کنند تا بنزد خود در حجره کردند بقصد آنکه فردا او را عقوبت کنم و در آن شب
بودم که آیا او را چه سیاست کنم چون بخواب رفتم دیدم که درهای آسمان گشوده شد و رسول خدا و امیر المومنین
و جبرئیل علیهم السلام نازل شدند و با جبرئیل جامی بود و رسول خدا جبرئیل را گفت جام را بعلی ده و شیعیان او را ندا
کن جبرئیل جام را بعلی داده باواز بلند گفت یا شیعه آل علی بیایید پس خلق بسیار آمدند و از غلامان و متوجهات
من چهل کس که من ایشانرا میشناسم حاضر شدند و علی علیه السلام از آن جام همه را آب داد پس بخادم او نمود که آن دمشقی را
بیار چون او را آوردند آنحضرت گفت یا رسول الله این است که مرا دشنام میدهد و حضرت سید کاینات
از او پرسید که راست میگوید گفت بلی فرمود که الهی او را مسخ کن و انتقام علی را از او بستان و بعد از آن
گردان و متوجه آسمان شدند من ترسان و هراسان از خواب بیدار شده غلامی را گفتم آن دمشقی را بیار و طلب
که بغیر از سگی در آن حجره چیزی نیست گفتم سگ را بیار چون آورد سگی بود که گوش او بجا الحال

و بدو اشاره میکرد چنانچه گویی علی میخواهد بفرمودم تا آن بهمان خانه اش بردند و اکنون در آنجاست و هرون
او فرمود که آن سگ را حاضر کردند گوشش گوش آدمی و پای او اعضا و جوارح مثابه سگ زبان میخواهید و عذر
خواهش لب میجنبانید شافعی گفت این مسخ است و ایمن نیستم که عقوبتی باو برسد بفرمای تا او را
ببرند بهمان خانه اش بردند لحظه نگذشت که صدای عظیم هولناک شنیدیم تفحص کردند صاعقه بام
سوراخ کرده سگ را سوخته بود بیت ناسزا هر که گفت و هر که شنید * نیز او جزای خویش رسید

باب چهلم

در ذکر بعضی از احادیث و روایات و حکایات که در شان آنحضرت
امیر المومنین و بعد از آن دیر سید المرسلین بمرضها و عقوبتهای گوناگون گرفتار شده اند از انجمله
در کتاب کشف الغمه و شواهد النبوه و لوامع الانوار ذکر شده که امیر المومنین علیه السلام روزی بر بالای
منبر فرمود منم عبد الله و برادر رسول الله و وارث مصطفی و ناکح سیده النساء هر که غیر از من این دعوی
کند حق تعالی او را بعقوبات خود گرفتار کند مردی برخاسته گفت کیست که او را خوش نیاید که گوید
انا عبد الله و انا اخو رسول الله بمجرد گفتن جنونی در دماغش پیدا شد چنانچه پایش گرفته چنانکه پایش
گرفته از مسجد بیرون کشیدند و بان بلا و بلیه که هرگز در خاطرش نگذشته بود مبتلا شد و در بعضی نسخ
امده که در الحال خناق گرفته بجهنم واصل شد و میگویم که این قضیه چند بار روداده باشد بیت چراغی که
ایزد برفروزد * هر انکس پف کند ریشش بسوزد * و در کتاب کشف الغمه مذکور است که حضرت امیر المومنین
علیه السلام بیکی از اهل نفاق گفت تو اخبار لشکر ما را بمعاویه میرسانی و او انکار نمود بفرمود
آنحضرت قسم یاد کرد آن سرور فرمودند که اگر این سوگند تو کاذب باشد حق تعالی ترا کور کند و آن
ملعون بعد از هفت روز کور و نابینا شد و در کتاب لوامع الانوار ذکر شده که شخصی بخدمت حضرت
امیر المومنین علیه السلام آمده سخنی گفت آنحضرت گفت دروغ مگوی اگر دروغ گویی دعا کنم تا کور شوی
گفت دعا کن من از دعای تو باکی ندارم بدعای آنحضرت کور شد نظم هر چراغی که حق برافروزد * تا ابد
ریش هر که پف کند بسوزد * و در خصال ابن بابویه آمده که حضرت امیر المومنین علیه السلام بعد از هجرت سید کاینات
از چهار کس شهادت روز غدیر و کلام معجز نظام حضرت نبوی که من کنت مولاه فعلی مولاه طلب نمود
و آن چهار کس کتمان شهادت نموده بلعنت خدای تعالی گرفتار شدند و هر یک از ایشان بدعای آنحضرت
بمرض و بلیه موذی و معیب گردیدند اول انس بن مالک که بنفرین آنحضرت به برص و مرضهای دیگر گرفتار
و مبتلا شد چنانچه در باب احوال انس ثبت گذارش یافته و اشعث بن قیس الکندی که بدعای آنحضرت

کور شد و دیگر خالد بن یزید که بدعای آنحضرت بطریق زنان جاهلیت مرد و هم چنین براء بن عازب بنفرین
مولای مومنان در غربت بعوارض رنج و عقوبت مرد و آن ملعون از جانب معاویه حاکم یمن شد و در آنجا بجهنم
واصل شد عربی کل من لم تقف بوجه سماء * جمع الکف بوجهها ابدا * و نیز از آن جماعه که بسبب عداوت آنحضرت
بعقوبتی گرفتار شدند مرة بن قیس است و او کافری بود صاحب مال و جاه روزی از احوال با اجداد خود
استفسار نمود باو گفتند که علی بن ابیطالب با اجداد ترا با هزار کس از قوم آن و خویشان تو بقتل رسانیده
آن ملعون با دو هزار سوار و پنجهزار پیاده روانه نجف اشرف شد که تلافی و تدارک نموده اهانت و بی ادبی
بروضه مقدسه مطهره کند و سکنه آن مکان بهشت نشان رساند و چون بنجف اشرف رسید خدمه و سکنه آن
مشهد مقدس از خوف و ترس آن بیدین پناه بروضه مطهره آوردند و داخل روضه شده گفت ای علی تو با اجداد
و اقوام و اکشتی و گفتگوی بی ادبانه نسبت بحضرت و اوصیا نمود در این اثنا دو انگشت مبارک حیدر کرار از میان
دو زبان ذو الفقار از روضه مطهره منور برآمد چنان برگردنش زد که مثل الخیار تر بدو نیم شده و در ساعت
سنگ سیاه شد و تا حال آن بت پست مانند بت سیاه بر در حصار افتاده لگد کوب مترددین است و بعد
از این واقعه هر دو نصف آن ملعون را بتازو و میزان در آوردند بنوعی مساوی و برابر بود که یکسر مو تفاوت
و اختلاف نداشت و فرد و بعضی از این واقعه خبر میدهد بیت شهی که زد بدو انگشت مه را بدو نیم برای
قتل عدو ساخت ذو الفقار انگشت * و بدان ای ناصب بیدین که یکی از سلاطین دولت اقتدار بغداد
رسید و بر سر قبر حنیفه ملعون آمده قبر آن نجس پلید را شکافته استخوان رمیم او را باتش قهر و غضب
پادشاهی بسوخت چندگاه قبر او را مستراح خاص و عام گردانید و بعد از آن سنگ سیاه بخت را در آنجا نوع صنع
دفن نمود و شاعری مناسب این مقام گفته بیت آنکه الحمد کرد دو انگشت * چون مره بن قیس کافر کشت
زانکه هزار کس را او دید * بر کون یکی نکرد انگشت حکایت یکی از دانشمندان و بزرگان
عشر برحنین فرمود که مرا دوستی بود با کمال صلاح و دانش و ورع و زهد و تقوی و با اقوال و گفتار او
اعتقاد تمام داشتم و او همیشه این دو شعر را ورد زبان خود نموده مداومت مینمود روزی بحسب اتفاق
بخدمت آن متقی رسیدم کمال بهجت و سرور در ناصیه او مشاهده نمودم از وجه آن پرسیدم
گفت دوش بخواب مولای مومنان و پیشرو اهل جنان اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام را دیدم
آنحضرت بمن خطاب مستطاب فرمودند که آن شعری که ورد زبان خود ساخته بخوان در حضرت آنحضرت
از آن خواندم تبسم نموده لطف و مهربانی بسیار بمن کردند و من از سرور و شادی از خواب بیدار شدم

وآن ابیات آنست که ذکر شده بر بدان واکاه باش که هیچ وردی و ذکری بهتر و نیکوتر از دوستی و محبت و ذکر
فضایل و مناقب امیر المؤمنین و اولاد طیبین او و دشمنی و عداوت و تبری و دوری از دشمنان ایشان
نیست و ابن حماد فرماید عربیه هذا عقیدتی و طریقتی و مذهبی یا رب بدین عقیدتی و طریقتی و مذهبی
یا رب بدین عقیده زخاکم براوری طوبی لمن رجو و ترا بح و موقتی یا مهر اهل بیت بخاکم چو بسپری و در
کتاب فتوحات القدس و کشف الغمه از ابو القاسم حسن بن محمد مشهور بابی الوفا منقولست که روزی در
مسجد الحرام نشسته بودم در مقام ابرهیم کرامت عجیب و حجت غریب مشاهده نمودم و چون نزدیک
رفتم راهبی را دیدم که جبر صوفی در بر داشت و بغایت خوش محاوره و خوش هیکل در برابر مقام ابرهیم
نشسته حکایت میکرد که روزی در صومعه خود نشسته بودم ناگاه دیدم مرغ بزرگ بصورت عقابی
از هوا فرود آمده در کنار دریا بسنگی نشست و بعد بدن انسانی قی کرده بپرواز نمود باز آمده ربع بدن انسانی
نزدیک بربع اول از منقار انداخته متوجه هوا شد بهمین طریق چهار مرتبه فرود آمد ربع انسانی قی کرده
بپرواز میرفت تا تمام بدن انسانی بران سنگ گذاشته طیران نمود ناگاه دیدم که آن چهار جزو بقدرت
حضرت قادر ذو الجلال بیکدیگر التیام گرفته مرد انسانی درست شد مردی که بر منظر برخاسته و اطراف
خود نگاه میکرد که باز آن مرغ در رسید و بمنقار ربع بدن او را جدا نموده فرو برد و طیران کرد و هم چنین چهار
دفعه ربع از بدن میبرد و ما بقی بدن اضطراب تمام میکرد تا تمامی را فرو برده بپرواز نمود من از مشاهده
و معاینه آن امر عجیب و صورت غریب حیران و متفکر شده تاسف و پشیمانی بسیار از بسیار خوردم که کاش
در وقتی که آن شخص برخاسته بود و اعضایش درست گشته از او سؤال میکردم که وی کیست و سبب این عذاب
عظیم چیست روز دیگر ناگاه دیدم که همان مرغ بر سنگ ورود بر روش روز گذشته آمده ربع ربع او را قی کرد
تا اجزا و اعضای بدن شخص تمام شد و بهم متصل گشت من استعجال و بشتاب بسیار خود را باو رسانیدم
و از احوال آن شخص مال و بری کردارش پرسیدم گفت عبد الرحمن بن ملجم و بدترین اولاد بنی آدم و حضرت علی بن
ابیطالب وصی رسول را خدا را شهید ساختم از آن روز خدا تعالی این مرغ را بر من گماشته و هر روز چند
مرتبه مرا چنین از یکدیگر جدا کرده بلع مینماید و بعد از آن قی میکند چون زنده شوم باز مرا باین خواری
و زاری میکشد و هر گاه که بجهت عداوت باطنی با آنحضرت هر چند بجز ظهور نرسد ابد الآباد از دوزخ
خلاص و نجات نیابند بیر بیبین که سزای قاتل او چه باشد و این یک نوع عذابیست که مشاهده شد و آنرا
و یقین که هر روز ابن ملجم ملعون بچندین هزار مرتبه مثل این و سخت تر و بدتر در عالم برزخ خواهد داشت

زخاکم براوری

تا روز قیامت و در دوزخ چه قسم عذابها و عقابها و چه نوع بلاها و مصیبتها از برای او حضرت قاهر
ذو الجلال آماده و مهیا کرده باشد و در کتاب کشف الغمه از زهری روایتست که او گفت عبد الملک
مروان از من پرسید که روزی که علی بن ابیطالب مقتول شد آن روز را چه علامت بود من گفتم که علامت
آن روز این بود که هر کس سنگ ریزه که در بیت المقدس بر میداشتند در زیر آن خون تازه بود عبد الملک
چون این سخن بشنید گفت من و تو درین حدیث موافق یکدیگریم و نیز در آن کتاب از حضرت خاتم
اوصیا منقولست که از حضرت خاتم اوصیا منقولست که از حضرت خاتم اوصیا منقولست که از حضرت
سید انبیا صلی الله علیه و آله پرسیدم که یا رسول الله بدبخت ترین مردم چه کس است گفت آنکس که ناقه صالح
را پی کرد و دیگر آنکه تیغ بر فرق تو زند یا علی و همچنین در آن کتاب آمده که شخصی از مبغضان و معاندان اهل
بیت رسالت نزد منصور دوانقی رفته بهتان و افترای چند در حق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نمود پس منصور
آنحضرت را طلب نموده گفت فلان بن فلان مرا خبر داد که تو اینها کرده فرمود که او را حاضر کن من خاطر نشان
تو کنم که آنچه در حق من گفته افترا و بهتانست پس منصور آن شخص را طلبیده گفت تو چنین و چنین از
جعفر بن محمد خبر دادی گفت بلی گفته ام و شروع بقسم خوردن نمود امام علیه السلام فرمود رخصت ده که چون
قسم میخورد من او را قسم دهم گفت بده فرمود که بگو برئت من حول الله و قوته و الجات الی حولی و قوتی لقد فعل
جعفر کذا و کذا آن بدبخت چون گردنکشان کلام را بر زبان آورد لحظه بران نگذشته بود که پای بر زمین
میزد تا بجهنم رفت بیت یا چون توی هر انکه دم دشمنی زند مشکل اگر امان دهدش مرگ یک دم خصم
تراز ما نه تعجیل میکشد از عرصه وجود سوی عرصه عدم و در کتاب تمام المناقب اندیع حاجب
منصور دوانقی روایتست که امد نزد منصور هفتاد نفر از اهل بابل پس منصور ایشان را بر سر خود
طلب نمود و گفت شما وارثان سحر بابلید از خود از ایام موسی بن عمران و بتحقیق که جعفر بن محمد
مثل شما جایزه و مال بسیار بر آن ساحران مع ایمان هفتاد صورت سباع و درنده ترتیب دادند
و هر کدام از آن جماعت صورتی که ساخته بودند در پهلوی خود آن را گذاشتند و منصور بر بالای تخت
نشست و تاج بر سر گذاشت و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را طلب نمود و چون آنحضرت داخل مجلس
منصور شد و دید که آن جماعت ساحران ترتیب داده بودند خطاب بآن سحره نمود که وای بر شما آیا
میشناسید مرا من آن حجت خدایم مثل آن حجتی که باطل ساخت سحر پدران شما را در روز گار موسی
عمران پس با آواز بلند ندا فرمود که ایتها الصور الممثلة لیاخذ کل واحد منکم صاحبه باذن الله تعالی

ودیسکوید

بعضای صورتهای مثالی ساخته شده بگیرید هر یک از شما صاحب خود را بفرمان حضرای تعالی پس چسبیدند
هر یک از آن صورتهای سباع و گرفتند صاحب خود را و در همان مکان خود نمودند و منصور در بالای
تخت از هوش رفت و چون بهوش آمد گفت بناه بخدا میبرم یا ابا عبد الله بر من رحم کن و بدرستیکه
تو به کردم که باز گشت نکنم بمثل آنچه کردم هرگز پس آنحضرت فرمود که ترا عفو فرمودم و از کردار گذشتم
گذشتم پس منصور گفت یا سیدی امر فرمای سباع را که رد کنند ایشان را آنحضرت فرمود هیهات اگر رد
میکرد عصای موسی آنچه فرو برده بود رد کردی این صورتهای سباع این ساحران را و در کتاب
فتوحات القدس و احسن الکبار منکور است که هرون الرشید مغربی را طلب نمود و با او گفت که امام
کاظم علیه السلام در حضور من خجل و منفعل شود آن ملعون قبول آن امر نمود و چون حضرت امام علیه السلام
بمجلس هرون حاضر شد و سفره بسیار گستردند حضرت امام موسی کاظم علیه السلام دست مبارک دراز نمود که
نان بردارد معون غریمتی خواند نان از پیش کاظم علیه السلام طیران نمود و دور شد و هرون ملعون شروع
بخنده کرد امام علیه السلام اشارت بصورت شیری نمود که در پرده نقش بود که بگیر این دشمن خدا را در
ساعت آن صورت شیر از مکان خود حرکت نموده آن معزم را فرو برد هرون و اهل مجلس بیهوش
شده بیفتادند چون بخود آمدند هرون گفت که آن شیر را بگو که آن شخص معزم را رد کند امام علیه السلام
فرمود که اگر عصای موسی حبال سحره را رد کرد این صورت شیر این شخص را رد میکرد و دیگر از
دشمنان اهل بیت رسالت و نبوت که در دنیا بجزای کردار خود گرفتار شد حمید بن
مهران بود که در حضور مامون الرشید با حضرت امام ثامن ضامن علی بن موسی الرضا علیه التحیة
والثنا شروع بگفتگو نموده بی ادبانه و گستاخانه با آنحضرت سلوک نمود و با آنحضرت گفت اگر راست
میگوئی که امام و پیشوای مردم توئی و دعای تو در درگاه حق سبحانه و تعالی مستجابست این دو صورت
شیر که بر وساده و پشتی مامون است برین مسلط ساز و اگر نه باران معتقد معجزه و کرامات نمیشود
حسب الالتماس ان ملعون شاه خراسان و مولای مؤمنان امر بآن دو صورت کرد که آن خارجی را در حضور
مامون از هم کنند و او را خوردند و از جنه پلیدش اثری نگذاشتند و این حکایت مشهور است و در کتب
ذی یقین مذکور است و چون مطلب حاصل است بهمین قدر اکتفا شد اگر کسی خواهد مفصلا بران
مطلع گردد بعیون اخبار الرضا و دیگر کتب رجوع نماید و در کتاب مشارق انوار الیقین و در
بهجة المباهج و کاشف الحق روایتست که در زمان متوکل عباسی متعبدی بود که متوکل را روفی

که امام علی نقی علیه السلام حاضر بود و سفره انداخته شعبده نمود که تا سر بتر هر بار که امام میخواست که نان
بردارد نان بهوا میرفت نوبت سیم آنحضرت غضبناک شده بصورت شیری که در پرده نقش نموده
بودند امر فرمود که آن ملعون را از هم دریده خوردند و اثری از و نگذاشتند و این حکایت بطرق
مختلفه در کتب معتبره ذکر شده ممکن که چند مرتبه واقع شده باشد و در کتاب کاشف الحق
آمده که معروف نامی با آنحضرت دروغی چند گفت و بر طبق آن قسم هم خورد آن حضرت فرمود یا
این مرد دروغ گفت و قسم دروغ خورد و تو منتقم آن کاذب همان روز بیمار شد صبح روز دیگر
راه دوزخ را پیش گرفت و یکی دیگر از دشمنان اهل بیت که بجزای کردار خود در دنیا رسید
جعده بنت اشعث است و مشهور با سما است که زوجه امام حسن علیه السلام بود که بفرموده معاویه
منزلها و بیرون زهر و زان بجعده داد و آن ملعونه آن زهر را در کوزه آب امام حسن علیه السلام ریخت
و سبب فوت شهادت آن سبط رسول همان بود چنانچه شاعری از بیوفایی زنان گفته بیت مبادا
کسی که از زن مهر جوید که از شوره زمین سنبل نروید و بعد از شهادت آنحضرت بفرموده معاویه
جعده بدمشق رفت با میل آنکه زن یزید پلید گردد چون بدمشق رسید بفرموده معاویه گیسوی جعده
را بر دم استر بستر میکشیدند که بدریا افکنند چون بلب دریا رسیدند طوفان و بادی
بهم رسید او را در ربوده بدریا افکند یا بجهنم برد و کسی دیگر او نشان نداد و در کتاب فتوحات
القدس از کتاب کفایة المؤمنین نقل شده که معاویه فرمود که جعده را در زورق نهاده سر بدریا
دادند و بیام بانتقام آن امام همام زورق حیاتش را در گرداب فنا فرو برد و مولای مؤمنان موجود
منتقیان در بیوفایی زنان فرموده عربیه دع ذکرهن فما لهن وفاء ریح الصبا و عهودهن سواء
یکسرن قلبک ثم لا یجبرنه و قلوبهن من الوفاء خلاء رباعی زن یاد مکن که بوفا نیست حبت
چون باد صباست عهد ایشان همه سست باشد به شکست دل دایم جست هر کو بدوا دل انداز
دست باب چهارم در ذکر بعضی از دشمنان اهل بیت که در خواب یکی از
دوستان مامور بقتل ایشان شده اند و در عالم خواب آن خارجی را کشته اند یا آنکه در عالم خواب
آن خارجی یکی از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین را دیده که او را بابلیه و وضعی گرفتار ساخته است از
آنجمله است در کتاب کشف الغمه از حضرت امام حسین علیه السلام منقولست که ابرهیم بن هشام المخزومی
والی مدینه بود و هر روز جمعه بر منبر رفته سب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میکرد یکی از جمعها در پهلوی

منبر انغم و فكر بخواب شدم ديدم كه قبر مبارك حضرت رسول صلى الله عليه وآله بشكافت و آن جامه
سفيد پوشى بيرون آمد و گفت يا اباعبدالله نور الله وهكين منيا زد آنجا يى و تو تشنى ميكويد
گفتم بلى گفت چشم بگشا ببين كه قاهر ذو الجلال با او چه ميكند من از خواب بيدار شده ديدم كه آن خارجى
از منبر سرنگون افتاده و تا درك الاسفل هيچ جا قرار نگرفت و نيز در ان كتاب امده كه يكى از صالحين
گفت شبى در خواب ديدم كه قيامت قائم شده و خلايق در حشر و نشر و حضرت رسول صلى الله عليه وآله در
كنار حوض كوثر نشسته و حسنين عليهما السلام مردمان را آب ميدهند پيش ايشان رسيده گفتم مرا آب دهيد
حضرت رسول صلى الله عليه وآله فرمود كه ترا آب نخواهند داد زيرا كه در همسايگى تو خارجى هست كه على را
نفرين ميكند و تو او را منع نميكنى گفتم يا رسول الله مرا قدرت منع آن ملعون نيست حضرت رسول كاردى
بمن داد و فرمود برو او را بكش من او را كشته پيش حضرت رسول آمدم آن خلاصه موجودات فرمود اى حسن
او را آب ده امام عليه السلام مرا آب داد من كاسه را او گرفتم نميدانم كه ان آب خوردم يا نه كه بيدار شدم و وضو
ساختم بنماز مشغول گرديدم ناگاه آواز بلند كه فلان كس را در جامه خواب كشته اند مردان الحفظ گماشتها
حاكم همسايهاى مرا گرفتند من پيش حاكم رفتم و ماجرا را بحاكم گفتم گفت جزاك الله خيرا و آنجماعت تهمت
خلاص شدند و در كتاب فصول الحق مذكور است كه واقدى كه از دانشمندان طبقه اول است در تاريخ
خود نقل نموده كه در شهر موصل شخصى بود پاسبان شهر و دشمن حضرت امير المؤمنين عليه السلام بود سب
آنحضرت ميكرد پس شبى ملك در خواب ديد كه حضرت رسول و حضرت امير المؤمنين بر خازنان
پاسبان آمدند و حضرت رسول بمولاى مؤمنان نوشته كه قرآن و صاحبان گفت كه كردند اين پاسبان
زن كه سب تو ميكند و حضرت على عليه السلام بر ميان دو كتف او زد و چون صباح شد او را ديدند كشته و ميان
دو كتف او شكافته و در ان شب با شاعر حبل كس ديگر اين خواب را ديده بودند و همه نزديك ملك نوحى
گواهى دادند و نيز در ان كتاب مسطور است در موصل مردى بود با حمدون العدوى مشهور و دشمن
حضرت امير المؤمنين عليه السلام بود و جمعى بحج ميرفتند نزديك يكى از ايشان آمد و گفت چون بمدينه طيبه رسى
اندر بان من بحضرت رسول بگو كه عجب از تو كه دختر خود بعلى بن ابيطالب دادى اى چه چيز او پسنديدى
شكم فربه او بزرگ و سوگند داد او را كه اين پيغام را برساند و چون آنشخص بمدينه رسيد كه آمد از ياد
او برفت شبى مولاى مؤمنان را در خواب ديد كه پيغام آنشخص بگذار او و صباح بروضه مقدسه او رفت
پيغام بگذارد و چون بار ديگر بخواب رفت آنحضرت را باز در خواب ديد كه با او در منزل ان فاسق آمد

ودر ا

ودر را بكشود و بكاردى سران بدبخت را ببريد و كارد را در لحاف او پاك كرد و كارد را در زير در خانه
او در خاك كرد و چون صبح شد صورت خواب را با رفيقان گفتند تاريخ آن را نوشتند و صباح
از ورود در موصل او را سر بريده ديدند و ملك موصل جمعى از همسايهاى او را تهمت خون او بحبس
نمود تا آنكه آنجماعت از حج مراجعت نمودند و احوال قتل آن ملعون و محبوس بودن آنجماعت را شنيدند
نزد ملك موصل آمدند و قصه باز گفتند و ملاحظه لحاف نمودند چنانچه در واقعه ديده بود از آلوده
بخون ديدند و كارد را در زير در خانه يافتند و تاريخ قتل ان شقى موافق بود بان شبى كه آن واقعه را
ديده بود ~~از آلوده بخون ديدند~~ و ملك موصل محبوسان را نجات داد و جمعى كثير از نواصب اعتقادات
فاسد خود گذاشتند و در سلك اهل ايمان انتظام يافتند و در كتاب لوامع الانوار مذكور است كه يكى
از دوستان اهل بيت نبوت و رسالت در خواب ديد كه قيامت آشكار شد و حضرت رسول رب العالمين
و امير المؤمنين و حسنين در كنار حوض كوثر مردمان را آب ميدادند آنشخص بنزد سيد المرسلين آمده آب
طلب نمود آنحضرت او را آب نداد آنمرد گفت يا رسول الله من از دوستان تو و اهل بيت توام سبب آب
ندادن من چيست آنحضرت فرمود كه بلى تو دوستدار و محب اهل بيت منى هستى اما در همسايگى تو منافقى
هست كه دشمن على و اولاد است و تو او را منع نميكنى آنمرد مؤمن گفت بلى يا رسول الله من قادر بقتل آن
ملعون نيستم آنحضرت كاردى باو داده گفت برو سر آن خارجى را از تن جدا ساز آن مؤمن رفته سر او را
از تن جدا ساخت و چون آنمرد از خواب بيدار شد كارد خون آلود در دست داشت و صبح آن
خارجى را كشته در بستر ديدند و حاكم شهر خبردار شد همسايهاى آن ملعون را بعلت خون او گرفتند
و چون آن مؤمن حال را بديد آن مقول مشاهده نمود بنزد حاكم رفته حقيقت حال را عرض نمود حاكم
او را خلعت داد و آنجماعت را كه بعلت خون او گرفته بودند بخواهش نمود رخصت داد و نيز در ان
كتاب از عيسى بن [illegible] واو از پيرمرد قريشى كه نام او برده بود روايت ميكند كه گفت مرديرا در شام
ديدم كه نيمى روى او سياه بود و پرسيدم از سبب آن گفت من نذر كرده ام كه هر كه سب اين را از من
پرسد بگويم و پوشيده ندارم بدان كه من عظيم دشمن امير المؤمنين عليه السلام بودم و ذكر آنحضرت را بنا
سزا بسيار ميكردم يكشبى خفته بودم شخصى نزد من آمد و گفت تويى كه در حق مولاى من امير المؤمنين
عليه السلام ناسزا ميگويى طپانچه بر يكجانب روى من زد چون بيدار شدم يكنيمه روى من سياه شده بود
و در كتاب بحر المناقب روايتست كه مردى بود بد چشم كور و هر دو دست و پاى نداشت و ميگفت

الهى مرا باين زوار آتش دوزخ نجات ده او را گفت تو چه كرده كه هيچ نمانده كه با تو نكرده اند از عقوبت
دينى و گفت من با قاتلان امام حسين عليه السلام بودم در كربلا و چون وى را شهيد ساختند زير جامه در پاى
او بود و بسيار نيكو در انجا بود خواستم كه آن بند را بيرون كنم آنحضرت دست راست برداشت و بر آن گذاشت
من دست وى را بريدم پس دست چپ بر آن نهاد دست چپش را نيز بريدم و دست كردم كه بند را بيرون كنم
ناله شنيدم و آواز مهيب بگوشم رسيد بترسيدم و از وهم و هراس خواب بر من غلبه كرد در ميان كشتگان بخواب
شدم چنان ديدم كه حضرت رسول و على و فاطمه عليهم السلام آنحضرت را بوسه ميدادند و حضرت فاطمه عليها السلام
سر شاه شهدا را بر گرفته گفت اى فرزند من ترا كشتند كه حق ايشان آن قوم را بكشد گفت شمر ملعون مرا
كشت و اين جوان دو دست من بريد و اشارت بمن كرده گفت كه حق تعالى هر دو چشم كور كند و هر دو دست
و پايش قطع كند در حال بيدار شدم و هيچ نميديدم و هر دو دست و پايم بيفتاد و از دعاى آنحضرت
در حق من هيچ نمانده مگر آتش دوزخ و نيز در ان كتاب از ابن رباح روايتست كه گفت مرد نابينائى ديدم
كه در موكب قاتلان امام حسين حاضر بوده از سبب كورى او مردمان ميپرسيدند گفت ما ده كس بوديم
كه در كربلا در قتل امام حسين عليه السلام حاضر بوديم و من هيچ نيزه نزدم و تير نينداختم و شمشير نزدم و از جنگ اجتناب نمودم چون
آنحضرت را شهيد ساختند ما ده كس بمكان معين خود شديم و من نماز خفتن گذارده بخواب شدم ديدم
كه كسى پيش من آمد و گفت رسول خدا ترا ميطلبد و كه بيا من او را گرفت بنزد آنحضرت برد و او در صحرايى
نشسته بود و جو بر در دست داشت و فرشته پيش وى ايستاده و شمشيرى از آتش در دست دارد
و آن نه كس كه با من بودند با ما آنحضرت ان فرشته ضربتى بهر يك از ايشان بزد ان آتش در تنهاى ايشان
زبانه زدى و بسوختى پس من پيش حضرت رسول رفتم و گفتم السلام عليك جواب بنداد و سر فرو انداخت
و گفت يا عبدالله بردى حرمت مرا دريدى و عترت مرا بكشتى و حق من نگاه داشتى و چنين كارى كردى
گفتم يا رسول الله من شمشير نزدم و تير بروى نينداختم گفت راست گفتى وليكن سياهى لشكر ايشان بودى
بنزديك من آى بنزديك وى شدم طشتى خون پيش وى نهاده بود گفت اين خون فرزند من حسين است
از ان خون و اسر در كشيد چون بيدار شدم كور بودم و تا اين دم چنانم **رباعى** از برق ستم كردند
بشهيدان آتش سوخته صاعقه خشم الهى در هر كه امانت دل آن شه مظلوم حقا كه بيا بلا نماند

باب چهل و دوم در ذكر آنكه شيعيان و محبان حضرت امير المؤمنين عليه السلام
را خدا تعالى بدوزخ نميبرد و آتش دوزخ بر ايشان حرامست **بيت** فردا كه هر كسى بشفيعى زنند دست

دار بمنت

٦

دست منست و دامن معصوم مرتضى در كتاب طرايف ابن طاوس قدس سره از كتب اهل سنت در
تفسير آيه عم يتساءلون عن النبأ العظيم الذي هم فيه مختلفون نقل شده كه روزى صخر بن حرب
بخدمت حضرت رسول رفته نزد آنحضرت بنشست و گفت بگو كه اين امر بعد از تو بكه تعلق خواهد
داشت آنحضرت فرمود كه با كسى كه نسبت او بمن مثل نسبت هرون است بموسى و در ان حال اين آيه نازل
شد كه عم يتساءلون يعنى از چه سؤال ميكنند اهل مكه عن النبأ العظيم از خبرى عظيم كه آن خلافت حضرت
امير المؤمنين باشد الذي هم فيه مختلفون آنچنان خبرى كه ايشان در ان اختلاف ورزند كلا سيعلمون
اين ردعيست ايشان را كه زود باشد كه بدانند حقيقت خلافت او را در وقتى كه منكر و نكير از ايشان
در قبر سؤال ميكرده باشند چنانكه هيچ ميتى در مشرق و مغرب نباشد مگر كه منكر و نكير او را سؤال كنند
از ولايت و خلافت على بن ابيطالب باين طريق كه بعد از خدا و رسول امام تو كيست و نيز در كتاب كشف
الحق از حافظ ابو نعيم كه از علماى اهل سنت است روايتست در تفسير آيه كريمه عم يتساءلون عن النبأ العظيم
كه حضرت رسول در وقت تلاوت اين آيه فرمود كه بدرستى كه آن بندگان ميپرسند ولايت على را در قبر
هاى ايشان پس نمى ماند هيچكس در مغرب و مشرق و خشكى و دريا مگر آنكه چون از دنيا بيرون رود ولايت
امير المؤمنين عليه السلام را از وى پرسند منكر و نكير از وى سؤال نمايند كه خداى تو كيست و دين تو چيست و پيغمبر تو
كه بود و كه را امام و جانشين رسول خدا ميدانستى و نيز در ان كتاب از عبدالله عباس مرويست كه سيد
كاينات فرمود كه از صراط گذشتن ممكن نيست تا با آنشخص كتاب ولايت على نباشد و شيرويه ديلمى كه از
دانشمندان اهل سنت است در يكى از مصنفات خود در تفسير آيه كريمه وقفوهم انهم مسئولون از ابو سعيد
خدرى روايت نموده كه حضرت رسول فرمودند كه انهم مسئولون عن ولاية على بن ابيطالب يعنى خلايق
همه در روز حشر مسئول خواهند شد از ولايت على بن ابيطالب عليه السلام و در كتاب كاشف الحق از اسلام
صراط مستقيم در تفسير آيه كريمه قل انني هداني ربي الى صراط مستقيم از مجد صادق روايت نموده كه حق بجانب
و نجات و دوستى على بن ابيطالب و در كتاب معانى الاخبار از مفضل بن عمر روايتست كه سؤال نمودم
از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام از معنى صراط آنحضرت فرمود كه صراط طريقيست كه بان شناخته
ميشود خداى تعالى و صراط دو تا است صراطيست در دنيا و صراطيست در آخرت اما صراط دنيا ان امامست
كه واجبست اطاعت او پس كسى كه بشناسد در دنيا امام خود را و حق او را دانند و پيروى و متابعت
او بكند رد ان صراطى كه از جسر جهنم است در آخرت و هر كه نشناسد در دنيا حق امام را بلغزد قدم او

از صراطی که در داخرت و بیفتد در آتش دوزخ و نیز در ان کتاب از امام جعفر صادق علیه السلم روایت است
از قول خدا تعالی الصراط المستقیم که امیر المؤمنین علیه السلم است و نیز در ان کتاب از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلم روایتیست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا علی در روز قیامت بنشینیم من و تو
و جبرئیل بر صراط و هیچ احدی از صراط نتواند گذشت مگر آنکه برات دوستی تو داشته باشد و نیز در ان
کتاب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایتست که چون آیه کریمه و کل شیء احصیناه فی امام مبین
نزول نمود برخاستند ابابکر و عمر گفتند یا رسول الله مراد از امام مبین تورات است آنحضرت فرمود نه
گفتند مراد انجیل است فرمود نه گفتند مراد قرآنست فرمود نه پس رو بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم نموده
فرمود این امامیست که شمرده است که خدا تعالی در و علم هر چیز و وکیع بن جراح در تفسیر خود آورده آیه
کریمه آیه کریمه اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات وکان الله غفورا رحیما از امام جعفر صادق علیه السلم
شخصی سؤال نمود آنحضرت فرمود که می آورند مؤمن گناهکار را روز قیامت تا بمکان حساب و خدا تعالی
متوجه حساب او میشود و مطلع نمیشود در حساب او هیچ یک از مردمان و چون آن مؤمن مطلع بر گناهان
خود میشود اقرار و اعتراف مینماید بر سیئات خود خدا تعالی سیئات را از نامه اعمال او محو میکند
و در عوض حسنات ثبت مینماید بر او میکند او را برفتن بهشت و نزول این آیه برای گناهکاران
و مذنبان شیعه ما است و نیز در تفسیر مجمع البیان از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا روایتست
در تفسیر آیه لا یسئل عن ذنبه انس ولا جان که مراد آنست که هر که بر عقیده صالحه بوده دوستی اهل
بیت رسالت باشد و ارتکاب معصیتی نموده بی توبه از دنیا بیرون رود او را در برزخ که عبارتست
از وقت نزع تا صحرای محشر معذب گردانند که چون داخل عرصه قیامت شود او را گناهی نمانده باشد که
از و سؤال نمایند و در کتاب فتوحات القدس از حضرت امام رضا علیه السلم روایتست در تفسیر آیه کریمه
ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم مراد از نعیم دوستی ما اهل بیت است بیت وز ایمان برتو همه علیست
شاهد این من عرف نفسه جلیست و در کتاب جامع الاخبار از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم روایتست که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود هر گاه مومن بیرون رود از دنیا و او را گناه برابر و زر و سیئات جمیع اهل دنیا
باشد بدرستیکه مرگ کفاره گناهان اوست بعد از آن گفت هر که لا اله الا الله باخلاص بگوید بری است
از شرک و هر که بیرون رود از دنیا و شرک بخدا نیاورده باشد داخل بهشت میشود پس این آیه را حضرت
رسول خواند ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء من شیعتک و محبیک یا علی

(حاشیه:) و در کتاب ... فمنا الظالم ... مصطفی ...

یعنی خدا تعالی امر زد هر که با و شرک نیاورده و می آمرزد بغیر ایشان هر که را خواهد از شیعه و دوست دار تو
ای علی راوی گوید که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمود گفتم یا رسول الله این از برای شیعه منست گفت
آری و بخدا قسم و بدرستیکه شیعه تو بیرون می آیند از قبورشان و میگویند لا اله الا الله محمد رسول الله
علی بن ابیطالب حجة الله پس می آیند ملائکه با جامها و تاجها و مرکبها از بهشت پس برپوشند هر یک از ایشان
جامه سبزی و بر سر گذارند تاج ملک و پادشاهی و اکلیل کرامت پس سوار شوند بر شترها و شترها پرواز کرده
ایشان را ببرند تا بهشت الحزنهم و هنالک نکند ایشان را فزع اکبر و ملاقات میکنند با ایشان ملائکه و میگویند
ایمان روزیست که خدا تعالی با شما وعده کرده بود و مولای مؤمنان کلام معجز نظام فرموده که ترجمه ان اینست
بیت پیغمبر حق که دهد ایت ما را براهل جهان داد ولایت ما را کی با پر قدر رحم نمیدانند یک در پایه تواریخ
و آیه ما را و در رساله قاضی زاده کره رود آمده که یکی از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلم در خدمت آنحضرت میگفت
که میبینم بعضی از اصحاب ما را ارتکاب بگناهان کبیره مینمایند حضرت امام علیه السلم بعد از شنیدن این سخن
بجانب او متوجه شده فرمود که تشنیع بر دوستان خدا مکن بدرستیکه چون محب خاندان ولایت و تکب گناهی
شوند و بواسطه آن گناه مستحق عذاب الهی گردد پس حق سبحانه و تعالی او را مبتلا گرداند به بیماری یا بنقصان
مال یا از جانب فرزندان و عیال یا بهمسایه بد گرفتار شود یا در وقت موت جان دادن بروی سخت کرده
بنوعی که در روز قیامت از گناهان پاک باشد و مستوجب دخول بهشت گردد نظم بندم جواز این حدیث را قیاس
رحمت سوز از لطف خدا باشد بیم سقر بیت باشدم از مهر علی توشه راه امن بعمل از ولای آتش محشر
و نیز در ان کتاب از آنحضرت نقل شده که در جواب یکی از ملاعین و دشمنان اهل بیت فرموده در حالتی که از
جهت طول و بار عمر از ذی در ماده شیعیان خاندان استاد شرب خمر نموده و حاصل جواب آنحضرت درین
مقام اینست که از آبا و اجداد خود از رسول آخر الزمان و آنحضرت از جبرئیل و او از رب جلیل جل جلاله
و اعظم افضاله مضمون آنکه یا محمد حرام کردانیدم دخول فردوس را بر جمیع پیغمبران تا وقتیکه تو و علی و
شیعه شما داخل گردد و اگر یکی از شیعیان شما گناه کبیره از او واقع شده باشد او را مبتلا کردانم در دنیا
ببلا و بلیتی چنانچه در روز قیامت از و راضی باشم و مذکور است در اخبار روایت آنحضرت متوجه آن
ملول شده فرمود که بعضی گناهان کبیره که از شیعه اثنی عشریه واقع شود که دشمنان دین بان خوشحال
نمودند ایشان را از آن جهت مستحق نزول نار داشتند کفاره گناهان مذکور در دنیا حصول یافته استحقاق
دخول نار بر طرف گردد و در کتاب کلینی مسطور است که یکی از منافقان بحضرت امام جعفر صادق علیه السلم

زبان طعن گشوده در مجلس آنحضرت اسناد فسوق و گناهان کبیره بشیعه اثنی عشریه اظهار شنایع و شماتت
مینمود حضرت در جواب او بکلامی که ترجمه ان اینست تکلم فرمود که اگر شیعیان این خاندان ارتکاب خطیئه
نموده و بتوبه و انابت موفق نگشته باین عزم حاضر دیوان گشته کار ان کردند و ان بیچارگان را احدی نیست
آمرزند و بغیری شفاعت کشند و امامی واقف حال و منتظر انجاح امانی و آمال او از جمله روایات منقوله
درین مقام که فرح بخش خاطر خواص و عوام از شیعیان و محبان دودمان سید الانام است در رساله قاضی
زاده کره رود آنست که احمد بن مهران از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایتست باین وجه که آنحضرت بسماعه خطاب نموده
فرمود که بدترین مردم کیست سماعه گفت یا بن رسول الله بدترین مردم مائیم حضرت امام علیه السلم ازین سخن بغیظ و
غضب آلوده شد که رخساره مبارکش افروخته گردید و اندوه آزردگی خاطر اقدس بتکرار نموده و تکرار کلام سابق
فرمود و سماعه همان دستور جواب داد و بعد از ان حضرت امام علیه السلم فرمود که چه باشد که روز قیامت شما که همه
دوستدار اهل بیت و شیعه ما باید بیش از همه مردم امر شود بدخول بهشت و ایشان را بیش از همه بدوزخ ساکن
فرمایند و ایشان نگاه بجانب شما نموده گویند مینائیم مردی که در دنیا ایشان را از اهل گناه و معصیت و مستحق عذاب
و عقاب میدانستیم کجا رفتند و حال ایشان چگونه است و مضمون مسطور موافق مدلول آیه شریفه است که و قالوا ما لنا
لا نری رجالا کنا نعدهم من الاشرار و بعد ازین قسم از بشارات دیگر با وجه متوجه سماعه شده فرمود که هر که از شما گناهی
از و صادر گردد چون روز قیامت شود بپای خود متوجه درگاه الهی شده شما را شفاعت کنیم و بعد از ان فرمود که
والله داخل آتش نشود از شما ده کس والله که داخل آتش نشود از شما پنج کس والله داخل آتش نشود از شما سه کس والله
که داخل آتش نشود از شما یک کس و در کتاب بشارة المصطفی للشیعة المرتضی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایتست
که خدای تعالی حساب خلایق را بحضرت سید المرسلین و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم میفرمایند و هر مظلمه که حق الناس
که در ذمه شیعه باشد از خصمی که حق با باشد و بر ذمه مردمان است حساب میشود و هر چه از حق الله میان شیعیان
و میان خالق ایشان است خدا تعالی با ایشان می بخشد تا آنکه داخل نشود هیچ احدی از شیعه های ما باتش دوزخ
و در کتاب ابن مردویه که از علمای اهل سنت است منقولست که حق سبحانه و تعالی جل جلاله فرموده ولایة علی بن ابیطالب
حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی یعنی اعتقاد بولایت و امامت علی بن ابیطالب حصار منست و هر که در حصار
من درآید از عذاب من ایمن باشد و این روایت دلالت میکند که اقرار بولایت آنحضرت مثل اعتراف بوحدانیت
خداست بیت هیچ عقل از کنه او آگاه نیست هیچکس را در حریمش راه نیست و در کتاب فتوحات القدس از
حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب بمولای مؤمنان نموده فرمود ای

علی خدا ترا آمرزیده و اهل بیت و شیعه ترا و محبان شیعه ترا و محب محبان شیعه ترا آمرزیده و در کتاب
کاشف الحق آمده که محمد بن محمد بن زکریا شافعی در کتاب خود نقل کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در سجده شکر میفرمود الهی بحق ولیک اغفر لمحمد نبیک یعنی خدایا بحق علی که ولی تواست بیامرز محمد را
که نبی تواست و نیز در ان کتاب ذکر شده که در روز مباهله چون رسول ثقلین امیر المؤمنین و فاطمه
و سبطین را داخل عبای خود گردانید دست مبارک بدعا فرمود و فرمود اللهم احشرنی و ذریتی و محبیهم
محبیهم یعنی بار خدایا حشر کن مرا در زمره و طایفه که دوستدار این جمع باشند روایتست که روزی
مولای مؤمنان و سرور متقیان امیر المؤمنین علی علیه السلم بحضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض نمود
که یا رسول الله طلب آمرزش کن از حق تعالی برای من حضرت سید کاینات هر دو دست مبارک بدرگاه
قاضی الحاجات برآورده فرمود که خدایا بحق امیر المؤمنین را بیامرز امیر المؤمنین علیه السلم ازین مناجات
حضرت رسول در تعجب ماند حضرت رسول فرمود یا علی بحق آن خدای که جان محمد در قبضه قدرت
اوست که درین دعا خدای تعالی از تو عزیزتر و مکرم تری نیافتم که او را شفیع آمرزش تو بدرگاه علام سازم
گناهان سازم ازین سبب از حق تعالی مسئلت نمودم که بحق و بزرگی که ترا در نزد اوست که ترا بیامرزد
و در مشارق انوار الیقین آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب بمولای مؤمنان نموده فرموده بود
که یا علی اعمال شیعه ترا عرض میکنند بر من در هر روز جمعه پس شاد میشوم از کردار نیک ایشان و طلب
آمرزش میکنم از برای گناهان ایشان و در کتاب فتوحات القدس مسطورست که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که اول ما یسئل عن العبد حبنا اهل البیت یعنی اول چیزی که از بنده گان سؤال کرده میشود
حب و دوستی اهل بیت نبوت است و نیز در ان کتاب آمده که جمیع انبیا در شب معراج بحضرت پیغمبر
گفتند یا همه مبعوث شده ایم بشهادت لا اله الا الله و اقرار کردن بنبوت تو و ولایت علی بن ابیطالب
و در کتاب بشارة المصطفی لشیعة المرتضی ذکر شده که حضرت رسول روزی داخل خانه زوج بتول شد
مسرور و مستبشر و سلام با آنحضرت کرد مولای مؤمنان بعد از رد سلام فرمود که یا رسول الله من هرگز
ندیده ام شما را باین سرور و بهجت این روز پس سید کاینات فرمود آمدم من که بشارت دهم ترا
و حال آنکه درین ساعت فرود آمد بر من جبرئیل و گفت حق جل جلاله ترا سلام میرساند که بشارت ده علی را
که شیعه تو ان تابع و علی هم از اهل بهشت اند و چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلم این بشارت را شنید
سجده شکر نمود و دستهای خود را برداشت و گفت گواه باشید خدا تعالی بر من که بخشیدم بشیعیان

خود نصف حسنات خود را بر حضرت فاطمه و حسنین علیهم السلام هر یک خدای را گواه کرفتند که نصف حسنات
خود را بشیعیان علی علیه السلام بخشیدیم پس حضرت رسول فرمودند که بشنوید شما که منم که از من گواه باش
بر من پروردگار من که بخشیدم بر شیعه علی نصف حسنات خود را و حق تعالی جل جلاله فرمود بشنوید شما
کریم تر از من بتحقیق که آمرزیدم جمیع گناهان شیعه علی و محبان او را و دلیل برین قول حق تعالی است
در قرآن مجید ان الله یغفر الذنوب جمیعا و در کتاب فتوحات القدس آمده که حضرت رسول ص فرمود
که در شب معراج در آسمان چهارم خانه دیدم از یاقوت سرخ جبرئیل گفت یا محمد این بیت المعمور است
حق سبحانه و تعالی این خانه را قبل از آسمان و زمین بپنجاه هزار سال آفریده است و داخل این خانه شو
و نماز کن و چون داخل شدم جمیع انبیا اقتدا بمن کردند و بعد از اتمام نماز از حضرت رب العالمین خطاب
آمد که او سید المرسلین از پیغمبران بپرس که ایشان را پیش از تو از برای چه فرستاده بودم من گفتم
ای رسولان حق تعالی شما را پیش از من از برای چه فرستاد گفتند بولایت و دوستی تو و محبت و دوستی
علی بن ابی طالب و در کتاب روضة الواعظین ذکر شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا علی
بشارت ده شیعیان و انصار خود را به ده خصلت اول پاکی و طهارت مولد دوم حسن ایمان ایشان
بخدا سیم دوست داشته است خدای تعالی ایشان را چهارم وسیع و گشاده کردانیده است خدای تعالی
قبر ایشان را پنجم نوری میفرستد خدای تعالی در میان چشمهای ایشان که روشنی و ضیاء آن از صراط با آسمان
بگذرد ششم دور داشته است درویشی و فقر را از چشم و دلهای ایشان هفتم دشمنی میکند حق تعالی
با اعدای ایشان هشتم ایمن و محفوظ اند از جذام نهم میریزد گناه و سیئات ایشان دهم ایشان با من خواهند
بود در بهشت و در خصال ابن بابویه از حضرت امام ناطق جعفر صادق علیه السلام روایتست که آنحضرت فرمود
که حق تعالی عفو کرده و برداشته از شیعیان علی شش خصلت جنون و جذام و برص و ابنه و ولد زنا و
سایل بکف و شیعه از این شش عیب محفوظ اند و در کتاب فتوحات القدس از حضرت رسول مرویست
که آنحضرت فرمودند که دوستی من و دوستی اهل بیت من نفع دهنده است در هفت موضع که هول
و شدت آن مواضع عظیم است اول نزد وفات دوم در قبر سیم در وقت نشور چهارم نزد کتاب پنجم در وقت
حساب ششم نزد میزان هفتم وقت عبور از صراط و در کتاب طبقات از حضرت امام جعفر صادق ع از آن
روایتست که آنحضرت فرمود که دوستی و محبت ما که اهل بیت نبوت و رسالتیم میریزد گناهان را از بندگان
خدا همچنانکه میریزد باد سخت برگ را از درخت و در کتاب بلغاء مسطور است که حضرت رسول خطاب

بنوعی نزول نموده فرمود یا علی منم شفاعت کننده برای شیعه تو فردای قیامت در وقتی که باشم در
مقام محمود که آن مقام شفاعتست پس بشارت ده ایشان را باین مژده رباعی فردا که شود بهشت و دوزخ
تقسیم وز حکم خدا شوند مردم بدو نیم یاران علی شراب کوثر نوشند وانگاه وطن کنند در باغ نعیم
و در کتاب عیون اخبار الرضا روایتست که حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا فرمودند شیعة علی رفع عنهم
القلم یعنی شیعه امیر المؤمنین علیه السلام را قلم از ایشان برداشته شده گناه و خطیئتی در نامه اعمال ایشان
ثبت نگردد و در کتاب جامع الاخبار از سدیر صیرفی روایتست که حضرت امام جعفر صادق ع میفرمودند که
شیعه ما همه ایشان از اهل بهشت اند نیکوکار و بدکار ایشان و تفوق و زیادتی که بر هم خواهند داشت
باعمال و کردار ایشانست که هر که بندگی و عبادت خدا بیشتر کرده باشد در بهشت مرتبه و مقام او بلندتر است
و در کتاب روضة الواعظین از حضرت مقدس نبوی روایتست که آنحضرت فرمود که حقیر مبتدی
شیعه علی و عترت او و اصحاب او و بلند رتبه کریکو را ایشان شفاعت میکند که کارشان اعداد ربیعه و مضر
و ربیعه و مضر دو طایفه اند از عرب و بعضی کویند که در عرب از قبیله ربیعه و مضر هیچکس بیشتر کوسفند ندارد
و مراد موی کوسفندان ایشانست یعنی بعدد موی کوسفندان ربیعه و مضر آن شیعه شفاعت کناهکاران
میکند و در بعضی روایات آمده که ربیعه و مضر دو قبیله اند از امت انبیاء سلف و در کتاب وعظ
الواعظین از حضرت سید المرسلین روایتست که شیعه علی رستکارانند روز قیامت شعر علی و شیعه او
رستکارند که ایشان قابل جنت نزد او بند و در کتاب فتوحات القدس ایراد یافته که رسول صلی الله علیه و آله
انگشتری خود را بسلمان فارسی داد که کلمه طیبه لا اله الا الله بر آن نقش کند سلمان بحکاک امر فرمود که
تا محمد رسول الله را نیز بر آن ضم کند و چون انگشتری بنظر سید کاینات رسید آنحضرت سه سطر دید بر آن
نقش شده فرمود که این سه سطر چیست سلمان گفت یا رسول الله خواست تو لا اله الا الله بود که بر آن
نقش کنند من محمد رسول الله را با او ضم کردم حضرت رسول فرمودند سطر دیگر چیست حضرت جبرئیل نزول فرمود
ملک جلیل نزول فرموده گفت یا رسول الله حضرت عزت جل جلاله سلامت میرساند و میگوید که لا اله الا الله
خواست تو بود محمد رسول الله خواست سلمان بود که بآن ضم کرد خواست ما آن بود که علی ولی الله بآن ضم
کنیم که بی ولایت علی کلمه شهادت درست نیست و نیز در آن کتاب از الطاف ابن بابویه نقل شده که سید
کاینات فرمود که هر که دوست دارد آنکه او بگذرد بر پل صراط همچو باد تند و داخل بهشت شود بی حساب
پس باید که دوست دارد ولی و وصی و یار و خلیفه مرا و اهل من و وارث من که علی بن ابی طالب است همچو که

مسرور کردد که او در آید در آتش دوزخ پس باید که ترک ولایت و محبت علی کند بعزت و بزرکی خدای تعالی که علی باب
الله است یعنی در بهشت که هر که از آن در در آید بخدا برسد ای یا بن و علی صراط مستقیم است یعنی راه راست مردم
راعی بود و بر پل سنگر او ستانکیکه صبر بهلم و در قیامت خدای تعالی از ولایت او و در آن کتاب از حضرت
امام حسن علیه السلام روایتست که آنحضرت فرمود که در جوار ما یهودی بود که حضرت ما که دوری و حرمت ما نگاه
داشتی و اظهار محبت و مودت ما بسیار کردی آن یهودی که فوت شد من از حضرت رسول ص پرسیدم
که ای جد بزرکوار این یهودی که فوت شده حرمت ما نیکو کرده و همیشه دم از محبت ما میزده و بر طبق آن
اثار محبت و مودت ظاهر میشد فردای قیامت حال او چون باشد حضرت رسول فرمودند که ای جگر گوشه
من خدای تعالی نزد یهودی را در دوستی شما ضایع نکند که فردای قیامت در دوزخ از کل خانه برای او
سازند که حرارت آتش باو ضرری نرساند و در کتاب ارشاد شیخ مفید قدس سره از انس بن مالک روایت
که حضرت سید کاینات فرمود داخل بهشت میشوند از امت من هفتاد هزار کس که ایشان را نه حساب و نه
عذابی باشد پس بطرف علی علیه السلام ملتفت شده فرمود که آن جماعت شیعه تواند و تو پیشوای ایشان خواهی
بود شعر موالیان علی را چه کار با دوزخ که دشمنان علی بود دوزخ ایشان کافی رسیده است بصحت
ز راویان حدیث که شیعه را ز جهنم خدای کرده معاف و نیز از آن حضرت مرویست که اگر جمع می آمدند مردمان
بدوستی علی بن ابی طالب ع هر اینه خدای تعالی نمی آفرید دوزخ را و در کتاب مصباح الانوار از ابن عباس
روایتست که حضرت رسول فرمودند که جبرئیل امین گفت که جبرئیل قسم بذات آنکه ترا بحق خلق فرستاده
که اگر مجموع اهل زمین امیر المؤمنین را دوست داشتندی همچنانکه تمامی اهل آسمان او را دوست
میدارند حق سبحانه و تعالی آتش دوزخ را خلق نمودی و در مسند احمد حنبل از حضرت پیغمبر یافته و در مناقب
خوارزمی از انس بن مالک روایتست که حضرت سید کاینات فرمود دوستی علی حسنه ایست که ضرر نرو
کسی که ایشان را نه حساب و نه عذابی باشد پس بطرف علی علیه السلام ملتفت شده فرمود که آن جماعت شیعه تواند
و تو پیشوای ایشان خواهی بود و نقصان نمیرساند بآن هیچ سیئه و گناهی و بغض و دشمنی علی گناهیست
که نفع و فایده نمیرساند بآن هیچ حسنه و ثوابی نظم حب علی هست اگر در دلت نیست مضر تو بدیهای تو ور بود
بغض علی در نهاد دوزخ جاوید بود جای تو و در کتاب مشارق انوار الیقین فی حقایق اسرار امیر المؤمنین
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که آنحضرت فرمود که خدای تعالی را دو شهر است یکی در مشرق
و یکی در مغرب و در دور هر شهری حصاریست از آهن و هر شهری را هفتاد هزار در است و از دری تا دری

و نقصان نمیرساند با آن هیچ سیئه

یکفرسخ است و بر هر دری هفتاد طغراست از طلای احمر و اهل هر یک از این دو شهر تکلم میکنند
بهفتاد هزار لغت و هر لغت زبانی بجای خود لغت و زبان دیگر است پس ما بخدا که میدانیم لغت و
زبان ایشان را و ما حجت خدایم بر ایشان حکایت در تاریخ سراج القلوب روایت کرده که در کوفه دکان
داری بود که انواع ماکولات و میوه میفروخت و از اولاد پیغمبر هر کس چیزی میخواست نسیه میداد و قیمت طلب
نمینمود و بر نام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مینوشت تا بعد از مدت چند کاه بسبب حوادث روزگار حسب
او روبانحطاط آورد چنانکه ترک دکان نمود و با افلاس میکذرانید اتفاقا روزی یکی از نواصب برو بگذشت
شماتت کرد چرا از مولای خود طلب چیزی نمیکنی که او بر تو دیان کو فقر خاطر بخانه شد و چون در خواب
شد حضرت رسول را در خواب دید که نشسته است و امام حسن علیه السلام در پیش آنحضرت ایستاده است گفت
چون من سلام کردم جواب من از سر رحمت باز داد و با امام حسن گفت که برو بپدرت بگو که وام برادر مؤمن
ادا نماید ناگاه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از پیش حضرت رسول برخاست و گفت اینک وام او ادا کردم
و کیسه بدست من داد پس بمن گفت بطلب که قضای حوایج فرزندان من میکرده باشی بهای آن هیچ قبول داریم
پس چون بیدار شدم کیسه بدست من بود چون نگاه بدفتر خود کردم همان مبلغ بود که داده بودم و برکت
در مال من چندان شد که در کوفه از من غنی تر نبود لمؤلفه روحم چو کند مفارقت از پیکر کوید چه داری تخم
اعمال تو بر کویم بزبان حال اندوه و امید جز مهر علی نباشدم چیز دیگر

باب چهل و سیم

در ذکر آیات و احادیث و روایاتی که وارد شده که مبغضان و دشمنان حضرت امیر المؤمنین و ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین را بوی بهشت هرکز بمشام ایشان نخواهد رسید و هرکز از دوزخ نجات
نخواهند یافت و ایشان را از طاعت و عبادت نفع و فایده نیست بیت تیغ خارجی که بر بزرک حیدر است
در کردن سگان جهنم طناب کو در کتاب فتوحات القدس آمده در تفسیر آیه کریمه ان الذین لا یؤمنون
بالآخرة عن الصراط لناکبون یعنی بدرستیکه آن جماعت که ایمان بقیامت نمی آورند از صراط مستقیم و راه راست
برکنارند و محدث حنبل گفته که مراد از صراط محمد و آل محمد است و ابن مردویه که از اعتماد کنندکان آن طبقه
ضاله مضله است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود که مراد از ناکبون الجماعتی اند
که بر کنارند از ولایت ما بنا بر این معنی صراط مستقیم ولایت و محبت اهل البیت باشد و نیز در کتاب فتوحات
القدس از عیون اخبار الرضا نقل شده که سید کاینات فرمودند که حرامست بهشت بر کسانی که بر اهل بیت
من ظلم کردند و حرامست بر قاتلان ایشان و حرامست بر ناصر و معاون مبغضان ایشان و حرامست بر کسانی

که اسیر گفتند ایشان او بعد از ان این آیه کریمه خواند اولئک لا خلاق لهم فی الآخرة ولا یکلمهم الله و
لا ینظر الیهم یوم القیمة ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم یعنی ان گروه اند که نصیبی نیست مر ایشان را از رحمت
الهی در آخرت و سخن نکند حق تعالی با ایشان و نظر نکند بسوی ایشان روز قیامت و پاک نکرداند ایشان را
از لوث گناه و مر ایشان راست عذاب دردناک رباعی ای مهر علی چراغ ایمان ما راست * ایزد دین در کون و مکان
بی ذکر علی و آل در دو نصاب * کو سجده جبرئیل بودن ما راست * و نیز دران کتاب روایت از رسول الثقلین
جبرئیل از ملک جلیل جل و علا که حضرت عزت فرمودند که هر که دشمن شد با دوستان من بتحقیق که او برون آمد
بجنگ من و هر که جنگ کرد با اهل بیت من بتحقیق که فرود آمد باو عذاب من و هر که تولا کرد بغیر ایشان فرود
آمد باو غضب من و هر که غالب کرداند غیر ایشان را بتحقیق که مرا آزار داد و اگر چه بود او راست آتش دوزخ
و در کتاب مشارق انوار الیقین از ابن عباس روایتست که حضرت سید کاینات فرمودند که دشمن علی برون
می آید از قبر و در گردن او طوق باشد از آتش و بر او شیاطین نشسته باشند و لعن کنند او را تا انکه بحرا(ی)
قیامت برسد و نیز دران کتاب در حدیثی که ذکر ان طول دارد آمده که حضرت سید المرسلین فرمودند
بحق انکسی که مرا براستی بخلق بنبوت و رسالت فرستاده که اگر یکی از شما عبود(؟) نباید و در میان رکن
حجر و مقام ابراهیم و عبادت حق تعالی کند سه هزار سال دایم الصوم و قایم اللیل باشد و بوده باشد او را
برابر روی زمین طلا و از او صرف کند در راه رضای خدا و جهاد الله همراه او باشد جمیع(؟) آزاد کند
و همراه ان شهید شود میان صفا و مروه پس ملاقات خدا کند روز قیامت و دشمن دارد علی را خدای تعالی
هیچ یک از عبادات او قبول نکند و او را سرنگون با آتش دوزخ اندازد * جب(؟) که هم رو بسوی حق کرد از
غیر عبادت نکنی هیچ کار * در حرم کعبه عبادت کنی * کعبه دو صد باد زیارت کنی * جمله کتابی که فرستاده حق
کشف شود بر تو ورق بر ورق * با همه کشف و کرامات تو * با همه قرب و مقامات تو * گر نبود مهر علی در دلت
آتش سوزان بود منزلت * در کتاب کشف الغمه از ام سلمه روایتست که حضرت خاتم الانبیا فرمودند که ای ام سلمه
بشنو و گواه باش که اگر شخصی هزار سال خدای تعالی را در مابین رکن و مقام عبادت کند و بطاعت او مشغول
باشد و با وجود این عبادت عظمی دوستی علی در دل او نباشد و انحضرت را دشمن دارد حضرت ... در کاف
وجه او بر نهاده(؟) او را بنکال العظیم و عذاب الیم و عقاب جحیم مبتلا گرداند و در کتاب مدینة المعاجز(؟) الفقیه
ابو حمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایتست که انحضرت فرمود که بهترین بقاع و مکان
میان رکن و مقام است و اگر مردی عمر کند برابر عمر نوح دایم الصوم و قایم اللیل باشد دران مکان ... ملاقات

که خدای تعالی را دوست ندارد ما را از ان عبادت و ریاضت نفعی باو نمیرسد و در کتاب مصابیح القلوب
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایتست که انحضرت فرمودند یا علی تو محب و دلیل و راه نمای
جمیع دانایان بعد از من هر که ترا دوست داشت واجب میشود او را بهشت و هر که ترا دشمن داشت مستحق
دوزخ است و سوگند بخدای که مرا با انحضرت بنبوت برگزید از جمیع خلقان برسالت که اگر کسی بندگی
و عبادت خدای تعالی کند هزار سال قبول نمیکند خدای تعالی عبادت او را مگر بدوستی تو و دوستی امامان
که از ذریه تو اند و این دوستی نیز قبول نیست مگر بدوری و بیزاری از دشمنان تو و دشمنان امامان
هدی که از فرزندان تو اند و این خبر را جبرئیل امین از حضرت رب العالمین بمن آورد پس هر که خواهد
مؤمن گردد و هر که خواهد کافر و نصیر الملة والدین محمد الطوسی قدس سره فرموده عربیه لو ان عبدا
اتی بالصالحات غدا * وود کل نبی مرسل وولی * وصام ما صام صواما بلا ملل * وقام ما قام قواما بلا کسل
وعاش فی الناس آلاف مؤلفة * عار من الذنب معصوم من الزلل * وطار فی الجو لا یأوی الی احد * وخاض فی
البحر لم یخش من البلل * ما کان فی الحشر یوم البعث منتفعا * الا بحب امیر المؤمنین علی علیه السلام و در کتاب مشارق
الانوار الیقین از ابن عباس و از وهب بن منبه روایتست که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که
چون رفتم من باسمان معراج پروردگار من جل جلاله یا محمد بدرستیکه سوگند خورده ام بذات خود من
ان خداوندم که نیست پروردگاری که قابل پرستش باشد الا من که داخل بهشت سازم جمیع امت ترا
مگر جماعتی که از رفتن بجنت با او امتناع نمایند پس گفتم خداوندا کیست که ابا کند و امتناع نماید از دخول
بهشت پس ندا رسید از حضرت عزت جل جلاله که بتحقیق که ترا اختیار نمودم جهت نبوت و علی را از برای
ولایت پس کسی که ابا کند از دوستی علی بدرستیکه امتناع نموده است رفتن بهشت را از برای انکه در بهشت
داخل نمیشود الا محب علی و بهشت حرامست بر انبیا تا انکه داخل شوی تو و علی و فاطمه و عترت و ذریت و شیعه
شما پس گفت یا محمد علی خلیفه و امامست بعد از تو و ... تو مخالفت او خواهد کرد و بهشت حرامست
بر هر که مخالفت امر او کند و دشمن او باشد پس بشارت ده علی را باین کرامت و بزرگی از جانب من و نزدیک
باشد که بیرون آید از صلب علی یازده نقیب که آخر ایشان مهدی ... باشد که نماز کند در خلف او عیسی بن مریم
و پر سازد زمین را از قسط و عدل همچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و در کتاب عقاب الاعمال ابن بابویه
علیه الرحمة از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که مابین رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم و همچنین
مابین قبر حضرت رسول و منبر روضه ایست از روضهای بهشت اگر بنده عبادت پروردگار کند در یکی از ین

از ین دو موضع هزار سال و سر او را ببرند در فراش او همچنانکه ذبح گوسفند میکنند پس ملاقات کند خدا را
بی دوستی ما خدای تعالی بر خود واجب کرداینده است که او را در آتش دوزخ بیندازد و در خصال ابن بابویه
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که انحضرت فرمودند بخدا قسم که اگر کسی سجده خدا کند تا انکه گردن
او از طول سجده جدا شود خدای تعالی عبادت و خضوع و خشوع او را قبول نمیکند مگر انکه دوست دارد ما را که
اهل بیت رسالت و نبوتیم و در کتاب فصول الحق نقل است که پیغمبر خدا فرمود که منکر ولایت علی علیه السلام
بوده باشد خدای تعالی بر او غضبان باشد و قبول نکند از وهیچ عملی و هفتاد فرشته تف در روی او اندازند
و حشر کنند او را سیاه روی و ازرق چشم و در کتاب توحید از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست
که انحضرت فرمود سوگند بانکسی که نفس و حیات محمد در دست اوست بدرستیکه اگر بنده بیاید روز قیامت
و عمل هفتاد پیغمبر با او باشد اعمال او پسندیده و مقبول درگاه الهی نمیشود تا انکه دوستی من و دوستی
اهلبیت من نداشته باشد رباعی بخواه ز دین حق خدای سبحانی * بحق احمد مرسل رسول ربانی * که دشمنان
علی را ثمر نیست در دست * اگر چو پیر اشتر کنند پیشانی * و در کتاب تحفة الابرار و بحار المناقب و لوامع الانوار
سید مختار صلی الله علیه و آله مرویست که انحضرت فرمودند یا علی بدرستیکه اگر بنده عبادت خدا کند
مثل عبادت حضرت نوح و بوده باشد او را برابر کوه احد طلا و او را صرف کند در راه رضای خدا و پیاده از
منزل خود هزار دو بار بحج رود پس کشته شود ... در میان صفا و مروه و ترا دوست ندارد یا علی بوی بهشت
بمشام او نمیرسد و داخل جنت نمیشود و عارف ... این مضمون را در رشته نظم کشیده نظم بی تو بمیرند
بوی جنت * کسی کو با علی جوید عداوت * هزاران سال بود در عبادت * کند با حج و عمره در سخاوت * طلا و مقدار
کوه گر کند صرف * میان مروه جان بازد بان حرف * ... * نیابد او بهشت و حور ...
و اخطب خوارزم نقل نموده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که انحضرت خطاب با امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند ای علی
که اگر کسی تمام عمر روزه دار و شب صرف عبادت نماید و جهد داشته باشد از اموال دنیوی تمامی را در راه خدا
تصدق نماید و بعد از ان در میان صفا و مروه کشته شود و بولایت تو ایمان نیاورده باشد با وجود این
حالات و عبادات بوی بهشت که با نصد ساله راه میرود بمشام او نرسد و از حضرت امام ناطق جعفر صادق
روایتست که اول چیزی که در روز قیامت از بندگان سؤال میکنند نماز و روزه و حج و زکوه و واجبات
و از دوستی و محبت ما که اهلبیت نبوت و رسالتیم پس هر که اقرار بدوستی ما کرده باشد و حق ما دانسته و این
عقیده از دنیا رفته باشد قبول میکند خدای تعالی نماز و روزه و زکوة و حج او را و اگر اقرار و اعتراف بدوستی ما ننموده

باشد و حق ما را ندانسته قبول نمیکند خدای تعالی چیزی از اعمال و کردار او را رباعی گر حب علی و آل بتول نبود
امید شفاعت رسول نبود * گر طاعت حق جمله بجا آری تو * بی مهر علی هیچ قبولت نبود * و در کتاب فتوحات
القدس از ام سلمه روایتست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود با ام سلمه بشنو و گواه باش که اگر فرض کنیم
که بنده بندگی کند خدا را هزار سال از پس هزار سال میان رکن و مقام ابراهیم که در کعبه است و بعد از ان
بدشمنی علی بمیرد خدای تعالی او را بر بینی و روی در آتش دوزخ سرنگون اندازد و در کتاب عین الحیوة از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که در شب معراج حضرت باری تعالی جل ذکره برسول صلی الله علیه و آله
خطاب فرمود که ای محمد بدرستیکه اگر بنده عبادت من کند تا انکه ضعیف شود و بگردد مثل مشک کهنه
پس بیاید پیش من و دوستی تو و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نداشته باشد و منکر حق ایشان باشد
من او را ساکن نسازم در بهشت و در سایه عرش او را جا ندهم نظم پنج نماز نپذیرد خدا * تا نشوی
پیرو این پنج تن * احمد مرسل پس از ان مرتضی * فاطمه انگاه حسین و حسن * و در کتاب روضة الواعظین
ذکر شده که جبرئیل امین بفرمان رب العالمین بنزد سید المرسلین آمد پس گفت ای محمد خدا سلام
میرساند ترا و میگوید که خلق کردم هفت آسمان را و آنچه در وست و هفت زمین را و آنچه بر اوست و خلق
نکردم هیچ مکانی و منزلی را که بزرگتر و عزیزتر از رکن حجر و مقام ابراهیم باشد و اگر بنده عبادت من
کند و بخواند مرا دران مکان از روزی که خلق آسمانها و زمینها کرده ام و ملاقات کند بمن و منکر
دوستی و محبت علی باشد هر آینه او را بیندازم سرنگون در جهنم و در کتاب تفسیر المعانی شیخ طوسی رحمة
الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که جبرئیل علیه السلام نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد
و گفت یا محمد بدرستیکه خدای تعالی ترا سلام میرساند و میگوید بشارت ده برادر خود علی را که عذاب نمیکنم
هر که او را دوست دارد و رحم نمیکنم هر که او را دشمن دارد و در کتاب عقاب الاعمال از حسین بن ابی العلا
روایتست که شنیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که میفرمود اگر انکار حق امیر المؤمنین علیه السلام
میکردند همه جماعتی که در روی زمین اند هر اینه خدای تعالی عذاب میکرد همه ایشان را و داخل دوزخ میساخت
جمیع ایشان را رباعی ای مهر تو بر تمام عالم شده فرض * در ذمه امت احسان تو قرض * بی مهر تو حق نمیکند هیچ
قبول * روزی که رسد نامه اعمال بعرض * و در کتاب منهاج الکرامه روایتست حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روزی خطاب بصحابه نموده فرمودند که اگر روزه گیرید تا انکه باریک شوید چون زه کمان و نماز
کنید تا انکه کج و دو تا گردید مثل کمان هیچ نفع و فایده بشما نمیدهد و باعث نجات و خلاصی شما نمیشود

از عذاب دوزخ تا انکه دوست دارید علی را و در کتاب عقاب الاعمال از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایت که اکر بندهٔ عبادت کند حق تعالی را هزار سال میان رکن و مقام و در روز روزه باشد و شب در بندکی
ایستاده تا انکه موی ابروهای او چشمهای او را فرو کیرد و منکر حق ما باشد او را ثواب و اجری نخواهد بود و عارف
نیشابوری در کتاب مظهر العجایب کفته **شعر** کرترا عمری دو صد باشد بسال ۞ وانکه دین ملت بخوانی علم قال ۞
و در روزه باشی تو محمود زمان ۞ و در شب دایم کذاری تو نماز ۞ بی ولای او نیابی هیچ سود ۞ روسیه باشی ترا در روز
سود ۞ و نیز در ان کتاب از امام محمد باقر علیه السلام مرویست در حدیثی که ذکر ان طولی دارد که بخدا قسم که اکر بنده
از بندکان خدا در میان رکن حجر و مقام ابرهیم در کعبه باشد شب نماز تا انکه روزش پاید و در روز روزه
کیرد تا انکه شب در اید و منکر حق و دوستی ما اهل بیت نبوت و رسالت حق تعالی هیچ یک عبادت او را قبول
نمیکند **نظم** اکر سعادت دنیا و دین همی خواهی ۞ قدم حیدر و اولاد او مصدق بیوس ۞ نماز و روزه و حج
و زکوة بی مهر ش ۞ بروز حشر همه زرق باشد و سالوس ۞ و در کتاب کشف الغمه و احسن الکبار و منهج الفاضلین
و دیکر کتب اصحاب و تابعین مذکور است که مردی نزد امام محمد باقر علیه السلام امد و کفت من مردی ام از اهل
شام از محبان شما که اهل بیت اید و همیشه بشما تولا نموده ام و از دشمنان شما تبرا کرده ام و پدرم از محبان
بنی امیه و مبغضان شما بود و بواسطه انکه را مودت شما و بغض بنی امیه بوده و هست پدرم در ایام حیوة
بر من ظلم میکرد و مال بسیار داشت و از من پوشیده میداشت و هر که از مال تنصیب و طمع بن عبداد او کرده
مدتیست که مرده و بغیر از من او را وارثی نیست و هر چند من طلب مال کردم نیافتم و فقر و فاقه من بنهایت رسیده
و بغایت محتاجم حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود اکنون میخواهی که تو را علی سازم که پدرت را بر بینی و از او سوال کنی
که مال را بکجا دفن کرده و بتو نشان دهد کفت بلی حضرت امام علیه السلام رقعه نوشت و بمهر مبارک مهر نمود و باو داد و فرمود که
چون شب شود بر بقیع رو و ندا کن یا درجان یا درجان که مردی نزد تو آید و رقعه را باو بده و بکو محمد بن
علی بن حسین مرا نزد تو فرستاده و امرد رقعه را کرفت از خدمت انحضرت بیرون رفت راوی کوید روز دیکر
بعد از ادای نماز صبح متوجه خانه امام علیه السلام شدم تا حال امرد معلوم کنم که بچه منجر شد چون بدر خانه امام
رسیدم دیدم امرد را که بر در دولت سرای انحضرت نشسته و منتظر و بعد از اذن یافتن بملازمت انحضرت مشرف
شدیم و سلام کردیم و امرد شامی کفت ای پسر رسول خدا و نور دیده حضرت مصطفی دوش بر بقیع رفتم
و ندا کردم که یا درجان مردی نزد من امد و کفت درجان منم چه حاجت داری من رقعه را باو دادم و کفتم مرا
محمد بن علی بن حسین نزد تو فرستاده او کفت مرحبا بر سول امام الزمان حجة الله علی خلقه و رقعه را

بخواند و کفت اینجا بنشین تا من پدرت را نزد تو آورم درجان برفت و بعد از ساعتی باز امد و مردی سیاه
با او بود و زنجیر سیاه در کردنش و پیراهن سیاهی پوشیده و زبان از دهنش بیرون امده بود کفت
اینست پدرت امان با زاتش و دود جحیم و جرعه جهنم و عذاب الیم رنک او را متغیر کرده و شکل او را استبدال
کردانیده او را کفتم تو پدر منی کفت آری کفتم بچه سبب باین بلا مبتلا شدی کفت جهت انکه بنی امیه را
دوست میداشتم و اهل بیت رسالت را دشمن بودم و اکنون بیچاره ام و مال من در فلان مکان در زیر
ستون مدفونست و ان صد و پنجاه هزار دینار است بر دار و پنجاه هزار دینار ان تسلیم ملازمان
حضرت امام محمد باقر علیه السلام نما و باقی ترا است و ان جوان شامی کفت که اکنون من میروم بشام که ان پنجاه
هزار دینار را بیاورم و بعد از انزل ان مال که شد ان پنجاه هزار دینار را جهت امام علیه السلام اورد انحضرت
در شان امرد دعای خیر کرد و آنرا بمکان خود واجب نمود برانکه دوستی و محبت اهل بیت نبوت و رسالت
نفع و فاید دنیا و اخرت است و عداوت با ایشان باعث خزی و خسارت دارین است **بیت** کر هست
مهر حیدر صفدر ترا بدل ۞ کر صد هزار معصیت هست غم مدار ۞ کر نیست حب شاه ترا ای پلید دون ۞ کر صد هزار
سال کنی طاعت اختیار ۞ ان طاعت تو هیچ شمار ند روز حشر ۞ جز اسفل مقام نباشد ترا قرار **حکایت**
در کتاب فتوحات القدس امده که مردی را شهید کردند در راه حق تعالی فرشتکانی که بر وی موکل بودند کفتند
عجب شهیدی بود این مرد که ابواب وی در بهشت نکشادند و حوران استقبال روح او نکردند حق تعالی وحی
فرستاد بملایکه که نظر کنید چون نظر کردند روی هوا را دیدند پر از طاعت و خیرات وی فرشتکان کفتند خداوندا
چرا در اسمان نکشادند ابواب عملهای این بنده پادشاه عالم فرمود که در آسمان جهت عملهای او کشوده نشود
و او بود علیکم که برداریدی عملهای این بنده را هر چند خواستند بر دارند نتوانستند حضرت عزت جل جلاله
فرمودند که طاعت و عبادت بنده را مرکب است که تا ان مرکب نباشد بمحل قبول نرسد و ان دوستی و محبت
علی و فرزندان وی است و بیزار از دشمنان و مبغضان ایشان فرشتکان بر وی محب اهل بیت از دوستان
نرسید کفتند الهی و پرا این مرکب حق تعالی امر فرمود تمام اعمال او را بکنارید و بمکان خود روید
و تمام ذو الجلال رب با شیر را امر فرمود که ان مرد را با اعمال او در دوزخ انداختند منهما قال **شعر** هم القوم
آثار النبوة منهم ۞ تلوح و انوار الامامة تلمع ۞ مهابط وحی الله خزان علمه ۞ و عندهم سر المهیمن مودع ۞ و لا عمل
ینجی غدا غیر حبهم ۞ اذا قام یوم البعث للخلق مجمع ۞ و لو ان عبدا جاء لله جاهلا ۞ بحبهم و لا آل العبا لیس ینفع ۞

باب چهل و چهارم در بیان بعض احادیث که بر وان مخالفان تلثه در افضلیت

ایشان وضع نموده اند و بهتان و افترایی که نسبت بحضرت رسول داده اند و تبیین عدم صحت ان علمای
فریقین متفقند برین که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که من قال علی ما لم اقل فلیتبوء مقعده فی النار
یعنی کسی که بکوید و بهتان و افترا کند برمن انچه نکفته باشم پس قرار یافته است مکان و ماوی کاه او در اتش
دوزخ فنعم ما قال **بیت** هر چه بنز قال الله و قال الرسول ۞ فضل بود ان فضلیکان ای فضول ۞ و از جمله احادیثی
که در فضیلت ایشان وضع نموده اند یکی اینست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی بمسجد میرفت دست
راست خود را بابا بکر داده و دست چپ را بعمر که هکذا نبعث یوم القیمة یعنی باین روش برانکیخته خواهم شد
روز قیامت ای ناصبی بدانکه این حدیث مخالف کتاب الله است از جهت انکه حضرت عزت باری عز اسمه
در کلام مجید فرموده و کلهم اتیه یوم القیمة فردا یعنی منفردا و نیز فرموده و لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم
اول مرة و حضرت مقدس نبوی فرموده اذا اوتی منی علیکم حدیث فاعرضوه علی کتاب الله فان وافق
فاقبلوه و الا فردوه علی الحایط و چون این حدیث مخالف کتاب الله است صحیح نباشد و رد کردن ان واجب
و لازم است **حدیث دیکر** از احادیث موضوعه انکه سید کاینات فرموده ان مثل ابی بکر و عمر مثل جبرئیل
و میکاییل فی السماء شیخ ابو علی طبرسی قدس سره در کتاب احتجاج ذکر نموده که یحیی بن اکثم در حضور
مامون از حضرت امام محمد تقی علیه السلام سوال نمود از صحت و سقم این حدیث حضرت امام علیه السلام در جواب فرمود
که جبرئیل و میکاییل دو فرشته مقربند و هرکز بخدا عاصی نکردیده اند و یک لحظه از عبادت خدا فارغ نشده اند
و ابابکر و عمر مشرک بودند و بر تقدیری که مسلمان شدند بیشتر اوقات ایشان در کفر و شرک بوده محال و ممنوع است
که تشبیه کنند و برابر دانند حضرت رسول صلی الله علیه و آله ابابکر و عمر را بجبرئیل و میکاییل **حدیث دیکر**
در کتاب فصول الحق امده که مخبر صادق فرموده که بر ساق عرش نوشته دیدم لا اله الا الله محمد رسول الله ابوبکر
الصدیق و عمر الفاروق و عثمان ذو النورین او ناصبی بیدین حاشا که حق تعالی نام نامی خود را و اسم
کرامی حضرت رسول را که پاک و مطهر از همه کبایر و صغایر است قرین کند با نام جمعی که سالها بت پرستیده باشند
و چهار دانک عمر خود کافر باشند الا یا کرام ملک ان ان ما ضال ذمیمه و اعمال کرمه ایشان که علمای شما در کتابها
خود نوشته اند باعث این شد که نام ان بیدینان قرین اسم حضرت عزت جل جلاله و برای نام نامی حضرت کرده
باشند **حدیث دیکر** از ان احادیث باطل انکه سید کاینات فرموده اند اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم
یعنی که اصحاب من بطریق ستاره کانند بهر کدام که اقتدا کنید هدایت می یابید ای ناصبی جواب این کلام نافرجام
خود را بشنو هر کاه بعضی از صحابه ان حضرت اقتدا نتوان کرد این خصوصیت بابی بکر و ان دو و عثمان ندارد

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام یکی از صحابه بود و جمعی که بعد از رسول اقتدا بانحضرت نمودند هدایت یافتند
باشند بس چرا شما حکم بکفر و فسق الجماعت میکنید و دیکر علمای شما جمعی از صحابه را نام می برند که مرتد شدند
از انجمله ابن ابی سرح که کاتب وحی و از صحابه انحضرت بود مرتد شد چون بخاک نی کردند خاک او را قبول
نکرد پس از این قرار داد ابن ابی سرح و امثال او اقتدا نتوان نمود و دیکر از صحابه جمعی منافق بودند مثل اصحاب
عقبه و اقتدا بمنافق باعث هدایت نمیشود و علمای شما در اکثر کتب خود ذکر نموده اند که ابابکر و عمر
و عثمان از اصحاب عقبه اند بس فایده که از وضع این حدیث بتو رسیده ان بود که مقتدایان و امامان خود
را از زمره منافقین بیرون اوردی فنعم ما قیل **بیت** صحابه که مر جمله کالنجوم مند ۞ ولی بعض کواکب نحس و شوم مند **حدیث**
دیکر که سید کاینات فرموده اند ابو بکر و عمر سیدا کهول اهل الجنة یعنی ابابکر و عمر بهترین کهول اهل بهشت
اند و کهل کسی را کویند که در میان سی تا پنجاه باشد و در کتاب احتجاج امده که یحیی بن اکثم در حضور مامون
بحضرت امام محمد تقی علیه السلام کفت چه میفرمایید شما در صحت این حدیث انحضرت فرمودند که این حدیث را
کذب و محالست از برای انکه جنت تمام جوان خواهند بود و در بهشت کهل نخواهد بود و این حدیث
وضع نمودند بنی امیه که ضد حدیثی باشد که سید کاینات فرموده الحسن و الحسین سیدا شباب اهل
الجنة و خواجه نصیر طوسی رحمه الله در مقام جواب این حدیث موضوع باطله آمده میفرماید که قطع نظر
از اینکه این حدیث موضوعست صاحب کتاب استغاثه که از علمای اهل سنت است براویان این
حدیث اعتماد ندارد و میکوید که از روات ثقه بما رسیده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند
که اهل بهشت داخل بهشت خواهند شد در حالی که ساده و بی موی و سرمه در چشم کشیده باشند
و شبه ان و هر کاه چنین باشد پس کهل در بهشت نباشد و ابابکر و عمر بهر تقدیر ان نخواهند بود
و منافق در بهشت داخل نشوند و بعضی از متعصبان آن کروه کواه در مقام جواب یاوه کویی خود
در امده کفته اند که میشود که این حدیثی که صاحب کتاب استغاثه ذکر کرده است بر قول راویان
این حدیث اعتمادی نباشد و کهلان نیز داخل بهشت شوند و میر نور الله نور الله مرقده در کتاب مصائب
النواصب در مقام جواب ان ناصبی امده میفرماید که بر فرضی که این حدیث در محل اعتماد نباشد و قول
صاحب کتاب استغاثه را قبول نکنید پس چه میفرمایید درین حدیث که علمای شما در محل اعتبارش میدانند
و هیچ کدام را در ان حرفی و نزاعی نیست و در صحاح الستة و دیکر کتب معتبره شما ثبت است که رسول
صلی الله علیه و آله میفرمود الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة یعنی حسن و حسین علیهما السلام بهترین

جوانان اهل بهشت اند لازم می آید تعارض میان این دو حدیث که سید کهول یا کهول و سید جوانان
با جوانان داخل بهشت شوند و حسنین نیز در رحلت از دنیا جوان نبودند و در سن کهولت بودند
و هر گاه که خدای تعالی بعضی را جوان کنند و بعضی را کهول بهشت داخل سازد عدالت بعمل نیامده باشد
و این محض کفر است و دیگر آنکه علمای شما در صحاح سته و غیرهم ذکر نموده اند که پیرزنی بخدمت سید کاینات
آمد و التماس دخول بهشت نمود آن حضرت فرمود که پیرزنان داخل بهشت نمیشوند پیرزن بگریه افتاد
حضرت رسول فرموده اش داد که مزاح میکردم و حق تعالی فرموده إنا أنشأناهن إنشاء فجعلناهن أبكارا
خلاصه معنا آنکه انجا جوان شوند و ببهشت روند و ملا جامی این حکایت را بنظم آورده است
بیت کرد زال کهن سال سوال از نبی که شه فرخنده خصال تا انجا که میگوید یک بیک دختر دوشیزه
شوند که دران منزل پاکیزه شوند و نیز باتفاق فریقین حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که
اهل الجنة کلهم شباب فانه لا یدخل الجنة العجز یعنی اهل جنت همه جوانانند و پیران داخل بهشت نمیشوند و صاحب
کمال بهاییه میفرماید که اهل قبله اتفاق دارند بر این که سید کاینات فرمودند که الحسن والحسین سیدا شباب
اهل الجنة من الاولین والاخرین وابوهما خیر منهما و مبتدعان بدعت اراده ایراد نقیض آن نموده این
حدیث را وضع نموده اند والا در بهشت کهول و پیر نباشند و هر که در بهشت رود امام حسن و امام حسین
سید و بهتر ایشان باشند و بر فرضی که حمل بر صحت این حدیث موضوع نماییم مراد از بهشت دنیا ست از آن
انکه بهشتی که دران کهول باشند دنیاست که چنانچه حضرت رسول فرموده الدنیا سجن المؤمن وجنة
الکافر یعنی دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و اگر واضع این حدیث میخواست که فی الجمله وی از راه
داشته باشد میبایست که چنین درهم بافد که ابوبکر و عمر سیدا کهول اهل الجنة یعنی ابابکر و عمر بهترین پیران
اهل بهشت اند انتهای آنکه این دو منافق از سن کهولت که از سی است تا پنجاه تجاوز نموده بودند
وابابکر هفتاد سال و عمر شصت سال را چگونه کهول توان گفت اما آن ناصبی که وضع این حدیث نموده
این قدر خود نادان بوده که مجهول [?] از کهول فرق نکرده و بجای دل ما باکرش را شاد نموده که پرده بوی
درهم با منزلت او کهول را از عجوز فرق میتوانست نمود این مزخرفات را وضع نمینمود حدیث دیگر
از احادیث موضوعه آنکه حضرت سید کاینات فرمود که جبرئیل بر من نازل شد و گفت ای محمد بدرستیکه
پروردگار تو تو را سلام میرساند و میگوید که ابوبکر را از من سلام برسان و بگو او را بدرستیکه من خداوند
از تو راضیم آیا تو از من راضی هستی یا نه در کتاب الاحتجاج آمده که یحیی بن اکثم در حضور مامون الرشید

امام محمد تقی علیه السلام در صحت این حدیث سوال نمود آنحضرت فرمود که قال الله تعالی ولقد خلقنا الانسان
ونعلم ما توسوس به نفسه ونحن اقرب الیه من حبل الورید آیا خدای تعالی میدانست که ابوبکر از او
راضی است یا خشمناک است که سوال کند از او ای ناصبی گمراه بدانکه الله تعالی عالم السر والخفیات است بکلیات
وجزئیات واقف و مطلع است اگر ابوبکر بر حیله و مکر از خدای تعالی راضی بوده باشد حضرت عزت جل
جلاله بر آن واقف و مطلع است و احتیاج بسوال کردن نیست و نیز الله تعالی از رضا وخشنودی
ابوبکر مستغنی است و بآن محتاج نیست که از وی پرسد که تو از من راضی هستی یا نه و نیز الله تعالی نفی رضا
کرده باشد و وقوع آن واجب باشد و اگر نه وقوع آن ممتنع و محال باشد و الله تعالی از چیزی که محال باشد
نپرسد و چگونه عاقل تجویز نماید که الله تعالی با یکی از بندگان گوید که من از تو راضیم آیا تو از من راضی
هستی یا نه ای ناصبی نادان ابله الله تعالی در کدام حال از او راضی شد آیا در روز احد [?] او راضی شد
که پیغمبر خدا را در میان لشکر کفار گذاشته فرار نمود و یا در جنگ خیبر جهت آنکه منهزم شد و لشکر
اسلام را منهزم کردانید و یا در غزای ذات السلاسل که از وسط راه مراجعت نمود یا از جهت آنکه تخلف
از جیش اسامه نمود یا از جهت آنکه بخلاف امر خدا و رسول و مستدعی منصب امامت و خلافت شد
وحق امیر المؤمنین علی علیه السلام را غصب نمود یا از برای آنکه بخلاف امر خدا فدک را از حضرت فاطمه زهرا
انتزاع نمود یا از برای آنکه بخلاف فرمان خدا و رسول حکم بارتداد مالک بن نویره و قوم او کرده و مردان
ایشان را غارت کرده و زنان ایشان را اسیر کردانید دیگر ابوبکری که چهل و شش سال در کفر و شرک بود
و گوشت و پوست و عروق و امعا و احشای او بخمر و اکل میته پرورده شده بود و انواع ظلم و تعدی بر اهل
بیت رسول الله و سایر ناس کرده چنانکه شمه از آن در این کتاب مذکور شده چگونه جایز باشد که خدای
تعالی از او راضی باشد و با رسول خود فرماید که من از ابابکر راضیم از وی بپرس که او از من راضی هست یا نه
حدیث دیگر از احادیث باطله آنکه حضرت رسول فرمودند ان من امن الناس علی ابوبکر [?] کذبنی الناس وهو صدقنی
وانکحنی ابنته وجهزنی بماله وواسانی بنفسه وجاهد معی ساعة الخوف یعنی کجاست مثل ابوبکر
که مردم تکذیب من کردند و او تصدیق من نمود و بمن ایمان آورد و دختر خود را بزنی بمن داد و بمال خود مرا
همراهی کرد و با من بنفس خود مواسات کرد و جهاد کرد با من در وقت خوف و ترس در این حدیث شش فضیلت
جهت ابابکر قرار داده اند ای ناصبی جواب خود را بشنو اول آنکه میگویی که تصدیق حضرت رسول نمود
و ایمان آورد و یکی از دو میشماری و میدانی که تصدیق و ایمان در اینجا یک معنی دارد ابابکر را چه فایده

ایشان را کشت و اموال

در ایمان آوردن بر صحابه دیگر هم که ایمان آورده در وقتی که بود که دیگران تکذیب میکردند و اگر ایمان آورده است
باشد همه ایمان آورده اند فضیلت او در چه چیز است بلکه دعوی آن میتوان کرد که او اول بار برسول ایمان
آورده قبول میکردیم اما چه فایده که در دین گفتگوی عامی و محققان است که ابوبکر بعد از بعثت حضرت رسول
هفت سال کافر بود چنانچه در کتاب وسیلة المتعبدین از ابوذر غفاری روایت است که حضرت رسول
فرمودند ان الملائکة صلت علی وعلی علی سبع سنین من قبل ان یسلم بشر یعنی بدرستیکه ملائکه بر من و علی
هفت سال صلوات فرستادند پیش از آنکه فردی از افراد بشر مسلمان شود دیگر آنکه دختر خود را برسول
داد حضرت رسول از اول تا آخر هیچ وقت زن داشت و هم پیران داشتند یکی هم او باشد دیگر آنکه تجهیز
بمال حضرت رسول را امکان بغیر المعیشه و مکر بود و قطع نظر از آنکه ابوبکر ملای مکتب داری و خیاط بود
وبقال [?] ... کت داشت آیا این مال را پیش از هجرت در مکه صرف پیغمبر نمود یا بعد از هجرت اگر پیش از هجرت بود
حضرت رسول که لشکر در مکه بجای فرستاد یا کدام خدم و حشم و عیال داشت که محتاج بمال ابوبکر شود
و حال آنکه همچون خدیجه کبری زنی داشت که مال داری و توانگری او در میان قریش دیگری نبود و همه را صرف
او میکرد و آن برای او داشت چنانکه اهل تاریخ و سیر آورده اند که چند هزار زن ... در مطبخ خدیجه بود مال
ابوبکر در برابر مال او چه نماید و اگر این لطف و مهربانی بعد از هجرت بود حق در همه تواریخ مذکور است که
ابابکر شتری بچهار صد درهم در وقت رفتن بمدینه خریده بود تا رسول الله چهار صد درهم او را نداد بر آن
سوار نشد و در مدینه نیز ابابکر محتاج بود و داری انصار بود و پدر و دختر او اسما بمزدوری معاش میکرد و پدرش
کور و عاجز و محتاج و حاجتی این چنین بود چرا این مال را به پدر و دختر خود نداد و این رحم بر رحم
نمیکرد اولی رعایت صله رحم باینها کرد و نیز مفسران و اصحاب حدیث اتفاق کرده اند و در جمع بین
الصحاح السته نیز آمده که چون آیه نجوی نازل شد جمله صحابه از مهاجر و انصار ترک مناجات سید ابرار
کردند الا حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام که ده بار که با سید کاینات مناجات و گفتگو میخواست یک دینار
صدقه میداد و چون آیه ءاشفقتم نازل شد حکم آیه نجوی منسوخ شد هیچکس بآیه نجوی عمل نکرد
و با سید کاینات مناجات ننمود چرا که ابوبکر در حین نزول آیه نجوی قادر بود که یک درهم یا کمتر صدقه
کند و با حضرت رسالت سخن بگوید و بسبب بخل ترک مناجات با سید کاینات چگونه توان گفت که چهل
هزار دینار یا درهم برآنحضرت انفاق نماید و اگر نداشت و بر یک درهم قادر نبود کسی که بر درهم قادر
باشد چگونه توان گفت که چهل هزار دینار را انفاق نماید و مع ذلک اجماع حاصل است که حضرت امیر المؤمنین

علیه السلام بسبب آنکه چند قرص از نان جو که قوت ایشان در ایام قحط و غلا بیع درهمی باشد بمسکین و یتیم و
اسیر ایثار کرد حضرت الله تعالی سوره هل اتی را از اول تا آخر در شان آنحضرت و بیان فضیلت و علو
مرتبت او فرستاد کسی که چهل هزار دینار بر حضرت ابرار انفاق و ایثار نماید چگونه توان بود که حضرت
ملک غفار در شان او آیه نفرستد ای ناصبی بیدین آنچه شرح نمودیم در بیان بطلان و عدم صحت
این خبر مفتری کافیست صاحب الباب و خداوندان عقول را اما مواسات بنفس و جهاد و در ساعت
خوف اگر در مدت همراهی ... در مکه یا دفع دشمنی در مدینه کرده باشد بدست و زبان
یا بسیف و سنان و اگر هم یکبار باشد یا در تواریخ مذکور باشد و اگر چه دروغ باشد قبولت لی
در باب بلال میگویند که ابابکر بلال را از کفار خرید و از عذاب خلاصی داد اما صاحب استیعاب
در ترجمه بلال از عبدالله بن مسعود نقل کرده که بلال مسلمان شد بود با ابابکر و عمار و مقداد
و سه کس دیگر و کفار ریسمان در گردن بلال کرده میکردانیدند و ابوبکر قدرت بر خلاصی او نداشت
وای ناصبی بیدین ابوبکر این مال را از کجا بهم رسانیده که بلال را بخرد مگر آنکه ابو قحافه پدرش
در وقتی که جادهی [?] ابن جدعان بود و کاسه لیسی میکرد جهت فرزند خود چیزی ذخیره نموده باشد
که از آن نوع ابابکر بلال را بخرد و بر فرضی که بلال را زر خرید ابابکر باشد بقول صاحب کتاب استیعاب
که از علمای شماست که میفرماید که ابابکر قدرت بر خلاصی بلال نداشت هرگاه کسی زر خرید خود را
از بلیات نتواند داد دیگر از اجول [?] قدرت خلاصی داشته باشد و این مزخرفات را صاحب
هوش و بینش قبول نمیکند و از جاده مستقیم انحراف نمی ورزد و مولوی معنوی فرموده بیت گفت
انبیا ... و علامتی سکان ... هیچ اگر در دندانهای کاروان ... باشد ... از غوغای سگ سست کردد
بدر را از سیر ... مه فشاند نور سگ عوعو کند هر کسی بر خلقت خود میتند حدیث دیگر از احادیث
موضوعه و تبیین عدم صحت آن روایت کرده اند که حضرت رسول فرمودند یا ابابکر انت اول من یدخل الجنة
من امتی یعنی بدرستیکه توای ابابکر اول کسی باشی که داخل بهشت شوی از امت من ای ناصبی بدانکه
این حدیث منقوض است بحدیثی که جار الله زمخشری و ثعلبی و دیگر علمای شما در تفاسیر خود ایراد کرده اند
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت یا علی اول من یدخل الجنة انا وانت
والحسن والحسین وازواجنا عن ایماننا وشمائلنا وذریاتنا خلف ازواجنا وشیعتنا من ورائنا یعنی
ای علی اول کسی که در بهشت داخل شود من باشم و تو و حسن و حسین و زنان ما از جانب راست و چپ

ما باشند و در زیر ما خلفا و ازواج ما باشند و شیعه ما در عقب ما باشند و دشمنان ما در عقب ایشان
و مخالف مولای ایشان در این حدیث نزاعی ندارند ای ناصبی گمراه مقتضای این کریمه ایطمع کل امرء
منهم ان یدخل جنة نعیم بطمع تو و خلیفه برگزیده ات به بهشت نخواهند رفت پس اولی آنست که تصدیع
نکشی و از حدیث ترا شدست بکشی حدیث دیگر از احادیث موضوعه ملت باطله که سید کاینات فرموده
که حضرت الله تعالی هیچ چیز از علم در سینه من نریخت الا که من او را در سینه ابوبکر ریختم ای ناصبی خوب بنگر
عدم صحت این خبر آنکه ابوبکر در وقت نزع گفت کاشکی سه چیز از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
پرسیدمی اول آنکه معنی کلاله چیست دوم معنی و فاکهة و ابّا چیست سیم آنکه میراث نصیب جد چند
و این دلیلست قاطع و برهانیست ظاهر بر آنکه این خبر دروغ و کذبست حدیث دیگر از احادیث موضوعه
آنکه سید کاینات فرموده لا تبقین فی المسجد باب الا سد الا باب ابی بکر یعنی البته باید که باقی نگذارید
در مسجد دری الا که مسدود گردانید مگر در خانه ابوبکر را که بحال خود گذارید و مسدود نگردانید
ای ناصبی بدانکه عدم صحت این خبر و صحت حدیثی که در مسند براء بن عازب و ابن عباس و احمد
حنبل در مسند خود از زید بن ارقم و غیر ایشان از علمای فریقین در کتب خود ذکر نموده اند و هیچ یک
راویان خلافی نیست که چند نفر از صحابه در مسجد درها باز کرده بودند و آنحضرت می فرمود که
که بر او بدین درها بغیر از در خانه علی علیه السلام بر ابابکر و عمر و باقی صحابه سد بشود در آن باب تحریم کردند
و غیبت آنحضرت نمودند و چون گفتگوی الجماعت بسید کاینات رسید برخاست و بعد از حمد و ثنای
الهی فرمود که من هیچ چیز نبستم و نگشادم مگر بامر خدای تعالی حدیث دیگر که عمرو عاص از حضرت رسول
پرسید که را دوست تر داری یا رسول الله گفت عایشه گفت از مردان گفت پدر او ای ناصبی گمراه
جواب بشنو اولا این حدیث باطلست بحدیث طیر چنانچه علمای شما از انس بن مالک روایت کرده اند
که حضرت رسول فرمود که خدایا دوست ترین کسی را که با من در خوردن مرغ بریان شریک باشد و بهترین
خلق باشد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حاضر آمد بتفصیلی که در احوال انس گذشت و اگر صدق بودی
عایشه را ابوبکر حاضر شدندی و باز معارض است باحادیثی که خود روایت نموده اند که از عایشه پرسیدند
که دوست ترین خلقان نزد حضرت پیغمبر که بود گفت فاطمه گفتند از مردان گفت شوهر او و مع هذا از غیرت
نیست و از حمیت دوری دور است که کسی نزد فاسقی فاجری چون عمرو عاص گوید من زن خود را
دوست دارم با آنکه رسول صلی الله علیه و آله همیشه از عایشه و حفصه در آزار بود چنانچه قبل از این

در باب احوال ایشان سمت گذارش یافته بیت هر کس که بر نفی تولا دارد از سنی و مذهبش تبرا
دارد آنکس که بود ز جان محب حیدر مهرش بدلم چو جان بتن جا دارد حدیث دیگر آنکه اگر من
مبعوث نمیشدم هر اینه عمر مبعوث میشد و اگر مرا رسول نمیکردند او را رسالت میدادند در کتاب
احتجاج شیخ ابو علی طبرسی مذکور است که یحیی بن اکثم در حضور مامون از حضرت امام محمد تقی علیه السلام
گفت چه میفرمایی در باب این حدیث آنحضرت فرمودند که این حدیث کذبست و کلام حق تعالی راست تر است
از این خبر قال الله تعالی و لقد اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح و هر گاه حق تعالی عهد
و پیمان از پیغمبران گرفته باشد پس چگونه ممکن است که تبدیل میثاق و عهد خود کند و عمر را پیغمبر خود سازد
و همه پیغمبران علیهم السلام هرگز شرک بخدا نیاورده اند یک چشم بر هم زدن پس چگونه نبوت بر سد بر شخصی عمر با
که مشرک بوده و اکثر ایام او بشرک گذشت حدیث دیگر که هرگز جبرئیل دیر نشد آمدنش بنزد من که من
گمان نکرده باشم که البته بر عمر نازل شده و در کتاب احتجاج آمده که یحیی بن اکثم در حضور مامون از حضرت
امام محمد تقی علیه السلام از صحت این حدیث سؤال نمود آنحضرت فرمود که این حدیث کذبست و محالست و حضرت
رسول شک نداشت بر پیغمبری خود که این را بگوید و خدای تعالی فرموده ان الله یصطفی من الملئکة
رسلا و من الناس پس چگونه ممکن باشد که نقل نبوت نماید خدای تعالی از آن کسی که برگزیده است و از یکی
که شرک آورده باشد باو و نیز جواب این هر دو حدیث موضوع در کتب اهل خلاف مذکور است بخصوص
کتاب سواد و بیاض که از بزرگان آن طبقه ضاله است در ذکر طبقات مشایخ ببسط عظیم آورده که
ده نوبت عمر از حذیفه یمانی پرسید که چون تو منافقان را بشناسی بگو که من از منافقانم یا نه که من در این معنی
شک دارم کسی را که در اسلام خود این شک باشد چگونه در شان او که وحی بوی نازل شود و شریک خاتم الانبیا باشد
و اگر چنین بوده پس رسول الله عمر را شریک خود دشمنی باشد چرا اقصی مراتب و بلندترین درجات درجه
نبوتست و این درجه را بدین عظمی از عمر بسبب محمد فوت شده و از بخت نیز هر گاه وحی تاخیر شده باشد
حضرت رسول متاسف گشته و بر عمر خشم گرفته باشد و هر روز ده بار مرگ دشمن خود را امید برده باشد
و با آنکه عمر نزدیک بیری بود که از خدمت لات و عزی محروم شد آیا این درجه بعمر یافته باشد و نیز در
میان دوستان و محبان عمر مقرر است که خلافت بحضرت عمر صاحبان تعلق یافته محالست پس خدای تعالی عمر را
در ازل رسول دانست یا نه اگر دانست و نه خلافت بحضرت او دانسته و علم خدا بآن تعلق گرفته ظاهر
شده باشد و این محالست و اگر ندانست وقوع این محال باشد و رسول صلی الله علیه و آله انکار جز در دنیا

و این نیز محال لمؤلفه گویند همیشه سنیان مدح عمر باشد دایم مقام ایشان به تبرا من شعرا و بصدق
دل میگویم لعنت بر عمر که هست از سگ کمتر حدیث دیگر از احادیث موضوعه که حضرت سید کاینات فرموده
ان الله وضع الحق علی لسان عمر یعنی بدرستیکه حضرت الله تعالی نهاده حق را بر زبان عمر ای ناصبی اگر این حدیث
حق و صدق میبود و حق بر زبان آن ملعون ناطق بودی چیزی نگفتی که خلاف قرآن بودی چنانکه در صحیح بخاری
و دیگر کتب تفاسیر و احادیث شما مسطور است که عمر روزی بر منبر گفت هر که زن خود را بیشتر از چهارصد درم
مهر کند من او را حد بزنم پیرزنی برخاست و گفت ای عمر سخن تو اولی است بقبول کردن یا سخن حق تعالی عمر
گفت سخن حق تعالی پیرزن گفت حق تعالی فرموده و ان اردتم استبدال زوج مکان زوج و آتیتم احدیهن
قنطارا فلا تاخذوا منه شیئا یعنی اگر زنی را طلاق کنید و زن دیگر خواهید و قنطاری باو داده باشید ازو باز نستانید
و قنطار پوست گاوی است که مملو باشد از زر طلا و نقره عمر گفت کلکم افقه من عمر حتی المخدرات یعنی همه شما فقیه
ترید و دانا تر از عمر حتی زنان پرده نشین روایت کرده اند که عمر روزی بجمعی از اطفال و کودکان گذشت
که بازی میکردند عمر با ایشان گفت از آن روزی که از شما مفارقت گزیدم خیری ندیدم یکی از اطفال با او گفت
تو حضرت رسول صلی الله علیه و آله را دیده ای ای عمر و این سخن میگویی دیدن رسول الله بهترین خیرهاست عمر خشم
خاک برداشت و بر دهن او انداخت و گفت کل الناس افقه من عمر حتی الاطفال یعنی مردم از عمر عاقل تر اند حتی
کودکان اگر حق بر زبان عمر ناطق بودی هر پیرزنی و کودکی او را الزام نمی دادندی حدیث دیگر از احادیث موضوعه
آنکه حضرت رسول فرموده که چون در شب معراج مرا باسمان بردند داخل جنت شدم و در بهشت کوشکی دیدم
از طلا و دیدن او مرا بتعجب آورد مایل دیدن او شدم پس گفتم مر کراست این قصر گفتند از عمر بن خطاب
پس هیچ چیز مرا مانع نشد از دخول آن کوشک الا آنکه میدانستم غیرت تو را ای عمر ای ناصبی بدانکه عدم صحت این
خبر هویداست جهة آنکه چون حضرت سید کاینات قصور و کوشک خود و جمیع انبیا را دید تعجب نکردی
عمر را دید تعجب نمود و میل آن نمود باید که کوشک عمر از کوشک رسول و دیگر انبیا و رسل بهتر باشد و لازم آید
که او از حضرت سید کاینات و باقی انبیا افضل بوده باشد و محقق است که رفعت درجه و علو منزلت و زینت
هر کس در بهشت بقدر فضیلت و ثواب و علم و عمل آنکس خواهد بود و ای ناصبی بی غیرت شرمت باد که از
غیرت عمر سخن در میان آری و اگر ترا نیز غیرتی میبود حرف غیرت عمر نمیزدی و اگر خواهی که ترا بر غیرت آن ناپاک
زاده فی الجمله اطلاعی حاصل شود این کتاب را من اوله الی آخره بدیده تامل و انصاف مطالعه کن و در هر
شک داشته باشی بکتب اصحاب خود رجوع نما تا بر تو ظاهر و محقق شود که آن حرام زاده که رفتار و عمل بود

چه مقدار غیور بوده و خاطر کثیف خود را چه دار گردانیده قصری که ما فوق مراتب انبیا و اولیاست
و ایشان را در آن راه نیست تو و او در آنجا بخاطر جمع داخل خواهید شد بیت مارا چو بدیر نیستی و نامرد
بود پر چون مانی از مخنثی کرد نبود رو بر ضیم ان مهر علی در دو جهان زان روست که کوش زرد نبود
حدیث دیگر آنکه سید کاینات فرموده که عمر سراج اهل الجنة یعنی عمر چراغ اهل بهشت است و در کتاب
احتجاج از شیخ علی طبرسی آمده که یحیی بن اکثم در حضور مامون از حضرت امام محمد تقی علیه السلام از این حدیث
سؤال نمود آنحضرت فرمود که این حدیث محالست و این را وضع نموده اند برای آنکه در بهشت فرشتگان
مقرب و آدم و محمد و جمیع انبیا و مرسلین خواهند بود و ایشان را انقیاد بنور نخواهد بود که محتاج باشند
بنور عمر ای ناصبی بدانکه اگر عمر سراج اهل بهشت باشد حال از دو وجه بیرون نیست یا بهشت
محتاج است بسراج یا نه اگر بهشت محتاج بسراج نباشد بر آن واجبست عمر بی فایده و عبث باشد و اگر بهشت
محتاج بسراج باشد از دو بیرون نیست یا عمر پیش از انبیا و رسل در بهشت رود یا بعد از انبیا اگر
پیش از انبیا عمر در بهشت رود نتواند بود که کسی که اکثر عمر خود بسجده و عبادت اصنام و اکل حرام و شرب
خمر صرف کرده باشد پیش از انبیا در بهشت رود و اگر بعد از انبیا بر بهشت رود بر تقدیر صحت این خبر انبیا
و رسل در تاریکی ایستاده باشند تا زمانی که عمر که چراغ اهل بهشت است برسد و بر این تقدیر عمر فاضل تر
از انبیا و مرسلین باشد و چاین نباشد که مفضول مقدم باشد بر فاضل و اگر گویند سراج عبارتست از نور
روی عمر و مراد بسراج نور روی اوست حال از دو وجه بیرون نیست یا نور روی عمر بیشتر از نور روی
انبیا و رسل باشد یا کمتر اگر نور روی کمتر باشد حاجت بنور روی او نیست و اگر نور روی عمر بیشتر از نور
انبیا باشد و از ایشان فاضل تر باشد و هر کی گوید عمر افضل از انبیا و رسل است بلا خلاف کافر باشد
حدیث دیگر آنکه پیغمبر ابابکر و عمر را دید گفت هذان السمع و البصر یعنی اینها هر دو گوش و چشم منند ای ناصبی
خوب بدانکه این خبر فریاد میکند که من از احادیث موضوعه باطلم چشم از برای دیدن و گوش از جهت
شنیدن است کسی را چشم و گوش میتوان گفت که در دیدن یا شنیدن کار چشم یا گوش از او متحقق گشته
گفته اند که خدم و عبید بمنزله اعضا اند که یکی کار دست از وی آید و یکی شغل زبان عمری که تمام عمر با
پیغمبر در مقام انکار و اعتراض بود که هر چه حضرت رسول گفت و کرد آن ملعون گفت چرا چنین کردی و چرا
چنین گفتی و ابابکری که تربیت را بتیم موافق رای رسول بود و یک حکم را با خود سامید که از کجا
باشد این دو را سمع و بصر گفتن بهیچ مناسبت نزدد مگر آنکه ولد از چشم چشم اعور و از گوش گوش کر

کر باشد و می بایست که این معنی را ایشان بخود نسبت دهند نه به پیغمبر و بجای دیگر استعمال چشم و گوش
میکند است که مادر و پدر فرزند خود را یا استادی شاگرد خود را یا دوست و محب محبوب خود را
چشم و گوش گویند و عمر فظ غلیظ پنجاه ساله را و ابابکر پیر مبهوت شصت ساله را چشم و گوش گفتن
از فصاحت فصحا و بلاغت بلغا بغیر سنگهای دور است و این معنی است و جبلی که صاحب انصاف می باید
و قبول میکند بیت گویند نبی در حق بوبکر و عمر گفتست که هستند مرا سمع و بصر باشد اگر این صحیح
مسؤل شوند چون همه دو بجز از ولای حیدر حدیث دیگر انکه ابن عمر گفته که من با کسی حرف میزدم
در حضور حضرت رسول که ایا بعد از او که افضل باشد انحضرت شنید و گفت ابوبکر پس عمر پس عثمان
اگر این حدیث راست بودی عمر حذیفه را قسم نداد که ترا بخدا قسم میدهم که من از منافقانم یا نه
و ابوبکر میگفت که مرا شیطانیست که از راه میبرد و فریبم میدهد کسی که رسول او را این قدر دهد شیطان
او را چون فریب میدهد و اگر این حرف نبی انداخته داشتی سعید صحابه بر قتل عثمان چون
اتفاق میکردند حدیث دیگر حضرت رسول فرموده لو نزل العذاب لما نجا منه الا عمر بن الخطاب
یعنی اگر فرو نازل شود عذاب نجات و خلاصی نیابد از ان مگر عمر بن خطاب در کتاب احتجاج شیخ ابوعلی
طبرسی ذکر شده که یحیی بن اکثم در حضور مامون بحضرت امام محمد تقی علیه السلام گفت چه میفرمایید در صحت
این حدیث انحضرت فرمود که این محالست و کذب و باطلست که حق تعالی فرموده وما کان الله لیعذبهم
وانت فیهم وما کان الله معذبهم وهم یستغفرون پس هرگاه که حق تعالی خبر داده باشد که عذاب
نمیکنم هیچکس را مادام که رسول من در میان ایشان باشد و مادامی که ایشان طلب آمرزش و توبه
کنند حدیث دیگر که حضرت رسول فرموده که شیطان از سایه عمر میگریزد ای ناصبی کسیکه چهار
دانگ عمر خود بت پرست و شرب خمر باشد چون شیطان از سایه او بگریزد و دیگر انکه شیطان با اعتقاد
ناقص خود کم از ان است که در روز قیامت سید کاینات و آل انحضرت را شفیع ساخته حق تعالی توبه
او را قبول خواهد نمود ممکن است که از سایه عمر بگریزد که مبادا او را عمر بخوی از راه ببرد و چیزی چند
بیاموزد او را او صادر شود که تدارک آن نتواند نمود و بسبب آن حضرت رسول او را شفاعت نکند
حدیث دیگر که انحضرت فرمود که شیطان جمیع انبیا را از راه برده مگر عمر را که او را نتوانست از راه ببرد
ای ناصبی دین عمر بهتر از پیغمبر ما و جمیع انبیا باشد از برای انکه شما خود کتابها جمع نموده اید و
در انجا بروایات چند هم بافتراید به بهریک از انبیا و رسلین خطا و معصیت چند نسبت داده اید

و عمر را منزه از لوث ذنوب و عیوب میدانید و کسی را که اعمال او این باشد که در کتب خود یاد نموده اید شیطان را
چه حد که او را از راه تواند برد و حضرت شیطان شیطنت را از او تعلیم میبایست گرفت و انچه در مکر و حیله
میدانست همانا او بکار کرده که شیطان را بخاطر خطور نموده باشد حدیث دیگر که شیطان در زمان خلافت عمر
خلق را بر فواحش و عصیان نمیداشت و از عمر میترسید ای ناصبی حق تعالی چندین هزار پیغمبر فرستاد که خلق را
مامور باوامر و منزجر از نواهی کنند شیطان از هیچ یک از انبیا نترسید و اکثر مردم را گمراه ساخت و انبیا را بقتل داد
از عمر تنها ترسید پس عمر افضل از همه انبیا باشد دیگر انکه علمای شما در اکثر مصنفات خود آورده اند که پسر
عمر خمر خورده بود و زنی یهودی عاشق شد و با او فساد کرد و عمر او را حد زد تا در زیر تازیانه بجهنم رفت که از برای پسر
خود چاره نکرد [illegible] بطریق اولی بایست که شیطان پسر عمر را نتواند امر بشرب خمر و زنا نماید حدیث
دیگر از احادیث مخترعه باطله که حضرت رسول فرموده که از یاران و صحابه من ده کس از اهل بهشت اند ابوبکر و عمر
و عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعد و سعید و عبدالرحمن عوف و ابی عبیده جراح و بیان انها انحضرت میشمرد
میخواند ای ناصبی اگر این خبر نوعی از راستی داشتی چرا ابوبکر در محل وفات بعایشه دختر خود میگفت
[illegible] رسول [illegible] و مثل این روایت در کتاب [illegible] و دیگر کتب شما بسیار ذکر
شده و عمر وقتی که در سکرات بود گفت کاشکی مادر عمر او را نزادی و کاشکی که حیض زنان بودی و انسان نبودی
و اگر عثمان از عشره مبشره بودی مهاجر و انصار و صحابه سید مختار باتفاق او را بقتل نرسانیدندی
و طلحه و زبیر قصد قتل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میکردند که اهل بهشت قصد قتل اهل بهشت نکنند
و لازم آید که فرقه میان از اهل بهشت و دوزخ باشند و سعد بن وقاص از اصحاب عقبه است و از اهل شوری
و با امام بحق امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت ننمود و با انحضرت گفت وقتی با تو بیعت میکنم که شمشیری بمن بدهی
که بشناسد مومن را از کافر و بکشد کافر را و مومن را و اگر سعد از عشره مبشره میبود یقین که با حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام که باعتقاد شما خلیفه چهارم است بیعت مینمود و مومن را از کافر فرق میکرد و سعید بن
زید از اصحاب عقبه است و بموجب کلام الهی که ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار از اهل دوزخ
باشند نه مستحق بهشت و عبدالرحمن بن عوف نیز از اصحاب عقبه است و از اهل شوری است و در شوری
بمولای مومنان گفت که من ترا بخلافت اختیار میکنم که بکتاب خدا و طریق ابابکر و عمر سلوک کنی انحضرت فرمود
که من بکتاب خدا و سنت مصطفی عمل میکنم پس رو بجانب عثمان کرد که ترا خلیفه میسازم که بروش و طریق
ابابکر و عمر سلوک کنی عثمان گفت قبول کردم و با عثمان بیعت نمود وای ناصبیان ذوی انصاف نظر کنید که چه

از اهل بهشت باشد شخصی که او را بکتاب خدا و سنت حضرت رسول خواند ترک او کند و اکتفا نمی کند گوید
که سنت ابابکر و عمر عمل نمایم که کردار و گفتار ایشان مطابق با خدا و فرموده حضرت رسول است و گفت
شما ثبت است و منکر آن نمیتواند شد بخلاف [illegible] و ابو عبیده از اصحاب عقبه است و این
که گر شما ایشان را عشره مبشره میخوانید هم از اهل نار بجهت نفاقی که با حضرت رسول نموده اند و
حاشا که ایشان و شما از اهل بهشت باشید و راوی این حدیث سعید بن زید است که از جمله عشره مبشره
و این حدیث را جهت فضل و برتری خود وضع نموده است [illegible]
بالاحکام [illegible] حدیث دیگر انکه حضرت
فرموده لا تجتمع امتی علی الضلالة یعنی اجماع نمیکنند امت من بر گمراهی و آن گروه گمراه نامه سیاه این خبر را
بر افضلیت ابابکر وضع نموده اند ای ناصبی این خلافت که اجماع کرده باشند امت بر امامت و خلافت
ابابکر از برای انکه محقق و متفق علیه است که بنی هاشم و جمعی کثیری از اکابر صحابه مثل سلمان و ابوذر و
مقداد و عمار و حذیفه و سعد بن عباده خزرجی با تمام قبیله خزرج و زید بن ارقم و اسامه بن زید و
بریده اسلمی و سهل بن حنیف و خالد بن سعید بن عاص و ابوالهیثم بن تیهان و عثمان بن حنیف و خزیمه
بن ثابت و ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری و مالک بن نویره با قبیله بنی حنیفه و غیر ایشان بسیاری
انکار امامت او کردند و از بیعت و تخلف و تقاعد نمودند و چون قبیله بنی حنیفه انکار امامت او نمودند
و زکات باو ندادند ایشان را مستحق کرد اینها اهل ردة چنانکه در باب مطاعن او مذکور شده و ابو قحافه پدر
او بر بیعت ابابکر زود بیاورد چنانچه مفصلا ذکر شده پس چگونه صادق باشد که امت اجماع کردند
بر خلافت او و محقق است که جمهور امت بر امامت ابوبکر اجماع نکردند بلکه اهل مدینه نیز بر امامت او اجماع
نکردند و بر تقدیر محال که اجماع را در خلافت شرط دانیم با انکه اجماع واقع نشده و خبر موضوع ناصبیه قبول
کنیم و انکه لایق عقلا و نقلا چشم پوشانیم میباید که عثمان واجب القتل باشد و کشتن او موجب اجر جزیل
و ثواب جلیل بوده باشد و او کافر کشته شده باشد جهت انکه اکثر صحابه اخیار از مهاجر و انصار اجماع
کردند بر کشتن او و چون او را کشتند گفتند قتلنا کافرا پس هرگاه باجماع نصب امام و خلیفه توان
نمود بطریق اولی باجماع قتل و غیر خلیفه جایز باشد و برانکه امت در لغت عرب بمعنی جماعت و اقل جماعت
سه است و بعضی گفته اند که اقل جماعت مردی و زنیست و حق تعالی یک کس را نیز امت خوانده چنانکه در شان
حضرت ابرهیم علی نبینا و علیه السلام در قران فرموده رحم الله قسا یحشر یوم القیمة امة واحدة پس بر تقدیر تسلیم

و فرموده که ان ابرهیم کان امة قانتا لله حنیفا و حضرت رسالت [illegible] تنها خوانده و فرموده

صحت حدیث مذکور میتوان بود که مراد از لفظ امت درین حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام و تابعان سعادت
قرین او باشند و دیگر انکه حضرت حق جل شانه کثرت را در کلام مجید مذموم یاد نموده چنانکه در این کریمه
لا خیر فی کثیر من نجویهم و ایضا و لکن اکثرهم لا یؤمنون و ایضا وما آمن معه الا قلیل و مثل این آیات در قران
مجید بسیار است که حق سبحانه و تعالی کثرت را مذموم یاد نموده است حدیث دیگر ناصبیان [illegible]
[illegible] افترا نموده اند که [illegible] پرسیدم که کدام یک از مردمان افضل اند بعد از پیغمبر گفت ابوبکر
گفتم بعد از او گفت عمر ترسیدم که اگر بگویم بعد از او که بهتر است بگوید عثمان گفتم بعد از تو گفت نیز من بهتر
از عمر [illegible] و اگر این حکایت [illegible] امام حسن و امام حسین علیهما السلام
که ابوبکر بر منبر بود دامن او را کشیده میگفتند بجای پدر ما [illegible] و حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام تا شش ماه از بیعت تقاعد میکرد و [illegible] باعتقاد شیعه هرگز امیرالمؤمنین علیه السلام
بیعت نکرد و امام بلا فاصله او بود با دیگران چرا بیعت میکرد از انکه آن گمراهان غصب حق انحضرت
نمودند [illegible] و مولوی معنوی در مثنوی فرموده بیت زاغ در دزدیده زاغان
بلبلان [illegible] کند حدیث دیگر که بر امیرالمؤمنین علیه السلام افترا نموده اند که انحضرت فرمود
خیر الناس بعد النبیین ابوبکر ثم عمر ثم الله اعلم یعنی بهترین مردم بعد از پیغمبران ابوبکر است پس عمر
[illegible] ای ناصبی بمذهب اگر این راست میبود چرا در هیچ خطبه [illegible] که از ایشان شکایت نکرده باشد
و اگر در هیچ جا شکایت نباشد همان خطبه شقشقیه در شکایت بس است و اگر این کفر حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام میبود انحضرت نگفتی که اگر نه آن بودی که مردمان قریب العهد بکفرند هر آینه با ایشان جهاد میکردم
و لیکن میترسم که بکفر برگردند بغیر از صبر چاره ندارم و اگر این حدیث راست بودی ابوبکر بر سر منبر نگفتی
که لست بخیرکم و علی فیکم یعنی من بهتر و سزاوارتر از شما نیستم و لیاقت منصب خلافت ندارم و حال انکه
علی در میان شماست که شایسته مسند خلافت چه هرگاه امیرالمؤمنین علیه السلام او خیرالناس که بهتر باشد
خود نفی خیریت از خود نکرد دیگر اگر عمر بهترین مردم میبود [illegible] او را بر سر منبر عاجز
نمیساخت و عمر نمیگفت که همه مردمان داناترند از عمر حتی زنان پرده نشین [illegible] دلیل دیگر بر عدم صحت
این خبر حدیثی است که مخالفان روایت کرده اند از ابن مسعود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده
علی خیر البشر فمن ابی فقد کفر یعنی علی علیه السلام بهترین مردمانست و هر که از این معنی ابا نماید کافر است رباعی
[illegible]

نوع حدیث دیگر در کتاب فصول الحق از راویان آن طبقه ضاله روایت است که عثمان روزی بحضرت
حضرت رسول آمد آنحضرت فرمود که عثمان هرچه خواهی بکن بر تو چیزی نباشد ای ناصبی اگر رسول
این سخن اعمال الخیر خواسته است کافر اهل خلایق را شامل است و اگر افعال شر خواسته است محض کفر است
که گویند آنچه خدا تعالی حرام نموده است رسول خدا بعثمان حلال کرده است و دیگر آنکه عثمان در آن وقت
نه طفل بود و نه رخصت بر جوز باره میکرد که از مجانین بود یا بکار نش باین شمرد که قلم تکلیف از و برداشته
باشند حدیث دیگر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در باب حیای عثمان فرمود که الا استحیی ممن تستحیی منه
ملائکة السماء یعنی آیا شرم نکنم از آنکه ملائکه آسمان از و شرم میکنند ای ناصبی اگر عثمان را نیز حیا و شرم
می بود نام حیا و شرم عثمان کی بودی یا ملائکه چه ضرر بعثمان رسانیده اند یا نسبت باو خیانتی کرده اند
یا عثمان احسان و نیکویی بسیار با ملائکه نموده یا نعمتی بایشان داده یا رفع کرده از ایشان ضرری و
رحمتی یا از او استجلاب منفعتی نموده اند یا این حیا و شرم از آنکه بگریخت در جنگ و بعد از سه روز پیدا
شدن بود یا از آن بود که چون با یهودی دعوی داشت یهودی بحاکم حضرت رسول راضی بود
و او قبول نکرده بنزد حاکم یهودان رفته که رفع محاکمه کند یا از آن بود که او امر باحراق مصاحف نمود یا از آن
بود که رانده و طرید حضرت رسول را بر گردانید و وزیر و مشیر خود گردانید یا از آن بود که اباذر را که
از صحابه رسول بود از مدینه اخراج کرد یا از آن بود که عبدالله مسعود را چندان بزد که از آن سبب بعد
از سه روز فوت شد و عمار یاسر را آنقدر بزد که چهار ماه زمانی او فوت شد یا از آن بود که عمال او همه
و فساق و دروغگو بودند و فرشتگان آسمان نظر باین افعال او از او شرم میکردند حدیث دیگر آنکه
حضرت پیغمبر فرمود که عثمان برادر من و رفیق منست در بهشت حدیث دیگر آنکه آنحضرت فرمود که عثمان
بحساب به بهشت میرود هرکه را افعال و اعمال آن باشد بنحوی که در مطاعن او از کتب شما نقل شده هم
که چون برادر و رفیق حضرت رسول نباشد و چرا بحساب بهشت نرود دلت خوش که تو نیز بحساب او
رفت بهشت و رفیق او خواهی بود بیت جوهر جام جم از طینت و کان دگرست تو توقع ز گل کوزه
گران میداری حدیث دیگر آنکه پیغمبر فرمود که صلوا خلف کل بر و فاجر یعنی نماز کنید در عقب هر نیکو
کار و هر فاجر بدکاری و هر کس را که از ان عقل و شعوری باشد میداند که این از احادیث موضوع است
و نماز در خلف فاجر و فاسق اعتبار دارد و حق بجانب نواصب است که وضع این قسم خرافات میکنند بواسطه
آنکه منکر فسق و فجور خلفاء ثلثه نمی توانند شد حدیث دیگر در فضیلت معاویه طاغیه باغی وضع نموده اند

دعای بر

هشتاد

در کتاب ... از انس بن مالک روایت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من در قیامت
حال معاویه را بینم و بعد از آن او را بینم که بر ایلی بر شتری از مشک نشسته که خدا و از رحمت خدا
و حق ایمان او از ... باشد که گویم جواب بدهی که گویند در زیر عرش که خدا تعالی با او و من او را سلام میکردیم و با هم
مناجات میکردیم و خدا تعالی میگفت که این عوض دشنامیست که ترا اهل دنیا داده اند فی الواقع چه دینی
که چندین سر بر مصاف و جدال با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نموده باشد و چندین هزار کس را از صحابه و
تابعین و مسلمین کشته باشد و سب مولای مؤمنان در منابر و مساجد میفرموده باشد چگونه خدای
تعالی با او مناجات نکند و عذر نخواهد حدیث دیگر در کتاب کامل بهائی از کتب اهل سنت نقل شده
که خدای تعالی امر فرماید که فردای قیامت از برای معاویه سریر تختی بنهند در بالای عرش و خدای تعالی در زیر
آن تخت بنشیند و معاویه در بالای آن تخت قرار گیرد حدیث دیگر که در فضیلت ابوحنیفه وضع نموده اند
در کتاب تبصرة العوام از کتب آن طبقه ضاله نقل شده که حضرت سید رسل فرمود که ابوحنیفه سراج
امتی یعنی ابوحنیفه چراغ امت منست ای ناصبی کسی که چندین احادیث وضع نماید و چندین فتاوی باطله
از او یادگار بماند و اکثر محرمات را بر پیروان خود حلال سازد چون چراغ امت باشد دیگر ناصبیان
میگویند که علامات که دلالت بر افضلیت ایشان میکند یکی فتحهای پی در پی است ای ناصبی پیغمبر خبر
داده بود که تا سه سال دیگر این فتوحات رو خواهد داد و این بلاد مفتوح خواهد شد بخلاف هر که
میبود و جبرداری هر که باشد میشود و بعد از رحلت حضرت رسول خلفای شما حرکت نکردند و بجای خود
که ایشان را دخل باشد لشکر اسلام قوت گرفته بود و از پیغمبر خبر فتح شنیده میرفتند و فتح میکردند
ایشان را چه دخل بود که آن فتوحات را فضیلت شمرند دیگر میگویند آنچه دلالت بر افضلیت ابابکر و عمر
میکند آنست که خلافت در زمان ایشان رونق تمام داشت ای ناصبی از ابتدای دنیا تا حال چندین
هزار پادشاهان ظالم بهم رسیده اند مثل فرعون و نمرود و شداد و امثال ایشان و رونق حکومت اینها
زیاده بر رونق ایالت ابابکر و عمر بود از برای آنکه بعضی از اینها دعوای خدائی کردند و اکثر اطراف عالم
و اکناف عالم
در تصرف ایشان بود پس رونق ایام سلطنت دال از فضیلت کسی نتوان شمرد دیگر در کتاب فصول الحق از روات
طبقه ضاله روایت است که عمر لشکری بنهاوند فرستاد و ساریه را امیر ایشان نموده بود و جمعی از کفار کمین کرده
بودند عمر از سر منبر احوال را مشاهده نمود و آواز داد که یا ساریة الجبل الجبل و ساریه آواز عمر را شنید پناه
بکوه برد ای ناصبی بدانکه کفار شتران اهل مدینه را از نواحی آن بلده طیبه بردند و رسول خدا بر آن مطلع

۲۰۰

نشد تا جبرئیل امین از حضرت رب العالمین آن خبر را بسید المرسلین نرسانید پس چون عمر از هفت
صد فرسنگ راه ساریه را دیدی و آواز با او رسانیدی و ساریه نیز آواز او را شنیدی پس عمر باید
افضل از حضرت پیغمبر باشد الحق در صحت این روایت شک و شبهه نیست اما چنین باید که تا هفت
صد فرسنگ راه آواز او برسد عجب از و که الحال آواز خود را از جهنم بشما نمیرساند و ممکن است که آواز
خود را در این وقت بشما میرسانیده باشد و لیکن شما قابلیت شنیدن آواز او نداشته باشید
دلت خوش ای ناصبی که گمان بود که تو همین در وضع حدیث ید بیضا داری در ساختن معجزه نیز اعجاز
مینمایی دیگر جمع نمودن عثمان قرآن را و سوختن مصحف ... او میدانند ای ناصبی این از جمله
مطاعن اوست نزد در فضایل او و بیان آن در مطاعن عثمان ذکر شد دیگر عثمان را ذوالنورین میخوانند
بادعای آنکه دو دختر حضرت رسول در خانه او بود ای ناصبی این خلاف و کذبیست و او داماد این ضعیفه نیست
ابنای آنکه آن دختران هاله بنت خویلد خواهر خدیجه بودند که چون مادرشان بود خدیجه بزرگ کرده
بود و پدر ایشان ابوهند مالک بن نباش بود و یکی از آن دختران را بعقد خود در آورد و از غصه کشت
و دیگری را خواست و با او نیز بد سلوکی میکرد و در بعضی روایات آمده که یکی از آن دختران را عقد نمود
و هنوز مقاربت نکرده بود که آن دختر فوت شد و در بعضی از تفاسیر شیعه مسطور است که چون سید
رسل فتح مکه معظمه نمود و اعیان مقدس را از لوث کفر و شرک مطهر و پاکیزه ساخت امر کرد که در هر جا
که مغیره خال عثمان را یابند او را بقتل آورند آن ملعون در شب بخانه عثمان پناه برد و در همان شب
عثمان او را با بو شمداده از مکه بیرون کرد و چون اندک راهی طی کرد بند نعلین او گسیخت پاهایش مجروح شد
و چون صبح شد از بیم آنکه مبادا کسی با او بر خورد و بقتلش آورد پناه بنخلستانی برده قرار گرفت و این
خبر را جبرئیل امین بحضرت سید المرسلین رسانید و حضرت رسول مولای مؤمنان را امر نمود که بآن نخلستان
رفته مغیره را بقتل رساند و چون این خبر بعثمان رسید بگمان آنکه خبر بیرون رفتن مغیره را از مکه
زوجه او بحضرت رسول رسانیده که باعتقاد اهل سنت دختر حضرت رسول بود و بعقیده شیعه دختر
خواهر خدیجه بود آن مظلومه را بقصاص خون مغیره چندان بزد که از هوش برفت و چون این خبر بسید
بشر رسید حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را امر فرمود که بخانه عثمان رود و آن بیگناه را از دست آن ظالم
نجات دهد حیدر کرار ذوالفقار کشیده متوجه خانه عثمان شد و چون عثمان از آمدن مولای مؤمنان
خبردار گردید از گوشه بدر رفت و آنحضرت داخل سرای او شده آن مظلومه را مجروح و اعضای شکسته

برداشته



برداشته بخدمت پیغمبر برد و شب دیگر آن مظلومه بجوار رحمت حق پیوست و خون او در گردن عثمان ماند
و در آن شب که آن مظلومه فوت شد عثمان زنا با کنیزان آن شهیده کرد و صباح جنب در تشییع جنازه
حاضر شد حضرت رسول فرمود که هر که جنب است برگردد و از گفتن آن حضرت عثمان برنگشت دیگر بار
آنحضرت فرمود که هر که جنب است برگردد و اگر نه میگویم که او کیست عثمان این مرتبه از خوف آنکه مبادا
آنحضرت مردم را از این مطلع سازد بهانه آنکه درد گرفته شروع بناله و فغان کرده برگردید و اکثر احادیث
موضوعه باطله در زمان بنی امیه طاغیه بهم رسید که معاویه منادیها فرموده که هر کس یک حدیث در فضایل
علی علیه السلام بر زبان راند او را بکشند و زر میداد که مردم وضع احادیث در باب خلفاء ثلثه و بنی امیه
و بنی العاص نمایند و مثالب ایشان را بنا ساختن و معایب ایشان را بفضایل بدل سازند و آن را ببلاد دولت
فرستاد تا معلمان باطفال آموختند و واعظان و مدرسان را امر نمود که در منابر و مجالس آنها را
میخواندند و مردم را می آموختند نقلست که جمعی ستم ظریف که عقیده بهلول را میدانستند باو گفتند
که اعمال ابوبکر و عمر را با کردار سایر امت وزن کردند ایشان بر امت راجح آمدند بهلول در بدیهه
گفت که این خبر صحیح است البته در میزان تصوری بوده ای ناصبی اگرچه این احادیث موضوعه و دلایل
افضلیت آن سه منافق مرتد میکردی ظاهر البطلان بود و رسوایی کم تر ملاحظه خاطر نابالاکت کردم و در این
باب بهمین اکتفا نمودم و اگر نه زیاده بر این از احادیث موضوعه باطله و تبیین عدم صحت و بطلان او
جهت تو ذکر میکردم رباعی هر کس که بر تو ترضی تولا نکند وز دشمن دین خود تبرا نکند اخراج ز دنیا چو کند
بیشک جز در جحیم هیچ جا نکند باب چهل و پنجم در بیان تهمتهای که ناصبیان
بدین و سنیان لعین بحضرت عزت جل جلاله و بانبیا نسبت میدهند و کافر اهل سنت را عقیده
آنست که آنچه واقع شده از خیر و شر و عبادات و فسق و فواحش همه از جانب خدا تعالی است و گویند که خدا
تعالی دست راست بر پشت حضرت آدم مالید اصحاب یمین برای بهشت بیرون آورد و دست چپ مالید
اصحاب شمال را برای دوزخ بیرون آورد و نیز تجویز وقوع معاصی از انبیای معصومین نموده اند
و بعضی از ایشان کفر را بر انبیا خواه قبل از بعثت نبوت بوده باشد و خواه بعد از آن جایز داشته اند
و همچنین سهو و غلط و خطا و نسیان بر پیغمبران نسبت میدهند از آن جمله در کتاب طرایف آمده که در
کتاب جمع بین الصحیحین و دیگر کتب اهل سنت آدم و حوا را منسوب بشرک گردانیده اند و در کتاب
فصول الحق از علمای اهل سنت روایت است که نوح خمر خورد و مست شد برهنه شد حام بخندید و سام بپوشید

چون نوح احوال داشت دعا کرد که فرزندان حام بنده اولاد سام باشند یا الکرخی از حضرت رسول
روایت میکنند که خمر بر جمله انبیا و امت ایشان حرام بوده و هرگز حلال نبوده و در کتاب طرایف از کتب
اهل سنت نقل شده که در روز قیامت خلایق بنزد هر یک از انبیا آیند و التماس شفاعت مینمایند و هر یک
عذری آورده تا بنزد حضرت ابرهیم آیند و التماس شفاعت نمایند گوید امروز غضب الهی در نهایت شدت
و من در دنیا سه دروغ گفته‌ام که امروز از عهده آن بیرون نمیتوانم آمد و نیز گویند که ابرهیم در قدرت حق
تعالی شک داشت که طلب زنده کردن مرغ نمود و گویند موسی چون کسی با حق بحث و در کتاب طرایف از
صحیح بخاری و صحیح مسلم نقلست که چون ملک الموت بقبض روح حضرت موسی آمد طپانچه بروی زد که یک
چشمش کور شد و ابو هریره گفت ملک الموت بظاهر نزد مردم می‌آمد از آن روز دیگر پنهان می‌آید و نیز
روایت کنند که چون زلیخا میل یوسف کرد یوسف هم قصد فجور کرد ناگاه یعقوب را دید که انگشت بدندان
گرفته است و گویند فتنه بود یوسف در موضعی که وقت مباشرت نشستن و گویند داود عاشق زن
اوریا شد و اوریا را بغزا فرستاد و او کشته شد و داود زن او را بخواست و بر سر قبر اوریا رفت و گفت
ای اوریا و ابجل کی که زن تو عاشق شدم و تو را بجهاد فرستادم تا کشته شوی و زن تو را بخواستم
و میگریست تا حق تعالی توبه او را قبول کرد و گویند که دیو برای سلیمان دختر پادشاه جزیره را اسیر کرده
آورد و مدتی آن دختر را سلیمان بسیار دوست میداشت و آن دختر از فراق پدر بسیار متألم بود و سلیمان
بدیوان فرمود که تمثال پدر او را کشیدند و ابلیس آن زن را بسجده تمثال پدر ... کرد و هم کنیزان با او موافقت
کردند و مدت چهل روز آن صورت را پرستش کردند و سلیمان بسبب خاتم پادشاه شده بود دیوی صخر نام
آن انگشتری دزدید و بجای سلیمان چهل روز بنشست و با هم حرمهای او صحبت داشت و آصف برخیا
فهمید سحری کرد دیو خاتم در دریا افکند و آنرا ماهی فرو برد و سلیمان مزدور ملاحی شده بود ماهی بوی
داد چون شکم او را شکافت خاتم را یافت و بمکان خود در قرار گرفت و در کتاب تبصرة العوام
از کتاب التزیین که از کتب مخالفین است نقل شده است که در وقتی که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام
را باسمان میبردند ... بود ... و حضرت خاتم النبیین چهل سال بدین جاهلیت بود و نیز
میگویند حضرت رسول ... در نماز صبح قرائت سوره والنجم نموده و بعد از آیه کریمه افرأیتم اللات
والعزی و مناة الثالثة الاخری خواند تلک الغرانیق العلی و منها الشفاعة ترتجی و این کلمه کفر
شرک و چگونه به پیغمبر خدا اسناد توان کرد که اقرار و اعتراف بجلالت قدر و علو منزلت اصنام و اوثان

وسلم

نماید و امیدوار شفاعت اصنام و اوثان باشند و علامه حلی قدس سره در این باب فرموده نعوذ بالله من هذه
المقالة التی نسب الی النبی صلی الله علیه و آله الیها توجب الشرک فما عذرهم غدا عند رسول الله یعنی پناه میبرم
بخدا از این گفتگوی که نسبت میدهند حضرت پیغمبر را بآن که موجب شرکست پس چه خواهد بود عذر ایشان
فردای قیامت بنزد رسول خدا و گویند که حضرت رسول عاشق دختر عمه که زن زید بن حارثه بود شد و زید
بکراهت او را طلاق داد و حضرت رسول زینب را بنکاح خود در آورد و همچنین اهل سنت در مختصر ...
بدعت روایت کرده اند که حضرت رسول نماز عصر یا در حضر دو رکعت گذارد و اصحاب گفتند یا رسول الله
نماز را قصر کردید یا فراموش نمودید آن حضرت حقیقت آنرا استفسار نمود عرض کردند که نماز را دو رکعت
گذاردید و دو مرد در آن باب گواهی دادند حضرت رسول برخاست نماز را اعاده نمود بیت مه نور میفشاند
و سگ بانگ میزند سال را بر من خشم تو یا ماه تاب چیست و نیز از عایشه روایت کرده اند که جمعی ...
ساز مینواختند و رقص میکردند و بلهو و لعب مشغول بودند و رسول بیرون رفته تماشا کرد و با ... مرا
گفت تو نیز میخواهی که تماشا کنی گفتم بلی یا رسول الله مرا بدوش مبارک خود برداشت تا از دیوار خانه نظاره
و تماشای آن نمودم و ... را گفت یا عایشه آیا سیر شدی من گفتم نه و مقصود من آن بود که منزلت خود
نزد رسول الله بدانم ناگاه عمر در آمد و خلق جمله برسیدند و متفرق شدند و رسول گفت من نظر میکنم بسوی
شیاطین جن و انس که هم از عمر میگریزند ای ناصبی کدام عاقل روا میدارد که زن خود را بر دوش بردارد
که نظاره کوچه و بازار کند و تماشای لهو و لعب نماید و این چنین امور کسان را که هیچ یک از اراذل
الناس نسبت میتوان داد به پیغمبر خود که اشرف کاینات و خلاصه موجودات است اسناد میکنند و عمر
ملعون را در صلاح و عفاف و غیرت بر او ترجیح میدهند و مولوی معنوی فرموده بیت در شب مهتاب
مه را بر سماک از سگان و عوعو ایشان چه باک و نیز روایت کرده اند که رسول از غزا باز گشت
زنی پیش وی آمد گفت یا رسول الله من نذر کرده بودم که اگر تو بسلامت باز آیی دف بزنم و سرود بگویم رسول
فرمود که اگر نذر کرده بجا آور و الا ترک کن زن شروع برقص کرد و دف میزد و ... علی و ابو بکر و عثمان در آمدند
و آن زن بکار خود مشغول بود و چون عمر پیدا شد زن دف را پنهان کرد پس رسول خدا گفت ای عمر شیطان
از تو میترسد که این زن در حضور من و هم یاران دف میزد و چون تو را دید دف را پنهان کرد ای ناصبی
بهدین آیا دف زدن طاعت بود یا معصیت اگر طاعت بود نشاید که در حضور عمر مردم ترک عبادت
کنند و اگر معصیت بود چون شود که رسول خدا او را و اصحاب او را بمعصیت شود با آنکه قدرت بر دفع

زینب

و دفع آن داشته باشد و شیطان که از خدا نترسد و از همه پیغمبران نترسد و باعتقاد فاسد ایشان
جمیع پیغمبران را شیطان وسوسه کرده و از ایشان خطایی سر زده از عمر ترسید آیا این مرتبه از چه
بالاتر باشد که لهو و لعب در حضور رسول روا باشد و عمر اجازه ندهد بیت با قوت ... رخ مه
مینهند سنگ سیه ... و نیز گفته اند که جایز است که پیغمبر بکبایر هم ... در ...
احتراز ... دروغ گوید و در کتاب تنزیه الانبیا سید مرتضی و دیگر کتب علما ذکر افعال
... بنابر آنکه قبایح ابابکر و عمر و عثمان را اصلاح کنند و کفر و ظلم و انواع معاصی را حواله
بمشیت الهی مینمایند و اعتقاد اکثر ایشان آنست که از ازل تا ابد هر چه شده و میشود هم فعل حق ذات
و مطلقا فایده بر هیچ عمل مترتب نیست و کفر کفار و فسق فساق و عناد ابوجهل و حکومت یزید همه
برضا و تقدیر حق تعالی است و در قیامت اگر همه پیغمبران را بدوزخ برد و جمیع آتش پرستان را به بهشت ...
قبحی ندارد بلکه نیکوست و از زنا و لواطه و غیره هر چه روی دهد برضا و تقدیر ... بلکه ...
و ... و پیغمبران و مرسلین را نیز مثل خود و پیغمبران خود سنی و مخطی میشمارند چنانچه مولوی معنوی
اشاره بآن نموده بیت کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه باشد در نوشتن شیر شیر جمله عالم زین
سبب گمراه شد کم کسی ز ابدال حق آگاه شد همسری با انبیا برداشتند اولیا را همچو خود پنداشتند
گفت اینک ما بشر ایشان بشر ما و ایشان بسته خوابیم و خور این ندانستند ایشان از عمی در میان
فرق بود بی منتهی هر دو صورت گر بهم ماند رواست آب تلخ و آب شیرین را صفاست هست ترکیب
محمل لحم و پوست گرچه در ترکیب هر تن جنس اوست گوشت دارد پوست دارد استخوان هیچ این
ترکیب را باشد همان کاندر این ترکیب باشد معجزات که همه ترکیبها گشتند مات کار از این ویران
شده است ای مرد خام که بشر دیدی مر ایشان را چو عام تو همین دیدی که ابلیس لعین گفت من از آتشم
آدم ز طین چشم ابلیسانه را یکدم ببند چند بینی صورت آخر چند چند دیده معنی زمانی برگشا تا به
بینی فرق ... که تو فرزند ابلیس عنید پس بتو میراث آن سگ چون رسید و از ... ملاهی ...
شیرازی دارند که چون به بخارا رفت و آنجا بتدریس مشغول شد مخدوم که ملازم ... آنجا او خو
کرده با جام و اوباش صحبت میداشت شاگردان آخوند رعایت حقوق استاد شاگردی نموده بکرات
بکنایه آخوند را اخبار میشدند که شاید مخدوم زاده را منع کند و آخوند تغافل میکند را بنا آخر بی طاقت
شده صبر نتوانستند کرد صریحا با آخوند گفتند که فلانی پسر ... روز با فلانی و هر شب با طائفه میبرد

بیت

و چنین و چنان میکنند مولانا ... نموده فرموده که عجب از شماست که با دعوای عقل و شعور باین ...
جز ... رمانده اید بعد از آنکه آنچه میگویید وقوع داشته باشد نفس ناطقه او را چه نقصان ...
و در کتاب کامل بهائی آمده که مذهب جبریه را ابتدا در اسلام معاویه رواج داد و اکثر اهل سنت جبری
و قدری اند و روزی جبری مجوسی را دعوت کرد باسلام مجوسی گفت اسلام بدست من نیست خدا تعالی چنین
خواست جبری گفت راست گفتی ای مجوسی و نیز در آن کتاب آمده که غلامی بود عبد الله بن داود را
و عبد الله از علمای اهل سنت و جبری بود و اتفاق افتاد که قاری در مجلس عبد الله آیه قال یا ابلیس ما منعک
ان تسجد لما خلقت خواند غلام در علم جبر استاد بود گفت ابلیس را از سجده کردن آدم خدا تعالی مانع شد اگر
آنجا بودی گفتم خداوندا تو او را از سجده کردن منع کردی شیعی در آن مجلس حاضر بود گفت ای غلام از خدای
شرم نداری که برای ابلیس لعین اقامت حجت میکنی ابلیس با هم شیطنت و مکر خویش این برای خود این حجت
نگفت و نیز در آن کتاب آمده که بجبری گفتند که الزنا حرام ام لا جبری گفت زنا ... است ... من ابلیس ...
تا خدا تقدیر نکند زنا نتوان کرد و در کتاب انوار النعمانیه آمده که شخصی از اهل سنت و مخترعان بدعت
بخانه خود آمد یکی از ملازمان خود را دید که با کنیزی از کنیزان او صحبت میدارد خشم کرده ناسزا گفت
غلام گفت که از قضا و قدر است و ما را تقصیری نیست امیر گفت قضا و قدر پیش من دوست تر است از هر چه
و آن غلام را آزاد نمود و نیز راغب اصفهانی در محاضرات خود آورده که شخصی از اهل سنت و بدعت داخل
خانه خود شد و در آن دید که مردی با زن او صحبت میدارد تازیانه برداشته زن را سیاست نمود که این چه کار ناشایست
و عمل قبیح است که از تو صادر شده و آن زن میگفت که این کار باراده و اختیار من نیست و از قضا و قدر است
و آن مرد در تادیب او مبالغه تمام داشت و میگفت زنا میکنی و این چنین عذر ناموجه میگویی زن فریاد برآورد
و گفت آه آخر ترک سنت کردی و مذهب رافضی اختیار نمودی مرد از این سخن متنبه شده تازیانه از دست
انداخت و عذر ... و معذرت خواست و گفت تو از اهل سنتی حقا حکایت در کتاب
منهج الفاضلین و در کامل بهائی ذکر شده که در زمان محمد بن سلیمان که از ملوک بنی امیه طاغیه باغیه
بود عالمی بود شیعی و جبریان دایما مذمت او نزد محمد بن سلیمان میکردند و محمد بن سلیمان نیز جبری بود
روزی علمای مجبره پیش محمد حاضر شدند و التماس نمودند که عالم شیعه را حاضر کن تا ما ... و ...
بوی ... برای آنکه میگوید که بنده فاعل فعل خود است و افعال بنده از خیر و شر باراده و مشیت
و تقدیر الله تعالی نیست و دایما طعن در مذهب ما میزند و تکفیر و تضلیل علمای اسلام میکند و این جماعت

را قبول ننمود و حالیا ملوک بنی امیه را بدین مذهب مخطی و فاسق بلکه کافر میگویی محمد بن سلیمان امر کرد که او را
حاضر کردند چون حاضر شد آن عالم را تقدیم نمود و تعظیم بسیار کرد و بعد از آن گفت میگویند که تو میگویی که
بنده فاعل افعال خود است و افعال نیک و بد او بارادت و مشیت و تقدیر الله تعالی نیست اگر این سخن که تو نسبت
میکنند بثبوت رسد ترا خواهم کشت عالم شیعی گفت میخواهم که کلمه چند بعرض رسانم اگر رخصت دهی بعد از آن
حاکمی اگر قتل کنی و اگر سیاست فرمایی محمد بن سلیمان گفت هر سخن که میخواهی بگو عالم شیعی گفت فرض کنم که دی
من و شخصی دیگر در خدمت تو بودیم و از تو انواع فساد و معاصی و فجور و از زنا و غیره بظهور آمد چون روز
شد و از خدمت تو جدا شدیم من در میان مردم ذکر عدل و عفت و پاکدامنی تو میکنم و مدح و ثنای تو میگویم
و افعال قبیحه که از تو مشاهده نمودم کتمان مینمایم و آن شخص دیگر آنچه از تو دیده بود میگوید و افشای اسرار
تو میکند تو آن که اکرام را دوستر داری محمد بن سلیمان گفت آن که کتمان سر ما کرده دوست داریم و ترتیب
و او را که افشا کرده دشمن دارم و سیاست فرمایم عالم شیعی گفت سبحان الله هر گاه که تو گناه کرده و مرتکب
افعال قبیحه و اعمال شنیعه گشتی و روا داری و رضا دهی که شریک اهل عالم و کفر اولاد آدم و معاصی و نفاق
و اخلاق و قتل انبیا و اوصیا و جمیع آنچه حرام کرده نسبت با او داده باشند بیت کسی را که مذهب این است
نیست بجز بدبختی نیست باب چهل و ششم در کفر اهل سنت و اعتقاد ایشان که اهل بدعت و باعث
کفر این جماعت متابعت شیطان است که آن پیغمبر باب عمر بن خطاب علیه اللعنة و العذاب کردند که از اطاعت و انقیاد
اطاعت اهل بیت رسالت منحرف بوده سالک طریق عناد ایشان کرده اند و بر و ایام پیروان سکاکی بوده بی دین
در احکام شریعت مطهره اعتماد برای فاسد و فتاوی باطل ایشان نموده بمقتضای آن عمل نموده اند و از این
جهت انکار غیر صحیح ایشان منتهی بارتکاب مفاسد عظیمه شد و آنچه از شان دیتر بادکاه احدیث توانند بود
و آنچه از مناسب بثبوت و رسالت و امامت تو انسان شد با ظهار آن اضلال کثیری از بندگان حق نموده
آنچه را الله بر سم که [illegible] و فجره کرده اند و از این جهت متفرق به هفتاد و سه فرقه شدند و یک فرقه که شیعه اثنی عشریه
اند ناجی و باقی هالک چنانچه عارف فرمود نظم بعد احمد گشت هفتاد و سه فرقه امتش [illegible]
و باقی هالک ای هوشیار من گرفتم دامن آل پیمبر [illegible] هر که خواهی تو بیا از دیگران کن اختیار من [illegible]
در کشتی نوح باقی و با وصی کو زدین طوفان بگیرد و اسمان آفت ببارد رستگار آمد کسی کو بود با اصحاب کهف
منکر با آل رسول چون بیا شمی رستگار [illegible] ظاهر است در کفر و ارتداد ناصبیان بی دین
و سنیان لعین و مخالف و موالف داود [illegible] حدیثی است که حمیدی در کتاب جمع بین الصحیحین

ذکر کرده

ذکر کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة
یعنی کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد مرده است او مثل مردن اهل [illegible] که پیش از ظهور اسلام
مرده باشد و از ابی بصیر روایتست که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روزی بابن خطاب نموده فرمود
که یا ابا بصیر والله لا یقبل الصلوة الا منکم و لا الزکوة الا منکم و لا الحج الا منکم یعنی ای ابا بصیر بخدا قسم
که نماز و روزه و حج و زکوة از هیچ کس صحیح و مقبول نیست مگر از شما که شیعه اثنی عشری و از دوستان
مائید که عبادات شما تمام مقبول درگاه الله است بیت بی مذهب درست نماز تو درست نیست
زاهد اگر ز چشمه کوثر وضو کنی و در کتاب فتوحات القدس آمده که سید کاینات فرمود که در شب
معراج حضرت عزت جل و علا لابن خطاب نمود که یا محمد من ترا و علی و فاطمه و حسن و حسین را از
اصل نور خود آفریدم و ولایت و دوستی شما بر اهل آسمان و زمین عرض کردم هر که قبول کرد از مؤمنان
باشد و هر که انکار کرد از کافران باشد یا محمد اگر بنده عبادت من کند تا منقطع گردد چون او چون
مشک [illegible] شود و منکر شما و اهل بیت شما باشد او را نیامرزم الا [illegible] معترف باشد بولایت شما ابن خطاب فرمود
که یا محمد میخواهی که ایشان را ببینی گفتم بلی گفت نظر کن بجانب راست عرش چون نظر کردم علی و فاطمه و حسن
و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی
و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن الحسن المهدی صلوات الله علیهم اجمعین را دیدم که در موضع
فراخ و وسیع از نور ایستاده اند و نماز میکردند و مهدی در میان ایشان مانند کوکب دری میدرخشید
گفت یا محمد اینها برادر و فرزندان تواند و حجتهای من بر خلق من و مهدی کینه خواهنده عترت
تست بجلال ذو الجلال من و عزت من که این حجت منست و از اولیای منست و انتقام خواهد کشید
از اعدای من و این حجت باقیست از من و این هادی و مهدیست و این حدیث دلیلیست ظاهر بر کفر
ناصبیان بی دین و مبغضان وصی سید المرسلین و منکران ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
و در کتاب فصول الحق ابن معاذ [illegible] از ابو ذر غفاری روایت نموده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که هر که دشمنی علی را بخلافت و جانشینی من بحق داند بعد از من او کافر است و او محارب کننده
با خدا و رسول است و در کتاب نهج الحق شیخ جمال الدین بن مطهر از ابن مسعود روایت نموده که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود در وقتی که حق تعالی ادم علی نبینا و علیه السلام را خلق کرد و روح
در بدن او دمید حضرت ادم علیه السلام را عطسه آمد گفت الحمد لله حق سبحانه و تعالی بادم وحی فرستاد که حمد کفتی

مرا ای بنده من اگر نه غرض از آفریدن تو آن دو بنده من بودند که ایشان را خلق خواهم کرد من ترا در دنیا
خلق نمیکردم بیت اگر چه هست بصورت ترا پدر آدم ولی بجای رسی تو که پا بابا پدر حضرت
ادم گفت الهی آن دو بنده مقرب درگاه تو از من بوجود خواهند آمد خطاب عزت باو رسید بلی ای ادم
سر بالا کن چون ادم نظر بالا کرد دید که بر ساق عرش نوشته لا اله الا الله محمد نبی الرحمة و علی مقیم
الحجة من عرف حق علی زکی و طاب و من انکر خاب و خسر اقسمت بعزتی ان ادخل الجنة من اطاعه
و ان عصانی و اقسمت بعزتی ان ادخل النار من عصاه و ان اطاعنی یعنی نیست معبودی و از بهر کار
که سزاوار پرستیدن باشد بجز خدای تعالی و فرستاده است محمد را برحمت بر خلقان و علی اقامت کننده
حجت بر همه خلقانست و هر که شناخت حق علی را پاک و پاکیزه گشت و هر که انکار کرد حق علی را ملعون و زیان
کار گشت و من که خداوندم سوگند خورده ام بعزت خود که هر کی خود که ببهشت برم او را اگر فرمان علی برد
و مطیع او باشد اگر چه فرمان من نبرد و مطیع من نباشد و سوگند خورده ام بعزت و جلال خود که داخل
سازم در آتش دوزخ او را اگر فرمان علی نبرد و مطیع او نباشد اگر چه فرمان من برده و اطاعت من بجا آورد
و انکار حق امیر المؤمنین علیه السلام آنست که بعد از پیغمبر بی فاصله او را امام و جانشین آنحضرت ندانند و دیگری را
برو ترجیح دهند و هر که او را بی فاصله امام و جانشین حضرت رسول نداند بتحقیق که منکر نبوت حضرت
رسول است چنانچه سید کاینات فرموده من جحد امامة علی بعدی فقد جحد نبوتی و من جحد
نبوتی فقد جحد ربوبیة الله یعنی هر که انکار امامت علی کند بعد از من بدرستی که انکار نبوت من کرده است
و هر که انکار نبوت من کند بتحقیق که انکار الوهیت حق تعالی کرده است و در کتاب کافی به روایت زراره
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و از آنحضرت متصل بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله رقم گشته که اما لو ان
رجلا قام لیله و صام نهاره و تصدق بجمیع ماله و حج جمیع دهره و لم یعرف ولایة ولی الله فیوالیه
فیکون جمیع اعماله بدلالته علیه ما کان له علی الله حق فی ثوابه و ما کان من اهل الایمان یعنی
عبادت آنست که حضرت رسالت فرموده که اگر کسی تمام شب عبادت و تمام روز صرف روزه نموده باشد
و جمیع اموال خود را در راه خدا تصدق نموده و در تمام عمر اوقات صرف حج کرده باشد و با وجود این
حال او را معرفت ولایت ولی خدا حاصل نشده باشد و نداند که ولی منصوب از جانب خدا کیست و چه کس است
تا تولا بوی نموده جمیع اعمال او بدلالت ان ولی خدا از او صادر گردد این طور کسی را در درگاه الهی
استحقاق اجری و ثوابی نبوده و از دایره ایمان خارج باشد بیت دهری چو کرد دین را دیدم هوس [illegible]

در سر گشته چو در ابلیس کجا باین وقت و در رساله قاضی زاده کرهرود از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام روایتست که آنحضرت فرمود که من دان الله بعبادة یجهد فیها نفسه و لا امام له من الله فسعیه غیر
مقبول و هو ضال متحیر یعنی هر که نزدیکی جوید بخدای تعالی بوسیله عبادتی که نفس وی در آن غایت جهد و سعی
نموده باشد و او را امامی از جانب الله تعالی نباشد سعی آن شخص در آن عبادت قبول حق سبحانه و تعالی نبوده گمراه
و حیرت زده از جمله کفره و فجره است بیت ز نفس بد اگر سنگی طمع داری چنان باشی که آن زاغ سیه داری
طمع سرسبزی مینا [illegible] دریای چون خدا داد قضا سازد [illegible] در آن کشتی قدم در نه که بسم الله مجریها
نجات [illegible] عترت جو [illegible] شفا از آن خان [illegible] و در کتاب فتوحات
القدس از املاء ابن بابویه نقل شده که حضرت سید رسل فرمود من فضل احدا من اصحابی علی علی فقد کفر
یعنی هر که تفضیل داد کسی را از اصحاب و یاران من بر علی بتحقیق که او کافر شد و نیز در آن کتاب در تفسیر
ایه کریمه ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة آمده که مراد از کلمه طیبه لا اله الا الله است که هر که
لا اله الا الله میگوید مؤمن است و مثل زده است بشجره طیبه یعنی اصل درخت دین ایمانست و نماز
پیچ کاه تنه او است و زکوة فرع اوست و روزه ماه مبارک رمضان پوست اوست و حج شاخ اوست
و ولایت اهل بیت میوه اوست چنانکه درخت کامل نباشد الا بمیوه همچنین درخت دین و اسلام
کامل نباشد الا بولایت و متابعت اهل بیت رسالت و این دلیل واضحیست بر کفر ناصبیان بی دین
و پیروان عمر لعین و در کتاب نصوص الائمه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود الائمة من بعدی اثنی عشر اولهم علی و آخرهم القائم هم خلفائی و اوصیائی و اولیائی و حجج الله
علی امتی بعدی المقر بهم مؤمن و المنکر لهم کافر یعنی امام و پیشوا بعد از من دوازده اند اول ایشان علی و آخر
ایشان قایم است که ایشان خلفا و اوصیا و اولیاء من اند و حجت های خدا اند بر امت من بعد از من
اقرار کننده بایشان مؤمن است و منکر ایشان کافر بیت که مهر علی در دل رجات بود از دین محمد
نشانت بود اثنا عشری اگر باشی بیقین از دوزخ جاودان امانت بود و در کتاب روضة الواعظین
از جابر بن عبد الله الانصاری روایتست که خطبه خواند [illegible] رسول خدا پس گفت ای مردمان هر که
دشمن دارد اهل بیت مرا انگیزاند حق تعالی او را روز قیامت یهودی جابر گوید گفتم یا رسول الله هر چند
روزه گیرد و نماز کند که مسلمانست پس آنحضرت فرمود هر چند روزه گیرد و نماز کند و گمان کند که مسلمانست
و در کتاب فتوحات القدس از املاء ابن بابویه علیه الرحمة نقل شده که عبد الله بن عمر روایت کند که

از سید کاینات سؤال نمودم که یا رسول الله ارشاد کن و راه بنما مرا بسوی نجات و رستگاری فرمود که ای پسر
سمره هرگاه که مختلف شود هواها و عزمها و پریشان شود عقلها و رایها پس متعلق باد که از علی ابن ابیطالب
جدا نشوی که او پیشوای امت منست و خلیفه و قایم مقام منست حبل المتین واوست فاروق که تمیز میکند میان
حق و باطل هر که از او سؤال کند جواب دهد او را و هر که از او طلب ارشاد کند راه نماید او را و هر که طالب حق گردد
نزد او یابد حق را و هر که از او التماس هدایت کند او را بحق و هر که پناه برد باو ایمن شد و هر که چنگ در زند باو
نجات داد او را و هر که اقتدا بآنحضرت کند راه نمود او را ای پسر سمره سلامت یافت هر که دوست و مسلم داشت
او را و هلاک و ناچیز شد هر که رد کرد او را و دشمن داشت او را ای پسر سمره علی از منست و روح او از روح منست
و طینت او طینت منست و من برادر اویم و او شوهر دختر من فاطمه است که سیده زنان عالمیان از اولین و آخرین
و پسر شهر که اوست سید جوانان اهل بهشت حسن و حسین و نه امام از نسل حسین که نهم ایشان قایم امت
ست پر میکند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر بود از ظلم و جور و نیز در آن کتاب از سلمان فارسی روایت است
که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل امین از جانب رب العالمین آمده گفت که حق تعالی فرمود که ای
خلقان نزد من محمد است و برادرش علی ابن ابیطالب و فرزندان ایشان که معصومند و امام بندگان کرد ایم
ایشان را و هر که را حاجتی باشد چون محمد و آل او را وسیله و شفیع سازد مطلب او بر آرم و ببرکت
ایشان بلاها را از بندگان دور سازم و اگر بنده را در طاعت و عبادت من تقصیری واقع شده باشد
چون بعلی تولا کند و از دشمنان او تبرا نماید و برا بیامرزم و اگر علی را دشمن دارد و از دشمنان او تبرا
نکند هرگز بوی رحمت نکنم و در کتاب نصوص الائمه آمده که سید رسل فرمودند که امام و پیشوای خلق حق بعد از
من دوازده اند و نه کس از ایشان از صلب حسین علیه السلام اند و نهم ایشان قایم آل محمد است پس خوشا حال
آنکسی که ایشان را دوست دارد و بدا حال کسی که ایشان را دشمن دارد و شیخ نور الدین آذری گفته شعر
چنانکه هشت فلک را دوازده تمثال که آفتاب برو دوره میکند هر سال در آسمان ولایت دوازده برج
چو آفتاب ولایت همه در اوج کمال و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمود لا یبالی الناصب صلی ام زنا
یعنی در میان نماز کردن و زنا نمودن ناصبی فرقی نیست خواه باین مشغول باشد و خواه بآن پس بهتر آن باشد که ناصبیان
بی دین و پیروان ابابکر و عمر و عثمان لعین تضییع نکنند وقت بیهوده در کردن نماز و روزه بر ندرد داد
انتا بجا نمایند که بعد از حضرت رسول امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام امام و پیشوا میدانند و دیگریرا
بر آنحضرت ترجیح میدهند و نیز از آنحضرت رویست که هر کس شک کند در کفر دشمنان ما و آنکسانی که بر ما ظلم

هدایت نمودم

کرده اند

کرده اند آنکس کافر است و از اسمعیل جعفی روایت است که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم از حال کسیکه
دوست دارد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را و تبرا از دشمنان او نکند و بگوید که امیر المؤمنین در دوستی
من دوستر است لیکن جماعتی که مخالفت با آنحضرت کرده اند بر آنحضرت فرمود که او دشمن و دوست را باهم
ممزوج کرده است و او دشمن است نظم فتنه انگیز است بجان شاه مردان هر که با مخالفانش او دشمن اوست از دل و جان
با دشمنانش عاد دوستی آنکه دم از محبت او میزند نه بهتان و از آنحضرت نیز روایت است که با شیعیان خود
میفرمودند که نیست فرق میان شما و میان مخالفان مگر تبرا از دشمنان ما پس کسیکه مخالفت میکند
با شما در این و از او تبرا کنید و از او بیزار شوید اگر چه او علوی و فاطمی باشد عربیة اذا العلوی تابع ناصبیاً
بمذهبه فما هو من ابیه و کان الکلب خیراً منه طبعاً لان الکلب طبع ابیه فیه لمؤلفه سید که بجد
خود تولا نکند و از مذهب ناصبی تبرا نکند بی شک سگ به خصال باشد بر از و سگ را نگرد خصال
اما نکند و مشهور است که شیخ جمال الدین مطهر حلی قدس سره با سید سنی در مذهب بحث میکرد که
و آن سید جانب پدران خود را گذاشته از جانب خصمان ایشان گفتگو میکرد و بحث در این بود
که سید سنی میگفت بر آل محمد صلوات فرستادن جایز نیست شیخ فرمود که حق تعالی در قرآن بر اهل مصیبت
صلوات فرستاده است که فرموده اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة پس چرا بر آل محمد صلوات جایز
نباشد سید سنی گفت صلوات بر اهل مصیبت است آل محمد را چه مصیبت رسیده است که بر ایشان
صلوات جایز باشد شیخ گفت مصیبتی که بر آل محمد رسیده است بهیچ کس نرسیده است و چه مصیبت
ایشانرا برابر این باشد که تو خود را سید میگوئی و از ذریت ایشان میدانی و صلوات بر آل محمد جایز نمی
داری و پادشاه مغفور مبرور شاه طهماسب اسکنه الله فی بحبوحة جنانه مناسب این مقام فرموده
رباعی هر کس گوید که در تبرا ضرر است او از در دین و ز نابایان حذر است فرزند علی اگر تبرا نکند فرزند
علی نیست که نسل عمر است و در کتاب توحید از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که خدای تعالی گردانید علی را
نشانه میان خود و میان بندگان خود هر که شناخت او را مؤمن است و هر که انکار او کرد کافر است
و هر که نشناخت حق او را در گمراهی و ضلالت افتاد و هر که دیگریرا بر او ترجیح داد مشرک است و هر که دوستی
و محبت او ستد داخل بهشت میشود و در کتاب لوامع الانوار آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرموده علی خیر البشر و من ابی فقد کفر یعنی امیر المؤمنین علی بهترین بشر است و هر که قبول نکند او پس
او کافر است و نیز ابن مردویه که از علمای اهل سنت است این حدیث را در کتاب خود نقل نموده است

و در کتاب فتوحات القدس از مناقب ابن مردویه از هرون عبدی مرویست که گفت رای و اجتهاد
من همچو رای و اجتهاد خوارج بود در حق مرتضی علی علیه السلام تا وقتی که شنیدم از ابو سعید خدری که میگفت
مردمان به پنج فرض مامور شدند بچهار فرض عمل کردند و یکی را ترک نمودند پس یکی از حضار گفت ای ابا سعید
کدام است آن چهار که بآن عمل کردند ابو سعید گفت نماز و روزه و حج و زکوة آن مرد گفت پس کدام است
آن یکی که از او ترک کردند ابو سعید گفت دوستی و ولایت علی ابن ابی طالب است آن مرد گفت ولایت او
با این چهار واجب و مفروض است ابو سعید گفت بلی آن مرد گفت بدرستی که جماعت کافر شده باشند
که حق ولایت مرتضی علی بجا نیاوردند ابو سعید گفت برای چه گناه باشد و اعتقاد علم الهدی و شیخ علی
عبد العال آنست که مردمان دو قسم اند اثنی عشری و کافر و اینکه ناصبیان بی دین تهمت محبت اهل
بیت رسالت بر خود میبندند از مقوله یقولون ما لیس فی قلوبهم خواهد بود زیرا که اقوال و اعمال ایشان
بخلاف آن گواهی میدهند تا آنکه جمهور ایشان در روز عاشورا سر برشادی و چشم میکشند و برسم
عید مبارک باد فتح یزید میکنند و اکثر ایشان مانند اهل ماوراء النهر و شام بغض حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام را شرط ایمان در اسلام میدانند و دشمن آنحضرت را در روایت احادیث صدوق و ثقه میدانند
و از احمد حنبل که امام آن قوم ناصبی و از اولاد ذو الثدیه خارجیست در مسند جعفر روایت که میگفته
الرجل لا یکون مؤمناً حتی یبغض علیاً قلیلاً و در کتاب احقاق الحق ایده که قاضی ابن خلکان که از اکابر
طبقه ضاله است در کتاب وفیات الاعیان گفته که ان محبة علی لا تجتمع مع التسنن یعنی بتحقیق
که محبت علی ابن ابیطالب با تسنن جمع نمیشود و از این قرار ظاهر شد که دوستی
ناصبیان اهل بیت را این قسم دوستی است و کفاهم بهذا فی الدنیا عاراً و فی الآخرة ناراً و خواجه
حفظ الحق که مشهور بنجم الاسلام و از دانشمندان آن طبقه گمراه است در کتاب صراط المستقیم آورده است
که هر کس گوید که شهادتین است او بر بهشت خواهد رفت مگر کسیکه میان جمع مسلمانان مصدر خلاف شده
و در سبب افتراق و خلاف میان امت علی ابن ابیطالب شد چنانچه هر گز منقطع نشود و بعد از پیغمبر
گوید که اگر خلق تنجیز من کنند آن خلافت را از میان مردم بر دارم و باز گوید که چه گونه تنجیز من کنند
و خدا ایشانرا دارای حکم کرده و بر ایشان نوشته و تقدیر نموده ای ناصبی بی دین هر گاه در این سخن و گفته آن فاضل
کافر نهاد بدیده انصاف نظر کنی و نیک اندیشه نمایی که معاویه و یزید و جمیع بنی امیه و بنی عباس را از
اهل بهشت گردانیده و علی ابن ابیطالب علیه السلام که خدای تعالی او را نفس رسول خوانده و زوج بتول گردانید

[illegible]

و صد ین آیه در شان او نزول یافته و صد ین هزار حدیث حضرت رسول در فضایل و مناقب آنحضرت
فرموده از اهل دوزخ خواند استغفر الله من هذه الهذیان و الکفر الصریح و تناقض در سخن
آن کافر احمق ناصبی که بنیاد او از انکر گفت خلافی که هر گز منقطع نشد دیگر بار گوید که اگر سخن او
بشنوند آن اختلاف که علی کرده از میان مردم بر دارد و نیز گوید که آن حکم خدا بود و دفع تقدیر
نتوان نمود ای ناصبی حقا که دین ناحق باطل تو برحق است که کسی چنین کفری بگوید و او را نجم
الاسلام نام گذارد و از خدا و رسول اندیشه ننماید و هر یک از احادیث و روایات و حکایات که ذکر
شد دلیل قاطع و برهان ظاهر است در کفر ناصبیان بی دین و سنیان لعین و خواجه حافظ شیراز
در خلوص اعتقاد خود گفته شعر ای دل غلام شاه جهان باش و شاه باش پیوسته در حمایت لطف
الله باش از اکر دوستی علی نیست کافر است گو زاهد زمانه و گو مرد راه باش از نسیان نهراد پیکان
نیخ خرم گو تا نقاق منافق سیاه باش مرد خدا شناس که تقوی طلب کند خواهی سفید جامه و خواهی
سیاه باش امروز زنده ام بولای تو یا علی فردا بروح پاک امامان گواه باش دستت نمیرسد که بچینی
زباغ گل بادر بپای گلبن ایشان گیاه باش حافظ طریق بندگی شاه پیشه کن و آنگاه در طریق چو
مردان راه باش باب چهل و هفتم در نسب ابی حنیفه لعین و فتاوی باطله
آن بی دین مقالات و مناسب این باب در کتاب رجال و مشکاة که از کتب معتبره اهل سنت است
ذکر شده که نام ابو حنیفه نعمانست و نعمان پسر ثابت کوفی و ثابت پسر زوطی کابلی است و زوطی
غلام یکی از بنی تیم بود و او آزاد شد و در سال هشتادم از هجرة آن بی دین بوجود آمد و در سال صد و پنجاه
از هجرت وفات یافت و هفتاد سال عمر او بود مریدان آن ملعون رسید وای ناصبی با آنکه اجماع امت که
در سال چهلم از هجرة حضرت امیر المؤمنین بجوار رحمت ایزدی پیوست و ابو حنیفه در سال هشتادم
بوجود آمد پس چگونه بخدمت آنحضرت رسیده باشد و حاشا لله علاوه مردود نقیر خود آورده که در اصل
ابو حنیفه زیدی مذهب بود و خلفای بنی عباس را منقلب میخواند و شاگرد حضرت امام جعفر صادق
بود و چون نوبت خلافت بمنصور عباسی رسید و جمعیت مردم را با ستان ملاحظه یافت پس حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام مشاهده نمود منصور از آن اندیشه کرد و در سال صد و سی از هجرة ابو حنیفه
و مالک را طلب نمود و مواظف جیاد و وظایف ده هزار سال به سال از برای ایشان مقرر داشت و چون مردم
زمانه همیشه بنده دنیا بوده اند و خواهند بود و طلب جاه و منزلت و مجالست او احکام ... ترتیب

گویند که در ایام رضاع ... آن ملعون را بخدمت حضرت امیر المؤمنین آوردند و بدعای حضرت امیر المؤمنین بمرتبه امامت رسید

ع

چنانچه فی الحال نیز از ابنای روزگار مشاهده میشود ان هر دو ملعون فریب زخارف دنیا خورده با امر
منصور عباسی هر یک احداث مذهبی کردند و منصور ملعون جهت شاگردان ابوحنیفه وظایف
مقرر داشت و جمعی را موکل نمود که همیشه در دید دولتسرای حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و در
در خانه حنیفه ملعون حاضر باشند که هر که بخدمت آنحضرت میرفت یک مثقال طلا از و میگرفتند
و ایذا و آزار بسیار باو میرسانیدند و هر که بنزد حنیفه شقی میرفت یک مثقال طلا باو میدادند و اعزاز
و احترام بیشمار مینمودند نقلست که در زمانی که حنیفه شاگرد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود و اکثر اوقات
در خدمت آنحضرت بود و در خاطر داشت که دعوای امامت و راهنمائی خلقان نماید هذا در وقتی که
حضرت امام علیه السلام دست مبارک میشست آب دست آنحضرت را جمع نمود در آبخوره و ظروف ضبط نمود
که در ایام امامت جهت معجزه بکار برد اتفاقا در حالتی که متصدی امر امامت گردید بیماران هر طرف
جهت استشفا بر در او آمدند برای آن شقی جمع آمدند و بر سر آن ظروف که آب دست امام علیه السلام داشت
رفته که از ان آب آورده آن بیماران را شفا دهد و معجزه و کرامات خود ستوده آن ظروف را شکسته و آبها را
ریخته یافت ملول و محزون اراده بازگشت نمود دید که در یکی از ظروف قطره آبی باقی مانده بر سینه ابوداشت
و بر روی مبروص مالید شفا یافت و این باعث اعتقاد مردم باو شد و معجزه او منحصر بهمین بود و در کتاب
احتجاج مذکور است که مومن الطاق را با ابوحنیفه مکالمه بسیار واقع شد چنانکه یکبار ابوحنیفه باو
گفت که تو میگوئی رجعت در دنیا واقع خواهد شد گفت آری گفت هزار دینار بمن ده و چون رجعت
کنم از من بگیر با زیاده مومن الطاق گفت که تو کفیلی بمن بده که رجعت کنی انسان خواهی بود و خنزیر
نخواهی بود و نیز در ان کتاب آمده که مومن الطاق ابوحنیفه دست هم فراگرفته در بازار کوفه میگذشتند
پس دیدند که کسی منادی میکند که هیچ کس دیده که طفلی راه گم کرده باشد مومن الطاق گفت که طفل گمراه ندیدیم
اما اگر شیخ گمراه میخواهی اینست بیا که دست او بدست تو دهم و همچنین در ان کتاب ذکر شده که چون حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام را بقتل آوردند ابوحنیفه مومن الطاق را دید گفت امام تو مرد گفت آری لکن امام
تو است که از مهلت یافته تا وقت معلوم یعنی ابلیس و نیز در ان کتاب روایتست که
روزی مومن طاق متوجه مجلس ابوحنیفه شد چون ابوحنیفه را نظر باو افتاد از روی تعصب و عناد باصحاب
خود گفت که قد جاءکم الشیطان یعنی آمد شیطان بر سر شما و مومن الطاق این سخن را شنید این آیه
بحنیفه و اصحاب او خواند که انا ارسلنا الشیاطین علی الکافرین تؤزهم ازا یعنی اگر من شیطانم

شما کافرید و ابوحنیفه و اصحابش او را شیطان الطاق میگفتند و علمای اهل سنت و جماعت ابوحنیفه
را مذمت نموده اند شعبی که از علمای اهل سنت است میگفته که کف خاکی بهتر است از ابوحنیفه سفیان
و مالک و حماد و اوزاعی و شافعی میگفتند انکه زاییده نشده در اسلام کسی که شوم تر بوده باشد از ابوحنیفه
و همچنین شافعی میگفته که نظر بکتابهای ابوحنیفه نمودم و صد و سی ورق از ان مخالف کتاب خدا و رسول
دیدم و مالک میگفته که ابوحنیفه ضررش بر امت بیشتر است از فتنه ابلیس و ابن مهدی میگفته که فتنه
بدین اسلام بعد از دجال عظیم تر از رای ابوحنیفه نبود حکایت در کتاب احتجاج آمده که یکی از علمای
امامیه فرموده که روزی با فضال بن حسن همراه بودم بمجلس ابوحنیفه رسیدیم که درس میگفت فضال گفت
من از اینجا نمیروم تا ابوحنیفه را الزام ندهم من گفتم ابوحنیفه از علمای زمانست و خلیفه حامی و مقوی
او میباشد او ترا الزام دهد و خجل شوی فضال گفت دلیل و حجت مخالفان بر دلیل و حجت مومنان غالب
نشود و بعد از ان نزد ابوحنیفه رفت و گفت مرا برادریست که بسال از من بزرگتر است و رافضیست و سب
میکند ابابکر و عمر را و میگوید که بعد از رسول خدا افضل عالمیان علیست و هر چند من او را نصیحت میکنم
و میگویم که بعد از رسول افضل ابی بکر است و بعد از ان عمر از من قبول نمیکند و هر چند که من دلیل و برهان
می آورم او دلایل مرا رد میکند و دلیل دیگر جواب میگوید امروز بخدمت تو آمدم تا مرا دلیل چند تعلیم
کنی تا بروم و با برادرم بحث کنم و دلایل او را جواب بگویم چون ابوحنیفه این حکایت شنید تامل بسیار نمود
و بفضال گفت که ببرادر خود بگو که چون تفضیل میدهی علی را بر کسانی که هر گاه پیغمبر نشستی یکی بر یمین پیغمبر
نشستی و یکی بر یسار و هر گاه پیغمبر بغزا رفتی یکی بر یمین ایستادی و یکی بر یسار و علی از دور رفتی و با کفار
جهاد کردی فضال چون این سخن را از ابوحنیفه شنید گفت ای خداوند من این سخن را با دعا با برادر خود گفتم
و او چند وجه از آیه و حدیث جواب من گفت ابوحنیفه گفت که برادرت در جواب چه گفت فضال گفت برادرم
جواب گفت که چون تفضیل میدهی کسانی را که نشسته باشند بر ان کسانی که جهاد کنند در سبیل الله و
بمال و نفس خود و حق تعالی در حق ایشان فرموده و فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما
و نیز این آیه بر من خواند ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم باموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی
سبیل الله و میگوید که بموجب این دو آیه علی افضلست ابوحنیفه گفت که ببرادرت بگو
بگو که چون تفضیل میدهی علی را بر کسانی که ایشان همراه پیغمبر دفن شدند بر ان کسانی که با پیغمبر در یک خانه
مدفون شد فضال گفت من این سخن با برادر خود گفتم این آیه بر من خواند یا ایها الذین امنوا لا تدخلوا

بیوت النبی الا ان یؤذن لکم و گفت محقق است که حجره حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خانه آنحضرت
بوده و حصه حضرت پیغمبر و ورثه او اذن ندادند که ایشان را دفن کنند پس غصب کرده باشند و خلاف
شرع شریف نموده باشند المؤلف هر انکه غصب کند بیت سید مختار بو بکر بیت که باشد ضلالت او نزار
ابوحنیفه گفت بگو ببرادرت که عایشه و حفصه که یکی دختر ابوبکر بود و دیگری دختر عمر هر دو زنان
حضرت رسول بودند در عوض صداق و مهری که در ذمه حضرت رسول داشتند پدران خود را در ان
جا دفن کردند فضال گفت که من این سخن با او گفتم این آیه بر من خواند یا ایها النبی انا احللنا لک
ازواجک اللاتی اتیت اجورهن بر مضمون این آیه کریمه معلوم شد که پیغمبر صلی الله علیه و آله هیچ زنی نخواست
که الا آنکه اول مهرش را دادی و بعد از ان تصرف نمودی پس یقین که صداق ایشان در ذمه حضرت رسول
نمانده باشد و بغیر حق ایشان را در انجا دفن کرده باشند ابوحنیفه گفت ببرادرت بگو که ایشان بعلت
میراث تصرف نموده پدران خود را در انجا دفن نمودند فضال گفت باو گفتم جواب گفت
در مذهب شما حضرت رسول را میراث نبود و فدک را از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام انتزاع نمودند باین علت
که حضرت رسول فرموده نحن معاشر الانبیاء لا نورث و لا نورث ما ترکناه فهو صدقة و چون انبیای
فاطمه میراث نبود که دختر رسول خداست دختران عمر چون میراث برند و بر تقدیری که خانه حضرت رسول
را قسمت نمایند از نه یک دختر و نه زن حق عایشه و حفصه از نه یک مقدار مکان دو وجب مربع میشود
پس چگونه در مقدار دو قبر تصرف ایشان جایز باشد ابوحنیفه اعراض شده گفت این مرد را دور کنید
که خود رافضیست و برادری نیست او را الحق که عارف نیشاپوری شیخ فرید عطار علیه الرحمة فرموده
بیت رافضی شود کسی کو امام مرتضی باشد بدنیا والسلام و ابوحنیفه شقی احداث مسائل شنیعه و حکایات
قبیحه و روایات ذمیمه بسیار نموده از انجمله در کتاب منهاج الکرامه از کتب اهل سنت نقل شده که اگر
زنی در مشرق باشد و وکیل مردی او را بعقد مردی در مغرب در آورد و مرد بعد از چند سال بمشرق آید
و زن خود را حامله بیند و چند فرزند دیده و آن زن که شوهر باو ملاقات نکرده فرزندی که در رحم
دارد با آن چند فرزندان تعلق بان مرد بیچاره دارد قاضی حنفی حکم میکند که فرزندان از ان مرد است
که بزن خود نرسیده است و فرزندان از او میراث میبرند و او نیز از فرزندان میراث میبرد و هر چند آن
مرد الحاح کند که من بآن زن هرگز نرسیده ام پس چگونه این فرزندان از منست قاضی میگوید که احتمال

دارد که محتلم شده باشی یا انزال بخواب نموده باشی یا با زن دیگر جماع کرده باشی و فرشته نطفه را منی تو
نقل کرده باشد منی تو بپنبه یا پارچه چسبیده باشد و باد ان را برداشته بشهر آن زن برده باشد و زن
آن پنبه را بر فرج خود گذاشته حامله شده باشد و نیز جایز میدانند که یک فرزند از دو پدر
بهم رسد دیگر آنکه اگر مردی زنی را بعقد خود در آورد و فی الحال در حضور قاضی نزد او سه طلاق بگوید
و با این حال زن طلاق داده شوهر ندیده اگر بعد از شش ماه فرزندی بزاید تعلق بشوهر دارد دیگر آنکه مرد
در سفر باشد و دو کس گواهی دهند که او مرده است پس زن عده نگاه دارد و شوهر کند و از شوهر دوم فرزندان
بهم رسد پس چون شوهر اول از سفر بیاید جمیع فرزندان که از شوهر دوم بهم رسیده باشد بشوهر
اول تعلق دارد و از او میراث میبرند و او نیز از ایشان میراث میبرد دیگر از فتواهای آن بی دین آنکه پسر
پانزده ساله بمرد صد ساله گوید تو پسر منی یا نواده من ان مرد صد ساله پسر ان پسر پانزده ساله میشود
و از هم میراث میبرند و اگر آن مرد صد ساله بنده آن پسر پانزده ساله باشد آزاد میشود دیگر از فتاوی
او آنکه هرگاه دو مرد زنی را وطی کنند در یک طهر و آن زن فرزندی آورد در مدتی که احتمال داشته باشد
که فرزند از هر یک از ایشان بود آن فرزند بهر دو ملحق میشود و آن پسر از دو پدر میراث میبرد و آن
دو پدر از آن پسر میراث میبرند اما به سه کس ملحق نمیشود و اگر صد کس دعوی طفلی کنند بایشان ملحق میشود
و آن فرزند از ان صد کس میراث میبرد و آن صد پدر از آن یک فرزند میراث میبرند دیگر گوید که اگر کسی
دو کنیز داشته باشد و طفلی بهم رسد و هر یک از ین دو کنیز دعوا کنند که این یک فرزند از منست
و مولای خود داند فرزند بهر دو کنیز ملحق میشود دیگر جایز میدانند لواطه را با پسری که او را باجاره گرفته باشند
و وطی نمودن محارم را بعد از عقد چنانچه در یکی از کتب فقه حنفی این بیت ذکر شده عربی و لیس علی القاضی حد
و لا بوطی الاخت بعد العقد و دیگر از فتاوی او آنکه اگر مردی اجاره بگیرد زنی را از جهت رخت شوئی یا
نان پزی یا خیاطی یا دیگر صنعتها پس بان زن بچسبد و نزدیکی کند و آن زن حامله شود فرزند تعلق بان
مرد دارد و حد از و ساقط میشود و دیگر در کتاب منهاج الکرامه از کتب اهل سنت نقل شده که چون کسی
بزنی بچه و با محارم خود مثل مادر و دختر و خواهر و عمه و خاله و غیر آن دخول کند حد از و ساقط میشود
و نیز باین طریق که ذکر شد جایز داشته که با غیر محارم مقاربت کند زنا نخواهد بود و واجب نیست بوده حد دیگر
اگر کسی بغیر محارم خود را بنکاح در آورد و جنب پس هر که اندک بصیرت و بینش بوده باشد درین مسائل
و فتاوی ابوحنیفه نظر کند معنی حلال زادگی و پاکی نسب ایشانرا بهتر دریابد و از همه عجیب تر آنکه

با این طهارت مولا شیعه اثنی عشر برا حلال زاده میدانند و در نسب ایشان طعن میزنند که چرا بقول
خدا و رسول عمل نموده سخن شیطان است ملعون کذاب عمر بن خطاب را در تحریم متعه نشنیده اند چنانکه
یکی از شعرای این طبقه ضاله گفته عربیه قال الروافض نحن اطیب مولدا قلت کذبتم بخلافهم دین محمد نکحوا النساء
تمتعا فاولدوا من تلک النساء فاین طیب المولد و شیخ شهید قدس سره در جواب الحرام زاده فرموده
عربیه ان المتمتع سنة موروثة و تری الکتاب برد دین محمد لکن الحریم علی الاکفر و عمسهنا فی الامهات دلیل
طیب المولد دیگر جایز میدانند که بوزینه و مو سازند و دیگر آنکه در وضو اول پاها را بشویند و بعد از آن دست
و بعد از آن رو را بعکس آیه کریمه فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و نیز جایز میدانند بر بینند تم وضو ساختن
هر گاه طبع یا انز باشد و دیگر پوست جمیع حیوانات را سوای پوست خوک پاک میدانند و دم یکی از پیروان
ابوحنیفه است پوست خوک را بدباغت پاک میدانند دیگر از فتاوی ابوحنیفه آنکه هر گاه سگ را ذبح نمایند
طاهر است و جلد میته او بدباغت پاک است دیگر جایز میدانند پوست سگ را دباغی کرده در نماز پوشیدن
و پوست وده را جای نماز خود سازند و نماز در زمین مغصوب گزارند و سجده بر فضله آدمی کنند بر تخی
که خشک باشد و تکبیر نماز از زبان فارسی که بگویند خدا بزرگ است یا هندی یا ترکی یا غیر آن بجای آورند
و در عوض سوره مدهامتان یا ترجمه آن که دو برگ سبز است بگویند و بعد از آن سر خود را اندکی کج کنند بی آنکه
ذکر رکوع گویند و طمانینه نمایند و بعد از آن بسجود روند و فاصله در میان دو سجده بمقدار دم شمشیر جایز
دانسته و وضع پیشانی را در حال سجود در حال نماز واجب نمیدانند و مخیر میدانند در وضع جبهه و انف
و طمانینه را در سجود واجب نمیدانند و مخیر میدانند و اگر حفره در تحت مکان سجده حفر نمایند و پیشانی را برابر
بجای گذارند از محیط تا مجزی میدانند و تشهد اول و صلوات را واجب نمیدانند و جلوس در تشهد ثانی
واجب نمیدانند و قنوت را بدعت میدانند و خروج از نماز بیکی از سجر جایز میدانند بسلام دادن یا بحرف
زدن یا خروج ریح از موضع معتاد و میگویند پیش از سلام اگر بادی عمدا سر زند نماز درست است و اگر سهوا
واقع شود نماز باطل است و سجده شکر بعد از نماز بدعت میدانند بیت حذر کن از چنین کردن نمازی که اگر آن
بالحضرت نیازی هر آن شخصی که این باشد نمازش درون بو تر دوزخ گدازش و الحق نمازی که ایشان
میگذارند بهمین دیتر زیرا که چه شنید تر و صواب از دو نوعی که ذکر شد نماز کند و بعد از آن بادی لایق
سر و ریش بلکه سزاوار ملت و مذهب خویش رها کند آن نماز او چون عقد ایمان و نکاح ایشان که همه
با داست و در کتاب ذخیرة القیمة در ترجمه منهاج الکرامه مذکور شده که بعضی از فقها در مجلس پادشاه حنفی

مذهب

التمتع

برمحل سجده …

مذهب صفت نماز حنفی را منکور ساختند برای وجه که ذکر شد و در آن مجلس بعضی از علمای حنفی بودند
چون آن پادشاه انکار ایشان از مذهب حنفی بر آن جسته برگشت و مذهب حق اختیار نمود دیگر از فتاوی
ابوحنیفه آنکه جایز میدانند که مشرکین داخل مساجد شوند باذن سلطانان دیگر جمع در میان نماز ظهر و عصر
و نماز شام و خفتن جایز نمیدانند خواه در سفر باشد و خواه در حضر دیگر گویند هر که کوشد حج از او ساقط
میشود دیگر گویند بسبب جنون حج و زکوة و کفاره ساقط میشود دیگر میگویند که سفیه و دیوانه بسبب تا پنج سال
کر رسیدن مال او را بتصرف او باید داد دیگر اگر زن رشیده بالغ شوهر نداشته باشد مال او را با وی توان
داد و اگر شوهر داشته باشد آن زن را جایز نیست که تصرف در مال خود کند مگر باذن شوهر و این باب عجب
امری است که امام تمام مال سفیه و دیوانه را با او عطا میکند و مال رشیده و عاقله را منع مینماید دیگر از فتاوی
باطله او آنکه هر گاه کسی زنا کند و گواهان شهادت دهند اگر زانی تصدیق گواهان کند حد ساقط میشود و اگر
تکذیب گواهان کند حد واجب است دیگر اگر شتر داری شتر خود را دو مکانی گذارد دو بر شتر خود چیزی باری
باشد اگر دزد خود چیز را با محمل از بالای شتر بدزدد بر او واجب نیست و اگر خود چیز را بشکافد و چیزی
از آن بدزدد قطع بر او واجب است دیگر جایز میدانند که جنب هر گاه خوابیده باشد در کنار حوض …
خوابد و برود در خواب و بحوض بیفتد از جنابت بیرون می آید و پاک میشود دیگر جایز میدانند که دو سال …
در رحم مادر باشد دیگر اگر بدزدد شخصی از کسی گندم و آرد کند ملک او میشود و همچنین گر کرباس بدزدد
و جامه دوزد و یا رنگ کند مال دزد میشود و اگر صاحب گندم آن آرد را خواهد از دست دزد بگیرد و اجرة
آرد کردن بدهد یا صاحب کرباس خواهد که اجرة دوختن یا رنگ کردن با او دهد و مال خود اخذ کند بر دزد
لازم نیست که اجرة گرفته آنها با صاحب رد کند و دزد مالک آنهاست و اگر میانه ایشان مناقشه و جدال شود
و صاحب گندم یا صاحب کرباس کشته شود خون او هدر خواهد بود و اگر دزد کشته شود صاحب گندم یا صاحب
کرباس باید در عوض خون او بقتل برسد دیگر آنکه هر گاه شخصی دو هزار دینار از دو کس بدزدد و هر دو را هم
ممزوج کند ملک او میشود و بر او حلال است دیگر هر گاه مسلمانی کافری را بکشد مسلمان را در عوض میکشند دیگر آنکه
هر گاه شراب را بجوشانند حلال میشود دیگر آنکه اگر جنبی بر نیت وضو دست بچاهی که آب باشد بکند تمام
آن آب نجس میشود و اما نیت بقصد وضو جنب دست در چاه کند آب چاه بر طهارت خود باقی میماند حکایت
روزی بهلول در حالت جنون گذارش بدر سرای ابوحنیفه ملعون افتاد چون بدر خانه او رسید بایستاد
و گوش بدر خانه او گذاشته شنید که ابوحنیفه با اصحاب گواه خود در حکایت و میگوید که امام جعفر صادق

قطع

علیه السلام سه سخن میفرماید که آن سخنان نزد من معقول نمی نماید اول آنکه میگوید که حضرت واجب الوجود را
نمیتوان دید و کسی نخواهد دید یا چون تواند بود که چیزی موجود باشد و او را نتوان دید و این نزد
من معقول نیست دوم آنکه میگوید که بنده فاعل فعل خود نیست و اینها از نفس خود اختیاری نیست
این سخن نیز پیش من بسیار بصورت است سیم آنکه میگوید که شیطان در دوزخ معذب خواهد بود
این چون بود چرا که شیطان از آتش است جنس از جنس چون معذب شود این نیز معقول نمی نماید
بهلول علیه الرحمه چون این سخنان را بتمامی بشنید داخل خانه ابوحنیفه شد و کلوخی برداشت و محکم
بر سر آن شقی زد و بگریخت جماعت شاگردان ابوحنیفه ملعون از پی او دویدند بهلول را گرفتند و پیش
ابوحنیفه آوردند و میخواستند که آزاری باو برسانند ابوحنیفه نگذاشت از جهت آنکه بهلول نزد
منصور دوانقی که خلیفه بود اعتبار تمام داشت و قرابت نیز با خلیفه داشت ابوحنیفه گفت او را پیش
خلیفه باید برد تا خلیفه او را ادب نماید ابوحنیفه با جمعی از اصحاب خود بهلول را برداشته نزد خلیفه
بردند و حقیقت حال را عرض نمودند خلیفه برآشفت و با بهلول عتاب نمود که چرا بی ادبی کردی بر سر
امام کلوخ زدی بهلول گفت بلی کلوخ بر روی زدم امام را از وی سوالیست خلیفه گفت بپرس گفت ای
ابوحنیفه از این کلوخی که بر تو زدم ترا چه واقع شد گفت سر من درد میکند بهلول گفت بنما درد را
بمن تا ببینم گفت ای مجنون درد را میتوان دید گفت ای ملعون درد موجود است یا نه گفت بلی ای بو حنیفه
یکتی بهلول گفت تو دعوی میکردی که چون تواند بود که چیزی موجود باشد و او را نتوان دید پس چون درد
موجود است چرا نمی نمایی ابوحنیفه شرمنده شد و دانست که تعریض بهلول از چه جهت است دیگر بهلول
گفت ای ابوحنیفه از این کلوخی که بر تو زدم بایستی که از کلوخ من بتو آزار و تشویش نرسد چرا که تو از خاکی
و من خاک بر تو زدم و تو دعوی کردی که شیطان با آتش معذب نخواهد شد که او از آتش است و آتش
از آتش چون معذب شود پس باین تقدیر بایست که از این کلوخی که بر تو زدم بتو نرسد دیگر آنکه گفتی که
بنده فاعل فعل خود نیست و بنده را هیچ اختیاری نیست و همه بتقدیر خداست پس این کلوخی که بر تو زدم
از من چرا رنجیدی چون مرا اختیاری نیست هر چه کرد خدا کرد و از من تقصیری واقع نشد که موجب
قصاص باشد چرا مرا گرفته نزد خلیفه آوردی ابوحنیفه منکوب و مخذول و شرمنده از مجلس خلیفه بر
خاسته بمنزل خود رفت و شیخ عطار علیه الرحمه گفته شعر راه حیدر گیر و دین مصطفی غیر از این
معنی نگویم هیچ جا راه راه مصطفی و آل او ست چون بدانستی برو کار ره نکوست من بتو صد بار گفتم

صد بار

صد هزار دستان زد این حیدر بر مدار راه حیدر رو تو تا کامل شوی راه او نور حق بینی همه راه او راه
اوست دیگر راه نیست کور روی راه در گمراه نیست یکروی راه دگر هیچ جا نیست باب
چهل و هشتم در بیان احوال شافعی و مسائل و فتاوی او شافعی علم از مالک و از محمد بن حسن الشیبانی
هم درس ابوحنیفه فقه آموخت و نام او و پدران او بر این وجه است محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان
بن شافع بن سایب بن عبید بن یزید بن هاشم بن مطلب بن عبد مناف و مصنف کتاب فصول
الحق در آن کتاب ذکر نموده که من در کتابی دیدم احوال شافعی را که یکی از اصحاب او نوشته بود که
اگر چه اوصاف شافعی را حصر نتوان نمود و لهذا در حین وفات بغایت از او نا امید شدیم زیرا که در حین
غسل و تکفین خود یکی از اصحاب امام موسی علیه السلام نمود و وصیت کرد که او را در جوار امام موسی علیه
مدفون سازند و ما در اعتقاد او در شک شدیم که او رافضی بوده از بیم بنی عباس و طمع مال و جاه خود را
از اهل سنت مینموده است چنانچه جمعی میخواستند که بر او غالب نگشت در احوال امر گفتند که از غیبت …
بسیاری بعرض هذیان میگفتند و او نماز کردند در کتاب ذخیرة القیمة در ترجمه منهاج الکرامه ذکر شده که
که مصنفان کتاب شیخ جمال الدین حسن بن مطهر طاب ثراه میفرماید که بسیار یوا ما مشاهده کردیم که در باطن
مذهب امامیه داشتند و حب دنیا و طلب ریاست مانع از اظهار آن ایشان را و دیدم یکی از علمای
حنابله را که گفت من بمذهب امامیه ام گفتم پس چرا مذهب ضاله را درس میگویی گفت زیرا که در مذهب شما
اسب و استر و جامه های فاخر و زینت نقلست که شافعی مردی بود هواپرست و تا در مجلس او پسر امرد خوش
روی در پهلویش نمیبود حدیث نقل نمیکرد و اکثر شاگردان او پسران شکیل صاحب حسن بودند و در وقتی
که آن نزاکه و بحث علمی و روایت دریا آن امردان ببهانه شطرنج مشغول میشدند و ساز و سرود را اضافه این مینمود
و از فتاوی شافعی آنکه شطرنج را حلال میدانند که از برای ترتیب دماغ تا دوه دست با خاتم جانو است
و اکثر سازها را حلال میدانند و میته را بدباغت پاک میدانند و جایز میدانند که مشرکین باذن مسلمین
داخل مساجد شوند الا مسجد الحرام و نیز تجویز کرده است که کسی زوجه مدخوله خود را در حال حیض در
حین حضور طلاق بگوید و باعتقاد ایشان این طلاق منعقد میشود با آنکه شافعی از عبد الله بن
عمر روایت نموده است که من زوجه خود را در حال حیض طلاق دادم و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
مرا منع نمود و حال آنکه بمذهب جعفر از امامیه این طلاق دادن در حال حیض در حین حضور زوج
جایز است و همچنین هر گاه مردی نزد قاضی حاضر شد و ادعا نماید که فلان زن زوجه منست و قاضی داند

کردروغ میگویند آن مرد دو گواه کاذب حاضر ساخته گواهی ناحق بر طبق ادعای آن مرد بدهند و قاضی
حکم بر وجب ایشان کند آن زن با آن مرد حلال میشود و نیز اگر شخصی زنی را عقد کند و قبل از دخول
او اجنبی را رغبتی با آن زن بهم رسد و ادعا کند که شوهر آن زن قبل از دخول او را طلاق گفته و
او عقد کرده و دو گواه کاذب بر طبق آن دعوی نزد قاضی بگذراند و قاضی باقتضای آن حکم کند
حکم قاضی درین امر نافذ است و بر شوهر حرام و بر مدعی کاذب حلال میشود و جماعت حنفیه درین
مسئله خلاف ندارند دیگر اگر کسی فرج خود را دست بمالد وضو باطل میشود و اما فرج خود و سگ را
مس کردن وضو باطل نمیشود دیگر جایز میدانند که بلفظ بیع و تملیک و هبه زن را عقد کنند خواه ذکر
مهر نمایند و خواه بدون آن باشد و مالک را اعتقاد آنست که اگر ذکر مهر نمایند صحیح است و اگر نه باطلست
دیگر پوست میته هر حیوانی که بوده باشد بغیر از سگ و خوک بدباغت پاک میدانند دیگر گویند هرگاه حدثی
از کسی در میان نماز واقع شود از بول و غایط و ریح از موضع معتاد بقصد وضو بیرون رود و بول و غایط
کند و بعد از آن وضو سازد همان نماز اول را تمام میکند و نیز میگویند که محل قنوت بعد از رکوع است و تشهد
اول و صلوات در نماز بر پیغمبر واجب میدانند و نیز میگویند که مخیر است مسافر در میان قصر و اتمام در سفر
مباح و جایز میدانند قصر را در سفر معصیت و جایز نمیدانند جمع میان نماز ظهر و عصر و میان نماز شام و خفتن را
جایز است و مالکی نیز این اعتقاد دارد و نیز تقدیم نماز عصر بر ظهر جایز میدانند هرگاه که اراده داشته باشد
که هر دو نماز را به فاصله کند دیگر اگر کسی روزه ماه مبارک رمضان را عمداً بخورد کفاره بر او واجب نیست مگر که
بجماع افطار کرده باشد کفاره واجب میشود اما نزد هم که اکل و شرب و جماع هر سه مفطرند فرق در
میان چیست که با اکل و شرب عمداً کفاره واجب نشود و بجماع واجب شود و دیگر شوهر را میرسد که منع زوجه
خود کند از حج واجب دیگر قبل از دخول هرگاه که زن خود را طلاق دهد واجب میداند که کل مهر را بدهد
و نیز گوید طلاق قبل از نکاح صحیح است مثلا میگوید هر زنی را که بعد از این بخواهم گیرم طلاق است و بعد
از آن هر زنی را که نکاح کند بر او حرام خواهد بود و ابو حنیفه و مالک را اعتقاد آنست که طلاق قبل
از نکاح واقع میشود و جایز میدانند که فرزند چهار سال در رحم مادر باشد و ناصبیان حرام زاده گویند
که شافعی چهار سال در رحم مادر بوده است و جایز میدانند که بخر دو خواهر و مادر خود را با او مقاربت
کند بر وصیت واجب میشود و نیز جمع بین الاختین را جایز میدانند و علمای چهار مذهب هیچ کدام را
جایز نمیدانند عقد دختر عمو و دختر خاله را و فرزندی که از ایشان بهم رسد حلال زاده نمیدانند

(حاشیه: و میگویند با فاصله نماز نماز درست نیست و هرکس را قصر ... نماز را تمام باید جمع میان نماز ظهر و عصر و شام و خفتن)

(حاشیه: تزویج)

دیگر

دیگر مادر و دختر و خواهر و عمه و خاله و جمیع محرمات که ایزد تعالی در قرآن مجید حکم بحرمت آن کرده که حُرِّمَتْ
عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ
وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ
اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ
عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ
إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا هرگاه از زنا حاصل شده باشد او را جایز میدانند که عقد نموده جماع
نماید و نیز جایز میدانند که هرگاه اسباب تحریم جمع شده باشد بر او حلالست یعنی مادری که خواهر و دختر باشد
مثلاً زید با دختر خود حمیره نام جماع کند و پسر عمر نام در وجود آید حمیره هم مادر و هم خواهر عمر خواهد
بود و دختری که او را از دختر بهم رسیده باشد هم دختر و هم دختر زاده باشد و عمه که خاله نیز باشد
زید دو دختر داشته باشد یکی سلمی نام و یکی هند نام و با هر دو دخول کند از سلمی دختر طلحه نام در وجود
آید و از هند پسر خالد نام بهم رسد درین حالت سلمی عمه و خاله پسر خالد خواهد بود و نکاح ایشان را جایز
میدانند و این غیر مذهب مجوس است و یکی از شعرا مناسب این مقام گفته شعر در مذهب ایشان زنا حلالست
با عمه و خاله این چه حالست • با مادر خویش در رحم کارند • در مزرع خویش تخم کارند • با دختر خود بعینه
کوشند • چون میوه نخل خود نوشند • این پاکی اصلشان ز دست است • فرزند حلال زاده اینست حکایت
در کتاب فصول الحق مسطور است که در تاریخ الف من الهجره مولانا روزبهان شیرازی که از جمله علمای
شافعیه و متعصب و عناد او غلو بنحوی بود که چون در میان قزلباش که غازیان و شیرشکاران
و غلامان حیدر کرارند در شیراز نتوانست موافق اعتقادات فاسده خود عمل نماید از موطن و مولد
خود روی نموده بنزد اکبرشاه والی هندوستان رفت اعتبار تمام یافت و کتابدار او شد و باعلای مذهب
شافعی و اوصاف آن و بشکست مذهب شیعه و ملامتان قیام مینمود و چون اکبرشاه فوت شد و سلطان
سلیم بجای پدر والی هند گردید و مذهب مخفی بر ذات او بود که طوایف امم موافق دین مذهب خود عمل
نمایند و مجلس او اهل ادیان مختلفه راه داشته اتفاقا روزی مولانا روزبهان در اثبات مذهب شافعی
و نفی مذهب شیعه سخن میگفت و مولانا نقی شوشتری که از علمای طبقه ناجیه اثنی عشریه بود در آن مجلس
حاضر بود و نفی احادیث و سخنان موضوعه مخترعه آن ناصبی مینمود تا آنکه در میان ایشان گفتگوی
بسیار شد پس والی هندوستان گفت از طرفین دلایل مذکور میسازید و حق ثابت نمیشود و عرصه مجادله را

کناری نیست بر ما حقیقت هیچ کدام از این دو مذهب ظاهر نشد آن دو عالم بمباهله قرار دادند و دست
بدست هم دادند بیست روز موعد مباهله را مقرر نمودند و در شب هفدهم چراغی خادم مولانا روزبهان
~~در اثبات مذهب شافعی و نفی مذهب شیعه سخن میگفت و مولانا نقی شوشتری که از علمای طبقه ناجیه~~
~~اثنی عشریه بود در آن مجلس حاضر بود و نفی احادیث و سخنان موضوعه مخترعه آن ناصبی مینمود تا~~
~~آنکه در میان ایشان گفتگوی بسیار شد پس والی هندوستان گفت از طرفین دلایل مذکور میسازید و~~
~~حق ثابت نمیشود و عرصه مجادله را کناری نیست بر ما حقیقت هیچ کدام از این دو مذهب ظاهر نشد~~
~~آن دو عالم بمباهله قرار دادند دست بدست هم دادند بیست روز موعد مباهله را مقرر نمودند و در شب~~
~~هفدهم چراغی خادم مولانا روزبهان~~ بکتابخانه رفت آتش در کتابخانه افتاد و روزبهان خود را
در کتابخانه انداخت که آتش را فرو نشاند اتفاقا درهای کتابخانه بهم آمد و از بسیاری دود راه را
گم کرد و مثل سرگین با آن خادم سوختند و پادشاه و اکابر و اصاغر هندوستان مستبصر شده در مقام
هواداری شیعه در آمدند و از برای مولانا نقی دوست و دشمن تحفه‌ها فرستادند و از جمله اولی ذوی الاقتدار
شد فاعتبروا یا اولی الابصار و شیخ عطار علیه الرحمه در کتاب مظهر العجایب گفته شعر شاها امام ولایت
مرتضی است • جوهری از بحر الطاف خداست • تو چنین شه را عدیل امام • زانکه زاد تو است از مادر حرام •
هر که مادر با شرپاک زاد • از وجود او چنین ناپاک زاد • هر که مادر مطهر آمدست • مقتدای بین که
حیدر آمدست • **باب چهل و نهم** در ذکر احوال مالک و فتاوی آن مردود و مالک
بن انس است و از قبیله بعیر بود و ان بدین از شاگردان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود و اصلا مسایل
رد بر نمود و بغض حضرت امیر المومنین علیه السلام در دل داشته و بغض و عداوت مالکی و حنبلی با مولای
مومنان برتر است که ملاحظه میکنند که اطفال ایشان به هر چیز رغبت بیشتر دارند از جهت اطفال
میآورند و میگویند که عمر از برای تو فرستاده است و چون چند روز بگذرد آن چیزها را از او میدزدند
و بآن کودک میگویند که علی آمد و از تو دزدید تا دوستی و محبت عمر و عداوت امیر المومنین در دل طفولیت
و خورد سالی در دل ایشان قرار گیرد و شیخ عطار علیه الرحمه فرموده شعر امیر المومنین را تو چه دانی •
که بغضش را تو از جان نشانی • ز بغضش راه دوزخ پیش گیری • ز حب او در ولای او نمیری • و در مجلس
مالکیه و اکثر سازهای نواختند و حکم باباحت آنها میکردند و نقلست که مذهب خوارج داشته و نیم خورده
سگ و خوک را مکروه میدانند و غیر از آن مباح میدانند و جایز میدانند که اگر کسی غرابی نیم خورده سگ نیابد

بدان وضو

بدان وضو سازد و در میان نماز بیمار مصطفی که از هردو دی حرف میتوان زد و سجده شکر را بعد از نماز مکروه
میدانند و گفته که اگر کسی روزه داشته باشد و بنسیان چیزی بخورد روزه باطلست و مالک و احمد و حنبل
متفقند که اگر کسی ماه شوال را ببیند جایز نیست که افطار کند تا دیگری نگوید که ماه را دیدم و مالک گوید
که حج واجب میشود و ... در راه بسوال و طلب میتوان رفت و زاد و راحله در کار نیست و ابو حنیفه
را نیز عقیده اینست و مالک گوشت جمیع حیوانات بری و بحری را حلال میدانند و در کتب فقه مالکی
مذکور است که کل ما یدب علی الارض حلال یعنی هر که روی زمین راه میرود خوردنش حلالست و گوشت
خوک و گوشت سگ را استثنا نموده اند و حکم بحرمت آن کرده اما سگ و خوک دریایی را حلال میدانند
و جایز میدانند که زن تا بهفت سال حامله باشد و خدا را جسم میدانند و خیر و شر را بخدا نسبت میدهند
و میگویند که مسح الحنا در وضو کافیست و طمانینه واجب نیست و جایز میدانند لواطه را با غلام
و مملوک و شافعی نیز بتصدیق قولش نموده و یافعی از پسر عبد الحکم که شاگرد شافعی است نقل کرده که در باب
وطی غلام از استاد خود شافعی شنیدم که گفت لم یصح عن النبی فی تحلیله و لا تحریمه شیء و القیاس
انه حلال یعنی از پیغمبر ما خبری نرسیده که گفته باشد که وطی غلام حلالست یا حرام اما قیاس دلالت
بران میکند که حلال باشد و مشهور است که مالکی غلامی خرید از مالکی دیگر و نتوانست که وطی غلام
کند نزد قاضی رفته گفت که غلام معیوبست و وطی او ممکن نیست قاضی حکم کرد که بایع مبیع را گرفته
ثمن را بمشتری باز دهد و جعفر بن سلیمان مالک را ابرو و ریش تراشید و بر شتر سوار کرد و اوحدی
در جام جم فرموده شعر آبروی غلام خویش مبر • دفتر بدنام خویش مدر • نتوان زد بگفته مالک • غوطه در
ورطه چنین هالک • **باب پنجاهم** در احوال احمد بن حنبل شیبانی و بیان
بعضی فتاوی او و امثال او از اولاد ذو الثدیه است و ذو الثدیه از اولاد خوارج است که حضرت امیر المومنین
علیه السلام در نهروان بقتل رسانیده و در کتاب فصول الحق آمده که احمد بن حنبل از فرزندان ذهره و قرابت
و احمد حنبل حرامی میکرد و عامی و جاهل بود و معتقد یزید پلید بود و هر که یزید را لعن میکرد
را مخطی و واجب القتل میدانست و جایز داشته که برای یک چشم زدن جهت ترتیب دماغ بخورد
و زیاده از آن تجویز نکرده و گوید که اگر سگ سیاه یا زنی یا الاغی از پیش روی مصلی بگذرد نماز او را باطل
میسازد و آن نماز را قطع باید کرد و دیگر محتاج باعاده آن نیست و در کتاب وفیات الاعیان که از
تصانیف اهل سنت است ذکر شده که احمد حنبل میگفته که محبت علی بن ابیطالب با ثانی جمع نمیشود

ودوست جعفرانند که احمد حنبل میگفت که تا کسی بغض علی نداشته باشد اگر اهل سنی باشد او سنی نخواهد
بود از و پرسیدند که آن اندک چه قدر باشد گفت بقدر جوی و محمد بن جریر حنبلی مذهب چون باین
فتوای او مطلع شد از مذهبا و تبرا نمود و بدین شافعی درآمد و کافر حنابله را اعتقاد آنست
که حق سبحانه و تعالی جسم است و بعضی از بندگان مخلص خود مصافحه و معانقه میکند و ذکر اوصاف الهی
برین وجه نموده اند که بر بالای عرش نشسته و از هر طرف بیش انگشت از اثبار خود از آن زیاد آمده
و از سر تا سینه خالی و مجوف و تا پایین که فرج و مصمت است و موی مجعد و سیاه هست و نیز خنده
و گریه نسبت بجناب مقدس الهی میدهند و در کتاب الزام النواصب آمده که علمای حنابله را اعتقاد
آنست که خدای تعالی جسمی است طویل و عریض و عمیق و در کتاب منهج الفاضلین آمده که داود ظاهری
که از علمای آن گروه با طلاحنابله است اعتقاد او آنست که الله تعالی جسمیت که او را گوشت و خون
نیست و اعضا و جوارح مثل دست و پا و چشم و گوش و غیر آن دارد شخصی پرسید که ریش دارد یا نه
گفت اعفونی عن الفرج واللحیة واسئلونی عما وراء ذلک یعنی مپرسید از من از فرج و لحیه خدا و سوال کنید
از من غیر این هر چه خواهید و نیز میگویند که هر شب جمعه حق تعالی از آسمان بزمین می آید بصورت پسر
امردی و بر خری سوار و نعلین در پا دارد و در کناره نعلین خدا از لولو است و در کوچه ها کوچه ها گشت
و تا صباح منادی میکند که هل من تائب و هل من مستغفر بنا برین بعضی از حنابله در بغداد در پشت بام
مسجدها آخورها می بستند و بار جو و کاه میکرده اند از برای آنکه هر گاه خدا بزمین آید خر او در زمین
گرسنه نباشد و در شب جمعه در پشت بام اصیا میکردند که وقتی که خدا بزمین آید تماشای جمال او کنند
و گفته اند که در طوفان نوح خدای تعالی چندان گریست که درد چشم بهم رسانید و فرشتگان بعیادت و
پرستش او رفتند و در کتاب طرایف علی بن طاوس رحمه الله از کتب حنابله نقلست که خدای تعالی بعد از
خلق مخلوقات و نظام و نسق آن بر پشت خوابید یکپای خود را بر روی پای دیگر انداخت و گفت کسی دیگر
را نمیرسد که مثل این عمل از و صدور یابد و نیز در آن کتاب از ابن طیفور حنابله نقلست که خدای تعالی بالای
جمیع آسمانها بر عرش نشسته و رسول او ترادیت و رسول فرموده که من امت خود را داخل خانه سازم که
خدا آنجا باشد و همچنین در آن کتاب از کتاب اسماء بن مقاتل منقولست که از سید رسل پرسیدند که خدا
از چه چیز است فرمود که از آب اما نه از آب زمین و نه از آب آسمان و آنچنان بود که اسپی از پیدا او ادوانید
تا عرق کرد خود را از عرق او خلق کرد ای غافل کوتاه کدام ابلهی این را قبول کند که ابتدا خدا خلق کند

وخود را

وخود را از عرق او ایجاد کند اگر خالق اسب خدا بود هر اینه بیش از آفریدن اسب موجود بود چون تواند شد که
از عرق اسبی که خود خلق کرده او بهم رسد و اگر خالق اسب کسی دیگر بود او خدا خواهد بود نه آنکه که از عرق
او مخلوق شده و نیز در آن کتاب آمده که خدا تعالی از عرش با آسمان دنیا می آید و بعضی از حنابله را اعتقاد آنست
که در بارها ارباب دهر خدا است و نیز در کتاب طرایف ذکر شده که حمیدی در جمع بین الصحیحین اورده
که روز قیامت که جمیع مردمان در صحرای محشر حاضر شوند که هر گروهی با معبود خود برابر یند بعد از آن خدا تعالی نزد
موحدین آمده گوید چه چیز میخواهید گویند خدای خود را میخواهیم گوید منم پروردگار شما آنگاه ایشان طلب
رویت کرده خدای تعالی خندان خود را بایشان نماید و پیش افتاده هر خلایق از عقب او روند و هر یک
از مومن و منافق را نوری بخشد و چون بجسر دوزخ رسد آنجا قلابه چند باشد که هر کس را خدا خواهد
بجهنم کشد یا در آن جسر عبور نماید بعد از آن نور منافقین بر طرف شود انوار مومنین بحال خود باشد
ای ناصبی حمیدی اول میگوید که نور خدا شامل مومن و منافق خواهد بود و بعد از آن میگوید که منافق را بدوزخ
میبرد و این خلاف عقلست و هر سفیه و نادانی میداند که هر گاه که حق تعالی الهی در باید چون میشود که او را حکم برفتن
دوزخ کند و نیز در آن کتاب ذکر شده که در روز قیامت بعد از آنکه خدای تعالی کفار را بدوزخ فرستد
خود را بانیه صورة بجز پرستان نماید ایشان گویند تو پروردگار ما نیستی و این کلام میان خدای تعالی و خلقان
چند مرتبه تکرار یابد خدای تعالی فرماید که میان عابد و معبود علامتی هست که فرق باشد گویند بلی در آنجا خدای
تعالی ساق خود را برهنه ساخته ایشان را بسجده مامور گرداند هر کس در دنیا باخلاص بندگی کرده سجده کند و هر که
بندگی ریا کرده از سر تا قدم خشک گردد و هر چند خواهد که سجده کند نتواند آنگاه خدای تعالی خود را بصورت
اول بایشان نماید هم خلایق تصدیق نمایند و گویند تو خدای مائی تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا و
تناقض و بد بختی این کلام نافرجام بر خاص و عام ظاهر است و محتاج بر بیان نیست و در کتاب منهاج الکرامه
آمده که یکی از صلحا و اتقیای حنابله پری خوش صورة در پشت بام مسجد جامع دید که از آن کرد که روی کارات
در پای پسر افتاده تضرع میکرد و پسر از آن انکر بود فاسقیت و اراده نا مشروع داده فریاد او رو دنا آنکه
جماعتی آمده ایشان را از آن یکدیگر جدا کردند و قاضی زاده که رو در رسالة خود آورده که یکی از اهل سنت
شبی باتفاق پسر خود که بغایت شکیل و نیکو بود بر یکی از مشایخ حنابله کن رکه شیخ مذکور متوجه مکالمه پسر
شد در آن امر زیاده از اندازه غلو نمود بروجهی که پدر پسر را گمان شد که شیخ را میل نفسانی بهم رسیده
از جهت غلبه شهوت انسانی انقد مکالمه مینماید و چون در مذهب ایشان بر مضایقه و احتراز ازی از لواطه

نیست و اکثر علمای ایشان لواطه را جایز میدانند شبا انگاه پدر خود را بود اشته متوجه سرای شیخ کرد و دید
الناس عود کرد اگر شیخ را لذت از پسر در خاطر گذشته مطیع و فرمان بردار است شیخ در جواب گفت که ما انعم
من در مکالمه پسر از این جهت بود که مذهب من آنست که حق سبحانه و تعالی بر شکل و شمایل پسر خوش صورت نزول
میفرماید و کان من این بود که پسر خود حق تعالی است که برین هیئت نزول نموده نعوذ بالله من هذه المقالات الباطلة
والاعتقادات الفاسدة بما عندهم عند الله تعالی و در تاریخ آل عباس آمده که احمد حنبل شبانه را حنفی و
شافعی لعن میفرمودند و معتصم بالله عباسی فرمان بقتل او داد و فرمان باطراف فرستاد که او را بجمله حکام ها
وامر نمایند بهان بود و رافضی بالله و را ملعون میخوانند و منبر بود کر و لعنت میکردند و علمای حنفی
و شافعی جز چند بار دو نسبت میدهند که ای نیز در آن برکرامی ایشان میکنند و حنبلی و مالکی نیز دو افتاد
قبایح حنفی و شافعی از خود تقصیری بلکه نشده و هر گاه اهل چهار مذهب بجز همه را باطل نسبت بیکدیگر
ابنها گویند کسی را چرا اعتقاد باید و چرا اعتبار کرد بقول ایشان و طرفه آنکه بان اجماع نموده اند بر صحت این
چهار مذهب و این چند بیت را ابن شهر اشوب در مطاعن مذاهب اصحاب ذوی الاذناب و پیروان عمر بن
الخطاب در سلک نظم انتظام داده عربیه الشافعی یقول وهو امام اللعب بالشطرنج غیر حرام وابو حنیفة قال
وهو مصدق فی کل ما دین شرع من الاحکام شرب المثلث والمنصف جایز فاشرب علی امن من الاثام والکباح امام
الفقاع باسرها عن کل جاریة وکل غلام والحبل البح و فی غلامه و بذاک ینفی عن الارحام فاشرب
ولط وانکح و قامر واحتج فی کل مسئلة بقول امام ونیز یکی از شعرا این مضمون را در رشته نظم کشیده بیت
شافعی گفته که شطرنج حلال است مدام گچ بنازید که حق راست نفرموده امام بوحنیفه بر آن گوید دو باده غیر
کز جو شیره بجوشانا نبود بر تو حرام حنبلی گفته که گر رانگر بنم دو ماهی پسر بنک تناول کن و سیدوش بجام
کرکنی پیروی مفتی چارم مالک اوهم از بهر تو تجویز کند وطی غلام بنک و می نخور و کان وصل میکن و میدان
قمار که مسلمانی ازین چار امامست تمام باب بیست و یکم فی النوادر بدانکه تعصب و
عداوت دوستان و محبان عمر بن الخطاب با غلامان و موالیان حضرت امیر المومنین علیه السلام بنوعیست
که اعتقاد با کثر مسائل و فتاوی شیعه اثنی عشریه برد از ندو از حماقت و عناد ترک آن نموده اند چنانچه شارح
کشاف و شارح بخاری گفته اند که قیاس مقتضی آنست که صلوات بر هر یک از آحاد مسلمین توان فرستاد
لیکن چون رفضه و ارحود شایع میدانند ما منع میکنیم و در اهل بیت رسول فقه ترا و نیز بجهت آنکه
برفض متهم نکردیم مکروه میدانیم و هر گاه ذکر اهل بیت رسالت میشود بر ایشان صلوات نمیفرستیم عربیه

مطهرون

مطهرون نفسیات وجوههم تجری الصلوة علیهم اینما ذکروا و بعضی از علمای آن گروه گمراه گفته اند که جا تجویز
فاصله میان نبی و آل در صلوات بغاللشیعه کرده ایم و محجانین میگویند که در نماز بعد از تشهد این صلوات
بمحمد وال محمد باید فرستاد چون شعار رفضه است در نماز ترک آن کرده ایم و آل را داخل نمیکنیم و ابن حجر
که یکی از متعصبان اهل سنت است در باب دهم از کتاب صواعق از شافعی شعری چند نقل کرده در مناقب
اهل بیت اطهار و آن اشعار اینست عربیه یا اهل بیت رسول الله حبکم فرض من الله فی القرآن انزله کفاکم
فی عظیم القدر انکم من لم یصل علیکم لا صلوة له یعنی ای اهل بیت رسول دوستی شما حق تعالی در قرآن
ذکر کرده و آن را واجب لازم ساخته و بخلق فرستاده در بزرگی مقام و علو مرتبه شما همین بس است که هر که
در نماز بر شما صلوات نفرستد نماز او مرتبه قبولی نیابد ای ناصبی بین اقرار گفته شافعی که امام شماست
نماز هیچ یک از شما قبول درگاه الهی نگردد و از درجه اعتبار و اعتماد ساقط باشد و نیز مصنف هدایه
حنفی گفته که انگشتری در دست راست کردن سنت است لیکن چون شعار شیعه است ما در دست چپ
میکنیم و یکی از شعرای فرقه ناجیه در باب استحباب تختم بیمین و انکار اهل سنت این را فرموده عربیه
قالوا التختم فی الیمین وانما مارست ذلک تشبها بالصادق و تقربا منی لآل محمد و تباعدا لکل منافق
الماسحین فروجهم بخاتم اسم النبی بقیق والخالق مراد بصادق درین قطعه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است
و اول کسی که تختم بیسار نمود معاویه مذلها اویه بود و اهل سنت و جماعت که فی الحقیقة اهل سنت معاویه
غاویه و جماعت یزید پلید بوده از سنت نبوی اعراض نموده سنت معاویه کرده اند و نقلی در یکی از تصانیف
خود آورده که اول کسی که بعد از معاویه تختم بیسار نمود عمرو عاص بود و نیز میگویند که جهر کردن بر
بسم الله الرحمن الرحیم در نماز جایز است اما چون اهل بدعت که رفضه باشند این را شعار خود ساخته
ما ترک نموده ایم و بعضی از علمای شافعی گفته اند تسطیح قبور سنت است چون شعار رفضه شده ما تسنیم
را اولی میدانیم وجهی گفته اند که وضو ساختن از حوض افضلست ما بوغم رفضه بحوض وضو نمیسازیم و اهل
سنت و مخترعان بدعت شیعه را رافضی نام کرده اند و عمدا آنکه ایشان حق را فضی اند که ترک مذهب حق
کرده اند و میل بباطل نموده اند چنانچه شیخ عطار علیه الرحمه در مظهر عجایب گفته بیت هر که او گوید بمومن
رافضی او شده در هر دو عالم خارجی خارجی را هست دوزخ جای بیت در بهشت عدن او را جای نیست
خارجی و ناصبی را مرده دان خود منافق را بدوزخ برده دان و نیز الحال متعصبان ما وراء النهر بنوعی تجوید
وکدی می پوشند که ماکول و ملبوس رفضه است و خوش طبعی گفته که مراد درین جرجرت چراسیان مودت

را اختیار نمیکنند و در کتاب مجالس المومنین آمده که اکر در بلده اهل سنت مانند شام و ماوراء النهر
کسی ابریقی در دست داشته باشد از برای استبرا و استنجا و انار بسیار میرسانند و برفض و بدعت منسوب
میسازند و عجب اینست که ایشان از نجاسات احتراز نمی نمایند و بول و غایط را نشویند و چون جامه خود را
بدیوار مالند و سنی پاکیزه اعتقاد باشند و حجی که بحکم آیه وانزلنا من السماء ماء طهورا که بر خود را
شویند و چون جامه خود را بدیوار مالند و سنی پاکیزه اعتقاد باشند و اطاعت قران و فرموده رسول
نمایند رافضی و مبتدع خوانند و شیعه اینان ناصبی و خارجی و یزیدی و مروانی و قدری و جبری خوانند
چنانچه در کتاب کامل بهائی و دیگر کتب وجه تسمیه شیعه اهل سنت باین نامها مفصلا ذکر شده نقلست که
روزی حسب الاتفاق یکی از شیعه کذارش بمکانی افتاد که امام حنفی میخواست که استبرا و استنجا نماید
کاه دستکی پاره پنیر از میان عمامه بیرون آورد و از هم کشود مخلوط بنجاست بود آن پنیر را بمقعد
خود مالید و بهم بپیچید و در میان عمامه کذاشت و وضوی ناقصی بطریق مذهب خود ساخته داخل
مسجد و با مامت ناصبیان مشغول کردید **حکایت** در زمان سلطان حسین میرزای کورکان مرد
کازری بعد از انکه هفتاد سال عمر خود را در مذهب اهل سنت کذرانیده بود بمذهب شیعه اثنی عشری
انتقال نمود و چون ناصبیان را بر حال او اطلاع حاصل شد در مقام مواخذه او شدند و آن پیر
بیچاره را کرفته بنزد سلطان حسین میرزا آوردند و کفتند که این مرد رافضی شده و بموجب فتوای علمای
حنفی واجب القتل کشته سلطان را رحم بخاطر رسید خواست که در قتل او تاخیری شود از او پرسید
که بکدام حجت و دلیل از مذهب حنیفه بمذهب رافضی انتقال نموده مرد کازر عرض نمود که بدان دلیل
که در این روزکار دراز که بعمل کازری مشغول بودم همیشه شلوار حنفیان را که بجهت شستن می آوردند
پر از نجاست میدیدم و شلوار شیعه را پاک و پاکیزه مشاهده نمودم باین دلیل و حجت از مذهب حنفیه
انتقال بمذهب شیعه اثنی عشریه نمودم و انکه شیعه اثنی عشریه ناصبی را دم دار و دمکو و ذوی الاذناب
میخوانند از باب عناد و تعصب نیست بلکه در واقع ایشان دم دارند و بعضی مشاهده دم ایشان نموده اند
چنانچه نقلست که شخصی ناصبی را مکشوف العوره مشاهده نمود در عقب او دید در موضعی که حیوانات دم
بیرون می آورند که چهار انکشت دم داشت و زیاده و کم نیز کفته اند کویا هر یک از نواصب را که تعصب
و عناد او زیاده است دم او بلندتر باشد و نیز روایتست که شخصی با ناصبیه جماع میفرمود در اثنای
حرب و ضرب دم او را مشاهده نمود از حقیقت حال را پرسید او کفت که بعضی از مردان و زنان ما

این را

این را دارند و نیز نقلست که کنیزی مالی در حمام ناصبیه را خدمت میکرد در آن اثنا دست وی بدان دمکی
رسید آن ناصبیه کفت که اکر کشف این سر نمائی سرترا از قلم بدن سبک سازم و تا آن ملعون در آن شهر بود
آن سر را اظهار آن نکرد و یکی از شعرا مناسب این مقام فرموده **رباعی** سنی که بزیر لباس دم دارد دنبال زبد
و نیش زیر دم دارد مانند ستاره ذوات الاذناب هر چند باسمان رسد دم دارد و ابو حنیفه و مالک
شاکرد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودند و شافعی شاکرد مالک بود و احمد حنبل شاکرد شافعی بود و این چهار
مذهب از زمان حضرت رسول تا زمان منصور عباسی که صد و بیست سال باشد نبود و در زمان
منصور بهم رسید **رباعی** در دور نبی نه و حقی بودند با من تو بکو که هیچ سنی بودند این چار ملت سنی
بکزین با حیا کالیس بی بودند و مع هذا علما و دانشمندان اهل سنت و جماعت را اعتقاد آن
که دین و مذهب شیعه در زمان حضرت رسول نبود و در زمان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بهم رسید
لهذا مذهب شیعه را مذهب جعفری میخوانند و یکی از شعرا اشاره بان نموده **رباعی** صد شکر که من مذهب
جعفر دارم با نعمت نعمای جلیل دادم خرمهره مهر عمر از من مطلب من جوهر پر متاع جوهر دارم و علمای
اهل سنت را عقیده انکه ابتدای مذهب شیعه از زمان پادشاه جمجاه عالمیان پناه مروج مذهب حق اثنا
عشری شاه اسمعیل موسوی صفوی اسکنه الله تعالی اعلی درجات جنانه و اطال الله بقا الملک و السلطنه فی
ذریته و اولاده الی اخر الزمان بهم رسید و میدانند که هر که حضرت امیر المومنین علیه السلام را بی فاصله
بعد از سید المرسلین امام و جانشین میداند او شیعه است و هر که ابوبکر بجد وی را خلیفه میداند
او سنی است بلی زمان تقیه بود و شیعه در هر ولایت و هر طایفه و قبیله بسیار بودند و بمضمون حدیث
التقیه دینی و دین ابائی که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است اظهار آن نمیتوانستند کرد و دین
از خوف و ترس اخفای آن مینمودند من الجمله انچه مشهور است که از روز ظهور اسلام تا حال تسنن بشان
نرسیده و همیشه ناصبیان ایشان را شیعه میدانستند چون قم و کاشان و سبزوار و استراباد و مشهد مقدس
که هر سال مریدان عمر لعین و ناصبیان بدرید و مال از ایشان میکرفتند یکی علت رعیت که معمول و متعارف
است و یکی علت تشیع چنانچه مشهور است که یکی از پادشاهان اهل سنت بسبزوار رسید و از تعصب و عناد
امر بقتل و اسیر ایشان نمود یکی از مقربان آن بمذهب با او کفت شاید که در این شهر کوهی از اهل سنت
و جماعت باشند و مسلمانان را از شاید کشتن آن ملعون بمردم سبزوار کفت که اکر در شهر شما ابوبکر نامی
بهم رسد و او را نزد من بیاورید از سر قتل و اسیر شما میکذرم آن غلامان ملک رنک شاه ولایت جهت

لا دین لمن لا تقیة له

میدانستند که در شهر ایشان با این نام کسی بهم نمیرسد هر چند بمردم شهر تکلیف نمودند و درهم
و دینار با ایشان عرض کردند که یکی از ان مومنان یکساعت خود را ابابکر نام کند تا ان پادشاه از سر قتل
الجماعت بکذرد هیچکدام راضی نشدند همه متفق الکلمه کفتند که ما بقتل و اسیر راضی میشویم و این نام زشت
را بخود نسبت نمیدهیم عاقبت الامر کور مفلوج بی قیافه بهم رسانیدند که در مدت عمر خود مال یکی بیار
بنود و هر که بشکم او سیر نشده بهزار التماس و زاری و اموال بسیار دادند تا او خود را باکراه ابابکر نام
کرد و پیش ان ناصبی بردند و چون چشم او بابوبکر عمیا افتاد کفت ~~ابابکر نام کرد و پیش ان ناصبی بردند و چون~~
~~چشم او بابوبکر عمیا افتاد کفت~~ ابابکر چنین می باشد آن محبان شاه ولایت پناه فرمودند که در شهر ما بهتر
از این ابابکر بهم نمیرسد و مولوی معنوی اشاره باین نموده **بیت** سبزوار است این جهان بی مدار ما درو
بوبکریم در وی خوار و زار و صاحب مجمع در باب تشیع اهل قم باین طریق حکایتی ایراد نموده که چون
ابوبکر نامی بنظر پادشاه آوردند کفت که بعد از چندین روز ابوبکر نامی جهت من آورده این چنین کسی آورده
که اقبح خلق خداست در اثناء عتاب و خطاب او یکی از ظرفاء قم عرض نمود که ایها الامیر هر چه خواهی بکن
که در آب و هوای قم ابوبکر نام بهتر از این پرورش نمی یابد و چون امیر خالی از لطایف طبعی نبود با اختیار
بخندید و ایشانرا ببخشید و در تاریخ ابن کثیر شامی مسطور است که در سال سیصد و چهل و پنج از هجره فتنه
عظیم واقع شد میان اهل اصفهان و اهل قم که مردم باصفهان بتجارت رفته بودند بسبب انکه اهل
قم در انجا سب صحابه نموده بودند اهل اصفهان جمع کثیری را از ایشان کشتند و اموال تجار را غارت
کردند و چون آن خبر بملک رکن الدوله بویه رسید بواسطه تشیعی که داشت در غضب شد و اهل
اصفهان را مواخذه و مصادره بمال بسیار نمود و شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب نقض آورده که اصفهانی
انتی پرسید که از کدام شهری کفت از شهر همدان کفت اصفهانی فرومانده کفت معنی مفهوم نیست کفتی
کفت معنی آنست که چون من کویم از قم کویی آه و از اینجا مفهوم میشود که تقی نباشد الا شیعه و اصفهانی
نبودی الا سنی الحمد لله و المنه که در ایام دولت سلاطین و پادشاهان صفویه موسویه انار الله براهینهم
الجلیه و خلد الله ملکهم و سلطنتهم الی یوم القیمه انوار ایمان و هدایت بر تربت بد نهاد آن ولایت تافته که
صد قم در اصفهان کم است و دار المومنین کاشان در برابر کوچه و اشتلم و عبید زاکانی در بعضی از رسایل
خود آورده که عوام نای را در قم میزدند کسی کفت که چون عمر نیست چرا او را میزنید دیکری در جواب کفت
که ادعا است و الف و نون را از عثمان دزدیده و بر آن افزوده و دیکر اهل کاشان از ظهور اسلام

تا حال

تا حال شیعه صادق العقیده بوده اند چنانچه برخی از احوالات ایشان در باب قتل عمر منقول سقر ذکر شده
و در بعضی از رساله ملا حسین کاشی مذکور است که شخصی در کاشان دراز کوش بفروخت تمغاچی بخت
که کاغذ تمغا نویسد پرسید که چه نام داری کفت ابوبکر کفت پدر ترا کفت عمر کفت جدت کفت عثمان
تمغاچی متحیر مانده کفت چه نویسیم دلال کفت که همی بنویس خرا و خر خورده دیکر اهل استراباد از زمان
خلافت ظاهری امیر المومنین علیه السلام تا حال شیعه اثنی عشری بوده اند و هرکز بوی تسنن بمشام ایشان
نرسیده و مخالف و موافق را در تشیع اهل استراباد سخنی نیست و در هر زمان هر یک از ائمه معصومین
علیهم السلام ایشان خمس و زکوات خود را بخدمت آنحضرت میبرده اند و مسایل واجب و سنت را از معصوم
تعلیم میکرفته اند و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بان بلده تشریف برده و در مسجد انجا نماز کرده اند
و الحال آن مسجد باقی است و مشهور بمسجد امام حسن عسکریست علیه السلام چنانچه در کتاب ثاقب المناقب و در
کتاب کاشف الحق و کشف الغمه و فصول المهمه و دیکر کتب طرفین مذکور است که جعفر بن شریف جرجانی
نقل نموده که سالی بحج میرفتم و مردم استراباد و جرجان مال بسیار همراه من کرده بودند که در سامره بحضرت
~~امام حسن عسکری علیه السلام چنانچه در کتاب ثاقب المناقب و در کتاب کاشف الحق و کشف الغمه و فصول المهمه~~
~~و دیکر کتب طرفین مذکور است که جعفر بن شریف جرجانی نقل نموده که سالی بحج میرفتم و مردم استراباد و~~
جرجان مال بسیار همراه من کرده بودند که در سامره ~~بحضرت امام حسن عسکری علیه السلام~~ برسانم چون بخدمت
رفتم باراده انکه بپرسم ان اموال را بکه حواله باید نمود قبل از انکه بپرسیدن فرمود که انچه با تو است بمبارک
خادم من بسپار پس کفتم شیعیان تو در جرجان همکی سلام میرسانند فرمود که چون حج کردی بخانه مراجعت
خواهی نمود و از روزی که تو بیرون رفته روز دیکر بخانه خواهی رسید و در ثاقب المناقب آمده که فرمود تا صد و
نود روز دیکر بخانه خواهی رسید و روز جمعه سیم شهر ربیع الاول در اول روز داخل شهر خواهی شد
و در اخر همان روز در خانه تو را خواهند دید سلامت برو که حق تعالی ترا با هر چه با تست بجرجان میرساند
و شریف پسر را حق تعالی پسری کرامت خواهد نمود او را صلت نام کنید که از دوستان ما خواهد بود پس کفتم
یا ابن رسول الله ابراهیم بن اسمعیل خلجی از شیعیان شما است و هر سال از او تا صد هزار درهم بدوستان
شما میرسد و محتاج بفرزندی است فرمود که حق تعالی او را آمرزیده و فرزندی باو کرامت کرد دیکری خود را
احمد نام کند پس من از خدمت امام علیه السلام مرخص شده بمکه رفتم و در همان روز که فرموده بود بجرجان آن
رسیدم و نوید آمدن امام علیه السلام دادم و در خانه من جمع شدند و هر کس حاجتی و مسئله داشت مهیای پرسید

شد و در آخر همان روز امام علیه السلام بجانب موعود رسید و ابتدا بسلام نموده و علیک بر پا بوس آنحضرت
مشرف شدند فرمود که من وعده کرده بودم با جعفر بن شریف در آخر این روز با شما عهد تازه کنم و عادت ظهر
و عصر را در سر منزل ادا کرده ام و نیز دعا آمدم حاجت و مسائل که دارید بطلبید اول ابو الفضل بن جابر گفت یا ابن رسول الله
پدرم جابر را چشم پوشیده التماس دعا دارم که حق تعالی باد چشم باز دهد فرمود او را بیار چون پیش آورد
دست مبارک بر چشمش مالید شفا یافت پس یک یک می آمدند و حوایج و مسائل که داشتند عرض میداشتند
و همه ایشان را حل مشکلات نموده دعای خیر فرمود و باره معاودت کرد و در کتاب مجالس المؤمنین
ذکر شده که روزی مردی غریب بملا جامی علیه ما علیه دوچار شد از وی پرسید که چه کسی آن مرد گفت سیدم و طالب
علم و استرآبادی ملا جامی گفت اختصار در کلام مطلوبست بیاید گفت کار مطلق و خود را از آن
هم گفت و شنید فارغ ساخت و دیگر از شهرهای که مردم آن مشهور بتشیع اند بحرین است و در سال هفتم
از هجرت فتح آن دیار شده و از ظهور اسلام تا حال اکثر مردم آنجا شیعه اثنی عشریه اند مشهور است که
عرب بحرینی را که ابابکر و عمر و عثمان را دشنام داده بود ناصبیان او را گرفته بر خر نشانده گرد شهر
میگردانیدند یکی پرسید که این چه گناه کرده است مردی گفت که ابوبکر را دشنام داده است عرب
بیچاره با الجنان بلید طاقت تغیر نیاورد و از روی جد بان مرد عتاب نموده گفت یا هذا الا تقیس
عمر و عثمان بیچاره را چرا فراموش میکنی و تهمت بمن مزن که من تقصیر نموده ام و عمر و عثمان را نیز دشنام
داده ام دیگر از بلاد اسلام که همیشه مردم آن شیعه اثنی عشریه اند جبل عامل است که مثل نقطه سفید
بر گاو سیاهی در میان ناصبیان بدین و متابعان عمر لعین واقع شده اند و مع هذا در تشیع مشهور
و معروف اهل عالم اند و از جمله تعصبات عوام شیعه آنجا یکی اینست که اگر ایشان میگفتند که ابو بکر
در ایشان یا کوزه یا سبوی آب شمات است البته از آن آب نخورند و آن کوزه را میشکستند و این ستم
ظریفی در آنجا مستمر بود و از این سبب ضرر بسیار بایشان میرسید تا آنکه ناصبی روزی از ملازمان
آنجا یکی از شیعیان صادق العقیده آنجا دوچار شده که ان اسامی آمده و ایشان آورد بجانب پیر مرد انکار
بطریق معهود از روی ظرافت با او گفت ابوبکر در میان ایشان آورد دست آن شیعه چون خالی از زیرکی نبود
نیست در جواب گفت باکی نیست او را همراه سبوی آن آورد نیز بیرون خواهم کرد و بعد از آن این جواب لطیف
در میان مردم مشهور گردید و آن ستم ظریفی باخر رسید و ای ناصبی بدین مکر نشنیده و کتب تواریخ
مطالعه نموده که سعید سال القام معروف حوالی آن و مذهب ذهبی را پادشاهان اسماعیلیه داشته و هم

شیعه

شیعه بودند چنانچه در تاریخ نگارستان مذکور است که از پادشاهان اسماعیلیه المعز لدین
الله اسماعیلی بعد جوهر خادم خود را فرستاد که آن ملک را بحیطه تصرف در آورد و خطبه اثنی عشری
خواند و این واقعه در شهور سنه ثمان و خمسین و ثلثمائه روی نمود و خطیب در روز جمعه در مسجد
مصر این کلمات فیض آیات را در سر منبر خواند اللهم صل علی محمد المصطفی و علی المرتضی و الفاطمة
البتول و الحسن و الحسین سبطی الرسول الذین اذهب الله عنهم الرجس و یطهرهم تطهیرا و صل علی الائمة
الطاهرین المعصومین و در جمعه دیگر موذنان را بگفتن کلمه حی علی خیر العمل مامور گردانید و بعد
از آن معز الدوله بمصر آمده مصر را پای تخت نمود و نیز سیف الدوله که از آل حمدان بود و در آن اوان
حاکم حلب بود بواسطه تشیعی که داشت امر نمود که در مساجد حلب این کلمات را نوشتند و مدتی
مدید حکومت عراقین را پادشاهان دیالمه داشتند هم شیعه بودند و در زمان پادشاهی دیالمه سید
مرتضی علیه الرحمه از دنیا رحلت نمود و نقیب شیعه در بغداد بودند که هفتاد هزار کس بر جنازه او نماز
گزاردند و ابتدای پادشاهی دیالمه در ثلثمائه هجری بود دیگر سلطان سنجر بن سلطان ملکشاه شیعه
بود و باعث تشیع او آن بود که بعد از فوت پدر چون بر تخت سلطنت جهان داری قرار گرفت بحکیم
سنائی نوشت که مذهب اهل سنت حق است یا مذهب شیعه و خلفاء ثلثه بر حق اند یا ائمه اثنی عشر و
کدام مذهب باطل و کدام ملت بر حق است حکیم علیه الرحمه قصیده گفته بوی فرستاد که بعضی از آن ابیات
شعر جز کتاب الله و عترت ز احمد مرسل نماند ، یادگاری کو توان تا روز محشر داشتن ، از گذشت مصطفی
مجتبی خود کی سزد ، عالم دین را بارد کی معتبر داشتن ، از پس سلطان ملکشه چون نمیداری روا ، تاج و تخت
پادشاهی جز که سنجر داشتن ، از پس سلطان دین پس چون روا دارد خرد ، جز علی و عترتش محراب و منبر داشتن
مر ابا بکر نکو ناید ز روی اعتقاد ، حق زهرا بردن و دین پیمبر داشتن ، الکرا و ابو عبادی مقدم
بر نبیست او را در دو گیتی قول رهبر داشتن ، هست بی‌ایمان شیطان گفتها در وصف غیر محو کرد
آمد جهل آن گفتها باور داشتن ، سلطان از گفته حکیم هدایت یافته خود را در جرگه غلامان و
موالیان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در آورد و شیعه در زمان او مرفه الحال بودند و مشهور است که گنبد
مبارک مقدس مطهر امام ضامن ثامن علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا در زمان سلطنت آن پادشاه
بامر و فرمان او ساخته شده است و تا حال باقیست و در کتاب مجالس المؤمنین آمده که گنبد مبارک
آنحضرت از آثار شرف الدین ابو طاهر قمی است که وزیر سلطان سنجر بوده و صاحب کتاب زینة المجالس

که در سنه اربع و الف تصنیف نموده ذکر کرده که جامع کامل التواریخ گوید که سبکتکین گنبد امام همام
امام رضا علیه السلام را خراب کرد و مردم طوس خلایق را از زیارت آنحضرت منع میکردند و شیعه ممنوع شده
در خفیه و پنهان خود را بان روضه جنان و آن مکان بهشت نشان رسانیده بزیارت آنحضرت مشرف
میشدند بیت یک طواف مرقد سلطان علی موسی رضا ، هفت هزار و هفتصد و هفتاد حج اکبر است ، تا اینکه سلطان
محمود حضرت اسد الله الغالب مولانا و مولی الثقلین امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را بخواب دید که
اشاره بان گنبد خراب کرده فرمود که تا کی چنین خواهد بود صباح آن روز سلطان محمود معماران را طلبیده
بطوس فرستاد تا عمارتی که اکنون بر سر مرقد مطهر منور حضرت امام رضا علیه السلام است بنا نهاده با تمام رسانیدند
و پیر عبید سوی خراسان سرکار عمارت بود و شیخ کمال الدین خوارزمی در ثواب زیارت شاه خراسان
فرموده شعر یک طواف در آن از قول رسول قرشی ، تا به هفتاد حج نافله یکسان باشد ، و بعد از آن سلطان محمود
شیعه اثنی عشری گردید و در احترام شیعه سعی و اهتمام مینمود و نیز از پادشاهان یعقوب لیث شیعه اثنی عشری بوده است
چنانچه در کتاب معجم البلدان مذکور است که بسمع یعقوب لیث رسانیدند که ابو یوسف سفیان بن
مغفل ابوی در عثمان بن عفان طعن میکند یعقوب لیث فرمود که ابو یوسف را حاضر آوردند تا سیاست
کنند وزیر گفت ایها الامیر او در عثمان بن عفان سجزی که شیخ شماست طعن نمیکند بلکه در عثمان بن عفان
که گروه سنیان و ناصبیان او را خلیفه سیم میدانند او را طعن میکند یعقوب لیث گفت و اگر آن بود که شیخ ما را
طعن میکند او را نیز خلفاء ثلثه خواهد طعن کند و خواهد لعن و نیز مدت پادشاهی در سلسله عمرو لیث
برادر یعقوب لیث بود او و پسر داران او هم شیعه بودند و بحوی در تشیع غلو داشت که از نام ناصبی در خشم
او میرفت و الحال عصاص او از میر مودن پادشاه بنا بر اعتقاد میگفتند که این دلیل بر افضلیت
علی بن ابی طالب است که تولد او در حرم کعبه بوده و این درجه منزلت مخصوص آنحضرت و شریک و سهیم
ندارد چنانچه سید حمیری رحمه الله گفته عربی ولدته فی حرم الاله و امنه ، والبیت حیث فناؤه و المسجد ، بیضاء
طاهرة الثیاب کریمة ، طابت و طاب ولیدها و المولد ، فی لیلة غابت نحوس نجومها ، و بدت مع القمر المنیر الاسعد
ما لف فی خرق القوابل مثله ، الا ابن آمنة النبی محمد رباعی در روی علیست جوشن و رحیدا در خانه حق
زاده بجانش سوگند ، بی فرزندی که خانه زادی دارد ، شک نیست که باشدش بجای فرزند ، و نیز الجایتو سلطان
که مشهور است بسلطان محمد خدابنده و از نسل چنگیز خان است شیعه بود و الجایتو یعنی خدابنده است و او
در باب رواج مذهب حق اثنی عشری ساعی جمیله بعمل آورده و مدت ده سال در ایام دولتش آن عالیجناب

محمود

محمود و مذهب شیعه رواج داشت و در منابر خطبه باسم نامی حضرت امیر المؤمنین و ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین میخواندند و تبرا از خلفاء ثلثه میکردند و در تمام قلمرو او معمول و متعارف بود و سبب اوان
بود که اول از کثرت مذهب سنی میل نمود و اکثر اوقات با علمای مذهب مخرت صحبت میداشت روزی
در مجلس سلطان اهل سنت ابواب منازعه و مخاصمه بر روی یکدیگر گشوده و در رد مذاهب و بیان مثالب
یکدیگر باقصی الغایه کوشیدند شعر کتابی که ندیدم بام در رفته باز ، بلبل هم گرده که هذا درد ... در میان خراسان شاطر
بجنگ فتادند بام عنقا دو چند ، یکی از ایشان بجواز لعب و دخول با در دلپذیر تشیع مذهب دیگر بود
و او بجواز نکاح مادر و خواهر و دختر مخلوق از زنا طریق انکار ملت خصم خود مینمود و از این تقول انگشت
مذهب مینمودند و بطریق استهزا و افسوس با اهانت و استخفاف یکدیگر میکوشیدند و سلطان از این معنی
بتابش آزرده و ملول گردیده از مجلس برخاسته بحرم رفت و اهل حرم نیز این گفتگو را شنیده بسلطان عرض
کردند که این چه دین و مذهب است ما نیز زنان طریم هر گاه لعبه برجانی باشد ممکن است این معنی
نیز با سرایت کند و سلطان را بیشتر آزرده ساخته الجایتو که اراده آن مینمود که بطریق یاسا و یاسون
چنگیز خان رجوع نماید با امرای خود گفت که این چه کار بود که ما کردیم و یاسا و یاسون چنگیز خان و پدران
خود را گذاشته باین دین در آمدیم که بچندین شعب منقسم است و این رسوایی در میان ایشان قایم که
با مادر و خواهر خود نزدیکی میکنند و چون بجهت طاعت و عبادت و تکالیف شرعیه رنج و مشقت بسیار
کشیده بود دیگر بار که ترک مسلمانی نمودن بر وی شاق و دشوار بود و قریب یک سال سلطان متحیر این اندیشه
بود تا در سنه تسع و سبعمائه عزیمت بغداد نمود و از آنجا بزیارت نجف اشرف رفت اتفاقا در آن شهر معظم
منور خوابی دید که دلالت بر تقویت مذهب مسلمانی مینمود و طرمطاز که یکی از امرا و مقربان درگاه شاهی
بود و در عقل و تدبیر نظیر و بدیل نداشت و شیعه خاص و غلام باخلاص حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود مکرر
بتقریبات خوب در میان می آورد که سلطان را از مذهب سنی برگرداند و سابقا عرض داشت که غازان
خان که اعقل و اکمل چنگیزیان بود بسبب قبح این اعتقادات میل بمذهب شیعه نمود سلطان را احتمال اختیاد
بایشان نمود سلطان گفت که مذهب شیعه کدام است طرمطاز گفت آنکه بروافض مشهور است سلطان با ملک بر وی بانگ زد
که ای بد بخت مرا خواهی که رافضی سازی طرمطاز بتمهید معذرت پرداخته گفت شیعه آنست که میگویند پادشاهی
بعد از چنگیز خان از او و اروغ و اولاد او ملتفت و نیز آنست که میگویند پادشاهی بعد از چنگیز خان از او ای
قراچو کا انبوز نکال چنگیز خان بوده باشد بالجمله سوانح خواب دید پادشاه در باب حقیقت و حقیت مذهب

حق اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر طرمطا فرصت یافته صریحا سلطان را باحیاء مذهب تشیع
ترغیب و تحریص نموده بعرض رسانید که شیعه مذهب خود را با اهل بیت رسول نسبت میدهند و معارف
دینیه خود را از ائمه اطهار و اهل بیت ابرار فرا گرفته اند و از ایشان روایت میکنند و هر حدیث و روایتی
که سند آن با ائمه اطهار میرسد در محل اعتبار نمی شمارند و اکثر علمای اهل سنت از احادیث و روایاتی
که نقل کرده اند یا از خلفاء ثلثه یا از ابو حنیفه و شافعی و مالک و احمد حنبل و غیرهم اکثر موافق کلام ائمه است
یا انکار روات شیعه که سند آن با ائمه اطهار میرساند قبول نمیکنند و رد مینمایند و گفته علمای این چهار مذهب
باطل را قبول ندارند و بمضمون صاحب البیت یقین که اهل بیت رسالت داناتر بشرایع اسلام از دیگرانند
چنانکه در کتاب ملتقطات ذکر شده که حضرت امام ناطق جعفر صادق علیه السلام اشاره بدست مبارک
بجانب منزل خود نموده فرمودند کل شیء لا یخرج من هذا البیت فهو باطل و یکی از شعرای فرقه ناجیه گفته

عربیه اِذا شِئْتَ اَنْ تَرْضیٰ لِنَفْسِکَ مَذْهَباً یُنَجِّیکَ یَوْمَ الْبَعْثِ مِنْ لَهَبِ النّارِ فَدَعْ عَنْکَ قَوْلَ الشّافِعِی وَ مالِکٍ
وَ اَحْمَدَ وَ الْمَرْوِیِّ عَنْ کَعْبِ اَحْبارِ وَ والِ اُناساً قَوْلُهُمْ وَ حَدِیثُهُمْ رَویٰ جَدُّنا عَنْ جَبْرَئِیلَ عَنِ الْبارِی **ترجمه** مذکر
کزر شافعی و حنبلیم نه پیرو پیروان کابلیم با مذهب این و آن نباشد کارم من پیرو قول و فعل آل علیم

سلطان پرسید که در میان طایفه شیعه علما و دانشمندان هستند ملا طرمطا گفت که فضلا و مجتهدین
در میان این جماعت بسیار است و درین وقت شیخ جمال الدین حسن بن مطهر مشهور بعلامه حلی از اجله
علمای عصر و سرآمد روزگار است و در علوم معقول و منقول نظیر و عدیل ندارد سلطان ازین معنی
شادمان شده علامه را طلبید و قبل از آنکه سلطان او را طلب نماید چون شنیده بود که
سلطان محمد در مذهب اهل سنت خاطرش متزلزل شده و اراده آن دارد که ترک آن مذهب نماید دو
کتاب بنام تصنیف نموده در باب امامت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و اثبات حقیت مذهب شیعه و
ابطال ملت سنت یکی موسوم بمنهاج الکرامة فی معرفة الامامة و دیگری موسوم بنهج الحق و کشف الصدق
در علم کلام علامه آن کتابها را بر داشته باتفاق فخر المحققین طاب ثراه که فرزند دلبند و قرة
العین ارجمند او بود و در اوان شباب و جوانی بمرتبه اجتهاد رسیده بسلطانیه آمد چون شیخ داخل
مجلس سلطان شد سلطان و اهل مجلس او را اعزاز و احترام بیش از پیش نموده در صدر مجلس جای دادند
و علامه کفش خود را بر داشته در پهلوی خود نگاه داشت سلطان و حضار ازین امر متعجب شده در خاطر گذرانیدند
که این بی ادبی است و دیوانگی است و سلطان و جرائی استفسار نمود علامه در جواب فرمود که در زمان حضرت

رسول

رسول ابو حنیفه کفش مبارک سرور انبیا را دزدیده و چون در مجلس سلطان جمعی از حنفی مذهب هستند
بگمان آنکه چون امام ایشان کفش دزد بود مبادا که پیروان و متابعان او نیز سنت و طریقه امام خود را
بعمل آورده کفش مرا بدزدند ازین سبب کفش خود را ضبط و حفظ نمودم علمای حنفی خشمگین شده
گفتند در زمان حضرت پیغمبر ابو حنیفه کجا بود و بعد از رسول صد سال بیشتر ابو حنیفه بهم رسید
علامه گفت مرا معذور دارید که سهو کردم شافعی کفش رسول الله را دزدیده بود علمای شافعی نیز
گفتند که شافعی کجا در زمان حضرت رسول بود علامه فرمود که [illegible] مالک کفش حضرت
پیغمبر را دزدیده بود علمای مالکی از جای در آمده گفتند که مالک در زمان حضرت رسول نبود چرا
افترا و بهتان بائمه ما میکنی علامه فرمود که من اشتباه کردم احمد حنبل کفش سید کائنات را
دزدیده بود علمای حنابله گفتند که احمد بن حنبل در زمان حضرت پیغمبر نبود و ائمه ما بعد از رحلت رسول
بمدتهای مدید بهم رسیدند علامه فرمود که هرگاه این چهار مذهب در زمان حضرت رسول نبود
پس چگونه بهم رسید علمای اهل سنت خجل و مبهوت شدند و بطلان مذاهب مخترعه باطله ایشان
بر سلطان و اهل مجلس ظاهر شد و عارف مینا بوری علیه الرحمه فرموده **شعر** چار دیدی کار دز
دان بود اینچنین دین نجد دزدان بود و الجایتو سلطان از علامه التماس نمود که در حضور
او وضو ساخته نماز بگذارد شیخ باداب مقرره در حضور پادشاه وضو ساخته دو رکعت نماز
بگذارد و بخضوع و خشوع تمام بجای آورد و علمای اهل سنت نیز حسب الامر سلطان بطریق خود
وضو کرده نماز ناقص فاسدی گذاردند **شعر** نماز و روزه ات چون هیچ باشد تطوق لعنت صریح
باشد سلطان از روش و طور علامه بسیار خوش آمد و اشاره بمناظره و مباحثه نمود چون روز دیگر
شد مولانا نظام الدین عبد الملک مراغی که شافعی مذهب بود و مکرر علمای حنابله را الزام داده
بود و در علوم معقول یگانه جهان و بمباحثه و مناظره فایق بر اهل عصر و زمان و دوران و قاضی
القضاة ممالک ایران بود و دیگر علمای اهل سنت و جماعت ترتیب مقدمات مباحثه نموده بمجلس
سلطان حاضر شدند و جناب افضل العلماء و المجتهدین جمال الدین بن مطهر حلی نیز حاضر شده
و بمکالمه و مباحثه مشغول شدند و جناب شیخ بدلایل عقلیه و براهین نقلیه اثبات حقیت مذهب
فرقه ناجیه اثنی عشریه رضوان الله علیهم و ابطال مذهب اهل سنت و جماعت خذلهم الله نمود چنانکه
بر شاه و گدا و امیر و وزیر و وضیع و شریف و خاص و عام این معنی ظاهر و واضح شد **شعر** چو در مجلس

شه بر انگشت زبان بگشاد و در دهنها برد بت بکلک فصاحت بیانی کرد داشت بر طاق نقش بگذید
بر نگاشت سر از کوی صورت بحثی کشید قلم بر حرف دعوی کشید بگفتند خزال هر کنار آفرین
که بر عقل و طبعت هزار آفرین سمند سخن تا بجای براند که قاضی چو خر در وحل باز ماند علما و دانشمندان
اهل سنت و جماعت مبهوت و متحیر مانده خایب و خاسر شدند و سلطان و اکثر خواص و مقربان مذهب
تشیع اختیار نمودند و حسب الفرمان سلطان در سر تمام و سیاسر در ممالک ایران تغییر خطبه نموده
نام خلفاء ثلثه را از خطبه انداخته با سامی حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در منابر
خطبه خواندند و سکه وجوه دراهم و دینار را از لوث اسامی خلفاء ثلثه محو نموده بنام نامی و اسم گرامی حضرت
امیر المؤمنین و اسماء ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین منقش و مزین ساختند و حی علی خیر العمل را در اذان
اظهار کردند و در کتاب مجالس المؤمنین ذکر شده که در تمامت ممالک الجایتو سلطان مذهب شیعه
انتشار یافت الا در قزوین که ابا و امتناع نمودند چنانکه مولانا حیرتی اشاره بآن نموده **بیت** خوارم اهل
ولایت قزوین چون عمر در ولایت کاشان و در تاریخ نگارستان مسطور است که ارقام و احکام الجایتو سلطان
بجمیع قلمرو خود فرستاده اطاعت نمودند خطبه اثنا عشری بر منابر خواندند الا مردم اصفهان که تعصب
و عناد ورزیده قبول امر او نمی نمودند اما چون خبر مخالفت ایشان بسلطانیه رسید لشکر و حشم نامعدود
بقتل و اسر و تاراج ایشان مقرر داشت و همین که لشکریان بسرحد رسیدند اهالی اصفهان از غضب
سلطان خوف و واهمه نموده در روز جمعه خطبه اثنی عشریه خواندند و نثارها کردند و سلطان در رواج
دادن مذهب شیعه و طریقه مرضیه و تقویت ملت مبالغه نمود و در آن باب مساعی جمیله بظهور رسانید
و مدارس و بقاع الخیر بنا کرده مدرسان تعیین فرمود و وظایف جهت ایشان مقرر نموده نام نیک بر صفحه
روزگار بیادگار گذاشت و سرای آخرت خود را معمور و آباد ساخت و در شب عید فطر سنه ست و عشر
و سبعمائه بجوار رحمت ایزدی پیوست و دوازده سال پادشاهی کرد و ده سال شیعه اثنی عشری بود و عمرش
سی و پنج سال و نه ماه و هجده روز بود و بعد از فوت او علامه بجانب حله معاودت نمود و عارف مینا بوری
در حقیقت مذهب حق اثنی عشری فرموده **شعر** مذهب حق یک بود نه چار چار این حق نقلست از هشت و چهار
حکایت در کتاب مجالس المؤمنین آمده که یکی از ناصبیان بی دین و پیروان آن سر لعین در رد مذهب
شیعه اثنی عشریه کتابی نوشته بود و در مجالس از برای مردم میخواند و اصلا شیعه مشهود و ابهام آنکه مبادا
که از علمای شیعه رد آن نماید بکسی نمیداد که بنویسد و شیخ جمال الدین حسن بن مطهر حلی همیشه حیله می انگیخت

که آن کتاب

که آن کتاب بدست آید تا رد آن نماید لاجرم علامه در آن استاد شاگردی کرد در ابتدا بتحصیل علوم چند روزی
در پیش آن ناصبی خانه بود وسیله التماس عاریه کتاب مذکور نمود و چون آن ناصبی نخواست
که یکباره دست رد بر سینه التماس علامه حلی نهد گفت سوگند یاد کرده ام که زیاده از یک شب این
کتاب را پیش کسی نگذارم علامه آنقدر را غنیمت دانسته کتاب را گرفت و بخانه برد که در آن شب بقدر امکان
از آنجا نقل نماید و چون بکتابت آن اشتغال نمود و نصفی از شب بگذشت خواب بر او غلبه کرد حضرت صاحب
الامر صلوات الله علیه ظاهر شد و با شیخ گفت که کتابت را بمن بگذار و تو خواب کن و چون از خواب بیدار
شد بکرامت حضرت صاحب الامر کتاب تمام شده بود دیگر از سلاطین شیعه حسام الدوله بود و در شیخ
نجوی غلو داشت که چون بحج میرفتند یکی از ایشان گفت که چون بمدینه طیبه برسی سلام من بحضرت رسول
صلی الله علیه و آله برسان و بگوی که اگر عمر و ابا بکر در جوار تو مدفون نمی بودند بر وجه هر آینه بزیارت تو
می آمدم دیگر در تاریخ نگارستان آمده که ابو القاسم بابر میرزای بن بایسنقر بن شاه رخ روزی با خواص
... ان نشسته و نگین در دست گرفته نوشته از اخرابه اسامی دوازده امام بر او نقش بود یکی از
حضار گفت در کدام زمان بوده باشد میرزا گفت بنام سنت هما نحنفی گفت مردم شما را نوع دیگر اعتقاد
دارند میرزا گفت هر کس بنوعی اعتقاد دارد که میدارد و من بطریق آبا و اجداد خود شیعه اثنی عشریه
و دوست دار اهل بیتم دیگر از وزرای شیعه مجد الملک است که وزیر بود و در ایام وزارت کاندری را
بگناهی گرفته بود و نام کاندر ابو بکر بود و چون او را بنزد مجد الملک بردند گفت او را مصلوب سازند
حاضران گفتند این مرد شیعه است گفت شما گفتید او ابو بکر نام دارد و اگر شیعه میبود هرگز باین نام
زیست و اضعیش یکی از شعرای فرقه ناجیه اثنی عشریه گفته **عربیه** لا یَقْبَلُ اللّهُ تَعالیٰ مِنْ تائِبٍ اِلّا بِحُبِّ
ابْنِ اَبِی طالِبٍ حُبُّ عَلِیٍّ واجِبٌ لازِمٌ فِی ذِمَّةِ الشّاهِدِ وَ الْغائِبِ لَوْ شُقَّ قَلْبِی کانَ وَسْطَهُ سَطْرانِ قَدْ خُطّا
بِلا کاتِبِ الْعَدْلُ وَ التَّوْحِیدُ فِی جانِبٍ وَ حُبُّ اَهْلِ الْبَیْتِ فِی جانِبٍ هُمْ خِیَرَةُ اللّهِ اَحِبَّتُهُمْ مُحَمَّدٌ وَ ابْنُ اَبِی طالِبٍ
وَ فاطِمَةُ الزَّهْراءُ وَ ابْناهُما دُعاءٌ لِکَفِّ الطّالِبِ الْغالِبِ ای ناصبیان بی دین و پیروان ابا بکر و عمر و عثمان
لعین برغم از ابتدای جلوس میمنت مانوس پادشاه جمجاه ملایک سپاه مروج مذهب حق ائمه اثنی عشر شاه
اسمعیل موسوی صفوی طیب الله مضجعه و سکنه الله فی جنان قدسه تا حال که شهر محرم الحرام سنه ست و
سبعین و الف هجریست روز بروز شیوع و رواج مذهب ائمه هدی در ترقی و تزاید است و ملت مخترعه
باطله شما در تزلزل و تنزل و در اکثر امصار و اقطار علم شیعه اثنی عشریه بر افراشتند بخصوص در ممالک



ایوان کیوان عدالت و رعیت پروری پادشاه دین پناه ظل الله السلطان ابن السلطان الخاقان ابن الخاقان
خلیفة الرحمن و امان شاه عباس ثانی موسوی صفوی خلد الله ملکه و دولته الی ظهور صاحب الزمان
که این پادشاه حمیده خصال سابع سلسله پادشاهان موسویه و تقویه است شیعه مرفه الحال
و ملاء لعن و طعن خلفاء ثلثه و تابعان ایشان مشغول و مشعوف‌اند و خطبای فصیح بیان و بلغای خوش
الحان در منابر و مساجد لعن و طعن ابابکر و عمر و عثمان علیهم اللعنة و العذاب و النیران مینمایند و ملائک
وحی و انس و جن [illegible] میگویند و تبرا ایشان در کوچه و بازار به نصب و آواز بلند از امامان و شیعیان
ضاله [illegible] میدهند که اگر در انجا حاضر شوید بغیر از غصه و درد و رنج و ملال حاصل علاج
و چاره ندارید و شیعه را بغیر از مهر و ولای اهل بیت اطهار و لعن و تبرا از ان سه ملعون غدار توشه و زاد راه
آخرت و باعث نجات و خلاص از شدت و سختی عذاب و عقاب در روز حسرت و ندامت نیست شعر
چیزی که باعث است نجات و خلاص را / در هر دو کون دوستی و تفوق علیست / و امید از لطف و رحمت
سبحانی و کرم و شفقت یزدانی جل جلاله و عظم شانه آنست که درین زودی [illegible] و استعانت حضرت
ائمه اثنی عشر این پادشاه دین پرور و صاحب نصرت [illegible] مکه معظمه و مدینه مشرفه و عتبات [illegible]
و [illegible] را از کفر و لوث مذاهب باطله پاک و پاکیزه ساخته در منابر و مساجد حرمین الشریفین
و اماکن مقدسه و [illegible] شهرها و [illegible] خطبه اثنی عشریه جاری و تبرا و لعن خلفاء ثلثه نمایند اللهم
العنهم لعنا وبیلا و سخطا عظیما و عذابا فوق العذاب و نکالا فوق النکال و اغفر لی و لوالدی و لهما
و جمیع المؤمنین و المؤمنات بحق محمد سید المرسلین و علی خیر الوصیین و الائمة المعصومین صلوات
و سلامه علیهم اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین لمؤلفه چون عمر رسید و ابو بکر در محشر بپرسد از کردار
بد و نیک هر کوم بجز اکبر [illegible] علیست ورد دم بجهان بوده همین لعن عمر و قد اتفق الفراغ
من کتابة انساب النواصب علی ید اقل عباد الله ابن حاجی
محمد محسن [illegible] و الحافظ فی الحرم المحترم فی تاریخ
بیست و هشتم شهر رمضان المبارک سنه ۱۱۲۸

